

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228224

UNIVERSAL
LIBRARY

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خامنه صنع که او را وجهان آراید خلد زانیز مخیزات حسان آراید
زهی نگارنده قادر و برارنده قاهر که در مشبهات صورت بنات و جمال معنی داد
و در نهاد بسیاری از زیات جمال و دبیعه کامل از معرفت و کمال نهاد آرد و دمان رسالت
بشول عذرا آورد و در خواندن نظم و عرفان ایجاد را بعد و خدنا کرد افاضتش پریم
نشینان را در فنون فضایل و معارف اشباح معارف و مشایخ سمود و ابواب حکمت و
ادب بر روی مخدرات عقابل کشود مستوره عصمت از و طلب کرد معصومه ثاب
گشت و جاربیزم آرائی و دلربائی خواست محبوبه کرامی شد بنرم و نراثر مغنیه
طبعهای خاندن اشعل ساخت و شعله عشق غائبه قلبهای جامد را گرم و نرم نمود
بکدخت ملکه را بر تخت ملوک نامدار نشاند و مردان روزگار را محکوم حکم او
گردانید نابدانند که امران او است و فرمان فرمان او قد و تشبیه پاپاز است
و عطیش نسبت بزبان و مردان بکسان

نگش محرم کمی ازین دگر که جای حرمان نباشد اینجا
ز رحمت او نصیب دارند چه شیخ کامل چه شوخ حسنا

و اینجمله از گفتار رسولان امین و خداوندان شریعت دین که نمایندگان راه یقین اند
صلوات الله علیهم و علی اولیائهم اجمعین استخراج شده و حق این است که باید غافل
نبود و غفلت نمود که در اینجهان زیان ببردند که در زیر مقنعه که در پها نموده اند

دیباچه

در فهم حقایق اجتهادی کرده و در حل غوامض تحقیقی بنق اورد و
 لشکر شکنند کشور گرفته اند صد کار کرده اند صد راه رفته اند
 و این باب سپر و مضامین تراجم احوال که ماضی را با استقبال معنی میکند و اعمال
 که پیش رویشان را کلید نرفتی و تکمیل ایندگان و ارباب دهند از آنها بدرستی ذکر به
 نکرده اند و خبری نیاورده اند و چنین اتفاق افتاد که کسی از صاحب حدیث نمود
 و آنچه گفت باز تعبیر بود از آن روزمه هم شدم که در حالات نشأ مشهوره استقصا کنم
 و بنام خدا در حال اهل فن طریقی برای این بنا و بزم از حسن اتفاق در بنیال و خلال
 این خیال کتاب شاهر الندا از مؤلفات ادیب ارباب و بارع لیب محمد زهین افند
 دام افضاله بدست آمد نادیدم کنم

اول وقت میگاهان یکت صبا بن بعدی شغبت النفس قبل التندم
 ولكنك قبلي فتهيج لي البكا بكاها وقت الفضل للتقدم

بجست و یافت نتیجه از اساس قرار داده معلومات خود را با بعضی تصرفات که بنظر فاضل
 در بستان میامد بران افزودم و بنکارش احوال خیرات حسان ابتدا نمودم چنانکه
 یا من نوحی طرب است و منی را با هم دباری نیز بنوی صحاب و اگر نامی از غیر
 مسلمات درین تألیف برده شود بنفیر است و ذکر می که موجب تحبیب است
 و درین بنکارش از مرفوعات شاهزاده معظم و ازاده منعم نواب شرف و الاعضد
 الغلبه العالمی سلطان احمد میرزا ابن خاقان خلداسیان مختل شاه فاجار دام اولیا
 العالمی استفاضه کرده ام نشان کامل حاصل نمودم و اینرا پند نمودم اگر شمول طفق
 و مکارم و این نعمت ها بون خود اعلمی و بنفیر شک شامت آجگاه شهر بارگاه
 خسرو صاحب فران که فام و ناماد در این نشأ فاجار خلدانه ملکه و سلطان
 و اخر الامر بوق تحقیق پویم و از حضرت باری عزایم در تمام این کتاب توضیح
 چه کنم و گویم

و مردی و انف راه باش ز حال و فان بن آگاه باش
 زن از فضل محو الم بود چه مردی بود کسرتی کم بود
 العبد الابوابی محمد حسن بن علی المرعی الشهری اعلم و الساطع

دیباچہ

یوشد نہ ناستد کہید و ترتیب این کتاب در نگارش اسامی نفا مشہورہ و نزاجم الحوا
انہا بر حروف پنججی است و ہر جا این عبارت بدرستی شدہ مگر در ائمہ بیت و ہب
کہ نظر شرافت مادر حضرت رسول اکرم ﷺ

علیہ السلام و اہل بیت و اہل بیت و اہل بیت و اہل بیت

وہ در کتاب فراہ داده و

ادای حق نمودہ

است

حکرف الالف

امن و بنت و هب

ساد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله دختر و هب بن عبد مناف بن زهره بن
 کلاب بن مرث بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر می باشد زهره از اشراف قریش و برادر
 نضی بن کلاب است که جد بنی هاشم بود پس ساجده انسب است چون سر بطن بالائست
 بحضرت فخر کائنات نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می پیوندند مادر امنه بزه دختر
 عبد العزی بن عثمان بن عقیل الدار بر فقی است و مادر بز نام حبیب دختر اسد بن عبد
 العزی بن فقی و مادر نام حبیب بزه دختر عوف بن عید بن عویج بن مدی بن کعب می باشد
 امنه در حب و نسب و مذکر و مکرم و ادب و رف و زان عرب بود بلکه در خلقت و خلق
 بر تمام مخلوقات عالم مقدم و هر گونه فضل و فضیلتی او راه سلم و کدام شرف ازین فروتر که
 ضد فدا گوهر رسالت و مطلع خورشید جهان فروز نبوت گردیده است بالجمله حال صو
 و کمال معنی امنه سبب شد که حضرت عبد المطلب او را در سنان ازدواج جناب عبد الله
 در آورد و این مرتبت را مخصوص و عزیز سازید برای او کرد و ولادت عبد الله بیست و پنج
 سال قبل از ام الفیل و در سال نوزدهم سلطنت انوشیروان عادل بوده چون
 عبد الله بترش آب رسید علاوه بر صباح و حسن نظر و ملاحت و لطف و محبت و ثبات
 عالی و نژاد متعالی نوروی در جبین او ظاهر بود و هویدا می نمود که حضرت خاتم پیغمبران از
 عیب کرامت او قدم به احوال مکان خواهد نهاد و کون و مکان را زینت خواهد داد و از
 بسیاری از زنان عرب و سنان قریش بهمتری و مزاجش او راغب و وصل و موافقت
 او را بجان شایق و طالب بودند اما تقدیر الهی این سعادت غیبتناهی را به بدت امنه نخواست
 و آنچه سعادت و آبروی او بیاراست و بنا بر مسطور است بعضی از مورخین در شب جمعه که
 روز عرفه بود عقد زواج عبد الله و امنه نیت شد و در چهار شب زفاف اتفاق افتاد
 و از مواضع نوروی که در جبین عبد الله بود پیدایش امنه انتقال نمود و شریف نگار
 حسن و جمال عبد الله در آن شب از حرمان خویش محزون بودند و بیلتی دو زخم نمودند بلکه
 بهنجی بتری و بیمار شدند و با انواع اسقام گرفتار گردیدند گوید رقیبه بافتن بدت
 نوفل بن اسد معروف با تمثال از برادر خود رقیه شنیده بود که در این اوان بهمیرا از زمان
 عرصه وجود را بقدر و آنچه خود مشرف خواهد ساخت و رحمت عالمیان سابه

خبرات حسان

۳

سرجهان وجهانان خواهد انداخت و از جبین پدر بزرگوارش نور نبوت درخشد
و لامع و نینای رسالت از غرغرای و هویدا و ساظم خواهد بود و قحطاب عباد
آید و فرخنده گوهر خود در احیای عرب گردد شرف خود مشارالیهان نور داد ناصبه
عباد الله بدد و مفنون مواءت و گردید و آرد و کرد که حامل آن نور گردد و مطهر
نخسته ظهور شود بجناب عباد الله عرض حال نموده و اسند عای وصال ابواب
و اعد کشار و مال کثیری وعده داد اما نخواهد و مأمول مقرون بقبول بنالحد و
عباد الله از بدیدن و چون جواب گفت و در عین عبادت بدیدست

اما الحرام و الحرام دونه والحل لاجل فاستنبه
فکف الامر الذی فی ذنبه بحال کرم عرض و دینه

عبادت الله بن خواند مبرور حبیب السیر مینویسد اینها هفت راقطه ختمه از جناب
عباد الله نمود و قاطعه دخره ختمه از بنات کرام جمال جیل داشت و نسبی کرم دارا
نوع علوم و از کتب سماوی بر او معلوم شده بود که خانم اینها از صلب شریف عباد الله بن
عباد الطالب بدید خواهد آمد و سزاوری سر راه بر عباد الله گرفت و گفت چه بشود
که من خدمت و صحبت خود قبول نمائی و صد شکر که پسر گرازا بنزه مال الله بن عباد الله در
جواب فرمود بعد از حصول اجازه از پدر اینکار میسر است اما در همان شب امینه با فریض
تا بل گشت و آن نور را حامل و شامل و وزید بگر که قاطعه ختمه عباد الله و املاقات
نمود و اینها و جناب و پشانی او نبود تقاضا و معلوم کرد که امینه از ادا او اگر بدید و این
بوهیت او و سبب معلوم شد و شدت متعجب و مغرور عباد الله گفت من آن نور را
خواهم آن بودم و از سبب آن را طلب می نمودم مال کرام باد بگری است مرا انوکا
است برخی نیز اینچکایت را بفاطمه شامیه و جماعتی بدیدلی حد و تبرکت داده اند
حق از موزعین نوشتند چون خبر از اینها امینه و عباد الله منتشر شد و دلیست
عزیزه ماه روی مشکین موی از ملالت و رشک در گذشتند و آه آخرت نبخشند
خلاصه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در عام الفیل و سال چهارم
سلطنت نوشه و آن از این امینه منزل شد و سبط مین و امیناد مبارک خود
عنه بهشت برین فرمود و مشو مشکلاست کار و المانی حلی نموده و از آنجا که نوشتند

در شب اول مناجات منہ دارای آن نور بالکشت و روح فدی از آن ناحیہ مفقود
گذاشت تا پنج این فوج بہتر تشریف آید ست بسا بد و چہرہ دوائیہ مطلوب میباشد
انما دقتی در اینجا است و آن این است کہ حضرت ثامن در روز دوم و بیع الاول با ہفت ہجرت
از محل الاذنیات بار حمل حامل ہوٹ فرو نهاد و از اینجا تا زمانہ بیع المو بود میگویند
و علمای امامت را در دفع اینہ لادینہ با سعادت بشیر بیع الاول اشکالی است تا حدیث
کلام ایشان انکہ اشغال ہوٹ از صاب عبد اللہ و انفعاد نفقہ شریفہ حضرت و سبک
پناہ مشہور و بدکہ تفرغ علیہ است کہ در ایام تشریف اتقا و افتادہ و از عیار است از ایام
ثلاثہ بعد از روز محراب ذی الحجۃ الحرام و چون طلوع جلال از آفتاب سپہر رسالت را در
بیع الاول پدید ہم لازم آید کہ زمان حمل پانزدہ ماہ و اندی و با سہ ماہ و چہنگ بودہ
باشد زیرا کہ اگر شہر ولادت بیع نخستین از سال لاحق بودہ پس زمان حمل سہ ماہ
علی القریب طول یافتہ است و اگر بیع سالی بعد از آن بودہ پانزدہ ماہ امتداد
یافتہ است و ہیکل موافق مذہب جعفری نیست و در دفع این اشکال سخنان
گفتہ اند زیدہ انہا این است کہ ما نام مقصود از ایام تشریق کردہ را بنیاب اخبار و آثار دیدن
تصریح میکنند ایام تشریق از موسم جمعی است و ذی الحجۃ وضعی کہ اصل جاہلیت بر سبیل
نسبی این تصرف را در شہور عربتہ میکردہ اند و اسلام این ابن زشت و افح مخی
قال الشیخنا ایما الشیخی زیادۃ فی الکفر بصلی الذی کفر و یحلوہ عالم و یجوزہ عظام
لواط و اعداء ما حرم اللہ و ترک سوء اعمالہم واللہ لا یہد ی القوم الکافیرین عبارہ
آخری ماہ انفعاد نفقہ شریفہ فی الواقع و نہ الامر منہا رجس الفرد بودہ است کہ قبل
عرب از احکام نسبی ذی الحجۃ الحرام قرار دادہ بودند و مناسبہ حج بجای آید و رودہ اند و
تحتوی مسئلہ و دفع اشکال و معنی نسبی و کیفیت آن و رسوم کردہ و این باب داشتہ اند
و خطبہ کہ حضرت مقدس نبوی در نسخہ ابن ابن کردہ اند و رجاء بخروا و کتب تغایر
و اخبار و وفات و تاریخ و روح است خلاصہ و وفات منہ در سال ششم و ہجرت
باسعادت حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ اتقا و افتادہ و از ایامت را در مرثیہ
اور و جانبان سرودہ و از خصایل جہد و جوانمردگی او انہما بودہ اند
نیک الفناء البدرۃ الاکینہ ایما الہمال العقۃ الزینتہ

خبر احسان

۵

زوجه عبد الله والفريه ام نبي الله ذى التكبره
 وصاحب المنبر بالمدينه صارت لدى حضرت قماره
 صاحب كتاب مواهب لدنيه مینویسد حضرت امیر در حال انضمار در جنگ

مبارک است دعاى صلى الله عليه واله وسلم نظریه نمود و این است

بارك بك الله من غلام باين الذي من حومة البهام

نجابوز الملك المنعم فودي غداة القرميا بالهام

بماثة من ابل سوام ان صح ما ابصر في المنام

فانت مبعوث الى الامم تبعث في الخلق وفي الحرام

تبعث في التخييف والاسلام دين ابيك البز ابراهام

فالله انها عن الاصنام ان لا تواليها مع الا فوام

اما شرح فرعونداخن يا تروسيها بافتن حضرت عبد الله بيكصد شتران است که

حضرت عبد المطلب جدا مجد رسول اکرم و تنی چاه زمزم را که مدت میسد و د بود

در خواب دید خواست از باز نماید قریش بمانت برخاستند او گفت پروردگار

اگر ده نفر فرزند بمن عطا فرمائی که مراد و اینکار خبر میداد توانست نمود یکی از انها را

رواه توفریانی که خداوند باوده پسر کرامت فرمود و هنگام ادای نذر در رسید با

تبرهائی که عربانهارا افداح و از لام مبدانند فرعون کشیدند و بنام غیر بن برین اعا عبد

دوام بصوابید عفا لمیان ده نفر شتر که خونیهای یکفر بود و عبد الله فرعون زدند

باز با اسم عبد الله را مد عمل داده مرثیه مکرر نمودند و در هر دفعه ده شتر افزودند

باردهم فرعون بر شتر از افاد و عبد الله بیکصد شتر از مرگ نجات یافت و از آن روز

خونیهای یکفر یکصد شتر گردید و نظر را بنفتم و داستان حضرت اسمعیل علیه

السلام است که شخصی بحضرت رسول علی الله حب و اله ابن الذبیح خطاب کرده بنا

بر عیسی او ذیج الله اسمعیل بود هاست نرسحق برخلاف معتقد بحی الذی بن عربی و جنتا

که اسحق را ذیج الله دانسته نبراند

امیر بعد از سرود زبایات مذکوره گفت کل خبیث و کل جدد بال و کل کبریفند

و اقامینه و ذکری باقی و قد ترک خبر او ولد طهرا

2

المجاهدين

سلطان محمد بن زبیر

جلال الدین میرزا علی

صلى الله عليه وسلم

متناب الأعضاء واز

حسن و ذکا و فطانت
من انظار الامم

چنان مضمون خود را

مقالہ رام و حکومت

کتاب: کف کفایت

والشراوقات راجع دوله
اینها بود که داشت محمد

ان زن و شوهر از سال

مستند و بی ا

انزاد

بازار

بازایم لغت الزام

محکمہ راسخا
حکومت پاکستان

نوشته اند ما هم

الزكاة

مختار

نوشہ میں خان

مادونک اسچسپان
میدوز نامیرتمور بود

نزد امیر بنی اعشیا

بجمال داشت و حال
انساوی که فیما بین

واسم حسین و محمد و

۱۰۰

خبر احسان

۷

شهر از جانب کسری حکومت داشت در سال هفتم هجرت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نامه ها بسلاطین اطراف نوشتند آنها را بدین مین اسلام دعوت فرمودند از جمله نامه نهم بنحسرو پسر ویز مسطور است شنیدم و خیر بی احسانم بگفته نام مرا درید و بیادان نوشت شخصی را که در حجاز دعوی بنحسرو می نماید نزد من فرست تا بدان عربیه بنحسرت رسول نوشت و عرض کرد که حاجلا بطرب خیر و رعیت فرستاد و انحضرت را باد و نفر مأمور مدینه منوره فرستاد چون مأمورین بحضور مبارک انحضرت شرف جستند و مکوب را تقدیم کردند حضرت فرمودند خداوند شایسته و پیر پر ویز را برید و دشمنان خود را واداناید ساختن و غنیمت دولت اسلام همان نواحی را که تحت تبعیت خسرو بوده میسر می نماید شما بیادان بگوئید دین اسلام و قبول نمایند مأمورین بهمین بازگشته انحضرت شدند بودند گفتند چه روزی به از وودانها بهمین فرستاد انشهر و پیر بیادان رسید و در آن مملکت خسرو را اعلام و اظهار داشتند بود که متعرض پیغمبر حجازی نباشید بدان بقی بنحسرو حضرت نبوی صلی الله علیه و آله فرمود انحضرت اسلام مستعد و از جانب انحضرت بولايت بمن منصوب گردید و آنها که از اهل ایران با او همراه بودند بعد از ایمان فایز آمدند با دان نازنده بود و لايت بهمین داعی و بعد از آنکه او چند نفر بجای او نصب گشتند و فرزندان او را و اهل شهر صنعا بود اما فرزند دلی او نیز در وقت که بموجب امر شاه کسری بر ابراهیم حواله سپید نام علیه الصلوة والسلام شد منوره رفت بر ابراهیم اسلام کرد گویند و قوی و نفر مأمور و با دان چنانکه پیش ذکر شد بحضور حضرت رسالت پناه مشرف شدند و پیش خود را تراشیده بودند حضرت بدیده اگر در آنها دیده فرمودند بامر که پیش و سبیل خود را تراشیده اید عرض کردند بامر رب خود یعنی خسرو پسر ویز حضرت فرمودند رب من امر کرده است و پیش خود را بجای بگذارم و سبیل خود را بپوشانم

۱. اسود عینی اسمش عجلاله و پسر کعب بن عوف از قبایل بنی و از عشا بر بنی مذحج و منسوب طایفه البیت معروف به عیش و او مردی مشعبد بوده ابتدا قبول اسلام نموده پس از آنکه او داعی مرید گردید و بسبب مهاوینی که در شعبه داشت با ملاقات لسان کارها کرد و چیزها گفت و دعوی نبوت نمود و باضلال و فیهب عوام پرداخت و از آنجا که هواریه بانقلاب بود

خبر ائمه حسان

۸

اوراد و الحار و مینا می بیند چه خارد در عریچه پارچه ایست که سر را بدان پوشند گویند
 نمود عتبی را حار می بود معلم هر وقت باو می گفتند مجد کن سر ز من می کشد داشت و
 چو زیگ گفتند سر کز بیند از طاعت می کرد و بد بیخت و راد و الحار هم گفته اند و از
 عجب آنکه زنهای گمراه که به اسود معتقد شده بودند، باین حنرا اسود را بر صورت
 و لباس خود بجای عطریات می مالیدند بالجمله و دید و امر فیله مدح می نمود و گویند
 و او قوی که گفت و باهالی بخزان حله نمود و عروین صایم را که از جانب حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله بر از قبیله حکومت داشت اخراج کرد پس از آن عازم صنعاء و انظارا
 بنصره فرار و در شهر بن باذان و المصنعا و اباید و زن و هلاک نمود و مأمور بن اسلا
 بمراشخه در حال گریه بدید و مضاف بن جبل که با سر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت
 و بنی هاشم بیست و پنج سال ازین حرکت کرده در بلاد مایه باو میو میو اشعری پیوست
 و هر دو با هم حضرت یونس فرار کردند اسود عتبی بعد از آنکه شهر بن باذان را در صنعاء بکشت
 از آن دو حنرا و او قهر را و تحت زده و اج میزد و او دانا الفی فیما بین حاصل نشد چنانچه
 نمی توانست بفانل پید و شوهر خود و غیبت و عسری به سر آمد خلاصه چو ز طغیان
 اسود عتبی در مدینه بسمع می اورد حضرت نبوی و سید بقتل او امر فرمودند و بد
 از او و مباشرت فرمودند و مقتول شد اسود شراب می خورد و غسل جنابت نمی کرد و
 از آنجا که شرح حال او مضمون کتب سیر و تواریخ مطبوعه است ما زیاده مستخرج نکردیم
 و بعد از آنکه بنی مدینه از کانه بوده اند آتایائی که در او آخر عصر حضرت رسول
 و بعد از آنکه راه را در فتنه و بیدار و خشنه باز ده فرموده اند و رکشافتند
 فتنه را بر آن نهاد که در سوره مبارکه انکه واضح است این شرح موعوم و غمزاتی و فاضله
 بهیچ لوی ابو السعد و عادی نیز در تعاسیر خود از او کثافت نقل کرده اند چون خاله
 از اهلی بنی سید استیجیل نگاشته می شود

آن از ده فرقه که می رفتند سر فرقه در عهد حضرت رسول بود و آنها بنی مدینه
 و بنی حنیفه و بنی سید می باشند و بنی مدینه اسود عتبی بود که تمام حضرت بنی را
 قتل نمود و اجمالی از احوال او نگاشته شد و شکی که بقتل رسید و رسول اکرم
 را از هلاک امر خبر داد و اصحاب حشمت بود که بدیدند و روز بعد از آن

خبرات حسان

۹

حضرت نبوی انشغال فرمودند و پس از قتل زمانای خبر قتل اسودد و مدینه متوره
شایع شد یعنی از طریق عادی انجیر یا فحل رسید.

رئیس بنی حنیفه مسلمان کتاب بود که ادعای نبوت نمود و بخاتم پیغمبر آن نوشت
(من مبعوث رسول الله الى محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لي ونصفها لك)
حضرت در جواب او مرقوم فرمودند من محمد رسول الله الى من بعد الان اما بعد فان
الارض لله وورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين مسلمان را عداوتی که
خلیفه اول بدین او مامور کرده بود ستمور و مقبول نمودند و قاتل او همان شخص و جانی نام
بود که حمزه را در غزه احد شهید کرد را از این رو حجتی گفته است (من بعد زمانا جاسیست
خود بهتر بن مردم را کشت و بدو ای که مسلمان بودم ستر ناس را بقتل رسانید)
رئیس بنی اسد طلحه بن خولید بود و او نیز عوی پیغمبری نمود و خلیفه اول خالد بن ولید را
بدفع او مامور کرد طلحه پس از قتال بشام گریخت و بعد هانا آمد و نائب و مومنی صالح شد
هفت فرس از مرز بن در خلافت خلیفه اول راه را نداده پیش گرفتند و آنها طایفه عینیه
برخصم فراوان بودند و طایفه قره بن سله القری بن از قبیلہ عطفیان و طایفه فجاءه ابن
عبد البهل از قبیلہ بنو سلیم و طایفه مالک بن نویره از قبیلہ بنی بروع و طایفه سجاح و خنز
منذر که از بنو عثمیم بود و ادعای نبوت نمود و طایفه اشعث بن قیس که و طایفه بنی مکر
بن وائل که حمز بن زید را کشت آنها داشت شراب هفت طایفه در زمان خلافت خلیفه
اول رخص شد بک طایفه هم در زمان خلافت بنی ثانی طریق را نداده بودند و آن طایفه
جبله بن ابهم از بنی بله غسان بودند جبله با آنکه شرف اسلام مشرف شده بود مرز شده
بروم رفت پوشیده نباشد که بعضی از او باب سیرند مبر طلحه و رئیس قبیلہ بنو اسد را در عهد
حضرت رسول صلی الله علیه و آله ماموریت خالد بن ولید دانسته اند و این وهم است
و بخلف بنی خالد از جانب خلیفه اول باینکار مامور شد اما شرح حال سجاح و خنز منذر و
حرف سیر بنی قریل باید و در احوال جبله بن ابهم بعضی را عقیده است که او از بنی ملک
غسان بوده و غسانها این طایفه را بنی حنیف میگویند لکن اهل تحقیق گویند این سلسله
پادشاهی نداشته بلکه از بنی فاضله روم بوده و از جانب بهار لایه با فاضله و حوالی شام حکومت
کرده و جبله آخر شخص آنهاست و قصبه جبله که قنبا بن اذقره و طرابلس شام واقع است با نام

خبر ات حسن

۱۰

موسوم و بد و منسوبست و بلادی که در تحت حکومت جلد بود در زمان خلافت
 خلیفه ثانی ضمیمه ممالک اسلام شد و جلد خود قبول اسلام نمود و بعد بنه منوره
 آمد و با خلیفه ثانی عزیمت حج کرد و اثنای طواف شخصی از قبیل بنی فزاره سهوا
 از او جلد را گشت بد جلد غضبناک و بدلی بیورث آن شخص زد و دهان و بینی او را
 خون آلود ساخت آن شخص بلیفه ثانی تظلم نمود خلیفه جلد را گفت مدعی خود را
 راضی کن وگرنه قصاص خواهم کرد جلد گفت من از انبای ملوکم و خصم من از راع چگون
 سازاد بک و بنه فزاره بدیده بد خلیفه گفت اسلام شما و ادربکد وجه فزاره بد جلد
 گفت سز امیدوار بودم بعد از قبول اسلام بر عزیمت بفزاره بد خلیفه گفت همدطور است
 و اسلام اعز میباشد جلد نمیکند این حکم نکرد بمطالع گذرانید و از خلیفه جدا شده
 هار شب باد و یست و پناه نفر از کسان خود از راه شام بقسططنبه رفت و مرند شد و
 بعد و اسپهان شد این باب را انشا الله

تضرع بعد الحق عارنا لظمة	و لم یکن فیها الوضیة لها ضرر
و ادرك فیها الحجاج حمة	فبعث بها العیز الصخرة بالعود
فبالباتی المندنی و البتی	صبر علی القول الذی قاله عمر
و بالبتی ارعی الخاض بفره	و کنت اسیر فی ربيعة او مضر
و بالبتی بالثام ادنی معیثة	اجال الریوی ذاهب التمتع و البصر
ادنیها ذنوبه من شریعة	و قد یجیب العود الصیور علی الدبر

بن جلد گفته است

اخذت بالجمعة و اسازعرا و بالتنا بالواضحات الذر در
 و بالطویل العمر عراجدا کما اشتری المسلم اذ نقة را
 در شواهد کثاف در تفسیر کرمه اشتر و الضلالة بالمهدی و لا تشروا بايات الله ثم قال
 مسطور است که اشتر بمعنی استبدال است و مقصود جلد میباشد که باین امر شیعیان چندان

اسیة م

خواهر ضیا الدین مفدی بی و زین بوده است محمد شراذ حفظ بشمار میاید

اسیة م

دختر

اسیة م
 مظلة
 مظلة جلد ال
 مادر عارف خا
 فضیل شاطراب
 دانشمندی طایفه
 باش و بنی بک و بنی
 معروف و مشهور
 تمام عمر احوال حد
 و بن عطار است
 و در و اخ و زید کاف
 مال هزار و در و
 در غرة ذی محرم
 نمود و در واسطه
 موک خا فانی بجم
 حرکت کرد موت مد
 رضوان الله علیها
 هزار و در و در
 در غرة ذی محرم
 او را بنی بک و بنی
 حمل نمود
 پدر
 معظه
 مشار الیها
 خاله بنی بک

خبر احسان

۱۲

بازم کچه گلدی کچه قالدی کچه گبندی

کیتدی
عمر کچدی نیچ فادی نیچ

خاصه میانی از تا به قو و نواع بطور سپور غال به اغا باجی و بیستگار او مرحمت

شد و در فرم آمد و از آنجا که خود فرزند بی نداشت از شاهزادگان عظام که کارس میرزا

و مرثع خانم هم پسری و دختری با و دادند یعنی خواه زاده اغا باجی را در حباله

مناکت نکاوس بهر زاده را و درند و مرثع خانم را عیسا سقپخان معضدالدوله نشیر

نواده ابراهیمخان نامزد کردند و ایند و شاهزاده داماد و عروس اغا باجی شدند معروف

حضرت خافان مکرر سفر میروند از خویشی با این زن خوشوقت و مشعوم و نتیجه این گفت

بعد ها بظهور رسید و اقوام اغا باجی خدمات محمد بعضی از شاهزادگان و لاد خاوا

نمودند و بعد ها در میان سلسله جوانشیر و شاهزادگان خافان و صلها شد که

هنوز از نشانه مستحکم و اسناد امت دارد خلاصه اغا باجی صاحب طبع و کمالات

بود و در نظم و نشر مهارتی داشت و اشعار مطوره در ردیل از نتایج افکار او است

ختم آن کویس کوی نوحائی دارد که سر کوی تو خوشایب و هوائی دارد

بسر رفت و دلم شد جرس نافر او رسم پزاست که هر نافر دوائی دارد

لها

سوخنم از آتش غم فاصحا ناکی ز منع

وله

ناخبر نویسد اگر می شود طی نرد فرح حسن نونه طر مادی را قم

افاق

عاشق حلیه در تذکره خود می نویسد افاقی زنی صاحب طبع بوده و از معنی و بلاهت هم شرمشود

ولی شرح حال و شعری از آن در مزار نیست

امنه

زوج ابریده پنهان است و این دمینه از شعراي هند را سلام و نام او عبد الله بن عبد الله

بوده دمینه اسم ماد را است گویند این دمینه را ابتدا زنی بدکار بوده مستطامجه پس

از رنجش از او امنه را بخاست و در حباله نکاح خود را و درجه و آخر الامر حواء ابریده

مغول ساخت اما امنه صاحب طبع و شاعره و از فصاحت و زبانه و زاده از حد مشاوت با این

نیز برده و سبب
عمر و بطام از این
اجی و با باغی از این
که امی و این
زنی عاقل و در بدست
دین خاندان و دست باغل
مسلطه و از این
است و این
میرزا شاهرخ کاظم باغی
عقود و این
افا بکم
اولت عالی و در جات
میرزا و صلب طبع
موزون و در این
شعار
امادان و این
که این

نیز برده و سبب
عمر و بطام از این
اجی و با باغی از این
که امی و این
زنی عاقل و در بدست
دین خاندان و دست باغل
مسلطه و از این
است و این
میرزا شاهرخ کاظم باغی
عقود و این
افا بکم
اولت عالی و در جات
میرزا و صلب طبع
موزون و در این
شعار
امادان و این
که این

افا بکم
اولت عالی و در جات
میرزا و صلب طبع
موزون و در این
شعار
امادان و این
که این

افا بکم
اولت عالی و در جات
میرزا و صلب طبع
موزون و در این
شعار
امادان و این
که این

افا بکم
اولت عالی و در جات
میرزا و صلب طبع
موزون و در این
شعار
امادان و این
که این

خبر ات خسان

۱۳

آن فوزی بیکم
زوجه
بدان سلطان
و مادر محبت
شیخ الاسلام
ماندگار شمس
و پناه و فیض
او بود
امده

مهر و محبت داشته و محاورات شاعرانه فیما بین زوج و زوجه واقع شده چنانکه وقتی بجهت

این ابیات را خطاب باین دهمینه و انشاد نموده است

وانت الذی اخلفتی ما وعدتني واشمتی من کان فیک بلوم

و ابر زنی للناس شکر کنی لهم غرضاً از می دانست سلم

فلو کان قول بکلم الجیم قد بدا بحبی من قول انوشاه کلوم

و بعضی ابیات را قافیه دیگر از این زن در کتاب غانی و تزیین الاسواق نگاشته شده و

اشعار عاشقانه ذیل را بجمعه است

بجاهلت وصلی حين لا حث عانی فها لصرمت الحبل اذا نابصر

ولی من فری الحبل الذی قد قطعته نصب ولی رای وعقل موقر

ولکنما اذنت بالصرم بینة و انت علم مثل الذی حیث افدو

امن بنت الدهموجی الحلی

مختصر وفات الذین موسی بن احمد بن محمد الانصاری الدهموجی الحلی است پدر او از اعیان

هلسا و خود است محدثه و از اشباح علامه سبطی است و علامه مشارالیه از او اخذ حدیث

کرده و محله که مشارالیه بدان منسوب است از بلاد مصر میباشد و از انجاست جلالت بن علی مفسر محله

امن بنت وملت

زنی حار و فروتن بیاد رسال دو بیت هجری زنده بوده و او را صاحب مقامات و

کرامات میباشد آنکه گاه گاه بزبان بشرین حارث که از معارف اولیای میباشد

میرفتند و در یکی از این کلامها میفرمودند احد بن حنبل وقتی بعید از بشرین حارث

رفته با امنه را بچشم ملاقات کرده است و ثنای دعای خیر از او نموده است و مکه

که امنه مشارالیه ابدان منسوب یکی از بلاد شام میباشد و علاوه بر این چندین

که ستماء نامیده بوده اند چند زن بحایبه نیز بهمن اسم نامیده شده از جمله امنه بنت

الاکرم و امنه بنت الخلف الاسلامیه و امنه بنت رقیش و امنه بنت سعد و امنه بنت

ابو الصلت و امنه بنت عقیان و امنه بنت فیسر میباشد و ابوالفرج اصفهانی صاحب

اخانی را زنده آنکه حضرت اسکندر بنک بنک الحسین علیه السلام نیز میانه با من بوده اند

امن بنت حلی

خبرات حسان

۱۴

آتش که در دوزخ است
و این که در دوزخ است

از شایسته و دخیل علی بن عبد العزیز دمشق است که در عدد ۲ این حجر معدود و
مذکور است محمد شمشاد الهاد و مجلس استیثاب مصران و عبد الله بن ابي الثائب
و بعض دیگر از محدثین حاضر شده و استماع حدیث نموده و خود نیز تعظیم عالم حدیث
پرداخته و او اهل سال هفتصد و نود و هشت هجری در گذشت است

ابن فاطمه خانم

از نسوان دارالانعام و دارالاسلام و دارای علوم ادبیه و طبع شعر بوده ازال حنیفان
از نسل خواجہ سعد الدین حنیف صاحب تاج التواریخ است امیر خانام او را در سالک از
دو آورده و پسری از او بوجود آمد امیر خانام که دارای مقام علمیه گردید و ابتدا
بخدمت دولت مشغول و پس در پراشتغال داشته و بعد هائیکان مشغول گردید و بفضاوت
بنی شهر مامور شد و مادرش فاطمه خانم در سال هزار و صد و بیست و دو در آنجا
وفات گردید خلاصه مشاوار الهان بنان ترک عثمانی صاحب دیوان مرتب است و در آنکه
نخبا شعرا و درج و ثبت شده اند و بدین ازاوست

خیال عارضه که دیده صغر کلستانمند
اچلش شجره رسیده نخل از خوانمند
ایید و صلتک ای فاشتر با سپند کچر
خیال نیر غزلک با خاطر نشامند

ای ملک

سخن ابراهیم بن خلیل بن محمود و هشیر شبنم جمال الدین بن الشریح مشهور است
این زن محدثه و معاصر این حجر عسقلانی بوده و با این حجر ملاقات و محادثه نموده
در ربیع الآخر هشتصد و پانزده هجری از عالم گشته است

ابن عقیل

دختر عقیل بر ابطالب برادر بزرگ حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و در
میان زنان بنی هاشم بفضاحت شهرتی داشتند و مع ذلک اسم او بدرستی معلوم نیست
روزی که اهل بیت حضرت سید الشهدا علیه السلام از سفر شام بمکه بنی منوره
معاودت نمودند ابن عقیل با جمعی یاسنقبان آنها آمد و در وقت ملاقات که بنی
وزاری پرداختند با آن خیل و اگر نهی از کمال بفضاحت او سن نشاد کرد
ماذا تقولون اذا قال النبولکم ماذا قلتم و انتم اخراکم

عنبریه و باطلی بعد، منفردی منهم اساری و صریحی ضریحاً بدم
 ما کار هداجرائی از نصحت لک ان تخلفونی بسو فی ذوی رحی
 نیز از فراد مسطورات کامل این اثر و کتاب مختصر و نیمه المختصر و بعضی از کتب معتبره دیگر
 شعر شهور و مسطور و ذیل از این عقیل
 از جوامع قلند، حسب شفاعت جده بزم الحساب
 انما صاحب نارنج طبری از شر را با نام کلوم بدست احسن علیه السلام نسبت داده و در
 طبقات شعرائی بحضرت زینب خواهر انحضرت منسوب داشته و بعضی هم از حدیث اسکن
 دانسته اند

ابن زینب غیلان

دختر غیلان بن سله و مستماه به یاد به و از قبیله بنی ثعلبه است این زن صحابه بوده و
 بواسطه همین و میل به بیعت شهرت یافته و در زمان زمان دو میان زمان احدی نبوده که از
 ابن زینب غیلان و از قاره دختر عقیل ثقیف من ترین بر داشت و هم توان برادرش و زینب
 ایند و زن غبطه و حسد میبردند و بجهت فخری که ابن زینب غیلان داشت در حق او گفتند
 انما جلت شیت یعنی هر وقت این زن می نشیند مثل این است که خیمه و چادری بر پا
 کرده باشد و قتی که عبدالله بن ابیه برادر ام سلمه ^{رضی الله عنهما} عرب فتح طائف نمود هبیت نام
 بخش و را بگریز ابن زینب غیلان تسویق و تحریض کرده گفت اذا فتحم الطائف فاعلمک
 باین غیلان اذا اقبلت اقبلت با یرع واذا ادبرت ادبرت یثمان یعنی و قتی که طائف را
 فتح کرد بدین ایتة دختر غیلان را بخواب چه او هر وقت درو بطرف شخص اید چهارش کن
 از شکم خود ببالید و چو ریش کشد به شستن چنین از خاصه بین اشکار سازد گویند زنان
 قبل از آنکه هبیت حکماء را بر زنان او داور و مجرای اولی الا و به میدانستند یعنی در او شایسته
 شهوت و میل بر زنان فرض نمیکردند لهذا از او بیعت نایب نمیشودند پس از آن درو حال
 او بسیار بر دیدی حاصل کرده و بهشت از حرمها مطرود شد

تامل این اثر بجای کلمات مسطور و درو و عیارت ذیل را از هبیت خطاب به عبدالله بن
 ابیه بمنما بد (ان فتح الله علیکم الطائف فلی رسول الله ان ینفک باین زینب غیلان
 فانها هبیتا شموع بخلا عن نکیت یغث وان قامت ثدت و از مشیت او بخت و از حدیث

خبرائِ حسان

۱۶

ادبها

منازل و مقامات
منازل و مقامات

بشخصی بلرغ و ندر بر شمای نضر کالافخوان بین در جاپها کالغلب الکفا) یعنی اگر
حد او ندفع طائف و انصب شما اگر در حضرت رسول صلی الله علیه و آله درخواست
کن که از غنایم باد به دختر غیلان را حصه بفرماید چه او باریک میان است سکنه
طبع و خوش چشم چون زین حکم کند او از بی مطبوع را و مسومع شود چون بر خیزد سرو
مانند که مقام پاک کرده وقت خرامیدن زین و جراح شبیه است درگاه نشین مانند
خیمه فیه دار و بند باقی است و او باشد چون فرزند پدر چهارشکن در شکم بنماید و اگر پشت
کند مشش چین از خاصه بین او پدید آید و ندانش بگل افخوان باهت دارد و میان
هو و انش کابی و او گوز است باید دانست که هست بختوضر بامثل است و در مجمع
الامثال میدانی در میان امثال مسطور است که (اخت مرهیت)

اخت المزی

مزن بضم میم و فتح زام میباشد و اخت المزی و شیر ابو ابراهیم المزی است که از اصحاب
شافعی بوده و در مختصر طبقات سبکی چند نفر از شافعیه را نام میبرد که در علم فقه
دارای مرتبه بوده اند از جمله اخت المزی است که در مسئله و کام معدن در فوکه
شافعی شریخی افزوده و نضر و ذکر کرده است بر دایمی بن زن در مجلس شافعی حاضر
میشد

ارسلان خانومن

خدیجه سلجوقیه است که دختر برادر طغرل بیک سلجوقی از سلاطین ایران بوده و در
سال چهارصد و چهل و هشت از سلاطین و اوج القائم با عز الله بن الفاروق بالله بخت
شهمز خلیفه عباسی منسلک گردید و اند شاء الله در حرف خاشر حال او بیاید

اروی بدین کاروت

اروی بر وزن دعوی دختر حارث بن عید المطلب و مادر مطلب بن ابی و داء المطلب
از طبایات و از بنات عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده مادر او غریبه دختر
قبس بن طریقه بن نزار و حارث بن قهر بن مالک میباشد و در تاریخ ابو القدر و سید
حلم معاویه و حکایتی از بن زن بشج دبل مسطور است
و وزی اروی بحضور معلومیهام دو مشاور الهاد و انوقت و پدید شد بود معاویه

خبر الحسان

۱۷

اشهاد و ملاطف کرده باو گفت مرحبا بک باخا حال تو چاکونه است آروی در جواب
گفت ای هشیمره زاده عالم خوب است اما از آنجا که تو کفر از نصبت کردی و با این عم خود
بد نصاری نموده بخلاف برخاستی و در صورتی که حق و نبود خود را خلیفه نامیدی
و عصیان حق و اداسی ما که از این خاندانیم پیشتر از همه کس بیست و بیست و یک سال
از وقتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حال فرمودند شما وعدهی و امتیاز
حق ما را بخشید و ما را از حقوق خود محروم ساختند حکم شما را شد و ما در میان
شما شدیم مثل بنی اسرائیل در میان قبطیان و تابعین فرعون و حضرت علی بن ابیطالب
علیه السلام مانند همروز شد پس از حضرت موسی علیه السلام و ابی طالب و پیغمبر
شده گفت ای عجموز که تاه که عقل تو غماش شده است آروی گفت باین التابعه تو پیغمبر و
سخن میگوئی و حال آنکه ما درت در مکه فاجره بود مشهوره که بلحرب فلانی مردان را
مستحق مباحثه در وقتی که تو منوار شدی بخیر بدی بدی نویسد بدی چون
از ما درت حقیقت حال را پرسیدند گفت این بخیر فهم باین منوار است کرده اند این را
بهر کدام شبیه تراست از او است و از آنجا که تو عیاض پیشتر شباهت داشتی ترا از آنجا
نمودند معاویه گفت عمرای الله عما سلفای آروی حاجتی که داری بگواروی گفت
دو هزار دینار میخواهم که بان برای فخرای بنی الحارث در دشت هوار می آید جار به
ابتیاع نمایم و دو هزار دینار دیگر برای بختی مزاجت جوانان فخرای بنی حارث و دو
هزار دینار هم برای وضع بعضی شایده و بختها معاویه شش هزار دینار باو تقدیم نمود
آنرا ستانید و تاریخ ابوالفدا نوشتند آنرا لبیب افندی در کتاب موسوم بجوا
ملقطه اینداسان را مشروح تر بیان کرده گوید و وقتی که آروی در مجلس معاویه بود
و یکلمات مسطور در وفور تکلم می نمود در آن بن حکم بنزد آن مجلس حضور داشت و از معاویه
که آروی نصیب ویر العاص خطاب کرد و از معاویه پرسید گفت ای پسر زرتیاکت باش
فقط کلام خود را مفصلا و مفصود می دانم که ترا بدی مجلس کشاید است آروی رو بر او
کرده گفت باین از رفاه تو نیز مثل عرویر العاص سخن میگوئی تا در کودی چشم و سرخی
و کوهانی فدوانم نامتناهی و بخت حارث بن کلاه مانی و املاش باهوی بیحد و
حکم که ادعای فرزندی از منمائی نداری چه من حکم را همیشه اسم او مردی میگوید الشعر

حزبان حسنا

۱۸

و بلند فامست بود و ظاهر او بر بزرگی او دلالت می نمود پس ارماند و خود پیرس تا نور
گوید که پدیدت که است انگاه او وی رو و معاویه کرده گفت والله بواسطه جزات
این اشخاص شدی که با من مواجهه می نمودی معاویه روزی که عزم حزه شهید شد
هند ساند و ابیات می خواند

مخبر جزیه که یوم و بدر والحرب بعد الحرب ذات سحر
ما کان عز عسبة لی من صبر ولا اچی و عتبه و بکر
شفقت نمنی و قضیت نذکر شنب و حشقی غلبت حداد
مکر و حشقی علی دهری حتی ندم اعطی فی فدری
و عتبه من ادوی دختر عبد المطلب نیز می خواند و این ابیات هند بنت اناثه را فرستاد
خزیمت فی بدر و غیر بدر با اینه و قاع عظیم الکفر
صنعت الله قبل الفجر ملها شمسین الظوال الزهر
حزه ابشی و علو صفری اذ رم شیب و ابوک غدو
فخضبا منه نواحی النحری بکل قطاع حسام یفری
معاویه گفت عفی الله عما سلفای خاتم حاجتی که داری می خواهم از وی ایند گفت خط
ندارم برخاسته از مجلس رفت معاویه هر دوین و عمرو بن عاص گفت اف بر شما باد شما سبب
شدید که من این خبر فها را بشنوم پس از آن فرستاده از وی را بمجلس برگردانیدند و
از او درخواست نمود که حاجت زید را اظهار دارد و از وی بوجهی که در فو و سطور
شهر شهزاد بنار از معاویه خواست معاویه را بمبلغ و امین ذول داشت و گفت اگر
پسر عت علی علیه السلام بجای من بود این وجه را بنوع عطا نمی نمود و از وی از اسماع
این سخن شدت گریست و گفت از علی علیه السلام گفتی و مرا میزد که ساختی انگاه
این ابیات ابوالاسود الدبلی را کرد و مرثیه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام انشا
کرد و از وی برخواند

الا باعین و محک اسعدینا الا نبکی امیر المؤمنین
نبکی ام کلشوم دلیر بعیرها و قد رات البقیات
الا فللخوارج حبث کانونا فلا قرین عیون الشامینا

خبر ات حسن

۱۹

افى الشهر الحرام فجمعونا
مخبر التار طرا اجعينا
قتلهم خبر من ركب المطايا
فذلکها ومن ركب التفينا
ومن لبر الفحال ومن خدمها
ومن فر الشان والمبينا
وکل من اقبيا خبر مات فيه
وجب رسول رب العالمينا
لقد علمت قرير حشيت كانوا
بانك خبرها بحسبا وديننا
اذا استقبلت وجها الحسين
رايت البدر وراف القاطرينا
وکل قبل مقتله بخبر
نرى مولى رسول الله فينا
يقم الحق لا يربنا ب فيه
وبعدل في الصدا والا فدينا
وليس بکام علم الدبه
ولم يخلق من المخبرينا
کان الشاس اذ فقد واعلنا
نعام حار في بلد سنينا
فلانتمت معاوية بن حرب
فان يفتح بالخلفاء فينا

املح حافظ
کبرية الاسلام بالذکر
دين مولانا السيد
حسين ادم الله تعالى
ظلال المدد ودره
نور و هم ابرو و حديث
منزل المجلدات کاب
سائر العقبات الاوار
ايراني و يجهت و
و الشايت نظر و
درج در و

مداوشیدن این آیات معاویه گفت والله علی علیه السلام از خبر نوسودی و او را
بدان نوسودی افضل است بالجمله او را آنچه خواست معاویه بداد
پوشیده نباشد که ایاتی که در فوق میهند بنثا ثانی بنثا دادیم پیروی مسطور است
کتاب اسد الغابه را ننودیم اما بعضی از مصنفین از اشعار را از او روینث عبد المطلب
دانسته اند

اروی بنث عبد المطلب

دختر جناب عبد المطلب جد حضرت رسول صلی الله علیه و آله میباشد مشا و ابها
عنه حضرت رسالت پناهی و طاری طبع شمر و فصاحت بیان بوده و اشعار ذیل را در مشر
بد و خود عبد المطلب انشاء کرده

بک عینی و حقولها الکاء	علی رح سجنه الدجا
علی سهل الخلیفه ابطی	کریم الخیم نثیه الملا
علی الشیاض شیه ذی النجا	ابوه الخیر لیس له کفءا
طوبی الیام امل شینتی	اغز کار غمر نه ضیا
افت الکشم اروع ذی فضول	له الحجه المقدم والشا

خبر ات حسن

۲

ان القیسم ابلغ هیری
فدیم المجد لبس له خفًا
ومعها مالک وریع فصر
وافضلها اذا التمس الفضًا
وكان هو الفیض و ما وجوا
و باساحین نفسک الدما
انما هو بالکما الموت حثه
کان قلوب اکثرهم هواه
مخفی قد ما بدنی رأی حسیب
علب حین تصدیه البهّا

در سوره این شام و مسامرات محلی الذین فیهم من یسئلوا ربهم فمجاوبهم و الذین هم فیهم
اروی قبل از فوت پدر خود گفته بانه بنوی که جناب عبدالطالب در مرض موت خود
اروی و ام حکیم البیضا و ام هم و بره و صفیه و راجه که را که در خنران او بودند نزد خود
خوانده فرمود مرثیه مائی که نسب از فوت من خواهم بد گفت قبل از مرگ من بگوئید و بگوئید
انما برای پدر خود مرثیه گفتند و اشعار فرموده را اروی در آن وقت نظم کرد و مراغه
خواهران او نیز در محل خود مدح و خواهد شد

این اشهر که بدی چهاره زنین صحابه با هم اروی مشهوره بوده و نفر از آنها اروی بنت عاثر
و اروی بنت عبدالطالب میباشد که شرح مال آنها اندک است و نفر دیگر
یکی اروی بنت کبرن مادر عثمان بن عفیان و ولید بن عقیب است و بهمین ملاحظه
عثمان بن ولید را این اروی گفته اند این اروی دختر حکیم البیضا دختر عبدالطالب است
دیگر اروی بنیه الانیس که بهیسی سید مدین زید که یکی از عشره مبشره است و رانفرین
نموده و او ابتدا که شد و حافظ بچاهی افتاده و در گذشت و علاوه برین چو از زن دیگر
زن دیگر مستاه باروی بن در چو ز معروفت با هم مو می باشد و در حرفه الف و میم که
او بیاید

اسم ذات القریب

دختر بنوک خلیفه ابو بکر و خواهر ابی اسد است مادرش فیله و فیله دختر عبدالعزیز بوده
اما از این برین می نام که یکی از عشره مبشره است و سلسله از ولید و او در و عبداللّه
زیب که در سن هفتاد و سه سالگی در خانه کعبه اجلاها الله تعالی بظلم حجاج مقول
شد و از بجز اسم ذات القریب برچو آمده است و عبداللّه بعد از پدر بدین معاویه بنی مال
در مکه معظمه خلافت کرد و حجاج امیر عبدالملک بن مروان اموی از بلاد مقتدره را محظور

اسلام اقا
دختر
ابو جعفر و بیوگ
نویسنده حسین بود
و بعد از گذشت شدت
امیر حسین امیر بود
او را نیز
گفت

خبر ات حسان

۲۱

نموده از بالای کوه ابو قیس بنحیفها بجا نهد انداخت و شهر را بگرفت و عبدالله بن
شهادت رسید و قبل از شهادت مشاورانها را به او خود اسما نمود که ذکر آن خالی از

فایده نیست

بعد از آنکه عبدالله بن زبیر یاد و ازده هزار نفر از همراهان و اهل و کسان خود هفت ماه
در مکه معظمه محصور ماندند از طول محاصره و سختی و عداوت و فرقه همراهان او بجا ن
رسیدند و از خجاج امان خواستند از این بلد مفد سر خارج شدند خود و نفر از
فرزندان او که حرم و حبيب نام داشتند و آنگاه شتر رفتند و با او غنایم و مگر پسرش زبیر
نام و مادرش اسماء و معدودی از اصدا فاء او در آنوقت زبیر نزد ذات الطاهرین آمد گفت
ای مادر و همراهان دست از باری من کشیده رفتند بلکه اهل و فرزندان در بنحیفی ترك
مگفتند اینك فایلی مانده اند که انچه اهر پیش از ساختن صبر و ثبات نخواهند داشت
اگر من تسلیم شوم خجاج و باران او هر مطلبی که اظهار نمایم رد نخواهند کرد ای نود و این باب
چیت استما گفت ای فرزندان تو خود تکلیف خویش را بهتر میداننی اگر در حقبت خود نزدیک
نداری و بر یقینی که خلف از خود دعوتی بممانی میافوست کن و ثابت قدم باش و بدان که اصحاب
نوبد و جهره شهادت فایز شده اند خود را مفهور و خواست پیوستن و مجبور و مطیع آنها شو
اما اگر قصد نمودن باور بایست بوده بدیند بوده که جمعی از بندگان خدا را بهوای نفس
بهلاک داده اگر کوئی من محکم و بایست ضعیفی که برین طاری شده چاره جز نمکین و
تسلیم ندارم گویم اینکا و ازادگان نیست مگر توانا که زنده خواهی ماند چون غنیمت بر بدجل
مهرید بر همان بر که حالا نام نیک بر او آخرت روی و از دور و زنده گانی دنیا نیست
عبدالله گفت ای مادر و ستریم شامیان مرا شکین و عذاب کنند و بدانند ذات الطاهرین
گفت ای فرزندان که گفتند که اگر پیوستن از او برکنند مثال نمیشود از باری تعالی باز
خواه و در عمر خود را بسخن باش عبدالله سر را در خود بر سبده گفت ای مادر من بهر عقیقه
هسته و از اول عمر بجا نی، عاریت و سرای نا پایدار و دل نیست نام و در اینکار که در از میباشم
داخل نشده ام که برای اینکه نگذارم حلال خدا را حرام کنند و دست از دوستی خداوند
بدارند نولند بد و پایید برای من نموده من از کشیده خواهم شد مبادا از مرگ من
مذاشت سوی کا و خود را بجا باز گیرایی تو ناگزیر از تکاب من گری نموده و برافرو

خبرات حسان

۲۲

فیور ز فتمه و اجرای احکام الهی و احقاق حق و از عدالت دوری بخشنه و هر وقت بیکه
امان داده با او خدرو مکر نکرده و عذائمسدانی و مامهدی جور و ظلم روا نداشته بسمک
عزال خود و رضانداده و چهری نزد من به نزار رضای خدا نیست بار الها آنچه گفتیم برای
آنکه نسر خود نیست محض تلبت مادر گفته ام که در اینجا مناسف نباشد اسم گفت
این زنند امسد و ارم که صبر نه حق نوحیل باشد اگر منسوب گردیده پیش از من در گذشته
هلاک نواسه بابا جرم بنواهد بود و اگر عالبامدی مسرور بشوم قدم پیش نه نامعنا
کار معلوم نکرد این زیر گفت بهاد و خدا نورا جزای خبر دهد از دعا فرودگار مکر اسم
گفت پیوسته در حق بود عای خجخواهم کرد اگر دیگر بیاطل قتال نموده نوحقا جهاد
منمائی انگاه اسمابد عا پر داخته گفت خدا با انعام لیل و صوم نهاده عبدالله و با طاعتی که
بماین و پدرش کرده رحمت خود را شامل حال او دارم و او بنوسپر دم و هر چه برای
او مفید و کرده بدان راضی شدم و در اینجا مرا با جرو صواب صابر بن و شاکر بن نابا دار
پیر این زیر دستهای مادر خود را گرفته بنوسید مادرش گفت و داع میگوید عبدالله گفت
بلی برای و داع آمده ام چه کار میکنم که امر و زید رود زندگانی بنام اسم گفت برو و از روی
صبر بر و اما بیانات من با تو و داع که این یک گفت و فرزند را داغوش کشید و هنگام نماز
دست ذات اللطافین بر روی که عبدالله پوشیده بود خود گفت آنها که از روی شهادت
دارند جوتن را بر کار میکنند این زیر گفت من اینرا محض اطمینان قلب بنوشیده ام
اسم گفت دوع مرا مطمئن نخواهد ساخت دامن بر گزین عبدالله زده خود را از بدن
نمود و اسبندها را بالا کرد و دامنهای او بر گرز زد و رو معر که نهاده در حال آنکه این خبر

میخواند

اذا اعرف يوم اصبر و اتمتع عرف يومه الحمر

اد بعضو ح يعرف تم بنکر

اما چون این نشید گفت انشاء الله صابر و ثابت قدم خواهی بود پدران تو ابو بکر و زید
بودند و حدت توصیف است بالجملة و پیر مشاش هر جمله بر اشکر حجاج نموده پس از پدر به
مفائله برگشته در رکعت نماز در مقام ابراهیم گره باز منوجه قتال شد و مقتول گردید
و این در روز سه شنبه بود از ماه ادی الاخری از سال عفتاد و ششم هجرت و عبدالله

خبر الحسن

۲۳

نیز در این سال در سن هفتاد و سه سالگی بوده بنکه عبد الله بقتل رسید شامیان
از طرف ستریت نیکبخت گفتند عبد الله بن عمر گفت چون عبد الله بن زبیر متولد شد
نومبر نیکبخت گفتند و اکنون مردم شام از قتل او خوشحال شده نیکبخت میگوید این کار
ناظر است تعالی و از این پس که میروید میگویند ماسلین و میجو و ساختن هم و دیگر
طغیانی از آنها بوجود میآید و با وجودی که در کار کذب آنها را ظاهر نمود و در نخستین
سال هجرت عبد الله بن زبیر متولد شد و مسلمانان از این رو نیکبخت گفتند خلاصه
حجاج سر عبد الله را بشام نزد عبد الملك فرستاد و جسد او را در جحون یعنی در قبرستان
مکه معظمه در محلی که در طرف راست کوه ابو فیس واقع بود دفن کرد و کشته شد اما خواست
او را دفن کند حجاج اجازه نداد اما خواست از حجاج بخواست نماید لهذا امر را به عبد
کریم داد و حجاج امر کرد جسد عبد الله را بمادوش منتقل کند و پس از تسلیم بنفوس
و تکفین او پر داخله بخشد و او را در جوف فوس ساخت بنابر جسد عبد الله انقذ
بر سر در بود که از مکه خبر بشام رسید و جواب داد اسمائیل بعد از آن چندان زنده
نماند و در حالی که یکصد سال از عمر او گذشته بود در گذشت

عربی در حرم در خوابنامه خود گوید جسد این زبیر در سال نهم بر سر در بود و به
این خبر جعفر است در جمیع مسلم مسطور است که جسد عبد الله بن زبیر را بمقبره
بهداد انداختند و مادرش هم نزد وی در گذشت این اشهر در کامل گوید پس از قتل
عبد الله حجاج ذات الطاقین را خواست که مجلس او حاضر شود و قبول نکرد تا سباب
نهد بدام را حذ. او را داد مشا و الیها باز نمیکن نمود دفعه سوم ذات الطاقین خبر د
بخش و حجاج حاضر شد حجاج باو گفت در بنی نیکبخت که عبد الله را بان مبتلا کردم مرا چه گویند
باقی شما گفت ترا چنان بافتم که دنیا یسیر را خراب کردی و لغو نم نمود و آخرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است از فی شقی کذا او میرا یعنی در ضایقه شقی
یکضرب کذاب و یکضرب هلاک کننده است و از هلاک کننده نون (اینچند پست را مسلم در
جمیع خود ذکر کرده است) و اسد القاب در ترجمه حال ابن زبیر چنین مسطور است که
اوده روز قبل از اشد شدن نزد مادرش رفت و او را بحال شکایت گفت باید مرد و
رهائی بافتم مادرش میخواست گفت که با من شایسته امان تا تو را در یکی از دو حال

از و بین بین
نگاشت اند که در این
حجاج جسد بن زبیر
مادر و هم را از او
خواهش کردند که بخشد
نمود و او را در حجاج
سجود و کذا بکار
نیکبخت مادرش گفت
نماید که حال
بر من موالد گشت
عبدان در وقت
الطاقین او را در وقت
جسد زبیر گفتند
و در حجاج در سنه
عبد الله را کشته شد
گشت با وقت رسید
کدام نواز از مکه
خود را آورده بود
مرا و گفت وقت
فدای بنده این
جسد زبیر فرمود
این حجاج را رسید
و گفت من شایسته
و کذا محمد بن
زبیر را در فرود
مادرش

خبر ات حسان

۴۲

بنیم راضی بمرور نسیم با باید نو سعادت شهادت فایز شوی و انبغض و مراعات خدا
فخیره باشی با بغلبه و فتح شود بدو روشن تمام عبد الله از اسماع این خبر نسیم نمود
و روزی که عبد الله مقول میشد نزد مادر رفت اسماء باو گفت ای فرزندی مبارک از نسیم
هلاک بقول اسری راضی شوی که جاری برای نو دران باشد و الله العظیم ضرر بشخص
با وجود عزت بهتر از ناز بانه خوردن این است اما وجه اسماء به ذات النطاقین در حرف
ظال گفته خواهد شد

اسماء بنت عبد الله

از نسوان قبیل بنی خزیمه است مثل معروف لا عطر یعد عروس را او گفته و از امثال
مشهوره عرب گردیده است باو الفضل میدانی در جمیع الامثال گفته اسماء از قبیل بنی
در سلسله ازدواج عمزاده خود که عروس نام داشت مذکر کرد و بدو بی پس از چند به
عروس در گذشت و پس از فوت او شخصی از قبیل دیگر اسماء را در حباله نکاح خود
دو آورد و این شخص زشت روی بود و از دهنش و ابجر کره بهر است تمام میشد و قبی که
شومرد و اسماء او را بقبیل خود میبرد اسماء باو گفت اذن بد بر سر قبر عمزاده خود
عروس قدری کریم کن ان شخص باو اجازه داد و اسماء بر سر قبر عروس رفت و عبادات
ذیل را اظهار نمود

ایکک با عروس الاعرابی باشی از اهل واسطه عبد الله الباس
مع اشبال الاملها الناس

یعنی گریه میکنم بر تو ای عروس عروسیها ای کسی که در میان کسان خود در حلم و بردباری
بملائمت و باده بودی و در موضع جنک و ستمشیر شباهت داشتی و در توصفات
حبیب دیگر بودی که مردم از آن بجهت بودند شوهرت از اسماء گفت از صفاتی که عروس داشت
و مردم خبر نداشتند چه بود اسماء گفت

کان عن الهمه غیر تقاس و یعل التیفه چیچات بماس
یعنی در وقت اندام براده تقاضا و شایع نمیرفت و هنگام فراز و شتر باستمال شمشیر
میپر و لخت بعد از آن با اسماء آمد مع عروس پریاخته گفت
ای عروس الاغتر الانهر القاب الخیم الکرم الحضر مع اشباله لانف کمر

خبر استخوان

۲۵

ببینی عروس بوجه رخساری داشتی و خلق نو پاکیزه بود و محاسن دیگر نیز در پیش
که زبان نمیباید باز شوهر استماید که از صفاتی که عروس داشت و بر زبان آورد

چه بود گفت

کاز عیوفا للحناء والمنکر طبیب التکهنه غیر ایندر

ابیر غیر ایندر

یعنی عروس از کارهای بد کراهت داشت و خوشبوی بود و از دهشت و اباحت
کرهیه است تمام نمیشد شوهر استماید دانست که فخری کنایه باوست اخرا لامر
چون خواستند حرکت کنند استماع طربان خود را بر نداشت و بجای گذاشت شوهر
گفت چرا عطر خود را بر نیداری استماید گفت (لا عطر بعد عروس) یعنی بعد از عروس
دیگر نباید عطر استعمال کرد و این گفته در میان عرب مثل شد بعضی بجای مثل میبرد
لا تحب العطر بعد عروس و شرح از این افراد دانست که شخصی در شب زفاف از زوجه
خود راجع کرهیه است تمام نمود از او پرسید از عطربان چیزی نداری گفت چرا انرا
در خیره و پنهان کرده ام شوهر گفت لا تحب العطر بعد عروس یعنی عطر را پس از عروس پنهان
کن چون معنی ندارد این گفته مثل شد در موفقی گفته میشود که شخص چیزی داشته
باشد و مدتی صرف و استعمال آن نبود و باز از آن بکار نبرد و فخریه نماید

اسماء بنت عمیس

زن محاببه و در حشر عیس بر نعل و زوجه جناب جعفر طیار بوده و عیس نیز خود از
صحابه است حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از این زن و نیز نوزاد دیگر مدح
فرموده و انها را اخوات و منات خوانده و این تصدیق حضرت با ايمانها و الحقیقه شایسته
عهد برای انها ثابت می نماید و این ده زن نیز خواهر ندادن یک مادر و مادر انها هستند
عوف است که در همه انهاست و شرح حال آن در حروف ها بیاید و بعضی گفته اند اخوات
مومنات نیز نبوده اند هشت خواهر و یک ماعت که همان بنت عوف باشد بالجمله اسماء بنت
عمیر و زبیدی اسلام با شوهر خود جناب جعفر طیار بجایه رفت و در آنجا عبد الله و
نون پس از جعفر از طلع و بوی و نامدند این از عیس و بنامدند بنامدند بنامدند
جعفر طیار را بی بکر شوهر کرد و محمد بن ابوبکر را مادر شد و پس از ابوبکر در خباله نکاح عیله

خبرات حسن

۲۶

عليه الصلاه والسلام داخل شد و بچي بن علي بوجود اسماء بنت عيسى و اشرف در پكر بنز
حاصل آمد و ان ابن بود كه خواهر اخی او همو نه بنت الحارث داخل در زوجات حضرت
رسول اگر تکرار کرد و خواهر دیگر و ام الفضل لیانه و زوجه جناب عباس بن عبدالمطلب
بود و خواهر حجاب و یعلی و سلمی بنت عمیر هم در حیره سید الشهدا و سید
و عیالات مزوره است که در وصف اسماء بنت عیسی گفت اند و هی اکرم الناس
بنی اسد از جنبت داده اند هائی که همه ساند اشرف نام است (عمیر بمقتضی و
بروفن زیبر است)

و هی
بنی کرم را در
خود و اسدند

اسماء بنت محمد

میست شریف جلیل القدر پدرش محمد بن صری را عیان دشو می باشد و بعد اسماء که
از معارف سنان بطن او بوجود آمد محمد بن مزوره چند کتاب حدیث می گویند
محمد بن قرائت کرده و بعد از ان انها را بکرامت ندانند و درین نموده است و درین خود منقرض بود
فیوض و فضایل و برکات وجود او بسیار بوده و صدقات کثیر داده و بارها بزرگوار
خدا مشرف شده و کادت او را و او خرسال ششصد و سی و هشت هجری و وفات او در
ذیحجه سنه هفتصد و سی و سه و در ان زمان از شاهسیر روایت حدیثی از او و عمر بن
نبوده و برادرش فاضل الفضلاء نجم الدین شافعی ده سال قبل از او یعنی در وسیع الاول
سال هفتصد و بیست و سه در گذشت و در این وردی در نیمه الحضر و مدح اسماء
بنت محمد گویند

كذلك فلنكن اخ ابن صري
طراز القوم انو مثل هند ۱
تفوق على الناسى وشيها
وما التائب لاسم الثمر عيبا

و منصور از ابن صری تخم الدین را در اسماء می باشد

اسماء بنت يزيد الانصاري

دختر يزيد بن السكن الاشجلى است پدرش از صحابه و خود نیز صحابه بوده و مصاحف بیان خود
و مسموعه و وفای از طرف سایر زنان صحابه مامور و بحضور حضرت رسالت پناه
مشرّف شده عرض کرد

يا ايها النبي يا رسول الله فاذا انشأ اليك ان الله عز وجل بعث الى الرجال والنساء فانه

خبرات حسن

۲۷

فاما بک وبالمک وانا معشر النصارى محصورات مفصولات فواعد بونکم ومقضى شهواتکم
وحاملات اولادکم واکم معشر الرجال فضلتهم علينا بالجمع والجماعات وعبادة المرضى وشهود
الجنائز والنج بعد الحج وافضال ذلك الجهاد في سبيل الله عز وجل وان الرجل اذا خرج
حاجا او معتمرا او مجاهدا حفظنا لکم اموالکم وغزلنا اثوابکم وربينا لکم اولادکم اذنا ترککم
في هذا الامر والخبر يعني يدر و مادوم بقصدای ثوبا اي بغيرم خدا من از جانب جمعی
نسوان بحضور مبادیک توأمده ام تراغداي عزوجل بعوث بر کافه زنان و مردان فرموده
و ما بنو و خدای تو ایمان آورده ایم و ما جنس نر و ان در پس پرده محبوس و در خانه ها
شوم خان نشین هستیم و محل شهوات میباشد و فرزندان شما از ما بوجود میابند و شما
جماعت مرغان بواسطه حضور در جوامع و گذاردن نماز جمع و عبادت بهاران و
تشییع جنازه ها و جهای مکرر برافضل و برتری دارید و افضل از هر این اعمال که مخصوص
شما مر از است جهاد و سبیل الله میباشد و چو زنه لمرغان برای حج و عمره یا بفرجهاد
حرکت کنید ما اموال شما را حفظ کنیم و برای لباس شما و سیمان مبرسیم و فرزندان شما را
نگاه داری و تربیت می نمایم و در بنحورت ایا ما بالاجر و عمل خیر شما شریکی داریم یا نه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله پس را استماع این غرض روی میاورد و با خطاب کرده فرمودند
و اما مثال این مقامات مقاله بهتر از آنکه این زبیا ن نمود شنیده اند با خطاب عرض کردند گمان
نمیکنیم هیچ زنی با نجس محاضره و مفاوضه و سپید باشد بعد از آن سپید نام علیه الصلوة
والسلام باشد اینک نیز بد خطاب کرده فرمودند ای خاتون تو خود بدان و بزنهائی که از جانب
انها از من آمده بفرمایند آن که اگر نتوان بازواج خود خوش رفتار کند و انها را از خود خشنود
دارند همین عمل انها با تمام اعمال خیر که ذکر کردی معادل میباشد

اسماء بنت بزید

بنابر مسطورات ابن ابی اسما بنت بزید زنی حکایه و خاله زاده عاز بن حیل که از کبار صحابه
میباشد بوده و جماعت وفوت قلب مرغان داشته و غرضه بر موالد استون چاد و خود نیز سنس
از کتاد و ابراه عدم فرستاده است

اسماء بنت شمس الدین

مختر شمس الدین محمد بن عبد الرحمن محدث و مادر و شیخ تقی الدین و شیخ ابی رحیم عقیلا

نولد و در کتاب انبیا الغر ذکر او شده است و در ماه رجب سال هشتصد و چهل و هفت قدر
عالم وجود گذاشته و ابتدا بنحوی و بی نام شوهر کرده بعد از آن سلاک و شواج علاء الدین
مفتری و منسلک گشته است در هر حال زنی عاقل و فاضل و دانشمند و باتقوی و نیک
بوده و آینه الرحیم که شرح حال او بسیار زیاده از این می باشد

اسماء العامریه

ادب پر بوده است از آل بنی عامر از اهل مال اندلس اگر بگذریم قاصد بدین بود که کتاب و نظم شعرها و بی
مکال داشته و ضبط و برای صاحبانشه خانه و اموال خود امیر المؤمنین عبد المؤمن بن علی نگاشته
کرد و بدین مآل ان این است

عرفنا النسر و الفیض المبدی
اسمید نام امیر المؤمنین
اذا کان الحدیث عن المسالیه
وایت مد بشکرها شجونا

در او اغراض و مضامین اسماء عامریه وضعی خوب و مناسب حسب و نسب خود و بر امیر المؤمنین
معالم سالنامه و این کتاب را بوجهی احسن بر پاخته است

اسماء عمیری

از زنان اسلاف و در خنجر احمد از اسرخاصه کان خاتمه و زوجه محمود جلال الدین خط
مشهور است و در حسن و خط بد و جگر شوهر خود داشته و او را بن زن چون از شوهر خود
تعلیم خط که فرستاد و جلال الدین بمیل و رغبت تمام نکات خط را با او موخنه طور بی براس
او ترقی حاصل شد که خط اسماء با خطوط او اخر عجلان الدین بیست و چهار بوده است
و بسیار چیزها اسماء نوشته و جلال الدین با اسم خود رقم کرده است و از خطوط ممتاز اسماء که
رقم کرده و دیده شده است او را بیست که تاریخ از هزاره و دویست و بیست و دو و شصت
علاوه بر زنانی که با اسم اسماء بوده و در این کتاب شرح حال آنها درج شد
این اشیر بازده نفر زن اسماء نام ذکر می نماید و می گوید که هر یک از آنهاست اسماء
بنیث عوف معنوقه عمر بن سعد و عمر بن سعد از شه از ی عرب است و معروف بمقتش و اسماء
بنیث عوف عنزاده اوست و باجاری این عاشق و معشوق در زین الاسوانه و سطو و است
و چون ترقش در لغت عرب معنی زن است و عمر بن سعد به ابرجود و طبعی که داشته
اشعار خود را بحسن و انواع زین خیز بنیث عوف بمقتش و معلول و تهنیر و قش

خبر اعراب

۲۹

میکنند و در اشعار عرب عربی و بنیاد و سهل در چند موضع و محل ذکر شده اند و
حمله بر ابد فله عرو چون با و شایه داشتند ملقب بمقرض اصغر گردید و بعضی گفته اند
چون عرو از بنی رانظم کرده

الذاریف والرسوم کما وقته ظهر الادم فلام

معروف بمقرض شده و این نیز بعد بنیست چیده شعری عربی اشخاص هستند که بنی غیر
از بنی عرب است خود ملقب گردیده اند و سهوی در او کتاب فیه فضل مخصوصی در احوال آنها
نکاشته است و عجب آنکه در عرب بعضی از مردمان بوده موسوم با سماء مثل اسماء ابن الحارث و
اسماء ابن ربیع که از اصحاب بوده اند و اسماء ابن خارجة انفرادی که جوانمردی شده و از تابعین ثبما
آمده است و در شهادت مسلم بن عقیل در جیل بوده

اعتماد

از جاری معتمد بن هیاه سلطان بد بخت شایه بوده است و بنیست در خیر المعتمد از بنی
و بر وجود است و هیچ حال بنیست بعد ها بنیست و اعتماد چون در ادبیات مهارتی داشته
است هادی حاصل نموده است

اعرابیه

در سماء ابن شیخ مجی الذین عربی اعرابیه را از زمان بادیه بنجد نوشتند و خدیجه بن عبد
بهمنه الله گوید یکی از خلفای بنی عباس با اعرابیه عاشق شد و او در رجاله نکاح خود را و
ماهوای را از خلافت او نامناسب نیامد و زندگانی خضار در آپند نکرد و هر روز ضعف و
هزال او زیاد شد و با ناز و نسبی فراوان دلشک و مکدر بود و روزی خلیفه از او سوال کرد که
چرا این تنهایی و این بختها را نمی شود و خود را مشغول نمیداری و روز بروز در و
ضعیف میشوی اعرابیه گفت مرا بخواه نامینه بهای صحرائیست و شیری که شب با او میشود
و صدای آنها را در باریم مایل میفرماید است خلیفه در آخر نقطه شمر در کار و جله مضری برای او بنامد
و فرمان داد که شبانان کو سفید او خود را در حوالی قصر چار دهند و آن قصر را معشوق نامید
و اعرابیه را در آن کسالت اعرابیه چون وضعی شب بویط اصل خود در پادشاه منازک گردید
و یادش آمد او این را فرموده و محروم از سیاحت و روزی خلیفه بهای بنیض معشوق رفت و بد اعرابیه
نگرید و از وی مشغول است و از بنیست

خبر انجمن

۳

وما ذنب اعرابیه قد فث بها صروف القوی من حین لیلک ظنت
 تمتت حالبا لرعا و خیمه یجد فلا یضولها ما تمت
 اذا فکرت ما العذیب وطیه ویرد حصاه اخر اللیل انت
 لها اثر عند المشاء وانه سحر اولوا انشاء لجنات

خلیفه از شنیدن این ابیات و فنی حاصل کرده با عرابین گفت غم مخور که بمراد خود نایل شدی در
 نکاح من باش و بنفوق و قیله خود رو و او را بجله اسباب و اثاث الینی که در مصر معشوق بودی و من
 خود فرستاد و بعد ما وقت بشکار میرفت با عرابین ملاقات میکرد اما ایان که از اعرابین رفتند
 سر پیشان باغیله خیزی در دیوان منسوب و بنس عامری ملو و است و خطیب چهارمی و امثال
 بران افزوده است و نظاره اسناد اعرابین بعد ما باید

اختیاط

جاری است معتبره از جوی معروفه عباسیان و او فاعلم الساجیه میگفتند ایند املاک
 یکی از رجال السعید موسوم به صالح بن عبد الوهاب بود بعد ما در سلاک جوار
 الواثق بالله خلیفه درآمد و خلیفه او را اختیاط نامید و در حرف فاف شرح حال او بسیار
 (مناسب است اسم اول او فاعلم الساجیه) و لفظ اختیاط در اخانی سهوا اختیاط نوشته شده است

الف بنات الجبال

در خبر حال الکتاب است که از مشاهیر خاندان بوده سه طایفه از ایشان است و از این زن
 اخذ کرد و او از پدرش جمال التمیم بالله بن علی المستطاف الکافی

امام بنات خنجر

از زنهای عرب است که در نظم شعر مهارتی داشته است و ابیات ذیل را در مدح اسو
 فنان که از جوانمردان عرب است بر سر نظم میکنند

اذا شئت ان یلقی فی لودیته بکل معدی و کل یما ن
 وفی بمانضلا وجودا و سودا و یافذاک الاسود برفا ن
 غنی لا یری فی ساحه الارض مثله لوم ضرب اولوم طعان

محمی الذی اعرابی دو سامر این قول و هب از محمد بن ناجیه الرضایی حکایت کرده که
 کرده گوید من در ایام خلافت الواثق بالله بواسطه ابیات مصری منظم شد و خلیفه

اکبر یکی

ان زن

مستطاف نقاشا

و مانت یکریک

و در خطبه بنویس و گوید

و در خطبه محمد بن زهر

موسی و دامنه و او را

از سار فرزندان جویه بر

داشت و در این مقصد

منشور محمد بن خنجر

اندیشیده و بعد از آن

مخارضا الینی میگردید

نمودن یک تیر را و مانند

موسو و لفظ محب

اکبر یکی

مکتوبه

میرا لغیب

تو یکی بود و خنجر

منشور خنجره سکا را

وجود آمد و در وقت

در گذشت

الوین اغا

نظر ان اولاد و خنجر

و بعد از آنکه در

شعر و لفظ بودند

در خطبه

چهار احسان

۳۱

جدا در جستجوی من بود و مرا طلب میکرد بنابرین من نتوانستم دو وصافه و سایر اماکن
نزدیک بوطن خود تمام ناپیارسرچشمه اگداشتم و در براری میگشتم که جوایز دمی کرم الطبع را
بجای آورم و در پناه او چند کاهی با همی بسر برم و از شای کرد شریعت نهم دیدم بطرف
انها شافتم در جلو چادری من را می دیدم بر فم بنصب کرده و افکار ما را بانی بران بسته اند
داخل چادر شده سلام کردم خواهی از زوای پرده جواب سلام داد و گفت اهلین پلعه را
فهم مناخ القهفان بوالقند و مهادك التفر این از این گفته حرفهای صفا حنا میزد
بمان آورد و ترحیب فدم من پرداخت و با سر راحت و اطمینان امر کرد من گفتم و لست
بطهر المطلوب و بئامن المرحوب من دون ان باوی الی جبل بجمعه او امان رفیع بمنصه
قلت اینجو من السلطان طالبه والخوف خالبه ان خوفون چون کلمات مرا شنیدند دانست
که مرا تشویش خاطر عی است و از خطبه بعضی خائف هستم بر من رحمت آورد و گفت
نقد نرم لسانك عن ذنبك کین طلب من غیره ما انوار انوار کبر و بر لست و بجز در کلام
مرفک خطا نه و و از نزدك راه را سو است پس از آن گفت و ایم الله لقد حللك بغضا
و جعل لفضام بغضا واحدا ولا یجوع لباحث کبد هذا الا سودین نواله کعب واعماله شبیان
صعاب الحی فی ماله و سیدهم فی حاله و سندیهم فی ضاله صدوق الجوار و فود التار
صلاه و عبادات شعاع نمود که این منزل همان اسودین فنا است که امامه بنت خزیج
او را با بیانات مسطور در فوق وصف و مدح نموده است

امامه بنت ابی العاص

دختر ابی العاص بن الربیع بن عبد العزی است را ابو العاص شریف داماد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله مشرف و شوهر بنیبت رسول الله بوده پس امامه
ابی العاص و زینب بوجود آمدند نواده دختری بنت اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
میباشد و زمان طفولیت امامه جذب دیگران شایسته چندان او را دوست میداشت
که کاهی او را بر پشت مبارک خود گرفته بنام میگردانیدند حضرت صدیقینه طاهره
فاطمه سلام الله علیها که خاله امامه بودند بجناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام
وصیت کردند که این از من امامه را بر فراختیار کن چه او با فرزندان من عهد باز است
بنابرین بعد از آن حال حضرت فاطمه امیر المؤمنین امامه را ترویج کرده بعد از شهادت

خبر ات حسن

۳۲

انحضرت مشارالیهامغبیه بن نوفل شوهر نمود بر و این امام قبل از آنکه در حباله نکاح
امیر المؤمنین در او بد شوهر دیگر داشته است

امام المریطی

امام با امام از ذوالصحابیه است و پدر اسم قبیل او میباشد و نظم اشعار و سخن
داشتند از جمله دو شعر مشهور در ذیل وارد گشته شدن ابو علفک یهودی کفر و ابوال
مردی میافوق بود و یکصد و بیست سال عمر داشت و از خباثت اعمال و دشمنی حضرت
رسول خود داری عنبر کرد سالیم بن حمیر از صحابه او را بقتل رساند و امام المریطی

تکذیب بن الله والمسلم احمد لعل الذی امنک از پیش ما یعنی
حباله حنیفنا والذی طعننا ایا علفک خد ما علی کبر الس
ساحب کتاب مواهب لدینیه که بدستش تفسیر از صحابه دیگر با اسم امامه مرقوم بوده
که یکی از آنها امامه دختر حضرت عمر است

امیر الله

ذبحی بوده است سابقا بولی کرد و ادبیات مهارتی داشتند و در الهیات سخن گفتند و
مربوب دارد و معروف بصدق امامه الله میباشد چه در اشعار خود صدق تخلص کرده
در هر حال معاصر سلطان محمد خان رابع و دختر و امی زاده بوده و در سال هزار و صد
پانزده درگذشته بین مسلمون در ذیل از نتایج افکار او است

همیشه گنج گویم که مهمان ایدن سن سینه
دست ندیدم چال و لیسوی دامن ذراقی اوثاب حسن که جان ایدن سن سینه

امیر الله

از نسامه بزرگ و سواد و از خانواده معروف خراسانی زاده و زنی شاعره بوده و ولایت سقوقا
احمد خود را داشته و در نگارش اسناد با حدی اعتماده نموده و خود بان خبرات
مبهر داشته و در واقع سال هزار و دویست و بیست هجری در قوارج از او ذکر شده

امیر الله

کلوش با کثرت معروف با امیر الله است و وزیر سلطان محمد خان رابع و والد سلطان احمد
ثالث و سلطان مصطفی خان ثانی بوده و او با حدی والد میگفته اند و عینی والد و نادر

خبر ات حسن

۳۳

خاتون بازی بیک جامع غلطه است که پیرش دواسکدار تهر بگی جامع سی سالخه و در انجا در
مقبره مخصوص خود مدفون است و شرح حال نوربانو خاتون در محال خود بیاید و امر الله
بنی ابی بکره الثقیفه و امر الله بنی رزین از صحابیات بوده اند و امره در عربی بمعنی
جایزه است و امر الله در لغت بنی رزین عبد الله است حدیث

امته الجلیل

از صلح ای زمان عرب و دارای مقام ولایت بوده و در طبقات شعری ذکر او شده است گویند
ادبای سلوای و صلاح معاصر او وقتی در معنی و تفریق ولایت اختلاف کرده هر یک
چیزی گفتند آخر الامر رفع خلاف را فرمودند که از امته الجلیل ان معنی را سؤال کنند مثلاً
در جواب آنها گفت و دانست که در هر آن بحق مشغول باشد و از یاد او منصرف و مطلقاً
تعلقی بدینا و زخارفان نداشته باشد و آنی از خدا بگریزاند امته الجلیل پیر ازین تقریر
و تحقیق حال ولایت و معنی ولایت بیک از آنها آورده گفته هر کس بیک از شما گوید شخصی
از اولیا بوده است که وقتی از حق چیزی دیگر اشتغال داشته و در نماز و عبادت که در رو
گفته است

امته الخالف

حضرت عبد اللطیف بن سعد بن عون المنادی العقیق است که از محدثهای معروف و ثمنا
میاید و ولادت او در هشتصد و سی و نه هجری و در مجلس درس جمال الحنبلی پیر و الف بنی
الجمال که پیش ذکر او شد حاضر میشد و قدری از مسند احمدی و معجم صغیر طبرانی را بر او
فرستاده کرده نیز از سیره ابن هشام کسب فوائد نموده اکثر محدثین با و اجازه داده اند الفیه
ابن مالک و منهاج العابدین را از برداشته و پیشتر است عمیری طوکانی کرده و از ایشان
حدیثی بعد از آنها نقل روایت میکرد و در سال نهصد و بیست هجری در سی و هفتم ماه ذی
القعده دو کد شناس است از برتر بهای امته الخالف آنکه از اشباح سهو طبع است و مثلاً
در کتاب منجم ذکر می آید و نموده و ابیات ذیل را از او ثبت کرده است

هم المصادیر قد عینی او فندر از کثرت اخلاط فانا خطا الفند
اذا اراد الله امر ایا مرء و کان ذاعفلاً و سمع و بصر
اصم اذن و اعما قلبه و لکن من عخله سل الشعر

حقّی اذا انفذ فی حکم ردّ الیه عقله الجبر

امّة العزیز شریف

زینّی بوده است اندلی که در شعر و ادبیات مهارتی داشتند است و و بیست مسطور در
ذیل که از ابیات و اقفا میباشد و غنّی مضمون لطیف است و در فتح الطیب باین وزن است
داره شده

لحاظکم مخرجنا فی الحشا و لحظنا بجمعه کم فی الخدود
جرح یجرح فاجعلوا ذبا فوالذی وجب جرح انصدود

اینا در سایر کتب ادبیه حقّی دو کتاب شرح العیون فی شرح و سائله ابن زید و ابن دو بیت
مسطور و با اسم و لاده دختر السنکھی معشوقه ابن زید و ننگاشته اند و یکی از ادبایان دو
شعر دارد جواب بدین منبر و نیز گفته است

اوجبه منی با ستمک جرح یجرح لیسرفیه الجود
وانت فیما قلت مدع فابن ما قلت و ابن الشهود

امّة العزیز البغدادیّه

اصلاً بغدادی و از مشاهیر قرز سادس است که در شام بوده اند باین زن معروف
به بیت الفتم و در وعظ و فقاهاست صاحب رثیه و معافی بوده است و از آنجا که
اسم او خدیجه است در حرف خاذ کران بیاید

امّة العزیز

محمد ثرا بیت مشهوره معروف بسند الشام را و ابایان لشباز و مقلب داشتند
که در ترتیب اسناد حدیث و معرفت روانه آن بر کلیت معاصرین خوده فقد بلکه
منقیر بوده پدرش نیز محدث و مقلب بنج الدین است

امّة العزیز

دختر محمد بن الشیخ بولس بن الشیخ اسمعیل الاندلی و از اشباح سبطی است و و
در کتاب بنج ذکر او نموده که بدین دلایات بخاری و جری بنوسی را بر او فرست
کرده ام

امّة العزیز

خبر احسان

۳۵

بخیر حافظ شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی است که در انبیا ابن حجر ذکر او
شده است متار الیهما مجلس درس حدیث عبی بن المطعم محدث مشهور حاضر
میشده و از اساتید دیگر نیز استفاده کرده و خود نیز تدریس این علم پرداخته است
وفات او در هفتصد و هشتاد و پنج بوده

امته العزیز

پدرش حافظ علاء الدین العلاء و خود محدث ثانیست معروف که از مشاهیر علمای
حدیث استفاده نموده و نیز بتعلیم این علم شهرت یافته و او را امته الرحیم نیز
میگفتند و امته الرحیم در نامش مثل جد الرحیم است در رجال مشار الیهما در شوال
هفتصد و نود و چهار در گذشت

ام ابان

از استخفیه یا بنی پیرش مزاح بن عمر و شاعری بوده است فادروا ام ابان
نیز در طبع شعرو فصاحت بیان دارای مهارتی وافر و از اشعار معروفه او ابیاتی است که
بعد از قتل پسر خود گفته ندین آنکه وقتی این دمبشته مزاح بن عمر و از نزد و حویر
خود بد سنگی به پهلوی او زده او را بکشت ام ابان چون آگاه شده گفت

بامی و مالی بل بجل عشرتی قتل بنی بنم بغیر سلاح
فهل اقلتم بالاسلاح ابن اخکم فظهر فیه للشهود جراح
فلا نظهر فی الصلح مادم حتر وما دام حیا مصعب وجناح
الم غلوا ان الدواثر بیننا ندور وان الظالبین شحاح

در بیت اول اشارت نموده است باینکه این رمبینه قاتل پسرش از اولاد عامر بن نیم الله
ابن مبشر بوده و در شعر ثانی اظهار کرده است که قاتل یا مقول نسبت و فریاد داشته
پوشیده نباشد که قاتل بیت اول از ابیات مطبوعه در غوغا و با قوال

مناسب در سنی نیست و این عیب را علمای علم فایده که گویند اگر چه بعضی از اشعار
که بصیرت و فنی باین معانی نگذاشته و نمیکذارند اما هر جا که نظیر این غوغا دیده شود
شاعر بیوقوف شمرده میشود گویند عجل شاعر شانی صاحب طبع و بی علم داشته و قوال
اشعار و غالباً مغلوط بوده در بیت مطبوعه در ذیل را نظم کرده بد عجل عرض داشت

خبر انصاف

۳۶

ان فالحب شد بدایر بحیچ الفزار و نجان کان لا یشتون من ذل الخاظم
دعبل گفت برادر این شعر را فیه نداد و زیر آکر در مصرع اول روی واه است و در
زاه منشا عر گفت روی مصرع ثانی را نه نظر نکند و درست باشد و دعبل گفت بس
خوب اما بعد از مصرع اول مرفوع و نالی عجز و است و این نیز عیب خواهد بود
منشا عر گفت تو عیب مرا حقیقت چه لازم است اعراب کئی مافوع و حران معلوم شود
و این لطیفه در او فیه انوس سطر و است

ام انوار

مفیزی در خط مصریه که بدام انوار از وجات ملک ناصر محمد بن قلاوین سلطان مصر
بوده و امیر انوار بن ملک ناصر از بطن او بوجود آمده خانقاه ام انوار در مصر این زن بسا
کرده و بن بدیع الجمال و نادر ای انار خبر تیر بوده و در حرف طاد در کلمه طغای ذکر او بیاید

ام امین

ما قد اسامین بن زید و دایر حضرت بنی کرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است اسامه
از صحابه و مادرش ام امین از صحابه است و به او میباید و جلالت قدر او معلومست و محتاج بدین
نیست اسم ام امین بر که و در ذکر تعبیر و در اصل از جواری حبشه جناب عبد الله پد و فرزند
گوهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و زوجه عجب دایر حبشی بوده چون اول پیری که از
بطن او بوجود آمده موسوم با بنی شیه او را ام امین گفته اند بعضی هم او را ام الطیله بنخوانده اند
حضرت رسالت پناهی مملوکی داشتند موسوم بن زید بن حارث که او را بنجد بجز نبشیده بودند
بعد از عید حبشی ام امین را بنی بن زید بن حارثه دادند و اسامه بن زید از وجود یافت برخ
گویند نام ام امین را جناب عبد الله از او کرده و جماعی بر اینند که او را از او کرده حضرت رسول
و قریب است و هب بعزم ملاقات ابن خال خود غریب مدینه متوجه نمود و در معاود
در محل موسوم بر او ابدار بقا از محال فرمود از این اقبال کرم نام که مکرمه و اغوش ام امین
بودند بنا بر این ان بزرگوار میفرمایند ام امین اقی بعد اقی و مشار الیها و اکمال الحزن و مرهبات
میفرموده اند و مخصوصا بدین اول شریف میباید

ام امین هب نکام رحلت سید انبیا و فیه دجیات بود و زاید الوصف و ان هب نکام که در
میفرمود از جهه بیقراری او پرسیدند گفت من از محال حضرت پنهان بجز نبشیده و و سید انست که

خبرات حسنا

۳۷

ان بزرگوار بدار بقا عازم است گریز من بر انقطاع وحی الهی است که همیشه بخانه ما نازل
میشد

ام ابوتوب انصاری

زوج ابوتوب انصاری است که از مشاهیر صحابه میباشد و دختر فیس بن عمرو بن
امیر الفیس خوزجی از جماعت انصار که ایشانرا مؤمنین اه یامدینه گفته اند ابوتوب
دو فرزند معاویه با سلامبول بغیر غزاف و در اینجا بموضع اسهال دو گذشت و بقیه
ابو ابوتوب در اسلامبول از بیاع مشهوره و زیارتگاه است در صحنه اخبار و مطبوعات
که از دیگر کاخی عیسویان انسرزمین همنام است اما بدان بقیه میفرستد و دعای خود را
در جلالت شان ابو ابوتوب همین بس که چون حضرت بنو محمد بنه منور و هجرت
فرمودند در خانه ابوتوب منزل کردند تا وقتی که مسجد و خانه حضرت بنا شد ابو ابوتوب
گفته است خانه مادر و طفله و در تحانی و وفاتانی چون حضرت رسول بان خانه مشرف
و رود عنایت فرمودند در طفله تحانی منزل نمودند شب که شد ملتفت شدم مکن
حضرت رسالت بمطوحی الهی است بنا بر این از ادب دور است که حضرت در طفله تحانی
باشند و مادر وفاتانی و هر مطلب را بهم سر خود ام ابوتوب گفتم و او نصیحتی من کرد و تا
صبح از این اندیشه خواب نرفتم و بسیار متوش و پریشان خاطر بودیم صبح بمحضور پر نور
حضرت پیغمبر شریف جسته شرح خیال و بخواهی شب را عرض داشتم و حضرت را
سوگند دادم تا نقل مکان فرموده از طفله زیرین یا لا شریف فرما کردیدند

ام البنیز بنت عبد العزیز

دختر عبد العزیز اموی و زوجة ولید بن عبد الملك بوده و بصلاح و سداد معروف
و بوصف ذکا و رشاد موصوف شبها قائم و روزها صائم در بذل خیرات و بیت مبرک
بیامد و در اعطای صدقات ساعی و مجاهد چنانکه گویند هفتصد و پند و پرده از او
میگردد و هر روز خاطر افسرده شاد می نمود بعلاوه فصاحت بیان داشت و طلاق لسان
مشهور است روزی غزه مشوقه کثیر شاعر معروف عرب نزد او آمد و بود از او پرسید
از اینک که هر یک گوید

فصلی کل نبی دین فوفی غریبه و غزه بمطول معنی غریبه

خبر ات حنا

۳۸

معلوم میشود نو چیزی باو وعده کرده و در احوال ان مما حله و مسامحه نموده که از مطالب او شکره میکند گفت بی بوسه باو وعده کرده ام و از وفای این وعده ابادارم ام البنین گفت و او از انتظار بیرون از گاه ان بگردن من پس از ان ام البنین از بر گفتن بشما شد و بکناره ایخوف چهل غلام از او کرد و بارها میگفت کاش من زبان نداشتم و اینکلمه را بر زبان نمیاوردم و بحجاب این است که با این ورع و عفت دو کاتب افغانی و فوالت الوفاات در ترجمه حال عبدالرحمن بن اسمعيل شاعر مشهور و بر وضاح الهمن چیزی با ام البنین نسبت داده اند و ان این است که در کجا مشا و الهان را بر او ثبت الله الحرام رفت و لید بر عید المملک بشعراى عصر اعلام و غن غن نمو کرد و اینست از ام البنین و کتبی انی که با او همراه اند مدحی نگویند و در اشعار ناچای از انها بنزد رود و این باب ناگیدا کید نمود چون ام البنین عکرمه رسید بنمایش اندام خود پرداخت و بیکر خود له طمع نظرها ساخت تا ادبا و شعرا و صفا و پردازند و فساد و فطاعت و دانا او سازند و مخصوصا وضاح الهمن مفتون گردید و باو و کتبی پیغام داد که در نظر لاث خود از او ذکر نمایند و بیانی را بنده کتبی از او لید بنرسد و از ام البنین چیزی نگفت بلکه شعری چید بنام حاضره جاوید ام البنین ظلم کرد اما وضاح الهمن خرم و ابر کاه نهاده صراحت گفت

صدع البن والتفرق فلیبی و تولت ام البنین یلجی

ولید از نه نشند و بقتل وضاح الهمن فرمان داد بعضی گفتند بعد از نوسم حج ام البنین بن بداد عوث کرد و او دو صندوقی رفت و صندوقی برای ولید بردند و پس از چندی این طلب اشکار شد وضاح الهمن مقبول گردید اما وجهی که عبدالرحمن بن اسمعيل با وضاح الهمن گفته اند این است که سپید چهره و عقی بوده و جالی بکال داشته و سید او و مفتع الکندی از فطن و بر وقی همیشه از اصابت عین اندیشه مینمودند و هر وقت فسد مجلس و محفله میکردند نقایب را نداخند

ما را در گفته ابو الفرج و ابن خلکان مشاجره نسبت اما کتبی را مبدانیم که فضل القاهر و کبر منظر بوده و اگر گفته مشا و الهما صحیح است و ام البنین بکثرت وضاح الهمن و عقی نموده و پیغمبا داده باید بگوئیم از خواهان کمال شده و این مفتون جال و الله اعلم علی کل حال -

× ام البنین

ام البنین بنده غلام الکلابی زویمه حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود و ما حضرت پسران

جبرائیل حسان

۳۹

صد بقیه طاهره سلام الله علیها اول زینب را که عمر او چتر هجری اخبر او فرمود و بعد از او بود و چهار پسر امیر المؤمنین یعنی عباس و جعفر و عبد الله و عثمان از او بوجود آمدند و هر چهار در کربلا در کاب منطاب حضرت ابی عبد الله علیه آلاف التحية و بدو جبر و فخر شهادت فائز گردیدند

ام البنین

کتاب نام و نام خانوادگی حضرت امام همام موسی کاظم علیه السلام بوده این ام البنین اوری با سمانه نام داشت و حضرت علی بن موسی الرضا از بدل او بوجود آمد و حضرت موسی کاظم او را بوالد معظمه خود حمیده تجسید بودند و ذکر حمیده و در حرف حایب اند

ام البنین دولت عرب کتابه است از زمین که از خاک آن کل آدمیان سرشته شده و بی بی را گویند که در سنجاب عساکر دارند و بعد از وفاتش او را در کتب کوچک خود که موسوم بعباد الباقه میباشد اند و معنی را ذکر کرده بلکه گویند شعری که در ذیل نگاشته میشود و ام بنین ^{دک} معنی بی بی دارد از مصنف مشار الیه است

یا ام بنین مرجهما الیهما و ما ولدت و ولدت جنینا
 ام جعفر

انفا انصار و از قبیل بنو خطمه بوده و بیعت و صلاح و درایت و عقل اشهار داشته و او بن محمد الانصاری از شعراء اسلام بنی اخ و حقی او گفته
 لقد غدت معروفة ام جعفر و ابقی الی معروفها الفقیه

گویند و روزی ام جعفر نزد احو امده گفت گفت که یقینا در مراد به احوص گفت من از تو چیزی نگرفتم و ترا نمیشناسم مشار الیهما اصرار احوص انکار کرده منم خود که معرفی بحال تو ندارم ام جعفر گفت ای دشمن خدا اگر مرا نمیشناسی پس چرا در اشعار خود مرا نام میبری و میگوئی من یا ام جعفر اینطور و گفتن و ام جعفر عن اینطور جواب داد اینک من همان ام جعفر بالجمله ام جعفر در مصراع احوص را شمسار و خود را بری الله تعالی کرد

ام جعفر

کتاب و نیک و زوجه هرون الرشید است و آنجا که باسم ایشان مشهور است شرح حال او در ذی زاد بسایند

خبرات حسنا

۴

ام جیل

بنابر قول ابوالفضل مبدائی از اقوام ابی هریره و یوفاد و عرب مشهور و مثل است که
اوی من ام جیل سبب شهرت و این که شخصی موسوم بضرار بر الخطاب بمشارالها
میل می شد ام جیل او را از شر دشمنان حفظ کرد و گمان مینمود که او برادر و خلیفه ثانی
چهار واقعه در همان زمان بود و قی دو مدینه منوره نزدیک آمد و خلیفه از واقعه
خبر داشت که گفت همینقدر که ما برادر دینی و از غارت باز است از حایت و همراهی که با او
کرده ممنونم باشم و از آنجا که ام جیل از انبای پهل بود خلیفه از بیست مال چیزی با او
عطا نموده او را مسافر داد

بنابر مسطور است ابن اثیر ام جیل کنیه هشت نفر زن صحابه است که یکی از آنها غاطه بنت
الخطاب خواهر عمر میباشد و زوجه ابی لهب که در حق او حالتی که ادب گفته شده نیزه
کنیده او را بر آورده و ام جیل از آن مشهوره بهر واسطه که در خلافت خلیفه ثانی مغیره بن
شعبه و البصره بحالطت با او شهم شد و از منصب خود معزول گردید و برین وجه
مولا النجاشی بکرة القنی صلی بر او و لامی او را بدین واسطه و نافع بن کله و شبل بن معبد
شهادت دادند اما چون شهادت زیاد مفرور بشرایط مقرر نه بود مغیره از وجه معاف
گردید و شرح این واقعه در خارج مذکور است

ام جندب

کنیه سرافراز ذهای صحابه است که یکی از آنها رمله بنت الوضیعه و او بود و غفاریه
وصی الله عنه میباشد و اسم بود جندب بوده لهذا در نام ام جندب گفته اند و ام
جندب در جزایر القیس شاعر و شاعر و فقه و حکم کرده و میان امر القیس و حلقه
الفضل و طلاق دادن امر القیس او را مشهور و از ما مخفی خارج میباشد

ام حبیب بنت ابی سفیان

از زوجات حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و ابی سفیان اموی مشهور است
ابن ابی سفیان موسوم بعبد الله بن حسن او را زنی گرفته و این زوج و زوجه در اهل اسلام
بشرف اسلام مشرف گردیدند و بجهت که هر نگاه اولیه سلیم بود مهاجرت نمودند و
در ایام حبیب و حضرت عبد الله را بوجود داد و او را ام حبیب گفتند و اسم او را در علم بود

خبر ات حسان

۴۱

عبداللہ در حبش مرید و نصرانی شد و بزرگ خود نیز این دین و تکلیف خود ام حبیب
 قبول نکرد و عبداللہ بدین جدید خود در حبش در گذشت و ام حبیب بواسطه ثبات
 دودن اسلام بشرف از وجبت رسول اکرم و فقر کرد بد تقصیل این احوال آنکه بعد از فوت
 عبداللہ ام حبیب در حبش خرب و تنہا ماند و بنا بر نجاست و شافی که داشت ممکن نبود
 کھوی برای او پیدا شود حضرت رسول که از ماجرای آگاه بودند در سال هفتم هجرت که
 بمکه لوط اطراف سفر نمود و وانہارا از بعثت خود مستخضر میفرمودند و عمر بن ابی القحطریہ
 با امیہ بن زید اصغر بن حجر سلطان حبشہ فرستادند و ضمن اسفارش فرمودند کہ سلطان
 مشار الہ ام حبیب را در حبالتہ نکاح حضرت نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ و او در چون
 نامہ حضرت سلطان حبشہ رسید در حضور جعفر طیار قبول اسلام کرد و عمر بن زید و بیچ
 ام حبیب را انجام داد و بترتیب ولیمہ کرد و چہار صد درہم از طرف حضرت ام حبیب ہر
 دادہ شد و ام حبیب را با اسیر و ہمارایان اسلام آورد و سنہ ہجرت پنجم فرستاد

آن خود ام حبیب منقول است کہ گفتہ است در حبشہ بودم و از جانی خبر نداشتم روزی
 جاریہ بخاشو مسخاۃ بابرہ رسیدہ شدہ داد کہ نجاشی از جانب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و ما و
 و ہم کلست کہ نوایم از وجبت حضرت سر بلند سازد من نہایت مسرور شدہ و دودست بند
 نفر کہ در دست داشتم با حلقہ ہای نقرہ انکشان خود بمزدگانی با و دادم بالجللہ ام حبیب را
 دودن صلائی بودہ کہ بتدقیق از فتح مکہ هنگامی کہ پدرش ابوسفیان برای محمد پد
 معاقدہ فریش با ابیہ بنی خزاعہ و بنی عدیہ یافت و بنقض عہد انہا آمد بنہ منورہ آمد
 بود بجا حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و افت کہ با خبر خود ام حبیب ملاقات نمایند و بجا
 خواستد و فرشتہ حضرت بنشد نام حبیبہ بدو و ہمچہ ملاحظہ و رامت کرد و گفت تو
 مثل منی و در بنظر من عیبی نماند و گذشت

ام حبیبہ بنت جحش

خواہد بیند بنت جحش و زنی صحابیہ است و این ہا از حبشہ بنت جحش میباشد کہ فوت
 اظہار آیتہ بودہ

۲ ام حبیبہ بنت

نہ است حدیث کہ از اشباح امام سیوطی بودہ و شرح مال او در حرفہ و آمد و عنوان زینب

خبرای حسن

بنت الشویکی بیاید

ام حسن

در فحاشی آنرا ام حسن و دارای مقام ولایت نوشته این زن از اهالی کوفه و بنو مهد و صلاح
و مقامات عرفان و در باب ایشان معروف بوده باشد بان شری معاصر و سفیان بن یزید او
مهره و وزی با ثبات البیت ام حسن رسیدگی کرده جز که نه حصیری نیافت باو گفت اگر
بیسرعه خود چیزی بنویسی از نو عاقبتی خواهی کرد ام حسن گفت ای سفیان آنچه خوف من را
نزد من کاست من از مالک حقیقی عالم بخواهم طلب دنیا غنا هم ناچر و سدا در مخلوق ضعیف
و بخواهم این برون بگذرد که زیاده خدا باشد بگفتم من محتاج به هم مکنی بام حسن می باشد

ام حکیم البیضاء

دعای عبدالمطلب و عت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله می باشد بواسطه آنکه
بدن او را بیضا و فیه الذبیح می گفته اند و نظم شعر طبعی فادو داشته و ابیات ذیل را
دو مرتبه بدوش نشاد کرده

الایامین جودی و اسنهی	و یکی ذالندی و المکر مات
الایامین و جک اسعد بنی	بد مع من دموع ما طلات
و یکی خبر من رکب المطایا	اباک الخبر نبار الفرات
طویل الناع شبیه ذی العالی	کریم الخیم محمود الحیات
و صولا للفرایه هر زبا	و نیشا فی التهنین المحلات
و لبنا حین تشجر العوالی	زرناله جون القاطرات
عقل بوق کثانه و المرتجی	اذا ما الذهر امبل بالهنات
و یفرعها اذا ما ماج هیچ	بداهنه و خصم العضلات
فیکبر و لا تنی الخرب	و ابکی ما یقینه الباکیات

ام معکیم الخزومیه

زنی حکایه و دختر حارث بن هشام الخزومی است که از رؤسای فرشی بوده جبری که غنچه
ام حکیم و در مرجع الصفرد و نزد یکی شام بطرف حجاز واقع است و شوب بمشار الیهامین
ام حکیم الخزومیه ایشان را در مزاجت به عوی خود عکرمه بن ابی جهل بود در یوم فیمکه

خبر از حکیم

۳۴

معه قیول اسلام نمود و برای شوهر خود مکره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله کما
گفت انا مکره از آنجا که عدو و قبیح با پدر اسلام داشت چون مکر فحش شد بمثل همین
گرفت و از آنجا که حکیم از عقیبا و رفته در ساحل همین در وقتی که میخواست بکشتی نشیند
باورسید و گفت از هلم ترین ناس و کیم ترین مردم برای تو امان او ده ام و او را مراحت
داد و مجنون و حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم مشرف ساخت و بسبب قبول
اسلام او کردید و مکره در غرقه بر مولد مقبول شد و بعد از او ام حکیم بخالد بن سعید
که از صحابه بود نامزد کرد و در آن وان و نعمه اجنادین پذیرا شد و خالد بن کوه خود را
همراه برداشته و زفاف و ابغرض راه فرار داده و قتی که در مرج الصفر نزل نمودند خالد بخواب
عمل زفاف را بانجام رساند ام حکیم گفت خوبست بعد از این که سالخیز صفوف دشمن
این امر باذن الله تعالی صورت پذیرد خالد بن سعید گفت بخاطر من چنین وارد میشود که
من در این مختل مقبول بشوم بنابراین ام حکیم موافقت و ای نالد نمود و در میان خود نیز که
بصخره بر پا کرده زفاف بعمل آمد و بدینجهت جسد کو و معروف بقطره ام حکیم گردید و بطلعه
بعد از زفاف ترتیب طعام کرده پس از صرف طعام اشکری مخالفت نمود و ارشد و شرع بچنگ کرد
و خالد کشته شد و در آن زمان حکیم از قریه بنی یاسون خیمه هفت نفر از دشمنان را مقبول
ساخت

ام حکیم الواصله

منابر مسطورات صاحب غانی ام حکیم الواصله زوجه عبد الغفر ناموی و از شرقای زمان
فروش بوده است چون شرف و کمال و حسن و جمال را با هم وصل کرده معروف بواحد شده
و دختر او و بنی الواصله و بنی الواصله بن الواصله گفته اند چنانکه ذکر آن در محل خود میباشد
عقد مزاج ام حکیم واصله با عبد الله بن زید و حیات و منور جدا عبد الملك بن مروان
منفقد شد و در مجلس عقیق باز شعری میسر و فخر بر و عذری بن رفاع بر حسب دعوت
حضور بهم رسانید و نوش و شراب و نهنگ شوخی را با این مزاجت بنظم آوردند و ده هزار
درهم صلح کردند

منابر صاحب غانی گوید ام حکیم الواصله بشرب خمر معناد بوده و تدح کرانیهای داشت که
بالا شراب میخورد و کاس ام حکیم نزد ادبا نهود و از هشتاد شغال طلا اثر نسیب

خبر ات حسن

۴۴

یافته و اشعار و دیوان این کاسر گفته اند که در جلد پانزدهم آغاز می شود و از جمله
ایات ذیل که از ولید بن یزید منبج

عللا فی عاقبات الکروم واسفانی بکاس ام حکم
انها شرب المدامه صرفا فی اثناء من الزجاج عظیم

و بیخ نفرین صحابه دیگر باین اسم نامیده شده اند
ام الحبه الانباریه

و است محدثه که زهره نام داشته و در علم حدیث منبج بوده از حالات او زیاده بر این معلو

نیت

ام خارجه

دو نفر زن صحابه باین اسم معروف بوده اند و ام خارجه زن بوده است از نام معروف عرب
در زمان جاهلیت که نگارش حال او از ما منحرف خارج است هینقد و برای رفع الشبا
گویم این ام خارجه چون بزودی و اسان قبول نکاح هر مردی می نموده نکاح او ضربت شد
شده و هر امری که زود و اسان صورت پذیر میگردید می گفتند اسرع من نکاح ام
خارجه پس شبیه نمائند که ام خارجه جاهل به موضوع مثل است که اغیرها

ام الخبار

این زن وجهه ابو النجم شاعر مشهور و خلفاء اموی است که میگوید (انا ابو النجم و شعری شعری)
چون در حق وجهه خود گفته است

فدا صحت ام الخبار ندعی علی ذنبا کله ثم اصنع

و این شعر و شواهد تلخیص ابراد شد هینقد لازم بود از ام الخبار ذکر شود

ام الخبر البغدادی

از نام مشهوره و محدثه فرن ششم هجری و معروف بحال الشا بوده و در بغداد زندگی کرده
میشود از معارف علمای زمان خود که تجوی کامل داشته اند و با قاضی و مدریس طلبه
علم و استنبض سخنان الطی و ابو المظفر الکافدی و شجاع الحری و ادبه و بطور استیسا
لحد علم حدیث نموده بعدها باندشاران پرداخت است و از اکابر محدثین استنبض بر خاست
و قاضی قضاة الذین سلیمان و ابن سعد و ابن شحنه و فاطمه بنت سلیمان و جماعت دیگر از

ام خلیل
معروفه و قاله
مصر بوده و در حدیث
شبهه حال او بیضا

خبر انجمن

۴۵

منجربین از مشارالیهما اجازه گرفته اند این زن علاوه بر فضل و علم زهد و ورعی بکمال
داشت چند دفعه بمکه معظمه رفت و حج نموده در سال ششصد و چهل هجری دو گزاشته

امم الخبر خدیجه

نزارت محدثه و معروف بضم و الصلاح بوده خط و خوش مینوشت و در وانشاء سنی شد
اجازه نامه های خود را خود بخیر می کرده در سال هفتصد و سی هجری داعی حق و

لیک انجا بگفت است

امم الخبر بنت یوسف

دو نفرین محدثه از اشباح علامه سبطی باین اسم موسوم بوده اند و علامه شوالی
در کتاب النجم فی المجمع از انها ذکر کرده است و ترجمه حال امم الخبر رابعه در حرف دار امم الخبر
هاجرت و حرف ها و امم الخبر زینب در حرف دار یاباید

امم الخبر بنت الحارث

نفاست تابعه از اهل کوفه معروف بدکا و در سخن سرائی قادر و توانا در حضور حضرت
نوی صلی الله علیه و آله و انموده ولی با اصحاب معاصر بوده در او ان حرب صفین از
امیر المؤمنین علیه السلام طرفدار می کرده در کتب محضرات در
جائی که از علم معاویه سخن میگویند حکایتی از این امم الخبر نقل می نمایند و آن این است که
معاویه مکتوبی بوالی کوفه نوشت و اینضمون که امم الخبر خبر حریش و از من غریب است تا از
وضع رفتار و سلوک بود و کوفه را و سؤال کنم و اگر از تو خبر کویدی بیاورد هم و اگر شتر بجزا و شتر
چون مکتوب معاویه بوالی رسید بخانه امم الخبر رفت و برای او بخواند امم الخبر گفت من از راه
اطاعت معاویه طاری نشدم و راه خلافتی نرفتم بهانه نیجویم و دروغ نمیگویم من خود زیاد
سپید داشتم که برای عرض بعضی مطالب معاویه اما اوقات کم بالجملة امم الخبر غریب نمود و
والی او را مشاهده کرده گفت ای امم خبر معاویه همانطور که نوشتی رفتار مرا از تو جوی خواهی
شد و طوری که تو اظهار کنی از خوب و بد مرا جزا خواهند داد و تو چه در حق من خواهی
گفت امم الخبر گفت من در ازای لطف و نوازش و خوبی که در باره من نموده بد نخواهم کرد -
میزی که خلاف واقع باشد نخواهم گفت امم الخبر با سائش و راحت طریقت نموده نادان
خلافت رسید و معاویه او را در حرم ساری خود جای داد و پس از چهار روز و وقتی که

خبر ائمه حسن

۴۴

دما و اصحاب حاضر بودند اتمام الخبر و الحضر کرد اتمام الخبر و بهر سبب که است
 علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته معاویه گفت علیک السلام یا امیر المؤمنین
 راه بخوش گذشت و اسوده بودی گفت بلی همه جا خوش گذشت و سلامت و خوشه
 باقی است و غرت و سبدم معاویه گفت ای امیر المؤمنین بواسطه حسرتی خود بر نودست
 بافته ام حالا باند سر فهای را که در روضه صفین و در قتل غبار بن با سر می کشی باز کوفتی
 ام الخیر گفت چون بیدار و از روزا و گفته ها را مگر و نکرده ام از خاطر مروت است و از روز
 هم بعلت صدمه و ضربه که بدان دوچار بودم از خبرهای زبان او و دم اکنون گفتن اینها بی اثر
 اگر میل استماع باشد مفاالات شهر من دارم که بآن تمام معاویه و و باهل مجلس کرده گفت
 از شما کدام می شنوای روزام الخبر و خاطر دارم که در یکدیگر یکی از حاضرین گفت من
 بزحمت از این کلمات و خاطر دارم معاویه گفت بگو تا بشنوم گفت من از الخبر را دیدم سوار شدم
 بود و ناز بانه بدست داشت و میگفت ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شیء عظیم
 باری تعالی برای شما راه و اشکار نموده و بصراط مستقیم و جاده سلامت داخل کرده و
 ظلمت جهل و انکداس و غفل را بر شما دیده بان گاشته خدا شما را رحمت کند کجا میرود
 یا امیر المؤمنین علی و از سبب که باز قتال میکرد بیدار با از اسلام اعراض می نمایند
 خدا تعالی فرموده است و لنبلونکم حتی تعلموا الجاهدین منکم و الصابین بعد از آن سر
 بلند کرده گفت اللهم قد عجل الضرب و ضعف البقی و بیدار بارب از قهر القلوب عاجز مع
 اللهم بها الکلمة علی التقوی و الف القلوب علی الهدی پر از ایند عالم الخبر بکلماتی چند
 عا که حضرت امیر المؤمنین علی و ابیال باو میفرمود معاویه بعد از استماع این کلمات
 گفت یا امیر المؤمنین از انحراف و فساد ندانسته جز اینکه خواسته مرا بکشند و بی پر اگر من نور
 بقتل رسام بر من ابراری نیست ام الخیر گفت مرا اندوه نیست و کی خواهد گشت که
 بسبب شقاوت او من بعد از این باز گردم معاویه گفت با کثرت الفضول در حق عثمان چه گو
 ام الخیر گفت من در حق عثمان چه گویم مسلمین او را خلیفه کردند پس از آن باو بیعت شد او را
 بقتل رسانیدند معاویه گفت یا در حق عثمان از این بعد مدح تو کافی خواهد بود ام الخیر
 شهد الله که من با انحراف و فساد عثمان در نظر نداشتم چه عثمان سابق الخیر بود و در
 روضه و فوج از وجانت معاویه گفت در حق طلحه چه میگوئی گفت حضرت رسول او را

F V

غلامی

أم الخبر بنت محضر

بالأمنه والسكنى بالنسبة إلى
فرنس بحمل الولد الصغير

معرفتي التوراة بالصدق

ابو بکر یحییٰ نوشتر اندھین حکایت است

م أم الدرداء

زنی برده است صحابه ممتا به خبره و شوهر او ابوالدرداء از قضا صاحب بشمار می آید
ام المرداء بعد بشکوه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و از شوهر خود شنیده و آن
احادیث را حفظ و روایت نموده این کثیر او را زنی عاقله و فاضله گفته و شوهر او ابوالدرداء را
میز عاقل و حکیم شمرده اند اما مشعوم می رسد باشد و حضرت رسول فرموده اند عویم چه حکم امت
من است پس چون شام فتح شد ایند فضا و انجا را با و دادند بنا بر اصح اقوال در سال سی و دو
هجری در گذشتند و در باب الصنعت نیز شنیدند چون که بعضی گفته اند ابوالدرداء بعد میتر طیب
بارگشته و فیری که در اسکندراسه و فرزند ابوالدرداء میگویند منسوب بآبوالدرداء است
با اصناف ابوالدرداء نام ندید و غیر از فیثور و یکورد را اسلامبول هست که منسوب بصحبه
میدانند لکن جز مرثا یا ابوتوب باقی نبیوت نییوسته ابوالدرداء و میگردانند که او نیز
مکنه بام الدرداء بوده و این را نیز از حضرت رسول در رجاله نکاح در آورده

خبر ات حضرت

۴۸

درک شرف حضور حضرت رسول ننوده است

ام الذر و ذخیره و ام الذر و ذاکری میگفته اند و در خبری حدیثی در آن سبب بوده و ام الذر
که بعد ها بمناسبت ابوالذر و ارسیده معروف بصغری میباشد و هجیمه نام داشت

عمر و علة الفسیر به

زنی بوده است صاحب طبع و زون و شعر خوش و بیان فصیح و امام مستقر و از اذن
صحابیات دانسته و گفته اند روزی این زن بحضور حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله وسلم آمده و عرض کرده است السلام عليك يا رسول الله و رحمة الله وبركاته انا
ذات الخدر و محل اذ البعول و مرتبات الاولاد و مهادن الهاد و لاحظنا في الجش
ضلتا شيئا نفرتنا الى الله عز وجل ابغبارت ام رعله شيب ببيان و عرض است که است
الاضار بن حضور حضرت رسول معروض داشته و پیش در شرح حال استنکات نامیده
معنی آن این است که ما زنان پرده نشین میباشیم و در روز حکم و فرمان شوهرهای خود
مستقیم و بامور خانه داری و بزرگ کردن اطفال و تربیت آنها مشغولیم و از اجر و ثواب
جهاد بی بهره ایم چیزی بجا بساموزید که وسیله تقرب ما بحضرت پروردگار گردد
بنده ما فرمودند شما زنان از ذکر خدا غافل شوید و چشم خود را از دیدن نامحرم بپندید و
طوری تکلم نکنید که بیگانه صدای شما را بشنود ما جور و مثاب خواهیم بود

و کتاب صابیه بطور است که بعد از آن حال حضرت نبوی ام رعله الفسیر به چنین
علیهما السلام را در برگرفته در کوچه های مدینه میکش و اشک می ریخت چون بدید
خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها رسید با اسف تمام این بیت نشاندند

یا دار فاطمة العمور سلحها بهتحت لی حق فاحتمل من دار

ام رومان

روجه خلیفه اول ابوبکر میباشد و عایشه و عبدالرحمن از بطن ام رومان بوجود آمد و در آن
حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برای این زن شرف بزرگی دانسته اند در سال ششم
هجرت وفات نموده است

عمر ام سعد

بخبر عصام حبیری و از زینهای اندلس که دارای علوم ادیب رسیده چون اسمش

خبر الحسن

۴۹

سعدیه بوده در حرف سبن ترجمه حال او بیاید و ام سعد کشته هفت نفر از صحابیان است
که یکی از آنها ساد در سعد بن معاذ میباشد و او برای پیرو خود فوج کرده و گفته است
و بل ام سعد سعدا ضرامه و جدا سدید مسدا

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند کل نائحه نکذب الا ام سعد و من اوفی
در تبسیر گوید و من خصائص المصطفی ان یخسر من شأما شأنا

ام السلطان

مفهریزی در خط مصریه گوید سلطان شعبان از سلاطین بزرگ مصر است و این سلسله از
قروع سلاطین اتوبی بوده و از واسطه فرزند ششم هجرت تا او اخر فرزند هفتم در مصر سلطنت
نموده و مادر سلطان شعبان معروف بام السلطان مدرسه در مصر بنا کرده که از آنست
ام السلطان میگویند و از اینبه عالم مصر محسوب میشود این مدرسه در بیرون
باب زویل و نزدیک بقلعه جبل و منارستان مصر بنا شده و تاریخ بنای آن هفتصد و
هفتاد و یک هجری است ام السلطان برای حقیقتها و شایستهها مدرسی جدا گانه در بنهدر
ساختم و سقاخانه و حوضی هم در آن بنا نموده و از آنجا که اسم ام السلطان بر کرده شرح حال
او در حرف بابیاید

ام سلمه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختران امیه این المعینه الخرومیه
میباشد ام سلمه را ابتدا ابو سلمه بن عبد الاسد الخزومی تزویج نموده و فرزند پس
آورده که او را سلمه نام نهاده اند لهذا ام سلمه یا بزرگتر مکافه کرده و از آنجا که دارای حصا
بیان و حصاف عقل بوده بعد از آنکه شرف مناکحت سیدنا ام حلیه الصلوٰه و السلام
شرف شد پس صد و هفتاد و هشت حدیث از آن حضرت نقل گرفته حفظ و روایت نمود
در وقت خلافت عثمان ام سلمه بعبادت مسطور و در قبل او را پسند داده و نصیحت کرده
یا نبی مالی اری رجعتک عنک نافرین و عرجنا حک نافرین لا نفی طریقا کان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بجهنم و لا یسجد بزدکان علیه السلام ابکه و فوج حبش و فوج
صاحبان خانه ما نکال امر نکال و لم یزالا هندا حوام و فقیهنا الیک و ان علیک حق
الطاعة

خبر ائمه حسا

۵۰

پس از آنکه پس از من سبب چایست که دعا بای را از تو مشغول و از بر بال تو خارج می بینم
 الهی و اگر حضرت رسول می پهمودند محو مکن و انشی و اگر بنفر خنده بودند و شیرین می
 و همانطور که باران نوا بوی بکر و عمر و فساد کرد و در رفتار کن چه آنها امر را محکم داشتند و از
 راه نکرده اند اینچنین مادر می بود که نسبت بنوادا کردم و حق نوا بر است که اطاعت کن
 و جوانی که عثمان با این کلمات در ضمن مثل معروضه و کبابی از نزد و صلوات از نزد در مجمع
 الامثال مطود است چون نام سلمه عمر زده و لبید صحابی پس و لبید بن مغیره بوده در شمر
 او این اشعار را نشاند نمود

يا صبي فابكي للوليد بن الوليد بن المغيرة فداك غشاوة التبين و حفر فنيا و مبر
 فطم الدسيعه واجداهم و اطلب الوثر مثل الوليد بن الوليد ابی الوليد كهي العشر

ام سلمه خدیجه

دختر پدر و مادر از شام و از اشباح امام سهوی بوده است

ام سلمه

مختر علمان ابن خالد و از قبيله بنی خزیج و مادرش بن مالک است این زن از ثقات صحابه است
 ثبما آمده و از باب درایت و دانش بوده شوهر اول او مالک بن النضر که پدرش با شد
 ایام جاهلیت از او مکدر شده و بشام و فتنه در آنجا زد و گشت و ام سلمه مدتی بشوهر زیست
 بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شده بود از اهل قبيله او و ابطال انصار ابو طلحه انصار به
 او و خواستکار شد و ابو طلحه اگر چه سردی غنی و معتبر بود اما چون هنوز قبول اسلام
 نکرده و از مشرکین شمر در میشد این خواست متعذر و می نمود بنا بر این ام سلمه رجوع
 گفت من مثل تو شخصی را نمی توانم زد کم و از تو نبی می نامم اما ما نبی که در پیش است
 این است که من مسلم و تو مشرکی با ما ملتفت نیستی که خدائی را که پرستش می نمائی از زمین
 بیرون بدو بعد سوخته میشود شرم نمی کنی که بخند چو بی سجده مبر ای این شخص در ابو طلحه
 اثر کرد و انصاف داد و مسلمان شد و ام سلمه را تزویج نمود

هنگاهی که سپیدانیت آمد بنه و هجرت فرمودند و در منزل ابویوب جای گرفتند
 هر یک از مسلمین بمقدور و وسع و استطاعت میداد یا حضرت میفرمود که در نزد و از نزد
 ام سلمه شکست بود و چیزی نداشت که هدیه بفرستد یا بفرستد یا بفرستد یا بفرستد یا بفرستد

خبر ائمه حسن

۵۱

دوازده ساله بود بمضروب حضرت رسالت پناه آورده عرض کرد یا رسول الله این
 نیر برای خد متکداری شما آورده ام قابل انحضرت نیست اما خادم شما و فرزند من
 و عقیق در حق او بفرماید حضرت نبوی در حق انس بطول عمر و کثرت مال و اولاد و
 منزلت و فضل و برکت دعا کردند و از اثر آن دعا آن یکصد و سه سال زندگانی کرد و
 مثل آن فرزند از او بوجود آمد که هفتاد و هشت نفر پس بود و فقط در نفر خیر اموال
 بکثرت آن نیز از انداز حساب و تعدد بدید و زشتی و انس در ده لاک عمر بصره رفت که
 به علم فقه اموزد و در سال بود و یک هجری و آنجا بداد بفارفت

ام سلمه خواهری داشت مکانه نام حرام که او نیز در حضرت نبوی دارای حرمت و مقام بود
 و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعضی اوقات بخانه آنحضرت تشریف میبردند و در
 آن آنجا میفرمودند و آنجا خواب میآوردند و استراحت می نمودند و حضرت بخواب میآوردند
 مثل آن بود که روزی در خانه نام حرام از خواب بیدار شد چشم گشودند و دیدند که بر سر
 میروند و بام برآمده کشند و بجا میروند با بعضی از آنها نام حرام میروند مثل پادشاهان که بر روی
 تخت میروند و میگردند بجز انحضرت (در بای سفید) سوار میشوند نام حرام چون ایشان را شنید
 عرض کرد یا رسول الله دعا کنید که من هم با این جماعت باشم و در آن غرض حاضر شوم حضرت
 فرمودند که شما را آنجا خواهی بود و این خبر فوج خبره فبرس بود که پیغمبر دادند بالجمله چون خلافت
 معاویه رسید عا کر اسلام بنحیض و ترغیب معاویه برای فتح خبره فبرس حرکت کردند و
 حرام با شوم خود عبادة بن الصاء با آن او و همراه شد چون با آن خبره داخل شد نام حرام
 از مرکب افتاد راه سرای باقی گرفت

نام سلمه بنت عجم نیز در صحابه بوده است
 ام شحر و ابی

یکی از نهای زمان عبادت قتل حضرت رسول - علی الله علیه و آله بوده و نفس خود را
 انحراف نموده بعضی خواسته است بدون مهریه فرزند و این پیغمبر را بکشد و بکشد
 با این او و فرزندش اسم ام شریک غریب بوده است
 ام حاتم

اسم حبله و دختر ثابته ابی اخطه از پیغمبر خواهر عاصم بن ثابت است که از صحابه بوده

خبر اب حاتم

۵۲

و وجه مطلقه عمر میباشد قبل از قبول اسلام اسم ام حاصم عاصبه بود چون قبول اسلام نمود حضرت رسول او را حبله نام نهادند چبله چون از عمر پیری او در گذار و ما موسوم به عاصم داشتند این زن مکه را با ام حاصم شد

ام حاصم

مادر عمر بن عبدالمطلب از خلفای شیعه است که بعد از صلاح مشهور میباشد اگر از باب سب این ام حاصم را داخل سر ام حاصم سابق الذکر دانست که نوازه عمر میشود و شیخ اکبر در مسامرات گوید ام حاصم حبیبه فزیه عمر است که بعد عمر با نام خلافت خود شیعی دو کوبه های مدینه بنو توره میکشید و درون خانه شنید مادری بدختری میگفت دو شیراب داخل کن عمر دست گوش داد بدخترها و میگوید بقلب کاروشی است و عمر را از این قبیل کارها منع کرده حاصل آنکه هر قدر مادری بدختر اصرار نمود و گفت عمر از کجا مطلع بر کار و کردار ما میشود دخترش دو نداده جواب داد با پای پدر و ظاهر بخلفیه اطاعت کنیم و در باطن خلاف بنماییم عمر اثبات زاری و استقامت این بدختر نشود و شد او را در خیال نکاح پس خود حاصم را آورد و از او ام حاصم مادر عمر بن عبدالمطلب بوجود آمد ابو الفضل مبدان در مجمع الامثال در ذیل مثل لبث حفصه من رجال ام حاصم گوید ام حاصم همان مادر عمر بن عبدالمطلب است و چون این ام حاصم در گذشت عبدالمطلب بموی خواهر او حفصه را برقی مکرر اما جوز حفصه را برای اخلاف ام حاصم نبود و کسان عبدالمطلب چندین از او خوشوقت نبودند گفتند لبث حفصه من رجال ام حاصم یعنی کاش حفصه نیز از عرف ام حاصم میبود

ام عباس

مادر عباس بن علی الفتح الصنهاجی است که بوزارت الظاهر بالله فاطمی از خلفای مصر رسید سجده ام عباس دو مصر کرد و خط مفری ذکر می خوانید از آنرا این زن میباشد و از او سال پانصد و چهل و هفت هجری بنا کرده و بعد ها خراب شده است مفری میگوید ام عباس زنی بود مغربه مسنده به بلاده و ابو القاسم بنو لیبید بعد از ابو الفتح شخص معبری معروف بعادل بن سلاله ام عباس را زنی می نمود و بود از او الظاهر بالله بنامند اما بعد از مدتی عباس را در سنه ۱۱۱۱ و از این زن به هم و خوب و قدرش پس ام عباس

خبر انجمن

۵۳

امام الوزی بر کوبیده

امام عقیل

فاطمه زینب سلامه ماد و عقیل بن ابی طالب است و ترجمه حال او بیاید و بیوی که در کتب نحو

در باب کان ذکر و ایراد می نمایند از مشایخ الهام می باشد و از بی بی

انت نکون مساجد نبیل اذا نهبت تمثال بلبل

و از بی بی و ام عقیل در وقت گام مشغول کردن عقیل می خوانده است

امام العلاء

دختر یوسف نام اجرانندی بوده صاحب طبع و عالم بادیات مفارز سال پانصد هجری

در شهر وادی الحجاره می زیسته و بطنان و فصاحت شهرت داشته در فتح الطب اشعار

مطووع و ذیل را با اسم ام العلاء می شنید و او باین ابیات خاندانی را مدح گفته است

كل ما يصدر عنكم حسن وعلماكم على الزمان

نعطف العين على منظركم ويزكر اكم لئلا اذن

من يمشي دونكم في عمرة فهو في نيل الاماني يغيب

این ابی که بدام العلاء گفته دو نفر زن صحابه بوده است

امام علی

فرز است عارفه که او را دارای مقام لایب دانسته اند و در نقاشی آتش شرح حال او نگاشته

شده و وجه احمد خضر و بیه که از نقاشی بوده و از شیخ ابو محسن روایت نموده اند که گفته است

نار و زری که ام علی و ترجمه احمد خضر و بیه بودند جنس زن را سفیر می شمردم و گفتا و انها را

مکروه میدانستم چون با این زن ملاقات کردم دانستم باری نفسا نعمت معرفت را به هر کس

خواهد عطا پس فرماید و ترجمه حال ام علی نقیته از سنا زبیر در حرف نا نگاشته خواهد شد

امام عماره

دختر کعب از اولاد مازن بن نجار و ترجمه زید بن عاصم و صحابه مشهوره بوده و این زن با وجود

نویسن در مدینه رضی الله عنیه از هجرت قبول اسلام کرد و عماره نامیده شد و در عقبه خدست حضرت

رسول مشرف شد با آنکه در آن کف جهاد نیستند اینکار و تزیین و ریخت و در واحد کارها

داشت چون اسم ام عماره نامیده است و در حرف نون ذکر این بیاید

خبر اک حسرت

۵۴

۳ ام عمرو

کتاب شریف زن صحابه است و ام عمرو بن عبد بن عمرو بن حنبله از سبب یکی از
زوجات عثمان بن عفان است صاحب خطابه و اخبار میگوید چون ام عمرو بن جبر عثمان
خود را الهی داشت برای اینکه میگوید خف از او در دهن خود میگذرانست و میگوید
حاجت ما بود از او ما پیرسم چیست دود عن من

۴ ام عیسی

کتاب سیر فخر از کتاب معروفه بوده یکی صحابه و دیگری دختر دای خلیفه عباسی که مادر او را
نزدیج نموده و سببی دختر از اهل هم بر این حق که در علم فقه او را با مهارت و صاحب
قوی و محل اسناد و اعتماد دانسته اند و این زن در سال سیصد و بیست و هشت هجری
در گذشت است

۵ ام الفته

مادر انجوازی است که در جنگ جل از جانب حضرت امیر المومنین علیه السلام فرار کرد تا
به میدان جدال برسد و چون اینکار کرد دست و اسلحه او را قطع نمودند و قرآن را بدست چپ
گرفت دست چپ او را نیز انداختند و او وقت با سینه محفوظ فرار کوشید تا جان بداد و مادر
او ام الفته بن ابی جوزه بخواند

لاهم انسلاداهم بنلو کتاب الله لا یخثام
وامهم قائمه نراهم نامهم بالقتل لانهمام

قد خضبت من ملوک الحام

۶ ام الفتح

دختر احمد بن کامل بن خلف بن شجره بن منظور النجری البغدادی محدث مشهوره بوده است
که از ابنه السلام میگویند عمری طولانی کرده و در کاه بیغایم احادیث پر و اخبر در کاه
شصد و هشتاد هجری وفات نموده

۷ ام الفذ

امامش ابی است و پیش در ترجمه امامت عیسی فکری از او شده و شار الیه از زوجة جناب
عباس عم حضرت رسول الله و خواهر صلی و یطی میگویند ثبت الحارث است که از زوجه ابی مظهر

خبرات حسنا

۵۵

بنا بر کرم صلی الله علیه و آله و سلم میباشد و از صحابیات رفیع الدرجات بشمار میآید و جناب عباس داشتن پسر از بن ابا جود آمده است فضل و عبدالله و معبد و نعم و عبدالله و عبد الرحمن و چون اکبر آنها فضل بوده پس باین معنی مکه نام الفضل شده و جناب عباس را هم بمناسبت پدر فضل بودن با او انضیل گفته اند و عبدالله صاحب نفس پر معرفت بنفس ابر عباس است و او را ابو الخلفا و نیز بنی الناس خطاب کرده اند و ام الفضل را بنی که از صلب شخصی مثل جناب عباس و او ای شش نفر فرزندان نجیب گردیدند و انجیب شمرده و بنی اذیل را در حق او بنظم آورده اند

ما ولدت نجیبه من فعل کنته من طین ام الفضل
اکرم بهامن کهلته و کهل عم التی المصطفی ذی الفضل

و خانم الزسل و خیر الزسل

جناب عباس را از بن خیر ام الفضل چهار پسر و یکرامه که در آرت و کثرت و عون و تمام نام داشته و بنابر این در فرزندان عباس پسر و سیده گویند تمام که کثرت بن اینها و پسر بود و قبی که او را میگردانند و بنی مضر میگویند

نصار و اعشیره باب و فاجعلهم کرا ابرو

اجعل لهم ذکر او ام الثمره

ام الفضل

مخبر جناب عباس عم حضرت رسول صلی الله علیه و آله که از صحابیات بشمار میآید و بنی که بوده است

ام الفضل

مخبر خرم سید الشهدا و از صحابیات شمرده میشود

ام الفضل

و خبر ما موز خلیفه عباسی است و خلیفه او را عمر اوجبت حضرت امام محمد تقی علیه السلام داد و آنحضرت بمحمد بن موه و فرستاده و از بن ابا امام علی التی سلام الله علیه وجود آمده اند و ام الفضل بعد از رحلت حضرت امام محمد تقی و پدرش شیخ داد آمد و در قصر منعص جای گرفت اینجی ما برای اینجی مسند و بنی فتمیم

ام الفضل

والله
حضرت رسول الله
بمقام و آله و اهل بیت
منزه و قاضی بمانند با فضیله
چو بدیدت الخ و کمال الله
و الحافظ بعد از ائمه ائمه
چو الفی و التی و الخ
و الطهریم فی اسلام از
و غیر

3

۴ ام الفضل ہے

محدثان مشهوره که جزو بی بی دوحه بنت اراوست و او را بیابان و زنی صغیر بنام کشته
ذکر این نام الفضل در حرف ثانی یابد

ام الفضل خدیجہ

محدث الثابت سریر و شرح حال او در حرف خامس طور خواهد شد

ام الفصل الرابع

از اشباح انعام سبوح است و نیز چهر حال او در حرف بهم نگاشته میشود ان شاء الله تعالی

امام علی

اسم سر نفاز زار صاحب است که یک بند این بود و دیگر ایستاده بود و ستم آنها نمود
بقوم و قبیلۀ ایشان

امک

و وجه اوس بن ثابت تصاری است و اوس از صحابه و ام کثر صحابه بوده چون اوس در غزوة احد کشته شد و انبیز بن ابی جهنم از او ماند بنی احلام او بن بموجب رسم و عادت جاهلیت خواججه اموال او را ضبط کردند و وجه و مخزهای او را خورم دارند چه رسم اهل بن این بود که زن و فرزندان را مثل مرث عید داده اند و آنچه شریعت و فاکلون الثراث اکلاک ناظر با حمله بنابر این در این مورد کرمه و لکن انصب نازل شده و بنی انا م علی الصلوة والسلام بنی اعمام اوس امر فرمودند باموال او دست اندازی ننمایند بعد از ان ابی نوصیکم الله در باب حصص ارشیه و نف و زول او را می داشت و با م کثر عن و بن خزان ثلثان و با م بنی احلام اوس داده شد و این قول بر مذهب اهل انصباست که مانند زفان بن و ایند و مان می دهند و امامت باقی و انبیز و با صاحب و بنی و برسانند

ام الکرام

مختصر معجم از صاحب پادشاه مرید است از نام مشهور و نامدار کرد ادبیات بدی طوایف
داشته و در نظم و نثر مهارت و قدرت و ثواب کمال بوده

۷. ام الکرام

دختره بنام میرزا موسی علی علیه السلام

حیرات حیات

Δ V

ام الکرام السليمه

کتابخانه از صحایب است

ام الکرام

زنجبار از بحر عسقلانی و دریای مدیترانه بوده

ان کلنوم

[illegible]

ام کلوم

مختر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بطن مطهره سینه اش حضرت فاطمه
وجود آمد بود و آن معطره را ام کلثوم الکبری می گفتند و لا عمره کلثوم را تزویج کرد و یک
مخمری از آن برای او بخت بوجود آمد و پس از آن بدنام شدند و دختر او فته و زید بن عمر را
بواسطه و جدا و ذوالهالا بنی می گفتند ام کلثوم همو جی کرد و یک سیر و نوارنج ضبط شد
و نگارنده در کتاب خجته التعاده فی خجته الشهاده شرح داده خلافت عمر بن عبد المطلب را
اشتیاق فیه برای زن و دختر فیسر فسطح غلبه همد بهار سال فرمود و اهل فیسر نیز عصبی
مرض برای آن معطره اهداء نمودند که بحکم عمر از عصب و دویب المال مسلمین گذارنده شد
و سبیری که حامل از عصب مرض بود در دمشق در مجلس نرید ام کلثوم را بدید و خود را با خجته
معرف نمود و نرید از او پرسید که مرا کاین زن را می شناسی گفت بلی و قتی او داد بدرم که جلالش
پیش از امپراطیس (ملکه) مایود باورجام کلثوم را بعد از عمر عمزاده او عون بن جعفر طیار تزویج
نمود و نرید کواری آن معطره بدید و جاشنها را با سبیری و هفتا سبیری در باطن من کرد و تزویج ام کلثوم را با خجته

۳۱ مکتوم

حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام معروف بام کلوم الصغری است عظیم الشان

خبر حسن

۵۸

عبدالله الاصفهانی عقیل ترمذی

ام کلثوم

کتابه یحیی از نوان صحابه بود که یکی از آنها ام کلثوم دختر ابی بکر است که بنده حضرت امام حسین علیه السلام را هم دختر می مکنه بزرگوار بوده است

ام کلثوم

دختر عبدالله بن عامر بن کثیر زوجۀ زید بن معاویه است و زید او را در شعر ذکر نموده و شرح آن را نیز فرموده است که در سال چهل و نه هجری معاویه بن ابی سفیان لشکر بدارای سفیان بن عوف محاصره قسطنطنیه فرستاد و زید بن معاویه را از سپاه همراه نماید و زید بن معاویه را که در بعد از آن خبر از آن ایوان جیش بعضی اعرض و فقدان از وفات زید بن معاویه و زید بن معاویه بنیعی از محنتها کرده اند و بیت نشاء نمود

وما ابالی الا قت حوهم بالمدد و من خج و من موم

اذا انکلت علی الاما طم نفعنا بد بر حتر از غندی ام کلثوم

چون این اشعار را معاویه شنید گفت برای آنکه زید از صدمه مسلمان اظهار بی اندوهی کرده و حکما و حتما باید خود شرکت در بیت و صدمه شود و بحضا و قسطنطنیه رود و زید مجبور رفتن شد بالجله ام کلثوم که در بن نظم زید شامده می و دوزن زید بوده و بعضی دیگر می اسم او هند است می باشد و همین زن ستمنا پسند و مکنه بزرگوار است که در وود خبر شهادت امام حسین را

ام مالک

کتابه و نفر زن صحابه است و کتابه نعم دختر فریب الخراجه که لیلیه امر بن معشوف پدر باشد نیز ام مالک بوده

ام محمد

قاله شیخ عبد الله اناد و کلا فرست او را و از ای مقام و لایت دانسته اند و در نجات کائنات ذکر او شده است

ام محمد

مادر شیخ ابو عبدالله بن خنیف و زینب الحارثیه است و زینب از ای زینبهای محدثه و سه نفر زن صحابه بزرگوار مکنه شده

خبر استحضار

۶۰

در شبهه شده باشد این چه حال است نام معبد صورت حال را حکایت کرد
 ابو معبد گفت شما بل این بزرگوار را برای من بیان کن نام معبد گفت زایت رجلا
 ظاهر الوضائه مبلغ الوجه حسن الخلق لم نعبه شجرة ولم نزر به صعله وسم سم وسمه
 دجج و فی اشفاه وطف و فی صوته یصل احوال کل انج اوین شد بد سواد الشعر و غفره
 سطح و فی لحیه کما اثر اذا صمت فعلم به الوار و اذا تكلم سما و علاه الیهما و كان منظم خروا
 منظم یخدرن حالو المنطوق فاصل لا تزول لاهذ و اجهر الناس واجله من معبد و احلاه و احسنه
 من و سب ربعه کاشانه من اول و لا یختر عین من ضرر عصن بین غصن بین فواغفر الشکر
 و احسنهم قد رالفه ماء حقون به اذا قال اسمعوا القول و اذا امر بشیء و الی امره محفود
 یخشع و لا عابس و لا مغتد یعنی شخصی را که دیدم یلکیزه صورت و کشاده و بود و سب
 نیکو داشت نه شکش بزرگ و نه سر و گردنش کوچک زیبا و صاحب جمال چشمش ^{شکله} و سرش
 انبره صورتش و سبیدی و سباهی چشمش به کمال بروی او پیوسته و دنباله آن باریک
 مویش عینش و در چشم سباهی گردنش بلند و دریش زبانه و وقت سکوت با سبکینه
 و وفار و همنام تکلم علوفه در و در خشنودی او اشکار کلمات او چون در منظوم از ده
 او سوزن پر میشد شیرین زبان بود گفتا و آنم که محل بر عجز شود و نه زیاد که باوه نماید
 صدایش و ساو خوش اهنک از ده و وجهش از همه مردم و از نزدیک خوشتر این همه ترا همه
 خلق نه طویل القامه که ناپسند نمایند نه ضعیف که در چشمها خفیه اند گویند که مینا
 دو نهال دیگر روئیده باشد و خرمی و از آن دو زیاد بر وفادار و افزون تر هر امان او دور
 او بودند و چون سخن می گفت استماع مینمودند و چون فرمایشی میکرد در اینجا آن بشکوه
 جعیت و خدم داشت نرس و نبود و تکلیف ^{بنا} نمینمود چون ابو معبد از امه معبد اوصاف
 مذکوره و ابنتش سوگند یاد کرده گفت این همان کیسه است که در پیش ظهور نموده اگر
 او را میدیدم هرگز این بیعت و را خدا یاد میکردم و عاقبت کلام ابو معبد و امه معبد بیشتر
 اسلام مشرف شده او از صحابه و این از صحابیات شد و پوشیده نباشد که عبارت معبد
 که گفته نهالی بود فیه این دو نهال دیگر مقصود از این دو نهال ابو بکر و ازاد کرده او
 جامرین فیه است که در سفر هجرت با حضرت رسول همراه بودند

وام معبد اسم سه نفر زن از صحابیات است

خبر اینستا

۶۱

امم مصر

بنیالجبامشوقه نفس بر ذریح است و ذکر او در کلام بسیار و مجنون در اشعار
خود بلای عامیتر کرام مالک است نیز نام مصر گفته در صورتی که از اشعار و از مجنون
بیانیم

امم موسی

ام موسی که در آیه شریفه قرآن مذکور است نام در حضرت موسی بن جعفر بنی اسرائیل
میباشد و چون از اغلب مصنفین اسم او را بخاند ضبط کرده اند در حرف باء ذکر
خواهد شد

امم موسی

ام موسی فخر مانه جان نام و نام بسیار برای او امر سلطنتی و در حق و قوام و زمان المقد
بالله عتایی بوده عزل و نصب حکام و رد و قبول احکام کلیه او منبوده بلکه چون زمان
او و علی بر علیه و زبرد و درین و نفاق افتاد و افتاد و زبرد و مشا و اله مجبور باسعا کرد

امم موسی

دختر منصور و خواهر زید بن منصور و والد غنیمت مهدی عباسی است که از زو حاک
منصور و این فیه می باشد و جعفر که کبر در زید بد و وجه هر و ن الرشید از بطون این بن بونج
در و نام او روی بوده

ام النساء

دختر عبد المؤمن ناجر قاسمی است از زنان عرب غرب که جمعی موزون داشته و اشعار ابداد
نظم و انشاد کرده در سامر و بجای الذی قصیده افلا و سطو و است که ایند و بهت
از این می باشد

جاء الی شهر یوم بعد کان یبظر فاصبح الخو میانی و میگوید

مرو بهاد غدا بالی که نامر نا و فی و امر و الشدید و النظر

از ایند و بهت که مطالع و ابتدای قصیده است چنین بر می آید که بعد از فنی با جلوب و کینه
شده و نظر را با آنکه بعد از غلبه و فنی قصیده را نظم کرده چه در مدح و مدح او را
بشاعت و دلیر نبوده کوب

خبر ات حنظل

۶۲

لپش اذا قتم الابطال جومنه بقی الکتاب لایغی ولا یندر

ام هارون

در طبقات شعرائی در ترجمه حال این زن چنین مبطور است که دارای مقام ولایت و از خائنین و عابدین بوده و از خوردنی نهایی از فسادت می نمود و بسیار سامان اعتنائی نداشتن به پست سال موی سر خود را شانه نکرده با این حال کسی و از گیسوی سایر زنان بیکوثر بنظرها بسیار مده گویند در صحراها این بر می خورد و در سبک گفته اگر از گوشت می چرب ترا و زی شده به با و بخورد شیر و از او گریز نبوده بطرف دیگر می رفت

ام هاشم

یکی از زنهای نزدیکین معاویه بود و چون پسری از نزدیکین به سرسانید و او را خالد نام نوشتند ام هاشم را ام خالد هم گفتند بعد از مرگ نزدیکین مروان او را زنی گرفت تا خلافت او قوام گیرد و بعد از چند روز مروان بپسر او خالد دشنام داد و گفت یابن الزبیر الاست خالد اینواضه را بنمادوش اظهار و شکایت نمود ام هاشم گفت این شخص را یکی مگوی بلکه مروان هم نداند که من از این دشنام او آگاه شده ام و گینه مروان را در دل گرفت و من نه فرجش شد و قوی که مروان خواب بود باجواوی خود بسر وقت آمد و بالقی بر دهن وی نهاده فرستادند

نایمرد

ام هاشم الانصاریه

دختر خاتمه بن یحیی انصاری و زنی صحابیه بوده است و در کتب او اختلاف کرده اند بعضی صاحب اسد الغابیه ام هاشم ضبط نموده و در وافی با الوفاات ام هاشم ثبت شده بهر حال در علم بقای معلوم داشته و جماعتی از محدثین از او روایت کرده و گفته اند او را معتبر دانسته اند شاد الهام در سال نود و هشت هجری از دار فناء انتقال نموده است

ام هانیه

بختر ابو طالب عم نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خواهر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام بوده و او صحابیه است مشهوره که در معراج حضرت رسول ذکر او شده و اسم او اختلاف کرده بعضی هندی و برخی فاطمه و زمره فاخته نوشته اند بهر حال از وجهه میره بن عمر و الخوارج بوده و پسری از هبیره او رده که او را هانی نام نهادند و بدینجهه او را ام هانی گفت و هبیره

خبر است

११

دختر حافظ قلی الدین مجید بن محمد بن فهد الهاشمی شکر دوز و زنجیر مجید مرید
 ذی بعد ۸ سال هجرت و هفت مئول شد و علم او بدرجه بوده که امام ربی از او
 استفاد کرده و از اساتید مشایخ اربابینما و مباد

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

وخر شیخ نورالدین ابوالحسن علی بن فاضل القضاة نقی الدین عبد الرحمن بن عبد المؤمن
الموید فی الشافعی و ما در علامه ربیع الدین الحنفی و محدث ثرابت مشهوره که از اوقات
امام سبطی بوده در ماه شعبان هفتصد و هفتاد و هشت مولد شد و از آن کرمه و
ملحه که منظومه است در نحو و مخضرانی شجاع را که از کتب فقهیه شافعی است حفظ کرد
فخر الدین الفارابی که جذماد و میثار البها بوده تقیم او میخوده از سبزه هشت سال که
بجستار پر دلخنده و از اکثر مشاهیر محدثین عصر خود با سماع خدمت و مسائل کرده شب
شنبه سلخ ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و یک بدر و دزدان گانی عموده است اما
سبطی از مشایخ البها و از امهات بنی فهد و امهات بنی ابوالفوارس در کتاب المعجم فی المعجم
که مخصوص اجازات است ایند تألیف کرده ذکر می نموده در باب امهات بنی فهد و بنی ابوالفوارس
الدین یوسف محفید حافظ بن حجر عسقلانی می نماید و میگوید شعر بطور مدح و ذیل را
اینتر بخند شعر ز بل ساخت است

اذا كنت لا تدري وعليك لا بد من اذخر ليل هل تبش الى الفجر

و اشعاع امهائی که در این بیت مرئوسه فرود آمده این است

فكن حامدا لله شاكرا بفضلہ
 حبيبنا الأحرار في الشرف والجمرة

وكن جدا لله ما دمت قادرا . لعلمك بخطي بالسبادة والفهر

فيا ايها الان ان لانك جا هلا . واعلم بان الله هو الكاشف للضر

حليم كريم خالق الخلق كلهم ورازقهم من غير مل ولا تعب

وصل على المختار واشرف خلفه عليه سلام الله في الليل والفجر

انقلاب

یکی از دخترهای حضرت اسیر المؤمنین علی علیه السلام بود و او را عبد الرحمن بن عوف
تزوین نموده است

خبر حسنا

۶۵

ام المصائب

دختر فاضلی ابو محمد عبد الحفیظ عظیمی اندلسی است این طبع بد بهر که داشته و در ابتدا
اگر بوده وقتی پدرش فاضلی ابو محمد بولیت میرزا مامور گردیده و چون این ماموریت است
دور شدن و از اهل وطن بود با حال تنقلب و پیشی که بران بخانه امدام المصائب انجاء بدید
و این بیت بخواند

باصبر صابر التمع عند عاذ نیکو فی فرح و فی غم

صاحب فتح الضبط غصن الاذکار الزلیب اینجکایت در وایت غوده و ضیفی هم
بام المصائب بیدهد

ام المصائب الصالحه

بیت الماشن زنی بوده است محدثه از اشباح امام سبطی و در حرف صاد ذکر او بیاید

ام المہتمم

امام سبطی در او اخر مفر از اسالی فللی فضل کرده و بدنام المہتمم مجوزیم بوده است از بنی منفر
که از فصیحی نون تیمار میاید و قوی میارشد از علت سرخ او انفسا و محمود گفت گفت
و حی الد که فشدت مادیه فاکت عجب من صنف ملع فاعمر فی زلخه کنند اینچہ فم
گزار است گفت مکر که شاد افسام در د نهایت من بعز فی فصیح با شما سخن گفت پوشیده
نباشد که عجب بهم هر دو جم شکب کو سفند است که عریهای بدوی از ایا که کرده اشکو
قادر و شد عجب نباشد و صنف کوشهای است که برای بریاز شدن دوی انش
میگذارند و هلف بکر و مایع لام شد بدین غاله ماده است و زخم بضم زاء و فتح لام شد
و عی است که پیش انسان عارض میشود و در وقت شدت میفری که با بوجع میباشد
نمیواند حرکت کند بنا بر این معنی که از ام المہتمم است که من در د که اش مجوردم بعد
صیافی حاضر شدم و شکب بر غاله ماده که بر از کوشت فاو ورم بود خوردم و مبتلا
بدرد پست شدم

ام المہتمم

ان جرم سفالی نداده ابی کو بدنام المہتمم زنی خطابیه بوده و شعر این کو میسروده وقتی که
مغیره بن نوفل شوهر و تم امامت بیت ابو الصاص که در حجره حال ان پیش نگاشته شد و گفت

خبر ائمه صلوات

ع ٤

ایندوبین و ائمه الهیتم بنظم آورد

اشاب ذوابنی و اذل رکنی اما من حین فارقت الغربا
نظیف بر لحاجها البر ولما استبأست رخت ربنا

و این ائمه هیم همان ائمه هیم بنت العزیز الخجسته است و چند شعر معروف که در مرثیه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفته شد و جماعی بابوا الاسود الذو ثلثه نسبت میدهند بعضی از این ائمه هیم دانسته اند و از اشعار است که در این شماره

الا با عین و بچک سعدینا	الایبکی امیر المؤمنینا
نبکی ام کلثوم علیه	عبیرتها و قد رأت البینا
الافل للخواج حيث كانوا	فلا قرئت عیون الثامنینا
افی الشهر الحرام فجددونا	نحیر الناس طیرا اجمینا
قلتم خیر من ركب المطايا	فذلها و من ركب التینا
و من لبس الثعال و من حذاها	و من قرأ المثنی و المبینا
و كل من اب الخیرات فیه	و حب رسول رب العالمینا
لقد علمت فیرث بیت كانوا	بانك خیرها حبا و دینا
اذا استقبلت و جلا و الحین	رأت البدر و اذ الناظرینا
و كما قبل مقله بخیر	نری مولی رسول الله فینا
بیم الحق لا یرتاب فیه	و بعدا فی العدا و الا فرینا
و لبس بکاتم علما لدیه	و لم یخلق من المتجبرینا
كان الناس اذ فقدوا علما	نعام خاوی بلد سینا
فلا تمث معاویة بن حرب	فان یفتی الخلفا فینا

امهات المؤمنین

معصودا ائمهات المؤمنین و جواب مطهرات حضرت رسول علی الله علیه و آله و سلم و انما بازده نفر بوده اند خدیجه و عائشه و خنصره و خنصره و ام حبیبه و ام سلمه و سوده بنت زعمه و زینب بنت جحش و زینب الحلالیه و میمونیه و جویریة و صفیه و شمس بنت ازابر بازده نفر از فریث و چهار نفر غیرت و صفیه که از غیرین آنهاست اسیر شدند و آنرا

خبر ات حنا

۶۷

جبر بود خد بجز وزینب هلاکت و حیات سبب انداخته از دار فنا رحلت کردند و در حین ارتحال آنحضرت نه نفر زنده بودند چنانکه حافظ ابوالحسن بن الفضل المحدثی گفته است

توفی رسول الله عن اربع نوة الهن نغی المکرمات و زینب
فما اشتهر بهوته و صفیه و حفصة بل و فتمند و زینب
جو بر نیز مع رمله ثم سوده ثلث و ست ذکر همتی

مقصود از هند نام سلمه و مرطاز و ملام حبیبه است و ترجمه حال هر دو نگاشته شد و اما زینب مطهره آنحضرت خبر انبیا و ائمهات المؤمنین نامیدن بنابر نص قرآن کریم است و چون هر یک سمت مادی و بی معیوم ناسر داشته بعد از حضرت رسول تکلیف آنها حرام اما مسئله حجاب بحال خود باقی بود و از عموم مسلمین روی خود را میپوشیدند و علامه فطالانی در مواهب الدین نیز این معنی تصریح نموده است

امیر بیت عبد المطلب

دختر عبد المطلب زهرا نام و عمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خواهر ارادت و ام حکیم البیضا است که ترجمه حال هر دو نگاشته شد امیر نیز چون خواهر آن خود جویم عبد المطلب پدر خویش مرثیه گفته و صورت آن از این قرار است

الاهلک الزاعی العشره ذوالفقده و ساقی الحجج و المحامی عز المجد
ومن نال الف الصیف الغریب یونه اذا ما ساء الناس بخل بالزعد
کبت و لید انیر ما یکسب الفقه فلم تنفک نرداد با شیهة الحد
ابو الحارث الفاضل مکنه و لا یبعدن فکل خی الی بعد
فانی بک ما یفت و موجع و کان له اهل الماکان من و جدد
سفاک و لک الناس فی القبر مطرا و سوف ابکیه و انکان فی الحد
فقد کان زینا للعشره کلها و کان خیرا حتما کان من محمد

و سیزده نفر زن صحابه متماه با هم بوده اند و از این جمله است رفقه بنت ابی صیفی که شرح حال او در حرفه یاد آمد و آمنه زوجه ابن ازیمه که ترجمه حال او سابقا ماسطور گردید نیز از این جمل در جلد یازدهم غانی و در معارف الانصیص و زینب الا سواقی نوشته شد

خبر است حسان

۸

ایمه نام داشته اند و جلد اول آغازی است و او را است و می نویسد

استغفار به

انوار الیقین

رویه

ابوالفتح محمد بن علی

جهاندار و شایسته عالم

بهادر و شاد و در هر صبح

کمال معنی و در هر روز

جاری است از سر است و است

خلق و خلاق و بودند و بود

عقل و فطرت و است و است

از خود و بجز و است و است

و در حق و غفور و عفو

بذل و بخشش و عفو و عفو

داشت این بر خدایت و است

خود و عفو و عفو و عفو

و است و عدم و عفو و است

به لکن از منزه و است

بها و میباید

الاجل و الهیون
نام الله و است

محببت بوده است از قبیل او و در غفاری و بقی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
غیرت عفو و خبر فرمودند امیر و بعضی از سوار قبیل خود مجبور بر نو و آنحضرت آمدند
عرض کرد آنان بدان تخریج معاف و رجعت نهادند و ای الجرجی و غیر المسلمین
یا استغفرا یعنی یا بخوانیم یا حضرت تو را میگوئیم و میجویم و عزت اسلام را میگردانیم
نمائیم و باندازه است ظاعت خود با عانت مسلمین پروانیم بنی اکرم صلی الله علیه و آله
و سلم قبول فرموده و رخصت دادند اما بعد هلهاد پر زنا حرام شد

(نواب علیه عالی) انفس اند و له (دامت شوکتها)

عقیده معطر و شاد و الهی از ان ساری سالت و از غزوات عظیم الشان حرم جلال
در حضرت کرد و زیبط شاهنشاهی خدا الله ملکه و دولت حظوظ تمام دارد و حوص
مخضات الهی و با استرضای مخاطره فسد ظل الهی و اجبی فوری می شمارد اصل صیقل
از دار الخلافه طهران و شغل و شغل جانب ضعیفای هر سال از عقل و کفایت و کار و پیش
ضربا مثل و از اکثر عقلا و کفاهه کافی و عقل متکرا حد شافست و مؤید درستی و انصاف
و نوار گفت و حق این است و عظم القدر و است که سروده اند

و لو كان الله اكمل مني لفضلت الدنيا على الرجال

و مدحی پس نموده اند مختصر خود و تقوی و پرده عفاف با تا و خبر به مطر و غیرت و آثار
جایله او و اما کن شرفه و در وضات عرش و در جانت مشهور و معتبر است و از انوف که
مغفوره سترکی می دهد و لطالب ثراه (والله اعلم بحضرت شاه قاسم صاحب فران
ناصر الدین شاه دام ملکه) رخت بهشت بر یک شپد و در غزوات فرد و سر جای کرد
پذیرا و استیلا حضرت خانواده سلطنت و در دمان سعادت تتران خلافت در واقع و سمی
و اعتبار و غیره و عهد و در دانی و فضل شناسی نواب علیه عفو دام اجلا الهام و کرامت
و مکام اخلاق و محاسن ادبش و در او قات تشریفات و وزیر و دبیران مشهور و منقول و است
تمثال پیمال شهر راوی که از امتدانات نزک و دولت و است علیه است و نشان شفقت
در لبت فیمه عثمانی در حیات حرام و بیست و بی و مقام جهان و شاد و الهی از انظار و میباید

خبرائے حسنا

۷

بانوی بهشت

حضرت صدیق اکبرؓ فاطمہ زہراؓ سلام اللہ علیہا داد مرثی و نظم و نثر فارسی بانوی بهشت
گفته اند چہ در احادیث معتبرہ روایت شدہ کہ آنحضرت سیدتنا اجناسا و در حروف
فاشریح زندگانی نبول عذرا در علیہا سلام اللہ ما ذکر شاوونک بیاید

نبول

نبول زہرا کو پسند کہ رغبتی صحبت مران نداشتہ باشد و اغلب نبول کہ گویند مفصود
حضرت منیر اللہ فاطمہ زہرا می باشد و در حق حسین علیہما السلام گفته شد است
انہما النبول و ابوہما النبول و حضرت مریم مادر عیسیٰ بانیر نبول گفته اند

بشیر بن ابی حمزہ

از قبیلہ خزندہ و مدشوہ جمیل شاعر و عاشق مشہور و عزیز است و قبیلہ خزندہ بعشوہ و غرام معرو
بودہ اند و بشیر بن ابی حمزہ کہ باجمیل داشتہ ابیات عشقیہ نظم کردہ کہ از جملہ ایند و بدین

وان سلوی عن جمیل لسانہ من الذم ما حانت ولا حان حبہا
سواء علینا باجمیل بن معمر اذا مت باساء الحباء و لہا

داود انطاکی در تفسیر این کاسو او بشیر روایت بھی نوشتہ و گوید وقتی ایند و بیت را مشاوالہا
نظم آورده کہ خبر فوت جمیل را باو داده بودند و پس از انشا دایند و شعر بشیر از فطرت و غم
بحال غشی می افتد

بشیر بن محمد

دختر معتمد بن عیسیٰ است و از شب بیدار است و اعتماد کہ و میکہ نام داشتہ و پیش ذکر می از او
شدہ مادر بشیر بودہ و ایند دختر و مادر او و پدر او و معتمد و جدا و عباد العتضد و جدا و
او ابو القاسم فاضل و برادرهای او رشیدہ و مایون و ناضی و فاضل و شاعر و فصیح و سخن
بودہ اند و لطائف و ظرایف گفتار و ازین کتب محاضرات است و بشیر و مادرش اعتماد
مرد و جمالی بکمال داشتہ اند و وقتی کہ معتمد دوچار بر بختی شدہ اموال او واضبط و غارت
نمودند و خود او را با اعتماد ذکر نمودند کہ کردند دختر بشیر را با سپری بردند معتمد
و اعتماد چندان از دوری بشیر و اندوہ اسرار و مٹا لومہ اثر کردہ کہ الم محبوبی خود را از او
کرندہ بودند و نہایت میل را داشتند کہ از دختر عزیز خود خبری بهم رسانند و انحال مکتوب

خبرائے حسنا

۷۱

منظوم از پیشتر رسید و حاصل مضمون آن این بود که مرا سپرد کرده شخصی فرو خندد و گفت
من خواست مرا پیر خود دهد که من نیز زوجه او باشم چون آن پسر من را ادبیت و صفات
حسنه داد و من با او عیت خود را اظهار داشتم و گفتم اینکار و وفوف برضای پدر من و
اجرای وصیّه نکاح است و بنا بر این مقصد مرا رضای پدر و دودهای خیر مادر و برای این امر او جت
مسند میباشم و صورشان مکتوب منظوم از این قرار

اسمع کلامی واسمع لقا لیس	فخی السواک بدت من الایجاد
لا تکر والی سبب و لیس	بنت لیک منی عباد
سلک عظیم قدر بولی عصره	و کذا الزمان باول للأفساد
لنا الحمد الله فرقة شملنا	واذا فاطم طعم الابی من زاد
فام التفاضل علی ابی ملکه	فد فی الفراق ولم یکن بمراد
فخرجت هاربه غازی امره	لم یأت فی اعجاله بسداد
اذ باعنی بیع العبد ففقه	من صافی الامن الا نکاد
واراد فی لنکاح نجل طاهره	حسن الخلاق منیج الایجاد
ومضوا الی یوم وایک الفضا	ولانت نظری طریق رشاد
صالح با ابی عترتی به	ان کان تمن برنجی لوداد
وصی و سبک التوفیق لیا	ندعوانا بالین والاسعاد

شماره و اعتماد از مضمون این مکتوب نهایت مشغوف شد و شکر سلامت و زنده بودن
مضمر خود و ابجائی آوردند و جواب نامه پیشتر دانی شینه اظهار رضاد و ترویج او نمودند و

معتمد برای نصیحت این شعر را به پیشتر نوشت

نیق کوئی به عجزه فند فغوا الذم را سفا

جفا و موفقی حادی اندام گفتند معتمد بن عباد در خبری داشت سینه نام و او را
برقی بالفتن بانه شافستانه داد و جهنم این بود که معتمد با مراد بن عباد که میگوید چون بحاجت
بآمد بالفتن شد با او وصلت بود که از معاشرت او بهر منکر کرد و سینه پس از مدتی
را از او اندر فتن خود و مار بهر گذاشت از این گفتار و موزخیر عباد بهم چنین بر میآید که
اسد خرمی و دعا نمیدانست چهره سینه است اسم نیست بلکه اعراب مرز و محضر راست میگوید

علاوه بر این اصل خبر هم از حلیه صحت حاطل است و سایر موزخین اندلس که گفتند خبر
معتمد کجی بدست عیسویان اسپر شده و مدتی در میان آنها بر اند نیز صحیح

نیت

بیتنه بنت الخمال

خواهر ثابت بن الفخالد و زین حایبه است و ثابت بن الفخالد نیز از صحابه است و بعضی گفته
اند ام مشا و الهما تبینه بنفدم ثاء مثلث است بر بلاء

بحیة الدنیه

از نشاء مشهوره مدینه منوره است که در قدیم الايام در این شهر شریف زندگانی
میکرده و بیکال عقل اشهار داشته گویند از او پرسیدند چرا چنی که السهام پذیر
نمیست چیس گفت عرض حاجت کریم است بر لشم و محروم شدن او گفتند ذل کدام
و شرف کدام گفت ذل آنست که شخص با شان و شراعی بد و خانه سفله رود و باو نیاید
و شرف آنست که شخص بد انداز کسی خبر و عطائی باو عاید گردد باید مادام العمر همین
منت عطفی باشد بنا بر این هرگز از کسی خواهر نکند و طلب خبر و عطائی ننماید

بد و الدجی

محبی الدین در مسامرات گوید بد و الدجی مساد و اله نام پر الله بدست و ششم بن خلیفه
عباسی بوده و در بعضی نوایج نوشته اند که القاشه در روشنی شمع و در حالت صوم
بود و داخل نظر بر سابه خورد کرد و انحرک در نظر او ناپند آمد بعد از آن شب دیگر اقدام
بانهل نمود

بد و به

محبوبه و زوجه امیر احکام الله از خلفای فاطمی مصر بوده اصل او از فرای صعبید مصر و بنا
بر میل او بوضع اصل خود و بد و بیت بسد و تیره مشهور شده و صباحت و ملاحث و بافته
و بلاغت ابناء داشته و در خط طمق بنری و فتح الطیب شرح حالات و عادات و مسطور
و نوشته اند چون اینن طبعاً با سکنه منزه و جاه ای با و بحث و صحرا مانند بود و
عادات بلد تیره دلنک میشد امیر احکام الله فصری بدیع و خویته منظر برای او در کنار
رود نیل باخت و انرا هودج نامید و انقصه و قها انفرجگاه خلفای فاطمی بود اما بد و

بدر جهان خانم
دختر فادرخان عرب
بطای و اول زفات
که خانان خلد اشاء
مغفور و محمل طاهر
ثله در سلطنت خود
دو تحت مزوجت او
و اول فرزند خانانها
خان از بن بدر جهان
بوجود آمد و با او خان
معروف بنان بجی خانه
و زوجه معروف را بهیجا
ضالله و له بود و اینن
شهر را خانان مغفور
احضری و مغفور میبود
حسین علی زای و مرانه
و حسین علی زای شجاع
السلطنه پیران خانان
خلد اشان با و دختر
عمران با و خانم که یکی
خان خانم و دیگری سنا
یک خانم نام داشتند از نظر
بدر جهان خانم بوده اند
و بعد یک خانم هم سنا
لشدن و او در یک
نوری که از کاب و عطاء
از زمان بوده و زنی طده
و شرح حال یک خان
سنا بدید

خبر از حسن

۷۳

با این ضرورتی و مکان با ترفهت و سایر اسباب تجل و نعمت بیکی از بنی اعمام خود که این
نام داشت مفنون گردید اینچنین در نظر او هیچ می نمود و بعلاوه و محبتی که امر با حکام الله
باو داشت و قبیله یهود و قبیله از قبیله یهود ج از این باب است و این با این نوشت

با این مباح الهی الشکی مالک زینت کرم ملک
گشت فی جنة طابق امرا نائلا ماشئت منکم مدرکا
فانا الان بقصر موصد لا اری الا خبیثا ممکا

این مباح در جواب و مرسوم داشت

بنی عقی و النبی غنما بالموی حتی علا و احبکا
محبا لکوی عینک ضعفا لودا بنفع منا الشکی
مالک الامر الیه بشک مالک و هو الذی قد هلکا

بذل

از مغنیه های ایام خلافت خلفای بنی عباس و از جواری عبدالله بن موسی الهادی و
خوانند فخر و از و نیک آمدن بوده و بکثرت روایت و مهارت در موسیقی
داشتند و اکثر اوقات مأمور خلیفه و اینغاف طرب انگیز محظوظ و مشغول می نموده علم
موسیقی را نزد فلج و این جامع و این اهریم و این موصلی و امثال آنها تحصیل کرده و مانند
دنانیر که ترجمه حال او بیاید شاگردی تربیت کرده و کتابی در لغات موسیقی تألیف نموده
که حاوی نغمه و ازده هزاره می باشد این بذل را بذل کبیره نامیده اند و شرح حال او
در جلد پانزدهم اخانی مرسوم است

بذل

نیمه غنیه بوده است که با ستم الهی شمشیر که او نیز غنیه است سمت همکاری و همفطاری
داشتند و از این بذل صغیر گفته اند و در ضمن حال و شب که اجمالی از حالات او ذکر
خواهد شد

برکه الست الجبله

امام السلطان مادر ملک اشرف شعبان بن حسین سلطان مصر است که پیش مخضر ذکریم
تخلع نموده ایم این را اصل اجار بنام ولد بوده چون پسر شریک اشرف سلطنت مصر یافت

خبر آن حسنه

۷۴

اوشانی عظیم و جلای بی کمال حاصل کرد و در سال هفتصد و هفتاد و هجری غانم زیاده
بیت الله الحرام شد و شرح تجلای این سفر اقامت سلطان و انکارندگان آن افطار در او زم
خود ثبت کرده تا از جلد نوشته اند برای اینکه انعام سبزی خوردنی در خوان ام السلطان
حاضر باشد صند و فها و یکا را نهای وسیع پر از خاک کرده و در آنها انواع بقول کشته مرا
داشتند و هر روز بمصرف می رسانیدند و سایر نذاریات این سفر نیز بر این قباس بود و در
ذهاب و ایاب ام السلطان بذل صدقات و عطایات کثیره نمود و در معاودت چون
بیای تخت ملایک اشرف رسید سلطان با خدم و حشم و ساکرا با بوی که فریاد است از فرا
مصر ما در خود و استقبال کرد با جمله این منشا آثار خیر و صاحب خود واحد افرو
بوده و مخصوصا سالهای دراز مردم از سفر مکه او سخن می کردند عفت و خلوص عفت
و دیدن او و نیز درجه اشتهار داشته است امیر کبر الحای البوسفی او را از ویج کرده و
همین فتره اسباب اعتلای شان و دینا و گردیده است و مقام السلطان در بیت
و هشتم ماذ بعد سال هفتصد و هفتاد و چهار هجری و مدفن او مدرسه ام السلطان
که خود مشاوالها بنا کرده می باشد و عجب این است که پس از فوت ام السلطان ادب شهاب
الذین احمد بن یحیی الاخرج التعلک ایند و بیت انشا نمود

فی ثامن العشرین من ذی قعد کانت صیحه موت ام الاشرف
فان الله برحمها و بعظم اجره و یکون فی العاشور موت البوسفی

و همین طور شد بموت امیر الحای البوسفی در روز عاشورا در آب غرق شد و در گذشت
گویند چون ام السلطان دو گذشت پسرش سلطان شعبان زیاده از غده مهموم و متأسف
کرد

برکه

اسم سه نفر زن صحابه بوده که برکه بنت ثعلبه و برکه الحبشه و برکه بنت بسا باشد و برکه
بنت ثعلبه ام ایمن است که زوجه حال او نکاشته شد و برکه حبشه زنی است که با ام حبیه
از حبش بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و برکه بنت بسا زوجه فیس بن
عبد الله الاسدی است

بره بنت عبد المطلب

خبر ائمه حسن

۷۵

در خبر عیال مطلب بن هاشم جد حضرت رسول و خواهر از وی و ام حکیم البضا و امیه
میباید و شرح حال این سه خواهر پیش ذکر شده است و بزره ابر ایسات و اد و مرثیه
بد و خود عیال مطلب است و نموده

عبدی جو داید مع در	علی طیب الخیم و المعصر
علی ماجدا الحد واری الزاد	جبل المحب عظیم الخطر
علی شبنم الحد ذی المکرمتا	وفی المجد والعز والمفخر
وفا الحکم الفضل فی الثانیات	کثیر الکرام سیم الفجر
ام فضل محمد علی قومه	مغیر یلوح کصوه القمر
استه المنه با غلم نشوه	بصرف الالبالی و ربی بالقد

بره

سه نفر بن خطابیه متما این اسم بوده یکی از آنها بزره دختر ام سلمه که در بیب حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بوده میباشد و او را از بیب نامیدند که نام معروف بزیب بنت ام
شد و عمر طولانی کرد و این بزره افسه زنا جود بود

پرتو پیا له

والله محرم سلطان عبد العزیز خان است که علم اهل حضرت سلطان عبد الحمید خان ثانی دامت ولایت
بودند مشارالیهاد العبدان از خیر و مکارم و عطا بای کثیر بوده و از عوارف و این که در موضع جامع گاه
که بر بوزانانو در ساخت در سال هزار و دویست و هشتاد و هشت جامعی شریف و کاخانه کوچک و
سقاخانه و سایر لوازم بنا نمود و خدام و پیش نماز و مؤذنین برای اینگاه بنامه بن فرمود نیز شریفی عالی در نهاد
برای خود ساخت و سلطان عبد العزیز خان مرحوم را کشتی بخاری بمشای خا من سواری بود که زیاده
از صد هزار نفر داشت و آن کشتی را با اسم والده معظمه بنامه بن فرمود پیا له نامیده بودند و اهل حضرت
اند سر شاهنشاهی ناصر الدین شاه خلد الله ملکه روز بیست و نهم جمادی الاخری از سال هزار و
نود و هجری در راه کشتی وارد اسلامبوله گردیدند و مرحوم سلطان عبد العزیز خان با فائق مخصوص را بفرستند
امده شاد شاه ایران را استقبال کرد

بربره
جا

V 9

عبدالملك برخلاف نصائح بربره خون‌نری مثل حاج را بر بندگان خدا مسلط کرده تا
برهمن فقیر را مضطرب و آشفته کند عبدالملك را از خون‌نری منع می‌نموده

وجه الحما و نحو خان ثانی و مادر سلطان عبدالعزیز خان مرحوم سلطان عثمانی و از
خبر آن تا بوده و کارهای خیر نکرده و چند مسجد و سقاخانه و مکتب ساخته افتادند
اینکه او مرخصانه ایست که در سمت سکی ایچیه اسلامبول واقع است و همیشه یکصد و پنجاه
نفر مرخص در آن مداومت می نمود و از مرخصی که برای آن مرخصانه قرار داده و او غذا و سایر لوازم
اسایش برای مرضی ترتیب میدهند باغچه مرخصانه اباب لطافت شوای از بسیار شد و

[illegible]

مد اخله داشت **الاصح**
 و مردم شاه محمد بد و شایسته
 او سر از برای سلطنت
 بر تاج خانم بدین نام فرو
 نشاند از خود بردار و هم
 داخل کرد شاه چون **بزرگ**
 و جلوس خود نمود و بخار خانرا
 اسباب مؤید و
 او را مقول
خصلت

بریکه
انجوار کمال داشتند
بوی و مزه و طعم داشت
کرم افران خود میسایز بین
است و در خانه مختصرا را
بجای آوردن بزی مریت و
وعدت سبزی و کاه کاه پنا
بود و در این و میسایز
طعم را از اختیار میگرد
و زنی وی بر سر و دست
برین غذا که از کاه میسایز
است و قصد بداد
شود و در این مختصرا
بریه بود که بد و قرین
و احقرام شد است و
مصلحتش در دلدلش
افغانی شرح آمد

خبرک حیات

۷۷

سایر ملاحظات نیز شد که از جهت مناسب و امساز دارد

بصیر

مقدمه مشهوره و از جوارر میخیزد بن نقاش عباپی بوده و مهدی خلیفه او را بقهوه گزین
ایجاد نمود و در مدت متوره متولد شده و در نواختن عود و خواندن آواز کمال یافته

و در وصف و نگاره اند

بصیر انش الشمس مزانه قازینه لافاننا الهلال

سجنانک اللهم ما مکننا فیهامضی کان بکون الجمال

اذا دعوت بالعود فی مشهد وعاونت بمنی بد بها الثبال

غشت غناء بسفر الفتنه حد قاونان الحدیق منها الذلال

بغداد خانن

دختر امیر چوپان مشهور است که در زمان سلطان ابوسعید بهادر خان پادشاه مغول
منصب امیر الاشراف داشت و چوپانان چهل سال مستغلا حکمرانی کردند و آنها از فروغ
سلطنت چنگیز و از احقاد چنگیز محسوب میشوند بغداد خانن نصیحت و ملاحظه
معروف و در حیات نکاح شیخ حسن که از بزرگان از زمان بهادر میاں بود چون
سلطان ابوسعید او میل و عشقی بهم رسانید تا چار شیخ حسن او را طلاق داد و سلطان
ابوسعید نیز بخ نمود و این سه سلاطین مغول بوده چنانکه صاحب صحیفه الاخبار گوید ملوک
چنگیز و خاندان داشتند که بزوجه هر کس میل و رغبت بینمودند شوهر او زن را طلاق
میداد و پادشاه نیز می گرفت خلاصه سلطان ابوسعید از فرط میل که بغداد خانن
داشت و نام مهمام امور خود را با او تفویض کرده بود بنا بر این از زن را بخش کار می کنند
بعد از فوت سلطان ابوسعید از پادشاه که بجای او پادشاه بغداد خانن را بهمت مهم
کردن سلطان ابوسعید ششم و معدوم ساخت

بلبل

زنی بوده است شامی صاحب فضل از نوان و لغز مائه ششم هجری و در حرف
ساز و ساز بسیار اهل کراویا بود

سلسله

خبر آن حنا

۷۸

نویسنده و معاصر با جملہ بوده که او هم در همین قلمه یاروت و شهرتی داشته بعضی از
حالات بلبله در جلد هفتم اخانی و در ترجمه حال جملہ و جاهای دیگر نگاشته اند و
پوداچس و صوت و دانش علم موسیقی یافته اند

بنات طارف

بنابر مسطورات مولی محیی صاحب خلاصه الاثر بنات طارف از طایفه فرس و دختران
علاء بن طارف بن حارث بن امیه بن زید شمس بوده اند و علاء به بر شرف جنب و نسب
در حسن و جمال نیز نظر و مثال داشته اند و در خنجر حیدر و وجه انصیان که
در غزوه احد بود و بنات طارف و محیی علی القنار و مکی گفت و شرح مال او بیاید از بنات
طارفی شعوبه می شود و در بنی نضیب بنانیه قول کشیده اند چنانکه در صحاح می گوید
و قصه بان طارف نیز باستان و این که می شود بطور افتخار گفته اند بنات طارف نیز
سبیل استغفار است و کتاب از دولوشان و مقام

بنات

این ظاهر در کتاب خود گوید بنان و فضل الشاعر و در او جوار یخلفه منوکل است
بودند و هر یک بکمال داشتند و در وی منوکل یازوی آنها را گرفت از بنی بنحو اند
بنات اسباب الرضا خوف منظمه و علامه بنی له و کتب بغضب
پس از انشا از شعر بنان و فضل گفت هر یک بی نظم آوردند که با این شعر مناسب است
داشتند باشد فضل و حال بنی و باید بهر گفت

همند و او بنی بلوذه جامه ها و بعد بنی بالوصال و افرو

بنان نیز بنی تا تل سرود

و عتک الم بنی علی کل حاله فامنی لی بدو لا عنده مذهب

و در بطو مناسب است این ابیات با یکدیگر ظاهر و در جند و در طبع این و در زبان با هر
و ترجمه حال فضل الشاعر بیاید

بنات بغدادیه

سماؤ بنی و دخترانی البرکات بغدادی و فیضی صاحب غنابل و کالات بوده و
مد او خرمات ششم هر یک حیات داشته است نذکار پای خان و در خرمات ظاهر بیاید

خبر الحسن

۷۹

سلطان مصر خاندانی اسم این زن بساخت و معروف بر باط البغدادیه گردید بنیت
البغدادیه زنان را نصیحت و وعظ می کرد و در سف و ادب مباد

بنیت الجودی

مخرودی بن عمرو بن ابی عمر القسانی است جودی و قتی از جانب فباصره روم در
دمشق حکومت داشت و دختر او بنیت الجودی محسن و جمال مشهور بود و قتی عیسی
بن ابی بکر بقصد بخاریت بشام رفت و شازاله او را دید و شیفه جمال او گردید و اینها
عاشقانه بسیار و قتی او سرود بعد هفت روز قتی دمشق این دختر را دید و غنیمت عبدالحسن
شد و مدتی از وصال او منع بود آخر الامر آن هوا منافی و سرود گشت و بنیت الجودی به
بقوم و قبیل خود اعاده داد

بنیت الجوری

بمذکر بوده است مشهور و معروف بن العرب و در حرف و ذله ترجمه حال او بسیار

بنیت خند و پرده

از سطور است شجاعی که در تاج غربت عالم را نوشتند چند نسیه فساد می کرد که بنیت
خدا پروری در سال شصت و بیست و چهار در اسکندریه ظاهر شد و خلفا
با او نداشتند و بیست و نه ای او مثال ایشان می برد و با پای خود غلام می گرفت و می نوشت
و بخوبی از عهد بنی عباس می خواند و در امر خود بر مباد یکی از وزیران مصر و از انصار
که در هنر و ادب و سیاست و در وظیفه برای او ارداد گویند مشایخ الهامه نوز
در آن کتب و در آن عهد می نویسد

بنیت الدواچی

بنی الدواچی از علما و روحانیان و در روح سر می نموده زنان همواره نصیحت و وعظ می کرده
و در سال سی و شصت و بیست و نه است داشتند چون اسم او جوهره بیاض و در حرف جهم فکرا و
بیاید

بنیت الشیم

خانم نامی است که کتب اشعار و شعر و ادب را که اسم او خدیجه است و در حرف خازنه
نام او نکات می نویسد

بوران

وحریری صاحب مزامات که در مقامه بنیفریه میگویی و یقیناً بحر شها و بوران بفرشها
اشاره بجهان صحر کرده است گویند و شب زفاف بوران و اعداوت و نان عاوض شد چون
مأموز قصد صحبت نمود بوران گفت ای امرالله فلا تسجلوه مأموز ملتفت شد این شعر
انشاد کرد

فارس ماضی مجرب غار بالعطش فی الظلم وام ان بدی فریسته فائسته من دم بدم
از جمله اشعار طربانک که درین سوره با سر و نظم کرده بودند این بیت محمد بن حارم باها است
که تاؤز به میگوید

بارك الله للحسن ولجوانته الخبز باينهمون قد ظفرت ولكنيت من

بوان در سال یکصد و بود و در آن سال ولد شد و در سنه و بیست و هفتاد و یک در کنگ
 عقد مزاجت او با مأموز خلیفه در و بیست و دو و زفافش در ماه رمضان در بیست و ده
 و چون مأمون در و بیست و هجده وفات کرد بعد از زفاف زیاده از هشت سال با بوان را
 هم بستر نبود، بوانی که غذائی است معروف و اعرابان از البو و انبه میگویند منسوب بپور
 میباشد و اسم بوان اصلاً خدا میجو بوده است

بہار روزہ خانم

زوجته شاه اسمعیل اولین پادشاه سلسله صفویه است که در ابتدای قرن چهارم هجری با سلطان اترک
فاز آمد و در جنگ چالدران که شاه اسمعیل با سلطان سلیم خان سلطان عثمانی در ۱۵۱۴ میلادی و ۹۴۵
هجری در میدان قتال حاضر بود اسیر شد بعضی محای بهر روز مخامم با جلی خانم نوشتند

خبر ائمه حسن

۸۱

بیکم
نام او و صفات او
و این کتاب
تألیف شده است
در این کتاب

و صاحب کتاب اخبار تاجلی خام را بحوثه شامه غیل دانسته نه منکوحه و در هر حال
بر عایت مودت دولت بن اسلام بن عباس گذشت ملال انکیزان بن و آباد و در اینجا

بهت البکره

بیکم

مختر عید الله و از قبیل بکر بن وائل و زنی خطابیه بوده است این زن باید و اهل فیاض خود
بمضوری حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم آمد و شرف اسلام مشرف گردید
و بیعت نمود و در سم بیعت مصافحه را حضرت رسول بود در هر طایفه زنانه فقط قول بیعت
میدادند خلاصه سبند نام در حق بیعت و اولاد او دعای خیر فرموده بر کئی دوانها
دیدار آمد چنانکه عده اولاد او نبشت و رسید و از نبشت نفر چهل نفر ذکر بود
و بیست نفر آنها در جهاد شهید شدند و این اثر نبی قهر را خبر می کرده است

بهت

زنی خطابیه و مشهور به صما بوده زاده بر این از حال او چیزی بدست نیامد

بیلج

از ظاهر از لفظ چنین بر می آید که بی بی محسنه خانم باشد ولی محمد زنی افندی مصنف
کتاب مشاهیر النساء بی بی روزن خیزی که در این شریفه ناک اقامه خیزی مشای
ضط کرده در هر حال مشارالیهاد خیر عبد الصمد بن علی بن محمد المهرتیه و معروف
بام الفضل بی بی و زنی محدثه و مشهوره بوده است جز بی بی و اجزاء احاد پشازان و این
شهر بی کمال دارد ابوالعاصم بن ابی الفضل الشعبی محدث و بعضی دیگر از او
روایت حدیث کرده اند

بیلک

بیاو مسطورات نفحات الانس بی بی عارفه و از اهل مرو ساکن خراسان بوده و ضمیر
بیکم خام بود و روشنی داشته است

حروف التاء

تاجلی خانم

بیکم
نام او و صفات او
و این کتاب
تألیف شده است
در این کتاب

چنانکه پیش از این اشاره نمودیم بحوثه شامه غیل صفوی بوده و در جنگ پالدان در حالی که

خبر انجمن

۸۲

فرار میکرد مسیح پاشا زاده او را اسیر نموده مشا و الهاکو شواره های قبیله خود را که مشهور
و معروف به لعلی میگویند بوده داده و خلاصه شده است

مختصر

عرب عارف بوده است و او را در ای مقام و کتب داشتند و در نجات الانس ذکر او شده
و بنابر مسطور است که از کتاب مختصر ابن راجا پیر سازنده و نوازنده عود و صما و که شخصی بوده
عشق حقیقت او را پیچیده می نماید و از خوردن و آشامیدن باز می دارد شب و روز به راه و
زاری و ناله و بیقراری مشغول میگردد و اهل خانه بسوخته اند و او را بهر بختانه مجازین میگرد
بهری سقلی او را از مرغ خانه بهر و زین آورد و پیر و عیال را می دهد و او را آزاد می سازد
مختصر ابیات عاشقانه بسیار نظم آورده از جمله اشعار ذیل را در مرغ خانه گفته است

مشر الناس ما جنت و لیکن انا سکرانه و ملیح
اغلام بدی و لم انت ذنبنا غیر جندی فی حبه و اقتضای
انا مقنونه بحب حبیب استغنی عن مایه من براح
فصلی الذی زعمت فساد فی و فساد الذی زعمت صلاح
ما علی من احب مولی الموالی و انضاه لنفسه من جناس

مختصر

سند مرتضیٰ علی بن الرضی و تاج العروس من مایه مختصر اسم و تفرقن محدث است که هر یک
در علم حدیث مقامی معلوم داشته اند و روایات احادیث می نموده بهر معنی و بختی از پیش
که اسناد مسلم بن ابراهیم محدث بوده دیگری مختصر دینت سلیمان

نذکار پای خانون

نذکار پای خانون چنانکه پیش در عنوان بنیت بغداد به اشاره نمودیم در مختصر است ظاهر بدین
بنده داری بانی رباط بغداد بنصر است که در خط طبریزی ذکر شده و این رباط و خانقاه
عظیمی بوده نذکار پای خانون رباط بغداد بنیر و در سال ششصد و هشتاد و چهار
باسم بنیت بغداد بنیر ساخته و این بنیاد جمعی دیگر از صالحات بنیاد رباط اناس داشتند
و از آنکه خانقاه منور و مخصوص زنان بوده همیشه زخا و اهل علم و صلاح را آنجا اعتکاف
می نموده و توان را نصیحت و عظیم کرده و علم و ادب می آموخته

خبرات حسن

۸۳

مقبره نری گوید نام زینب نام زینب عباس بغدادیه زنی بود در علم فقه بامهارت و
تقت و شباهلی از لوازم معاشقت است بنمود از فصاحت سودمند مردم و استنفع
و شد که میبایخت و خود عبادت و لوح علم داشت و باز از معیری و در مشغی که
از او است فاده و استنفاذ کرده مستفید و مستفید شد و بنابر فضایل و
صفات منوره اهل صلاح بحالت و مایل بودند و در هر حال رعایت شان و احترام
اوست نمودند و فی الحقیقه بهائی را و همگان را مشهود میشد و او بدین حال پسندید
و بدکانی کرد تا در سال هفتصد و چهارده هجری در گذشت و بیست و نه سال از آنهایی که
بجای او است بر نری و قدیم بر سنواری است که تا در و باطن بنده است و داشتند بیخدا دایره
مشهور شدند

گویند چون رباط بغدادیه خانها منقاری برای عبادت و جای نادر و بیرون بیت بود و نهنگا
از خود طلاف میگردید و عده نگاه میداشتند تا وقتی که باز شود میگردیدند و چنان
نسوانی که شوهرهای آنها از ایشان دوری و تیری می نمودند تا زمانی که باز بر سر میل و
مسالت است و در آنجا افتاده است داشتند و زنی که خدمتشان خانها میکرد هرگز
حرکتی خارج از اداب معتبره نمیداد و این اصول در اینحال نامدنی منصب بود از
سال هشتصد و شش و سی و نه تا زمانی که در مصر روی داد شهر آوۀ انظام انخافها
از هم گشت

رخان خدیجه سلطان

از وجات سلطان ابراهیم خان سلطان عثمانی و مادر و سلطان محمد خان رابع مشهور به
او خدیجه صاحب بیگی جامع اسلامبول بوده و معروفه به بیگی و از وفات و برقرار کرده به بیگی
بنکی جامع و ابداً به بیگی سلطان معروف به بیگی که مادر و سلطان ابراهیم خان نهاد و چون
او در گذشت خدیجه بیگی سلطان با تمام آن پرداخت و علاوه بر این از او بیگی و قبیل میگیب
و سقاخانه و احداث داشت و غیره دارد و غیره عالی برای خود ساختار است و خبر است و میرزا
ابن دالد من و افواه مذکور و از نالی رابعه طافت نهاند چون وقتی که سلطان محمد خان
رابع بر پادشاهی عثمانی جلالین گردید و زمام بیگی سلطان را بداد و سلطان ابراهیم خان
نفته بود خدیجه بیگی را و از آنکه چنانکه گفته شود و آنکه چنانکه در سال هزار و نود و چهار

خبرات حسنات

۱۴

هجری وفات نمود

تقبة الارمنازیه

دختر ابو الفرج غیب بن علی بن عبد السلام الصوری و مادر تاج الدین ابو الحسن علی بن
فاضل است که مگانه نام علی بوده و پیش زجر حال او و او عهد دادیم بنابر این گوئیم ام علی تقبة
مدو علم و فضل و شعر و فصاحت مه اوت و شهرت بی کمال داشت و قوی دوا سکندر و به ملاز
ابو طاهر التلمیذی را اخبار کرد و ابو طاهر از شاه بر حفاظ اخبار او آواز داد و فعلیات خود
از تقبة ذکر کرد و گویند و وزی ابو طاهر بر کاغذی نوشتند بود (و در حقیقت که ساکن بود
یا به یمنی که فرستاده شد دختر کوچک متغیر خود را پاره کرده بیای فرست) تقبة ان
نوشتند را در دهان او انداختند و بیست و یک روز بعد از آنکه نمود

لو وجدنا السبیل جدت بخدی عوضاً عن خیار تلك الولبة
کف لی ان اقبل الیوم رجلاً سلک دهرها الطربوا الحید
فاخوش من الدین بن خلکان گوید تقبة این مضمون را از هرون بن یحیی التمیمی نقل کرده
که گفته است

کف نال العشار من لم یزل — منه مفیداً فی کل خطب جیم
او زنی که از منم لم یخط الی مقام کریم
تقبة فصاید و قطعات بسیار دارد که هر ضمیمه و ابدا را است حافظ زکی الدین ابو محمد
عبد العظیم المنذری گوید تقبة فصبه خمره باسم ملک مظفر قلی الدین عمر برادر
سلطان صلاح الدین ابوبکر انشاد نمود و در آوازش بزم نشاط و بساتین طوطا و افداح را
و طهو و ارباب مبالغه کردند قلی الدین گفت تقبة و در عهد حصار اطوار و احوال فکر گرفته
تقبة اینچنین فصبه در روزم بنظم او و در کافیه ای و در حین راه می بود و در
حصن و طهارت ذیل خود را مایل نمود و مدال ساخت که در کلیه فنون شعرها
و در سخن سرائی مبدوط الید و قادر است

تقبة در ماه رجب سال پانصد و پنجاه هجری در دمشق دارالملک شام موله شد و در او
شوال پانصد و هشتاد و نه در گذشت و فوت پدرش ابو الفرج را و اخو صغیر پانصد و
و حلت جدش علی بن عبد السلام و در سنه سبعم و بیست و پنج از فوت چهارصد

خبر انجمن

۱۶

گفت هر حاجتی که داری از من بخواه ربيع گفت اسند عا دارم که پير من محبت داشته باشد
 خليفه گفت محبت امری اختياری نیست ربيع گفت بل چنین است اما وقتی که انعام واجب
 باو بفرماید در احوال محبتی نیست بخليفه حاصل میشود و چون آثار خباز او بظهور
 رسید در قلب خليفه نیز اثر کرده مهری بدیدار میکرد و در چه بودت مودت مبارد
 و ممکن است که اندک اندک و باز د باد نهاده و در چه مستحکم شود که جرائم و تقاصیر او
 مثل جرائم و تقاصیر اطفال بنظر آید و معفو باشد و شفاعت و نیز مثل شفاعت شفيع
 عريان مقبول افتد

در عرب نذر عريان نیز مثل شفيع عريان ضرب المثل است و منتهی آن اینست که وقتی زیر نام از
 قبيله بنی خثعم عريان نزد طایفه آمد خبر داد که قبيله او امارت کردند و از آنوقت رسم
 شد که هر کس میخواست قبيله خود را خبر دهد که جماعتی بنهب آنها میباید عريان شد
 میآمد و میگفت انا النذیر العريان یعنی آگاه و هوشیار باشید که دشمن میرسد

مناظر

دختر اصبح بن عمر الکلبی است و ثبیر قبيله خزدوده و قبی که غلبه را زخم بن عوف
 از جانب حضرت رسول صلی الله علیه و آله مأمور شد بد و منتهی الجندل رفت اصبح
 قبول دهنه اسالم کرده و دختر خود تماضر را نیز بیعت را زخم بن عوف داد

نوشته

کبرک مغنیه بوده از غلبه با عیسا سه دختر مهدی عیسی و ترجمه حال دختر مهدی
 بیاید و در حق نوشته گفته اند

لم تطب للذات الامسن طابت له لذته ثموسه

غنت بصواطله عیرو کانت لیجسن القهر محبوب

و کیف صبر القصر عن غاده نظلمها انقلب طاوسه

و جرات شهتهها مانه فحینه الفروس مغروسه

و موقع و داستان از این است در کتاب ابن ظافر موسوم به بدایع البدایه مطبوعه

حرف الثاء

نینه

تجهه بدت و هبت

روحه

دفاعه لفظ الثاء

بود و شاد و آید و آید

طلان مظلمه و عیبر

الزیر القدر و ازین که کنیم

تجهه عید ازین و ازین باف

مما رفت کرد و از حضرت بدو

علیه و از جواب شد که از غده

برای عید بدست باریات

فرمودند لاجل حق الثاء

مسیله

در الزیر معز و است

نویمان اعا

بر ماه

تا محمد عزان

دختر است غلبه طبع الثاء

دشمن و در بعضی و زمانه

ان سلاطین عظمیایان

ملک خلد و ملک چور

باید شهور است ذکر ثناء

و صانع عالم و جلالت معانی

و در حق فانی در حق الثاء

نویمان اعا

دختر

امیر و خاندان و عیال

تجهه و در آن ملک عید

بود و سال هفتصد و هشتاد

امیر و در آن ملک عید

در آن ملک عید

و از این معنی

خبر ائ حسنات

۸۷

ثبته بنت عمار

زوج ابوحذیفه است و ابوحذیفه از اکابر فرشت و پسر عیسی بن ربیع و برادر هندی بنت
عبد است که بزجر حال او بیاید ابوحذیفه شرف اسلام و ایمان شریف شده و در عداد
صحابه معدود گردیده و بار خدیجه مهاجرت کرده و از آنجا آمد بنه منوره مراجعت نمود
در تمام غزوات سالوست خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشت ناد و
یوم الیما شهید شد در جنگ بدر که گفته اند بار از مطلب بدزدن و صاحب بنوی را
بجنگ تن بین دعوت می کردند و رسول اکرم او را از رفتن بمیدان منع نمودند و هندی
خواهر ابوحذیفه و انعمه حاضر و با کفار همراه بود و در کفر و الحاد خود اصرار می نمود
و بنا بر حجت جاهلست ابتدا و ثبته را در حق برادر خود نشان داده گفت

فاشکرتا بالک من جعفر حو شیت شبابا غیر مجنون

الاحول لا تغل المشوم طائره ابوحذیفه شر الناس فی الدین

اما ثبته زوج ابوحذیفه صحابه است مشهوره و مانند شوهر خود دارای فضل و سزا
بوده است و ثبته بنت الزبیر و ثبته بنت سلط و ثبته بنت الضحاک و ثبته بنت النعمان
نیز چهار زن صحابه بوده اند و ثبته بنت خطلمه الأسلمیه یکی از زنان تابعیه میباشد

ثوبه

جاره ابولهب عم حضرت رسول بوده و زنده و لا ذت سبدا نام و ابولهب او داده و ابوبکر
او را ازاد کرده و اول زین که بشرف دایه یکی آن زن را بل شد ثوبه بود بعد حایه را
این شرافت نصیب شد ثوبه حرم سبدا شد و از این شهر داده است ماثور است که
چون ابولهب بحضرت رسول ایمان نیاورده در گذشت او را برادرش حضرت عقیس
نخواب دید از او پرسید که در چه حال کنی و در نارجم و عذاب الیم هینقدر در شب و لا ذ
رسول اکرم بجهنم این که ثوبه را بمرده تولد از حضرت زاد کردیم از عذاب سوزده ام خلاصه
د و اسلام ثوبه را خلاصه کرده اند اما حضرت عیادت دایه یکی حضرت رسالت پناهی در

برو قی که حضرت بوی را
پرسید از این شهر عواره
ست سر و دایه چون
و سبدا ز عبد الله تفریم
عبد الله بن جعفر از شهر
آورده این دو برادر در شرف
ست بعد از نبوت که
نقد و بعضی است که
بدری مالیا این دایه
و ثبته از این شهر

حوزه ماند
بهر حال

حرف الجیم
جان قدا قان بن

لفظ فادین بنظر میاید که ضعیف خوانون باشد حال بنزد در حرم ساری سلطان امر نکند
 ثالث سلطان عثمانی از اعتبار و اقتداری بکمال داشته و در عظمت امور و خفاست میبود
 و بواسطه او اسباب پیشرفت کارهای خطیر میشد و بعد از سلطان امر او خان تبریزی را بنزد
 و در مدت ماندن از فرار مذکور و منشأ آنرا خبر کرد بدین جمله در اسامبول مسجدی جامع و مفتاح
 ساخته بهر ریاضیات و اسرار که عادت ظالمین است شمع و بشمرده و برادر او ابراهیم پاشا
 چون از طریق انصاف و عدل کرده ظالم را عتشاف و در وجه کمال رسانید جان فدا داد
 مهر خواهری را بر کار نهاده در حبس و قتل او ساعی گشت
 جریاء و بیعت قسامه

مادر زن حضرت امام حسن علیه السلام و مادر دام استغنی بنت طلحه بوده و حسن
 و جمال بکمال داشته و زندهای خوش سما از او امر میگردید چه با وجود او آنها را
 نمایش و بهائی نمیپایند بنا بر این را و اچرا میگویند و چرا بگویند که بیباک و شجاع
 جریاء مبتلا باشد و مردم از چنین شخصی کاره میگویند که از آن مرض مسری ایمن
 مانند و بیعت قسامه را بعضی دوری جنس زن از او جریاء گفته اند و اسم آن دام
 نظر بکواکب جریاء میگویند ظاهر ظاهر عقیل بن علفه المری نیز دختر و دامه پیکری با این
 اسم داشته است

جده

دو نفر ضعیفانه که هر دو از انصار و امای مدینه منوره بوده جده نام داشته اند و
 جده زوجه حضرت امام حسن علیه السلام که آنحضرت را باغوا می و او به پاییز بد
 مسموم ساخته که بوصول یکی از آن پدر و پسر رسد و نرسید از مهضوع ما و ما نحن
 خارج است

جلالیه

مخلص و فاضله میباشد از زنان ایران و ترجمه حالی از او بدست نیست نامعرفی
 باحوال او حاصل آید همینقدر از فصاحت و بلاغت مشارالیها بعضی نویسندها
 نمجه کرده اند

الجلب از السلطانیه

دختر ملک

از دهرای ملک
 مددستان و بدو
 از قلم خان بن برهان
 ملک خان خوان بوده
 خود از طر و صلا هم در آن
 داشته و تفسیری بر زبان
 که نکاتش بکبر و پادشاه
 از سلاطین منصف
 حرم و کوفت و فساد
 او فرستاد و در زندانها
 خود را کشت و خود را
 برین درجه رسانید
 پادشاه فرستاد پادشاه
 از سلاطین و اعیان
 شادان و اعیان
 هفتاد و یک گشت
 از دست
 عاشق و عارف و نوها
 پیدان و عجم و رشخو

جلال خواند
 مادر
 امیر و سلطان
 مصر و سلاطین
 مشارالیه و سال
 بی چهار احتشام تمام
 بنار و عرق و شمع
 بن و وفات کرد و بدین
 باین اسم و خود داشته
 است

خبرات حسان

۹۰

شد و هر سال که خبر و برکت زیاد عابد مردم می گردید از سال را عام حمله می گفت
و بعد از ده نفر زن صحابه ممتد با بن اسم بوده که از انجمله است جمله ثبت ثابت که با هم
عام معروف و پیش فخری از و شاد است و جمله ثبت عبد الله و جبار بن ابی ثناء
ابن قیس از شمس اسان که اول صغیر طلاق و خلع در ایام و جبار بن شد و چنانکه در کتب
در غوره مبارکه بفرم مسطور است

حسان

محبوبه ابو نواس شاعر و جبار بن صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و مذهب و به خطا نواده
عبد الوهاب شاعر محقق و شاعر و جبار بن صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و مذهب و به خطا نواده
و جبار بن صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و مذهب و به خطا نواده
و جبار بن صاحب حسن و جمال و فضل و کمال و مذهب و به خطا نواده

نظم

التم ترانه غنیت عد من بهر
فلما لم اجد سببا الا به
حجبت رفاقت در حجت جلال
فجست و لا اها الماسر

و ابو نواس در این غزل می گوید که من بهر سبب که خواهم
از این سبب که من بهر سبب که خواهم

التم ترانه غنیت عد من بهر	لمنك كل من ملك
فلما لم اجد سببا الا به	لمنك عد لبيتك لاس
حجبت رفاقت در حجت جلال	و الملك لا شريك لك
فجست و لا اها الماسر	و الله اجابت في الغفلك
	ما خاب عبه لاسك
	لولا ان يارب ملك
	و كل من اهل لك
	با منطما ما اغفلك
	و انتم بخير عملك
	لمنك ان الملك لك

خبر ات حسن

۹۱

والحمد والنعمة لك والفلا شريك لك

چنین معلوم میشود که ابونواس از جنس نواز فقط بچنان مایا و مقنون گردیده و با عتقا
 که ترجمه حال از بیاید مشاعره داشته است نه معاشقه کدانی الا عا

جوده بائی
 جهانگیر بادشا
 مستعین و در حال
 اودی حکم و جریه بود
 بوده و در طایفه کوئی و صاحب
 جوانی مشهور گردیده است
 در دیوبند و در حال حیات
 انسابی که در کتب انسابیه
 این خواتم است

جوش سر

دختر هبه الله بن الحسن بن علی بن الحسن بن ابی الدوامی بغدادی است که در ذیل عنوان
 بنت الدوامی ذکر می شود که هجرت از بغداد به نیشابور و از خانوادۀ معشر و دارای
 علم و ادب بوده و زبان را و عطا و فصاحت می فرموده نزد شیخ ابوالنجیب و ابوالوقت تحصیل
 و اسماعیل حدیث کرده عبد الرحیم ابن ابوالنجیب و ابونجین گرفت و پندۀ بنت عبد الله
 که شرح سال از بیاید از وی وجود آمد در سال ششصد و چهار هجری یک شب
 در خوابی که مصمم و حاضر و حاضر و حاضر و حاضر بود و حال نمود
 و جوهر جاد بر سرش نهاده است که ترجمه حال از بیاید و جوهر اسم جادیه است: میهد
 عباسی که بر او نهاده و تسلطی داشته است

جو پر

چنانکه در عنوان آمده است او منین اشاره نمودیم جو پر نیز از زو جات طاهرات حضرت
 فخر کاتب است و در خوارات بنی ضرار و بنی عسیره بنو المصطلق و از قبیل خزاعه میباشد
 در غزوة بنو المصطلق این زن را مسلمانان اسیر گرفتند و حضرت ثابت بن فیسر صحابی شد
 و با مالک خود فرار داد مبلغی معین کار ساز می کند و از قید و رقت خلاص شود و
 محض آنست که آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد
 یا رسول الله ما جو پر بنت الحارث است و قوم و فدا ما بنی من السلام ما بخف عليك
 ان کانت علی نفسی فاعف علی کاتبی رسول اکرم و مطهر کل رحمت و کرم تمام مبلغ معهود
 دادند و مشاورانها را و از دواج خود طلاق فرمودند و صاحب کراپ بدیدند از قوم
 و قبیل جو پر نیز هر که را در تحت ملک داشتند محض احرام طراپی که بایعین حاصل نموده
 بودند ازاد کردند عایشه که در هیچ زنی نداشتند بدیدم که بدیدم و قبیل خود بدیدم جو پر
 خبر داشت در مسامرات محبی الدین صدک و است که این زن هفت حدیث شریف از سید
 امام علی الصلوٰه و السلام روایت کرده است

خبر ات حسان

۹۳

که موزخین ایند و لسا بدایت نگاشته اند و برای طالبین خبر و حافظین سیر که شنیدند
و اگر ما بنحو اہم بنکرار و شرح ان کر ائم باید کتابی جدا گانه تالیف نمایم و ان از مناسب
و وضع ایند و نیز خارج کرد و مشنوی هفتاد من کاغذ شود پیر هینقدر گوئیم
این ملکہ معظمہ ایران کہ روانش در غرابت جان مبعث و شادان باد و خیز زاده خاقان
خدا شہان فخری شاد و زندامیر کبر محمد و اسفغان بن سلیمان خان اعضا داد الدولہ
موانا لوی قاجار و والدہ ماجدہ او خواہر بیخو حین علی میرزای قزاق و حسن علی میرزا
شیخ الاسلامند است در سال ہکتر او و دیست سی و پانچم ہجری با
محمد شہ از شہادت رویش شد کہ شاهی میاہی دیگر داد او است

در تبت مزاجت حاصل نمود و در ہمام مہلکی بامر علی پرنیوز او امر د و لست فرود و در
ہر مورد و موقع کمال کفایت و وفور د و ابست خود و اظاہر فرمود و در سال ہزار و
دویست و چہل و ہفت در ششم مہاصر الخفہ و چود مسعود ہابون اعلیٰ حضرت
خسر و صاحب فرمان ناصر الدین شہ دام ملکہ از بطرط امر او باطن و اظاہر چہا ن از او ابست
داد و در تمام عمرش شہر بار میور و در یک فہست از عہد معدلت مہد خسرو
منصور از معظمہ ملکی را ہمہ رانی ماد و بلکہ خانی را بکفالت پذیرد و از صنایع غالبہ
در خط و نقاشی مہار و بی کمال داشت و فتنہ را کاہی کل دوزی میکرد کہ در باب خبر
و سابقہ را بچہرٹ مبا و و دافوس کہ در سال ہزار و دویست و نود و ہجری روز و شنبہ
ششم ربیع الثانی در آنوقت کہ دو کب سعود حسن رانی در ادایم او و پاخانہ بیضا مظاہر
ہابونی را بکشف و فہو مشغول مہد الخت ملکہ معظمہ روح اللہ و رحما لوی عزیمت
بہشتانراخت د ابر و وحش در خلد بر پڑید و فشن شد و اگر تفتہ د اعلیٰ حضرت
شاہ شہ اجماہ کہ دوام عمر ہابون شہر اسباب و فاد است ماہہ تسلیم نبود کہ وہا اینوہ بجا
ہابون شہر است

اما وزیر مرحومہ ستر کبری و مہد علیا تو را اللہ مصیبت ہما مرحوم شاہزادہ معظم
علیقلی میرزا بن خاقان المغفور و فخری شہ الملقب باعضا داد السلطنہ بود کہ علم و فضل
و فہم و عقل و فتنہ و بصیرت و بزرگ منش و خبر و اوفاف و اگر فتنہ و صبت ان باصفاغ و
افطاع و وفات یافت و ماہہ سابعہ معظمہ مرحومہ و صوال اللہ علیہا انکہ علیٰ عامل و دین

خبر انجمن

۹۴

سلم و طبعی موزون و استعدادی جامع و حقیقی مفرط داشت و بر دانشمندان و
کاراگاهان ملک و مملکت و کمال و بزرگداشت طبعات و قیام و احسان و انصاف و انصاف و انصاف
و در عواقب کاتبه آمد و بدینا ماثور خیرایش از یادمان نماند که او را در و هو و شهنشاه و در آنرا
بنیاد نماید و نیز انوشیروان بزرگوار و شایسته و مایه و نظیر اگر چه بجای نماند و نیز و نشانی

چنانکه از این

شاه جهان

مندی و شکر از وطن

از چندین ساله که در این

شهر از کرب و غم و آوارگی

و بی وادار و بی وادار

موزون و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

و یاد و یاد و یاد و یاد

از مرد و زن آنکه موش و تفتاد اند و هر فال سر و پل و...

بدانرا اگر نرسد آنکه در...

مذبح بالک که مظهر...

چیز و زانو و...

بنیادی از حلاله و...

جهان خانون

شاعر و بوده است شیراز و در الدار معاصر و عجب و زکاتی شعر و نظیر و الباد و
مجلس و حاضر میشد و کمال احترام و ابواب و موقوفه و در این شعر و شریف و دوست
مصور است که صورت و تاب و تاب و زنده و زنده خالک و تاب و تاب و تاب و تاب

جهان

اسم یکی از زوجات شاه اسماعیل اول پادشاه صفوی بوده و در نظم شعر و سنجاشند
اما از نتایج آنکارا و چیزی بدست نیست مگر این که او است طه و اند و معروف و عادی و حال مشابه

جهان

شاعر و معلوم و زوج و یکی از امرا بوده و این از دوست
کل باغ و ترخان و خنجر و در هر دو یک است قد و عذای و...

حکرافالک

حاجی قاضی

در امر است که در پاشا از وفای مرحوم سلطان ایران و مستقامه حاجی و شریف و شایسته
صاحب و مدینه و جامع که در در نزدیکی قریه و جبهه مصطفی پاشا جامع و نگار و در و...

خبر استیحا

۹۵

محلہ داد اما محمد ذہنی افندی مصنف کتاب مشاہیر النساء از کتبہ وارد کرد کہ مکتوب
از دو بیست سال قبل ابا واجداد ماد و محلہ حاجی فاد بن سکر بوده اند و ہم اکنون ما
در همان محلہ متمرکز هستیم و میدانیم کہ حاجی فاد بن سکر و الہام و انجیل جز حاتم چیز ہے
مداشند و جامع شریف از مرحوم خضر یک جواب العلم است کہ بگوئی فاضل و اے
اسلامبول بوده و محلہ زانتر با اسم او منسوب داشند بودند حاجی فاد بن در عقب جلع
خضر یک دو حاتم بنام و در جامع شریف و محلہ نام او منسوب شد فیر حاجی فاد بن
نزدیکی فیر نوحہ مصطفی یا ساد و جوار جامع واقع و مقبرہ خضر یک فیر بزرگ و دیگر
بوسنان فرمہ کر میباشد

حاکم
ساعت
بوم است
در عقب
بند و
کویت
فاد بن سکر
فاد بن سکر
فاد بن سکر

حجی

ز فمد نبی است کہ مکر و شوم کرده و بشیر معروف شد و حق او گفته اند اشوق
من جتے صاحب نوح الامثال در شرح همین مثال گوید در وقتی کہ مروان بن حکم و اے
مد بنہ منورہ بود پیر جتی کہ ہی چهل سال داشت بمروان عرض و شکایت کرد کہ مادر
بیجوانی ابن ام کلاب شوم کرده مروان مشا و الہام و الخضار و ازا و اسفسار نمود از نر و در
کمال بشیر جتی سخنان بپیر خود گفت کہ بر فطر شوق او دلالت داشت لهذا باین
صفت ضربا مثل شد گفتند اشوق من جتے و مد بنہ الحشرم العذری گوید
فما وجدت وجدی بها ام واحد ولا وجد جتی با بن ام کلاب
وانه طويل الساعد بن عنطظا كما انبعثت من قوة وشباب
مد بنہ و بیست ثانی از این دو بیست بعضی الفاضل جتی را کرد و حضور مروان گفته و شوهر
خود ابن ام کلاب را در صف کرده ابراد و استعمال نموده و عبارت جتی ابن است یا بر ذ عہ
الحار اما رأیت ذلک الشارب الممدود والنظوظ والله یبصر عن امک بین الباب والطارق
فلتہن غلباها و لتخرج نفسه اذ و نه ولودت انہ نبت و اتي ضبته و قد وجدنا خلاہ
ز نہای مد بنہ جتی را خواہد نامیدند یعنی او را بمنزلہ ام البشر میدانند چہ بانہا
افنام مواضع را باسم دفع و غیرہ و بنجر و بنجر می موخت و این جتے غیر از جتی دختر اسود است
از طائفہ بنجر بن عمرو د بوده

جتی فاد بن

خبرات و مسائل

۹۷

عبداللہ گفت میگویند دنیا برای مردم هیچوقت بی کد و دروغ نیست مگر امروز کار به
خواهم کرد که اسباب ننگ بسیار پیچیده باشد نگاه در باغی با صفا بزم عیشی بزیب داد و خون
ندمای خود را بخواند و عشرت نشین و با و از حبابه هنر آبی حاصل کرده میگفت پروا
میگم پروا میگویم گرم عیش و شادی بود که دانه آری گلوی حبابه را گرفت و آنچه کردند
بیرون آمد و در ساعتی مغشای جان بداد روح پرینگوئی پروا کرد و خرمی را مبدل
بغم شد بد شد و تقدیر الهی نگذاشت روزی بکد و در شب عزت ببرد بعد از
هفت روز که باقی جان نگاه و جگر سوز زندگانی می نمود و اما بجهان پیچید و خوشی کرد و در
مقام زهد تیر میگویند ذکر الم را فی یمانی به من خطی علی واسه مصوبه و جن غصت
بجای الزمان حبابه را به اشاره بهمن واسه میباشد و مقصود از مروانی بهمن نزدیک است
صاحب حکایت اخبار گویند نزدیک سه روز غش حبابه را دغین نکرد و در آن
سه روز نه سحر گفت نه طعام و شراب و غیبت نمود

این شهر در کامل و غیر آبادی در قافه و سر حبابه را بخیف با ضبط کرده و در او فغان و سر بید
باومضی است

حبابه

محمد ثابت بافضل و علم که ابو سلمه الثبونی که شاکر او بوده است و حبابه ابوالالبته و امه
حبابه از تابعین هستند و از حبابه ابوالالبته ملایم عشرت پیچید و در حوائط اطهار و شرح مبسوط نقل میکند

× حبه

دختر عبدالطلب بن و اعتر التهمی و ذی تابعیه بوده است

حبره

بنی ابی ضیفم البلوته شاعره تابعیه بوده است

حبیبه

دختر حمید الغزالی العوراء بوده و طبعی قادر داشته و در جوانی حاسه در باب مدائح

پنج شعر از او ثبت کرده اند و از اشعار این است

الی الفی سیر نلکاء نافی فکما مناسمها الخیم الاسود

اتی و رب الرافضات المنی مجنوب مکره مد بهمن مقلد

خبرات حسن

۹۸

اولی علی ملک الطعام الیه ابد او لکنی ابین و انشد
وقو بها جدی و علمنی الی نقص انواع و کل زاد بنقص
فا حفظ حببتک لا ابالک و احسن لا تخف من فاره او جد جد

حبیب بن عبد الرحمن

دختر بن الذریع عبد الرحمن ابن الامام جمال الذریع الی محمد بن ابراهیم بن احمد بن عبد الرحمن
بن اسماعیل بن النصور المقتدی بن محمد بن روده است مشهور و بیام عبد الرحمن حبیب رود
اسناد حدیث و تعداد و راه ان بدی طولی و حافظه عربی داشته از محمد بن شیخ ثقی
الذریع عبد الرحمن بن ابی الفتح البدرانی و خطیب مرو از اسناد او بوده اند و علوم دیگر
از ابراهیم بن خلیل نیز اگر فقه سبط حافظ سلفی محمد بن معروف اسکندری و ابراهیم
بن ابی بکر الزعفی و فضل الله بن عبد الرزاق و غیره از محمد بن یحیی یاد و اجازه داده
و عمو مانع بن رافع و صلاح بن روده اند و فای حبیب بن عبد الرحمن در ماه
شعبان سال هفصد و سی و سه هجری انقضا یافته و صلاح الذریع صفدی در سنه
هفصد و بیست و هشت از مشارالیه اجازه گرفته و در کتاب عنوان النصر که در احوال
مشاهیر عصر خود نوشته ذکر الی را نموده است

حبیب خانم

شاعره است دواد بیت ماهر پدرش علی پاشا اهل مرسیک میباشد محمد زهرا افند
صاحب کتاب مشاهیر النساء گوید من و ابن بن هر و در سنه هزار و دویست و شصت و پنج
متولد شد ابراهیم و مشارالیه اکنون در اسلامبول در مکتب منارجت محمد افندی کاتب است
و غزل مسطور در ذیل از او میباشد

جگره تیغ غزل زنجی وارد گزین میبکانک	برای فاشی پای ارتق بنزد پر غم میکانک
نگار من کجا ناکه شایان کو در کجا غبار	بنزد پر غم لعل جدی در و تیغ هجرانک
و ظافلی پیغمبر نادان حدیث مدام اولش بن	وصال کدن بزی در و طبله دارا و لکون
مهد محبت قلم و شمع و سندان کافر	سویید بن در غایت کار زدن بوفند و بانک

حبیب برید و او در دن خلاص اولفد شکله
اسد انهر اسپرد و طاوله غیری در میانک

خبرات حسن

۹۹

جمله

دختر هلالی از امالی اسرار یاد بوده و بعضی او را دختر خواجه حاجی دانسته اند و هر حال
طبع خوشی داشته این شعر از او است

مران بخوارم ای باغبان ز گلشن خویش که پیروزند گر گل بجا که بکار است
جمله

از نواز کلیان بکان و شاعر صبیح المنظر بوده این بیت از او
حفظ ناموس نوشتد مانع رسوایی هر دین مجنون بود و سوار از بنمیدانست
جمعه

دختر نصیب است و در نظم اشعار مانند پدرش دسقی داشته و این ممد و از شعرای عهد
عباسی است نصیب در اصل عبد بوده و در عیال مادرش و غما نموده بعد ها او را
ممدی عباسی فریاد کنند و مهدی چو از اشعار او را شنیدند او را ازاد و نمجید و میگویند
بیا و ایضا کرده و کتبه در عمره بیرون مخصوصه بطیفة عالی است این معنی اسباب مفاخرت
نصیب گشت و حجتا دخترش را شنهر راخت و قومه دی خلیفه در محلی موسوم بعبید آباد
مشغول فترج بود حجتا و پدرش مجبور و خلیفه رفتن این اسباب را مدحی حسان محل

نخواستند

رب عیش و لذة و نسیم و بهائم شرق و المغرب
لباط الله فیه الجویا ط من بهار و ناهل الجودان
ثم من ناصر من العشب الاخضر بریهی شفا بقی التمان
مذا الله بالتحابین حنن قصرت دون طوله العیان
حققت خافنا هجت بها بنجام فی العین کالظلمان
ز بتوا و سطها بطار من مثل الثریا بجمها النمران
تم تحو الخبام ببض کما مال الله فی صرا ثم الکثیران
بنجار بر فی غناء شیخی اسعدانی یا تخلفی حلوان
فیه صرا التلام من سلم الله و ابی خلیفه الرحمن
ولد به النمران بل من اجهی عنده من شاد و النمران

خیر او حسنا

۱۰۰

بالمنظر او بوم سرور شدت لذت بر کل حصان
 خلفه و ابهار خوش آمد و بخشن کرد و بهر یک از بد و بد خیز هزار دهم عطا نمود پیران
 زمانه حجتا بجزو عتاسه بنده المهدی رفت و اشعار قبل را در شکایت از فحط و غلا و الخ
 با و بر خواند

انبتك باغبان الخیر لی حمی وقد عجمت ام المهاری و كلت
 وما ترک متا السون بفتنه سوی دقت متامن الجهد وقت
 فقال ثامن بضم الزای نفسهم قد دلت الاموال عتاسه فقلت
 عليك انبة المهدی عوذی بیانا فان محل الخیر فی حبس حلت
 عتاسه بکست لباس و بعضی عطریات با سه هزار دهم با و داد حجتا ادای شکر و این
 ابیات بنظم آورد

من ضرب شع و شعیر محکمه مثل المصابیح فی الظلمات فانلق
 اما الحود فنداس نغیظه غما و کاد بر جع الزبوی بخنق
 وفوا الصدقاته سرور و لنا فرج بادی الشار و ضاح وجهه قمر
 حذرا فر

بنده المار و الشکر بنده خوام رضای حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و چون
 شه و بر شپام می باشد در وقت شهن ذکر او بیاید

حذرا م

عریه است از عشره غفره و ادای رای صائب و گفتار منیر و در حق او گفته شده
 اذا نالت حذام فصد فوها فان القول ما قالت حذام

و این شعر بید و جتر است نهاده و ضرب المثل کرده است

ابو الفضل می داند که بدین شعر را بچشم شوهر حذام در وقتی که مابین حذام و صفیه کردند
 نفرین و بگر بچشم بوده نراعی را می باشد می خواند و مقصود این بوده که هر چه حذام گوید
 صحیح است بجز بیای فصد فوها فانصوها نوشتند و بعضی فانصوها مثل و اذا کالوا
 که معنی و اذا کالوا لهم می باشد و حذام مبنی بر کمر است

حز

خبرات حسنه

۱۰۱

حیره

زینب نام المؤمنه است که از نوازمانه نهم و ششم هجری و دای قنصل و علم بوده و او را
زینب الشمریه نیز گفته اند

حسانه القیمیه

دختر شاعر مشهور ابو الحسن الاندلیسی است که در ادبیهات بدی طولی داشته و قتی پدر
در گذشت و از جهته معاش در ماند و بکفیل ماند چهره شورکی و از برنی نگرفته بود
نقد آیات مسطور و در ذیل و بنظم آورده بعضی حکم خلیفه اندلس رسانید و طلب
سناست و مرجئی نمود

اَوَّالِیَّاتِ بِالْمَاجِی مَوْجِیةٌ اَبُو الْحَسَنِ سَفَرُهُ وَ اَكْفَ الذِّمِّ
فَدَكْتُ نَارِیْعَ فِی نَفْسِهَا كَفَرٌ فَالْیَوْمَ اَوَّیَّ اِلَیَّ غَمَّاكَ بِاِحْکَمِ
اِنَّهُ لَا مَآمَ لَكَ اِنْ اَفَا اَلَا نَامَ لَهُ وَ مَلِكُهُ مَقَابِلُ الدُّنْیَا اَلَا مِ
لَا تَبْتَیْ اَخْبَرَا اَمَّا كُنْتَ اَكْفَا اَوَّیَّ السَّیِّءِ وَلَا یَعْرِیْ الْعَدَمِ
لَا اَنْتَ بِالْفَرْقِ الْفَعْلُ اَمْرٌ نَدْبَا حَقٌّ نَذَلَ اِلَيْكَ الْعَرَبُ وَالْجَمِ
حُكْمٌ مِیْلَیْ بِاَوْعَاطِ كَرَمٍ وَ اِلَیَّ بِرِهِ كَرَّمَ اَلْبَهَاءُ اَزْهَالِیْ اِنْ نَاحِبُهُ بُوْدَ حُكْمٍ نَمُوْدُ كِهْ جِهَازِ
عَرَبِیَّ وَاَنْزِیْبُ دَهْدُ

حسانه المنزیه

تختایبه ایست از صدقای جناب خدیجه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را فرموده
نحسانه و الا اسم او جسامه بوده

حُسن

این اسم قصبه عسدر است و نام جاریه بوده ام و لد از احد بن خبیل و ان جاریه از مشایخ
نقد و روایت حدیث و فقه کرده است

حُسن الغنیه

غنیه ایست مشهوره از اهل البصره و در شهری کردن ذیل مسطور و منتهی شود یا و اش
شد

و یوسف بروی و یوسف حسن مغبی الا تراب و للسمع

خبر استحسن

۱۰۲

حسنه

یکی از جواری مهدی عباسی است که سمت هخوابی که هم با و داشتند و اکثر مؤلفین مشایخ
سبب هلاک مهدی دانسته و گفته اند حسنه فصد کرد یکی از هخوابی های دیگر
مهدی را و سموم نماید تا حایفه خاص او باشد شیر با گلایی و این را هر الو و بد خنری
داد که نزدان زن برد و با و بنجد و اند خلیفه بین راه بان دختر خورده ان مانع را گرفته
فدوی از او شامید و سم و دوزخ او اثر کرده و گذشت حسنه در بنوا فیه فریاد میکرد
و میگفت و امیر المؤمنین شاه من میخواستم ترا خاص خود کنم از فضا سبب هلاک نوشدم

حسنه

دختر معروف بن سوید میباشد و از پدر خود بعضی اجادیت روايت کرده

حسنه

اسم من جمله عبد الملك بن مروان است یعنی زنی که او را در کودکی بازی میداد

حفصه

از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و دختر خلیفه ثانی است و در ذیل عنوان
امهات المؤمنین ایضاً اشاره شده حفصه را ابتدا در سلك از دواج خنفس بن حذافه
التهمی القصابی بود چون او در گذشت حفصه بیوه ماند و درخواست او را زنی بانی کرد
دهد را بوی که جوابی در دنیا نداشت و عمر دلتش شده نزد عثمان آمد و با و نکلیف کرد
عثمان نیز بجهت آنکه زوجه اش رفیق که دختر یازده ساله حضرت رسول بود تا و وفات نمود
گفت من حالا بمیلی بناقل ندارم عمر نهات منقش شده نزد حضرت و سالت پناه صلوات
علیه و آله آمد و جواب عثمان را بضرستید عالمیان رسانید و از او شکایت کرد
حضرت فرمود نه حفصه را شخصی بمن از عثمان خواهد بد گرفت و عثمان هم بمن از حفصه
زنی را تزویج خواهد کرد پس از آن رسول مرسل او را زنی گرفتند و دختر یازده ساله بنحوام کلوا
بعثمان دادند و انوقت بوی که بنهنت عمر امه گفت بمن از من میکند و میاش من بد است
که بنی اکرم فصد گرفتن دختر خود دارند و قتی که بمن تکلیف کردی از اینجهت سکوت کردم که
نخواستم ستر رسول الله و افشاکم اکثران بر و گواری انتخابال نداشتند هر انچه من حفصه را
میکردم اکثران باب سیر فروع حفصه را بنی غیر در سال ستم هجرت نوشتند و اند

خبرات حسنا

۱۰۳

فوت و او در سن چهل و یک با چهل و پنج گویند حفصه شصت حدیث از حضرت رسول
روایت کرده است

حفصه بنت الحجاج الزکونیه

این زن از اهالی غرناطه و در جبال و کمال بهمانند و مثال بوده در ادبیات ماه و طبعش در سر
اشعار و ادب و بنا بر این او را شاعره آنند لکن گفتارند و این لقب معلوم نمیشاید که از جمیع زنهای
اندلس که طبع و فضیلت داشتند از این زن برتر است و از اشعار حفصه سه بیت مسطور و در قبلا
که در حضور امیر الموحدين عبد المؤمن بن علی بدین مضمون آهسته

باسم الناس بامن يؤمل الناس وفده
امن على بطرس يكون للذمر عده
نخطمناك فيه الحمد لله وحده

پوشیده نباشد که سالتین موحدين در صد و فرامی به خود بنظری الحمد لله وحده
می نوشتند و حفصه در پیش امیر الموحدين درخواست کرده که فرمائی در
حق او صادر شود یعنی از مزبور و وظائف دیگر او برقرار گردد که مادام العمر اسوده باشد
دو بیت قبل و این حفصه یکی از زنهای صاحب حسن با کرم غرناطه نوشته است و با او

سر مشق خط داده

بارت الحسن بل بارت الکرم غصی جفونک فاختل فیلی
نصفه بلخط الوذ منعه لا تخفلی بر دخی الخط والکلم

این دو بیت را نیز بعضی بحفصه نسبت داده اند

اذا رعلک من هجج رفی ومنک ومن زمانک والمکان
ولو انی انک فی حیاتی الی یوم القیامه ما کفانی

نیز اینها را شعر او قوی است که از اشعار بان خود نوشته

ان ذوکم تزور فان ظلمی الی ما تشفی ابداهمیل
مشری مورد عذب کمال وفرع ذواشی ظل ظلمیل
فدا منک از نظار نضی اذا وافی الیک فی المیل
نخل بالجواب ما جمل ابارک غریبتی با جمل

خبر اتحاف

۱۰۴

حفصه بنت حماد

نیز شاعر است اندلی کرد ادبیات دینی داشته حدوت پدرش از اهالی وادی الحجاره بوده و دوازده سال مشهوره قرن چهارم و بعلم شمر معروف بود و بیت ذیل را در شکایت از ملازمان خویش گفته

باریابی من عید می علی جم الغضا ما فیه من محب

اما جهول ابله شعب اوطن من کید لا یحب

ایند و بیت نیز از مشاعر الهام شده

لجیب لا ینتفع به واذا ما ترکته زادینها

قال لی هل یبیت لی من شیء فلت ایضا وهل یحیی شیء

حفصه بنت سیرین

خواهر محمد بن سیرین معتبره معروفه و ذوالحجرات است و او را از اولاد انبیه اند و در نجات الانس جالات و مسطور است

حفصه سلطان

از حاکمان سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی و والد سلطان سلیمان قانوقی است و حفصه بنت خالط بن زنی صحابه بوده است

حکمه دمشقیه

عارفه بود ما ست از بزرگان و از شام و ابعده شامیه که در حیره حال او بیاید سمیت شاکر در به این زن داشته در نجات الانس از قول و ابعده شامیه نقل کرده گوید مشاعر الهام و فی نزد حکمه رفت حکمه بنی لایق فران مشغول بود چون و ابعده و اید بد گفت شنیدم شوهر تو احد بنی الحواری میوه از زن دیگر تو بیج نماید و ابعده گفت بل چنین است حکمه گفت چگونه عاقل قبول میکند که دل خود را از خدا بد و نفرین مشغول سازد بعد از آن شریح تحقیق از غلب سلیم که در قرآن کریم ذکر شده نمود

حکمه بنت ابی ذؤب

دایه حضرت فخر کائنات علی اکمل الصلوٰه و از صحابیات است و او را حکمه سعدیه نیز گویند چه از قبیل بنی سعد بن بکر است از زنان ساجی که با وضع حضرت رسالت

خبر اشکنا

۱۵

پناهی پرداخت سادات و اشخاص گرامی و کرام و فیله فیض و برکت نایل شدند
چنانکه گفت راست

لقد بلغت بالهاشمی حلیم
و زادت مواشها و اخصب
مقالا خلافت در و فالعز و المجد
و زعم هذا التعدد کل بنو سعد

حلیم بنی افا
توجه

حلیم حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زباده از حد دوست میداشت و در حفظ
و حراست آن بزرگوار زاید الوصف میکرد و در وقتی که آنحضرت برای مشغولی حرکت

میداد این سه مصرع میخواند

باربنا اعطيت فایقه و اعلمه الى العلل و اواره

و ادخرا باطل العدا بایقه

حماد بنث و اثن

احمد الهب بنی نرگس از زنان و اخرفرن چهارم هجری بغداد تهرانیست و عظم
مشهور و در باب المراتب بغداد اقامت داشت و مجلس و عظم مخصوص منعقد میشد
صاحب کتاب الوافی بالوفیات گوید حماد بن نرگس از بزرگان الحواری علم
حدیث تحصیل نموده و این شعرانی از او اخذ نموده و حدیث کرده است

حماد و نه

شاعره بوده است و کبر و فضل و ادب صاحب و شاعر و مغایر کرده است و در شکی
زیاد نام داشته از اهالی شهر وادایش از مضافات غرناطه میباشد بعضی حدیث و نه واحد
گفته اند در هر حال این زن در فصاحت و بکانه عصر خود بوده و قدرت طبع او از این اشعار که

وقتی بنظم آورده معلوم میشود

ولنا ابی الواسون الا فلرقت و ما لم عندی و عندک من نار

و شتوا علی اسم اعنا کل غارة و فل جمنا عند ذاك و انصار به

غرفهم من قفلک و ادب معی و من نفع بالستف و التهل و النار

ابن ابی یوسف نیز از حدیث و نزاهت و از وجهه لطف طبع او آنها میپایند

و قانا الفخمة الزمضاه و ادب و ما مضی اعف الغث العسیم

حللت و من فحنا حلینا و خواتم رضعات علی النظم

خبر ائمه حسنا

۱۰۶

وارشفنا على ظنا لا لا الذم المدامه للتدبم
بصد التمس الى واجهنا فنجيها وبادن للتدبم
بروع حصاه حاله العذار فليس جانب العقد التظلم
اكرجه ابن اشعار باسم ابو النصر المنازى شهرت بافته زمانا بر محبت صاحب نفع الطيب
موزخين اندلس وفتح ابن ابيات دانست بجهن ونداده اند که منازى در بلاد شرفيه
عرب بنوز قدم در عهد وجود نگار شمر بود

از عجایب آنکه وقتی منازى شاعر معروف نزد معری آمد و همین چند شعر حمد و نثر را بآنها
خود برای او خواند معری این اشعار را بخاطر این که همین که منازى مصرع اول را میخواند معری
مصرع ثانی را فاش می نمود و تا رسید به مصرع دوم از سر و روی معری چنانکه مستطوف
شد خواند خوار و مضاعف علی الفطیم منازى گفت من علی الفطیم نگفتم علی البیتم گفت ام
معری گفت لا الا باسما و سخن علی الفطیم مناسب است منازى بجل شد و باید دانست
که این ابیات را حمد و نثر بچهره خوب گفته که مثل منازى شخص صاحب طبع و بیان است
آن نموده است

حمد و نثر خواهری و زینب نام داشته اند که او نیز دارای فن و بیان بود و چون در وادی اش
و نواهی را که صاحب علم و درایت و منفرد و بدینت بودند عربیات می گفتند حمد و
و خواهرش زینب را اشهر عربیات گفتند و عالمی فی نفع الطیب
حمد و نثر و بدینت و زینب

مغنی است که هشام بن عبد الله بن زناد و فرای اندلس او را نفعی گفت و مد و حمد و
ابو الحسن زو باب مغنی مشهوری بوده است

و هرون الرشید نیز خری مسماه بجد و نداشتن نیز همین خلیفه و جاور پیرام ولد بوده
همین اسم و حمد و نثر بدینت علی بن موسی از افاضه منوکل عبایه است

حسنة المعتمد

بنی حسنة که در راه خدا عذاب و شکنجه دیده اند و از صحابیات است و ابندی ظهور
اسلام بشرها بمانش شرف شد و چون جاور بود و بدینت تمام یکی از کفار بود ان کافر
بجهن قبول دین اسلام و راعدا است ابو بکر از حال او خبر دار شده او را خبری داد که

خبر الحسن

۱۰۷

و حنظل بن جحش و حنظل بن ابوسفیان دو نفر صحابی و دیگر میباشند و از این دو
حنظل بن جحش از عصبه است که قرضه افک را جعل کردند و آنها احسان بن ثابت
و عبدالله بن ابی مسطح بر اثاثه و حنظل بن جحش میباشند و حنظل بن سفیان
بن امیه ابن عبد شمس مادر سعد بن وقاص است

حبه البربریه

مادر حضرت اسام موسی الکاظم علیه السلام است و در ترجمه حال ام البنین و عده نمودیم
که ذکر این حبه در بربریه نمائیم لهذا در اینجا گوئیم ام البنین که ادوی با سمانه داشت جاریه
حبه بود در عالم مغنی حضرت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله و آفرمودند این جاریه را
بپسر خود موسی الکاظم بخشیدند و ایلها ام البنین را با حضرت بخشید

حبه بنت النعمان

مختر نغان بن شبر الصخری است و دارای جرزه و طبعی موزون بوده و شوهرهای خود را
همچو میفروخته این حادثه بن خالد الخزومی بامهاجر بن عبد الله بن خالد و از بنی گرفت
و مشاورانها باین آیات شوم فرمودند و این بود

كحول دمشق و شبنها احتالی من الجالبه

صنائهم كصنان الت و ساعیا علی المسك و الفالبه

و قل بدت برب الجراد اعبا علی الفال و الفالبه

و همین آیات سبب مطافه شدن او گردید بعد از آن روح بن زباع الجذابی کردند

عبد الملك امری بود او را میخواست حبه روح را نیز بایند و شعر همچو نمود

بکی الخدم من روح و انكر جلد و عجب عجباً من جذام المطارف

و قال العبا بل نحن نكاشه ابهم و اكسبه كردت و فطائف

روح هم او را طایفه داد و گفت خدا شوهری ترا نصیب کند که شراب خورد و دود و اغوش فر

وینا بداند و ایند عامسجاب شد و فیض بن ابی عقیل الثقفی حبه را در سالت نزد او

دو آورده و هر وقت بنزد شراب بنزد و دوست میشد و دود و اغوش زن میگردید و حبه

این اثر نبرد روح است و فیض و ادب باین شعر میگوید

صمیه فیض و ابی نفعیه به الایمك بنی الساب و الذار

خبر ات حشا

۱۰۸

وگویند دوشعر ذیل را نیز چیده در حق شوهر خود بغض بنظم آورده است
 و مل انا المهره عربیه سلبه افراس محله لها بغل
 فان یخت مهر اگر میا فبا الحریه وان کان افرا فان قبل الفحل
 انا انچه شایع است ایند و بیت از مالک بن اسحاق میباشد و در وقت گفت که تنجاج هند شو
 حبه را نیز ویج غوده است و در حرف هاتر حه حال هند از تر اشعار ذکر می خواهد شد
 و ایانی را که حبه در هوشوهر اول خود گفت و بالفرج در جلد چهاردهم افانی نقل از
 دیوان حشاسه از صدر باب الملح نموده و بطور سطور و در ذیل نگاشته است

فقدت الشیخ واشباعه و ذلك من بغض احواله
 نری زوجه الشیخ مغمومه و نحو لصحبه قاله
 فلا بارک الله فی عرده و لا فی غیبه و استر انا الیه
 لعمری دمشق و فنیانها احتالی من الجائس
 نکت المدیخی از جائسته فبالک من نکت خالیه
 له ذکر کسان الشیخ و ساعی علی المسک و الغالب

حبه بانوی بیگم

زوجه امیر شیری و بصباح و عفت و خصال ایند بدیه معروف و مشهور بوده و ان شایه
 بانین کمال و خلق خاطر واداشته است

حبه بانوی بیگم

زوجه نصیر الدین محمد هاپون پادشاه از ظهیر الدین محمد بابر شاه سلطان هند و سنان
 بوده و محمد هاپون منکره دیگر داشته و سنان حاجی بیگم و این هر دو زن در حسن و جلال
 حدیم المثال بوده اند بعد از فوت محمد هاپون حاجی بیگم مغیره و بارگانی مرتجع معاوشت
 جلال الدین محمد اکبر شاه پادشاه و کار شهر خود بنام خود و یا نوده الک و بیگم که معامله سپید
 و بیست و پنجه از تومان باشد و صرف از سنان و سنان و ان نفعی آگون در شهر فیه
 مغیره هاپون مشهور میباشد چند کاهی هر کس از خانواده سلاطین و جلای و فاست
 میکرد و در مغیره و فیه میشد چنانکه عالم اگر شاه و قریح شیری و فایر اشکوه و فیه چهل مدخون
 شده و خود حاجی بیگم و حبه بانوی بیگم در روز وفات بحال وفات اند

خبر ات حسن

۱۰۹

حبراء

لقب است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعبادت داده بودند و گاه میفرمودند
کلبی یا حبراء و حبراء صفت حبراء است و حبراء در اینجا بمعنی بیضا است

حنيفة بنت الفخري

دختر عبدالرحمن بن احمد بن عمر بن عوف الفخري و از اشیان امام سبطی و زنی
محدثه بوده است و کمال بن خیر و بعضی علی دیکر عمار الیها اجازه داده اند

حولاء

اسم دو نفر صریح است که یکی عمار فروش بوده و دیگری دو عبادت مراقبی غلام داشته است

حیات خائف

زوجه شاه اسماعیل صفوی بوده و طبعی موزون داشته و این پادشاه را منکوحه و بکر متما
بهمان خانم بوده است که او نیز شعر میگفته گویند زنی جهان خانم این شعر را بشاه اسماعیل

عرض کرد

نو پادشاه جهان ز دست من که پادشاه جهان را جهان بکار آید

حیات خانم حاضر بود بشید و این بیت را بر عرض رسانید

نار جهان بکن نار حیات بخور هر که غم جهان خوردی ز حیات بخور

معنی گفتارند جهان این مصرع خواند

نو پادشاهانی نو را جهان باید

حیات خواند

اگر حیات نباشد جهان چکار آید

جماعت دیگر این کلام شعری را بحیات النساء بگو و هر النساء بگو منقش بنور جهان که هر

زوجه جهان بگوید این جلال الدین محمد اکبر پادشاه بوده اند نسبت داده اند و ذکر آنها

دو ذیل شامش میشود

حیات النساء بگو

زوجه جهان اکبر پادشاه این جلال الدین محمد اکبر پادشاه زنی با حیات و صاحب طبع

موزون و خوش طبع و بوده و میخواست که ذکر شد این پادشاه زوجه و بکر داشته مستعار

خبرات حشا

۱۱۰

بمهر التائبم ملقب بنور جهان مضاف مذکوره و کماله مسطورہ در نو
 بعضی یابند و زنتیت داده اند و نیز بعضی از مؤلفین گویند جهانگیر یاد شاه پنجون
 باشند و کماله فوق و ایا شرح زنتیت با آنها داده چون طائلی در بحثان نبود بنکار
 آن نیز اخیتم میفد و گوئیم جهانگیر شاه از اول جوانی و در زمان سلطنت پدر خود
 سبل مفرط بنور جهان بیکم پدید آمد و جهت نقوشاندا از شد که روزهی سارا الیها
 در جای باصفای نزع میگرد شاهزاده جهانگیر رسید و و گویند در دست داشت
 چون ایند خیر و اید بد دست او را گرفتند و کلسای بیازی مشغول شدند بعد
 شاهزاده کبوتران را بنور جهان داده خود بکل چیدن پرداخت تا فاکتی از و کبوتر
 از دست او و هاشد پرواز کرد و رفت شاهزاده آمد و یکی از کبوترها را مفقود دید
 پرسید آن کبوتر چه شد بنور جهان گفت پرواز کرد و رفت جهانگیر گفت چگونه پرواز
 کرد بنور جهان کبوتر دیگر را هم رها نمود و گفت اینطور پرواز نمود اینچنین خوشتر آیند
 در شاهزاده اثر کرده او را مقنون نور جهان ساخت معذلک این زن بجهتی ایند باطل
 نایمی شوهر کرده بعد در تحت مزاجت جهانگیر شاه درآمد است گویند و قبح
 نور جهان بجهانگیر شاه گفت دهن شما خوشبو نیست جهانگیر از و جبر دیگر خود که
 مسافه بجوده بائی بود استفسار نمود و در جواب گفت من بوی دهن مرد دیگر را نشنیده
 نایم اینم دهن شما خوشبوست باینست نور جهان از اینجواب جوده بائی زیاد منفعه
 کرد

حرف الخاء

خائون

ینهای بزرگ و اکابر خائون میگویند اما ازال اتوب بعضی از خاندان و سلسله سلطانی
 صلاح الدین ابوبی پادشاه مصر و قنقرین بوده اند که آنها را خائون مینامند و آنکه
 اند سلطان ملک عادل سیف الدین ای بکر ابن ابوب و دیگر بنی دخت ملک اشرف
 موسی بکر ملک عادل سیف الدین و ابن هر و مالک املاک زیاد و ثنول بوده اند و مسد
 طابره در دمشق ام و آنکه خائون دخت ملک اشرف میباشد خائون و لده

خبرات حسن

۱۱۲

انشاء افاده خدیجه الکبری زنی عاقل و باتمکین و مالدار بوده و حضرت رسول در سن او فرموده خدیجه بنی ساعا الهاد و سمارت محی الذین مطو است که خدیجه بنی ساعا از سبند عالمیان و ایت نموده است خلاصه فرد و جلال خدیجه بدیده اشهار و از و همراهم با حضرت عیسی بن مریم و پسر ایل حضرت باو بعد و معرفت است که زیاده برین حلیت بشرح و بیان نیست

خدیجه التث

دختر منعم بالله عباسی است و اعراب در سبای خود او را ست خدیجه می گویند منعم بالله آخر خلفه است از خلفای بنو عباس که در سال شصت و پنجاه و شش هجری که هلاکوخان مقبول گردید اما دختر خلفه است خدیجه بیست سال بعد از پدرش زنده گشته کرد و کمال اعتبار و حرمت داشت چون در گذشت در تشیع جنازه او اعیان دولت و ارکان مملکت حاضر شدند و جسد او را باده بزرگوار برداشته و بحاکم سپردند و باده از سر گذشت خزن اینگزید و در کرده نوحه سرانها نمودند

خدیجه السلجوقیه

دختر داود بن مهکابل بن سلجوق برادر زاده رکن الدوله طغرل بیگ از سلسله سلاجقه ایران زن چنانکه پیش ذکر شد این زن معروف با رسلان خاتون بوده در سال چهارصد و چهل و هشت هجری خدیجه سلجوقیه را بنی بالقائم با امر الله ابن الفاد و بالله العتلیه دادند و القائم صد هزار دینار مهر بداد و در چهار مشاراها او را بی مرضع و طلا و سبزه و اسباب نخل بشمار بوده و در باب سپردن و نوا میخ حتی صلاح الدین سفیری در کتاب وافی بالوفیات شرح این امر اوجرت و انکاشته

خدیجه الشاهجانیه

نهادن بوده است که در وعظ مهاوین داشته از ابن سمعوز کسب و اخذ علم نموده و بالعلم املای کرده و مشاراها میبوشته است و فات این زن در سال چهارصد و شصت هجری انشاء افاده

خدیجه بنت بدوان

معروف با نام سلمه خدیجه دختر شهاب الدین احمد بن خلف بن عبد الله بن بدوان

سبط سلفی و سایر اعیان محدثین از زمان محمد بن جعفر بن زین الدین اجازه داده اند و لا بد
مشارا الیهاد و سال شصت و چهل و هفت هجری و وفات او در هفتصد و دو و انشأ
افشاده است

خدا بجز بنی العبری

محدث بوده است معروف بن خضر الشافعی و از نوای مشهور فرزندان سید هجری و از مشاهیر
علمای عصر خویش و از علمای استماع حدیث نموده و بسیاری هم از او فقه امونیه و روای
حدیث کرده اند و یاده از نواد سال دوا بن سرای سیخ اقامت داشته و دو پیری باز
بعلیم علم حدیث میبرد و با نصد و هفتاد و یک سال است

خدا بجز بنی الفیلم

معروف بامه الغریز البغدادی بوده و پیش از کرمی زاد نموده ایم پدر مشارا الیهام قمی
(ناطوری) چون دختر خود را دارای استعداد علمی دید اسباب تحصیل او را فراهم آورد
و خدا بجز را نشن و بخوبی یاد داد پس از آن خدا بجز خود نیز شوقی حاصل کرده و یکسب
صنوع مشنوعه بر داشت چند گاهی مجلسی منعقد ساختن برای زنان و عظیم نمود
بعد بترك موعظه گفتند و خانه خود غریب اختیار کردند و مشا را ابعاد سال
شصت و هفت هجری و وفاتش در شصت و دو و نه در سن خود و یکسالگی
اتفاق افتاده خدا بجز در بغداد مجلس دوس این بنی و کرمی محدث و سایر مشا
الشهر حاضر شده و در مصر نیز از علی بن الخضر العامری و ابن الخمیری کسب علم کرده
و در دمشق و بئوک بعلیم حدیث پرداخته و ادبیات متفرد زبانه خود بوده و مقامات
حریری را با حسن و جود و در بسیاری از معارف انصاری کتاب مزبور را
نمود و درس خواندند اگر چه علم بخوبی را نیز از اساتید این فن اخذ کرده ولی در آن فن بجز
حاصل نموده است

خدا بجز بنی المامون

بختر مامون خلیفه عباسی و از فصیحای شعر بوده است و قوی جاریه مغنیه مستأثرین
بیان ذیل را که از نتایج افکار مشارا الیهام است در مجلس هود کلامی خوانند
بالله فلولی لمن ذا الزنا المثل الزنا المصم المصا

115

خایفه و انهایب خوشامزه زاده از جد مخنه بن کرد و از شاریه پرسید این ابیات از کجاست چون خرمیج خایفه زاده بود و اندشلا و این شتم اشعار از و مناسب نمیشد شاریه خواست که آنرا که بدخایفه او را قسم داد شاریه ناچار حقیقت را اظهار کرد و این ابیات با اسم خدیجه اشتهار یافت مضمون شعر آخری را اشعار مسطور و خدیجه و اشعار مزاک معسر و قمر بنطنت اقتباس کرده میگوید

خدیجہ بنت الملقن

خد بجزئیت النور

خد پچم معروفہ نام الفضل خد پچم

دختر قزیه ابوالقاسم عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن عبد الله التورجی از محدثان
از اسطوف ز ششم است که در عصر زندگانی خود پیدایش در سال شصت و چهل و
هشت هجری و در جنات دماط در است و فرزندان کثیر شد جدش قاسم بهر جزو معرفت
بود و پدر قاسم را که حسین باشد این خانواده را حسین بن عبد الله بن ابی

جبرائیل حنیف

۱۱۶

الفرشته اشتهار داشت و این خانواده کاتبه دارای علم و ریاست بوده و سید مرشدی
اعلی الله مقامه در نایح العروس در ماده (نور) انها را تعداد و شرح حالی از هر یک
بیان نموده است.

ز خدیجه بنت عبد الوهاب

خدیجه بنت عبد الوهاب بن هب الله الصوفی زنی بوده است و او دینیات و حقایق و
معارف صاحب تمام و شیخ محیی الدین در سامان خود و او انها را از او دارد

* خرقاء

اسم مشبه میباشد و گاه از آن خفیف کرده میگویند و اندک مثلاً و البها محبوبه ذوالزمره عیسا
بود و مشاء و اله در حق وی این بیت را نظم نموده

تمام الحج از تقف المطایا علی خرقاء واضعه اللثام

اسم ذوالزمره غیلان مشبه باشد و بعضی این اسم را اضافی بر اسم محبوبه ذوالزمره کرده و او را
میلان میگویند و در شرح شریقی بر مقامات حریری مسطور است که غیلان و عیسا
میرزا بعضی کهنکاران که حسن او بودند و بد و مفنون حسن و جمال او کرد و خواست
با او بفریختن گوید مشکلی پاره در دست داشت و انها نه کرده نزد میرامد و گفت این
مشک را بپند کن میرامد گفت مطلب شد گفت من خرقاء میباشم یعنی کاپری از دستم
بر نماید غیلان چنان فریاد کرد که میرامد مطلقاً توبه و میلی با او ندارد و مأیوس شده
فصد رفتن کرد و در پیمان پوسیده هم بدست او بود میرامد برای آنکه محبت او پاس حاصل
نماید غیلان را او از کرده گفت باز از زمره از کشت خرقاء فجار بی صناعت یعنی ای صاحب
دیمان پوسیده اگر من بیکاره هستم کهنکاران کا و اگر است غیلان دانست که از جانب معشوق
کشتی هست و از آن روز غیلان معروف بدو و زمره و میرامد خرقاء نامیده شد خلاصه ذوالزمره
در شعر مسطور در نفوس میگوید حقیقتاً کمال بیج و وصول تجویب است و عمر فاد و مضمون
این شعر تحفه شاد کرده اند که خارج از مانتخفیه میباشد و بعضی آن شعر را بطور ویرانه
کرده اند

تمام الحج از تقف المطایا علی لیل و نایمها الذلالم

فی العیون عن رجوع علی السلام قال نام الحج لقا الامام

خبر ات حسن

۱۱۷

خرقاء الصحابه

زین زنگاری بوده است در عصر سعادت یعنی در زمان حضرت و سالت صلی الله علیه و آله ازین داماد و میر نبوی بخداست مشغول بود و خرقاء لقب و پاره پاره است که بمحور و بلاهت معروف بوده و پیمان رشتی و بعد از آن پاره پاره کردی بنا بر این دو حق حفاظت و ضرب المثل گفتند خرق من ناکثه خرقای و بجای ناکثه ناهضه هم دیده شده است و هر وقت کاری بدست عبر اهل از افتد میگویند خرقاء و جدت صوفایان نیز مثل است که (خرقاء ذات بیغت) و (خرقاء عبا) یعنی خود دارای عبا است و عیب دیگر ازین عبا و شخصی که عذرهای غیر موجه بیاورد و در حق او میگویند که لغدم الخرقاء عله یعنی عذر تراشدن کار مشکلیست

خشف الواضحه

مغنیه ایست مشهوره از خواننده های عهد منوکل عباسی و در حضور و انجلیفنه با مغنیه سماء بجزب مناظره در باب علی بن ابی طالب مدی نموده

خل

نیز مغنیه بوده است از خوانندگان عهد خلفای بنی عباس و با فزیده المغنیه که میلوک عمرو بن بانه و ازندمای عباسیه بوده است هم قطاری داشته و ذکا و معرفت و صباحت منظر خل معروفست

خلد المکیه

مغنیه ایست که در کتاب غانی ذکر می آید و از نشاء و ازین و دوز و مغنیه دیگر که در بجه عقبه نام داشته اند و میلوک ابن شماس بوده است شما سبکات معروف میباشد

خلساء

شاعره ایست نهایت معروف و مشهور که هم در آن زمان جاهلیت نموده و هم بنفص عصر سعادت و شرف قبول اسلام تا بآنکه در ده است اسم خفنا ناما ضر بوده و شعرا و اشعاجی که دو علم نقد شعر بجز کامل دارند و اب تمام و نه های صاحب طبع مقدم میبایستند از این امر که جزیر معروف باشد پرسیدند شعر را کیست گفت انا لکله هذه الفاعله یعنی اگر انجیبه نبود من شعر نبودم گویند و قوی است این بر که نیز از شعرا مشهور میباشد گفت هیچ زنی

خبر ائمه حسن

۱۱۸

شعر گفتند است مگر اینکه در اشعار او ضعف ظاهر است گفتند با خند اهل بیت و انچه گفتند
نزد او چنان خوب بود

بعین دین قصد برادر کرد و گفته اند کلام او نسبت به نفس از ادب و دین است چه
مشاور الهامی و حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قبول در اسلام مشرف شده و در
زمان خلافت عجمان که ذکر خواهد شد در جنگ فاس سینه اظهار حقیقت نموده و کسی که در آنجا
این منرا باشد خلافت ادب و ادب با او و انباشد اما شک نیست که از عبارت معنوی و جبر
فصدی نیز مدح نداشته اند

بنابر مسموع و انچه از این ائمه حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شنید از اشعار و خندنا ائمه
بودند و اولی شخصها و حضوران بزرگوار حاضر شده شعر میخواند و حضرت تحسین میفرمودند
میگفتند همه با خند اگر اشعار و خند در پیش برادران است

این ائمه گوید خندنا ائمه طایفه غزالی نداشت و ندره شعر می گفت همین که برادران او کشته شدند
از فطرت و اثری که او را حاصل آمد و همش و واگشت و مرثیه های طولانی برای آنها بنظم
او در پوشیده نباشد که خندنا و برادر داشته بود و او به نام که جوانی زیبا و بلند قامت و
برادر مادری او بود برادر دایی او موسوم به خنکر از یک پدر بودند مجمل و جوانمردی معروض
معاویه با هاشم المری نزاع کرده مقول شد و خود و مفاتحه مجروح گردید بعد از آنکه فریب بیک
ناخوش و بگری بود و اهل و عیال او بسوء آمد و بدیدند و قاتل خود و خود و پیغمبری گوید
ای نام خنکر که ائمه عبادت و ملت ساهی مضیی و مکاری

خلاصه مرگ ایند و برادر و اسباب ناسف و غم شد بدین خندنا گردید گوید عمرو و چهره
خندنا بعضی زخمها دید بر سینه آنها چوب خندنا گفت از گریه بسیار که بر برادران خود کرده
این زخمها در صورت من دیدار کشته است و گفت برادران خود و انشانند خندنا گفت بر
حزن و اندوه من افزوده ناچار بجهنم اخذ تا و آنها میگریست من بعد برای اینکه در آتش
مباشند گریه میکنم

از عایشه روایت کرده اند که گفت است خندنا و ادبم و پراهنی بگوئاه از لیم پوشیده بود
و این قسم پراهن را خندنا و می گفتند که خندنا صد بار میپوشی و حال آنکه حضرت
رسول صلی الله علیه و آله می فرمودند خندنا گفت غیب دانستم که نمی شود اما اعلی

خبر ات حسن

۱۱۹

که انجامه را اختیار کرده ام علت را پرسیدم گفت مرا بدیدم بشخصه و سرف برف داد و اموال خود را تلف کرده می دست مانند مرا حال بمن گفت ای خنثا نزد کدام و طلب گشتا نمائید گفت باید نزد برادر دم صغری و هم چون بنزد صغری آمدیم و عرض حال کردیم او اموال خود را در وقت نمود و گفت به یک از ایند وقت را میخواهید برادر بدین وجه برادرم باو گفت مال خود را با المناصفه قسمت میکنی پس ندیدست که آنها را در قبول یکی از دو قسمت بخار و

خبره مینا فی صغری گفت

والله لا اعلمها اش راوها و هو حصان قد كسفت حارها

بل را موت منقش نموده و میعلت من شعرا و صدارها

خو شتم طن برادر خود را و قصد بود که با شتم و برای آنکه گفتند او راست باشد تا آنده ام این عدد را از بدن خود دور نخواهم کرد

خوار مر از خنثا در حق صغری و معاویه در جلد ستم از غازی مسطور است جمعی الذین در صاتم از شکوید و قمری تخلفا گفتند خبر را برای ما و صفرا گفتن بکان فطر السنة الغمیر او فطاف الکلیبه الحمر گفتند صفات معاویه را بیان نمائید که از عیال الجرد و با فازل و و الخبیر لعل تلیر و فزی از نند ابرو سپیدند و به بیت کدام یک از ایند و برادر و بوبیشتر نیکو گفت ما عرض فرمایم الجرد و اما معان به فخره الذکیر انگاه ایند و بیت را نشانی بود اسد از حیح تر الخالی بچند خبر تازش فی الزنن الغضوبی الا حمر نزار فی الزادی و بعد احمد فی الجی من غمره و دد متشیر

و در کتبه و بوسه مسطور است که عرب و قبی یا زاری عجمی داشتند که از اسون عکاظ میگفتند و این را از دمو سیم مخصوصی انشاع میشد شعرا و شجعان عرب در آن با زار و صورت منظره و مشاعر سپ نمودند و برای نایب و زیبانی خیمه مخصوصی فرا داده بودند که کتب محول شعرا و انجاء مع میشدند و یکی از مواسم شاعر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جمیع آن بن ثابت انصاری را خنثی نایب شد و بداعشی با حنثا شوقول عجمی میباشد خنثا مشیر را بنیثه خود را کرد و حق صغری گفته شد و عجمی بخواندن نمود و مصرع از لک

ان فصب ان ابن اسب

قدی عینا عام بالعین عوار

خبر اثنان

۱۲۰

چون آیند و شعر بخوانند

وان صخر الثام الهداه به کانه علم فی واسه تار

وان صخر المولانا وسهندنا وان صخر اذا نشو لنحناو

نابغه زیاده از حد بحسین کرد و گفت اگر یو بصیر ایند تا انشا الله بزرگ کرده بودی و من او را اشعر
ناس بخوانده بودم نورانی خنیا اشعر از همه میگفتم اما ه الا میگویم که انت والله اشعر من کل ذات
مذهبین یعنی تو از جمیع زنان اشعر خنیا گفتی والله و من کل ذی خصبین یعنی با یکدیگر از جمیع
مردان خنیا بنابغه گفت من هم از اشعی اشعرم هم از خنیا و برای اثبات مده ای خود با یکدیگر

ذبل و ابر خوانند

لنا الجففات العریة یلعن بالضحی واسبا فانا یفطن من یخده دما

منی ما اثرنا من معد عصا به و غسان نمنع حوضنا ان یهدما

ابوصفا العرفان تطوا النخا وفانکذا بالعرفان لان کما

ولدنا بنی العفا و ابی محرف فاکرم بنا خالا واکرم بنا عمتا

نابغه بعضی بصریات دو ابیات خنیا کرد و خنیا منفعل شد اما بصریات نابغه فقط
بر اعراف مضامین اشعار خنیا افزود و میخواند گفت مشرب خنیا دو شعر را بلز بوده چنانکه

دو آیند و بیت خود اشعار کرده گویند

وامتا اشعر لمر بعرضه علی المجالس انکیا و انحقفا

وان اشعر بیت انت فاسله بیت یقال اذا نشد صدفا

واذا اشعار ی که خنیا دوره شیه براد و خود صخر گفت از بیت بدیع آ

بد کنی طلوع الشمس صخرا وایکبه لکل غروب شمس

و از نتایج افکار خنیا ابیات ذبل است که در باب مدایج و باز حایر نگاشته شده

ذل یلمی معرفه وجهه یورک هنداها دبا من دلیل

محبه غضبان من عرّه ذلک من خلق ما یجول

ویلده مسخر جرب اذا التوفیهما و علیہ التلیل

ابو الفضل مبدائی گوید مثل معروف مرعی و لا کالتعدان را آیند اخنیا گفته و منشا اینست
انت که مشار الیها و قبی از سوف حکاظ بر می پیکشت و سپید بجلی کرد و ان جوی دور هندیست

خبر استخفا

۱۲۱

عنبه بن ربيعة را گرفته بودند و او براي آنها شعر ميخواند خنسا گفت از چه قبل اشعار
ميخواند گفت مرائي گذشتگان خود را ميخوانم خنسا گفت آن مرائي در حق چه كسان است
هند خواند

ابكي عمود الابطحين كلهم ما ومانها من كل باغ بریدها
ابو عنبه الفياض و بعلت عجله و شبیه و الحاح الذمار و لیدها
اولئك اهل العز من ال غالب و للجد يوم حين عدد بدما

خنسا بخواستن ابش و مدح گفت مری و لا کالتعدان و غرض او این بود که در میان ال
غالب نظر مذکورین درین اشعار نیست و مری بعضی چیز آگاه و سعدان آگاهی است که
از برای شعر بهر ازان یافت نمیشود و قفایر مثل مذکور این است که هندان مری چند
ولکن این فاجوده مثل التعدان یعنی این چرا که آگاهی است مانند بخوبی چرا که آگاهی که
دارای آگاه سعدان این پس ازان خنسا همان فافیه و بیت ذیل را در مشرب برادران خود
نظم آورد و انشاد کرد

ابکی ابا عمرو بعین غزیره فلیل ذات فی النعون وفودها
وصخر من فاسل صخر ابا بدا بساخره الاطال قبا فودها

و مثل دیگر نیز شبیه مری و لا کالتعدان هست و از ما و لا کصداء می باشد و گویند آن
نیز فنی بوده و شرح آن در حرف فاف بیاید

اما سرگذشت خنسا در جنگ فادسینه این است که شوالیه ها با چهار پیر خود در آن وضع
حاضر بودند و یکی محض شرح اشعار و ثانی با ایشان خطاب نموده گفت یا بنی اتم اسلام
طاعتین و مهاجرتم بخمارین و الله الذی لا اله غیره انکم لی نورجل واحد کما انکم بنوا امرأة
واحدة ما خنت اباکم و لا قضت خالکم و لا هجنت دینکم و لا غیبت نسبکم و قد فعلون ما
اعد الله لاسلمین من الثواب الجزیل فی حرب الکافیرین و اعلموا ان الدار الباقیه خیر من الدار
الفانیة بقول الله عزوجل یا ایها الذین امنوا اصبروا و صابروا و ابطلوا و اتقوا الله لعلکم
تفلحون فاذا اصبحتم خدا از شما الله سالمین فاعذوا علی قتال عدو که مستبصرین

و باد الله علی اعدائهم مستبصرین و اذا انتم الحرب قد شتمت عرسا فها واضطربت لظی علی
سپاهها و جالست فارا علی اوراقها فاشبهوا و طیسه و جالدا و انکسها عند احداث

خبر ات حسن

۱۲۲

خمسها نظروا بالضم والكرامة في دار الخلد والمقامه يعني اي پيران من شهادت و
 رغبه مسلمان شد بد و باختيار و مهاجرت كرد بد قسم بان خدا كه جزا و خدايى است شما
 فرزندان يك مرد ميباشيد چنانكه فرزندان يك زنه بنيد منيب و شما خيانت نكرد
 و خال شما را در سوانت خودم رعيبي حرم شما وارد بيا و دم و نسب شما را بغير ندادم و شما
 مبدانيد كه خداوند عالم چه ثواب جز بلى براى مسلمين در جنگ با كفار مهتاب فرموده
 بدانيد كه سراي باقى بهتر از دار فاني است و خداي عزوجل در كتاب كريم خود مؤمنين را
 بصبر و ثبات و پرهيزگاري امر فرمايد و در سنگاري و انقياد اين صفات و اعمال فرمايد
 چون فردا سلامت جميع محفوظ با ثبوت و بصيرت بجهنم دشمن پيران بد و از خدا پاري جسته
 بر خصمان غلبه كنيد چون ناره قاتل را مشتعل بيند خود را بران افش زنيد و با سردار را
 در او زنيد بغيضت و كرامت فايز ميشويد و در بهشت صاحب مقام و جای خواهيد شد
 ابن اثير گويد پسران خدا نصيحت ما و خود را گوش كرده على الصباح قدم
 در پهنه حرم نهادند و داد و لاسي دادند و هر چهار يكديگر شهادت شدند چون
 خدا ختم شهادت آنها بنيد گفت الحمد لله الذي شرف بقولهم و اجومن و بلى و بجهنم
 هم فرستاده بجهنم يعني خدا را كه مرا بقتل آنها شرافت و زوي فرمود و اميد دارم كه در
 آخرت مرا با آنها در محل رحمت خود جمع نمايد

گويند بعد از كشته شدن پسران خدا عمر بر اى اوجه معانيه فرزند كرد كه نازند بود را
 استمرازميگرفت و از اشعار خدا كه ادبا پسند و تحسین كرده اند ابيات ذيل است

نترقى الدهر فراع غمرا	واوجعني الدهر نهشا و غمرا
وافنوا رجالي فباد واجبعا	واصبح قلبي لعم مستفرا
كان لم يكو نواحي ثقي	مع الناس اذ ذاك من غريبا
وكا نواسراة بنى مالك	وزن العشرة مجددا و غمرا
وهم في القدر هم ضمام الابد	هم والكاثرين من الباس حمرنا
لثم الزماح وبيض الضفاح	فيا البيض ضرا ويا بالتم و غمرا
وخيل نكردس بالدار عين	وتحت الجاحظ يجرن جزا
جز في نواحي فرسا نها	وكا نواظنون ان لا يجرنا

خبر ات حشا

۱۲۳

ومن یلزم من یلاقی الحروب بان لا یصاب ففد ظن عجزا
نفسه و تعرف حق الفری و تحذ الحید ذ خرا و کنز
و نایب الحری نبح الحید و فی السلم تلایس خزا و فزا

خوله

در خیر تعبیه از صحابیات است و بعضی اسم او را بصورت نه غیر نوشته و خوله گفته اند و
مقتضای این مظهر تشریح حکمی و شان نزول این گردیده خلاصه انداسنان این است که
شار الیه از وجه اوس بن صامت حکمی بوده و اوس بن ابی بروی خشم گرفت و صبغه
ظهار بر زبان را گفت انت علی کظهرانی و ایضا این صبغه و انوقت موجب پیش
منجر و سبب مطلق میگردد چنانکه صبغه طلاق در این زمان چون خوله این عبارت از شوهر
خویش نشنید بحضور رسالت پناهی رفت و جاری معروض داشت و از حکم شرعی و
تکلیف شخصی خود سؤال نمود و از آنجا که یکس و فقیه و ماه و چند کودک صغیر بود
ناله هامیگرد و نالی شد بد داشت چنانکه اگر طفلکان را میبگذاشت و میفرستاد بی پرستار
بهلاکت می رسیدند و اگر با خویش میبرد از گرسنگی تلف میشدند حضرت رسول صلی
بر حسب حکم من و بود که صبغه ظهار را در آن و از فقر و فرود بود و اوس بن صامت حرا
مطلقا بر حشمتی بر از ضعف و فضل و نرحم او و دهائی و فرستاد و حکم ظهار بنظر او
سوره المجادله رسانید قال عز من قائل فذبح الله قول الی مجادلک فی زوجها و تشکی الی الله الایم
مراد از الی خوله است و مقصود از زوجها اوس را بنهنگام ظهار از طلاق جدا شد باینکه
نفرین و بیعت و حرمتی را که طلاق موجب گردد منجر و مطلق باشد و از ظهار مقید معلق
باین معنی که مظاهر چون خواهد و وجه خود را حلال نماید میباید که تاره شرعی بر داند
پس حرمت من و ز بر شویش مادی است که تاره بجای نیامده است برخلاف حرمت
طلاق که مجرد و فروع آن حکم حرمت بطور یخیز و تأبید و اطلاق معلق میگردد و در ظهار
همینکه زوج یکی از قناعات ثلث مرتبه را بجای آورد حرمت برخاسته و عذر برداشته
میشود و تاره ظهار عبارت است از آزاد کردن زنیه و اگر نتواند روزی دو ماه متوالی و
اگر نتواند اطعام شصت سکنجین آنکه خدا اینعالی دو واقعه ظهار اوس از خوله میفرماید
والذین یظاہرون من نساءکم ثم یعودون لهن ما نهوا عنه فیمیر و فیمن قبل از اینها ساداتکم و عطفون

حبر است حسنا

۱۲۴

به والله بما نعلمون خیر فن لم یجد فصیام شهر منشا بعین من قبل ازین است امر ایست
فاطعام سنین مکیها

اورده اند که بعد از نزول این مبارکه در شان ایشان و سرشیت مسکن و اطعام کرد و حضرت
رسول صلعم خولیه را بر وجبت وی عادت دادند و اینست که در باب اظهار و کتب فقهیه
شرح داده شده است گویند عمر و ابام خلافت خود روزی با چند نفر بیرون رفتند
مذمتی ای ایستاده با شما و الهما گفت که کرد و همراهان او ایستاده منتظر بودند یکی
همراهان بصیر که شش بیست و نه روز جمیع و معطل منمائی عمر گفت ایام بدانی این زن که است این
همان خانوز جلیل المندوی است که شکایت بند نگاه پروردگار برد و حق جل و علا را بر سر
قد سمع الله وادرجی او نازل فرمود و الله اگر ناشام میبایستاد و با من نیکام میکرد میبایستاد
و جز برای من از بعضی او را قطع نمیکردم و غیر فم و برای من از فم که میرفتم اگر او باز طالب گفت که بود
معاودت می نمودم

خوله

خواهر سبط الدوله و مدوح منقبتی و از خاندان آل حمدان و منقحه با جلاله و شان بوده است
و در سال سیصد و پنجاه و دو در شهر میا مار فین گرد و حوالی دیار بکر واقع و با اکثر ایست
وفات نموده و منقبتی عزیزی خوب برای او بنظم آورده و از انجمله مرثیه ایست که مطلعش اینها
بالحد منیر الخ یا بدت خیر اب کانه بها عز اشرف القرب

و در حسن این مطلع نیز از باب دوف و پوشیده نیست و نیست بکران مرثیه این است

اجل قدر لک ان شعی مؤینه و نیز یصفک فصد منتم للعرب

و در پیش عمر گوید شان نواجل از این است که نفس میچ با سم نوشود و نیست دیگر این است
کاز نیا ام غلاما کما د بار بکر و انخلع ولم نه

دو بیت مرثیه بر وزن خوله که بیه از هیر اسم است و این بیت نظیر این مطلع داود که وقتی که خوله
در ناحیه دیار بکر بوده مردم احسانها می نمود و خانه ها امید داده میکردند خوله در گذشت
و حال امثل اینست که مرگ نمیکد با احتشام از احب دیار بکر و این نکرده و مردم بذل خوار
و اموال نموده و ایات مسطور در ذیل از هیر مرثیه از نخب اشعار است که در مدح زکات

کثر شده

خبر ات حشا

۱۲۵

فان نك خلقت انك خلقت كرمه غيرة الفصل والحسب
وان نك قلب الغلب اعصرها فانك في الحيرة ليس في الحسب
فلتب طالع الثمين غائب وليت غائب الثمين لم تغب
خوله بنت جعفر الحنفية

از زوجات حضرت امام المؤمنین علی علیه السلام و مادر ابی القاسم محمد آقا کسر معروف
باب حنفیه بوده است و شانزده نفر از صحایب است و خوله نام داشته است

خبر ۵

اسم دو نفر زن از صحایب بوده یکی فوجیه ابی القاسم و مادر کرام القاسم و دیگری حدیثه ابی القاسم
میباشد و پیش از حمله حال او نکاشته شد و دیگری زوجه کعب بن مالک الانصاری بود

خبر ۶ تأیید

مادر حسن بن علی و جابر بن حضرت امام سلمه بوده گویند و هنگام وضع حسن مرقوم
خبر بخدیش مشغول بود و حسن در مهد کبر و بیقرار می نمود حضرت امام سلمه پستان
دو دهان او گذاشته وی را ساکت و آرام می کردند و معتقد بن حسن را اعتقاد آنکه علم و
ورع حسن از برکات آن شیر و پستان می باشد و خبره بنت خفاف و خبره بنت عبد الجمن
دو زن محدثه بوده اند

خبر ۷ ان

جابر بن شاور بن ستم بن خلیفه عباسی مهدی و مادر هادی و هرون الرشید بوده است
و بعضی که او را جابر بن هرون نوشته سهو کرده اند و زمان خلافت پیران خود مشارالها
اقتدای داشته و چون در شعر و ادب او امهاری نبوده با خلیفه مهدی می خواند و
می شنود و مطالبات کثیره میباید آنها اتفاق افتاده از جمله روزی از حمام بیرون آمده
عرق کرده و او را بنظر نموده رخساره خود را مانند بركه لاله دید که زاله بران باشد انصرع را

بر دیوار نوشت

انا انقاخه انحر اهلها الطل مرشوش

خلیفه ان مصرع را بدید و در زبان نوشت

و فرج عرضها شبر علیها العهن منقوش

خبر انجمن

۱۲۶

در صورتی که خبر آن جاری بوده باشد در این شعر که فضل بن محمد بن خالد بر مکی راستوده
اصبح الفضل والخليفة هرون وضعي لسان خبر الدنيا

و در این شعر

كذلك فضلا از افضل حزة غذاك بشدى والخليفة واحد

مدا منه پیا شد و اشعار میکند که فضل از خبر آن شهر داده است

این اثر و سایر موزونیه که گفته اند چون خبر آن در زمان خلافت هادی بیست مهند علیا
دو تمامی مورد و کت مدخله و یک در مرجع کل شده بود پس هر هادی از این موضع دلشک
شد خواست دست مداخله او را کوته کند بلکه بقولی میخواست و مسموم نماید خبر را
مانعت شد بکین آن خود حکم کرد هادی را مقول ساختند

گویند بشار بن برد و بیت مسطور در ذیل را در هجوم هادی خلیفه و موسی الهادی
و بعهده او گفته است

خليفة بنی بستانه بلعب بالدبوق والصولجا

ابد لنا الله به غيره و دش موسی در خبر آن

خبر آن

بروایت صاحب صحایف الاخبار جاریه اینست که حضرت امام محمد تقی علیه السلام
بوجود آمد و بقولی اسم مادر آنحضرت ریحانه بوده است

حرف الدال

در دختر

گویند زنی مختلص با بن مختلص بوده و شعر مسطور در ذیل را اندیشا و میسند

مکر و سواى عشق از مردم عالم غمی دار که عاشق کشن و رسوا شد هم عالمی دارد

در وجود زنی مختلص بدختر نیست اما بعضی این شعر را بدیگری نسبت داده اند

در شهوار خانم

دختر سلطان عبدالحمید خان اول و زوجة احمد نظیف افندی چاوش باشی و معروف

بنام آخرت بوده است چون مشا و الهها از بطن جاری بوجود آمد سلطان زادگی او را رسماً
اعلان نکردند

خبر ائست حنا

۱۲۷

دعد

مکانه بام و رمان و زوجنا بویگر بوده و بعضی اسم او را دینب نوشته اند و در حرف الف ذکر او که است

دعد

و در خبر نمین ثولب العکلی بود و در شاعر محضری و از فصحاى اصحاب و جوانمردان عرب است و این بیت ازوست

اسم بدعد ما حبیب و اناست او گل بدعد من بهیم بهما بعدی
و از بدعد حرف رجه میل و مهر نمیدد عدمه لوم میشود پوشیده نباشد که دعد و هند بهمانه
علم جنس است برای نوان مثل زید و عمرو برای مردان و دعد منصرف و غیر منصرف هر دو
استعمال میشود و علت غیر منصرف بودن آن ثانیست و اینست است و چون ساکن الوسط و
خفیف میباشد جایز است که منصرف استعمال شود چنانکه در بیت مذکور استعمال شده

دفاق

کنز که مخفف و صاحب جمال بوده و در ادبیات مهارتی داشته اند ابداً با یحیی بن ربیع هجواب
شد احمد بن یحیی از بطن او بوجود آمد و احمد را باضاف اسم مشار الیه این دفاق گفته اند
بعد از وفات یحیی صباح و ملاحت و بد طولای او در علم موسیقی جعاز بزرگان را شوق
دفاق نمود و او چند شوهر بد ضاعت اختیار کرد و هم بزودی در گذشتند و دفاق و شاعری
مشهور شد و اشعار ذیل را در حق او گفتند

فلان لا ارباب دارد دفاق حنه فداضرب العشا
حذرنا الزابع الشقی دفاقا لا یکنون تخمیه فی محاف
المریضه بها فان دفاقا شوم حرها فداضرب الاقا
لم یضاجع بعلا فیه سلیما با جبر نجا و جرحه غیر را بی

آخر آنکه مردان دد سلاک، ملازم از حید و نند و نهر و نون الزید منسلک کردند و حکایت
و ظاهر که غریب از این حرف است چون از ادب خارج میباشد از نگارش آن صرف نظر
نمودیم مینمود و گوئیم در سخنرانی و شوخی دفاق بی بدار بوده است

دفره

خبرائے حسن

۱۲۸

از ثقات تابعین طایفه اول و زنی بصرای بوده و محمد بن سهر بن از شوالیه روایت حدیث نموده این حجر عسقلانی در اصابت کوبیدن آنی که یکی از اصحاب کتب سنی میباشد حدیث از دفتر در کتاب خود ثبت و تخریج کرده و آن حدیث را مثلاً از عایشه روایت نموده است بقول بعضی خفره را از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کرده و بشرف حضور و مفاوضت آن بزرگوار را بل کرده و اسم او را در دفتر بنیاف نوشته است

دکتر سنانویکم

معروف بنوای زوجه و رنگ زیب عالم گیر پادشاه ابن شهاب شاه بوده و در صبا جنت منظر و طلاق لسان و سایر اوصاف که در خور زمان است و در اینگاه عصر دانسته اند و زندگانی کمال نقش را باو داشته و از نظر او پنج دختر بهم رسانیده از جمله زیبائیات است که طبع موزون معروف میباشد و بعضی مختصر مینموده و شرح حال آن در معرفت زله میباشد

دکتر شاه خاقان

دختر مشوق خواجه ابن امیر چوپان و از زوجات سلطان ابوسعید خان مغول است گویند پسر دلاخان و آن که عمه دلاخان و نیز زوجه سلطان ابوسعید بود برادر زاده خود شک برده سلطان را مسموم ساخت و دلاخان را دلاخان از سلطان سعید خان حامله بود و در حال خواجه سلمان ساوچی دلاخان را مدح کرده است

دلاخان

دختر نرناش ابن امیر چوپان زوجه امیر شیخ حسن ایلکاف معروف بشیخ حسن کبر و مادر سلطان اویر است و سلطان اویر میسر مدوح خواجه جمال الدین ساوچی بوده چنانکه هضبه غزاد جلوس او نظم نموده که ماده تاریخ آن این است

میش از سعادت بر این بلند و اف	همی کنند نداد و ممالک فاف
که لیاقت مد پناه و هفت ماه	با اتفاق خلافت بیاری خلاف
خدا بکان سلطان عهد شیخ اویر	پناه پست ملتو جان علی الاطلاق
نست خسر و زوین باستغاف	فلان تخت سلطان ملک عرا

دلاخان در سال هفتصد و پنجاه و دو هجری در بغداد و گذشتن نقش او را بنحیف اشرف حل نموده در ایجاد فن کردند بعضی گویند شیخ حسن دلاخان را بنحیره خود

استغفر بن عمر فاروق رضی اللہ عنہ دیکھ لے گا اور اعصوم کر دے

صالح الدین صفدی گوید در زمان امیر شیخ حسن حکومت د. واقع بدست و شاه اختیار
بود و او غریب از شریف خود و فقیر و پست مشمول احسان او بود و

دشادخانوں

دختر امیر علی جلالی و زوجہ امیر حسن جلالی بوده و شوهرش مذنی و بلجی است و گویا نموده

طبع موزونی داشتن ایند و مطلع از افکار اوست

اشکی که سر ز گوش چشم پرورد کند
بر روی من نشیند و دعوای خون کند

حل شد از غم همه مشکل که مراد رد شد. جز غم عشق که حل کردن آن مشکل بود

دشاد داغ

دختر امیر فیروز و از زوجات امیر شهبودیه است

دستار

شاعره بوده است و ایران که از بلغاشمرده شده است و بعضی گفته اند یکی از زوجات

خافان خلد الشهبان فنجعل شطاب ثراه مسمما باين اسم بوده و طبعي موزون داشت نه شعر را

باوفسیت داد هاند

طاعات منكر از تحت قبول است صد بار اگر پنجمه و غم و وضو کنند

دملہ

دختر خدیجه السلولیہ اسے نوماد این الدین شاعر و پیش درویش عنوان از ابان دانسته

شرح حال او گذشت اما اسم این الدین عبد الله واسم پدرش عبد الله بوده و باضافت اسم

مادروم معروف و ابن الذمینه گفتند: است

دناپیر

جائزہ منسوب بود هاست کہ نجفی بن خالد بر مکی او را ازاد کرده و بصباح منظر و مہارت و

موسیقی را از احساس و نیاز دلکش معروف و مشهور است بجا و در نظم و نثر هم بدی است

داشتند و می‌پوشید و از این بیدل که در حرف با ترجمه حال او نکاشته شد و از آنجا که بیدل که

فلیح و این جامع و این موسسه و این شاهیه موسسه بی دانهای انصاف باشند خدا ذکر

آبوالفرج دہلوی میرید استغوی موصی گفت: راست پدرم ابراہیم موصی می گفت روزی

خبر ات حنا

۱۳۰

خواستم در نغمه ابرادی بردن نانبر وارد دارم او را مگر بخواندن آن نغمه وادار نمودم و بدقت استماع کردم عجبی در این نانبر که اظهار تمام بموجب مسطورات را باب سبزه زون از تبه بدیلمی مطبوس سازد و از دنانبر داشته و هر وقت بخانه بچی بر می آید به فرشته وارد اخبار و بخواندن و بواختن امر میکرد و انعامی وافر را میداد و عجب از اد کرده صالح بن هرون و احسن و جمال دنانبر داشت و مفتون ساخته و در باب وعده و مطالب او گفته است

بآد نانبر قد شکر عقیلی و تحیرت بین وعد و مصل

شغف شافعی الیک والا فاقبلنی انک نهون قتل

این ظافر در کتاب خود از قدرت طبع دنانبر حکایت کرده گوید روزی بچه بر من یک کشتنی افتاد و دنانبر با او بوده چون ضایع گشت از ترس کلان را متراشه نمود ازین بیت انشاد کرد

الورد احسن نظرا فتمتعوا بالخط منه

و از دنانبر خواست که این بیت را بشعر دیگر نوام سازد دنانبر گفت

فاذا انقضت ابثامه ورد الخد و دینو عینه

انشاد این شعر مبلغی بحسب بچی و بد دنانبر زیاد کرد و از دنانبر حکایات و روایات بسیار شنید که همه اسباب تعجب و شگفتی است مخصوصا داستان وفای و نسبت بچی غریب بود مواضع عدیده نگاشته شده است

دنانبر جادوگر این کاسه

محمد بن کاسه از شعری عباس بن و از صلهای شعر میباشد و او جادوگر شاعر و سفینه زده شاعر است شاید دنانبر که از باب فضل و ادب مخصوصا و فقه با مشا و الیها مفاوضه و شاعر مسمومه بد علی بن عثمان الکلابی که از ادبای از زمان میباشد گوید روزی بخانه ابن کاسه رفتم وی قلاب بود با جادوگر و دنانبر مشغول گفتگو شدم در انشای صحبت دنانبر می گفت با ابا الحسن نوراً محزون و مغموم می بینم گفتم برادر می داشتم از فریش در گذشت اینک از دین او باز میگردم دنانبر قدری فکر کرده اینند و بیت بر خواند

بیک علی اخ لك من فریش فابکا ما بکارتک یا علی

منات و ما خبر ناه ولكن طهاره صعبه الخبر الجلی

نیز علی بن عثمان گوید روزی نزد محمد بن کاسه بودم گفت میخواهم قدری از دکان بکاست

خبرات حسن

۱۳۱

وهم وفر است دانه را بنویسم معلوم غما هم نگاه بمشار الیه نوشت انک من ضعیف لکما فاذا انک
کلی من ذل انجلی بجوابی والسلام دانه در جواب نوشت سائنی فحجبتک بان عبدالحسین
وان مرعی العی الجواب عما لاجواب له والسلام بعضی از اشعار دانه در جلد دوازدهم
اغانی نگاشته شده و او را بهار دوا و داب و خصال حبه ستوده اند و وفات او در سنه
این دو بیت را بنظم آورده است

الحمد لله لا شریک له بالیت ما کان منک لم یکن
ان لم یکن القول فلیک فیا احمی غیر شدة الخرب

و پوشیده نباشد که این کاسه را ما را ابراهیم بن ادهم نهد و عارف معروف میباشد و
ابراهیم خال این کاسه بوده و این کاسه در خواهر ابراهیم مرثیه ها دارد

دینا

این خلکان گویند دنیا جاوید شاعره بوده است از عبدالسلام معروف به دیک الجن گویند
مشار الیهایی از دیک الجن بهرسانند و آن پسر در گذشت دنیا ایستاد و در مرثیه او
انشاء کرد

بایندتک بالعرء الفقیر و سرت وجهک بالتراب لا عفر
بای بدلتک بعد صون الیل و رجعت عنک صبرت ام لم ادبر
لو کنت فدا و ان اری اثر الیل لکزت وجهک صاحباً لم یفر

دیک الجن وقتی کمان کرد که دنیا با غلام او سر و کاری دارد هر دو را بکشت و بعد پشیمان گشت
و برای هر دو مرثیه ها گفت با الفرج اصفهانی و داغانی گویند دختری که بدست دیک الجن
مقتول شد ستماء بود و ایند انصرانیه بود مشار الیه او را سلمان و نزوح نمود

دینا

جاری ابو عبید بن صبری از شعری دولت عباس بن بوده و شاعر مشار الیه فاطمه بنت عمرو
حنصره زود مرثیه بنویسید بهرسانید چون فاطمه از نجبا و عیسی بن سلمان شود و شاعر
و بنالت معروف بود هر وقت ابو عبید بن بخواست شعری در حق معشوق خود فاطمه بنظم آورد
از ذکر اسم او احتراز کرده بنام جاری بخود دنیا انشاء می نمود و از انجمله این است
ما لقلبی ارق من کل قلب و لحنی اند من کل حب

خبر ایشیانا

۱۳۲

ولد بنا علی جنونی بدینا اشقی فرها و نکره فری
نرک بیلته من هواها والبلا بانکون من کل ضرب

× دولت بانوبکم

زوجہ محمد عظیم شاہ ابرار و نرک زیب عالمگیر بادشاہند و سنان بوده و علاوہ بر حسن
و جمال فضل و فصاحتی بکمال داشتند و اینچنین اسباب حظوت و نزدان بادشاہ گردیدند

۲ دولت خانوں

صاحب صحائف الانبیار گوید دولت خانوں از سلسلہ انابکان خورشید پرور و از سلسلہ
از سال پانصد و هفتاد و هجری ناسته هشتصد و ده در خرم آباد حکومت نموده اند عزالدین
محمد شوهر دولت خانوں در سال هفتصد و پانزده دو گدشت و مشارالیهامعدا از او بچکرا
پر یخت اما ملاحظہ اسپدای ناچار و عدم قوۃ مقاومت و استطاعت دفع انها حکومت
برادر خود عزالدین و اکذاشت و خود فرار یافت اخبر باد نمود

دهنا

زوجہ عجاج راجہ مشهور و دخترسجل می باشد و محل از اولاد مالک بن سعد بن زید متاہ
دهنا طبعی موزون داشتند اما عجاج راجہ چندان مهل و مہری باو نبوده بنا بر این دهنا و
پدرش بوالی مملکت ہما مہ کہ عجاج از اہالی از مملکت بود شکایت بردند و مشارالیهاموال
اظهار داشت کہ شوہر من از من دوری بجوید و من الی الان بحالت بکارت باقی ہستم عجاج
بجہت این بی شرمی کہ از دهنا بظہور رسید او را طلاف داد و بعد از آن طوفین گفتگو ہائے
دورا از ادب در محضر والی ولایت نمودند و آخر الامر والی یکسال بججاج مہلت داد کہ در ظرف

این مدت بوجہ ما زوجہ خود را از حق سازد و عجاج ایند ریخت و این غم آورد

اظنك الذمنا وظن محمل ان الاسیر بالفضا یجمل

عزک لک و الحصان بکمل عز التفاد و هو طرف من بکمل

دهنا چون ایستد و بیست نشیند بیستین مسطور در ذیل را انشا کرد

والله لو لا خشمه لا مہر و خشمه الشرطی والمشر

لجالت من شج بنی الفہر کچو لا نصعبہ عہر

عجاج کہ ایستد و شراب شامع نمود با سمال و نوازش دهنا پر داشت و انحال مشارالیهام

خبرات حسنة

۱۳۳

ابند و بیٹ را نظم کرد

والله لا اتحد عني بالضم اليك والتقبل بعد التثنية
الابن هارزبيلي نبي ينزع غف فغف من كني

حرف الذال

ذات الاذنين

لقب عابث و خمر طمحه بوده گویند از لقب راضیة او حضرت سبکته بنت الحسین علیہ السلام
بعایت داده و انظر بحکم و لا تانزو بالالف ابی بنیر بنظر س بعد میاید و ذات الاذنین یعنی
صاحب دو گوش و این کلمه از بزرگی گوش است (دو زن که در بحث مزاجت یک مرد باشند
هر یک ضرة آن دیگر میباشد)

ذات الحفوف

زنی بوده است از نسوان زمان حضرت خنی ثاب صلی الله علیه و آله گویند این زن فرزندی
آورده و بعد از وضع حمل خون نفاس ندیده لهذا ذات الحفوف گفته اند اما وجه تسمیه
بدوستی معلوم نیست

ذات الخال

انجاری هرون الرشید و مغنیه ابی ش مشهوره که در حسن و جمال بکمال بوده و ابیات
ذیل واهرون در وصف مشارالیه و جاربیه دیگر ش

ملك الثلاث الاناث عناني وحال من فلي بكل مكان
مالي نطاو عن البرية كلها واطيعهم وهر في عصياني
ما ذاك الا ان سلطان الهوى وبه غلبت اعز من سلطاني

بعضی از ابیات از اخف شاعر است و او از قول هرون بنظم آورده است و در هر حال
اسم ذات الخال خست بوده چون در لب بالا خالی بسیاره طبع و داشت معروف بذات الخال شد
و در جاربیه دیگر که در ابیات فوق بانها اشاره شده یکی سحر نام داشت و یکی ضیا و هرون در ذیل

ذیل صریح باسم اینست که بزرگ نموده است
ان سحر و ضیا و خنث هن سحر و ضیا و خنث

خبرات حسنا

۱۳۵

[illegible]

ذائقاء

انجمن آری مشهوره عصر خلفای اموی است که در ادبیات و معارف مهارتی کامل داشته و مجال و نیز یکال بوده و در حق او گفته اند

وَأَمَّا الذَّلْفُ فَأَوْفِةٌ قَدْ أَخْرَجْتَ مِنْ كَيْسِ دَهْمَانَ

و اما اندک آفتاب فواید و ملاحضات من لیس دهقان
ذاتقاد و مدینه منوره مؤید شده و مردم ان شهر کینه مفتون جمال و کمال او بودند و از اشعاع
در حق و بنظم آورده اند و در اخلاقی مسطور است ایامت ذیل میباشد که بعضی نسبت به احو
بن محمد الانصاری داده اند و برخی از بحر العبادی دانسته

اما الذائفه مني فليدعني من بلو

احسن الناس جميعا حين تمشي وشفو م

حبیب اللہ فاء عندہ منطوق منها و خیر

اصل الجبل المرفوع وهي للجبل صروم

حبها في القلب داء منك لا يبرهم

در منظر مسعود است که سعید بن عبد الملك برادر سلیمان بن عبد الملك اموی
ذلقار ابو جهمی که تقریباً معادل بیست و پنج هزار تومان حالیه باشد از صاحب اول و خرید
بعد ها که خلافت سلیمان بن عبد الملك رسید ذلقار نیز در تحت مذکبت او درآمد
اما مجتبی کامل بمالك اولی خود داشت و دستگاه خلافت و تجلات از اسباب ثلثی او
نشد و غش خود را بمالك مشار الیه اظهار میگردید چنانکه در روزی از در عمارت خلافت
بیرون آمد اشکارا گفت عباد الله من لجه بد و اعمه الا بئس کنی و علاج ملائمتی طال الحجاب
وابطال الجواب والغلب طائر والعقل حازب والنقر والمهر والقواد مخلد والانه محسد

خبر ات حسان

۱۳۶

رحماته علی غوم عاشا جلدا و ما نوا کذا اولو کان الی الصبح حله اولی نزل الغرام سبیل کان
امر حبل کوبند شی سنان نام مفتی در حوالی سرای خلافت ایبات ذیل رابراست
دوستان خود میخوانند

مجموعه سعت صوتی فارقهها من آخر الابل لثانیه التصد
فایله البدو الی در می مضاجها اوجهها عندها هی ام الف مر
لم یحب الصوت حراس لا غلق فدعها لطرق الصوت منحد
لومکت لثت نغوی علی قدم نکاد من اینها فی المشی نغطر

ذلقا صدای سنان را شنیده برای اسماع ایباتی که مشاواله میخواند از فراتر خلیفه بیرون
آمد و اشعار مسطور را بشنید و مناسب حال خود بدین متغلب شد بنای کر سبن و
گذاشت سلمان از صدای کریم او بیدار شده علت کریم او را پرسید ذلقا این شعر را
بر سبیل از جمال انشا کرد و با لطف احتمال و نمود که این اشغکی و اشک ریز جایز در غیرت کجرا صفا
الارب صوت رائع من مشوه ^{این را از تشبیه} فیج المجد و اضع الالب والجذ
برو عک من صوت و لعله ^{از دمان} الی الامه نغری معا و الی عبد
صائب ترین الا سوان این حکایت را بر خلاف صاحب غانی تنبیت بعنوان نام جاریه عبد الملك
داده است

ابو الفرج اصفهانی در غانی در ترجمه حال حبله و غنیه بمناسبتی مینویسد بعد از سبایا بن
عبد الملك شخصی ذلقا را برین کرب و وقتی براو متغیر شده بطلا ف ثلاثه او را مطلقه کرد اما
بعد زاده از حد پشیمان شد و از انوقت لفظ ثلاثه را مشوم دانسته اگر چیزی را شما میگوید
میگفت و احداث بن اربعه و لفظ ثلاثه را بر زبان نیاید و در این باب گفته است

ذلقا جاوریه ابن طرخا

از مشهورات جواری شاعر عصر عباسیان می باشد و ابو نواس را شعر در برین آوا
ازاده کرد و گفته است

عجا من حماقه الذلفاء تشقی ذی اشل الخلفاء

میگوید بنحیاست از حماقت ذلقا که من روز سطر خلفا را از و سپنماید و دشان انشا د این
شعر چنین گفته اند که وقتی بو نواس از جهنم جامع سخن سنجی و شاعری بدیدن ذلقا رفت

در این خواصه و در حوضه
نخستین که گفته ام الملك
روح و قوا و مرده بود

تلاوت و لفظ ثلاثه
مطلق و لفظ ثلاثه
مطلق و لفظ ثلاثه
مطلق و لفظ ثلاثه

خبر ات حسن

۱۳۷

واز دنیال وی مروان بن ابی حفصه شاعر مشهور نیز که از ثقلان بود بر حسب اتفاق وارد
 انخانه گردید این طرخان از بابت ثقیلی و کاهلی مروان حرمی در حق او ظهور رسانید و ابونواس
 بالای دست مروان نشاند و اینجمنی بر طبع این حفصه گرازمند و خواست در ضمن
 شعری اشعار کند که تخفیف و بوی هر عشاق و تمجیل مکر و هات و ناملائیات بر ایشان
 رسم ناز و نیست

بذل مال و جاه ترك نام و نك در طریق عشق اول منزل است
 و هم میخواست که میل خاطر و هوای قلبی زلفا را در حق خود استنباط نماید باینند و ملاحظه
 این بیت برخواند

غیض من عیان من و قل لی ما ذا القیت من الهوی و لقینا
 ذلقا از فصد و ما فی الضمیر مروان آگاه شده از مجال اینی انشاد نمود که شعر بود بر غم آنف و خلا
 میل وی و موهم آنکه نوادش است که صحبت من نیست و هر من خلیفه عصر و یاد شاه وقت
 خواهد بود که غیر نواز سرودن این شعر شوق مکنون و عشق و هفت من است بیت میخشد خلا
 از جای بر اینکین و از بیت این است

مدهجت بالیث الذی انشده حبا یقلی باللا مام د فینا
 ابونواس از مکالمه که در ضمن اشعار و بداز اشعار شد بلند پروازی ذلقا را تفسیر کرد و دانست
 که او منکروی نیز هست باز روی ذلقا استهزا کرده گفت
 عیاس حراقه الذلفاء تشه فی اشل الخلفاء
 و از مفاد و اشارات این اشعار اینی انصحر حکایت است که دلیل ثبوت بد بهر کوئی و قدرت
 طبع او می تواند بود و از این ظاهر در کتاب خود ذکر کرده و گفته است و وزی عباس بن الحنف
 شاعر که از ملازمان عباس بن الحنف است ذلقا را وود نمود و شعر قبل و این را انشاد کرده پس
 که ابایی مناسب این مضمون می دانی که

ای صاحب اثر چه فیک و اشقوی من عیاسه زاجر
 ذلقا بد بهر بنویس تمیل بر فکری بگردمال تناسب جامضمون شعر این الحنف بخواند و گفت
 خاف اللون فی الوداد لانها لونان باطنها لاف الظاهر
 عباس بن الحنف از این بد بهر مطبوع زیاده از حد تعجب نمود و بر ذلقا از روی حقیقت افرین گفت

خبر ات حسنًا

۱۳۸

و بحسبها کرد و از وی درخواست کرد از یک بیت را با او آید و کند و نزد احدی اظهار نماید که
از افکار او است و خفایا منفس او و ازین قبول داشت و بعد از آن این اخفایا بند و بیت را با هم
اندا می کرد و بخود نیت میداد

حکرف الرأء

و ابعد العدو و به

ام الخبر و ابعد دختر اسمعیل الصدوق و نیز از نشا مشهوره و ائمه اول هجری و از اهل البصره بوده است
در نیک و ایقان و حقایق و عرفان و کشف و شهود مشارالیهام فای بلند داشتند امام ابوالقاسم
الفشیری در رساله اش میگوید و ابعد را در هاد و مناجات خود میگوید الهی دل که تو را دوست
دارم با او را در آتش میسوزانم تو بی در جواب او هائقی نداد و داد و گفت ظن بد میبرد و در گناه
و جرم اینکار نمیکند خلاصه این در صفای ضمیر و کمال انفسانی بر اکثر رجال نفوذ داشت
از آنروا و راجع الرجال میگفتند و دید رجاء در زهد و قدس و تقوی شهرت یافت که ضرب
لشکر کرد و در هر روزی را که میخواهند مقامات معنوی بی نمایند میگویند و ابعد زمان خود
میباشد از مشاهیر عصر و ابعد یکی حسن بصری بود و بعد از آنکه شهر و ابعد دو گذشت
حسن طالب شد که او را ازین بگوید و ابعد بعضی مسائل در حقایق و معارف از او پرسید و بعد
از آن خبر از قبول مطلب حسن امتناع نمود و این ابیات را بنظم آورد

راحتی با اخوتی فی خلوتی	و جیبی دایمائی فی حضرته
لم اجد لی من هواه عوضا	و هواه فی البرا با محضه
حب ما كنت اشامد حسنه	فهو محرابی الیه نبله
از انس و جدا و مائتم رضا	و اعنائی فی الوری و اشفوتی
با طبیب القلب با کل لینه	جد بوصل منک بشفی هجته
با سروری و حبابی دایمًا	نثانی منک و ابضا نشوتی
فدهجرت الخلق جمعا و رنجی	منک و صلا فهو افضی منی

سفیان ثوری نیز از ابعد معاصر و جلاله قدر او را معترف بوده و نیز بارت مشارالیهام فرست
و مشکلائی که در حقایق داشت از او پرسید و وی حل می نمود و روزی سفیان بر ابعد گفت

خبرائے حسان

۱۳۹

جبرائیل و اعقباد خود را بحضور حق جل و علا برای مزینان منار اربعه گفت من خدا را
بی همت و خوف جهنم نمی پرستم بلکه از کمال عشق باحضرت و برای ادای شرایط عبودیت
عبادت می نمایم بعد از آن این مناجات را التماس نمود

احبك حب حب الهوى وحتا انك اهل لذنك
فاما الذي هو حب الهوى فتغلبى بذكرك عن سواك
واما الذي انت اهل له فكتفك لى الحب حتى اراك
فلا الحمد في ذا ولا ذاك له ولكنك الحمد في ذا وذاك

مختصر او باب سلوک رابعه را دارای کرامات میدانند و حکایات از او می نمایند و وفات او در
سال یکصد و سی و پنج و بمقوله دیکصد و هشتاد و پنج هجری در حوالی قدس شریف اتفاق
افتاده و منزه از بارنگاه اهل سلوک و عرفا میباشد

رابعة الشاميه

بنابر مسطورات صاحب نجات الاشرار این زن نیز در طریق عرفان مقام بلبلد رسیده و کرامات
از او دیده شده است گاهی در محال تنگ و خشک و در قی در عالم رجا و سکونت بوده و زمانه
ایند و بیست و هفت را فراتر می رود

حبیب لیسر یعد له حبیب وما السواء في قلبه نصیب
حبیب غاب عن بصر و شحیه ولكن عن فؤادی ما غیب
و بعضی اوقات بیستین ذیل را میخواند

ان جعلك في الفؤاد محدثي واجت جسمي من اداد جلوبه
فالحجم متى للجلبس مؤانس وحبيب فلبس في الفؤاد نسي

ابو العجب سهروردی صاحب کتاب عوارف المعارف دو بیست و هفت را بر اربعه عدوبه
نسبت داده است در احب العلوم و بعضی کتب دیگر نوشته اند که رابعه شامیه مایل بوده که
عز و جنت احد بنی الحواری که از اکابر انصار میباشد نایل گردد و او را از این میل خود اعلام
نمود احد در جواب گفت اشتغال من بحال ممانع از اینها و اهل و عیال است رابعه اصرار
داشت که والله من بیش از تو بنحود مشغول و مقصودم اینست عز و جنت پیروی هوانیست بلکه
چون از شوه پریش مال زیاد بمن رسیده میخواهم تو را بر اصل فخر انفاق کنم و من بواسطه

خبر ات حسن

۱۴۰

تا و پادشاه و در شان خدا را اشناشوم چون از ایالت الحواری بر نشیند از شیخ خود ابوسلمه
الدراوی اذن گرفته رابعه را از ویج نمود و رابعه سوزن دیگر برای شوهر خود گرفت از خود
احد روایت کرده اند که گفته است رابعه انواع اغذیه را برای من ترتیب میداد و مرا بطیب
پساخت و میگفت نزد زنهای خود برو از مسطورات و روضه بازدهم و روضه الاخیلچنه
مستفاد میشود که زنی دیگر کمتر ستماء یابد اسم بوده که از عابدات نشانیست و میباید او را
رابعه فبسنه میگفته اند

رابعه جلالیه

از عارفان معروفه عهد سلطنت شاه مرحوم محمد شاه آغا خان الله برهانه بوده نام اصلش
حاجبه ام سلمه خانم است بنت حاج میرزا محمد رشتی از کبراء و ذوالکچلان و وجهه حاج میر
اسمه پیل رشتی از مشاهیر اعیان از سالمان زمانیه که مرشد کامل و سالک و اصل حاج محمد
جعفر کبود زاهکی بکچلان رفته مشغول و عظمت و هدایه بود از اسماء کلمات عالیله و
مواعظ شافیه وی ذوقی در خاطر مستعد انصالح بهم رسید که سپهر وقت شریف و عمر
عزیز را همی بصفیه قلب و تهذیب اخلاق گذرانند و از بزرگان عصر صحبت عارف و پلانی
و حکیم صمدانی حاج مولی رضا الهمدانی علی الله مقامه و وفات و از آن بزرگان و بزرگواران
دوام نایل شد و با بذات شروع و او بیانات صحیح میربرد و چون مقام معلوم در حضرت
شاه مرحوم محمد شاه آغا خان الله برهانه مکشوف فناد مشا را الهار بلفب رابعه فانبه خواند و بر فتن
دار الا مان کرمان مأمور فرمود و انحال جمال معرفت و از خط نیز بطی بکمال بوده و از جمله آثار
با فیات صالحات و عیبتی است در کرمان مشتمل بر کتب و صحن و حجرات که بر سر مغیر حججه
از مشایخ فقام و او با اکرام منهم العارف المکاشف و الحکیم العظیم الحاج مولی رضا المذکور و
مفتاح النبوه و الذوالتظیم ساخته و فزون از در هزار تومان در مصرف این اساس پرداخته
و هزار تومان از انخراج و شاه مرحوم طاب ثراه داده اند و آن زمان که بزرگان و بزرگواران
شهرت گرفته و از اوفاف و صدقات جاوایات اسمی است در کچلان نیز تفصیل در پیل

شدند آنک فرخ خواجان من بلوک سوفرا انحال رشت مع انبعلو نبیل الفریه شرعاً و عرفاً
و سه دانک از یک باب شیخ مشهوره باسم شهرش حاج میرزا محمد پیل و اصفه دوسه بازار شهر
مادی فیسار به مع الیدیهما من کل الذذکین و الحجرات و غیرها و شدند آنک و نیز صیقلان و

خبرات حسنا

۱۴۲

وخرسند مپساخت پس از آنکه حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام شهید شدند
بعضی خواستند رباب را از ویج کنند گفت بعد از آنکه بشرف پیوند و فرات سید المرسلین علیه
کرم بدم دیگر سپریزند که بی ندارم و شوهر دیگر اختیار نخواهم کرد و این است را که منعی نمیطلب
و مرثیه حضرت سید الشهدا را تلاوت نمود

ان الذی کان نورا بضایه بکربلاء قتل غیر مدفون
سبط التی جزاک الله صلیا عنا و جنب خسران الموازين
فدکنت لاجبال صعبا الودیه و کنت تصعبنا بالرحم و الدین
من لیبناهی و من التاثلین و من یعنی و باوی الیه کل مسکین
والله لا ابغی صهرا بصهرکم حق اغیب بین الرمل و الطین

رباب زوجة اقبشر

اقبشر شاعر مشهور و اسدی و رباب عم زاده او بود و اقبشر نیز ارجح رباب رغبت نمود و کتا
رباب چهار هزار درهم مهر از او خواستند اقبشر با فرمای خود حاجت برد و منوسل شد و بچند
از آنها که هر یکی از کار او نگشودند اقبشر نزد ابن راس البغل محوسی دهقان و فتنه مطلب خود را
اظهار کرد و مشا و اله بتمام چهار هزار درهم و اباب و بدن دل داشت اقبشر اشعار ذیل را بنظم
اورد

کفانی الجوسی مهر الزباب فدی الجوسی خال و عمة
شودت بانک طبیب المشاش وان ابالك الجواد الخصة
وانک سید اهل الجحیم اذا ما نزلت فی فیه من ظلم
نجا و فاروز فی قعرها و فرعون و المکتفی بالحکم

ابن راس البغل این اشعار و شبیه گفتای اقبشر از قوم و قبیل خود استغانت کردی و بچند
بنو اعانت نمودن که بکاره ترا حاجت روا نمودم سزای من اینست که اینگونه تشبیهادهی
اقبشر گفت حرف بدی نزده ام یا راضو نیستی که ترا با پادشاهان برابر کنم و پهلوی دست
ابو جهل بنشام و اقبشر از المکتفی بالحکم ابو جهل را خواسته چه کینت او ابو الحکم میباشد و کینه
ابو جهل را با او میخواست
ابو جهل را با او میخواست
کاینکه است

رباب

دختری بوده است جبیل و عافله از بنی ذهل که خدایش بن حابس التیمی با و معنون گردیده و

خبرائت حسن

۱۴۳

طالب ترویج او شده و خواستگاری آمد چون خداش مالدار نبود پدر و مادر و باب از دولت
او استماع نمودند و او برفت و عشق و هوا خداش را نگذاشت که ترک این شغل نکند و راه کوه
دیگر نرود لهذا بر منزل باب معاودت کرده هب که با نخل نزدیک شد این ایستاد سرود

الالب شعری بار باب میاری لسانک بخدا آشفاء فاشفی

فقد طالما عشتی ورد دینی وانت صفتی دوزم انک صطفی

لحی الله من تهو الی المال نفسه اذا کان ذافضل به لبس بکفی

نبیک ذامال دمهاملوما و لک حرامشله لبس بکفی

و باب در خیمه از این باب و استماع کرده بخدا شریع نام داد که مقصودش معلوم شد در وقت
صبح نزدیک درم بپا و مراد و باره خواستگاری کرد بعد از از هماد خود گفت هل انک الامن امو
والتحف الامن ارضه یعنی ایام این یکی که دوست داشتند و با وضو هبتم ترویج خواهند
نمود مادرش گفت نه دختر گفت اگر چنین است مرا خداش ترویج کند مادرش گفت خداش فایده
المال است ترا بگویند و با و دهیم و باب گفت اذا جمع المال سبه الفعوال ففجأ للمال اذ بنظر
و باب والدین خود را الزام کرد و از انظر خداش بامداد بگفت و باب خواستگاری آمد مقصود
او حاصل کرد بد لهذا خداش از این معاودت خود خبر شدند گفت العود احد و المرام ترشد
و الورد یجد و اذا نوز العود احد ضرب المثل و مشهور شد در مجمع الامثال مسطور است که
این بعد از فراغت با خداش با بکفر از اهل قبیل خود که سلم نام داشت راهی همراه بنده و شو
اذا کاه شه او را بگشت

و چهار نفر از صحابهات متمایز باب بوده و از چهار رباب بنت البراء و رباب بنت الحارثه
و رباب بنت کعب و رباب بنت النعمان می باشد

و بجه

دو معتبر مشهوره متمایز این اسم بوده اند یکی جابر بن ابی و دیگری جابر بن شماس و هر دو
طبیعی و زون داشتند و در پیغمبر جابر بن شماس و دو جابر دیگر این شخص اگر خلیفه المکبه و
عقبه نام داشت شماس بان گویند و هر یک را دو گفته و منسوب باین شماس می نمایند و بجه
جابر بن ابی و ابی نه تا سعه و سلامه از زبانه که شرح حال هر دو بیاید از بک مالک بوده اند و
در حق این دو پیغمبر رسیده اند

خبرات حسنا

۱۴۴

هل من شفا القلب المجنون صبا و صبا الى و هم ابن رامين
الى ربحه ان الله فضلها بحسنها و سماع ذى فائز
و ايند و بيت از فصد طوليه ميباشد و زجره حال مغشبات منزله همد و كتاب غاني مصنفه

و بچه

بنت محمد بن علي بن عبيد الله بن جعفر بن جعفر بن عبد الملك اموي است که او را در خلافت
برادر خود سلمان بن عبد الملك بن بخت منار و بنار مهرنزي و بچ کرد بعد از آنکه سعه بنت
عبد الله را هم بچين مبلغ مهرنزي گرفته بود و زكري از ابن و بچه در حرف حاد و زجره حال
حبابه نموده ايم

و بچه بنت النضر

دختر نضر بن مضموم و مادر حارثه بن سرافه است و حارثه از شهدای غزوہ بدر ميباشد و مادر او
پس از شهادت پسرش بمحض و حضرت رسول صلی الله عليه و آله امده عرض کرد يا نبي الله اگر
پسرم در بهشت است خود را تبلي مبد هم و صبر ميکيم و اگر نباشد چکم حضرت در جواب
فرمودند بخت بک بخت بلکه چند جنت است و پسر خود در جنت الفردوس ميباشد

و جب بنت القليجي

دختر شهاب احمد بن محمد بن عمر القليجي است که از اشباخ امام سبطي بوده و از نسائ محدثه
ليثا و ميبايد در سائل شمسند فجي متولد شده و از جده مادري خود ساره بنت الشيخ تقى الله
التبكي اخذ حديث کرده و در سته شمسند و نسبت و نذر و گذر شمسند است

و زينه

جاريه است که صغيره بنت جعي از زوجات حضرت رسول او را ازاد کرده و از صحابيات شمرده
ميشود و خدمت حضرت رسول صلی الله عليه و آله نموده و دختر او امه از او بان حديث بوده
و مخصوصا سنت بودن روزه و زناشورا و از ماد خود روايت کرده است و مذهب جعفر بن محمد
مشاء الهار تصحيح يافته است

شجره کاشاني

اسمش بيگم و دختر هانف کاشاني و زوجه ميرزا علي اکبر متخلص بنظير است و پيري از او وجود
امده موسوم بميرزا احمد و متخلص بکشمه آينه بن سنده و صاحب طبع بوده و بعضي از بنين و بنات
خاقان خلداشيان فحعلي شاه طاب ثراه را مدح نموده و تواني داود که تقريبا محوي بر سر هزار

خبر ات حسن

۱۴۵

شمار است چند بیت ذیل نمونه طبع قادر اوست
 اینست گلچهره یارب بسته از سنبل نقاشا با باغیون کرد پنهان در دل شب آفتاب
 دل رفت و زخون و دیده ما را ۱۱ پیداست بر رخ ازان علاه است
 مبطید از شوق دل در سینه ام گویی که بگوید نیر دل داری بدیل زار و کجانی میرسد
 بقصد صید نو چون رخ دیده ام گفتم کسی ندیده شکار و مکر کند شهباز
 اشکم بزم مهر تو هست و روز تاسه ام اهم زدست خوی تو هر شام تاسه است
 (سلطان) رضیه

دختر شمس الدین ابلمش محمد سلطان است که در بعضی از بلاد هند و سنا از سلطنت داشته است که
 شمس الدین از فرغ غور بهر حکمران کابل و غره بوده که بعضی از نو احی هند را نیز تصرف نموده و
 از سال ششصد و دو هجری ناششصد و نو در حکمرانی داشته اند سلطان رضیه چون در باب
 و اخلافی مرضیه داشت در زمان حیات پدر خود ابلمش در امور سلطنت دخالت مینمود و ابلمش
 با وجود چند نفر نیز ندان که را بنده خیر و ابلمش خود فرار داد و بعد از وفات پدر در ششصد
 سی و چهار بتخت حکمرانی جلوس کرد و از لباس عورتان بهر زمانه بپوشید و تاج بر سر گذاشت
 و نقاب بر چهره بست بعضی گفته اند بعد از وفات ابلمش حکمرانی پدرش رکن الدین فیروز شاه
 رسیده اما چون سخیف العفل بود مادرش کار حکومت مینمود بعد از هفت ماه امرا و اعیان که
 انوضع و در دست عهد انشد رکن الدین فیروز شاه و اگر فیروز حسین کردند و خواهرش سلطان رضیه
 بجای و جلوس دادند خلاصه در زمان سلطنت رضیه بعضی از رجال و ارکان دولت او با غی
 شدند و چند بار بهما میر مشایر الهام و باغیان حاکم در گرفت و رضیه غالب میشد عاقبت
 او را بگریزند و در قلعه حبس کردند و برادرش مغز الدین را بتخت سلطنت دهلی نشاندند و این
 در دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه ششصد و سی و پنج بود سلطان رضیه در سال
 ششصد و سی و هفت با سی و هشت از قلعه که در آن محبوس بود بیرون آمد بطرف دهلی راند
 و دهوالی دهلی در جنگ مغلول گردید

رضیه

از جواری ازاد کرده عبدالرحمن ثالث از ملوک اندلس شاهی را بعد از نظم شعر و حسن سلطنت مسلم بوده
 و بعد از وفات حکمران عبدالرحمن ممالک شریف را بدست راسباخت نموده و شان و شهرت خود را

خبر ات حسن

۱۴۶

حاصل نموده است

ورضی خانون از صاحب های سلطه محمد خان ثالث سلطان عثمانی و زوجه محبی الدین
قاضی عسکر و دم ابل بوده و این محبی الدین از علمای انصاریان بوده و بمناسبت شوهری
رضی خانون او را هاشم رضی نامادی میگویند

رقیعه بنت ابی صیفی

دختر ابی صیفی بن هاشم بن عسکر منافست و اهل سمر و اوصاحبه الزوفا گویند و هک انرا ذکر
خواهیم نمود بعضی مشارالیه از صحابیات دانسته اند اما این اثر از ابو نعیم حکایت کرده گویند
باجانب عبدالمطلب همس بوده و هر دو در زمان مسیاحت حضرت رسالت عالم دیگر شت
و عصر نبوت را در آن نکرده و ما ذکر رقیعه بمناسبت صاحبه الزوفا بودن او می نمایم اما
ملقب شدن او باین لقب آنکه وقتی در مکه معظمه فخط عظیمی روی داد و حضرت رسول صلی
علیه و آله در آنوقت شش ماهفت ساله بودند و رقیعه در عالم رو باد بد شخصی بصدای گرفت
ندام بکنای معشر فرستیدند و احوال زمان که بعثت او را منظر بود بد رسیده و او ان ظهور را از نزد
کرده مقرر است که بهر مقدم او از بلای فخط و غلا اسوده شوید و میباید از میان شما شخصی را
حسب و نسب که جسم و سفید اندام باشد با مکران انبوه و چهره طولانی اولاد و در شهر خود را
بر دارد و از هر بطریقی که خواهد و انبعثت کند و همگی ابدان خود را با ب شسته نظهر نماید و معطر
سازد پس از اسلام رکن بر کوه ابو فیس صعود کرده انحصار بد عا طلب بازان نماید و دیگران انمن
گویند نا بازان رحمت الهی نازل و غائله فخطی وضع و زایل گردد و رقیعه خواب خود را بفرش اظهار
کرده همه گفتند عبدالمطلب دارای این شما ابل است و این بنا بر این بعینت نمودند و او نوا خود
حضرت رسول را همراه برداشته بعد از انجام شرائط مذکوره بکوه ابو فیس رفتند و عبدالمطلب
ببرکت وجود خیر الهی استقامت نموده این دعا بر خواند اللهم ساق الخلة و کاشف الکربه انت معلم غیر
معلم و ستول غیر متکل و هذا عبادک و اما وک بعائذات حرمک بشکرت انک سبهم الی اذهب
الخف و الظلف اللهم فاطر علینا معذرا من تعالی و آیات ذیل که رقیعه بنظم آورده حالکی از احباب
دعا و نزول بازان کثیر است میگویند

و قد فشدنا الحیا و اجلو ذالمطر
مخاضا انت به الا نعام و الشجر

بشینه الحمد اسفی الله بلدتنا
مخاد بالما جونی له سبل

خبر اثباتنا

۱۴۷

ما من الله بالمؤمن طائفة وجبر نشت يومئذ مضر
 مبارک الاسم یستغنی الغام به ما فی الا نام له عدل ولا خطر
 همیشه الحمد لقب جناب مبدا المطلب ونقصود از میمون الطائر حضرت بنی اکرم صلی الله
 علیه و آله وسلم میباشد

رقیة الثغیة

یکی از مطالب میباشد و رقیة بنت نوفل خواهر و دخترا بن نوفل است که در صدر کتاب در ترجمه
 حال است ذکر کیا و گوئیم و باید دانست که و دخترا بن نوفل عیسوی و کاهن معمر شهری بوده است

رقیة

گویند حضرت نبوی باری بیته ان بزرگوار است و یکی از ان دو دختر است که عثمان را بجهت نرویح
 انها ذوالنورین گفتند هنگامی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مکه معظمه اقامت داشتند
 رقیة و ابی عثمان نرویح می نمودند و قتی عثمان باز و جبه خود و بعضی از مسلمین بارض حیشه رفتند و
 بعدها از انجا آمدند بنمونه آمدند و وفات رقیة در سال دوم هجرت اتفاق افتاده در روزی که
 خبر فتح جنگ بدر رسید و سید و سید بنی نضیر و قتی حضرت رسول عثمان را از دفن و خاک
 شدن در غر فیه مد رنجی فرمودند و در حوض اباها و عثمان گفتند
 اعجب بزوجین پر انسان رقیة و بعلها عثمان

و در کتابخانه
 کارنده و سادات
 مخصوص در اینست

ان ابر گوید و قتی عثمان و رقیة در حبش بودند پیری خداوند بانها عطا فرمود و او را عبد الله
 نامیدند و از سپری پنج شش سال بماند بعد از ان حرو و پر چشم او را در دیده صورتش اما س کرد و
 در جادوی اول سال چهارم هجرت از ان زخم اما س دو گذشت خلاصه عثمان بعد از رقیة
 بمرا و حاتم کلثوم خواهر رقیة نابال گردید و ترجمه حال ام کلثوم در حروف الف نگاشته شد در
 حبس است که اسید و در حوض ابر و سید و سید که عشیة و عشیة باشند عقد کردند و قتی که سید
 است نازل شد و او طلب و در حوض اش سرش را شدند قبل از وفات پس از خود را بحور برك است
 دو نور نمودند

(سید و رقیة)

دختر حضرت اسیر المؤمنین علی علیه السلام است که از بن سید سفاطه سلام الله علیه با وجود
 است صاحب مشاوق الاوار گوید سید رقیة قبل از بلوغ وفات کرد و از کراماتی که نسبت بسته

خبرات حسن

۱۴۸

بجمله علایق

شارالها داده اند این است که هنگام مسافرت از مدینه بکفرانال برید بطرفان عظمه آمده
خواست و او شهید کند دستش در هوا و پایش در رکاب مانده و وحش از بدن جدا شد شیخ
حسن العبدوی میگوید در مصر از بنات حضرت زهرا (ع) از سینه و فبه و خواهر او حضرت زینب
کرمه فون نسبت خلاصه مغیره در مصر با اسم ایند و خواهر علیهما صلوات الله الملك الاکبر
میباشد که زیارتگاه است

رقیه

دختر محمد بن علی بن وهب القشیری از محدثانهای مصر است و مدتی در اینجا تعلیم علم حدیث
کرده این زن خیمه بصره و تقوی و علم مشهور است وفات او در چهاردهم اشعبان سال
هفتصد و چهل و یک هجری اتفاق افتاده است و رقیه بنت محمد التعلی و رقیه بنت
التحانی و رقیه بنت القاری سه نفر زن محدثه میباشند و دو نفر از صحابه هم ستماء باین
اسم بوده یکی رقیه بنت ثابت الانصاری و دیگری رقیه بنت کعب الاسلمی
و پوشیده نیست که جمع رقیه و فیات میباشند و قبس الزینات پدر عبد الله است و
عبد الله از مشاهیر شعری بنی امیه بوده و او قبس الزینات گفته اند بجهت این که زینت
متعدده باین اسم داشته باینکه چند نفر از جد های او ستماء بر فیه بوده اند باینکه نفر
از معشوفه های او باین نام نامیده شده و از قبیل و جزایری است شعرا را میگوید
ادعی باسمائنا فی قیامنا
کاز اسمائنا صحت بعض اسمائنا
بزم بعضی حضرت سید الشهدا علیه الاف التحية والتناء خیری ستماء بر فیه داشته اند
و سندی برای این عقیده بدست نیامده است

رمله بنت ابی سفیان

مکنه بام حبیب و از زوجات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و در حرف الف
ذکر او نگاشته شد

رمله بنت زبیر

دختر زبیر است و زبیر از عشره مبشره میباشد ایند اماراها را شخصی موسوم بعثمان بن
عبد الله بن زبیر گرفت و از عبد الله بن عثمان بوجود آمدن و ابن عبد الله بن عثمان و ستماء
حضرت سبکته بنت الحسن و از زوج کرده بنا بر این رمله بنت الزبیر مادر شوهر حضرت

خبر اتحدا

۱۴۹

سکینه است بعد از آن در حباله نکاح خالد بن زبید درآمد و خالد مغنون او گردید و این را
در حق او بنظم آورد

البر یزید السیر فی کل لیلۃ و فی کل یوم من احتیاجنا فریاً
اخر الی بیت الزبیر و قد علمت بنا العبر خفا من تمامه و اوفیاً
اذا نزلت اوصافاً محبباً اهلها البناء انکانه من اهلها حراً
وان نزلت ما وانکان قبلها ملجأ و جده ناماته بارداً عذاباً
یحول خلاخل النساء اولاً و آخره لربله خلخال لا یحول ولا قلباً
اقلوا الی اللوم فیها فانه تحببها من همد و بینه قلباً
احب بنی العوام طر الحبهما و من حبها اصبحت لخواهلها کلماً

و بعضی بیت مسطور در قبل و این خبر و ابیات مزبوره در فون دانسته اند

فان علی سلم و ان تقصر به فخر و جال بین اعیانهم صلباً

اما از فرامدن که خود خالد انکار نموده و گفته است این شعر از نیست چه گویند عبد الملك
بن مروان از بیت شنیده بخالد گفت شصت با خالد یعنی نصرانی شدی خالد گفت علی من
قاله و من محاسبه لعنه الله یعنی خدا لعنت کند انکار شعر را گفته و خدا لعنت کند انکار را
من نیست داده است که در فی الاغانی

رمله بدت شبیر

دختر بن بن رجب و عم زاده هند بنت عنبه زوجة زبیر است و رمله از صحابی است
چون پدرش در جنگ بدر کشته شد و خود اسلام قبول نمود هند دختر عم او وی را با این بیت
همو کرد

لحی الزحمن صبا شبر و ج و مکه او با طراف الجحون
ند بر لعشره قلوا باها اقبل ایاک جانتک بالیقین

رمله بدت الحارث

صحابیه است اوست که دختر حارث بن عمار بن زید بوده در عصر حضرت نبویه
صلی الله علیه و آله و سلم خانه داشت که از اسافخرانه فرار داده و اینچنان و شاخه ای کمر بر
دشمن خود حضرت بدان ناحیه میامد و طرف توجه همیشه اند در آن خانه نزل برای انها

خبر الحسن

۱۵۰

معین میکردند

و مله بنت الوقیعه

ام جندب غفاریه مادر ابی ذر غفاری و از صحابیات است و پیش ذکر او شده و مله الکبری
و مله الصغری از بنات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشند و معاویه هم دختر
و مله نام داشته که در نوار شیخ ذکر کرده است

و میصا

مکناه بام سلمه بوده و از صحابیات است مشهوره و ان بن مالک از بطن او بوجود آمده و حدیث
یا بنضمون که ان دخلت الجنة فاذا انا بالزمیصا در حق او روایت میباشند ذکر میصا باعتبار
کثیر او در حرف الف شده و چون او را غیصا هم گفته اند و حرف ضین نیز مختصری از او مکناه
میشود

و میکیسه

جاء به نام الاولاد معتمد بن عباس امیر شیبانی است که پیش بنام اعتماد ذکر کرده شد و مله
از بنات اندلس است که بفضل و ادب اشتهای یافته اند و تمام فرزندان ذکور و انات معتمد
بطن او بوجود آمده اند که چه مشاوالها مانند افران خود در موسیقی و بیطنی ندانند اما حسن
و ملاحت و طلا و فصاحت و حلاوت گفتار و لطافت و ظرافت را بدرجه کمال دارا بوده و معتد که
از ادبای ملوک الطوائف محبوب میشود با او مانوس و از مصاحبت او نهایت مخلوط میگردید
و بنابر محبت و افر معتمد با او اخراجی کامل حاصل نموده گویند روزی میکیسه بر خجی از بنات
بنو ادریشگاه سراسر سلطنت دید با برهنه در کل ولای راه میبرد و میفرمودند که در راه
در کل راه رود معتمد در همان حال در ایوان اغارث کلی ترتیب داد مرکب با انواع طبیبان و مجورو
گلاب و مشاوالها با دختران و جواری معتمد از آن کل راه رفتند گویند وقتی که معتمد در جاده
مذک کشت و با میکیسه در فلعه اغاث سفید و مجوس گردید با آنها بزدل و مخارج و سفاهت
معتمد نسبت عشاوالها کرده بود و روزی میکیسه بهیمنی دلشک شده معتمد گفت من هرگز
در بخیری ندیدم معتمد در جواب گفت و لا یوم الطین و بدین جواب حال از روز و اینجاظر میکیسه
آورده و داخل سلخت و صدق کلام مخبر نظام نبوی را ظهور رسانید که عنوان را بصفت ناشیما ستوده
معتمد بعد از آنکه از تحت اما و شاره آج شد در اول عیدی که در رسید و در آن عید خود

و بنات انوان باو میدادند
تکلف شرفروشی میکردند
و با این از و تا بیل
گردیدند

خبر ات حسن

۱۵۱

دختران خود را بپاره و پریشان حال در بازار بیات سرود
 بهما مقرر کنست بالا عباد سرور و فائزات العبدی اغاثت ماسورا
 نری ناک فی الاطمار جائعة بنزلت لک امر ما یملکک فطمیرا
 برزن بحوک للتسلیم خاشعة اجمار هن حسرات مکاسیرا
 طان فی الطین والا فدام خافیه کانهالم نطامسکا و کافورا

ما نا
 بیت خبر ات حسن
 بوم الطین کاشان
 رفت

روب متی

صاحب محافت الاخبار در جلد سیم این کتاب در ضمن وفایعی که در سال نهصد و شصت
 و هشت در هند و سوان واقع شده و او ابراد سیماید میگوید روب متی مغنیه تو هشت
 بکمال حسن و جمال را سنده و در فن موسیقی و وفایقی در بارانی شهر عظیم بهم رسانید
 جلال الذین بجزا کبر شا خواست و رایچک ارد هما نامش را لها با امیر ملک خود را بطه
 و علاقه داشت و معاشقه در میان بود و زهر نوشید و بمرد که بچینک جلال الذین بجزا کبر
 بنشد

ریا

دختر غطر بف سلی و معشوقه عنبه بن الحباب بن المنذر بن الجوح الانصاری بود و چون
 عاشق او عنبه در گذشت بر روی نقش او افتاده و با سوز و گداز هر چه تمام تر بیات مسطور
 در ذیل را گفته و آخر الامر صحیحه کشیده و جان داده است میگوید
 نصرت لا انی صبرت و انما اعلل نفسي انتها بک لاحقة
 ولو انصف روحی لکان الی اذک اما ملک من دون البریه ساقیه
 ما احد یبک و بعدک منصف خلیل لا نفس نفس موافقه

ربا

خواهر و هم پیشه سلامه الفس جاد به مغنیه است که در حسن و هنر مشهور و قابل النظر
 بوده و این قس الزومات الشاعر با و سلامه را باید دید و بیت سوده و انها همین دو شعر را
 نغنی نموده اند

لقد فتنک ریا و سلامه الفس فلم تترك اللفه عیلا ولا نفسا
 فتانان اما منهما فشیبه الهلال و اخیری منهما تشبه الثما

خبر ات حسنا

۱۵۲

مفعول از سر عبد الرحمن بن ابی العمار الجعفی است که بکثرت زهد و ورع مشهور بوده و
سلامة النفس منسوب باوست و ترجمه حال سلامه در حروف سبزیان شاء الله تعالی
و بچانه

دختر سمعون بن زید بن قشام از طایفه بنی مضر است ابن اثیر گوید این و بچانه از جوارى سعاد
حضرت و رسول صلی الله علیه و آله بوده حضرت بشان الیها تکلیف فرمودند که او را تزویج
نمایند و در سلك زوجات مطهرات منسلک باشد و بچانه که بزی انحضرت را بر هر چیز
رجح داد

و بچانه زواله

عارف است نظیر و ابعد و به که برآمد و صلاح مشهور است و او را از اولیا شمرده اند
نجات الانس شرح حال او موطور است
و بچانه

بعضی از باب سیر گفته اند مهدی عباسی زوجه مسماة او بر بچانه داشته که نفوذ امری او را
بوده است برخی از صحابیات نیز باین نام بوده اند و بچانه بنت عبید الله بن عبد المطلب
الحارثی مادر ابی العباس سفاح از این خلیفه عباسی می باشد

تمام شد جلد اول کتاب خیر احسان

بعون الملك المثلان در یکشنبه

دوازده ماه مضی

المبارک سنة

هزار و سیصد و چهار هجری

۱۳۰۳

ذکر

مرثیه امانه الاوت

ایم یکی ارباب حضرت موسی زجمع علیهما السلام بوده است

اغابکم

ساعه بوده است و نیز که بنابر جلالت حسب و نسب و ثواب اشعار و موزونان بذل نوحه و احسانا

میفرموده این شعر ازوست

اه افان ظالمی که دارد رشتن جان ناباز و ای از ازل علی که مردم میخورم نوناباز و

اغابکم

مختره فرای خراسانی مهر یکب خاثر محمد خان زکمان بوده و طبعی موزون داشتن این شعر از

شارالهامینا

و مشایران عالم هر که را دیدم غمی دارد دلاد بوانه شود بوانگی هم عالمی دارد

اغادوست

نفس سبز و دلته بوده و دوداد بیات و بطور و سنی داشتن بنابر طبع موزون شعر هم میگذرانید

ازوست

هر که از من زلف پریشان بگذرد هر که بپند که زلف او زایمان بگذرد

امام

حضرت امام محمد تقی علیه السلام مختری ستمانه باین اسم داشتند

ام الحسن و ام الحسین

کبریا حضرت سید خاد سلام الله علیه میباشد گویند حضرت سید الشهدا علیه السلام نیز

دو دختر مکه آه بایند و کسبه داشته

ام سلمه

مختری حضرت امام محمد باقر علیه السلام مکه آه باین کسبه داشته اند گویند حضرت سید الشهدا

علیه السلام نیز و الشنا و نیز مختری مکه آه باین کسبه بوده و ام سلمه کسبه یکی از بیات حضرت

امام موسی علیه السلام بوده است

خبرات حسنة

۱۵۴

امام عبد الله

دختر حضرت امام حسن و زوجه حضرت امام زين العابدين و مادر حضرت امام محمد باقر عليه السلام
ميباشد و معصية مشارالها فاطمة نام داشته پس امام محمد باقر عليه السلام اول گوي است که
دروى نسل حضرت امام حسن و امام حسين پيوند دو بنابر اينکه مادر امام عبد الله هم
بنت عبد الرحمن بن ابی بکر است باز در حضرت باقر عليه السلام هم که ابو بکر از اول پدله است
به نوه ششم ملحق ميشود و بعضی مادر امام عبد الله را ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر
دانسته اند و اين ضعيف است و امام عبد الله گفته بکي از بنات حضرت سيد الشهدا عليه السلام
بوده

چنانکه عبدالله بن
حاجب بن الحسن اول گوي
که در الحان بن شريف گويده
پدر دوى حسن بن محمد و
حسن بن طاهر مادر شرف
بنت الحسن است سلام
عليهم اجمعين

امام فروه

کتاب سلسله
انساب الطاهرين
ابن ام عبدالله
و مادر حضرت باقر عليه السلام
عليهم السلام و شرف اند که مادر
روان بخند و عطفى مانده
کي تا زرد رنگ و دوي شکم
ميداشت و اتفاقا اندوه
ده هاى حين مشغول باينند
گرديد و مشارالها ملقب شد
و در حال شاره نمود و فرزند
لا و حق جگر ديوار بصدور
خدا بابتار نا او بگذشت
انگاه فروه بن محمد

بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر از زوجه حضرت امام حسن و مادر حضرت امام محمد باقر عليه السلام
امام جعفر صادق عليه السلام و عبد الله از بطن او بوجود آمد و او نهائي که گفته اند ام فروه
جده مادري حضرت امام محمد باقر عليه السلام است و امام عبد الله مادر حضرت دختر
ام فروه است و او ضعيف اخبر کرده اند و حضرت امام جعفر صادق عليه السلام را دختر
مکانه با ام فروه بوده است

امام الفضل

دختر ماموز خليفه عبايوس است که خليفه با کمال مهيل از نازني با امام محمد تقى جواد داد سلام الله
عليه و پدرش اشاره باي نطلب نموده ام اما اينتر اوجيت را مفيد مديريت که فکر از همت داود بنا
بنکر از عنوان ام الفضل و ندر کاران مفيد ميرزا خنيم
صاحب تاريج النبی و شرح سوانح سال دو و پنجاه از رحلت حضرت خیر البشر عليه السلام و ال محمد صدام که فرموده است
الله الاکبر که بد اين سال را سنة العرس گویند چه در دنيا سال مامون دختر خود ام الفضل را با امام
محمد تقى جواد ابن امام رضا عليه السلام داد و بوران دختر حسن بن سهل را بکاخ خود داد و
و مفيد منظره و از کشف الغم نقل کرده ميگویند چون مامون اراده کرد دختر خود
ام الفضل را بپسر امام رضا عليه السلام دهد عبايوسان زايه بنو باخير شده ابا و امناع
نمودند و جمعی کبر از معتبرين بنو عباس و د و نحو هاى اين سلسله اتفاق نموده نزد مامون
آمدند و او را منع از اين اراده کردند و گفتند اين بچه اگر اينکار کي خلافت از دست ما برون

و از اينجا
و ملا حظة ترجمه
سابقه عايم ميشود
معنى کار حضرت صادق
و لا اله الا الله
مرتب

خبر ات حسن

۱۵۵

خواهد رفت و نویسنده میدانی که میان ما و این خانواده دشمنی قدیم است و خلفا را شدند که بنیاد
 از نبودند اینها نیز با هم کین و قدرت نمیدادند بلکه در رفع واسطصال آنها میکوشیدند و ما
 بهر در دعا و مناجات شریعت را از خود دفع کردیم این زمان باز خلف را داعیه پیدا شد بر بنیاد
 ظاهر باشد که این پیشگویی دولت بدست مناسب است که خلفه ام الفضل را یکی از اهل بیت
 خود مخصوص کند و ترویج نماید چون اجتماع ارای خود را اظهار داشتند مأمون در جواب گفت
 اما آنچه میان شما و آل ابوطالب از دشمنی واقع است که شما خود بدید افاضان دراز بینیدند
 که حق بجانب ایشان میباشد و اما اینکه جماعتی قبل از من در وهلاک و استیصال آنها سعی کردند
 قطع رحم نمودند پناه بخدا میبرم از افاضال فیه و انکابان اعمال شیعیه خصوصاً از قطع رحم
 و فتن بدات واجب الوجود که خالق جمیع خلائق است که من از ولیعهد ساختن علی بن موسی الرضا
 پشیمان نبودم بلکه خدا داناست که من میخواستم حضرت مقتدا را مخالفت شود و من با او بیعت
 کنم او خود قبول نکرد و بجهت مقتد پریش از من بعالم رتباخر آمد و این که حالا من بخدا رجعت
 ترویج دهم خود ام الفضل که او را بسیار دوست دارم اخبار کرده ام بواسطه آنست که او با این صغر
 سن در کالات علی و علی بن محمد اهل عالم نابو میباشد چون اجتماع از مأمور این سخن را شنیدند
 گفتند این خلفه محمد جواد هنوز طفل است و او را از علم دین و شریعت خبری نیست چون خلفه و
 ابن داعیه هست بهتر آنکه چیزی مهلت دهد تا او کسب علوم کند مأمور گفت وای بر شما
 من باحوال آن کودکی از شما دانایم و از افاضال بنو است که علم ایشان از خوسجانه تعالی است و آنها
 در کسب علم از عاای نافض خود مستغنی هستند و اگر خواهید حقیقت و صدق این فعال
 بر شما ظاهر کرد و او را امتحان کنید گفتند خدا ترا یارنده دارد و این خلفه حالا بزرگ از صاف آمد
 اکنون ما شخصی را از علمای افراسیاب میبریم که در مجلس بزرگان محمد تقی جواد مسئله پرسید اگر جواب
 درست داد ما را متابعت تو واجب میشود و الا باید تو را این امر نموده بر بخش و لخواهان عمل نما
 مأمور گفت در این چنین است و همین پس اجتماع با اتفاق از نزد مأمون بهر زمان پیش میجای که کم که
 از فضائل مناظر بر آن زمان بود و مأمون او را دارای رتبه و مرتبه عظیم میدانست و منصب قاضی
 القضاة تمام بمالك مأمون بوی تعلق داشت آمدند و او را بر این داشتند که از محمد تقی جواد
 طلب السلام در مجلس مأمور مسائل چند پرسید و او را ایام سازد و خلاف عفت مأمون را در
 حق این باب ظاهر نماید و مأمون از داعیه ناصواب خود بازگردد و فرار دادند که در مقابل اینکار

خبرات حسن

۱۵۶

مال بسیار بچی دادند و روز دیگر مجلس منعقد گشت و بچی بن اگم در مجلس حاضر شد و غایب است
و هو انخواهان ایشان منتظر بودند که بچی هم الان از آن امام نه ساله را چنان ملو سازد که تواند سخن
گوید مأمون بن یکم را بطلب امام محمد بن جواد علیه السلام فرستاد و از برای آنحضرت در دست
راست خود جای آماده ساخت و چون جناب زوی ایشان امام محمد جواد علیه و علی ابائمه التل
در آن مجلس تشریف زد و مأمون از آن فرمود عیاسیان باریکه بکر فرستادند و وجهها میبگشند از
جله حرف آنها این بود که محمد جواد طفل است و معلوم نیست که در آن مجلس حرف تواند
زد ناچار آمد بجواب مسئله بچی بن اگم که در پیش منظر است الفص بعد از آن سخن بچی بن اگم
روی مأمون کرده گفت اینجمله و خصص هست که از این جعفر محمد مسئله پرسید مأمور گفت از
خود اینجناب باید از آن خواست بچی روی با امام محمد تقی جواد کرده عرض نمود جعلت فدا لاذن
میده مسئله از مسائل شرعی از نو سؤال کنم حضرت فرمود در هر چه خواهی پرس بچی گفت
فداست شوم چه بفرمائی در حق بچی که صدی را گشت باشد امام محمد تقی علیه السلام فرمود
ای بچی این سؤال تو بجهل است و لا تفصل ان را گوش کن بعد از آن که مأمور را بود باشد جواد
از گفتن میبشود و از تفصیل این است

ابا از صید و از حرم گشته بایرون حرم و ان محرم محرم قتل عالم بوده با جامل و عدا ان قتل را نکیر
شده با سوا و خطا و ان محرم را زاده باینده و صغیر بوده با کبر و این قتل را نوته اول بوده با نو بی
دیگر اینکار کرده و از صید از جنس طویر با از غیران و از شکارهای بزرگ بوده با کوچک و ان محرم
بر قتل ان مصر بود با اینجهان و این قتل در شب واقع شد با در روز و احرام او بصره بود با حرم
چون حضرت ان شوق بیان فرمود بچی متعجب و مبهور گشت و هیچ جواب نتوانست گفت
و نمای اهل مجلس عجب بچی را ظاهر و هویدا دیدند مأمون از روی شاکست و وجه شطالی نمائند
الحمد لله علی هذه النعمه را وی گوید در همین محاسن مأمون ام الفضل را بعد امام علیه السلام
دراورد و بخواه از موعظین را عقیقه این است که مأمون در حال خجوه حضرت علی بن موسی الرضا
علیه السلام التخبیر و التثا و خبر خود ام الفضل را بعد امام محمد تقی جواد در آورده بود خلاصه
ذیل مجلس فرمود در فوق را از باب سهر چنین مسطور داشته اند که بعد از بهت و عجز بچی مأمون
از امام محمد تقی علیه السلام احکام مسئله مذکوره در فوق را پرسید و خواست کرد که حضرت
از ایشان فرمایند و حضرت ان شرح را پندارند تا باید و شاید تفریر کردند و در کتب معتبره بصیر

خبر اک حسنا

۱۵۷

از منبوط است بعد از شرح این مسئله حضرت امام محمد تقی جوادی روحی بر آن کلام آورده فرمود
ای میجو از تو مسئله پرسیم میجو عرض کرد باین رسول الله پیرسید اگر دانستم عرض میکنم و الا
مستفید میشوم امام علیه السلام فرمودند خبر ده مرا از مردی که صباح نظر کرد بر عورتی و
نظرش بروی حرام بود و بعد از یک ساعت دیدن وی بر او حلال شد و چون ظهر و رسید
باز آن عورت بروی حرام شد و چون وقت عصر شد مجدداً بر او حلال گشت و هنگام مغرب باز
بروی حرام شد میجو گفت والله که من جواب این مسئله نمیدانم شما خود باین رسول الله بیان فرمایید
حضرت فرمودند آن عورت علی الصباح که بر مردی بود و نظر اجنبی بیک زن مردمان حرام است بعد
از ساعتی آن مرد وی را خرد نظر او بر آن زن حلال شد بعد از ساعتی او را آزاد کرد باز نظرش بر او
حرام شد ساعت دیگر او را عقد کرد نظر او بروی حلال شد ساعتی دیگر اظهار کرد باز بر او
حرام شد

ام کلثوم

کنیه یکی از بنات حضرت سید بنیاد علیه السلام میباشد نیز ام کلثوم کنیه یکی از دختران
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام میباشد و همین بزرگوار دختر پیکر منگناه بام کلثوم
صغری داشته اند

اولجای ترکان اغا

از زوجات امیر نپور و دختر امیر قزغین بوده است و سلطان نجف بیگ صیبت امیر نپور و زوجات امیر
سلیمان افشا از بطن او بوجود آمده

حرف بدور البنا

بروزن فصور از جواریه مغنیه و در عصر عباسیه در بغداد بوده و بخاری بنیت المملک
شهرت نموده و او از وی خوش داشته شریف ابو جعفر مسعود بن حسن الباجوی شیفته شده
گردیده و در حق او گفته است

شکی القلب ظالم فی الحشۃ الی فاسکت فیه بدوا

بکارة الهلالیه

تابعه انیت بفصالک معروف و ایند و بیت از مناجات اکبار است
باز بدرد و نیت فاحقر من دارنا سبشاحسانا فی التراب دینا

خبر ائمه حنا

۱۵۸

قد كنت ادخره ليوم كربيه فاليوم ابرزه الزمان مصونا
ولها ايضا

انري بن هند للخلافه مالكا مهتادا لدوان اراد بعبد
مترك نفسك في الخلاصه اغراك عمر ولشقا وسعيد
ولها ايضا

قد كنت اطعم ان اريت ولا اراك فوق المنابر من امية غاطبا
فالله اخرمت في فطر اولك حتى رابت من الزمان عجائبا
في كل يوم للزمان خطيبهم بين الجميع لال احد عائبا

صاحب عقد الفريد منوب يد بكاره هلاله بالانكره در بناسبات از معاويه بد كفته بود و
احتياج او را بران داشت كه مجلس معاويه رود و از چيزي بخواهد عروبن العاص وسعيد بن
العاص و مريان در آن مجلس حضور داشتند چون بكاره را بديدند گفتند اين همان است كه در
اشعار و كفته است و هر يك از آنها يك شعر از اشعار مسطور در فوق را خواندند و بكاره بنبر
خود اعتراف كرد كه ناظم اين اسباب است معذلك معاويه منغرض نشد گفت اين خاله مرا حاجتي كه
داري بخواه بكاره گفت پس از اين چيزي نتوانم خواست و مرا حجت نمود

بلقيس

دختر محمد بن زيد الدين بن سراج الدين البلقيني است و جدا و سراج الدين بن اسناد ابن حجر عسقلاني
بوده و با آنكه خانواده مشاير الهامه اهل علم و فضل اند و وجود اين زن اسباب افتخار و اشتها آنها
گريده و علم دانش و فهد و صلاح و نهايت مشهور است دو روز از بعد سال هشتصد
چهل و يك ماه همان جا و داني پيش گرفته و در آن وقت زياده از شصت سال داشته بده سال اخر
عمر خود در راه سلوك و ايقان و طريقي و باضت و عرفاني طي مقامات ميسوره و او را از شايع نظر
شمرده اند فاله ابن حجر

بنيت ابي علي الشبويه

زوج ابي عبد الله الحضر است و در علم فقه و هادني داشته بود طبعات صغيري سبكي ذكر
اوشده است

بي ديست

خبر ات حسن

۱۵۹

مازینت خدا پر دی است که در حرف باء ذکر نمودیم مستقیم زاده درند که خود می نویسند در سال پانصد و هفتاد و شش زنی در مصر پیدا شد که هیچ دست نداشت و معارف چند اذله را کرد و موافق خطوط از نماز چید خط و خوش و لطیف نوشت و مردم با او ایالی نمودند و مالی و اقر تحصیل نمود چنانکه این نغزی در بخوم ظاهره خود با نه طلب تصریح کرده است

بی بی

خواهر شیخ عبداللہ دیوانه بوده و بیدلی خربن ذکر می از نو نموده در هرات اقامت داشته

بافضا طبع موزون کاهو بیت بنظم میاورد و این شعر است

روم بباغ و زکر و دبدب و دم کم که نا انتظاره انسر خوش خرام کنم

نقشہ

مخبر خطیب محدث ابوالفرج غیب بن علی بن عبدالسلام آلا و مناز می است که در حرف ثا از ترجمه حال او نکاشته شد تنهیم از ترجمه را گوید مشار الیها در ملازمت محدث مشهور و حافظ ابوطاهر السلفی سرسپرده ابوالحجاج صاحب کتاب الف بابا پس مشار الیها که معروف بابوالمحسن علی بن حمد و است هم درس بوده و در نزد ابوطاهر السلفی تحصیل می نموده و در مجامعی از آخر سال پانصد و شصت و دو ابوالحجاج از نقب اجازه گرفت و ابوالحجاج بمناسبت می گوید نقب من اذن داده است که مجموعه اشعار او را که خود نوشته و برای من فرستاده طراش و روایت نمایم و در خیال اشعار از یک قصیده طویل که در مدح حافظ السلفی است شرح دیگر ذکر

اعوامنا قد اشرق انامنا وعلا علی ظهر التماک خیامها

والزوم متبیم بر و اقا حه لنا بکی فرجا علی غما مها

والزحج الغض الذی حدافه نون فیه ما نقول خزامها

والورد یحکی رجنه محمره النمل من فرط الحب الثامها

وشقائق التماز فی میناته خالات مک خالها رقامها

و بعد از اكمال تشبیه روح بمدح حافظ السلفی کرده گوید

باصاح فم لسعاده قد اقبلت وتنبهت بعد الکری نوامها

ولجع نواطرنا بخلی فکرنا لنا نجر دلاله برض حامها

مدح الامام علی که نام قصیده فخر الاثمنه شیخها و هامها

خبر ات حسن

۱۶۰

الحافظ الحبر الذی شهد له ارض العراق بفضل و شأما
و له قصبه و اطرویی خوب گفته که شخص لطافت و شاق و اهل انرا فراموش می نماید

تندو

دختر حسین بن اریس از نجای زکیان و زنی بدیع الجمال بوده و با عت خود احمد بن اریس
تمیز آمد ملک ظاهر بر یون از ملوک چاکر است مصر او را از یونج کرد و بعد ها طلاف داد و
او شاه اوله ابن شاهزاده بن اریس او را بزنی بگرفت چون بغداد باز گشتند عت او احمد
در گذشت و شاه اوله شوهرش از الهیای بنت پادشاهی نشست اما او شوهر خود را ناپدید نمود
و خود بساطت پر طخت بعد از آن محمد شاه پسر فرانسوا با حمار کرده بکمال بغداد را
در بند محاصره داشت تند و از راه دجله خود را بواسطه رسانید و تر را منصرف شد
اهالی او را با محمود ابن شاه ولد پسر شوهر او عسند حکمرانی ممکن کردند و محمود را نیز
هلاک ساختند در سال هشتصد و نوزده هجری خود مستغلا حکمران شدند و بصره
با اعراب حرب کرده و جزیره واسطه بصره مشارالیه را در آمد و بنام او خطبه خواندند و که
زدند آخر الامر در سال هشتصد و بیست و دو در گذشت و در ابتدا این حجره کردند
شده است

شریا

مستوفی عمر بن ابی ربه الخرقی از منفذ میز شعری است نام او دختر عبد الله بن الحرب بن
امیه الا صغر است و از جمله اشعار و ائمه که عمر بن ابی ربه در حق او گفته در وقت بود و
که سهل بن عبد الغنی ابن مفرات مشارالیه را از یونج نموده و از قصبه است طوفانی که پیدا

از اینست

اینها الطارق الذی قد عنانی بعد ما نام سام الزکیان

نار من نازح بغیر دلیل یخطی الی حتی استانی

و در بن قصبه گوید

اینها النکح الشریاء هبلا عمرک الله کیف بلقی

می شایسته اذ ما استقلت و سهل اذ استقل بهان

و لطفه اشعار پوشیده نیست نهنگام افزای ثواب و ترویج او و سهل عمر بن ابی ربه

خبر ات حسنك

۱۶۱

كفنه است

من رسول الى الدنيا فاني ضاقت اليهم واعزني الموم
بعدم الله اتني مستهام بمواكم واتني مرحوم
نيز اشعار ذيل راعمر بروي كاغد فوهي نوسنه وازامرتن ومطيب ساخنه براه
ثنا فرستاده است

كتب اليك من بلد بے كتاب قوله كد
كتب واكف العينين بالحسرات منفرم
بوز فلهب الشوق ببرن التحرو والكبد
فمسك قلبه بيد وبعس عينه بيد
چون ثنا اين ابيات رايد بد و برخواند بشدت كربت و برسبيل تمثيل اين شعر بر زبان آورد
بنفسي من لا يتقل بنفسه ومن هو لم يحفظ الله ضايح
بعد ازان اين ابيات را نظم کرده نزد عمر بن ابی و بعد فرستاد
اذا في كتاب لم ير الناس مثله امد بكافور ومسك وعنبر
وفطر اسر فوهته و رباطه بعقد من الباقوت صاوجهر
وفصد رة من اليك تحته لقد طال هتايي بكم و نذركم
وعنوانه من مستهام فواده الهام صبت من الخرن مسعر

عبدالرحمن التهليلي كه شارح سيرة ابن هشام است گويد ثنا فواده قبله بيت النضر مشيد و
قبله زوجة حارث بن امة جذ ثنا است يعني ثنا دخريسي را بوده و بعضي قبله را خواهر نضر
داشته اند ولي سهيلي گويد صحيح اين است كه دخراوست و در حال زوجه حال او بيا بد

جلبان خواند

از جر اكبر مصر و ماء رامير يوسف است ابن حجر گويد مشا و الهاد رسال هشتم صد و سوي چها
هجري با عظمت و حشمي هر چه تمامتر كه معظرا لهما الله رفت و در هشتم صد و سوي و نه
دو گذشت گوينه ما مهر تپو و هم زني باين اسم داشته است

حاجبه

از زوجات نمان خلد اشبان فضل شاطاب راه است و از طرف پدرش خعلي خان زند ميرد

خبرات حسنا

۱۶۲

و شاهزاده شهنشاهی میرزا ولد خانان که معروف بشیخ الملوک بوده از بطن مشارالیه بوجود
آمد و حاجیه زهد و فقهی بکمال داشته و خط و ربطی بشد و کفایت شعر را بدست گرفته است
این فرد ازوست

طواف که به مراد حاجیه میرزا شد خدا را باریت مبارک نصیب کند
مهد نام

پیش شرحی از خدام و شعری که در حق او گفته اند و مثل شده ذکر کرده ایم صاحب مجمع الامثال
گوید خدام این بیت بگفت

الایافونما از خود او سپهر و فلور کند لفظ الایانما

و معصودا و این بود که قوم خود را آگاه کند که دشمن بقصد شبنون حرکت کرده چند میگوید
ای قوم و دانه شوید و بر آکه مرغان قضا در پروازند و آنها را اگر بحال خود میگذراشتند شب
در جای خود میخوابیدند این که حرکت اند معلوم میشود چنانچه نهضت نموده و مانع
سکون و خواب آنهاست پس برویم که دوچار و مفهوما انجاعت نشویم قوم و فیله خدام اعتنا
بقول او نکردند و دشمن اسم آنها را غارت نمود بعد از آن دیشم بر طاری که از اهل مملکت
قبیل بود گفت

اذا قال خدام فصد قوما فان القوم ما قال خدام

در جنوة الحوان هم مینظر و گفته است

حاجیه بنت محمد صادق

از مشهوره اسلامبول است و در تذکره الخطاطین ذکر او شده پدر مشارالیه بشوای
خطباده مجیدی پاشای وزیر بوده و بعد از آنستد و پس پرداخته حلیه از سید محمد
حلی تعلیم خط گرفته و بعضی و جدا بنظر او کامل کرده و در سنه هزار و صد و شصت و
نه هجری مجاز شده و بر کمال او در خط شهادت داده اند از جمله صدیقی است که محمد راسم
افندی از خطاطین از زمان در حق او نوشته و مرحوم مستقیم زاده در تذکره خود درج کرده
و صورت آن از قرار ذیل است

نقلت خطه و عطیه من کرم بهین و صدقت بکلمات و بیما و کانت من العاشرین زین
زمانها و حبرها و انها ذات انتی عشره من تلك القطع المجله من السعدیه

خبرات حسن

۱۶۳

الحمد لله رب العالمین من انعم الله علینا احبنا فقیهنا و زینة بها اوعنا فلا نعزو
 التوبة الا ان قطعنا الامه من وکین و الفساق نصیب مما اکسین عطاها النار
 جلا بها القائنات العابدات النائحات مانثبت بالعقی و الا نکار فی الی کتاب الا کرم
 ان یلقون افلامهم ایتهم بکفل مریم فرزه و حرزه العبد الاثم کاتب التری الی الناس محمد و اسم
 عما العفو عنه بحسب الی الناس فی السنة الثامنة و التی یوید بالثانیة و الا لفت من
 هجرة من علی و علی الی الصلوة و التالیة

محمد طبر

مادد ملک اشرف و ملوک از المصر است و فی باعقل و تدبیر و محب سخا و عطا پای کثیر بود
 هنگامی که پسر حکمرانی داشت چون صغیر بود مشارالیه امور مملکت را اداره می نمود
 آن حضرت ذکر این زن را در کتاب خود در میان وفیات سال هفصد و هشتاد و چهار هجری
 نموده است

حنيفة

اسم دختر احمد بن داود الدینوری و دختر احمد بن المصدق ابن محمد النیشابوری و دختر جمال الدین
 عبد الله المحبونی و دختر قیس الشیبانی بوده و جمعی دیگر از فضلا و فقهائ خفیه هستند که
 این اسم دختر داشته و هم مکتبی با بوحنیفه بوده اند و ابوحنیفه معروف با امام اعظم که این کسبه
 داشتند از اینها است که دختری مستما بحنیفه داشته بلکه از فضل و کفایتش فوق الخوا و فی کتب
 عظام سابقا بوحنیفه غیر از حماد ذکر و انا قافر زندی نداشته و لفظ حنیفه چون بلیغ اهل
 عراق عجمه دانست و ابوحنیفه خط و وقت و زمان خود را بهرین اسلوب مینوشت و برین
 ضبط و نوشتن روزی سه سالگی که می شنید همیشه بر روزی و دو وقت نگامید داشت و ابوحنیفه
 گفتند یعنی صاحب دو وقت سحرم شغیم زاده این مطلب را دارند که خود را زحمتی ازین تکلفه
 نقل کرده و از نوادر شهرها است

باب خانزاده الخاء

و دختر میرزا دگارشیری بود و طلعتی بدیع و طبعی موزون داشته است این شعر از ویست
 شی در منزل ما بهمان خواهی شایان این خاطر این ناوان خواهی شایان

x خدیجه

یک

خبر ائمه حسنه

۱۴۴

یکی از بنات حضرت امام زین العابدین و یکی از دختران حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام
خدیجه نام داشته اند

خدیجه خانم

نوحه کریمخان زند معروف بود که و غم مرحوم رضوان الله علیه شاه شهید سعید الفاتحه شاه
طاب ثراه بوده و بعضی او را خاتمه شاه شهید دانسته اند و در حال این زن و او در عالم تاریخ و قیام
و عظمی است چه یکی از اسباب عمده سلطنت سلسله جلایه فاتحه آئینه مبدیون او و او دانست
نویسند آنکه سالها که کربخان میان اینها خوشی سل بود در مضافه از این و صد و نود و سه هجری
این مرض شدت نمود و خدیجه خانم برای شاه شهید سید که محض مادر و بار کربخان اقامت داشت
پیغام فرستاد که ناخوشی و بکل در حالت اشتداد است و احتمال هلاکت میرود ملتفت و عهد
کار باش مرحوم معظم طبیب الله مضجعه بزم شکار و مهار و لوازه شهر شیراز بیرون رفت و روزی در
صفه کریمه برگشت دروازه را بسته دید دانست که کربخان در گذشتن است و بعضی گویند
مجد و خدیجه خانم او را از انحال آنها و اعلام نمود و شاجت جا بگاه از همتا و اسیر باد و نفر
ناظران تاخت و کار سلطنت را در حرجی کرد و توارنج ضبط است بساخت

خدیجه

دختر امیر بن الظبای بوده و مشارالیه فاضله منجرحه معروف باین الحنبلیه میباشد بنت
ابن الحنبلیه زنی محدثه و ماده دین الذین عمر البالی از اساتید این هجرات و این هجرات است
خود ذکر و نموده و مشارالیه در واجب هفتصد و هفتاد و نه هجری در گذشتن است

خدیجه بنت محمد بن احمد

فاضله فاضله است از اهل خراسان و پدرش فقیه ابو جعفر الحیرانی قاضی مشهور نیشابور بوده
مشارالیه با خط و خوش می نوشتند و در عالم علم مقامی داشته و از پدر خود و سایر علمای و اب
کرده و وفات او در سال سیصد و هفتاد و دو اتفاق افتاد به علی التاری در کتاب خود که می
با ثمار الحنبیه است که خدیجه بنت محمد بن احمد فاضله بوده است و در فقه با مهارت و نزدیکی
خود تحصیل فقه نموده و رحمة الله علیها

خدیجه بنت الملک

دختر ملک اشرف شعبان بن حسین از اهل اصفهان و از اهلها و زوجه فاسم البشتکی بود

خبر ات حنا

۱۶۵

و این محمد را بنا خود ذکر می افروخته و ده گوید این زبید از همه فرزندان اناث ملک اشرف
وفات کرده بغفل و درایت و کفایت کار و اداره امور شهری داشته در سال هشتصد
بهشت و شش هجری در گذشت است

یکی از لطایف مسطور در او غیاثی از این است که وقتی شهاب فوصی ادیب و پیشگاه ملک
اشرف پدر خود پیغمبر مشا و الهام حاضر بود سعد الدین نام طبیب داخل شد ملک اشرف
به شهاب گفت در حق این سجد چه میگوئی شهاب گفت اگر در مجلس شایا باشد سعد الدین
و اگر بر سر سفره نشیند سعد بلع و اگر در خیمه او گویم همان باشد سعد اخنبر و اگر
بجای خیمه یکی از مسلمانان رود سعد نایج و لطیف این کلام برادر باب یعنی معلوم است
(بلع بضم با و فتح لام معنی بلع کند است)

خبر نقیب قحافه

شاعر عربی بوده و این دو شعر از ویست

اعاذ لی علی رزء افسفی فقد اشرقتی بالعدل و بی
فلا وایک آنی بعد بشر علی حق هون ولا صدق

خبر انور

درویش وادی مسطور است که خزانة و خزانة الدین جعفر بن فخر در فو حات عراق با سعد
برای و خاص بوده و این ابیات را در مرثیه اشخاصی که در اقل محاربید و جبهه شهادت رسیدند
سرود

فما عین جودی بالدموع التوامم فقد شرعت فینا سبوف الاعاجم
و خزانة الحی سعد و عمر و مالک و سعد صید الجیش مثل النائم
مرفیة غزاة و جوه اعززة لم یولد لی الهیجا شعث الحجام
عشاه

پوشیده نباشد که در فزون باین اسم نامیده شده اند یکی منشا بنی جدام و دیگری
حساب بن عمر بن الشریب و هر دو صحابه بوده اند

خبر بنی الاوزی

خواهر زاد بن الاوزی در حق صحابه و شاعر بوده است دارای فصاحت و شجاعت و در ح

خبر ائمه

۱۶۶

وافندی مائز او مد کواست مشار البهادر فوجات مصر و شام حاضر بوده و کار کرده و
ایمانت ذیل از سنا بیج افکار اوست و در وقتی که برادر او ضرار در جنگ انطاکیه اسیر شده

بوده گفته است

الانصر ابعدا الفراق بخیرنا	من ذا الذي يا قوم اشغلكم عنا
فلو كنت ادري انه اخر اللقاء	لكننا وقفنا الوداع وودعنا
الا بقاء اربابین هل انت محیر	فهل يقدم الغائبین تبشیرنا
لقد كانت الايام زهولضرهم	وكانهم زهو و كانوا كما كنا
الا قاتل الله النوى ما امسه	واقبحه ما ذابرد النوى منا
ذكرت له الى الجمع كما سوتة	ففرقنا رب الزمان وشتتنا
لئن رجعوا بوما الى دار عزهم	لئنا خفا فاللطابا وفتنا
ولم انش اذا لوا ضرار مقبدا	نركناه في دار العدو وبعثنا
فما عنده الا يام الامعارة	وما نحن الا مثل لفظ بلا معنة
ارى القلب لا يخار في الناس غيرهم	اذا ما ذكرهم ذاكر فليخض
سلام على الاحباب وکل عانا	وان ابعدا واعنا وان منعوا منا

نیز این مرثیه را در ده ایات

ابدا نحن بلد الغمض عین	فكيف بنا مفرح الجفون
سابکی ما حبت علی شفیف	اعز علی من عبق الهمین
فلو انی لحقت به قبل	لما نعلی اذ غیر الهمین
وکت الى السلوا ری طریقا	واعلومنه بالحبیل المنین
واتامعش من مات منا	فلبس جهوت موبث المستیکن
وانی انقیال مضو ضرار	وکه فی الحرب یفهم للعبون
وقالوا کم بکاؤد فک مهلا	اما ابکی وقد مٹعوا ویننه

مزد و عیبت عملون که از سنا با فصاحت عرب بود و پیر شصا برین اوس با ضرار در جنگ
انطاکیه اسیر شد چو از اشعار خو له را در حق ضرار شنید این ایات را در حق سر خود

نظم کرد

نیمه اول حسن

۱۶۷

اباودی قد زاد قلبی نلقیا	و قد احرقت منی الخد و طالع
و قد اضرمنا و المصیبه ثعلبه	و قد حیت من الخشا و الاضالع
و اسأل عنك الزک کی یجرو	بما لك کما استکن المدايع
فلم یکن فیهم خبر عنک صادقا	ولا منهم من قال انک واجع
فباودی مدغب کدر عیشته	فصلو مع مدوع و طر فی دایع
و فکری مضموم و عقلی موله	و دمی مسفوح و داری بلا فیه
فانک حیاهمت لله حجه	وان تکن الاخری فی العبد صفا

و غفیره بن غفار و ساس بن ذراع و بنو بن سوار و سلیمی بن التمان و ام ابان و هند
بن عمرون و زینب الانصار و نه زهای صاحب شان و شیاخت بوده و در وضعه های پر مود و
اجنادین و شاد نهانم ده و یاسون و خیمه و میدان جنگ مانند مردان رزم کرده و سلیمی بن
سعد که زاهد عابد و در خیزید میباشد و پدرش یک ارشتره می باشد چو زاشه
خوله و فرزندشند بعد از آن بلغه انها را نبخت کرد و نلی داد

داویمه الحجونیه

صاحب عقد الفریز توید داویمه زنی بود از بنی کنانه که هفتی داشت با چرده سپاه و چون در
کوهی که مجوز کعبه را بنا و افغانست می زیست او را چون به سپه گفتند معاویه و دانشای حج از او به
جواب شد گفتند هنوز زنده است و الحضر کرد و باو گفت ما جابک با این تمام یعنی چهره
امدی و درین سؤال کاتب را بپاچو کی داویمه بود مشا و الیه ادر جواب گفت که با مقصود تو
از این سؤال عیب جوئی و مطالبه باشد بدانکه من زنی از بنی کنانه هستم و نسبی با فرزندان
حام ندارم معاویه گفت راست می گوئی یا میدانی را برای چه احضار کردم عاریمه گفت لا
بعلم الغیب الا الله معاویه گفت بچه حجه علی علیه السلام را دوست داری و مرا دشمن با او محبت
بود زنی و با من خصومت داریمه گفت اگر حقیقت را بیان کنم مؤاخذ نخواهم بود معاویه گفت
داریمه گفت علی را دوست دارم برای آنکه عادل بود و با مردم بطور مواسات معامله
میفروید و با دشمنان بجهت این که چیزی را خواستی و اذعان کردی که لیاقت و استحقاق انرا
نداشتی و با شخصی در آن باب جنگ و جدال نمودی که از نواحق و الهی بود و من کی را دوست
میدارم که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم او را دوست میداشت و او خود در دنیا

خبر استحضار

۱۶۸

فراوساگین بود و صاحبان دبانست را احترام بنمود و نژاد شمر میباید از آنکه خونهای
 و پیر و هوای نفس خود کردیدی و بعد از انصاف حکم ننمودی بلکه نظام و ادب استقامت
 شدی معاویه گفت خصوصیت تو بامن برای این است که شک و پشیمانیهای تو بزرگ و رانها
 تو فریه است و او میگوید درین اوصاف هند ما در تو ضرب المثل شده است نه من
 معاویه گفت دینت و پامکر مفسود من در عیب تو نیست چه اگر شکم تو بزرگ باشد
 مله بل و نام الخلفه و کامه لایس شود و اگر پانتهای او بزرگ باشد کودکی را که شیر میدهد
 سیر میکند و اگر پانتهای او بزرگ و فریه باشد جانی را که میخشد پرمی نماید و مکانی او را خوا
 بود معاویه باینکلمات حدیث دار میباید و اگر کرده او را آرام ساخت بعد از آن باو گفت ای
 نعلی را دیده دار میباید گفت بلی در بنام معاویه گفت و او را چگونه یافتی دار میباید گفت و الله
 دیدم که این ملک و سلاطین که تو را مقنون نموده اند او را بجو در اغلب ناخسته بود و این
 جاه و جلال که تو را شمول و زینون دارد و مطلقا در او اثری نداشته معاویه گفت ایا گفته اند
 جلی را استماع نموده دار میباید گفت بلی کلمات آنحضرت شفای فلوی بود و صیقل انداخت
 و چنانکه و عن زینون بالخاصه زینک را زایل میکند کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام
 هم زینک و بصیرتی را از دل با میزد و معاویه بر طبق معنی این شعر
 شهدت لحسن صفاتها ضرتها والفضل ما شهدته به الأعداء
 گفت ای دار میباید راست گفتی حضرت مرتضی و کلام او چنین بود بعد از آن معاویه ببدان
 گفت ایا حاجتی بمن داری دار میباید گفت در اینحال مگر میگویم که حاجت من نزد تو موقع
 قبول باید معاویه گفت بلی هر حاجتی که داشته باشی از ابر میاروم دار میباید گفت بکشد
 شرماده میخواهم که شیم آنها بفریزی مایل باشد و شریکان آنها هم باشند و باشند و
 گفت اگر آنچه خواستی بود هم نزد تو مثل علی خواهی شدن دار میباید گفت سبحان الله مگر تو از علی
 پست تر و گزیری معاویه ایند و بنیت بر خواند

اذ لم اعد بالحلم مني عليك
 فن ذالذي بعدی بؤ مثل الجمل
 خذ بها منبأ و اذكرني نعمتها
 جزاك على حوب العداوة بالسلم

بعد از آن بدار میباید گفت منم بخدا که اگر علی زنده و بجای من بود یک شرم هم بپوشیداد دار میباید
 گفت و الله علی از آل مسلمین شرم یک شرم بکسی نمیداد

انتهی ۳

و لفتنا
 انهم بانست که در
 عدا الفریض بنیفا
 اند و مکرر بهج لحوالی
 مقصود از صفت و کلمات و
 فخواهد بعبان که از
 ضایع علامه الوقت و
 العصریات الحق والملة و
 الذی بر قیاس اذ ان الله المصطفی
 میفرماید حسن مقادیر طلاق
 و الله و الله

خبرات حسن

۱۶۹

دلائل شوب صالحه سلطان

مادر سلطان سلیمان خان ثانی و از حلال سلطان ابراهیم بن سلطان شهاب است و در شنبه
مدر فوشه پسر سلطان سلیمان در روز دوشنبه پنجم محرم سال هزار و نود و نه هجری پنج سلطنت
عثمانی جلوس کرد و تاج سلوس از او چنین نثارم کرد و اندک

بوم ثانی محرم الحرام ص ۵۵۵ من ابله سلطان سلیمان زمانه است که جلوس
سلطان سلیمان از چهل و دو ماه و از ده روز کم سلطنت کرد و چون در گذشت پناه و بیکار
از عمر او گذشت نه بود خطرا خوش بنوشت منضم زاده در گذشت که از انظار اهلین بر جبهه حال
مختصری از بنوشت بعد از آن گوید که مس که منفور نام دارد از نایب شکی زمان برادر او
که از یک و فیه سر هشتصد عدد دیول منفور قطع و سکه کردند

دنب

ابن حجر را بنا خود در جریث و قیامات سال هفتصد و هفتاد و نه هجری گوید دنبان الاقباع
المغیبه الذ مشقه خوانند بود شامیه که در موسیقی با علی در بنه مهارت و کمال رسیده و
در نزد ملوک و امرای رجه اعتبار حاصل نمود که خواست او مالیات از باب طرب را بیکاره
بخشیدند

رابعه

مشاور البها غیر از رابعه عدویه و تامة و جیلانیه است که پیش ذکر شد ابن حجر در کتاب انباء
در ضمن ثقیات سال هشتصد و سی و دو هجری ذکر کرده و نموده و معلوم میشود و در خود
ابن حجر عسقلانی بوده در سال هشتصد و پانزده در مکه معظمه در مجلس درس حدیث
محدث مشهور شیخ بن الدبر البالی حاضریه و بسیاری از محدثین مصر و شام بمشاور البها
اجازه داده اند شیخ الشیوخ محبت الدین بن الاشقر و ابن زینی کفره اما قبل از و چند روز
شهاب الدین بن مکیون بوده است

بطور انظار اظهار میداد که دو شعر ذیل را اکثر براسه عدویه نسبت داده اند

تقصی لاله وانت ترع حبه هذا السمك فی الصنوع بدیع

لو كان حبتك صباداً لاطعته ان المحبت لمن سمع مطيع

و علم الفارسی در شرح شفا نیز همینطور گفته است اما در بعضی کتب باسم محمود و زین

خیرات حسن

۱۷۰

نوشت شده

رابعة البرمكة

از جواری منسوب بفضل بن محمد بن خالد البرمکی است و معاهد التخصیص در شرح
حال شاعر صریح الخواصی که سلم بن ولید ذکر کرده از او شده است

وامر

وامر بنت الحصن النخعیة است که شاعره بصریه و از شعراي حاسه میباشد و اینده
ازوست

بأبت شعریة لیت اصیبت غصما هل ابطن قمریة لیت بهادور
لقد همدت من نجدی و اکثر از غایبها الذی یزغ و التناثر
و کلمة لیت در ولایت اسم است و بحمل اعراب عا و چنانکه در پیشتر و متبقی
و منعی من سوی این محمد ابادله عندی یض بقوله عند
کلمة عند همین حالت را دارد و بغیر لیت در شعر و امر می باشد است چنانکه عند در بدنه منعی فاعل کلفظ
انها الزاده شده است

رقیة

دختر عقیف بن عبد السلام بن محمد بن مزروع المصری است و در انشا این حجر ذکر او شده
و از حنفی و ابن المصری و ابن سید الناس و البندجی و الغزالی و بعض دیگر از مشایخ مصر
و شام در علم حدیث اجازه گرفته در سال هشتصد و پانزده هجری در سن هشتاد و
سالگی در گذشت است و ترجمه حال فاطمة بنت عقیف که خواهر مشار الیه است
در حروف فایابید

رویده خانم

از نهای عثمانیه با علم و فضل همین زمان است و در بمبئی رشد نیز نایب یوسف پاشا
سمت معالی داشته طبعش موزون بوده و اشعاری که در تاریخ خلیفه سلطانی از خان پنجم
گفته بواسطه روز ناجات منتشر گردیده نیز از نسوانی که در مکانب رشد نیز نایب سمت
معالی داشته فاطمة الزهراء خانم است که در مکتب سلطان احمد بی علم و تعلیم پرداخته و
در سال هزار و دویست و هفتاد و هشت در اسلامبول متولد شده

ربا العقیلة

خبرات حسن

۱۷۱

شاعره بوده است بصرته از شعرا محاسنه و ابیات ذیل از او
 فما وجد مغلول بقیما موثق بسا فیه من ضرب الفیود کول
 فلیل الموالی لم یجربره له بعد نومات العیون غریب
 یقول له التواب انت معذب غداه غد او مس لم ففتیل
 باکثر منی لوعه یوم بان لے فز حجب ما الیه سبیل
 عشیه امشی الفصد ثم یقره عز الفصد روایات الهوی فامیل
 و بعضی از اشعار او بضا حبه الملاله نسبت داده اند

م م م
 م م
 م

هو
بسمہ تبارک و
تعالیٰ

جلد
اول کتاب خیر احسان
از مؤلفات جناب جلالہ
اعتماد السلطنہ محمد حسن خان ویر
انطباعات وغیرہ دار
اقبالہ عالی

۱۳۶۴
میں
تین گونہ
پیش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حَلَالٌ وَكَانَتْ
خَيْرٌ حَسْبُ أَمْوَالِنَا بِجَلَالِ اللَّهِ
أَعْمَى السَّاطِنِ مُحَمَّدٍ
وَنَبِيِّ أَنْطَلَقَ وَأَوْدَى الْأَخْبَرِ
أَخْصَاهُ يَوْمَ غِيَرِهِ

عَلَى أَمْرٍ عَالِمٍ
فِيهِ بَيِّنَاتٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحمد لله والصلوة نگارنده این اوراق کو بدیچون در کمال گذشته
جلد اول کتاب خیرات حیان را تالیف طبع نموده نسخه از آن برای جناب
عالی ادب قاضی ارپب سید محمد هنی افندگد امن ایام افاضانه
مؤلف کتاب مشاهیر النساء که در حقیقت اساس خیرات حیان است
در مشاهده و اهدا کرد و از جناب مشارالیه درخواست نمود که ترجمه
حال خود را مرقوم و ابصار دارند تا در کتاب نامه دانشوران ناصح
در ضمن تراجم احوال علماء عظام و بکار و فضلاء درج شود آنجناب از
مطالعه آن کتاب را اید الوصف اظهار انبساط کرده مراسله بنیان نکرده
غماز مشتعل بر تشکر امتنان و تجلی از ترجمه حال و مصنفات خود بنکارنده
نکاشته که عین اثر بقرها با ترجمه فارسی در این مقام ثبت مینماید و
بهتر بن تصدیق و ترجمه این مجلد می شمارد و سر این نامه را با فسر
آن نمیکند و نقش بر صحنه متوجع میدارد

صَوْرَتِ مَكْنُونِ حَبَابِ سَيْدِ حَمْدِ هَمْنِ اَنْبِيَا كِبَرِ سَلَامِ اللّٰهِ عَلَیْهِ
خُصُورِ عَلِیِّ مُعَنَانِهِ لَرَبِّهِ

دَوْلَتِ اَوَّلِ اَفْئِدَمِ خُصْرِ تَرْسِ

بِسْمِ غَیْرِ مَرْتَبَتِهِ اَلْهَیْهَ دَنْ اَوَّلِهِ دَقِّ وَاَصْلِ دَسْتِ اَعَزَّ اَزْ وَاَسْتَبْشَا
اَوَّلَانِ التَّقَاتِ نَامُهُ عَلِیُّ مُعَنَانِهِ لَرَبِّهِ (مَشَاهِدِ النَّسَاءِ) نَامِ اَثَرِ کَمَرَانِهِ مَك
ذَبَانِ شَیْرِنِ بَیَانِ قَارِسِ بِهَ نَفْلِیْلِهِ نَفْسَانِ نَبِکِ جَبْرِ وَاَحْمَالِ مَرْبِیْتِ
عَلِیَّاسِ سَنِهِ کِهْ عَبْدِ کَمَرِ لَوِیْجِهْ اَبْنِ اَیْ حَقِّ شُکْرِ اَیْ مَسْخَرِیْلِ رِغْبَتِ عِظَامِدِ
مَنْشَرِ (خَبَرَاتِ حَسَنَانِ) نَامِ اَثَرِ طَیْرِ اَفْضَلَانِهِ لَوِیْدَنْ بِرِجَلِدِ دَلِیْسُنْدِکِ
اَحْسَانِ بِهَوْرِ لَمَشِ اَوَّلِ دِیْغِیْ تَبَشِیْرِ بِنِیْ مَشْعُورِ تَرْجَمِ خَالِیْ کَرَامِ اَیْلِهِ
اَثَارِ سَاثَرِ اَحْقَرَانِهِ مَكِ سُرْعَتِ اَرْسَالِنِ اَمْرِ اَوَّلِ مَعْلَهْ حَقَّاکِ عَبْدِ بِهَمَقْدِ
لَوِیْجِهْ مَسْجُوبِ مَسَارِ بِشَمَارِ اَوَّلِ مَشْرِ وَاَهْدَاسِنِ عُنَايَتِ بِهَوْرِ بِلَاوَنْ (خَبَرَاتِ
حَسَنَانِ) اَلِیْسِهْ قَرْمُ عَیْنِ اَبْنِ اَحْمَادِ اَوَّلِ دَقِّ مَوْضُوعِ مَوْضِعِ اَفْخَارِ
فَلَمَشْدَرِ .

(مَشَاهِدِ النَّسَاءِ) مِثْلِ بِرِ اَثَرِ نَاجِیْرِکِ ذَاتِ اَحْلِیْ نَحْرِ اَنَّهُ لَوِیْجِیْ بِرِ نَفَادِ مَعْنَا
جَانِبِکِ لَیْسُنْدَنْ نَظَرِ تَقْدِیْرِ وَاَمَعْنَانِهِ اَلْفَنْدِهْ صَاحِبِ اَوَّلَانِ بِوَعْدِ عَاجِزِ
تَرْتِیْبِ اَبَدِ جَکِ شَیْ شَرْمَارِ لَقْدَنْ عِبَارَتِ اَوَّلِیْ لَازِمِ کَلَوْرِ اَبْکَنْ اَنْدَنْ زَمَانِ
فَرْجِ وَاَنْبَسَاطِ مَرْتَبِ اَوَّلِ مَشْدَرِ کِهْ بِرِ مَوْثَرِکِ اَثَرِ بِهْ مَوْقِعِ عَلِیِّ اَعْبَارِ وَاَوَّلِ
مَقْدَنْ بِهَوْرِکِ اَوَّلِ مَوْثَرِ اَبْجُونِ نَهْ شَرَفِ مَبْصُورِ دَرْ بِهْ مَعْنَدِ اَکِهْ اَوَّلِ بِهْ بِرِ
کَمَرِ بِنِ اَثَرِ ذَاتِ فَحْجَانِهِ لَوِیْجِیْ (لَوْ کَانَ الْعِلْمُ مَعْلُفًا لَاشْرَیْنَا لَنَا اِلَیْهِ رِجَالِ مِنْ
فَارِسِ) مَدَحِ جَلِیْلِیْهِ مَاصِدَقِ بُولَانِ بَقْعَهْ اَهْلَنْدَنْ بِرِ اَنَاوِیْ وِلَمَشْدَرِ
لِخَاطَرِ رِغْبَتِ بِنِیْ مَظْهَرِ اَوَّلِ مَشْرِ وَاَحْجِیْهِ اسْتَحْفَافَنْدَنْ اَفْرُونِ نَاطِفَانِهِ
سَرِ اَوَّلِ قِلْمَشْدَرِ .

قَوْلِ کَمَرِکِ نَامُهُ دَافِشُورِ اَنَدِهْ مَقْتِدِ اَوَّلِ غَمْرِ اَلْبَقِ نَامِ وَاَنَامِ یُوْغَدَرِ
کَنْدَمِ عَاجِزِ وَاَثَارِ دَمِ نَاجِیْرِ دَرْ فُضْیَلَتِ وِعُلُوْ مَنِقِیْتِ اَلْجَوْ ذَاتِ الْمَبْعِیْ

وافحیل زندہ در کہ چاکر لہے کمی مور مقدار برنا تو انے خطاب غلے کرنا نہ
لو بہ سزا کو رک حق نامسحق کترانہ مدہ بونجہ نلطیفات اجرا بسور
مشکندر .

مجرہ امرد و لٹر بہ امثال اولف اوزرہ عرض ایدہ ہم کہ سن چاکر انہ
حبیبہ نک و جہر خالہ اشارت اولنشر اولد بخی و جملہ قرق اوچہ ریند
مسقط را سم اولان اسنانبولہ ابندالہ دفر جائہ خافانہ و برارانی
باب غالیہ مجلہ الامضبطہ او طہ سندہ و دھامکرم مطبوعہ عامرہ دہ خد
کتابت اہلہ مستخدم اولوب الان مکتب ملکیت شاہانہ دہ علم اصول فقہ
و مکتب سلطانہ عربینک نحو و ادبیات در سنہ و ہر مکملہ مشغولم .
و تب رسمیتہ دہ متماہز و اوچنی مجید کثانہ حائزم .

عقایدن (المنفذ من الضلال) و دہ اہل صلیب خندہ التحفہ الاربیہ
و ادبیاتدن (اطواق الذهب) و (ضیحة الأخوان) ترجمہ لہے اثار
مطبوعہ عاجزانہ مدن الیہ دہ بونلک مطبوعی قالماسرا اولد یغندن
اثار اخیرہ کترانہ مدن مطبوع بولنا نلر معروض حضور سامیلہ
قلمشدر . نلرون ایکسے علم صرفہ د'انراولان (المنتخب فی تکلم لغہ
العرب) اہلہ آنک مختصر بولنان (المقتضب من المنتخب) نام اثر کندر
و برہے علم نحوہ د'انرا (المقتضب فی نحو لسان العرب) اسمندہ کے اثر احقر
اہلہ دیکر برہے تراجم احوال علما و ادبا یہ د'انرا ہنوز جزء اولی منتشر
اولان کتاب التراجم دہ و برہے دخی تلخیص المفناحہ و شرحی مطول
و مختصرہ و حاشیہ سیدہ موجود ابیات و شواہدک شرحی
بولنان (القول الجید) دہ . و صولنک امر و اشعار ہلہ
منت دار بیور ملہے توجہات سانیہ د'اورانہ لرینک بقنا
سبلہ براہر مستد غادر ہر حالہ امر و فرمان حضرت علی الامر کد
۷ جمادی الثانیہ ۱۳۵۷ھ
۷ شباط ۱۳۵۷ھ

ترجمہ و کما

بمختور غالی و بی التبعی

جناب جلالہ اللہ

الشفات نامہ منقذہ علیہ کہ از نعم غیر مترقبہ بود بعتر و صول آن
مستبشر گریہ بد از اینکہ کتاب مشاہیر النساء را کہ از آثار عاجزانه
ابن بکندہ است بزبان حلاوت تبیان فارسی نقل و کسر و نقص آنرا جبر
و تکمیل فرمودہ اند شرحہ مرثیہ دریافتم نمود و بیعت بزرگے نابل آمد
کہ ادای شکر آن برای کہنہ بن بندہ اسرہی محال است و چون نسخہ از کتاب
خیرات حسان کہ از آثار منتخبہ افضلہ جناب عالی میباشد مرحمت و
ایضاً الداشنہ و مقدر فرمودہ بودند کہ ترجمہ حال چاکر آنہ خود را بنا اینچہ
تالیف کردہ معجلہ ارسال دارم ابن بکندہ بی مقدمہ از نہایت مسرت و احاطہ
نمودہ کتاب مستطاب خیرات حسان را فروغ دیدہ شادمانی قرار دادہ
در موقع افتخار نهاد کتاب مشاہیر النساء کہ محض تالیفی از بن بندہ میباشد
چون طرف توجہ فاضلانہ شخصہی مثل حضرت عالی کہ نقاد معافی است
شاء و بنظر اعتنا و امعان در آن دیدہ اند نہایت مسرور و کردیدہ ام
چہ شرحی از برای صاحبان آثار بزرگتر از بن نیست کہ مسطورات آنہا
طرف اعتنا و اعتبار صاحبان مقام عالیہ و دانشندان کردہ اگرچہ
من بکندہ میبایست از بن اثر ناچیز خود در آن محض شرح کندہ باشم ولی
حضرت عالی کہ در حق اہل وطن ایشان لو کان العلم معلقاً بالشراب
لنالہ رجال من فارس نصہ صریح است کتاب مشاہیر النساء را از بزرگو
بقبول و تحجید خود اخضار دادہ و نگارندہ آن را زیادہ از حد
استحقاق مورد عنایت و ملاحظت فرمودہ اند

ابن بکندہ را نام و نامہ نیست کہ در خود درج کردہ و کتاب نامہ دانشوران
باشد خود عاجز و آثار نامچہ فضیلت و محامد بزرگ خاص شخصہ اصلاً

المختصر

آنحضرت است که مثل ابن بکده بهیقتا در پی رایشتر خطاب که بیانه
 عالی خود بکده اینهمه ملاطفت داد و حق کمترین میکرد و دل داشتند اند لکن
 محض مثال امر حضرت تعالی عرض میکنم سین این بکده چنانکه در ترجمه
 حال حبیب اشارت شده بجهل و سه رسید مسقط الرأس اسلامبول
 و در اوایل حال در دفتر خانه خاوازی و مدتی در باب عالی در اطاق
 مضبوط مجلس و الاوچیه پیر از آن در مطبوعه عامر برای نیکارش
 مستخدم بودم اکنون در مکتب ملکیه شاهانه بتدریس علم اصول
 فقه و در مکتب سلطانی بتدریس نحو و ادبیات عربی اشتغال دارم
 و از امتیازات رسمیه نشان درجه سیم محبک را دارا هستم از آثار
 عاجزانه این بکده که بطبع رسیده لکن از نسخهای آنها نمانده ترجمه کتاب
 کتاب المنفذ من الضلال است دائر بعتائد و تحفه الاویب که در
 رد اهل صلیب میباشد و اطواق الذهب و فیض الاخوان در
 ادبیات

امام مؤلفات ابن بکده که نیز طبع شده بمضور عالی ایفاد میشود
 دو جلد آن المنتخب فی تعلیم لغة العرب و مختصر آن که المقتضب
 من المنتخب باشد در علم صرف است دیگر کتاب المقتضب فی نحو
 لسان العرب در علم نحو میباشد دیگر کتاب التراجم است در
 شرح احوال اذبا و علما و فقط جزء اول آن منتشر گردیده
 دیگر القول الجید است در شرح ابیات و شواهد تلخیص الفکا
 و دو شرح آن مطول و مختصر و حاشیه میر سید شریف
 مستدعی است و اصول آنها را مرقوم و ببقای تو جهات سامیه
 منونم فرمایند و در هر حال امر و فرمان حضرت
 ولی امر است .

۷ جادی الثانیه سنه

۷ شباط سنه

حرف الزاء

زائده

شاید بود که اسکناسها نیز و طبع دقیق داشتند صاحب کتاب موسوم به آفتاب عالمی را و از اینها میسر شده که کتاب نشر عشق و نایب الاذکار و شمع المؤمن و کفایت استعداد و مهارت او نکات شریفه شده شعر مکتور و در ذیل از ویست

خوردن خون دل از چشم ترا موخندام خون دل خورده ام و اینها موخندام
کار من پیوسته بخون جگر خوردن نیست طریقه کار پیوسته بخون جگر موخندام
شیوه عاشقی و رسم نظر بازی را همه از مردم صاحب نظر موخندام

زبراء

جائزیه بوده و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را از ادب فرموده و او از آنحضرت بعضی احادیث روایت نموده است

زبراء

جائزیه بوده است که بنی عدی او را از ادب کرده و از حضرت حدیث روایت نموده است

زبیده ام جعفر

دختر جعفر بن ابی جعفر منصور است و پدرش بجعفر اکبر اشتهار دارد و زبیده خود زوجه هرون الرشید خلیفه عباسی بوده و چندان خیرات و مبرات و بذل اعیانات نموده که بر عتق دنیا و دنیا بد جدا او ابو جعفر منصور دو پسر خلیفه عباسی و باقی شهر بغداد است شوهر این عجم او هرون پسر خلیفه عباسی و مجد در شوم دارنده هرون و علوم بسیار شد جیش عربی و سیده و عربی بود آن زوجه مأمون که شرح حال او پیش نکاشته اصداً تحت نهائی است که در اسلام بند دین نظیر آن گرفته شده در موقع این عیش نشاد مانی بنا او را به زور از بیم و ظرافت فخره ملو از در بیتی و نافرهای مثل از فرط بله های خود در برهمنه گرفت و هذا بنا و بخت بیگانه نیز از هر طرف آمد

که بیدار در شب عربی بر این مخرج بجو از برای زبیده ترتیب داده بودند که هو شهر را حواله و نفاذ از قوم آن اظهارات بجز مبدع بودند تعبیر آنکه این خوش بختها و قبی مبدل بسبب بخت و چون دور کار طومار خلافت هرون در نیش خویش نترل و انحطاط در رسید و محمد امین بیگ زبیده در کتبک با عسا کر عبد الله مأمون بر او پدید خود

خیرات حنا

۸

مقهور و مقنول گردید و روزگار زبیده سیاشد و خالش ثناء و مانا که اسباب این نیست
 روزی را خود روزی فراهم آورد و از روی الحاح خویش را باین بلا مبتلا کرد
 ادیب با درع شهاب الدین عبد الله شیرازی در کتاب صاف الحنه که گوید هر روز از رشید
 روزی با ملکه ملک و عقیده و کثرت خود یعنی زبیده بلاعبت شطرنج در قریه ملاط
 و تلبیک خالی میکرد مراهنه را از کمال آنکه غالب البر مغلوب حکم نافذ و روان باشد
 و هر چه اقتضای روح و اسفاف لازم آن در دست اول هر روز غلبه کرد زبیده را فوق
 تا پیراهن و کوبی که رقوایم انسان را و به باشد خلق کرده در مقابل نظر هر روز از رشید
 با بخت زبیده چند آنکه استغفار کرد و پند پناهد بن کام امثال امری حسب شرط
 بنمود ثانی الحال زبیده غالب آمد گفت ملتفتی که با فائز حبشید که کثیر بن جوار
 بود جمع شوی هر روز از مناجات خلقت و دمان صورت او افتاد اشتغال یافت کرد
 تا در معرض این الناس از جوار نفیس یا قوت ابدار چند آنکه در حوصله آرد و گذشت
 بردارد زبیده گفت اگر نامت خرافین میگذر اول افتد و در مسکن اشراق دهد قبول
 نخواهد بود بر مقتضای شریک که در فتنه قیام واجبست و دفع و احوال غیر قابل هر چند هر روز
 در شفاعت بدیتر زد زبیده اصناف الحاح و ادراج الحاح که بوغر القلوب و بیخ الحاح
 صفت آرد زیادت کرد هر روز با فائز مجتمع شد بتقدیر اهل از فار و روز اصلا ب
 او قضا که بفضل هضم رابع مستعد آن بود که بتقیه نوع و امبداء شخصی بگریز
 در مقترحم شقوق یافت و قوت ماسکه بخافضت آن قیام نمود و آناء ثم جعلنا
 النطفه علقه فخلقنا العلقه مضغه فخلقنا المضغه عظاما فکسونا العظام لحما
 بوساطة تاثیرات اجرام علویا انرا بر شیه انشاء خالق بیکر رسانید و بنا را که الله احسن
 الخالقین هنگام میفات وضع محل و زمان نفایس فایز مأمون مییون انفسا و مضیق
 عدم در فضاء وجود آمد چون از حیض ضاع بیفایز رسید دلائل تجلیات و
 شمائل پامت از حرکات مسکات و ظاهر بود (والجواد عین فراره)
 انفسنا ان جبال الشمس تدركني لما بصرت بحيط الا بصر البق

روزی شخصی تعینی البخاری خلافت آوردند و بر دعوی باطل اصرار نمود و ادا کرد
 عذبات عذاب که بد بساط سطون تعریف کرد بد چون تعذب بضرر بقیه تقدیم یافت

خیرات حسن

۹

بصباح و عویل و ندبه طویل در امدت مؤمن در رشتن برادران موضوعی حاصل و موقوف
 نازل اینست که بویختن کفایت فایده کثیر و لو العزم من الرسل هرگز از سرعت ذکا
 و فطنت و دها و حنک او متعجب شد و شفقت ایزد در حرکت آمد گفت صد رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم از قال اولادنا اباکادنا بعد از آن بومایم و ما محبت و زینت در
 حق او مزید چه پند پرفت نامت مؤمن در کل علوم برادران فایده و نداد اب و مراسم
 ملوکانه از فرستیت و میدان داری بر برادران غالب چون هرگز دعوت حق را
 اجابت کرد زبیده خواست که محرابین پسرش در مکتب خلافت قائم مقام باشد اما نرسید
 و ارید و لا یكون الا ما ارید بیان برادران بکرات عادت رفت و در تاریخ دولتین
 کیفیت ان احوال شروع است چون محرابین بقتل آمد و دعاء خلافت او را ملامت بانشا
 من و انفق نایسه نایسهم امین نگفتند زبیده نفسها سر چون بادختران از جگر جو شیده
 برکشید و گفت ما قصدیم بهذا اليوم الایوم قیام بما للتخارج مع اییک انشی
 خلاصه زبیده بعد از کشته شدن امین طرف تعبدی و تحقیق ظاهر و الیمین فائل
 امین گشت و عریضه بمؤمن نوشت که صورت ان از قرار ذیل است
 کل ذنب یا امیر المؤمنین و ان عظم صغیر فی جنب عفو و کل زلل و ان جل جلاله عند
 صفح و ذلک الذی عودک الله فاطال مدتك و تم نعمتک و ادام ملک الخیر و دفع
 ملک الشرهذه و نعمه الوالد الذی نرجو فی الحیوة لنوائب الدهر فی المات لجمیل الذکر
 فان رأیت ان رحم ضعیفی استکان بنی و قلته خیلتی و ان قل رحیمی تحت فم جعلک الله
 ظالماً و غیره اغیار فافعل و ندکرم لو کان حیثاً لکان شفیعی لیک
 و اشعار ذیل را که از نایب فکر خود زبیده است نیز در اخر عریضه نگاشت

و افضل راق فوق اعواد منیر	لخیر امام قام من خیر عنصر
الی المملک المؤمن من ام جعفر	و وارث علم الاولین و فخرهم
الیک ابن عجمی من محقونی و مجرمی	کنیت و عینک نشانهل و موعنها
و من زال عن عینک فضل نصرتی	اصیبت بادی الناس منک فیرایه
فاظهاره فعله بمملکت	انی طاهر لا طهر الله طاهر
و اهلنا اموال و احرق ادوری	۵۰ برزنی مکشوفه الوجع خاسرا

خبرات حسنا

۱۰

يعز علي هانن ما فلقينه وما نالني من ناقص الخلق اعو
 نذكر امير المؤمنين قراييه فديك من ذي قربته مسند
 فان كان ما ابدى لامر امته صبرته لامر من قدر مفسد
 وان كان ما قدره كامن تعديا على امير المؤمنين فغدير

ابن عريض بواسطه جارته فالحه نام بمأمن رسيد وپورا زخاوند زبشت بکريت
 وکفت من بايدها نبارت را که حضرت امير المؤمنين عليه السلام وقت شهادت
 خبر قتل عثمان فرمود بگويم والله العظيم که من چنين حکمي نکرده و از بينکا وخت نمود بپسند
 بعد از آن مأمون ظاهر را نفرين کرد و تسليت نامه بر سیده نوشت و اموال مغموبه
 او را مسترد ساخت و از بن عريضه معلوم ميشود که زبیده علاوه بر کلمات تسليت
 در ادبيات و انشاد اشعار مصرعيتي عاليه داشته است

از بزرگوارن عيالي زبیده اينکه دوزي عريه او را از اطيب خوده اين دو شعر بکفت
 از بیکده اين جعفر طوبى لسانك المشاب
 نقطن من رجليك ما قطي لا کف من الرغاب

کناي که در خدمت زبیده بود نه خواستند عريه را از بت کنند او خود مافع شد
 و کفت قصداً اين بچاره مدح بوده از عهده اداي ان بر بنامه مشيک است که گفته اند
 شما لک اندک من بيمين غيرک خواسته است نظير اين مضمون را بفهم آرد قصور خيال او را
 از دقيقه بکرم غافل نموده بعد از آن امر کرد چاه را باو بدهند و او را بر لغزشي که در شعر
 اتفاق افتاده واقف سازند تا سخر نشازد

تا بيدانت که مأمون پسر عم زبیده بوده چه اين خليفه پرهيزگار و زايست و هوشيار پس
 محمد الهتک اين ابی جعفر المنصور را با شد و زبیده چنانکه پيشتر ذکر شد در حجر جعفر بن
 ابی جعفر المنصور بود و ظاهر و اليمين که زبیده از وشکایت کرده ابو الطيب طاهر
 الحسين بکي از امراء معروف عباسيه بوده و در حقيقت فتح و غلبه او بر عساکر امين
 مأمون را بخلافت نابل نموده و در ازاي اينه صحت حکم را خراسان يافته و الی الامر از
 نژاد و صليب اميباشد کوبند و بکي از مخاريبات بادست چپ خصم بپيشکشي زده و
 او را دنيمه کرده لهذا معروف به ذواليمين شده و در حق او گفته اند کلنا يدبک

خبرات حسنا

۱۱

بہن چہن تضریر و چون یک چشم داشته شاعر ہے گفتہ است

یا ذا الیمین و عین واحدہ نقصان عین و چہن زانکہ

ادیب فاضل کامل محمد ذہنے افتد مٹو لک کتاب مشاہیر النشاینا است شکوہ جشن
عروسیہ زبیدہ شرح از جشن منرا و حتی کہ سلطان مراد خان برای پسر ایلدزم با زبیدہ خانہ
کفر فتنہ فوشنہ کو بد یکی از ولایم ہنر کے کردہ اسلام دادہ شدہ ولیمہ عروسی ایلدزم
با زبیدہ خانہ است کہ در سال ہفتصد و ہشتاد و ستہ اتفاق افتادہ و سلطان خاقون
دختر قرہ مان او علی علی بیگ وادرسلک از دواج در آورده و جشن این مناکحہ را
نالے بلکہ مقدم بہر جشن عرفیہ سے بوران وزبیدہ باید دانست در این سور کلیہ ملوک
اسلام و اسرای طرفہ عوث شدند و ایلچی ہر یک با ہدا یا ی ملوکانہ بدر بار سلطان
آمد و از امرای مشہور عثمانی غازی اورنوس بیگ در بیوقوف صد نفر غلام و صد نفر
کنیز تقدیم کرد در دستہ ہفتاد و ہشتاد نفر غلام کہ مقدم بہر سنا پر بودند طبقہ ہای نفرہ بود
پراز طلا و در دستہ غلام دیکر کہ در عقبہ غلام اولے بودند طبقہ ہای طلا بود
پراز نفرہ و ہشتاد غلام دیکر ہر شمعدا ہای نفرہ و مشرہ ہا و لکنا و ابر بقیہا
وسایر اوائی نفرہ در دستہ دانستند و بنا بر مسطورات تاریخ منجم باشد ایلچی ہا
سلاطین از دیدن پیشکش غازی اورنوس بیگ ز ہدا یا ی خود شرمندہ شدند و
سلطان ہدا یا ی اورنوس بیگ را بتوسط ایلچی سلطان مصر برای سلطان مصر
فرستاد و ہدا یا ی سلطان مصر را بہ اورنوس بیگ عطا فرمود و تقادیم سائر
ملوک را با مر او علما و صلحا بذل کرد

زبیدہ خانم

از بنات خاقان خلد اشیان فتحعلی شاہ طاب ثراہ و از بطن ماہ افروز خانم شیراز تہ
بوجود آمدہ از عفا بل عادات و کرامت شاعران بشمار میاید بقوال شرف افعم والا
عضد الدولہ سلطان احمد میرزا دام اقتبالہ شرح خال خلد و مشارا لیکھا و از قرآن
ذیل نکاشتر اند

زبیدہ خانم زبیدہ عصر خویش و در سلک نشاء عارفہ سنسلک و از مرید ہا ہے
مرحوم حاجی میرزا علی نقی ہمدانی است کمر و قتی از اوراد و از کاد فر اغت دارد

خبرات حسا

۱۲

دو حسن خلق بد رجح که در مدت شصت سال توقف همدان با وجود هر قسم و باست
و نفاذ حکم احدی از وزیر بچیده علاوه بر وزارت حرمین شهر بقیع بیت کرتن بعبادت
غالیان عراق عرب ده مرتب عیاش مقدس شترن گشته و هرگز در اسفار تجارت
ظاهر با خود ندانسته کثیرا بذل و بخشش پندارد اما در خفا و بطوریکه هیچکس
ندانند فقر و مساکین و سادات و طلاب او را با استخفاف از عرق عجم از جود و گرم او
در سفر و حضر بکرمند کرد بدو سالن را هرگز محرم نگذرد است از منافع اما از در
مقرری خود هر ساله مقدار و مبلغی برای تخرج شخصی خود موضوع میکند و با و
مخصوص انعام و اطعام او اصل و ایام او در ماندگان و بدو ایاز میخاید حتی الامکان
از شب نده داری و ریاضت بدین و ترک لذت فرموده از نگره پیوسته در کار و تکریم
نفس میکند بعضی کرامات از حکایت می کنند آنچه من خود مشاهده کرده ام این است
که وقتی در سفر مشهد مقدس با این شاهزاده خانم مقدس هم سفر بودم و هوای نهایت
گرم بود در منزل سیاحی و سفر از روزگار که مرض بودند محتاج به یخ شدند فدی به
یخ پیش این امر بود شاهزاده خانم فرستاده برای مرضیهایم خواست فدی از آن
فرستادم ثانیاً آدم ایشان آمد و یخ خواستن پیغام دادم که هوای گرم است و برای
خودمان لازم میباشد جواب داد یخ برای همه ما لازم ناخوش لازم مراست مضامین
نکبند فردا یخ فراوان برای شما خواهد رسید آنچه یخ حاضر بود دادم اما هیچ
کدام نیکو کردم که با این روی بنویسند یخ تحویل نمود صبح همان شب ثوابتیرالدوله پرور
میرزاخاکم سبزواری با سنبالها آمده و یخ زیادی همراه آورده بود انوقت از صفای
ضمیر شاهزاده خانم نهایت متعجب شدم و دانستم که خبرات حسان نیز بکرامت احسان
صاحب مقامات پیشوند باز وقتی در مشهد مقدس بدیدن آن مقدس رفتم ثنبا کو
ایشان را بدیدم یک کیمه تنیای کوی خوب به نیاز فرستادم سه روز بعد سه کیمه
ثنبا کو مرحوم اصفالدوله برای من فرستاد خلاصه علیخان نصره الملك پسر سخا
قراقرز و بشرف همسیره زبیده خانم نابل شد و حسین خان حسام الملك که از امرای پسر
دولت علی ابران و صاحب منصب امیر قومانده و مکران کرمانشاهان است از ایشان بوجود
آمد خالاقیر بیاهشتاد سال از عمر آن عقیده گذشت و اسباب عزت و احترامی که برای

خیرات حسنا

۱۳

اوفر اهرم بوده مگر کپه را نظیر آن روی نموده آنضا اصرا و اینست که در ناخوابیها
بطبیبت جوع نمیکند آنچه را از سر شدن خود شنیده معول میدارد یا با ستخاره کار
میکند ارد از این خیریه او کاروانتر اینست مدد و روضه مخصوص برای فائز و
در قرئه تاج آباد که متعلق است باحقاد مرحوم حاجی ملا رضا و همدا که روح الله
روحه این کاروانتر اینست که مرشد خود مرحوم حاجی میرزا علی بنقی و بکشد این
بتا کرده و قریب هزار تومان خرج آن شده نیز پله در نزد پهلوانان که در و عظیم
از آنجا در آنست ساخته و نقاب اشرف والا احتشام الدوله سلطان اویرمیرزا
که او از ساختن این پله در همدان حکومت داشتند در خارج این پل شرکت کرده اند
بقعه و سخن امامزاده یحیی و اقد در همدان را احسام الملك بخوانش ایشان غایت
کرده و مبلغی معروفه داشته چون مرحوم حاجی میرزا علی بنقی طیب الله مضجع مرشد
زبیده خانم در همدان در بقعه بابا ظاهر معروفه مدفون شده هر سال زبیده خانم
مبلغی بمصرف روشنائی از بقعه و خرج قاری و متول و غیره میرساند و در آنکه
از قرئه لا لهین ملک خود را وقت کرده که حاصل آن را در کربلای معلی صرف نموده
و او بی روشنائی کند تخلص زبیده خانم همان است و اشعار مسطور در ذیل
نوع اینها را که در ذری منظومه آن طبع روان

گفتند خوشد کوشد ل چون عاشق دیوانه شو

کر وصل او خواهی خود بیکانه شو بیکانه شو

در عشق او که صادق با بد بوزی خویش

در شعله عشقش دلا پروانه شو پروانه شو

اند دل هر غار نه زین می بود میخانه ها

خواهی لا غار شوی پتخانه شو پتخانه شو

ولها

روز وصلت سرفرازم همچو شمع

در شب هجران کدازم همچو شمع

نایبائی جان بیانم همچو شمع

دور هدا سناده ام از دوشوق

که بوزم که بیانم همچو شمع

از غمت با آتش هجران هم

خبرات حیات

۱۴
ولها

خواهم از ساقی مهوش نمانماید لطف غلام
هر زمان در بد کام خشک من جایم که
گرچه نتوانم از لبت لنگان پانهم در کوچه و درو
لطف تو گریه شامل اید می نهم کامی که

ولها

دردی بمن ایستاد از آن محبت و سپیدانه
کو سوز درون کو هم شعر دوستانه
خواهم که در پرستی خود نیز درم از یاد
غیر از تو نماند کس نه خوشتر و نه بیکانه
از عشق و رخ جانان کشته است چنانچه
مستانه سخن گوید این عاشق و جوانه
نکازنده کوید زبینه خانم در این او آخر (در حد و نارنج نالینا پنگاب) در گذشت
و نام نیک و آثار خیر بر او بماند و رافش شاد و یا اولیا و نیکان محشور باد

زبیده اسلامبولی

بنابر مسطورات تاریخی مراد می این زن دختر اسعد افند بن اسمعیل افند شیخ الاسلام
و از نساء مشهوره اسلامبول است در علوم فقه و لغت و ادبیات مهارت داشته
شعر فارسی و ترکی و الجوی میسر کرده و صاحب مضامین بکر بوده سلاطین و وزراء
او آخر مائده و از هم هجره را مدح نموده است بیشتر وقت خود را بمطالعه کتب بگذراند
و اشعار خود را مدون کرده چون پدرش اسعد افند و برادرش شیخ الاسلام
شهریه افند نیز شعر می گفتند و در جوانی او را بدین توان خود ملحق کرده یعنی در یک
مجله قرار داده اند بعد از آن کتاب این وضع را رسم کرده در استکباب اشعار این
پدر و پسر و دختر اول گفته اسعد افند و بعد بیات شهریه افند و در آخر
دو جوان زبیده و امینو پسند مشا و الیها و ادرویش افند نقیب الاسلام
که از صد و در آن عصر بوده بزرگتر است و پسرش که فطنت اخلاص داشته
نیز از مشاهیر شعر اشتهر می شود این زن در ماه ذیقعد سال هزار و صد و نود
و چهار هجره وفات نموده و در قبرستان ایوب مدفون شده است
این بود شرحی که صاحب تاریخی مراد می در حق زبیده اسلامبولی نوشته اقا
بعقیده او پیر فاضل محمد ذهبی افند مصنف کتاب مشاهیر النساء فطنان نبی
نه پسر زبیده و گوید ترتیبی هم که در استنساخ دوا و بر سبطومه ذکر شد خلاف

زبدۃ انغای جلائر

از زوجات سلطانه بن میرزای باقر خوانده و فرزند زینبیا از وجود امد است

در فاء بندت عک

زبد بوده است از اهالی کوفه در جنگ صفین حضور داشته و لشکر ابن حشر
امیر المؤمنین علیه السلام را بجهت با معاویه تحریر می نمود در باب بی شتم
کتاب مستطرف که از عفو و گذشت سخن مینماید حکایت از حلم معاویه ذکر کرده
ضمناً گوید و فاء بندت عک در جنگ صفین امیر المؤمنین علیه السلام را
بقبال ترغیب میکرد و می گفت ایها الناس ان المصباح لا یضئ فی الشجر ان
الکواکب لا تضئ مع النجوم ان البغل لا یسبق الفرس لا یقطع الحدید الا بالحدید
الامن استرشدنا ارسدناه ومن سألنا اخبرناه ان الحق کان یطلب ضالته فاضلها
فصبراً یا معشر المهاجرین والاذنصار فکاتکم فکاتکم بکم وقد انتم شمل الشنات
وظهرت کلمه العدل و غلب الحق باطله فانه لا یتسوی الحق والمبطل فمن کان مؤمناً
مکن کان فاسقاً لا یتون فالترال الترال والصبر الصبر لا وان خضاب النساء
الحناء وخضاب الرجال الدماء والصبر خیر الامور غایبه انوار الحرب غیر ناکصین
فهذا یوم له ما بعد

یعنی ای مردم چو افع در نور افتاب و شبنم نهد و در نادر کان را در تابش ماه
فرغ غنی نباشد و استر بر اسب پیشتی نگیرد و آهن جز با آهن بریده نشود بداند
و اکاه نابشید که هر کس طلب را بخشد از ما نمود او را بر راه رشاد رساندیم
هر کس چیزی از ما پرسید جو ابستلش بر اندیم همانا حق کشته خود را می خست
پیدا کرد ای مهاجرین و ای اذنصار صبر کنید و پایداری کنید کوشای بدیم که خلاف
و نفاق از میان شما برداشته شده و اتفاق حاصل است کلمه عدل ظاهر گردیده
و حق بر باطل غلبه کرده و کسیکه از پی حق است با آنکه جو نای باطل است مکن
نیت ای کسیکه مؤمن بوده مثل کسی است که بیهوش گذرانیده البته برابر
نخواهد بود پیرزنها و امانده کان را با بشید و بگوئید و ثبات جو زبید

خیرات حسنا

۱۰

و بدانید که خضایی نان با حناست و خضاب مردان باد مآء و صبر غاقبه
 بهترین کارها بجنک شنا بیدیم آنکه روی بگردانید که امروز را خردا بپوش
 از دنیا لاسست و این هناد را جزا بپوش در پی

گویند این را امین نیز مغنی محبوبه دانشمند ذوق نام و در تزیین الاسواف
 تالیف حکیم داود افطالیه است از عجیبه از روزگرم شده است و زرقاء جدّه
 مردان بن حکم بوده و قبل از آنکه زوجه ابوالعاص بن امیه شود قوادیه
 سپه نموده و زانیات را بختا نموده و راه میداده همبندگی زانیه ناز بختا نموده او
 بی آمده برای اعلام بطلان علم لای خانم نصب میگردد بنا بر این او را
 زرقاء صاحب ایات هم میگفتند اند و محض تحقیر حکم و مردان آنها را
 بنور زرقاء مینامیدند

زمره خاتون

مادر الناصر لدين الله خلیفه عباسی بوده و وطن غالباً آنکه در مشهد مقدس
 در روضه رضویه بعضی ابنه بمحکم او ساخته شده و آثار آن هنوز باقی
 باشد و شیع الناصر لدين الله ابن خیال را نایکد می نماید و تاریخ نیز
 تو افش می کند

زمره

دختر ابرق محدثه منیر زوجه و لا نا اشیر الدین و مادر نصار است که شرح
 حال او بناید اشیر الدین از مشاهیر مائمه هفتم همی بپوشیده بوده است و زوجه او
 زمره زینب علما و محدثین معتبر و ناجی اشاع حدیث کرده و بمقامی رسید
 که طلبیه ابن فن شریف از وی تلقی اخبار و نقل و ایات سپه نموده اند
 ابی محدث ابرق و همی و در میا ط و ابن صواف و ابن السیفی و عجوبه عبد القادر
 الضبی زینب لا سحر به که شرح حال آن بیاید و ایت حدیث کرده بعد
 از چهل سال زندگانی با شوهر خود در شانزد هم ما و ربع الاخر ساهفتند
 در گذشت در مصر مدفون شد و دختر او نصار هم در همان مقبره که او
 دفن شده بخال دفن است

خیرات حسنا

۱۷

فصل پنجم

بکسر آء و تشدید نوون از سنوآن عصر سعادت زمان بعثت خواجہ کاینات
و جاریہ رؤیتہ الاصل بودہ ابتدا در تحت تملک یکے از پسران عبد الدار
از کفار بنی مخزوم بہرست بعد از آن بمحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
ایمان آوردہ بشرف اسلام مشرف گشت چون مالک او از اسلام او آگاہ
شد اصحاب در درازنداد او نمود و از آنجا کہ او قبول نمیکرد پیوستہ او را
معتدبہ داشت خلیفہ اول ابو بکر از حال او با خبر گردید و پراچید
و از اد کرد این اثر کو بد بعد از آنکہ زینبہ قبول بر اسلام نمود چنان او کو
شد مشرک کہ گفتن چون زینبہ اولات و عترتے بنی از جسدہا بن دزد گرفتار
گردیدہ است او در جواب گفت لاٹ و عترتے از حال پرستندگان خود
ببخزند قضای اسمائے مرابا بن روز نشانیہ و خالق من میتوانند و بار چشمہا
مرابینا ہدہکد و صباچ روز دیکر بادیدہ ہمایینا از خواب برخاست کہ
قریش گفتند اینہم از سحر ہما محمد صلی اللہ علیہ وآلہ است انہی
مولانا جلال الدین محمد روئے سقی اللہ ثراہ در مشوئی اشارتے بخالات
زینبہ کردہ است

فصل ششم

محدثہ مشہورہ ام الحیاء الانباریہ است کہ در حرف ہمزہ توجہ حال او
نکاشنہ شد

× زہرہ بیگہ اغا

مادر میرزا سلطان علی کور کاہنے والے سے قتل ہوئے ابن زن محمد خاشیہ
عاشو شد و بدینہمتا سبناہ فرام آورد کہ پسر سلطان علی کہ ضعیف
عقل داشت شہرہم قند ایجدال و نزاع بمحمد خاز شہناہے تسلیم کرد
اماشیخان و صل ابن زن و اظا انشدہ بہانہ بدست آورد و میرزا
سلطان علی را بکشت و جہی از اغانم قند از قبیل خواجہ قطب الدین
یحیی و غیرہ را بپڑ ہلاک نمود و ہم قند ابدون مواصلت بازہر بیگہ اغا

خیراتِ حسنا

۱۸

مالک شد

زیبائی

شاعر ہوئے است معاصرنا مولانا جامی اور ایمہارٹ واستخا سوئے اند
این بیت ازوست

قامت شیوہ رفتار پویندا کند سرور ایند خود سنا دوازا دکند

زیب النساء بیکم

بہت عالمگیر ناپادشاہند و سنا است مادر کش دہر شاہ نواز خان صہو
نودہ تولدش در سال ہزار و چہار و ہشت ہجری اتفاق افتادہ از علوم عربی
و فارسی بہرہ بکمال یافتہ و کلام اللہ مجید را حفظ کردہ خطوط استغلیق و
شکستہ و نسخ را خوب بیوشنہ ہموارہ بہ ترقیہ حال اہل فضل و کمال ہمت
میکشاد جمعی کثیر از علما و شعرا و ارباب قلم از منشی و خوشنویس و کتاب
در ظل توجہ و عنایتش اسودہ بہر بہتہ اند و از آنجا کہ در قدرت دانی و
توقیر اہل علم و فضل مبالغہ داشتند رسایل و کتب بسیار بنام او نالیف کردہ
مشار الہا در سال ہزار و صد و پندرہ ہجری بر حکمت ایزد ہیہ پیوستہ
ادخل جنتی را بز یادت یک عدد تاریخ وفات او کشفہ اند کویت از فرط
مناعت قبول ہمہ سر احد نہ ہوئے تمام عمر ہیہ شوہر و تنہا بسر برد و دیوانہ
پہرہ اخت این چند شعر از آن دیوان و از نایب افکار او است

خیر و کرشمہ بزکن	ترکس نیم مسکت را
از نہ جام جرعدہ	سانہی پرست را
بہر شہادتِ حنا	یاک نہ از تو بس بود
گرم غضب چہ میکنے	غمزہ تیز دست را
تاب مدہ بطرہ ان	بر دل جو کرہ فرین
بدعت نازہ منہ	قاعدہ شکست را

ولھا ایضا

علاج تشنہ کم شود ز آتش عشق بود برا بر یک قطرہ رود نہیل مرا

کجاست

خبرات حسنا

۱۹

کجاست جذبه عشقه که از ديار خود
کشد برون بيك اچا هزار ميل مرا

فريق نه

بن زن را فاطمه پسر می گفتند و از قرار بیکه در نفحات الانس مکتور است
شیار الیهاد ادا ای دُتبه و مقام ولایت و معاصر جنب و بعد از کحه الله علیه
بود و در خدمت مجید و ابو حمزه بشخصها ملازمت مینموده است

زین الدار

دختر المود علی بن یحیی و ستمه به وجهه بوده بنا بر فضل و کمال و مهارت او
در علم فقه او از بن الدار یعنی زینت خانه لقب داده اند این شرحی است
که صلاح الدین صفی در کتاب خود که موسوم به عنوان النصر و حاوی تراجم
اعیان آن عصر میباشد در حرف زاء نگاشته و گوید ترجمه حال زین الدار
در حرف واو بناید اما چون در حرف مزبور از نشر رخ دیده نشد بهین
قدر قناعت رفت

زین العرب

دختر تاج الدین عبد الرحمن بن عمر بن حسین بن عبد الله السکلی دمشقی و
محدثه است مشهوره که او را بنت الجورانی میگویند از کتب حدیث کتاب
موسوم به الاربعین السباعیات از مؤلفات عبد المنعم الفزازی را از
تاج الدین القرطبی خوانده بعد از آن همان کتاب را چند بار تدریس نموده است
و از مشایخ علم حدیث از عمر الدین عبد الغنی بن عثمان الارکبیلی اخذ حدیث
کرده و از حافظ سنها و ابوطالب بن صابر و ابراهیم الخشوعی و اصحاب
ابن عساکر و غیره اجازت گرفته است محفوظات او زیاد بوده در سال
ششصد و بیست و هشت هجری متولد شده و کمال الدین الحاد الاستر
که از اعیان آن زمان بوده او را زینت گرفته در سنه ششصد و پنجاه و شش
هجری شوهر شد و رکذ شده و او بعد از آن قبول شوی بنموده بمکه معظمه
زاده ما الله تعالی شرفاً مشرف شده مدتی در آنجا مجاور بوده و شیخ رباط

خبرائے مختار

۲

الحمد للہ بن کریم پدہ در اوایل سال هفتصد و چھار بدر و در زندگانی کهنه است

حضرت زینب

دو تین دختر حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ است پوشیده نباشد که چون
سنت مبارک حضرت خبر الانام علیه صلوات اللہ الماک العلام بر پیشانی
رسید به اشاره عم خود ابوطالب را از خدیجہ بن خویلد بطور مضاربه
کفر غازیام شام شدند و خدیجہ سلام اللہ علیہا غلافی میسر نام ملازم
سید انام نمود و بروایتی یکی از خویشان خود را که موسوم به خدیجہ بن حکیم
بود بملاقات آنحضرت امر فرمود و حضرت نبوی امتع را که از خدیجہ کبری
کفر غازیام بودند در بصره شام بهما و سود تمام بفروختند و بیکه معطره
فرمودند و روزی و روزی حضرت بیکه خدیجہ با جماعتی در غفر نشسته بود
دید جمعی از شام می آیند و در مرغ بال گشوده و پر در پر کرده بر سر یک نشا
افکنده اند و معلوم شد مرغان منع حرارت آفتاب از وجود مبارک
سید کاینات مینمایند و در وقت میسر بخدمت خدیجہ آمده کرامت
که در راه از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ پدہ بود بگفت و از حال
امتعه و اموال معلوم شد که نفی کثیر از آن سفر حاصل شد بنا بر این
محبت خانم الانبیاء در دل خدیجہ جا گرفت و به ازدواج آنحضرت شایق
گردید و زنی از خویشان خود را بر آن داشت که این طلب را بوجهی حضرت
رسالت پذیرا باشد و پس از آنکه مانع از ضمیر خدیجہ کبری با آنحضرت
اظهار شد و از این طرف نیز علامت میل ظاهر گردید خدیجہ عم و پسر عم
خود عمرو و ورقه بن نوفل را بجهت انعقاد مجلس نکاح بخواست و حضرت
مقدس نبوی صلی اللہ علیہ و آلہ با انعام خویش حمزه و ابوطالب بخت خدیجہ
قشریفت بردند و ابوطالب و ورقه بن نوفل هر یک خطبه بلیغه خواندند
و خدیجہ کبری را در دجنالہ خیر لولہ در آوردند و مهر خدیجہ را اکثر
بہت مادی شرجوان نوشته اند و روایات دیگر نیز هست بمرکب و
میان حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و خدیجہ کبری الیقین و محبت مفرط

خبرات حسنا

۲۱

وافع شد و چهار پسر که قاسم و طیب ظاهر و عبد الله نامیده شدند و
چهار دختر که رقیه و زینب و ام کلثوم و حضرت فاطمه سلام الله علیها باشند
حضرت پیغمبر را از آن بطن مظهر حاصل آمد و آنحضرت را دیگر فرزندی
نبوده و نیامده است جز ابراهیم که از ناری قطبیه وجود یافته و بعضی اولاد
ذکور آنحضرت را سته نفر گفته قاسم و عبد الله و ابراهیم و طیب ظاهر را
لقب عبد الله دانسته اند و هر حال زینب خرد و یم رسول اکرم است و
مادر او خدیجه کبری میباشند و بقول دختر اول است در سال سی ام از عا
الفیل که پنجاه سال بعد از مرگ حضرت رسول صلی الله علیه و اله ناخفته
کبری باشد متولد شد و چون بمقد بلوغ رسید او را با پسر خاله اش ابوالعاص
بن الربیع بن عبد العزی بن عبد الشمس بر عی بر منافذ رسول از دوام
کشیدند و ابوالعاص در جنگ بدر اسیر شدند و بنده قلداده را که خدیجه
سلام الله علیها با و داده بود بخت فدای شوهر خود از مکه بمدینه فرستاد
چون چشم پیغمبر صلی الله علیه و اله بر آن افتاد وقت فرموده معا و ذی
و ابوالعاص نیز رهائی یافت اما با و فرمودند چون بمکه رسید باید زینب
بمدینه فرستد چه اسلام و کفر ایسا بقرین شنا شده است ابوالعاص قبول
کرده و بوعده وفا نمود و بعد از چند کسب اسلام در دل ابوالعاص نمودار
گردیده مدینه آمد و مسلمان شد بر و ایته حضرت رسالت همان نکاح
اول باز زینب ابوی دادند و برخی بر این اند که بحد عقد فرمودند
در هر صورت زینب را از ابوالعاص پسری آمد علی نام و در خردی ستمنا
به امانه علی هنوز بالغ نشده بود که راه عالم دیگر پیمود و امانه را خضر
امیر المؤمنین علیه السلام پسر از ارتحال سیده نساء بموجب صفت صدیقه
کبری در حباله نکاح در آوردند و زینب در سال هشتم هجرت از پنجهان
بیرای جاودان رفت و سوده بنت زمعه و ام سلمه و ام ایمن و ام عطیه
انصاریه او را غیلا دادند و حضرت خیر البشر لکنونه خود را اشعار او
ساخته بدست مبارک وی را بخاک سپردند

خیرات حسنا

حضرت زینبؓ

دختر حضرت امیر المؤمنین علیؓ علیہ السلام است و از بطن مطہر سیدہ فاطمہ
 حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا وجود آمدہ و زینب کبریٰ مشہور شدہ
 جلالت قدر و عظمت بقیہ و رفعت شأن و مقام و کما اعقل و دانش و علو
 منزلت و قوت جنان و طلاق لسان و فصاحت بیان و سایر محامد و حسنات
 حضرت زینب کبریٰ سلام اللہ علیہا را دو سنی دشمن معترف میباشند
 و بطون طعنہ و فائز متواتر اخیر ادہ اند سال ولادت آنحضرت را محدثین
 و ادبای سیر تعجبین نکرده جز اینکہ گفتہ اند قبل از ولادت رسول اکرم صلی اللہ
 علیہ و آلہ و سلم قدم بعرضہ عالم نہادہ لکن از سیاق کلام مصنفین معلوم
 میشود کہ حضرت زینب کبریٰ فرزند پست کہ بعد از جناب سید الشہداء علیہ السلام
 متولد گشتہ و اول دختر امیر المؤمنین علیؓ است پدر بزرگوارش اورا بعم
 زادہ او عبد اللہ بن جعفر طیار تو بیع فرمودند و چهار دیکر کہ علی و عون
 الاکبر و محمد و عباس نام داشتند میل دختر کہ مکاتہ بام کلثوم بود از آن
 بطن ظاہر وجود آمد در سفر عراق و واقعہ کربلا زینب کبریٰ با برادر خود
 حضرت سید الشہداء علیؓ الاف لیحیہ و الثناء همراه بود و ہمیشہ آنحضرت این
 خواہر از یادہ از حد احترام میفرمود و در حقیقت بعد از شہادت سید جوانا
 ہشت از کربلا نامشام و از شام نامدینہ طیبہ پیر سناوی اہل بیت سید الشہداء
 علیؓ را زینب کبریٰ میفرمود و میتوان گفت احدی از زنان عالم بقدر این زینب
 و مصیبت ندید و دریغ و صحت نکشد علاوہ بر برادران و برادر زادگان
 دو پسر نیز از دود و دقت بوم الطف شربت شہادت نوشیدند یکے عون
 کہ بدست عبد اللہ طائی کشتہ شد دیگرے محمد کہ غامر بن ہنشل اورا مقنن
 ساخت در ہر حال و ہر جا ان ایت کرامت و کوهر حل یعنی حضرت زینب صبر کرد
 و جز کلماتی کہ دلپایہ رضا بقضاء خدا و تسلیم امر او باشد بر زبان نیاورد
 و عبارات و خطب زینب کبریٰ را محدثین و مؤلفین زینب اورا خود حسنا
 و آنہا کہ در دقا بقو خطابہ و حقائق بر اعن و بیان نظر و معر فیہ دارند

خیرات حسن

۲۳

زاید الوصف شود و تجید نموده اند و از جمله عبارات زائفة آن محدث و علیا
خطبه مختصر است که در وصول بکوفه بعد از زائفة جافوز کر بلا بیان فرموده
و این در وقت بود که اهل کوفه اظهار تداامت از کار زشت خود میکردند تا شغ
منجورند بشرین زیرا سید کویدین بد کفوق بنیدب خیر امیر المؤمنین علیه
نظر کردم بخدا قسم که هیچ زن با شرم و حیای ندیدم که بدین فصاحت سخن
سراید و تکلم نماید کو با زبان امیر المؤمنین علی علیه طالبی در همان داشت
بمنرم اشاره کرد و گفت کوش دهید و بیسید چه میگویم همه خاموش شدند
و سر را پا کوش آنگاه فرمود

الحمد لله والصلوة علی ابي محمد وآله الطيبين الاخيار انا بعد يا اهل الكوفة
ويا اهل النخل والغدا اتكونون فلا رقاة لدمعة ولا هذات الرقة انما
مشاكم كمثل الی نفصت غزها من بعد قومه انكأنا نتخذون ايمانكم دخلا
بيكم الا و هل فيكم الا الصلف والتطف و ملق الاماء و غنر الاعداء
كم عن علی دشنه او كفضنه (كفیتهم) علی ملحوده الاساء ما قدست لكم انكم
ان سخطا الله عليكم و في العذاب انتم خالدون و تنجبون ای والله
فا بكو اكثر او اصحكو اقلیلا فلقد ذهبت بغارها و شنادها و لن مرضوا
بغسل بعدها ابداء و ان ترضون قتل سلیل خانم الانبیاء و سید شباب
اهل الجنة و ملاذ خیرتكم و مفرج نازلکم و منا رنجتكم و مدرة سئتمكم الا
سواء ما نردون بعدا لكم و سخطا فلقد خاب السع و تبثت لانیك و خربت
الصففة و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیكم الذلة و المسكنة و یلكم يا اهل
الكوفة ای كبد لرسول الله فریتهم و ایتة كویمة له ابرزتم و ای دم له سفكنم
و ایتة حرته له انه كنتم لقد جئتم بها صلفاء عمنفاء (عنفاء) سواء فناء
(و بعض الروایا خفاء شوماء) كطالغ الارض و ملاذ السماء افجیتكم ان قطرت
السماء دما و لعذاب الاخرة اخری و انتم لا تنصرون فلا یستخفكم المهل
فانه لا یحفر البدار و لا یخاف فوكت الشاد و ان نیکم لبا المرثا
یعنی سنايش خدای را و درود بر پیغمبر محمود و اهل بیت طاهرین او که

خیرات حُسن

۲۴

رُکُز بُد کَانَد و بَعْد اِی مُرْدُم کُوفَ اِی اَهلِ عَدُو مَکَر بَر مَکَر کَر مِی کُنَد اَب
بِشَم شَمَا نَآیَ کُنَد و نَالَه شَمَا سَا کُن نَکَر د شَمَا بَدَان زَن مَانِیْد کَر دِشَنَه
خُود رَا نِیَک هِے 'تَا بَیْد و بَا ز مِی کُشُود و تَا رَا نَا مِی کَر د شَمَا بَیْد بِنَان نِیَز رِشَنَه
اِیْمَانِ خُود کِیَسْتِیْد و بَکُفَر اَصِلِ خُود بَا ز کُشَیْد اِیَا د رِسُو کُنَد کَا خُود
مَکَر و خِیَانَت د رِنَظَر اَرِیْد د رِشَمَا بَیْسَت مَکَر عَو کُ بَا طَلَا لَایِش بَعْبِی عَمَلُوه
جَو اَرِیْد و عَمَا زِی اَعْدَا و تَا بَیْد مَکَر بَیَا هِے کَر د رِسُورِلَه و وِیْدَه نَآشَد نَا فِزَه
یَا لَیْجِی کِه 'اَرَا لَیْش قَبِرِی هِے کَر دَه نَآشَد بَد تُو شَر بَرَا یِ اِخِرَتِ خُود فَر سَنَادِیْد
خِشَم خُود بَرَا یِ شَمَا مَهِیَا سَت و دَر عَذَابِ مَحَلَّد خُود اَهْیِیْد بُوَد اِیَا بَر مَآ کَرِی و زَا رَه
مِی کُنَد اِی و اِلله بَیَا و بَکَرِیْد و کَم بَیْخَنَدِیْد عَیْب غَا رَا بَدِی و اَبَرَا یِ خُود
کُذَا رِیْد و اِیْن نَنک رَا هَر کُز مِی تُو اِنِیْد دُور کَر د و بِیَح اَب 'اَنَرَا نُو اِنِیْد
شَن و چَکُوْنَه تُو اِنِیْد شَن و بَا عِیْر نَدَا فِی خُود اَهْیِیْد کَر د کُشَن جَکَر کُوشَه
خَا تَم بِیَغِیْبَرَان و سَیْد جَو اَنَان اَهلِ مَیْهَشَت اَکَر مَلَا ذِیْر کَرِیْد کَان شَمَا و رِشَن
کُنَدَه حَیْجَه شَمَا بُوَد دَر هَر خَا دِئَه بَا وِیْپَا هِیْمِیْرِیْد و سَنَت شَمَا رَا جَا رَه
مِی سَا خَت دِیْن و شَرِیْعَتِ خُود رَا اَز مَیْجَا مَو خِیْنَد بَد کَا هِے مَر تَکَبُّش دِیْد
اَز حَکَم خُود اَدُو مَانِیْد سَعِی شَمَا بَیْپَا یِدَه مَانَد و بِیَحْسَرَان دِنَا و اِخِرَت
دُو چَا رِشَدِیْد و مَسْتُوحِ عَذَابِ اِلله کَرِیْدِیْد ذَلَّت و مَسْکِنَت رَا بَرَا اِیْچُوْد
خَرِیْدِیْد وَا یِ بَر شَمَا اِمْرُوم کُوفَ چِر جَکَر کُوشَه اَز حَضَرَت رِسَالَت پَارَه پَارَه
کَرِیْد و چِرِیْر دِی کَا نِی اَز مَحْدَرَاتِ اَوْرَا اَز پَر دَه بِیرون اَوْرَدِیْد و چِه خُو فَا
اَز فَر نَدَان بُو کَرِیْدَه اَوْرِیْچَیْنَد و چِر هُکُل حُرْمَتِ نَبَت بَا و عَمُوْدِیْد کَا رَه
نَیْهَاتِ قَبِیْح و شَنِیْع کَرِیْد کَر سُو اِیْ و زِشَن اَن زَمِیْن و اَسْمَان رَا فَر اَکُوفَد
اِیَا تَعَجُّب کَرِیْد کِه اَسْمَان خُون بَارِیْد اَلْبَتَه عَذَابِ اِخِرَت شَمَا رَا سُو اَتَر مَانِیْد
و کِی بَیَا و شَمَا نِیَا یِد رِغُو و مَحَلَّت بَارِیْعَالِه شَمَا د اَسْبَجَا رَنکُنَد چِر خُود اَوْرَد
عَالَم دَر عَنَاب غَا صِنَا مِی نَادِیْت نِیْمَانِیْد و اَز کُشَن وَقْت اِنْتِقَام نِیْمِیْرِیْد
و بِیَر دَر د کَا رَه شَمَا مَر تَب کَا هِے کَا رَا اَز اَسَن

و خُطْبَه دِی کَر حَضَرَت زَیْنَب کَبِرَه اَنَس کَر دَر شَام دَر مَجْلِسِ نِیَز بِلَا نِجَالِ فَرُوْد

خبرات حسن

۲۵

وصورت ان بر چند روایت مختلف سبیده است و ما بر روایت ابن طاووس
علیه الرحمه اعتماد کرده خطابه آنحضرت را بطولها ایراد می نمایم و این است
آن روایت

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سوله و اله اجمعین صدق الله تعالی
ثم کان عاقبة الذین اساءوا السوء ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزئون
اظننت یا بنی حنیث انی انا فی الارض و انا فی السماء فاصبحت انسا
کانتا ق الا سیرت ان بنا علی الله هو انا و بک علیه کرامته و ان ذلک لعظم خطک
عنده فتمحی بک بانفک و نظرت فی عطفک جندلا و سرور احب من رایت الدنیا
لک مستوسعة و الامور منسفة و من صفاتک ملکک و سلطاننا مهلا مهلا
انیت قول الله تعالی و لا تخشبن الذین کفروا انما نملي لهم خیر لانفسهم انما
نملي لهم لیزدادوا انما و لهم عذاب مهین امین العدل یا ابن الطلقاء تخذیرک
خزائنک و اماناتک و سوفل بنات رسول الله سبنا یا قد هتکت سنورهن و
ابدیت وجوههن متحد و ایهن الاعداء من بلد الی بلد و یکتشرفهن اهل المنابر
و المناقل و یتصفح وجوههن القریب البعید و الدن و الشریف و لیس معهن
من رجلاهن و لیس و لا من جاهلن حمی و کیف یرتجی مراقبه من لفظ فوه کباد الازک
و بنت لحر بد ماء الشهداء و کیف یستبطی فی بغضنا اهل البیت من نظر الینا
بالشیف الشان و الاحرار الاضغان ثم تقول غیر منائم و لا مسنعم و اهملوا
واستهملوا فرجا ثم قالوا یا بنی بد لا قتل من حیة علی ثنا یا بنی عبد الله علیه
سید شباب اهل الجنة نکتها بنحصرک و کیف لا تقول ذلک و قد نکتنا الفخر
و استأصلت انشاذ با راقلک دماء ذریة محمد صلی الله علیه و اله و نجوم الارض
من العبد المطلب تهافتا شیاءک زعمت انک تنادهم فلهذا و شیکامودهم
و لنؤذن انک شلت و بکت و لم یکن قلبک ما فک و فعلت ما فعلت اللهم حد
بحقنا و انقم من ظالمنا و احل غضبک بمن سفاد ما ننا و قتل حائنا فوالله ما
فریت الا جلدک و لا جزرت الا لحک و لنورد علی رسول الله ص ما تحک من سفک
دماء ذریته و انت هکت من حرمة ذریة و لحنه حیث یجمع الله شملهم و یلم شعثهم

و یاخذ

خبر اثنا

۲۶

بِأَخَذِمْهُمْ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَالًا بَلْ أُخْبِتْ عَنْكَ نَافِعُهَا
يُرْزَقُونَ حَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا وَبِحُجَّتِهِمْ وَبِحُجَّتِهِمْ وَبِحُجَّتِهِمْ وَبِحُجَّتِهِمْ
وَمَكَرُكُمْ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ بِسُلْطَانِ الْإِيمَانِ بَدَلًا وَاتَّكُمُ شَرِّكُمْ نَاوًا وَاصْغَفُ حَيْدًا
وَلَنْ جَرَّتْ عَلَى الدَّوْلَةِ مَخَاطِبُكَ أَلَّا لَا تَصْغُرُ قُدْرُكَ وَاسْتَغْظَمَ قَهْرُكَ
وَاسْتَكَبَرَ قُوَّتُكَ لَكِنَّ الْعِيُونَ عَمْرٍ وَالصُّدُورُ حَرَى لَا قَالِجُ كُلِّ الْعَجَبِ
لَفْظُ خَرَبِ اللَّهِ الْجَبَّيَّاءَ لِحُزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَفَاءَ فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْظِفُ مِنْ مَانَنَا
وَالْأَفْوَاهُ تَخْلُبُ مِنْ لُحُومِنَا وَفِي ذَلِكَ الْبَحْثِ الطُّلُوعُ أَهْلُ الزَّوَالِ تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ
وَيَقْفُوها أَمْهَاتُ الْفِرَاعِلِ وَلَنْ نَأْخُذَ تَنَا مَعْنًا لِنَجِدْنَا وَشَيْكَامُ مَغْرَهَا حِينَ لَا
بِحَدِّ الْأَمَانَةِ وَمَا رُبَّكَ بظْلَامٍ لِلْعَبِيدِ فَالْإِلَهَ الْمُشْتَكِي وَاعْلِيهِ الْمَعُولُ
فَكَدِّكَ وَاسْعَ سَعْيِكَ نَنَا صَبْ جَهْدِكَ فَوَاللَّهِ لَا تَحْذَرُ ذِكْرَنَا وَلَا نَمِيتُ حِينَا
وَلَا نَدْرُكُ أَمَدَنَا وَلَا نَرْحُضُ عَنْكَ غَارَهَا وَهَلْ رَأَيْكَ الْإِفْدَ وَآيَاكَ الْأَ
عَدَدُ وَجَعَلَكُ الْإِبْدَ دِيَوْمُ بِنَا وَالْمَنَادُ الْإِلَهَ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ
خَمْلًا لَوْلَنَا بِالْعُقَادَةِ وَخَيْرُنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ وَنَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ أَنْ يَكْشُلَ لَهْمُ الثَّوَابِ
وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَيَحْسَنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ وَحَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ
الْوَكِيلُ .

حاصل ترجمه آنکه بعد از حمد و صلوة حق تعالی بصدد خبر داد که فرموده عاقبت
حال بدکاران بد بود از اینکه آیات الهی را نیکو نگریستن و استهزاء نمودند
ای بزدلها نادانان اطراف من را بر ما بگرفتند و طرق اکافا سمان را مسدود
کردی تا آنکه پریشان اهل البیت را مثل اسیران دار الحرب را ندانند ایما
ازین حال گمان میشود که حالا ما نزد خدا خواویم و قو عزیز و ابن ماجری که از
قور ما گذشت از هر یک منزلت و مزید شان تو نزد خدا ای سلطان بود و
از بر نینداز هیچ بدی با لایکری و بچشم تکبر در اطراف خویش بدی و دلشاد
باشی که دنیا را برای خود وسیع کرده و کارها را منظم نموده و ملافه سلطنت
ما تو را صاف شده است و هر چه چند بیارام ایافرا موش کردی که جنگ
در قرآن خبر داده و فرموده است و بیهارگان میرانیکه ما کفار و اهل کفر

خیرات حسنا

۲۷

خیر عیاست که بایشان میرسانیم بلکه آنجا کمتر از زمان در از میگذاریم تا بر نگاه
بفرمایند و برای ایشان عذایه است خوار کنند ای سیر رها شدگان
یوم الفتح ایا از عدل و داد است که زنان و کنیزان خود را در پیش پرده
میدارند و دختران پیغمبر خدا را مثل اسیران میرانند در حالی که پرده حرم
ایشان را دریده و رویهای ایشان باز کرده و دشمنان آنها را از شهر بی
نشهتر بیخونی میرانند و در هر مورد و منزل مردم در آنها میزنند و
فرزها و درود و نوا و شریف در رخسار آنها بتامثل نظر میکنند و از
مردان و حیثیت کشان ایشان احدی همراه نیست و چگونه امید مراعات و
مراقبت از کیسه نواز داشت که دهانش جگر پاکان در انداخته و کشتن
از خون شهیدان روئیده و چگونه در دشمنی ما اهل البیت طلب زن
توان کرد از کسی که بدیده بغض و حق در مای بپند و بدون اینکه در
گفتار خود قرض گاه کند و از بزرگ شمار پیوسته میگوید کاش بزرگ
قبیله من که در گذشته اند بودند و باخری و شادی بن کینه کشتی دادند
بنید را بچیکد میفودند

با تشاد شعر این آرزو میکند ویر ثنائی ای عبد الله سید جوانان اهل
بمشقه میرم آرد و با چوبدستی خود دندانهای مبارک او را کاوش و بیناید
ای بزرگوار شادی نیکم و این سخنان نکوهی و حال آنکه بکشتن آل محمد صلی الله
علیه و آله و سوارکان زمین از بنی عبد المطلب از پیش خود پیوسته باز کرد
و کینه در پیر را از بنی بر آورد بزرگان در گذشته خود را همه دعوت
و او از نمایی پیغمبر که خود عنقریب با آنها ملحق شود و آرزو کند که کاش
در دنیا مدتی داشته و نرزانای نامیکفتم آنچه کفتم و نمیکردم آنچه کردم
بار الها حق ما بستان و از ستمکار ما تو خود انتقام بکش و بر آنکه خونهای ما
بر بخت و طامیان ما را بکشت غضب خود را نازل کن بخدا ای بزرگوار هر چه کرد
بخود کرد بی ندرت مگر بوسیله خیرش را و بزرگوار مگر گوشت خود را بر
رسول الله و آرم خواهم شد در صورتی که خون در تیر او را ریخته و سپرده

خیرات حسن

۲۸

ناموس را در عترت و پاره همتا تن او در پند در آنجا که پادشاه ایشان را
حضرت داد که جمع فرماید و پراکند که آنها را ایسا مان مبدل سازد و حقیقتاً
از ستمکاران باز ستاند و زنهار که کان نهری کشتگان را خدا مرده اند
بلکه زنده و نزد پروردگار خود میباشند و بهر گزین نعمت منعم اند و تورا
کافی است از تعلق بد او و بهر گزین بهر گزین و جبرئیل به پشیمانان و
عنقریب مجاورت بزرگ سفیان که تورا ولایت عهده داد و این بساط برای تو
مهند داشت و تورا مسلط بر قاصد سلطان کرد حال خود خواهد دید
و نیز ای خودخواه در سبید بزود ای خواهد دید که جای کدام یک از
شما بد تر و اعوان که ضعیف تر است و اگر چه حوادث و شداید روزگار
مرا بمکالمه و مخاطبه تو بد داشت باز تورا ایسا و حقیر میدانم و سر زشتها
و شمانها می تو را بزرگ میدانم و در ریغ که دیده ها گریان است و سپینه ها
سوزان و بی عجب است که لشکر خان بدست کسان شیطان کشته شود
ای دل خون ما از دستهای دشمنان دوزخ میباشند و دهانها ایشان
از گوشت مادر سیلان و بر آن حسد کما پاک کرکان در آیند و کهناران
بگذرند اگر از ما امر و زنجیر می پیچد فردا بغیر امته در افتی آنکه کچه
نیاید جز آنکه خود از پیش فرستادی و حق تعالی نسبت به بندگان خود
بستم منسوب نکرد و شکایت ما و شود و باز گشت و التماس بد و گاه اوست
ای بزد از کید فرم کذا و ممکن و دست از کوشش مدار و بکن آنچه توانی
بخدا قسم که در کرمنا را از صفحۀ جهان محو ننوائی کرد و شرف و محی و مزین
نبوت را از تو ای میرا بید و ننگ این ماجرایی و غار این دانستان را از خود
نوائی شست و ای تو بنیت مکررست و زندگانی تو بنا شد جز ایامی شد
و اند و خنۀ تو نخواهد بود جز پریشان در آن روز بکه منادی ندا کند
که لعنت خدای بر ستمکاران باد حمد خدا بر آنکه اول ما را از اسفادت و نیکبختی
سرانجام داد و آخر ما را از انبساط و رحمت اختتام بخشید و از پروردگار
مستغنی بنمائیم که ثواب شهیدان را کامل کند و اجر ایشان را از نایب سازد

خبرات حسنا

۲۹

و در تفقد و تعهد احوال ما باز ماندگان بر سر احسا بوده باشند و او جل جلاله
بخشنده و مهربان است و در جمیع جهات ما را او کیلینیکو و کافی است انشی
مؤلف گوید از همین دو خطبه قدرت بیان و میزان طلاقت لسان و درجه
قوت ایمان حضرت زینب کبری علیه سلام الله علیها را میتوان دانست و من
رأی من السیفاره فندرای اکثره

و ذکر کنی حضرت زینب مرحوم خاتم المورخین میرزا محمد تقی لیساز الملک
صاحب نسخ التواریخ را بحکم الجواد قدیکو ز لئی افتاده چه میفرماید
کنی حضرت زینب بنت علی بن ابی طالب سلام الله علیه ام الحسن است
و جمال انکه ام الحسن خود دختر دیکر از بنات مکرهات الخضر بوده
چنانکه جمعی کثیر از مورخین و نشایین و محدثین تصریح کرده اند و از جمله
عبد الحمید بن ابی الحدید که در مقام بغداد اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام
مینویسد و مله و ام الحسن دو دختر دیکر الخضر بودند از ام سعید
بنت عروه بن مسعود ثقفی و دیکر کمال الدین محمد بن طلحه و زبیر میگوید
دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام زینب الکبری و ام کلثوم
الکبری و ام الحسن و در مله الکبری بودند

امّا ترتیب منور حضرت زینب با صحیح روایات در یکی از قرائی شام و اینها
آن مضجع مشهور و زیارتگاه است و بعضی از متنبیین اهل خبرد و بنیاب
میگویند سال بجاعه در مدینه الرسول اتفاق افتاد عبد الله بن جعفر ناعیلا
بسمت شام روانه شد تا بعد از انقضای زمان محصره مراجعت نماید در
ایام توقف در ضیعه و قرئ که اکنون من از زینب سلام الله علیها انبا انحضرت
مراج شریفانه تمامت منحرف گردید و بانمروض در گذشت و هماغها بخانه
رفت

و بی صاحب تارقات الاثر که کاتب است مشیخ بر غث و سپین مقبره منوره آن
بزرگواری و مقبره حضرت سبکته و فاطمه بنی الحسن علیه السلام و جمعی دیگر از
اهل البیت صلوات الله علیهم که همانا سراقدا ایشان در جاهای دیگر است

خیرات حسنا

۳۰

همه زاد در مصر میداند و در این باب ضرورت بنا و بیانات عرفانی نمیشد
میگوید چنانکه در اخبار سیّد زینب شقیفه الامام الحسین میگوید
قال القطب الشّمرانی فی منزه و طبقاته و کتابة الاخوان القدسیة اخبرني
سیّد علی الخواصر ان التیة زینب المدفونة بقناطر السباع ابنة
الامام علی و انها فی هذا المكان بلا شك

و در منزل اوجت حضرت زینب بعد الله بن جعفر بعد از آنکه بمنز او جت
ام کلثوم خواهر وی با عمر بن الخطاب تصریح می نماید میگوید ثم
بعد موت عمر بن زوجه عاون بن جعفر و بعد موت عون تزوجه محمد
اخوه و بعد موت محمد تزوجه اخوه عبد الله بن جعفر و بعد موتها تزوجه
اخوها زینب و این سخن برخلاف مشهور ما بین امامیه است
محدث ماهر فاضل مفاصل شیخ مؤمن الشبلنجی در کتاب نور الابصار
فی مناقب آل البیت المختار فصلی مخصوص ترجمه حضرت زینب علیها الصلو
و السلام منعقد ساخته در آن فصل میگوید

زینب سلام الله علیها را پس عمر بن عبد الله بن جعفر الطیار ذی الجناحین
بن ابی طالب بزنی گرفت و از آن دو بزرگوار فرزندان با بنی اسامی بود
آمد (علی عون الاکبر عباس محمد ام کلثوم) نژاد او از
همین اولاد او تاکنون بکثرت موجودند و کسلی حضرت زینب و عبد الله
جعفر انفها عنوان کرده در ده مسئله مطرح انظار و مریح افکار
قرار داده اند بدین سیاق

مسئله

یا سلا ل زینب رضوان الله علیهم در آل نبی صلی الله علیه و اله
داخل و تحیت صلی الله علیه و اله ایشان را شامل است یا نه

جواب

بله بدلیل اجماع بر اینکه مراد از آل رسول صلی الله علیه و اله مؤمنون
از بنی مطلق ما شام است

خیرات حسنا

مسئله

ایا ایشان از ذریت و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله معدودند بانه

جواب

بله چه اولاد بنات انسان در جمیع ذرات و اولاد وی بشماره ایداکو
کبر برای اولاد خود وصیت کرده باشد البته اولاد دختران وی نیز متمکن
خواهند بود و نصیب خواهند گرفت

مسئله

ایا جایز است که ایشان خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوبند
مثل سادات حقین و حسین که بهر شریف از نژاد آن دو مثلاً در خطاب با رسول الله
جایز است

جواب

این خاصه حسنین علیهما السلام و سلاله آن دو بزرگوارانند بلامتن

مسئله

ایا ایشان را از اشراف باید دانست و شریف باید خواند بانه

جواب

بله و به اصطلاح قدیم و در این قرن لقب شریف مخصوص حسنین و حسین
است لا غیر

مسئله

ایا صدقه بر ایشان حرام است

جواب

بله چه صدقه واجب (زکوٰۃ) بر عموم المؤمنین است و کفینم که عموم المؤمنین
جمع بر حق و اینرا اشتماله ارد

مسئله

ایا خمس بر ایشان میرسد

جواب

بله

خیرات حسنیه

۳۲

بله چه داخل ذوی القربی میباشد و از سهم این نصف البتّه با پشادادن
صحیح است

مسئله

ایا ایشان از وقف بركة الحبش حق دارند

جواب

بله چه واقف بر اولاد حسن و حسین تخصیص نداده است

مسئله

ایا جایز است ایشان خود را بشعار سادات که عبارت است از علامت خضر
معلم سازند

جواب

این شعار سبز را در شرح اصلی نیست نه در کتاب ارد است که ایشان را نیست
این نشان را دانه باشند و نه در سست همانا و نوک سادات را
از غیر سادات بجا میامیاز نهادند بکه علامت خضر بود و دویم غما
خضر اما علامت خضر و شعار خضر عبارت از یا رچر سبز بود که نشان
بر طرف سنار فرار میدادند و مردم بآن نشان ایشان را می شناختند و
اصل حایم غما سفید بود و این شعار نخست در مصر بامهر ملک اشرف
شعبان بن حسین از طبقه اترک ایجاد گردید و این در سال هفصد و
هفتاد و شش بود و اما غما خضر و سنار سبز را سید محمد شریف
پاشای مصر در سنه اربع بعد الالف ایجاد کرد و اشرف را مقرب داشت
که در پیش روی حرکت کنند بر خالیک هر یک را دستان و سبز بر سر بوده باشد
و اینکه از الوان سبز را در شعار اختیار کردند برای آن است که سیاه
شعار بنی عباس بود و زرد شعار یهود و کبود شعار نصاری و سرخ
مختلفه و در باب این شعار بنی شعار گفته اند از آنجمله است قول حاج
عبدالله اندلسی رحمه صاحب شرح الفقه مشهور بنام (الاعلی و البهی) که
میکوید

خیرات حنا

۳۳

جَلَّوْا لِبَنَاءِ الرَّسُولِ عَلَامَةً

أَنَّ الْعَلَامَةَ شَأْنٌ مِنْ لَمْ يَشْهَر

فَوْرَ الْبَيِّنَةِ فِي وَسِيمٍ وَجُوهِهِمْ

بَعْنِ الشَّرِيفِ عَنِ الطَّرَازِ الْاَخْصَرِ

وَشَيْخِ شَيْخِ الدِّينِ مُحَمَّدِ بْنِ اِبْرَاهِيمِ دَمَشْقِيِّ كَفَرِ اسْت

اَطْرَافِ تَبْجَانِ اَنْتَ مِنْ سُنْدِ

خَضِرٍ بِاَعْلَامٍ عَلَى الْاَشْرَافِ

وَالْاَشْرَافِ السَّلْطَانِ خَضَمَهُمْ بِهَا

مَشْرِفًا لِيَعْرِفَهُمْ مِنَ الْاَطْرَافِ

پس چون در پیناب از سُنَّت و کلام با صِلے ندادیم که تخصیص با تعمیم را بر آن اصل

بنا کردیم ثلثین بنی جعفر را نیز از مجوزات میثما بایم

مسئله

ایا بنی عبد الله جعفر از بطن حضرت زینب سلام الله علیها مادر وصیت

الاشراف داخل میباشند و مسئله دیگر اینکه ایا ایشان در وقف علی الاشراف

داخل میشوند

جواب و مسئله

اگر بکلام مؤلف یا واقف نصّیه بشمول و دخول ایشان و عدم آن همین بر طبق

آن عمل می کنیم و چنانچه کلام مطلق است و قریب به صریح بر اخدا الامر به نیست

تابع اصطلاح وقت و عرف عام زمان و وقت و وصیت خواهیم بود مثلاً

در این زمان چون بزبان مصر و عرف مردم قط میسر شریف مجتبی و حیدر اخضا

یا فخر و ابن عرف و اصطلاح از عهد دولت و اطمینان بر این مملکت ظاهر است

کرده و مکرر غیر بنی الحسین را از اهم سابقاً موافق عرف صدر اسلام شریف

میخوانند پس بنیوتون در آن دو عنوان داخل نخواهند بود و از وقت

مطلق این اعصار و وصیت مطلقه این قرون در دایره مصریه و هر جا که در این

اصطلاح موافق مصر است حق نخواهند یافت آنانی کلام الشیخی ترجمه

خیرات حسنا

۳۴

و اشتقاد ہے کہ در ذیل مسطور میشود و بنام دختر عقیل بنی طالیش تہا دار
سناح طبقات شعر بنی از لسان مبارک حضرت زینب بنت علی روایت کرده
و از آنحضرت دانسته

مَاذَا تَقُولُونَ اِنْ قَالَ التَّبَيُّ لَكُمْ
مَاذَا افْعَلْنِمْ وَاَنْتُمْ الْاِخْرَاءُ لَكُمْ
بَعْتَرْنِمْ وَاَبْهَلِي بَعْدَ فِرْقَتِكُمْ
مَنْهُمْ اَسَارَتِي وَمَنْهُمْ خَضْبُو اَبْدَم
مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي اِذْ ضَعُفْتُ لَكُمْ
اِنْ تَخْلَفُونِيْ فَبُوءُ فِيْ ذُرِّي رَحِي

صاحب نور الابصار میگوید ذکر الجاحظ بنی کبابه البیان والتبیین عن
ابی اسحق عن خزيمة الاسدي قال دخلنا الكوفة سنة احدى وستين فصادفت
منصرفا على الحسين بن علي بالذرية من كربلاء الى ابن زياد بالكوفة ورايت في
الكوفة يومئذ قداما يند بن متهتكات الجوع سمعت علي بن الحسين وهو يقول بصوت
ضئيل قد فعل من شدة المرض يا اهل الكوفة انكم تكون علينا من قتلنا غيركم و
رايت زينب بنت علي فلم ادر الله خفها انظروا منها كما تماتت نزع عن لسان
امير المؤمنين فاموات على الناس ان اسكنوا فسكنت الانفس وهذا الجراح
فقال الحمد لله تعالى الخ نكارتة كويد انكاه خطبة كوفية مذكورة في السابق
روایت کرده است و مقصود ما از اثبات این کلام در این مقام آن است که
استناد خطبه مشهوره آن مخدرة كه روى را بكتا به مثل بیان و تبیین جاحظ
که از مشهورات مصنفات متکلم جلیل الشان مثل شیخ ابو عثمان جاحظ
دادہ باشیم

بالجلال شأن وعظمت منزلت و علو مقام و رفعت قدر حضرت زینب
بنت امیر المؤمنین سلام الله علیها و علی ایها و اتها مسلم مسلمان است و از بر این
فاطمه و حج ساطعه ایستغنی بنص صریح امام علیه السلام میباشد که در حق آن
بزرگوار فرموده که کانت عالمة غیر معلمة

و این شیخ

خیرات حسنا

۳۵

و از شیخ عبد الرحمن جهوری مفسر منقول است که گفته در سال یک هزار و یکصد و هفتاد و یک در شدید برای من بمصر پدید گردید منوچهر مقام حضرت سیده زینب بنته علیها السلام الله علیها شدم و این قصیده را تو سلاک انشاء کردی من تعالی سر بکرت آن بزرگوار از ان بلیه سخت مستخلص ساخت

الفصل کذا

الظه لكم علينا الولاء	لا سواکم بنا لکم الاء	مد حکم کتابنا مبینا
انباء عنه مله سحاء	حبکم واجب علی کل شخص	حدثنا بضمه الانباء
اتنی لک استطیع امداحا	لعلکم وانتم البلغاء	کیف صنع فی بعیا موقد
عجزت عن بلوغه الفضا	مدکم اما برید بلع	وقف عند حده الشعراء
شرفه من رنا بکم الظه	هنیدا لنا وحق الهناء	منکم بضعة الامام علی
سیف من لمن به الاهداء	خیر الله انضال الرسل	من له يوم المعاد اللواء
زینب فضلها علینا عیم	وحماها من السقام شفا	کعبه الفاصد بن کرمان
وهی فینا الیتمه العضاء	وهی بدربلا خض وشمس	دو کشف البضغه الزهراء
وهی ذخری وبلجای واما	ورجائی ونعم ذاک الرجاء	قد انخت الخلوب عند غاها
فغسی یجلی بها الصراء	لیس الاک وصلتی لنتی	خدت عند نصره الاعداء

من اناها وصد رضا ذرا	من عیقر ضا و غله الفضل	جلت الخطب صرعا وجلت
فانجی عنه عشره والثناء	لا یضاهی آل النبی صیف	لا یوتی كما لهم ادباء
شرف منهم النفوس ساوا	حیثما اشر فوانهم شرفا	وعلیهم جلالة وفخار
ووقار و هیبة و ضیاء	نوروا لکون بعد کان	اذا ضاءت ذراهم انقراء

کل مدح مقصر بعلاهم	کل فرد من هدیمهم لالاء	ان کل استوی الذین دلیل
لهم الفضل من الشفا	من سواهم یكون فیه استواء	واظہیرهم بذاک افقنا
ان کل استوی الذین دلیل	عن ابیکم روا التفاه حدیثا	ان لے یا کوا ام حق جوار
فاحفظوه فانکم امنا	حدثنا بضمه الانباء	

جلال
از خانان بیرون
کردن و از خانان
بیرون رفتن
جلال الهم نه
دور کردن غم

خیرات حسنا

ع ۳

اتن بالجار لم یزل یوصی کثیرا
لنکشف الضیاع والنجس عند
بیتکم هبط الجبریل وحیا
من ان حکیم وکان اسیرا
یا کرام الوری اغیثوا نزل
فتما ان وصفکم فی الشریا
فتمسک بهم لکل صیب
وصلوه علی النبی وال
ما حاتم بروضة قد نعت
او عبید الرحمن انشأ مکما
بیل معناه لیس فی خفاء
طب قلبه ومقلنی وجلاله
فیه تغذوا الملائکة الکرام
لدواعیه والعهده الشفاء
اجفنته الخطوب والادواء
ایدتکم بخودها والسواء
حیت جاء ابتغوا لهم شفاء
وکذاک الصلابة الانشیا
او علی الدوح لشیخ الوری
ال طله لکم علینا الولا

زینب بنت ابی سلمه

زینب بنت حضرت رسول صلی الله علیه و اله و از صحنه بیات است که فقیر نیز
میدانسته چون اسم اصل او بره بوده در حرف ناء ذکر آن گذشت است

زینب بنت احمد

او را ام محمد زینب نیز گفته اند چه مادر شیخ محمد بن احمد الفاضل صمد
بوده این زن از ابناء محدثه بشمار می آید و بزهد و قدس مشهور است
عصر خود با فراء حدیث منفرد و از جعفر صادق علیه السلام و غیره اخذ علم حدیث نموده
و بعد ها در مصر شام و در شهر منوره و قدس شریف و در پس میگرد
همیشه با پدر خود شیخ محمد همراه بوده و شرح او مرفوعه است با و به
همراه می نموده در سال شصت و چهل و پنج هجری متولد شده و
در هفتصد و بیست و دو ارتحال کرده است

زینب بنت احمد کمال الدین

احمد کمال الدین پسر عبد الرحیم بر عبد الواحد بن احمد مقدس بوده بنا
برین زینب بنت احمد بن زاذان الی قدس و محدثه بوده و زینب بنت کمال
اشتهار داشته از محمد بن الهادی المحدث و ابن ابییم بن خلیل و ابن عبد الدائم

و خطیب

خبر ات حسن

۳۶

وخطیب فرما عبد الحمید بن عبد الحماد ہے و عبد الرحمن بن ابی القاسم البکلی
 اخذوا سماع حدیث کردہ و از ابراہیم بن النخعی و سایر محدثین بغداد اجازه
 گرفتن است صلاح الدین صفیہ در عنوان النضر ترجمہ حال اشار الیہا را
 بکاشیہ گوید احادیث را علی وجہ الاخذ در سبکفت و قفیر میکرد
 و ملکہ او بود بعد از آن کہ گوید در سال هفتصد و بیست نہ ہجری در
 شام بمنہم اجازه داد مولانا ابراہیم بن محمد بن ابراہیم ابی القاسم الفی
 المالک صاحب عرب القرآن کہ از اجلہ علماء و نبات است نیز در شام از نیک
 اخذ حدیث کردہ است عمر بنیک فتاویٰ از نو سال و از معتبرین محدثین بود
 و در روزنہم ماہ جمادی الاولیٰ سال هفتصد و چهل ہجری وفات نمود
 است

زینب بنت اسمعیل

معلمۃ امۃ العزیز بنت المحدث نجم الدین است کہ شرح حال او پیشتر گذشتہ
 زن نیز محدثہ ایت شہودہ معروف بہ مسند الشام و از محدث مشہور
 بن عبد الدائم و سایرین اخذ حدیث نمودہ سنتش زیادہ از نو سال و از معتبر
 محدثین شمرہ میشود در محرم هفتصد و پنجاہ و بقولے در او اخذ نموج
 فصد و چهل نہ ہجری در گذشتہ است

زینب بنت جحش

زوجات ظاہرات حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ الر میا شد
 نسب و را از اینقرار نوشته اند زینب بنت جحش ابن رباب بن یعمر بن
 سیرہ بن مرف بن کثیر بن غنم بن دودان بن اسد بن خزیمہ الاسد بنہ مشار الیہا
 تہ زادہ حضرت نبوی یعنی خنزامیہ بنت عبد المطلب است کہ در حجرہ خالہ
 و پیش نکاشنہ شدند و ہنر و با سخاوت و کرامت بودہ دایما کار میکرد
 ان حاصل زحمت و کج خود بفقرا بیدار مینمودہ و در حدیث نہر فیہ نبوی
 میفرماید اسر علیک لحوای اطول لکن ید ابکثر کار و تصدق داد ز زینب
 شادہ شدہ است ابن عدیث را حضرت رسول اکرم زوجات ظاہرات خود

خیر انحصار

۳۸

خطاب فرموده و خبر داده اند که پس از ارتحال من از دنیا از شما انکس زودتر
 بمن ملحق میشود که دست و طویل مراست و همانطور که فرموده بودند شدند
 در مسامرات محلی الدین مسطور است که مشارالیهما فظاً ده حدیث روایت
 کرده است

زینب بنت الحارث

دختر خاتون از یهودیان خیر و زوجه سلام بن شکم بوده و همان زنی است
 که بقصد سیوم کرد زینب بنت علی علیه السلام را و گفتند که از زبان نمود و
 بزهر آلوده ساخت و بطور هدیه برای آنحضرت فرستاد آن بزرگوار با
 بعضی از صحابه بر سر سفره نشسته لقمه که از آن تناول فرمودند با صحنه ایشانند
 دست بکشید که این کو سفند بمن اعلام کرد که آلوده بزهر است همه دست
 کشیدند و زینب بنت الحارث را احضار کرده سبب این خیانت را جو با
 شدند گفت برای آنکه میدانستم تو اگر بر من و پیغمبر حقیقتاً بر تو
 مشکوف خواهد شد و اسپیه بتو نخواهد رسید و اگر العیاذ بالله دروغ
 میگوئی از دست تو خلاص خواهم شد اینک نبوت تو بدرجه نبوت رسید
 حقیقت تو را فهمیدم و بتو ایمان آوردم و این جنارت اسباب هدايت من شد
 چون زینب بنت الحارث قبول دین اسلام نمود حضرت رسول اکرم را و را
 عتق فرمودند اما از آنجا که بشر پس بر اء بن معروف از صحابه از آن گوشش
 زهره را لقمه بلع کرده و فوراً در کذب شته بود و شر او با دغا بر خاستند
 و قضا صراحتاً قتل زینب صادر گردید و مقتول شد اما حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله دفع مضررت هم را بحاجات بین کفین فرمودند و بعضی
 عقیده اند که اثر آن زهر در وجود مبارک آن بزرگوار مانده گاهگاه از پی
 می نمود بلکه گویند همان سبب ارتحال حضرت شده و با آنهم شهادت از دنیا
 رفتند و این حدیث بخوبی که ما زالت انکار خیر نقادان فالان و ان قطعیت
 انکس در این باب روایت شده این اثر و کامل گویند حضرت رسول صلی
 الله علیه و آله آن لقمه را جابیده اما فرمودند

معاذ الله
 شد بدال رجح محل
 بلکه شده ما را است
 در آخر سال حرکت
 کند

خیرات حسنا

۳۹.

زینب بنت حذر

زوجه شریح فاضله مشهور است که از کارهای عین بوده از نساء عقیقه
بنی مقیم میباشند و شوهر او شریح ابیات ذیل را در حق او گفته است

اذا زینب دارها اهلها حشمت و اکرام و دارها

وان هی زادتهم زینهم وان لم اجدهم و هی دارها

فلم یمن سالت زینب و حریر لمن اشعلک نارها

وما ذلک ارجی لها عهدا ولم اتبع ساعة عارها

با آنکه بدخود زینب بنی مقیم در میان اعراب مشهور و معروف المثل است
شریح در این اشعار اظهار رضا و خشنودی از زینب عقیقه نموده و در
چند شعر دیگر او را بحسن خلق و جمال ستوده و آن اشعار اینست

رایت رجلا یضربون نساءهم فقلت عینی یوم اضر من بنی

۱۱ اضر بها من غرذت بآنت به فما العدل فتمی ضرب من لیس فیها

فریب شمس و النساء کو اکب اذا طلعت لم یبق منهن کواکب

فناه زین الحلی ان عی حلیت کان بقیها السک خالط محلیا

در مستطرب مسطور است که در شب امادی شریح زینب و جگر او بوی گفت
سنت است که داماد در شب داماد در دور کعب نماز محض رضای خدا بخواند
و از درگاه پروردگار بخیر و جگر خود را مسکین نماید و از شر او اسعاده
کند پس از آن شریح و زینب هر دو نماز گذارند بعد از نماز زینب خطبه
بلوغه انشاء کرد که حاصل معنی آن این است

امن دخنری بیکانه ام خوی و حالت تو را امیدانم آنچه را که از آن خشنود و منور
می شود بمن بفهمان تا بجای ارم و از هر چه تو را بداید باز نما تا از آن اجتنای کنم
با آنکه ممکن بود در میان قوم تو برای تو زینب پیدا شود و در میان طایفه من
برای من شوهری اما حکم تقدیر اینها اصل را صورت داده و با آنکه ما
از طبیعت هم بختی بودیم تو مرا مالک شدی چونکه چنین شده یا لطف
کر کن و مرا به نیکویی نگاهدار یا احسن فرموده و ما کن و امر خداوندی را

خیرات حسنا

ع.

بجای آور این بود مکونات ضمیمه کن و از حق جل و علا امرزش خود و تورا
مسئلت بینماهم
الحق این زن اظهار در ایام اهلیت نموده و سخنان او منین و در خود
محبوبین است

زینب بنت السعد

دختر محمده الدین ابو نافع محمد بن عبد الله السعدی الأزهري است این زن از
نسب محمدی و از اشیای امام سیوطی است و مشارالیه ذکر او در ادب و کتاب
المجمعه نموده و گفته است زینب بنت السعد در سال هشتصد و هفده هجری
متولد شده و از محمد بن از شرف بن الکوبک و رقیه بنت الفاربی اجازه
گرفته است

زینب بنت سلیمان

زینب بنت سلیمان بن ابراهیم بن رحمه الاسعدییه اصلاً شامی است و بعدها
در مصر میکنی گرفته محدثه بوده است مشهوره که در اسناد حدیث یعنی در
انصار الشیعه اسناد احادیث بحضرت صاحب شهرت مهارت ثانی داشته
در اعیان صفی السندة الدمشقیة نامیده شده صحیح بخاری را از صاحب
مختصر زینبی و شمیر الدین احمد بن عبد الواحد البخاری و ابن الصبغی استماع
کرده در نزد محدثه مشهوره بر هر چه در رس خوانده و از بسیاری از علما اجازه
گرفته است صفی کو پدا اسناد ماذهی نیز در محضر زینب بنت سلیمان
استماع حدیث نموده و مشارالیه را در اوقات خود سال داشته و در هفتصد
و پنجاه هجری وفات کرده است

زینب بنت سلیمان بن علی بن عبد الله بن عباس

از خاندان خلفای بنی عباس و حمزاده منصور عباسی و زن محترمه بوده است
و قبلی پسرش مأمون نام وفات کرده خلیفه لشخصه در غماز آن پسر حاضر نشد
برادر خود صالح را نیابت فرستاد و عذر خواست زینب متغیر شده بنواد
خود گفت برخیز و بر پدرت غماز بکن از صاحب ثابریج کامل میگوید و الیهما

خیرات حسنا

۱۴

نسیب الزینبیون من العباسیین

زینب بنت الشعر

معروف بزینب ام المویداست و او را زینب الشعر نیز گفته اند و فضل مشهور و از علمای بزرگ اجازه گرفته و بجز آنها ناپسندیده و از انجمله است ابو محمد اسمعیل بن ابوالقاسم بن ابوبکر التمشابوکی و التمشابوکی و ابوالقاسم و اهر و بنادر و ابوبکر و حید بن ظاهر و ابوالمظفر عبد المنعم بن کریم بن هوازن التمشیری و ابوالفتوح عبد الوهاب بن شاه التمشازی و از حفاظ که اکابر علمای حدیث و اعظام محدثین میباشد عبد الغافر بن اسمعیل بن عبد الغافر الباقی است که هانا صاحب کتاب مشهور بسیاق تاریخ پیشاور است و جابر الله علامه ابوالقاسم محمود بن عمر الزنجیری و جمع دیگر نیز بزینب بنت الشعر اجازه داده اند و تولد شارالیه در سال یاضد و بیست چهار هجری در نیشابور و در سنه شصت و یازده یعنی در نود و یک سالگی در هانجا بر حمت ایزدی سوخت

زینب بنت الشنوه

معروف بزینب ام الخیر دختر ابراهیم بن عبد الله الشنوه از اشیخ امام سیوطی و محدث مشهور است ابوالحسن بن ابوالمجدد در سمارالیه حاضر میشد و جزء اعظم صحیح بخاری و از نوادان و پیروان ام نوخی و هیشمی و عراقی ختم کرده است بعضی مواضع سنن ابی داود را نیز نزد عراقی و هیشمی خوانده شب شنبه ششم ماه صفر سال هشتصد و هفتاد و نه درگذشته است

زینب بنت الشویکی

مکنه بام حبیبه دختر احمد بن محمد بن مؤسس الشویکی نیز از اشیخ امام سیوطی مشهور و از ده ماه جمادی الاخری سال هفتصد و نود و هفت در مکه معظمه زادها الله شرفاً متولد شده و در پنج سالگی بدر بر البرهان ابن الصدیق حاضر گردیده سنن ابن ماجه و کتاب سیبیه را کم در حق اسلاف نیت اکر صلی الله علیه و اله وسلم نگاشته شده با بعضی از کتب حدیث قرائت

خیزا تشنا

۴۲

واستماع کرده است این جمله را امام سیوطی در کتاب المنجم فی المعجم که در حق

استیاج خود تالیف نموده ذکر می نماید
زینب بنت الطریق

از فضیله قشربیکله از دوشتر طریقه و خواهر ابوالمکشوح بنید الفشیری
از شعرای عصر اموی و بمناات و خوبی شعر مشهور است و حسن نظم او را
همین کافی است که ابیات مسطور در ذیل را که در سر شیه برادر خود بنید
گفته مثل ابونمام شاعر به نقاد در باب المراثیه دیوان حماسه نگاشته است

اری الاثل من بطن العین و مجاود	مقیماً وقد غالت برید غوائله
فخی قد قد السیف لا منضائل	ولا رهل البانیه و باد له
اذا انزل الاضیاف کان عدورا	على الحی حننه تشغل امرحله
مضی و عدشاه در بر مفاضه	وابض هند باطوب احواله
وقد کان بر روی المشرق بکفه	ویبلغ اقصر حجره الحی نائله
کویم اذا الاقینه منبستما	واما تولى اشعث الراس خافله
اذا القوم اموا بینه فهو عامد	لاحسن ما ظنوا فهو فاعله
ترقی جاز ریه بر عدان وفاره	علیها عدا میل الهیثم و صامله
یجران نینا خیر ما عظم جازه	بصیرا بها لم تعد عنها مشاغل

در کامل ابن اثیر مجای من بطن العقیق من نحو العقیق نوشته و جز شعر اول
و پنجم از بن ابیات چیز به نگاشته و این دو شعر را نیز به ثور بن الطریق
برادر زینب بنت الطریق نسبت داده است

ان خلکان دو بیت مسطور در ذیل را نیز بن زینب نسبت می دهد

اشتم اذا ما جئت للعرف طالبا
حیاك بما تحبوا علیه انا مله
ولو لم یکن فی کفه غیر نفسه
لجماد بها فلیتق الله ساعله

لکن بعضی از زیاده الاعجم دانسته و شعر و نیم آن در دیوان ابونمام

خیرات حسنا

۳۴

نیز دیده شده است

زینب بنت عبد الرحمن

ابن محمد بن احمد بن قدامه محدث بوده است مشهوره از اعیان زمان صفیه
علم حدیث را از محدث معروف ابن عبد الله الذائم و از پدر خود اخذ کرده و تعلیم
گرفته و خود بعدها بدرجه معلمی رسید صلاح الدین صفیه و محدث عبدالله
بن محبت از و اجازه گرفته اند در سال هفصد و سی هجری در کد نشسته است
وقدامه که یکی از جمله آنها او و مکنانه بام عبدالله است صاحب علم و ورع و
دختر شیخ شمس الدین ابوالفرج بن ابی عمر و از نساء مشهوره بود
است

زینب بنت الحارث

دختر عماد محمد بن محمد بن علی الباسع محدث است که در انباء ابن حجر ذکر او
شده از پدر و خاله خود ست الخطباء که ذکر او بیاید اخذ علم و استماع پیدا
کرده در سن هشتاد سالگی در ماه صفر هفصد و هشتاد و پنج هجری
وفات نموده است

زینب بنت عمر

ابن کندی بر سید بن علی در علم و دانش و عرصه خود منفرجه بوده از شمار بزرگان
در اعیان صفیه مسطور است مشارالیه از و جیره ناصرا الدین قرطبی است که در
اواخر مائه ششم هجری قلعته بعلبک را محاربت و نگاهداری می نمود
زینب بنت عمر را جامع مرتبت علم و عمل دانسته اند و مدت عمر بر فاه حال
و فراغ بال گذرانده و صدقه ها داده غریب خانه ساکن و موقوفه بر آن
مقرر دانسته در علم فقه و حدیث مهارت مشهور است از مؤید طووسی
و ابوالروح الطوسی و زینب الشقریه که ترجمه حال او گذشت و از ابوالضفار
و ابوالبهاء العکبری شایع در آن متنبی و عبدا العظیم بن عبد اللطیف شری
و احمد بن ظفر بن هبیره و جمعی دیگر از مشاهیر اسنادان اجازه گرفته و در بعلبک
و شام بتعلیم علم حدیث پرداخته از محدثین ابوالحکیم الیونینی و اولاد و اقا

خیرات حسن

ع م

اروا بنی الفتح و پسران او و معززیه و ابن التالیس و الزراره و ابوبکر الرّحج
و ابن المهندس از و استماع حدیث کرده اند صفحہ کو بدست اند ما ذہبہ مجاز
شریف را از اول تا ابتدا ای کتاب نکاح نزد زینب بنت عمر خوانده و چند کتاب
از کتب احادیث نیز بر او قرائت نموده در سال شصت و نود و نمره اشار الیها

در قاضی بعلبک در گذشتہ است

زینب بنت العوام

از صحابہ نبات مشہورہ و خواہر زبیر بن عوام است کہ از جملہ صحابہ حضرت
خیر المربین و از عشرہ مبشرہ بوده مشہور الیها شعر اخویہ پیوستہ چون در
وقعہ جل پسرش عبد اللہ بن حکیم و برادرش زبیر کشتہ شدند ابیات ذیل را
کہ در اسد الغابہ مسطور است در مثنوی بیان کنند

اعینے جودا بالدموع فاسرعاً

على جعل طلق الید بر حکیم

زبیر و عبد اللہ ندعو لحادث و ذی خلۃ مٹا و حکم یتم

قتلتم حواری النبی و صهره و صاحبه فاکشیروا بحجیم

وقد هدیت قتل ابن عفان قبله و حادث علیہ عبرتے بسجوم

وایقن ان الدین اصبح مدبراً فماذا اقصی بعد و مقوم

و کیف نینام کیف بالذین بعدنا

اصیب ابن ارقم و ابن ام حکیم

زینب بنت الفاضل

دختر فاضل بن الدین البیضا و عماد فاضل صدر الدین المناوی و محدث
مخبر مر بوده در معاش محمد بن سال هفتصد و نود و شش در گذشتہ و در تشیع
جسارہ او خلفی کشیر جمع آمدہ و رعایت جانب علم و کمال او را نموده اند

زینب بنت حمیل

سرخ بن عثمان بن عبد الرحمن معروف بابن العصیدہ و مدثرہ بوده است
شامیہ و انباء ابن حجر و رجال مؤقیات سال هفتصد و نود و نمره ذکر او

خیرات حسن

۵۴

شده است ابن حجر کو بد ثقات شام گفتند زینب بنت محمد زاده
از یکصد و ده سال عمر کرده و بعضی از رفقای ما از اجازه گرفته
بنی هم چند دفعه اجازه داده است

زینب بنت الملک

دختر سلطان برقوق است از ملوک ترک مصر و در انباء ابن حجر در
توفیات سال هشتصد و بیست و شش هجری ذکر کرده شده بحسب
مشهور افاق بوده بعد از فوت پدرش سلطان برقوق ملک مؤید و
ترویج کرده بنابر ابن حجر سلطان و زن سلطان و خواهر و سلطان
بوده بر برادران خود ریاست و تسلط داشته و بعد از ایشان
در گذشته است

زینب بنت یحیی

ابن الشیخ عزالدین عبدالغنی بن ابرعبدالسلام است که بصلاح و نجابت
اشتهار دارد و در اسناد حدیث دارای ملکه و مهارت میباشد
ابن محدث مشهوره در دروسهای عثمان بن علی که بآب خطیب القرافه معروف
بوده و در دروسهای عمر بن ابی نصر بن حوه و ابراهیم بن خلیل که از مشاهیر
محدثین آن عصر بوده اند حاضر شده و بعد از آن خود تدریس میکرد است
در عنوان النصیر صلاح الدین الصفد که حاوی تراجم اعیان عصر او است
مینویسد مؤلف این کتاب در سال هفتصد و بیست و نه هجری از زینب
بنت یحیی اجازه گرفته و نیز کو بد محدثه مشارالیهادر سنه هفتصد و
سی و پنج وفات نمود

زینب بنت یوسف

خواهر فاطمه بن یوسف و زوجه مغیره بن شعبه و محبوبه دلربا
بوده شاعر غریبه که با و عشق و مهر داشته اند اشعار زیاد برای او ساخته
کو بند روزی شوهرو مغیره وقت صباح دید و بنی ندانهای خود را پاک
میکند گفت اگر این پاک کردن دندان بواسطه خوردن غذای صبح است

خیرات حسنہ

ع ۴

بے صبر ہے و اگر چہ غدا ی شام است معنی در ہر حال تو بکار من نچلے تو را
طلاؤ آدم زینب کھٹ چنڈر آدم بدنا ہمواری ہسے من خوردہا مسوکر
کہ در میان دند انہایم مانده است بیرون میا درم و بد پنچت دند انہا
خود را پاک میکنم (انہی)

در این خلکان ابن حکایت را بما در حجاج نسبت داده و در حرف فاء
بیابا بد انشاء اللہ

زینب خانم

از ادبہا عالم عثمانی و از جوان زمان سلطان محمد خان شاعر
شیرین سخن بودہ و بنام سلطان عثمانی را لیکہ ہوا ہے ترتیبی ادہ اسب در
مسطق الرائی اخلاقی کردہ اند لطیفی قسطونے زینب زاکندہ است
از دیار قسطونے و دخریکے از ہنرمندان بودہ عاشق حلیہ در نذر کردہ خو
اودا از اہل اناسیہ و دخریکے از قضاہ نوشند در ہر حال در سخن سرے
و طبع شعر و کلمات از بعضی مردان گوی سبقت رہودہ و بامہر ہے کہ او
نیز شاعرہ بودہ و شرح حال او بیابا بد مظاہرات دانشمند ابن غزل از نتائج
افکار او است

کشف این نظامیکے بکوکے منور است	بو عالم عناصر فر دوس انور است
دیرت لبو کے جوشہ کنو و خوش کوثر	عند صلا چو کے جوز بو جھامعط است
خطک برات باز صبا بہ دیک کہ نیز	وار ملک خطایہ چینی سحر است
ابحیات اولیجی قیمت ای کوکل	بیک پیل کہ کہ خضر ایلہ سپر کند است
زینب تو میل زینب دنیا یزین کے	مردانہ وار ساڈا اولوب ترک زبوات
ابن بیت دلید بر نیز در برم طایر ابات (در جلد دہم کتاب خرابات)	
بشار الہا نسبت داده شدہ است	

سنگ حسنک بنم عشقم سنگ جودک بنم صبر
افندم دم بدم آرد تو کہن زینب نہایت در

زینب زوجہ پور

زینب

خیرات حسن

۷۴

زوجیه امیرالمسلمین یوسف بن ناشفین الکتوبی است که با وجود زینبیه و دلالات نهایت عقیقه و دارای درایت و دانش بوده است و از در اینها او اینکه روزی سه نفر شتر عرضه بشوهر او یوسف بن ناشفین خوشند یکدیگر قدر کمالات خواست که مگر مایه تجارت کند، دیگر در خواست نمود که او را رد بخواهد و آن مستخدم سازد ستمی زینبیه و جله یوسف را از خواسته بود یوسف بن ناشفین حاجت آن دورا بر آورد و این یک را بنا بر عفو و اغماضی که در جبلت او بود احضار نمود و از او پرسید که چه قدر ابر آن داشت که چنین خواهی از من نمایی انگاه او را نزد زینب فرستاد زینب ستم روز او را در خیمه نگاهداشته هر سه روز یک جور طعام برای او فرستاد روز چهارم او را خواسته گفت دین روزها چه خوردی گفت یک جور غذا خوردم مشارالیها گفت زنها هم یکجور هستند و یک مزه دارند بعد از آن لباس و عبطیه با و بدل کرد و روانه نمود

زینب المرید

از ادبیه های ندر است اشعار بسیار خوب بنظم آورده از جمله این ابیات او را صاحب نفع الطبیب گرفته است

یا ایها الزاکی العاد مطیبه عرج انبتک عن بعض الکاظمه
ما عالج الناس من وجع تصفهم الاد و جلدک هم فوق الذی جلد
حکیمه رضاه وانی فی مریضه ووده اخرا الا یتام اجتهد

* زینب الواصله

مادر حکیم واصله است که زینب بنت عبد الرحمن بن الحارث ابن هشام القرشی باشد زینب ام حکیم دخترش هر دو اجل نساء قریش بوده و از حیثیت حسب و نسب جامع شرف و کمال ملقب بواصله شده و در حوت همزه در ضمیر لغت ام حکیم ذکر زینب الواصله شده است

زینب الطاهره

مکنه بام المساکین بوده و در حوت الفخر کراوشده از زوجات مطهرات

خیرات حیات

۴۱

حضرت خیر الموجودات میباشد و چون ملاطفه فوق العاده نسبت به ایشان داشته و در اتم المساکین گفته اند و هلا لیت شبع را اشعار می نماید و ماه یاست ماه دُر سرائی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده بعد از آن بسر ای آخرت انتقال نموده است

وزینک اسم هدیه پنج نفر صحابه بوده و اسم یک نفر طیبیه بنی اود که در بعضی اشعار ذکر او شده و مخصوصاً در جلد و از دهم اغایه در ترجمه حال محمد بن کاسه مذکور است و زینک بنت ای البرکات همان بنت البغدادیه است که پیش ذکر شد و ام المک زینک محدثه است مصریه که از تخی الدین بن فهد اجازه گرفته

و در مثل زینب ستره مقصود زینک بنت عبد الله بن عکرمه ابن عبد الرحمن المخزومی است که پسند عجوزی بوده و بعضی جواری مغیره داشته این زهینه المدهنی او را در اشعار خود یاد کرده است

وزینک اسم معشوقه نصیب نام شاعر زینکی است که ام بکر زینب بنت صفوان غامی الکائیه نباشد و در اغایه و تزیین الاسواق ذکر او شده و زینک اسم محبوبه ضرا السعد است و ضرا ابن نبیت در وصف او گفته

و اتی و تھیا به زینک کالذی

طلب من احو ارض صداء مشربا

وفاء ولا کصداء از امثال شهوره عرب است و زینک خانم مصری دختر مرحوم محمد علی پاشای مصری از زنهای مالدار با احسان بوده و از فقر همتا حیه رغایت نموده است

و از کتاب حدیقه الجوامع چنین استنباط میشود که زوجه مرحوم ادبیر بدلیسی هم زینب نام داشته و مسجد زینک بخاتون در محله حضرت ابوب در کوشک ادبیر و اسلا مبول از ابنیه او است و خود پسر در آنجا مدفون است

زینب خاتون

دختر

خیراتِ حُسن

۹۴

دختر ابر حجراست و در انباء ابن حجر در جریک و فیات سال هشتصد و
 بیست و هجده ذکر او شده مصنف اشارت الیه گوید زین خاتون اولین
 فرزند من است و در شهر جب سال هشتصد و دو متولد شده خواندن و
 نوشتن یاد گرفت و نزد شیخ زین الدین عراقی و شیخ نور الدین اسماعیل
 حدیث کرد و از محدثین شام و نیز بمشاوران بها اجازت داده اند در حالی که
 حامله بود بنا خوش طبع و در گذشت

زینب

دختر احمد بن عبد الحاکم ابریک بن محمد بن محمد بن یونس الموصلی
 که در انباء ابن حجر در جریک و فیات سال هشتصد و هفتاد و نه هجده ذکر
 او شده مشاوریانها محدثه ابست موصلی و از محققان مشهور عبس المظفر و ابن
 التشر و سایرین اخذ حدیث نموده و در زمانه شعبان سال صد و دوازده در گذشت

زبور

شاعره بوده است شیرین گفتار اصلش از طایفه شاملو و نوطنش در
 قلم و علی شکر در سیاق غزل و هجاء طبع خوشه داشته شعر بسیاری گفته
 اما از بی تمیز اهل وطن او از میان رفته است این دو سله شعر
 ازوست

دور باد از تن سهره کارا ایش داری نشد
 کور به چشمی که لذت بین دپداری نشد
 حیف از عظمه زاهد که با صدیقه و تاب
 رشنه تزویر گشت و ناز ناری نشد
 دور یارد وستی بپتد دی زبور بین
 پیر شد زیب النساء و از بپداری نشد

ساره بنت الربیع

(ساره بنت الربیع زنی سرور آورنده است) ساره بنت الربیع

خبر ائمه حقا

۵۰

عرب بن الاصل و د خنر محمد بن محمود بن محمد بن ابی الحسین بن محمود الرضی است
که فواده شیخ الاسلام سراج الدین ابن الملقن باشد مشارا الیهما محدثه
بوده که بدرین حد خود ابن الملقن حاضر میشده از حدیث جزء قدوری را
قرائت کرده در کتب تصد و شصت و نه وفات نموده از اشیاخ امام
سیوطی میباشد

ساده بند عبد الرحمن

ابن احمد ابن عبد الملك ابن عثمان بن عبد الله بن سعد بن مفلح بن هبة الله بن
غیر المقدسی است که مادر شیخ المسند شمس الدین ابو الفرج باشد
مشارا الیهما محدثه مشهوره قدسی است و از ابن ابیهم بن خلیل استماع حد
کرده و هم از و روایت نموده و اسناد صلاح الدین صفی و علم الدین
الیزالی فواده مشارا الیهما در سن خوانده در کماله تصد و شانزده هجری
در گذشت است

ساده بند شیخ تقي الدين السبكي

بنین محدثه بوده است مشهوره که از بعضی معادین خذ علم و استفاد
نموده است

سبک

بضم سین و فتح الهم بر وزن جمین اسم به فخر از صحابیات است یکی سبک
الاسلمیه دیگر سبک القسبیه سبک القسبیه سبک القسبیه سبک القسبیه سبک القسبیه
زنی بوده است عمر ائمه از اهل بکره از اولاد عبد الرحمن ابن ابی بکره که
حسن و جمال بکار داشت و عیسی بن ربیع ابیات ذیل را در حق او گفته است

من البکرات عرافیه	اشتی سبک طریقه
من الی بکره الاکرمین	خصصت بکفا صفتها
ومن جبهنا زور اهل العرق	واسخط اهل وارضتها
اموت اذا شخط دارها	واحيا اذا انا لافيتها
فاقم لو ان ما فی بها	وکن الطیب لداونها

گویند

خیرات حسنا

۵۱

گویند عمر بن ربیعہ این اشعار را بمعینہ مشہورہ جیکہ امونخہ بود بنا بر این
نہایت مشہور شد اما ابو بکرہ کہ این سبعر منسوب باوست برادر امی بنیاد بن
اسپہ میباشند و در حق ایشان گفتند کہ ان زیادا و نافعاً و اباً بکرہ
عنک من اعجب العجب، الخ و ابو بکرہ از فضلای اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ الہ
محبوب بخارت بن کلدہ ثقفی حکیم عرب منسوب بودہ است و در روز فتح
طائف بر نافع جو الہ کہ بصری بکرہ میگویند سوار شدہ آمد و تسلیم شد
و اہمان آورد بدینجہت با بوبکرہ مکہ کردید و بقولے در چین خاصہ دست
در بکرہ ولایہ کہ بر فراز بارہ طائف بود زدہ خود را از آنجا بیاویخت
و در انداخت فلذا حضرت رسول صلی اللہ علیہ الہ اورا ابو بکرہ کنیہ داد
بہر حال حضرت رسول صلی اللہ علیہ الہ اورا از افرمودند و انموالی التی
معدود کردید و ابو بکرہ از آنہائے بود کہ در باب غنم بن شعبہ زناء شہادت
داد و در عہد خلافت عمر بحد قذف نادیب شد الغرض اولاد و اخفاء او
در بصرہ صاحب مال و جاہ و از طبقہ اشراف و اہل علم و صلاح بودہ اند

ست الادب

(ست بمعنی خاتم میباشد) این لفظ بکسر سین و تشدید تاء ظاہراً مخفی
سیکدہ باشد و در عربی بجای خاتم استعمال میشود و بعضی ست را بمعنی
شعر دانستہ یعنی مالک شش غلام و کثیر و این کاری است از ثمول زیاد جامع
ست را تکایہ از جہات ستہ دانستہ و ست کہ میگویند مقصود شان یعنی
مالک جہات ستہ و ہماء الدین زہیر کہ بد

بروچی من استہما ہستے فنظر فی النہاء بعین مفت
برون بائنی قد نلت الحنا و کیف و ابائی لمیر و قنی
ولکن غادۃ ملک جہنا فلا الحن اذا ما قلت سہی

در ہر حال ست الادب دختر مظفر بن البرہہ و از مشاہیر محدثان است

ست الامناء

معروفہ بام عز الدین محدث مشہورہ دختر شیخ صد الدین اسعد بن عثمان بن

اسعد بن

خبرائے حنا

۵۲

اسعد بن المجاہد سپاسد صلاح الدین صفیہ در تراجم احوال اعیان عصر خود
در کتاب عنوان التکرار از اسناد خود علم الدین البرزالی نقل کرده گوید
ستائیں از جد خود روایت حدیث نموده و گوید اسناد من علم الدین هم
نزد او استماع حدیث کردم و وفات مشارالہا در اوایل ربیع الاول سال
ہفتصد و ہجری درہ یکصد و صیانت اتفاق افتاده است

ست اہل

دختر علوان بن سعید بن کامل و از اہلای بعلبک و زنی صالحہ و حنفیہ
بودہ و در اسناد حدیث مہارت داشتند محدثہ شواربہا از شیخ بھا الدین
عبد الرحمن المقدسی کہ محدثی متبحر بودہ خیلہ روایت کردہ و از حیثیت
مجموعات حدیثی در عصر خود منفرد بودہ شیخ علم الدین اسناد صلاح
الدین صفیہ در شام در علم فقہ و حدیث مسلکے درس نزد او خواندہ و
بدرستی از خالات او اطلاع داشتند ہم او در حق مشارالہا کو بدست اہل
اہل صالح و صاحب عفت و عصمت و زنی دیندار و با قناعت بود
اعتنائے بحاق و ذوق خود نداشت در نوردم ہجری سال ہفتصد و ستہ
ہجری وفات کرد پدرش نیز از بکار صلحا بود
ست اہل نیز لقب تقیہ بنت فہد بودہ کہ از اشباخ امام سہوطی
و ترجمہ خال او گذشت

ست حلق

دوہ ملک ناصر محمد بن فلاوون است کہ از اعیان پادشاہان مصر بود
و جامع الت حلق کہ در خط مقبرہ مذکور است از آثار او میباشد و
از فرار کشتہ مقبرہ اول خطبہ کہ در جامع مذکور خواندہ شدہ در روز جمعہ
بیستم جمادی الاخری سال ہفتصد و سی ہفت ہجری بودہ است

ست الشام

محدثہ ایست مشہورہ از اعیان عصر صلاح الدین صفیہ و از نسوان او اخ
مؤثر ششم ہجری و چون صفیہ نام داشتہ ترجمہ خال او در حرف صناد بنیاد

الشاء الله

ست الثام

از نساء مشهوره سلسله سلطان صلاح الدين يوسف بن ابوب خاهر
سلطان ملك ناصر صلاح الدين يوسف است نقش برادر خود ملك اعظم
نور انشاء ذا ابن زن از اسکندريه بنام نقل کرده و در مکده شهر خود مذکور
ساخته و قاتل در سال شصت و شش از ده هجری اتفاق افتاده است

ست العرب

دختر سيف الدين علي بن الشيخ رضي الدين عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار
المفتی می است از ارباب فضل و صلاح و از آنجا که از اعیان عصر صفی
بوده مشار الیه در عنوان النضر ایضا و میگوید ست العرب بدرستی جزو
ابن عمره که کتابی است از اجزاء شریفه حدیث بحضر محدث علی بن عبد الله
حاضر شده و از او اخذ حدیث کرده و بعد بخود ندیده پس نموده اسناد عالم الدين
نزد او استماع حدیث میگرد مشار الیه ایمن هم اجازه داده و تاریخ اجازت
من سال هفتصد و بیست و نه هجری میباشد و وفات او در سال هفتصد
می چهار اتفاق افتاده است

ست العلماء

از فنون او اخیان ششم هجری مصاحب طلاق لمان و لطف بیان و و اعظم
شامیه بوده و چون وعظرات انهایت مسلسل و خوب سپیده بر بلبل مشهور
شده و او را شجره خانقاه در باب المهرانی واقع در شام نموده بودند و در
سپرده ماه رجب سال هفتصد و و از ده داعی خود را بشکایت اجابت
کنت در قبیع جنازه او طایفه فنون از نام عظیم کرده بودند

ست الفقهاء

دختر ابراهیم بن علی بن فضل است از اعیان عصر صفی و از محدثان
جليله الشان بشمار آمده است اگر چه کثیر از اخوان اساتید استماع حدیث
کرده لکن از جعفر الهمدانی و احمد بن المنیر الحرانی و عبد الرحمن بن سلمان

Δ F

است
سفر

سَمَاءُ الْقَضَاءِ

الزينة

خیرات خشنا

۵۵

از انجمله است که پسر بنت عبد الوهاب کتب شریفه را خادیش خوانده و هشت
جزء از کتاب الزهاد و العباد ابن ازهر بلخی از جمله کتابهای مزبوره است
چون سنن الفتناء از اعیان عصر صلاح الدین صفیه بوده مشارالیه ذکر
حق او میگوید ست التضاء اولاً بشیخ محمد الدین الرود را و به و بعد
ببدر بن الحر و پس از آن بیک نفر دیگر شوهر کرده سنتش نزدیک بنو
رسیده در هجده ماه ذیقعد سال هفتصد و دوازده هجری
وفات کرده است

ست کیله

ذو جله امیر سکه الدین البری و دختر عبد الله الشاربه است در باط کلیه
از خانقاههای مصر را او در سال ششصد و خود و چهار هجری بنا نمود

ست مسکه

جادره ملک ناصر محمد بن قلاوون بوده و جامع التمسکه که در خطاطی
مسطور است از این خیریه او است مقبره که در اول روزی که در بر خاست
تا جمعه خوانده شد روز جمعه دهم جمادی الاخری سنه هفتصد و
چهل و یک هجری بود

ست الملك

خواهر خانم باکر الله فاطمه از ملوک مصر و زنی باند پیر و کجاست بوده و در
فقدان برادرش در باب اصلاح امور حکمرانی مصر تدابیر نموده که در کتب
تواریخ شرح ان مضبوط است

ست الوزراء

ام عبد الله دختر خانی شمس الدین عثمانی العلما شیخ الحنا بله و جبر الدین
اسعد بن ابی البرکات التوحید الدمشقی الحنبلیه میباشند مشارالیه احب
مذهب و محدث این شاه نواده و جبر الدین حنبلیه و صحیح بخاری را با
مسند امام شافعی از ابو عبد الله الزبیدی سماعاً اخذ نموده است نزدیک
خود پیروز و جوع (کتاب) حدیث خوانده از قرار گفته صلاح الدین صفیه

خیرات حسنا

۵۶

مسندہ عصر خود بوده یعنی در امر مهم اسناد حدیث همه او را تسلیم می‌شدند
و قتی او را بمصر دعوت کرده در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی که هم الدین
الکبیر از او اخذ حدیث کردند ولادت او در سال ششصد و بیست و چهار
هجری و وفاتش در هفتصد و هفده واقع شده و از آنجا که سنش از خود
آنجا و کرده او را بنویسند الفقهاء مسند و معتمده گفته اند بخاری شریف
بکرات در کتب گفته و در فیه مجذبه چهار شهر کرده که چهارم آنها فیه الدین
عبد الرحمن البیضا زنی است اسناد صحت دهنده مسند امام شافعی از
او خوانده و محدث بن الحنفی قاضی فخر الدین المصروعی و شیخ صالح الدین
العادی و شیخ جمال الدین بن قاضی الزبیدی و بعضی مردم مان معتبر دیگر
از او اخذ علم نموده اند ست الوزراء ستر دهنده هم داشته است

ست الوزراء

ام محمد خنر شیخ عدل رئیس فاج الدین ابی الفضل یحیی بن محمد الدین ابوالقاسم
محمد بن شمس الدین ابوالعباس احمد بن الشیخ المسند ابی یعلی حمزه بن علی بن هب الله بن
الجویری الثعلبی است که در علم حدیث از اساتید بشمار می‌آید از شیخ علم الدین
التخاوی و حافظ ضیاء الدین المفیدی و عز الدین ابن عساکر التشاربوعی و عینیق
السلمانی و فاج الدین الفریطی و سالم بن عبد الرزاق و برادر او جمال یحیی العز
احمد بن ادریس و الصیفی عمر بن البرزعی و الرشید بن مسلم و جمع دیگر اجازه دارد
مندی در حدیث کرده است بعلو از اعمال خیر تهریح کن کرده و غلام از
ساختن و در ائمه لازم خیرات بوده در آخر عمر سودا بر او غلبه نموده تفریباً
یکسال ذهن او را مشوش داشتند روز پنجشنبه چهارم ماه شوال سال
هفتصد و پانزده در گذشت است قولدا و در سنه ششصد و سی و نه
بوده است

ست خاتون

زوجہ امیر تنکبر مشهور از سلاطین فلا و بنی مصر بوده امیر تنکبر در دنیا
ملک ناصر در شام بنیاب سلاطنت داشتند و خود سران بعضی حاکمان یکبارگی
و از آنجا

خیرات حسنا

۵۲

و از آنجا که ستیبه خاتون زنی از اهل خیر و صلاح بوده او را از دنیا کارها
ناشایست منع می نمود مشایر الیهادر شد و شبی سیم رجب سال هفتصد و
بذاریقارفت و در مقبره مخصوصه مدفون گردید و پس از چندین سال شهر
او بنی ابراهیم علی خود رسید

و ستیبه لقب چند نفر از محدثان است از جمله لقب فاطمه المحدثه بنت الیاس است
که از اشیاخ امام سیوطی میباشد و ترجمه حال او خواهد آمد انشاء الله
تعالی

و ستیبه بنت ابی عثمان الصابونی و ستیبه بنت معمر و محدثه بوده اند و لفظ
ستیبه در فارسیه مصغر استیبه است که بمعنی خانم کوچک است چه کاف را آخر کلمات
فارسیه ادات تصغیر است و ستیبه که قبل عنوان گردید بنوعی ستیبه است چه
تصغیر و کلمه باصل میکند و ثانیست راهم ظاهر میکند

ستیبه خاتون

از نساء مشاهیر عثمانیه و دختر شیخ الاسلام زینبلی علی افتخار از اعیان بعضی
سلطان بایزید خان است از مسطورات عبدقادر الجوامع چنین بر می آید که در روزیکه
سلور قیو سه مسجد و مدرسه دارد و محله باسم او نامیده میشود اما خود مشایر
الیهادر ساخت میکند که پدرش بنا کرده بود در جو ارقیه مدفون است

سبحاح

چون بقول صاحب و فیانوس سبحاح در آخر کادیشرف اسلام مشرف گشته و بکشته
دیگران نبکو کاره اختیار کرده ترجمه حال او نگاشته میشود و الا از موضوع
ما خارج و سکوت عنها بود

سبحاح بفتح سین و کسراء بر وزن قطام دختر المند و منبته است مشهور
و اصحاب تفاسیر گفته اند سبحاح دختر حارث بن سوید بن عقیقان التمیمیه مشایر
و گفته اش امصادر و زوج ابویسمیله کاهن پامه بوده بعدها دعوی نبوت غوغ
در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و اله مسیله نامی کنایه که نیز از اهل
پامه بوده و بقول مذهب اسلام نموده بعد از چند گمراشته بدعو نبوت برخاسته

خیرات حنا

۵۸

و بلطایف الحیکل پرد اخ و در میان قوم خود معروف و ملقب بر رحمت الهی
گردید و مدتی مسافرت بر سر ادعای خود بود و وقتی عریضه خدمت حضرت
فخر کاینات فی شنه ادعای مشا رکت در نبوت نمود ناد رجلا فت ابوبکر
بسرای خود رسید

سبحان از عشیرت بنی ربوع از قبیله بنی تمیم چون مشهور شد اسباب بهر مسئله
گردد بدین سبب با حقیقت بطرف مسئله حرکت کرد و از جانب ابوبکر بنی تمیم
مأمونند میسر مسئله گشتند حرکت این دولت شکر مسئله را مضطرب نمود مسئله
بطرف سبحان را اند و چون باو نزدیک شد خیمه برپا کرد و در درون آن انواع
بجوران بسوخت چه میداشت که بوی خوش و بهشتی شگفت زنان است پس
از آن سبحان را در آن خیمه خواست که مسئله نبوت خود را در آنجا طرح
کنند و کرامات و مکاشفات خود را بیکدیگر ظاهر سازند چون هر دو در آن
خیمه حاضر شدند مسئله گفت از ایات که بر من نازل شده این است (الم تر الی
ربک کیف فعل بالجبل اخرج منه انما لنعی بین صفاق وحشی) و الی منقلا
(ان الله خلق للنساء افرجا وجعل الرجل لهن اذوا) افرجا فخرج فخرج غرا امیلا
1 مل افرجا ثم فخرجها اذ اسننا افرجا فخرج لانا افرجا) این کلمات سبحان را
به بیان آورد و قرار دادند با هم متحد شوند مسئله سبحان را از بیج نمود و نماز
صبح یا نماز صبح و شام امت را مهر سبحان قرار داد و این تکلیف از گردن
آنها برداشت و قرار دادند متفقاً عرب را مطیع کنند و گویند هنوز فوجی هستند
که بهین جهت نماز صبح را نمیخوانند

بنی تمیم گفتند اند چون مسئله و سبحان در یک خیمه نشینند مسئله بر سر عرب را بیل
خود را بکشد الی دراز داشت در اثنای محاوره سبحان بدید و شهنش مجتهد
گفت انت نبی و هذه معجزتك بدین سخن میل خود را با و اعلام نمود و با و
تسلیم شد

دیگران گویند پس از آنکه نور مفاوضه مسئله و سبحان گم شد مسئله روزی
بسبحان کرده گفت

خیرات ح

۵۹

الافوجی الی النیک
فقد هبئی لك المضع
فازشئت ففی البیت
وازشئت سلفناك
وازشئت بثلثه
وازشئت علی اربع
وازشئت بر اجمع

بجاح در جواب گفت بل به اجمع فهو للشمل اجمع بعضی از شعراى اسلام
گفته اند

امت سبحان وواقاها مسکینه

کذا بته من بنی الدنبا وکذاب

وازا آنجا که سبحان ادعای نبوت را با فضااحت زنا جمع کرده در حق او گفته اند
واذنی من سبحان بنی قیم
واغلم من سبحان مثل است و غلم بمعنی شهوت میباشد و قیس بز غاصم المنقر
گفته است

اضحیت نبیننا انشی نساء لها

واصبحت انبیاء الناس ذکرا نا

فلعن الله و الا قوام کلهم

علی سبحان و من بالافک اغرا نا

اعنی مسکینه الکذاب لاسقیث

اصدائهم ماء مرین حیثما کاننا

پس از قتل و هلاک مسکینه سبحان توبه کرده و تا زمان معویه زنده بوده است
ابن خلدون گوید سبحان در حال نبی در دین نصرانیّت بوده و مذهب خود را
از نصاری ای بپه تغلب اخذ نموده است و کلمات سخیفه که آنها را ایاث الطهره
میخوانند بسیار از او ذکر کرده اند

سحیقه

مُعْتَبَرٌ بُوْدَهِ اسْتِمْهُوْرُهُ دُرَاوَالِ عَصْرِ بِنِی عِثَّاسِ دُرَاغَا لَی ذِکْرَاوُشْدِه
و این ابیات را در وصف او گفته اند

سحیقه

قول
امت ای
صارت ایما بلاد و
و بر وی ایما بقصر
مع الشهد من
الامامة

حیرات حسا

۶۰

سجده انت واحده الفیان فمالک مشبه فیهن ثاب
فضلت علی الفیان بفضل حدی فحزن علی المک قصبه المهان
سجدن لک الفیان مکقران کما سجد المجوس لرزبان
ولاسیما اذ اغنیت صونا وحزنک المثلث والمثلثان

سرو جهان خانم

از بنات مکرمات خاتان خلدا آشیان فحکد شاد طاب ثراه بودہ اورا برجو
افغان محلاتی زویج کردند و سرخوم علی شاه و سلطان محمد شاه پسر و نوہ
سرو جهان خانم بودہ اند

سرے خانم

شاعر ایتے یار بکھے در سال ہزار و دویست و سی ہجری در شہر دیار بکر
منول شدہ هنگام رشد در تحصیل علم و ادب کو شیدہ و در نظم اشعار ترکی
صاحب ید طولی گردیدہ از بلغای ابن عصر شاد ہے آید بعضی اشعار او در
تذکرہ موسوم بخرانات دیج شدہ و بر خہ تخلصات و تشبہات و غزلہا
دیگر نیز دارد کہ خالی از امثیا ہے نیست یک غزل عاشقانہ و یک مرثیہ بلغیہ
او ذہبت ابن اوراق میگرد و وہی ہذا

سرخ دل پروازہ کلہ ہے لانہ لرا غلار بکا چہقک ز نام بوکر خخانہ لرا غلار بکا
یاندہر ایسم شتار یک دل نا شاد ہے روشن اولسہ پر بافار پر و نہ لرا غلار بکا

اشنالر سنک طعن انداز اولور لہر طرف
واقف اولسہ حالہ بیگانہ لرا غلار بکا
کفے کوچ اظهار ہے کوچ بردہ اولدم منلا
داروسن بیلر طہر یکجہ شانہ لرا غلار بکا
طوش اولور سہ مکتب عرفانہ راہم ہر حق
حسرت ایلہ طفل فرزندانہ لرا غلار بکا
سانہ بزمک الن او پسرم ایا غلچون کوزل
دلبر دلتک اولور پیمانہ لرا غلار بکا

کاشہ

حیران حکا

۶۱

کاشه مبراب ساقیدن ایچوب مسنا اولشم
خالمه اکاه اولان مسنانه لرا غلار بکا
سره برویزانه ده برکنجه ابردک مثله بوق
حسنا لم سوبلسم دیوانه لرا غلار بکا

فراغت کلشم قانی جهاندن خصم جانانده
نه بیلسون مهر نایلق دسمن اولکیم اصله نادانده
فلک دلخواهم اوزده دونه کجه کشته دوزانده
مخاله نایبندن جدا خالم پریشان در
بنم کو کلم قزل کل غنچه سه وش طوب طوب طوب
اچلق اخینار ایتمز اگر یوز بیاب بهار اولسه
بهار لردوز نوروزن طوبوب شاد اولسه بکلس
دبروب کیسولرن تهر بکه کاسه نابغه سنبلس
بواشاهر طرفدن نغمه ساز اولسه شیرین دلس
دل پردردی کوشا نیکه بیللنجه کی ایلکلس
بنم کو کلم قزل کل غنچه سی وش طوب طوب طوب
اچلق اخینار ایتمز اگر یوز بیاب بهار اولسه
بوناغک سروقد بر لاله زار مدن ابرلدم
درخت عمر ملک شیرین سخن یار مدن ابرلدم
ملاکت ایلن الله ایچون یار مدن ابرلدم
حقیقت داهنک منصوبیم دار مدن ابرلدم
بنم کو کلم قزل کل غنچه سه وش طوب طوب طوب
اچلق اخینار ایتمز اگر یوز بیاب بهار اولسه
فراق دود حسرت در چقان قندیل جانانده
سناده فات بقات ابرم بار اولشم دهانانده
کوبدک

خیرات حسنا

۶۲

کو دیکھ کر مجھے یقین ہو گیا کہ اگر ایدردی پائند
 دہن آدم پر دوز ایلر صد اہل استخوانند
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ ہے وش طوب طولے فاند
 اچلق اخینار ایتمز اگر یوز بیک بہار اولسہ
 قضا پیکانہ ناکاہ جگر پارہ م سیر اولدے
 نشانہ اوغراد ہی تقدیر ثباتے برین بولدے
 آچوب پر مرغ روچی باغ فردوسہ روان اولدے
 ترم ایتدے بونا قراے یا قدی یاندردے
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ سی وش طوب طولے فاند
 اچلق اخینار ایتمز اگر یوز بیک بہار اولسہ
 نہاے شمع عشقہ پانچہ پروانہ ہم شمدے
 ایچہ دلدار ابلہ مملو طیشی بیکانہ ہم شمدے
 براق بواہ وزارے حرث خجنانہ ہم شمدے
 فلک جامبلہ سم نوش ایتتم مسنانہ ہم شمدے
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ ہے وش طوب طولے فاند
 اچلق اخینار ایتمز اگر یوز بیک بہار اولسہ
 صلازد اہل عشف جمع اولوب عرفانے کورسونلر
 سرائی خلوتہ حکم ایلیان سلطانے کورسونلر
 ملا منخرقہ سندن کزلشان عرفانے کورسونلر
 ہلہ وقم بوق ایتدے سوزانے کورسونلر
 بنم کو کلم قزل کل غنچہ ہے وش طوب طولے فاند
 اچلق اخینار ایتمز اگر یوز بیک بہار اولسہ

چون ابن غزل و مرتبہ بخط خود ستر ہے خانم دیدہ نشدہ بعضے کلمات بمعنی
 و تعبیرات دادد کہ مغایر شیوہ شعر ہے است و معلوم است کہ فلم ناسخ انرا
 مغشوش کردہ است

خیرات حسنا

۳۶

اول بند چهارم مرثیه این غزل نابی مرحوم را بطحطا آورده است
 سرم او سنده فانت فانت دود اهرم افلا که دوشد
 غبار غم کو کله توده توده خاکه دوشد
 چون سر به خانم خلوص عینیت و حقیقت بایتمد
 چند سال قبل غریب بعد او کرده کلیه عقیقات ان فوجی از یارین
 نموده بعد از ان بدیاری بکری از کث و از آنجا با سلامبول آمده در خانه
 کامل پاشای مرحوم ساکن گردید

سعدی

بضم سین اسم چند نفر از مشاهیر نوان عرب میباشد و از آنجمله است
 سعدی روجه کعب بن هب صاحب قصیده (بانت سعدی و قلبی الیوم منول)
 در مدح حضرت رسول صلی الله علیه و آله که تغزل را با اسم روجه خود گفته
 و این در عربی غزلیت نداد و سعدی بدین دفع و سعدی بدین سلمه و نفر
 زن صحابی بوده اند

سعدی

بر وزن دنیای اسم چند نفر از مشاهیر نوان عربی است و از آن جمله است
 شاعر محبوه از قبیل بنی اسد از قریه در تن بین الاسواف مسکون و
 عم زاده این سعدی بعد عاشق شد و خواست او را برین بکرم امثال پدرش
 میخواست دختر به یاشان نراند آن برای او بکرم هر چند پسر اصرار کرد
 پدر انکار نمود و کار برودت کشید و بد سعدی را بادی بکرم نراند
 نمود و عشق کرم بر دختر عم بعد از این واقعه افزوده شد و روزی در محله
 عاشق و معشوق بهم برخوردند عاشق این اشعار را بمعشوق خواند
 لم یکن یسعد الطال تأتبی و معصیتی شیخی ذیک کلاها
 و نه که لم یکن لم انعم منها سوال علم بریغ هوای علمها
 سعدی این ابیات را در جواب اشعار کرم

چند بیت از انجمن الفهم چینی
 کفایتی من بدو و من بعد

خیر ان حسن

ع ۶

ومن عبرات تغزین و فرغ
علیت علی نفسی جہاداً ولم اطق
ولن یمنعونی ان اموت بزعیم
فلا نسران نالہ ہنا انقلض

تکاد لھا نفسی تسبیل من الوحد
خلاقاً علی اھلہ بھزل ولا جد
غدا خوف هذا العار فی جد وحک
مکان فی فتشکوما تحلت من جھد

فرخ ای آن روز سعد گذشت و عاشق او نیز بعد از او غم اند
و سعد چنانکہ در اصابع مذکور است اسم چھار نفر از صحابیات میباشد
ویکی از آنها سعد بنت کرب بن ربیعہ بن عبید شمس الحبشیمہ خالہ عثمان بن
عثمان است کہ اورا با بن ارجوزہ بقبول اسلام تشویق و ترغیب مینمود
عثمان یا عثمان یا عثمان لک الحال و لک الشان
ہذا نبی معہ البرہان ارسلہ بحقہ الدیان

فاتبعہ لا تغیا ملک الاوثان

بعد از آنکہ عثمان بشرف اسلام مشرف شد و با فتح مصر ہر شب حضرت رسول
اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نایل آمد سعد اورا با بن منظور مینماید کہند
ہدی اللہ عثمان الصفی بقولہ فارشد و اللہ بہدی الی الحق
فتابع بالرائی السدید حمداً و کان ابن اروی لا یصد عن الحق
وانکھ المبعوث احدی بنائہ فکان کبیر فزانج الشمس فی الاغ
فداءک با بن الھاشمیین مھجینے فانما بین اللہ ارسلت الخلق

سعد

چنانکہ پیش در لغت ربیعہ گذشت سعدہ جاذبہ ابن زباین و از مغنیہ مذکورہ
در اغانی است علاوہ برخواندن در کتابت ہم دستہ داشتہ صالح بن علی از
عمال عباسیہ کہ عم ابو جعفر منصور باشد و در ایام خلافت ابن خلیفہ والی
مصر بودہ سعدہ را بہ ہزار درہم ابتیاع نمود

سعد

بنت عبید اللہ عمر بن عثمان از اداکان امویہ است و از بنی مروان نیز بدین
عبید الملک او داد خلافت برادر خود سلیمان بن عبید الملک میر بیست ہزار

دینار

خیراتِ حسُن

۶۵

بنیادِ محکمہ تزییح کرد و اہر شرح در حروفِ حاء در لغتِ جنابہ گذشت

سعد بن ثابت قاصد

بنابر مسطوراتِ ابن اثیر از زنا ہے است کہ در عصرِ حضرت ختمِ مآب صلی اللہ علیہ وآلہ بودہ و زنی ہا را پیش نماز ہے مینمودہ بنابر روایتِ ام سلمہ ہنکامِ اُمّا مقدم بر صفوفِ مأمومین بنی ایستادہ بلکہ خود ہم در صف بودہ است

سعد بن

چنانکہ در حروفِ الف در لغتِ ام سعد گذشت ادبکہ ایست اندلسی قرطبی و دخترِ عصام حمیر ہے کہ در فضلِ و علمِ داری مرتبت و امتیاز ہے بودہ چون قوۃ حافظہ بکمالِ اشنہ از پدر و جدِ خود در ادبیات و سایر علوم روایات نمودہ است در فتحِ الطیب مسطور است کہ از یکہ از ادبائِ سؤالی در بابِ نعالِ شریفہ حضرت رسول کردند او چون بربارتِ آن مشرف شدہ بود در جواب گفت

سألتم التمثال اذ لم اجد اللهم نعل المصطفى من سبيل

سعد و نہ اہیات ذیل را ضمیرِ اہر بشعر نمود

لعلنی اخطی بتقنيك له في جنۃ الفردوس اسنى مهيل

في ظل طوبى ساكنا امنا اسقى باكو آب من السليل

وامسح القلب به عله يسكن ما جاش به من غليل

فقالما استشفى باطلا كن يهواه اهل الحب في كل جبل

بعضے ہر این قطعہ مشہورہ را کہ بہ ابو الفضل ابن العمید و زہر منسوب

سعد و نہ نسبت میدہند

اخ الرجال من الایا عدوالافارب لا نقاب

ان الافارب کالغنا ربواشد من العقارب

سفر ہے بنیت یعقوب

دخترِ عالم مشہورِ یعقوب بن اسمعیل بن عمر است کہ معروف بقاضی الہمن بودہ مشار الہا از اعیانِ عصرِ صلاح الدین صفحہ کثمتار ہے آید

وبعث

خیرات حنا

۹۶

وبعفت و صلاح اشہار د'اشنہ است از اجزاء شریفہ حدیث جزء ابو الفہام
الکوفی را نزد جاد خود اسمعیل و برادر خود اسحق خواندہ و بعد از آن ندبش
کرہ در سال ہفتصد و بیست و نہ در شام اجازہ دادہ و عبد اللہ بن المحبت
از و اجازہ گرفتہ سنتش از نوہ بخار زکرہ در سنہ ہفتصد و چهل و پنج ہجری
در گذشتہ است

سکن

جار پرمجود الوراف است کہ از رجال دولت بنی عباس بودہ و برگزیدہ فروشی
میںمودہ در زہد بات شعر می گفتہ و فصاحتہ د'اشنہ و قہ خواست سکن را
بفرود شد سکن عریضہ بمتوکل خلیفہ عباسی نوشت و اسدغا کرد کہ اورا از
محمود بخزد اما چون متوکل پیش مشرعی شدہ بود و سکن ابانمودہ ابن دفعہ
متوکل عریضہ اورا پادہ کرد سکن نہایت مشا لم و قصیدہ تفریبا مشغلہ پیش
بیت مبنی بر تشکک و ناسف گفت و ابن ابیات از ان قصیدہ است

ما للرسول انا لے منك بالياس
احدث بعد و اد جفوة الفاس
فهکذا الزمته ذنبا بظلمک لے
ما زاد غاک الى تجزق قرطاس
یا منبع الظلم ظلما کیف شئت فکن
عند رضاك علی العینین والراس
اے احبک حبا لا لفاحیثہ
ولحب لیسر بہ فی اللہ من یاس

چون در بعضے کتب منورہ باسم نشوی ہم نوشتہ شدہ در حرف نوون نیز
اشارہ خواہد شد انشاء اللہ

حسن بن سکیب زینب الحسن بن علی الصلوٰۃ والسلام

حضرت

خیرات حسنا

۶۲

حضرت سکنه سلام الله علیها از نوان بزرگ اسلام و پیردکیان خان نبی
و پروردگان حجر عصمت است استنها و فضا بل و مناقب ان افتخار الی
طالب ما بین المشارق والمغارب اکرمه ابن قتیبه میگوید و لها البیة
الجميلة والکرم الوافر والقل الثام وشمس الدین بوسف سبط جمال الدین
عبد الرحمن واعظم مشهور گوید و كانت من الجمال والادب والظرف والسخا
بمنزلة عظیمه و قاضی احمد بن خلکان در بیله میگوید کانت سیده نساء
عصرها و من اجل النساء و اظرفهن و احسنهن اخلاقا و محمد بن یعقوب
فیروز آبادی ضبط ابن اسم را بر خلاف آنچه ما بین العوام استنها و ارد
بضم سین و فتح کاف غوده است میگوید سکنه بر وزن جیمینه نام دختر حسین
بن علی علیه السلام است و طرء سکنیه بان بزرگواران نشاء ارد
ابو الفرج اصفهانی در کتاب غایب گوید سکنه لقب آن حضرت است و نامش
امیر بوده و بقول امیر و بقول دیگر امیر ابن خلکان میگوید وی مادری
ربا بن خنرا مر الفیس بن عکد بلقی سکنه ملقب ساخت و از محمد بن سائب کلبه
نشاء مشهور نقل است که گفتند عبد الله بن حسن بن حسن که همیشه زاده
حضرت سکنه میباشد مکر از دوازمون از من پرسید که نام سکنه بدست
الحسن چیست گفتیم امیر گفت صحیح است و لے راجح در فطر نکارنده انکه نام
آن محدثه کبریه امیر بوده و ابن قول ابو الفرج اصفهانی است و انانه
عن الطوسی عن الزبیری عن مصعب و دلیل رجحان حکایتی است که هم در اغای
از ابو الحسن مذاتنه آورده میگوید ابو اسحق مالکی گفت حضرت سکنه را
که نام شهر بفش امیر بود مگر یکی از اهل البیت از در کشاخی گفت که نا سکنه
از قوییه شوخی و شکفتی بظهور میرسد و از خواهرت هیچ مزاج و سبک
مسکوع نیفتاده فرمود همانا ابن از نا پیر اسم است شما اورا بنام جدّه مؤمنه
مافا طهر بدست رسول الله صلی الله علیه و اله مستأه ساخته اید و مرا بنام جدّه
دیگر که اسلام را در نیافتد است خوانده اید و مرا از آنحضرت امیر بدست هب
مادر پیغمبر ص بود و از بن خیر که امارة صدق و صحت بران لایح است

خبرات حسنا

۶۱

محقق میگردد که اسم مبارک آن بزرگوار امانت بوده است مادر حضرت یکتا
 ربانیه خنرا امرا الفیس بود و این امرا الفیس غیر شاعر مشهور و از ملوک عرب
 صاحب قبیله قنابنک از سبک معلومات میباشد چنانکه عوام اهل منبر
 بر این عقیده اند وی گفت از شعراء جاهلیتین بوده و این کلیله از خضر مبین
 محسوب است و اسلام امرا الفیس پدر رباب بدست عمر بن الخطاب و در زمان
 خلافت ارتقا افتاد و از جانب عمر بر گروهی از قضاة شام که اسلام
 آورده بودند امانت یافت و چون شخصی شریف و شجاع است مشهور بود
 و در استان حمله و غارت او را بر قبیله بکر بن وائل در عهد جاهلیت هرگز
 میدادند و يوم فلج که از ایام عرب و جنگهای تاریخی ایشان میباشد عبارت
 است از همان روز غارت امرا الفیس از مشایخ بنی کلب بر قبیله مزبور انجام
 مولای متقیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه در پیوستگی و خوشاوندی
 وی یاد و دلمان رسالت رغبت فرمود در همان هنگام که امرا الفیس اسلام پذیر
 و لوازم امانت قضاة شام گرفته بود و میرفت حضرت امیر المؤمنین باحسن
 علیهم السلام از دینال او در رسید و بدست مبارک جامه اش بگرفت و فرمود
 ای عم منم علی بن ابی طالب پر عم و اما در سؤل خدا و این در پرفرنندان کن
 میباشد از دختر پیغمبر و اما در دامت تو مبل و رغبت فرموده ایم و
 امرا الفیس از سعادت ظالع و حسن اتفاق سده دختر بخانه بود پس روی
 بان بزرگواران کرد و گفت قد انکحک یا علی الحیاة بنت امرئ القیس و
 انکحک یا حسن سکنی بنت امرئ القیس و انکحک یا حسین الرثاب بنت
 امرئ القیس عتر الدین ابن ابی جریر در کامل میگردد امیر المؤمنین علیهم السلام
 از صحیبات دختر امرا الفیس خبری در وجود آمد و هم بگوید که در گذشت
 بالجملة حضرت سکنیه از بن رباب خنرا بن امرا الفیس است و سید الشهداء
 ارواحنا له الفداء سکنیه و مادرش را بسیار دوست میداشت بحدی
 که آن بزرگوار او را در شدت محبت ایشان اعتراض نمودند و حضرت رجاء
 اعتراض و عنایا بن سده شعره مشهور را بنظم آورده است

خیرات حنا

۶۹

لَعْمُكَ اِنْتِي لَاحِبٌ دَارًا تَكُونُ بِهَا سَكِينَةٌ وَالرَّيَابُ
 احْتَمَا وَابْدَلْ جَلْمًا لِي وَلَيْسَ لَعَابٌ عِنْدَ عَنَابِ
 فَلَسْتُ لَهُمْ وَانْ عَابُوا مِصْبَا جَوْنِي اَوْ يَغْتَبِنِي الرَّيَابُ
 از مالک بن اعین روایت است که گفته از سکینه بنت الحسین علیها السلام
 شنیدم که پیغمبر مودعم بزرگوارم امام حسن صلوات الله علیه بود که
 بر پدرم در باب رباب اعتراف و عناب فرمود و پدرم آن شعرها را
 در جواب گفت شمس الدین قرطبی اشعار من بود را با اندک اختلاف نقل
 نموده است میگوید رباب دختر امیر الفکیف و خیر حسین بن علی که مادر
 سکینه بنت الحسین است در میان اسیران بود و حسین علیه السلام رباب را
 بشدت دوست میداشت و در حق وی شعرها دارد از آن جمله این
 سه بیت است

لَعْمُكَ اِنْتِي لَاحِبٌ دَارًا تَحَلَّ بِهَا سَكِينَةٌ وَالرَّيَابُ
 احْتَمَا وَابْدَلْ فَوْقَ جِهْدٍ وَلَيْسَ لَعَاذِلْ عِنْدَ عَنَابِ
 وَلَسْتُ لَهُمْ وَانْ عَتَبُوا مِطْبَا جَوْنِي اَوْ يَغْتَبِنِي الرَّيَابُ
 لامطم بر این روایت تقوی است که روایت سابق صمد علی الرواسی بن هر و ضمیر مجرب و
 راجع مجمع غایتی را با ما از این منبسط از کفر و افتد در بیان نفی و جونی مفعول فی و او بمعنی
 الی ان خواهد بود و عوام اهل منبر در معنی بیت اول میگویند حضرت
 ابی عبد الله پیغمبر ما بد بهر خانه و کاشانه که سکینه نام و رباب نام باشد
 من آنجا را دوست میدارم و این صحیح نیست چه اراده معنی عام در
 علم الاشخاص و تکلف استخدام در ضمیر اینها لازم می آید بدون
 هیچگونه ضرورت و هم در حق سکینه و رباب است بدست مشهور
 دیگر آنحضرت که فرموده

كَانَ اللَّيْلُ مَوْصُولَ بَلْبِلٍ اِذَا زَارَتْ سَكِينَةُ وَالرَّيَابُ
 چون رباب برای صله احوام و احباب میرفته است و دخترش سکینه را
 نیز همراه پیونده و مفادقت و انتظار ایشان موجب ضحیت خاطر میباشد
 حضرت

خیرات حسنا

۷۰

حضرت ابو عبد الله صلوات الله علیه میگردیده است این بیک را فرموده
و اما بتدقیق شعر و علم ادب در معنی طول لیل این مضمون بلاغت
مشحون را بسیار پسندیده اند

هنا نا حضرت سکنه سلام الله علیها از غزوه بلاغت و ملکه فصاحت نصیبه
عظیم داشته است در سخن سنجی و شعر شنایی که صناعت نقد شعر میگویند
از اساتید زمانه و خداوندان شهرت طمانه بوده بچندین روایت بنظر
رسیده است که مشاهیر اهل سخن و کبراء شعراء آن عصر شایع طبع خود را
بخطا طریفه آنحضرت عرضه می داشتند و بر افتاد و دوری آن بزرگوار
متقاعد میگشتند زیتر بن بکار از عیش بصبح روایت کرده است که گفته
کانت سکنه عقیقه سلمه برزّه من النساء الجمال لاجله من قریش و تجتمع
الیها الشعراء و کانت ظریفه من راحه در تذکره الخواص است که و کانت
تاوی الی منزلها الأدباء و الشعراء و الفضلاء فنجبرهم علی مقدارهم
و ان هشام بن محمد منقول است که گفته اجتمع علی بابها جماعة من الشعراء
لئلا یزینهم و کانوا یرضون بحکمها لما یعرفون من ادبها و بشارتها بالشعر
الغرض فویله چنان افتاد که جمعی از صنایع و بد سخوران صدرا سلام
و مشاهیر امراء کلام که از آنجمله بود فردق و جریر و کثیر و صید و جهمیل
بود بر سر ای قدس انما ای حضرت سکنه مجتمع گردیدند و همی خواستند
که آن بزرگوار در اشعار ایشان امعان نظر و اجاله خاطر بفرماید و
اشعار ایشان را تشخیص دهد و آنکه بر هر مقدم است بتصدیق وی معلوم
کردد پس چند روز در ضیافت آن بزرگوار بسر بردند که تشریف مرا ای
مظهر و مسمع مقدس را با نیا فتنه بودند تا بیک روز ببادگاه بنشست
و پرده از پیش روی وی فرو بخشیدند و از کثیران خاصه بیک که به نزدیک
و قویع ان مخدره عظمی را و بر اشعار و حافظه اخبار بود و حاله قایم و
جمله را بوقفا داشت بیرون آمد و شعرا را احضار کرد و موقوف کریم آنحضرت
جای بود که انجماع را دید و سخن ایشان می شنید پس آن جا بر از جانب

خیرات حنا

۷۱

مولای بزرگوار خود آغاز سخن نمود گفت ایاز شما فردق کدام است
ابو فراس بیاسخ برخاست و گفت ها انا ذا گفت ایاز تو بے کوبندہ این شعر کہ
ہما دلنا ہے من ثمانین فاتہ کا الخط بازا فم الرش کاسہ
فلما استوف جلا بالارض قالنا حتی زحی ام قہیل فحاذرہ
(یعنی آن دو زن پیرانہ من بکام جزیش رسیدم و توشہ وصال برگزینم
از آن بلندی کہ بمسافت ہشتاد فامت بود مرا فرود او بچند چنانکہ باز
شکار ہے از فراز بشتیب آید و چون ہر دو پایم بر زمین قرار گرفت از در
باز پر سندا دادند کہ ایاز فردق زندہ است انا امجد دار بگردیم با کشتہ
نا بر حذر بودہ باشیم) راو ہے کہ بد فرزدق دے جواب جاریہ کہت بلے این
شعر ہا از من است کہت چرا ستر پوشیدہ را فاش ساختے و زانہان را اشکا
کرد ہے و بر روی کار خوشتن با محبوب پردہ پیوشیدہ این ہزار دینار بشتا
و بخانہ خویش باز گرد (ہزار دینار از زمان از ہزار تومان حالاً خبلی
بیشتر بودہ است) پس ان جا رہے بخجور سیدہ بزرگوار باز گشت و حالے
مراجعت نمود و کہت ایاز شما جر پر کدام است جر پر جوابت ادا کہ ہا انا ذا
کہت ایاز تو بے صاحب بن بیت کہ

طرقنک ضائکہ الفلوب لبرخا جہن الزبازہ فارحی سلام
(یعنی شبانہ ای جر پر تو را دلبر بر آمد و او را سینہ پر فنی و کہنی کہ این ساعت
زمان دید او نیست سلامت باز گرد) جر پر کہت نعم یا ہذا این بدین ازولست
کہت اگر چہ عاشق عقیقی اشامردی بس ضعیفے چرا از راہ نیاز فر از بنامد
و دست دوستے کہ قدم رنجہ کردہ بود نگر فے و در کمال پار ساعے سخنان
اشنائے زانہے و از دفتر اشتیاق شرحی بر ہے نخواند ہے ہم این ہزار دینار
بشتان و راہ وطن بگپیر کیں بگپیر بارہ بجہنرا طہر مولات مسلہین و
مسلمات را آمد و در وقت برآمد و کہت کثیر صاحب عمر از شا کدراست
کثیر عرض نمود کہ ہا انا ذا کہت ایاز تو بے خداوند این شعر کہ
یقتر بے مایض رہے ہا و احسن شے ما بہ العین فرت

(یعنی)

خیرات حسنا

۷۲

(یعنی هر آنچه چشم عزّه را خُلك میسازد و خاطرش را خُرسند میسازد مَن نیز همان را دوست میدارم و آنچه چشم را خُلك نماید و دل را خوش کند بهرین چیزهاست) کثیر گفت بجز این شعر از من است گفت هیچ امری به خاطر عزّه را نوازنده نرود لکن اشاد سازنده نوازند یک با وی نیست ایانا نیز تو چنان و مثل آنی این یکسر اردینارستان و قدم در نجر دارد و بیکر نازد و رفت و باز آمده گفت نصیب کبیت یا سخ داد که ها انا ذا گفت تو بے کوینده این شعرها که

من عاشقین ترا سلا و تو اعدا حتی اذا انجم النر یا حلفنا
ناثنا یا نعم لیلة والذها حتی اذا وضح الصباح تقرأ

(یعنی از دو عاشق کربکد بکر کس فرستادند و معاد نهادند نا و قنیکه سناره بر وین رو ببالا ناطا کثود بخوشترین و لذت ترنشی زمان گذرانیدند و چون صبح بدید از هم جدا شدند نصیب گفت آری گفت قبحا الله چرا گفته تقرأ از هم جدا شدن ایانا مستلزم هم چیست برای بکر شریف عشق خرقه نامت بجای کویت عفاف از چه آوردی و ابرو خوی را چرا برید کاش می گفته تعانفا نارا ه شاید شهوت را می بستی و رشتن نفسانیت را می گسسته انگاه حسب المهود بموقف جلالت ان اختر برج رسالت مشرق شد و باز مراجعت جت و گفت جیل کدام است جیل جواب داد که اینک منم گفت خاتون من تو را اسلام میسرساند و اظهار نک نلطقت منماید و میفرماید هم استیاق دیدار تو داشتم از وقتیکه این شعرها قوتش پیدا ام که

فینا لیث شعر هل ابیت لیلة بوادی الفرع فی اذ السعد
لکل حدیث بدنه من بشاشه وکل قنیل بدنه من شهید

(یعنی نمیدانم ایاد بکر شیخ در منزل وادی الفرع بی تو نصیب خواهد شد البته از اتفاق چنین وقت نیکیخت خواهم بود هر سخن را در آن انجمن شادمانی است و هر کشته را در آنجا مقام شهیدان پاک است)

خیرات حسنہ

۲۳

سیدہ منہ پر مایہ جزا کہ اللہ خیراً کہ دو سنا رہے خود را از ہر خیال ناسزاوار
خالص و در پیار سا ہے متحضر سا خیر و صحبت ما پر دیکان را بصفتی جز نازہ رؤی
و شادمانہ نشود ہے و برای کشتگان کوی ما سعادت شہادت کہ نتیجہ عشق
عقیقہ است فائل کرد یک تور را بر جلہ افران تقدیم و رجحان است قد حکمنا لک
علی الجمیع این چہاں ہزار دینار بیدہرو مکر ہمارا ہ خانہ خویش پیش بگیر
تفہ پیل این محاکمہ و انتفاذات چنانکہ اشارت شد بر انتہاء مختلف روایت
کرد پدہ حتمی در بعضی بجای شعر مد کو و حفظہ و راویہا ایشان مسطور افتا
و ما از انہا صورت مزبورہ را الفاظ و انتہا بنود ہم
از جملہ حکایات حضرت سکینہ ناشعراء طبقہ تابعین انکہ وقتی آن بزرگوار عروہ
ادبہ را بیدہر عروہ از اعیان علماء عصر و از صلحاء سنا لکین بود و اشعار نغز
میں خود پس با وی فرمود تو ہے صاحب این شعر

اذا وحدت اوار الحب فی کبد
اقبلت نحو سقاء الماء ابشر
ہیبتی بر دت بکبر الماء ظاہر
فمن لنا علی الاحشاء تنقذ

(یعنی چون سوز شرع و عشق را دیکر خویش احساں سپیکم بسو مشک آب پیشانم
و آب لبیکین آن حرارت میجویم کفرم کہ ناخک آب ظاہر بدکن را تیرہد کردم
ایا کبیت ناشعلہ درو ہے را کہ ہمہ زبانہ می کشد کفالت لبیکین و اطفا نا بد
عروہ عرضہ داشت کہ بلہ این شعر از من است پس حضرت سکینہ دیکر بارہ فرمود

تو ہے صاحب این شعر

قالن اثبتنہا سر ہے فحنت بھ
قد کنت عندک تحت السمر فاسکن
السک تبصر من حوکی فقلت لها
عطی ہواک و ما الہی علی بصر ہے

(حاصل سراد انکہ چون را از و نیاز در حضرت دوست آغاز کردم و درد غما
فاش ساختم کنت تو خود ہمیشہ مرا بنمفہ بن عشق و پوشیدن سر میں فرمود ایا
رقیبان را از بیکانہ و خویش در پس و پیش نمیبینی کفرم شوق و شیفنا کہ و حالہ

خیرات حسنا

۷۴

که از شور عشق بزمی میزد چشم بگرفت و پرده غفلت و ذنوبش پوشت عرو و عرضه داشت
که بپای این شعرها هم از من است حضرت مجمع جوانی خویش که در حوالی مغالیش
صف زده بود ندا شارک کرده فرمود اینها همه از انداگر این شعرها از دل
بیعشق و خاطر ناگرفنا برآمده باشد کفایت از آنکه عرو را با نامه مقام علم و هد
و صلاح و تقوی در این تغزرها خاطر گرفتار و لکشته و دل ربوده و لوله و شسته
بوده است نه آنکه محض اظهار فضل و اقتضای طبع این شعرها سروده چنانکه
رب المفضل بن شیخ مصلح الدین طیب الله فاه و عطر شاه فرموده که
هم بود شور و دین سر به خلافت کانه شمشیر بن زبانه میبکند
هم از اشعار عرو بن ادب که کرم حضرت سکنه رسیده بود این پند بدست
که در رثاء برادرش بکر بن ادب گفته است

سر به همتی و هم المری بکر	و غاب النجم الاقید فمر
اراقب فی الحجرة کل نجم	نعرض او علی المجره بکر
طسم ما ازال له فربنا	کان القلب بطن حجر جبر
علی بکراخی و لے حمیدا	و اتی العیش مصلح بعد بکر

احاصل آنکه اندوه من شبانه در رکعت آمد و اندوه مرشد شب روی میبکند
بهر آنکه برزق قریب بغروب بود هر خبری را که پیش می آمد و بایر مداد خویش
میرفت من همه دیده بانی میبکرم و این شب بیدار می و ستاره شماره
از جهت غمی بود که همه با آن قهریم چنانکه کوچه دل را سوز جزو التذکر
در و ن است و این غصه و غم بر بکر برادر میباید که سعیدان زیست و
حمیدان رکذشت و کدام عایش بعد از بکر نیگواست

آورده اند که چون حضرت سکنه این شعرها بشنود فرمود این بکر کدام است
که برادرش عرو هر عیش را بعد از وی ناگوار دانسته است خدایا که از آن
بکر با نشان بفرقه هم بکرم پس فرمود این بکر بلکه همان مردی است که سیاقی است
که بر ما میگذشت عرو را شنید که ای بکر همان است فرمود طالب بعد
کل شیء حتی الذین و الزین یعنی پس از من و او هر عیشی که او را و هر چیزی که او بکرم

و نیگواست

خبرات حسنا

۷۵

و سبکو است حنّه فانه که ادا مشر و غن زبون باشد
 محمد بن سلام گفته است حضرت سکنه نیمه مراح و سبکو فوج بود و قتی از
 زینبوری بر حسد مبارکش گزند آمد چون مادرش در باب ملتفت حال او
 شد بانک زد که هان ای سیده من نور اچه افتاد در جواب گفت
 لعننی بیره مثل الایره او جینے قطره یعنی مرا زینبوری که باندازه سوزنیک
 بگزند و جگلی بدرد آورد از بچیه بن سلمان بن حسین منقول است که گفت
 حضرت سکنه بنت الحسین در مائتی حضور داشت یک از دختران عثمان بن
 عثمان هم را آنجا بود دختر عثمان ارد را افتخار گفت انا بنت الشهدا حضرت
 سکنه خاموش بود ناوقت از آن رسید هین که مؤذن بانک اشهد ان
 محمد رسول الله بر کشید سکنه فرمود هذا ابی و ابوک عثمان بن عفان
 اظهرا ندامت کرد و گفت لا افخر علیکم ابدا

و هم از کلمات بلاغت ایات آن محدثه عظمی است که فرموده ادخلک علی
 مصعبی انا احسن من الذار الموفده فی اللبکة الفراء یعنی مرا بشرطی
 بر مصعب بن زبیر وارد ساختند در البیکه من از التی که در شب مردا فرخته
 باشند نیکوتر بودم و هم انضمامون فصلحت مشحون از آن سلاله خاندان
 عصمت و جلالت است که در صفت حسن دختر خویش که او را مروارید پوش
 ساخته و به پیرایه بسیار ادا سکنه بود فرمود ما البسناها ایاها الا لفضحه
 یعنی مروارید بروی پوشانیدم مگر برای آنکه مروارید را مفنض کنی رؤا
 سازد کنایه از آنکه دانه کاه مروارید بردوش و بر ایند خرمایند اهل است
 که از قرآن افتاب و تاب فنه احراق پذیرفته باشد علی التقریب این مضمون
 مسطور است ابر شعر مشهور

بزبورها بیار ایند روزی خوبرویان را

نوسبیهن تر چنان خوبه که زبونهای بیارال

این دختر احضرت سکنه سلام الله علیها میفرماید از مصعب بن زبیر
 و آن محدثه عظمی نام مادر خود در باب مروارید که از اشنه بوده است

خیرات حسنا

۷۶

و چون مصعب بقتل رسید برادرش عروه بن زبیر ترکه مصعب حیات کرد و بباب زانما آنکه هنوز صغیر بود برای سپر خود عثمان بن عروه بن زبیر عقیقیت پس مشا را لها بگوید که در گذشت و عثمان ده هزار دینار و اما او بمیراث گرفت به اعتقاد هشام بن محمد نام آن دخت لباب بوده نزد باب میگوید و کانت قد ولدت مریضه بنت سقنه اللباب و کانت فائز الحیا لم یکن فی عصرها اجمل منها فکانت تلبسها اللؤلؤ الی اخره

و صاحب تذکره الخواص اسم دخت مصعب از سکنه علیها السلام فاطمه بنو بیکد و بقول دیگر حضرت سکنه آن دختر را که جوهر لؤلؤ میوشت از شوی دیگر که عبد الله بن عثمان خراعی بوده است داشته قول اول از زبیر بن بکدار است و قول ثانی از شعیب بن صخر و کیف کان حضرت سکنه سلام الله علیها را چند منرا و جت اتفاق افتاده و در عدد از و ارج و ترتیب ایشان در میان رواه اخبار و فقه آثار اختلاف بسیار است از انجمله بعضی حضرت حسین اثرم فرزند حضرت امام حسن علیه السلام را از و ارج و می داشته اند و دیگر اثرم در صلیبه حسین اثرم عبد الله بن الحسن سلام الله علیها را و دیگر اثرم در دیگر ایشان عمر بن الحسن را نام برده اند و هانامعلو مناخم بمقطوع نزد نگارنده است که آنحضرت را در دو شیر که یکی از بن سه عمر زاده گرفته اند زبیر بن بکدار صاحب کتاب انساب عبد الله بن الحسن را معین کرده است و گفته تزوجت سکنه بنت الحسین علیه السلام عده از و ارج منهم عبد الله بن الحسن بن علی و هو ابو عمها و ابو عذر و بها و عبد از عبد الله بن حسن مصعب بن زبیر نام برده انگاه عبد الله بن عثمان خراعی را که بقول آن دختر سابق الذکر حضرت سکنه از و و داشته و عبد از عبد الله خراعی زبیر بن عروه بن عثمان برادر شوهر و بتم خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسن سلام الله علیها را هم بقول ابن بکدار مرورد و شوی دیگر آن حضرت که علقه مابین وی و ایشان خطا بکند انخبار با فتنه و هر دو قبل البناء علیها طلاق گفته اند بعد از از و ارج او بعد مشاء اللهم بوده اند و از صالح بن حسنا

خیرات حنا

۷۷

روایت است کہ کفنه آن سکنه کانت عند عمر بن حکیم بن حزام ثم تزوجها بعد ذلك
 زید بن عمرو بن عثمان بن عفان ثم تزوجها مصعب بن الزبیر فلما قتل مصعب
 خطبها ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف فبعثنا اليه بالغ من حقل ان تبعت الی
 سکنه بنت الحسین بن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم فخطبها فامسك
 عن ذلك الی اخر الخبر ورونا شیء از محمد بن سلام فمثل عموده است کہ کفنه ان ابنا
 عذرة بها عمر بن الحسن بن علی علیه السلام ثم خلفه العثماني ثم مصعب بن الزبیر ثم الأصم
 عبد البر بن مروان وابن اصمغ در بنوقت خدیو مصر بود و حضرت سکنه
 از هوای ملک مصر اظهار کراهت فرمود اصمغ بر او مدینه الاصبغ را
 بنیاد نهاد و بیست هزار دینار کا بین قرار داد چون عمر عبد الملك بن مروان
 که خلیفه عصر بود ماجری بشود بر برادر زاده از ازدواج حضرت سکنه نخل
 و زید و او را در میان ایالت ملک مصر و ان من اوجت مخیر ساخت اصمغ
 نائم طلاف حضرت سکنه را در وقت نکاشنه کبیل داشت

و مصعب بن زبیر آن مسنوره کبریه را بتخاکم گرفت شیخ شمس الدین سبط بن الجوزی
 نجا و از الله عن سنان در روایت غیر این قتیب چنین می آورد که و اول من تزوجها
 مصعب بن الزبیر فخرها و هو الذی ابناکها ثم قتل عنها و قد ولد له فاطمة
 آورده اند که مصعب در بصره از جانب برادرش عبد الله بن زبیر که او را امرم
 امیر المؤمنین و خلیفه عهد سید الشهدا یا لک داشت که حضرت سکنه را
 خواستار می کرد و یک ملبون دهم بصداق و می داد و بر این سبط مشا الیه
 کابین ان بزرگوار ششصد هزار بود و او را برادر بزرگوارش حضرت امام
 علی بن الحسین صلوات الله علیه یا مصعب بن زبیر تزویج فرمود بلکه مصعب بن
 عثمان کفنه است که هم حضرت علی بن الحسین عم خود ان معطره جاہله را بنویس
 مصعب بن زبیر حلال داد و مصعب پیاد اشرا بن مکرمهت کبریه که از حضرت علی بن
 الحسین عم شریف بوی بظهور رسید چهل هزار دینار تقدیم حضور پر نور امام
 علیه السلام کرد

زبیر بن جکار صاحب انساب قریش میگوید از عبد الله بن الحسن زوجها کان

خیرات حسنا

۷۸

يَكُنِّي اَنَا جَعْفَرُ وَامْرَأَتُهُ بِنْتُ السَّلِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَلِي الْأَخِي جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ
خَلَفَهُ عَلَيْهِمَا مَصْعَبُ بْنُ زَيْدٍ وَوَجَّهَ إِتَاهَا أَخُو هَاجِلِ بْنِ الْحَكَمِ وَمَعَهَا مَصْعَبُ
الْفَزْدِ رَهْمٌ قَالَ مَصْعَبُ هُوَ شَيْخُ الزُّبَيْرِ بْنِ بَكَّارٍ وَحَدَّثَنِي مَصْعَبُ بْنُ عَثْمَانَ
أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحَكَمِ أَخَاهَا حَمَلَهَا إِلَيْهِ فَأَعْطَاهُ أَرْبَعِينَ أَلْفَ دِينَارٍ

وَمَصْعَبُ بْنُ زَيْدٍ مَاتَ بَيْنَ حَضْرَتِ سَكِينَةَ بِنْتُ الْحَكَمِ وَبَيْنَ عَائِشَةَ بِنْتُ طَلْحَةَ بْنِ
عَبْدِ اللَّهِ جَمْعٌ كَرِهَهُ بُوْدُو بْنُ دُوْدَا كَرِهَتْ لِي قُرَيْشٌ هِيَ كَفَنَتْ بَاهُمْ دُرَّ حَبَالَةَ
نِكَاحِ دَاوُدَ وَحَضْرَتِ سَكِينَةُ بِنْتُ عَمِّيكَ مَاتَ بِهَا بَيْنَ دُؤْسَةَ مَتَّارَ فَمَاتَ
عَائِشَةَ وَذَاتُ الْأَذْنَيْنِ مَيِّمُوْا نَدَا كَاتِ اَزْ اَنَكْ كَوْشَ عَائِشَةَ هَرْ بِكَ اَزْ بَرْ كَيْ بَه
اَنْدَا زُهُ دُو كَوْشَ اسْتِ وَدَرْ بِرَحْمَتِي اَزْ اَخْبَارِ وَاثَارِ بَقَرِيحِ شَدَّةِ اسْتِ كَهْ دَرْ
مِيَانِ حَضْرَتِ سَكِينَةَ مَاتَ بَيْنَ عَمْرِو بْنِ عَثْمَانَ بَيْنَ مَطْلَاقِ تَقْرِيقِ شَدَّ مَثَلِ
اصْبَغُ بْنُ عَبْدِ الْغَنِيِّ بْنِ مَرْوَانَ ابْنِ تَطْلُقِ بِحَكْمِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ خَلِيفَةِ امْوِيَّوْ
چنانکه سابقاً گفتیم و آن تقریق به اشارت پسرش سلیمان بن عبد الملک که
هم از خلفای بنی امییه است و قولی هم دیده شده که اوّل از واج سکیته بنت الحکمین
سلام الله علیها اصبح بن عبد الغنیز بود و هم جاعله از مورخین و روان صد
اول بقریح کرده اند که حضرت سکیته را پسری بود که او را قریب هج گفتند چنانکه
در وفیات ابن خلکان است و باقر بن چنانکه در اعانه ابوالفرج است و باقر
چنانکه در تذکره سبط ابن جوزی است هر دو شیخ شمس الدین یکی در وفیات
الأعیان و دیگری در تذکره الخواص بقریح کرده و اتفاق نموده اند که این پسر
حضرت سکیته از عبد الله بن عثمان بن عبد الله بن حکیم بن حزام که از اعیان
قریش است داشته و عبد الله مذکور زوج بعد از مصعب است صاحب تذکره
میگوید اصل اسم این پسر عثمان بود که نام پدر پدرش بوده باشد و بلبق قریب
مشهور گردیده و اما ابن الجلی نشا به چنانکه ابوالفرج نقل نمائید گفته است که
عثمان نام پسر حضرت سکیته از زید بن عمرو بن عثمان بود که شوی بکر هج است
الخصرت را و عثمان مذکور بلبق قریب خوانده میشود بار هج عدد از واج
الخصرت و ترتیب ایشان چنانکه نقل نمودیم اختلافی است شدید و واج

در نظر

خیرات حسنا

۷۹

در نظر نگارنده آن است که آنحضرت در یکوم الطّف در سنّ زنان بوده و
شهره اشند است چرا که در باب مادر او را چنانکه ابوالفرج و ابن اثیر و غیرها
گفته اند حضرت امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه از امر القیس برای فرزند
بزرگوار خود خطبه و ترویج فرموده است و این خواستار به و پیوستگی را
نوشته اند که در خلافت عمر بن الخطاب بوقوع رسید بالفرض اگر گوئیم که این امر
در سال آخر خلافت عمر هم بوده و بعد از چند سال بخانه امام علیه السلام آمده باشد
بپس مستبعد است که در مدت متما در به از به نژادی نشده باشد الا نزد یک
او آخر عمر شریف امام صلوات الله علیه بر ظاهر حال موافق فاعده تشابه از منا
و مطابق طبیعت معهوده عالم آن است که حضرت سکینه سلام الله علیها مفترقا
و قتره کربلاء از جمله زنان بزرگ اهل البیت بود چنانکه از خطاب مبارک اما
علیه السلام که فرموده است یا خیرة السّوان نیز این معنی روشن و هویدا است

و آنخطاب را این اشعار است

سَیَطُولُ بَعْدَکَ یَا سَکِینَةُ عَلَی
لَا تُخْرِجْنِی فِیْکَیْ بِدَمْعِکَ حَسْرَةً
فَاذَا قُنْتُ فَاَنْتَ اَوْ لَیْسَ بِالْکَیْ
فَاَتَتْکَ یَا خِیرَةَ السّوَانِ
مِنْکَ الْبِکَاءُ اِذَا الْحَاجَمُ دَهْنًا
نَادَا مَقْبَ الرُّوحِ فِی الْجَنَانِ

و این اشعار را بعضی از امام علیه السلام منبذ اند میگویند زنان حال است از جناب
آنحضرت و شیخ جلیل فخر الدین طریحی دره قتل مشهور بنجر به قصیده نقل نموده
است اشعار مزبور در میان آن قصیده بنظر رسیده اگر چه احتمال تضمین مزبور
بهم حال الجمع در نظر نگارنده آن است که آنحضرت مفارن و قتره طت در سنّ
نسوان بوده و شوی وی نیز در آن تاریخ ابن عمش عبد الله بن الحسن بوده چنانکه
در غالب آثار تصریح گردیده است و شوی خواهرش حضرت فاطمه بنت الحسن
در همان وقت برادر حضرت عبد الله حسن متنی بوده چنانکه در جمیع کتب شیعه
و اهل سنت مذکور و مسطور است که حسن بن حسن خود بر کیم معهودان و در میان
بعضی از عم بزرگوار حضرت ابوعبد الله او را حنا فداء مشرق شد و یکی از عم ناز
را خواستگار به کرد حضرت ابوعبد الله فرمود ای برادر زاده من از نورش

خبرات حسنا

۸۰

در انظار این اظهاری بودم از دود خنعت فاطمه و سکنه خود یکبار اختیار میکنم
حسن مثنی و رضی الله عنه فاطمه را بر گرد و امام علیه السلام فاطمه را بعقد وی در آورد
و از اینجا است که میگویند آن امره مردودنها سکنه لمنقطع الفریبه و در وقت
عبدالله بن موسی چنین است که چون امام علیه السلام فرمود هر کدام که خواهد اختیار
میکند حسن بن حسن از شهر در تاج ف و جواب نراند پس امام علیه الصلو و
السلام خود فرمود قد اخبرت ان فاطمه بنی اکثرها شبها باقی فاطمه علیها السلام
بنی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و در مشاهدات انوارنا لیس شیخ حسین عدو و حمز او به از فضول الممته ابر الصباغ
صورت مجلس این خطبه را بروی لطف که اما از آن صحت و قبول و مناسبات
شان عترت رسول مطوی مشمول آن است روایت کرده و گفته است که حسن
مثنی از عیش خطبه نمود و عرض داشت که تو خود ایدیم بر کواریکه از ایشان را
برای من اختیار فرمای حضرت فرمود فاطمه را بر گردیدم که او بجا درم زهر آء
شکیر تر افتاده ناسکینه اما در دین همه شب رقیام است هر روز در صیام
و اما در حسن مانند حور عین است و از سنخ فتوان خلیلین و اما در حمز
سکینه او را همه احوال در مشاهد حضرت ذوالجلال منغرق است و زنی که
حالت استغراق مع الله بر اوقات وی منوع بحوش بر صحو غالب بوده باشد
مرد و انشا اید عبارت منقول در مشارق عینا چنین است و اما سکنه فاطمه
علیها السلام استغراق مع الله فلا تله لرجل انگاه شیخ عدو و حمز او به میگوید و غیر
واحد از علماء گفته اند که حضرت سکنه بخانه پسر عرش عبدالله بن حسن رفت
و عبدالله در بوم الطن بتهاد آن رسید و سکنه را بعد از او به اختیار چندی
شوی دیگر اتفاق افتاد

الحاصل حضرت ابو عبدالله ارواح العالمین فداء خود هر دو دختر فرموده اند را
بمکن و عبدالله برادر زاده کاشن تزویج فرموده است و حضرت حسن مثنی به
اتفاق جمیع افاضل ارباب مفاصل و غیرهم در روز عاشورا چند زخم برداشت
و در کربلا شهیدان بقتلاد و چون سرها را بکمر عمر بن سعد از ابدان جدا میکردند

خبرات حسنا

۸۲

در وی احسان جیانش نمودند خالشان کساء حاضر سپاه اعداء الله بود از عمر بن سعد
تمشای بخشش و کرد عمر حسن را بدو باز گذارند و احسن را معالج نمود و سالها
آن نزد کوار با فاطمه بنت العثمین زندگانی کرد تا بمیدان رسول در گذشت و حضرت
فاطمه علیها سلام الله را بعد از فوت حسن مشتی با عبید الله بن عمر بن عثمان از درگاه
اتفاق افتاد و محمد بن ابیاج عثمانی که منصور ابو الدناؤی سر شرا بر بدو میخواست
فرستاد از ایشان در وجود آمد پس محمد بن ابیاج با عبید الله محضر برادر ادب طبعی
میباشند اما شوی حضرت سکینه را این اتفاق که برای شوهر حضرت فاطمه
افتاد نینفاد لاجرم در کربلا بسعادت شهادت فاینکه هر بد و چون یک دو
شهر سال پیش نگذشت که دست بنی امیه از مدینه کوته گشت و از قوت یزید
علیه لعن الشدید که عبید الله بن زبیر سخت بالا گرفت تمام حجاز و یمن و شیز
و عراق و فارس با مامت خلافت وی بر اصطلاح از عهد اذغان آوردند
و بر هر که جاغیر از شام سلطان نام بهم رسانید و برادرش مصعب را بر بصره و قنما
نخط که از سمت ایران تابع افتاد بود بر کماشت مصعب رحیمین زمان از اسبیل
حضرت سکینه را بخواست و ملائین ترغیب و ترهیب آن با قوی کسری
در حباله نکاح کشید و بعد از آن که کار زبیر باین شکست یافت و عبید
الملك مر آن ظاهر شد و مصعب را بقتل آورد حضرت سکینه چنانکه
در شرح عبید الحمید بن ابی الحدید بر کتاب سنیاب نهج البلاغه مسطور است
در عراق بود عبید الملك او را بنصر میج شمس الدین سبط بن الجوی صاحب
تذکره الخواصر و تاریخ اخبار الزمان خطبه نمود حضرت سکینه خواستگار
او را رد کرد و فرمود ابجد ما قتل ابن الزبیر لا والله لا کان هذا ابداً آنکه
در هین تواریخ که دیگر باره بنی امیه بر امر است غالب آمدند و مصر از بنی امیه
عبید الملك برادر زاده اش اصبع بن عبید الغزنی تقویض کرد بد حضرت
سکینه را در حباله ازدواج کشید و قبل الملاقات تصریح افتاد بنقریه
که اشارت رفت تا اینجا آثار اخبار و آیات با اشارات و حدس
غالب بانصره ائمه موافقت مینماید و در مابقی احوال سنیات غالب انحصار

خیرات حسنا

۸۲

قهر بن اعضا و اشکال است و قرائن نه بر عده سایر از واج میبوان اقامه نمود
و نه بر ترتیب ایشان

از شرح نهج البلاغه تصدیق ابن ابی الحدید معنی معلوم میگردد که حضرت سکیه
در جنگ مصعب بن زبیر با عبد الملك بن مروان شخصاً حضور داشته یعنی
مصعب بعد از آنکه برای جنگ از مدینه بکوفه آمده بود او را شعری چند بگفته
نوشت و اظهار شدت اشتیاق نمود و ثانیاً کفر رسانده آن مشوره عظمی را از
بصره بکوفه حمل داد عبارت عبد الحمید بن ابی الحدید بعضیها این است
که مصعب را سکیه بنت الحسین و کانت زوجة لما شخص الحری عبد الملك
وهو بالکوفة بکد لئال من فراقها

و کان عزیزاً ان ابیت و بیننا حجاب فقد اصبح منی علی عشر
و ابکاها و الله للعین فاعلمی اذا از دت مثلها فاضر علی شهر
و انیک الفیله منها الیوم انی اخاف بان لا نلتقی اخر الدھر
حاصل مضمون اینکه اگر شیء بر سر بزم دم در خالیکه پرده در میان من و تو خالیکه
بود بمن بیه کران می نمود اینک بمسافت ده روز از من دوری و چون من
بسمت دشمن حرکت کنم و دو چندان این مسافت خالیکه راه دوده روز دیگر
خواهد بود بر این دوری ما بفرزاید یکماه راه جدائی حاصل شود البته
چشم را آن مسافت از بر مسافت بیست و یکماه پند و سرشک دیده را سترشاد
بگرداند و این دو حالت میباید بیشتر این اندیشه دل را محروح میسازد که
بیم دارم که دیگر دیدار اصلاً میسر نشود و جدائی ما تا با خرد نینابکشد
انگاه میگوید

ثم ارسل اليها و اشخصها فتمكنت معه حرب عبد الملك
هم در شرح ابن ابی الحدید است بر نهج البلاغه که فدخل (ای مصعب) علیها
(ای سکیه) یوم قتل و قد نزع ثیاباً به ثم لبس غلالة و توشیح بنویس و احدی هو
مختصن سکیه فعلت انه غیر واجع فصاحت و اخرناه علیک یا مصعب فاخت
اليها و قال ان کل هذا لله فلبک قالت و ما انتی اکثر فال لو كنت اعلم هذا

لکانی

میر انجس

۸۳

لکان کے وک شائ

میں مصعب کے رُہان بوم قتل خود بر سکیں و ارد گرد پید بصورتی کہ سلاخ چو
جا بر کندہ از لباس فقط بجائے کہ در ز پر زده می پوشند اکثفا کردہ و طابہ
بکر بر کبستہ و شمشیر خود را بر بغل زدہ بود حضرت سکیں انشا ہد
ہیئت داشت کہ مصعب بر آن اھنک بھل میر و د کہ باز نکند پس
بحال صیغہ بر کشید کہ اندوھا بر قوی مصعب مصعب چون نغمہ سکیں
نہند گفت ابا این ہمہ مہر من در درون تو خفنے بود فرمود آنچه منور
روز نیافتہ بیشتر است کھن اکرب تو را با خویشین با ین مقام مہدا انم
رآینہ از من و بود اسنانے بروز کار میماند

بجملہ چون مصعب بدست لشکر شام کشتہ گشت حضرت سکیں این
شعر ہا برود

فان تفتاؤ تفتلوا الما جد الہی یری المون الا بالسوف حراما
وقبلک ما خاض الحسین منیۃ الی القوم حنۃ اوردوہ ہما
نام صمدیہ تیر است و خطاب بر سبیل التفات از غیاب بامصعب کما فی قولہ
عز من قائل ایاک تعبہ مقصود اند کہ فضیلت عطا ی بآء ضیم و منقبت
برای اختیار قتل بر کند گت را پدرم حسین علیہ السلام پیش از تو در یافت
و این سست کہ ہمہ و سپرہ شریفہ را آن بزرگوار تا سپر فرمود ہما نام مصعب
ز بر خود در این مقام اذ شاد کردہ است

وان الاولی بالطف من الہاشم تو اسوا فستوا للکرام الناس
و اینکہ خطبہ و تزویج و باب دوم از عمر بن الخطاب بودہ است ابو بکر خطیب
صاحب تاریخ بغداد کہ از ائمہات تواریخ مشہورہ اسلام معدود میگرد
نین تقریب نمودہ

در کتاب فوراً البصار شبلنجی در فصلی کہ برای ذکر مناقب سیدہ بنت الحنظل
منعقد ساختہ بدین عبارت مذکور است کہ ائمہا الروباب بنت امیر الفین
عند بنی اوس الکلبی کان نصر انبأ فجاء الی عمر بن الخطاب فدعی لہ بریح و عقد

خیرات حسنا

ع ۸

له علی من اسلم بالیشام من قضاة فتو له قبل ان یصل صلوة وما امسى حتی
خطب الیه الحسین بن محمد بن الرضاب فزوجہ ایاها فاولدها عبد الله وسکنته
رضی الله عنهم نفعه الخلیل البغدادی
ان کلام خطیب بغدادی معلوم میگردد که عبد الله بن الحسین حضرت سکنه را
برادر عیانی بود که است و این نکته در بعضی از تواریخ دیگر نیز موصح بها
صاحب ارشاد میفرماید و سکنه بنت الحسین و امها الرضاب بنت امر القیس
عک الکلبیة وهی ایضا ام عبد الله بن الحسین و از اینکه حضرت سید الشهدا
اد و الحنا له الفداء بکنند ابو عبد الله گفته میشود چنان مستفاد میگردد
که همانا عبد الله مذکور اکبر اولاد ذکر بوده است که کنیت مبارک انحضرت
از اسم او اشتهار گرفته و اینکه صاحب کتاب ارشاد بصغر سن حضرت عبد الله
در کربلا تصریح کرده و اورا شهید یکم شهرورد الشهد استوار نیست چنانچه
از مناسخ بن شهاب بن و غیر هم در بغداد اولاد حضرت ابو عبد الله تصریح نموده
که انحضرت را شش کورد در وجود آمد عبد الله و علی الاکبر و ابن هرون
و وزعاشوراء بر خا لیکه مشغول جهاد بودند بشهادت رسیدند و آنکه هدف
تیر شد غیر ایشان است چنانکه صاحب غیة الطالب لعرفة اولاد علی بن ابی طالب
میگوید اما علی الاکبر و عبد الله فاستشهدا مع ایهما بالطف و علی الأوسط
اصابه سهم يومئذ فوات و علی الأصغر بن العابدین و محمد و جعفر و ما تاتاه
حیوة ابیها پس نام آن فرزندی که در میان جنگ امواج خدنگ شد علی بوده است
نزد عبد الله و عبد الله برادر صلیب و بطن حضرت سکنه حامل اسلحه بوده
و مثل حضرت علی بن الحسین الشهدی در کاب عیار له امام علیه السلام فرشته
جهنم میکند از ده است که شهادت شهادت فائز گردیده و از اینها نیز اعضا
کبر سن حضرت سکنه را در یوم الطف بهم میرسد پس در اینکه حضرت سکنه
مقارن واقعه کربلا است نتوان بوده بلکه شوی اشتباهی متبع مضطلع
جای شبه نیست بلکه در اینکه مخصوص عبد الله بن الحسین شوی انحضرت بوده
هم نباید تا مثل داشت ولی ایا جش غریب و ریم زفاف در میان حضرت سکنه

و حضرت

خیرات حسنا

۱۵

وحضرت عبداللہ بن الحسین واقع گردید یا ابن اتفاق نیفتادہ عبداللہ
بشہادت رسید الظاہر المصر برہے بعض البصائر شوقناہے است
صاحب نور الأبصار میگوید و نہ دور الأصداف کانت سکینہ رضی اللہ
عنها من الجلال والادب والقصاحۃ بمنزلہ عظیمہ وکان منزلہا ما لاف الأرباب
والشعراء ونزوحبت عبداللہ بن الحسین السبط بن علی ففضل عنہا بالطف
قبل ان یدخل بہا ثم تزوجہا مصعب بن الزبیر وامہرہا الف الف درہم و
حملہا الیہ علی بن الحسین فاغطاہ اربعین الف دینار وولدت لہ الرتاج کانت
ثلثہا اللؤلؤ وتقول لہا البشہا ایاہ الا لثقیفہ ونکارندہ راہیج شک نیست
در اینکہ داستان عروہ سے فاسم بن الحسن وفاطمہ بنت الحسنین ؑ کہ از مشہوران
بلا اصل است وعلامہ مجلسی علیہ الرحمہ باہمہ تتبع واطا طہ الخیر و تصیحہ ان
نفرمودہ و محققین از علماء مشاہیر منہ منع شدہ بدان مذاکرہ ان می کنند
استنباطی است بمسئلہ من اوجبت حضرت سکینہ و عبداللہ بن الحسن
وعدم اتفاق عرس وشہادت زوج قبل الزفاف حسب ما یقضی بہ الحدیث من
ذری الاستقامۃ والامضاف

و از اخبار حضرت سکینہ کہ از اناوار علوہمت است انکہ سفیان ثوری در مناقب
حضرت سید سجاد علیہ السلام گفتہ است علی بن الحسین ؑ برای حج با عمرہ از
مدینہ بہ مکہ برآمد خواہر ش حضرت سکینہ بنت الحسنین از اذوقہ سفر
سفر ساخت کہ یکہزار درہم صرف آن کردہ بود و آن را نزد برادرش علی قریب
و لے ان بزکو ادرہمینکہ بر ظہر حہ رسید بفرمودہا ان سفرہ را بدان تکلف نام
از ہم بپرا کنند و بر فقر او مساکین بخش نمودند

و دیگر از اخبار بزرگے وشکوہ وی آن است کہ سفیان بن حرب گفتہ سکینہ بنت
الحسین را در موسم دیدم کہ از مناسا حج برچی جمار مشغول بود ہمینکہ شش
جمہر بیفکند ہفتہاں از دستش بر زمین افتاد و آن خاتون بزرگو را از بردن
سند دیگر باز چون غارہ بیخ اشہ انکسری خویش بجای جمرہ مابعدہ
بیفکند

خبر اثبنا

۱۶

محمد بن الحکم از عوانه روایت کرده است که گفت قومی از اهل کوفه بر حضرت امیر
 آنحضرت وارد شدند محض اظهار عقیدت و اداء سلام و تحیت آنحضرت
 ما ایشان فرمود خدا اینها را میباید اند که من شما را کوفه را دشمن همه دارم
 که نیای بزرگوارم علی بن ابی طالب پدرم حسین بن علی و برادرم علی بن الحسین
 و شوهرم مصعب بن زبیر همه را شما کشتید ای کوفیان در خوردن سالی نزد من
 آمدید دیگر در سال خوردن که خود را در بنه میزداید و مرا با حال خود کدارید
 نکرانند که بدین کلام حضرت سئید را منافی با تحقیق ما نیست چه مقصود
 از خوردن سالی نه کود که میباشد بلکه مراد قتل سن مبارک و زمان شرح
 شباب آن بزرگوار است نسبت بسینه که این مخاطبه و اظهار تبری در آن سن
 اتفاق افتاده و هم تخصیص مصعب بذکر و سکوت از عبد الله بن الحسن ^{علیه السلام}
 آن است که واقعه قتل مصعب مثل شهادت جد و پدر قضیه جداگانه و واقعه
 علیه میباشد و اینکه از واقعه کربلا علی بن الحسین علیه السلام را بذکر تخصیص داده
 برای عظمت مصاب اینجاست و هم شخص بلیغ مثل آن بزرگوار در چنین
 مقام که حد و اب و زوج را مذکور میدارد از ذکر کربلا با امکان ذکر آن
 ساکت نخواهد ماند که تکمیل لایمت و استیفاء حق فضاحت در آنست
 چنانکه در کربلا یا اخن هر و ن ما کان ابوک امر سوء و ما کاننا امک ^{علیاً}
 میباید علاوه آنکه مقام توجع و قجع را آن زوج شایسته کند و آن غیب و انوار صلا ^{علیه السلام}
 اشعب طاع مشهور از ملته مین غنیه مقدسه حضرت سئید بوده و او را
 با آن بزرگوار اخباری است مزاج امیر و حکما با نه ضحک انگیز ابو الفریح
 اصفهانی در کتاب غائبه خبری نقل میکند که دلیل عدم ثبوت و فقدان نظر
 نقیض است میگوید عبد الله بن مروان سئید بن الحسین را خطبه کرد
 ما در سئید گفت لا والله بنایا بر خواستاری را پسندید که وی برادر
 زاده مرا کشته است و مقصود او مصعب بن زبیر بود پس گوئیم اولاً عبد
 الملك بن مروان بود که مصعب را کشت نه عبد الله بن مروان ثانیاً اگر عبد
 الله بن مروان سئید بود و با خطبه او به محل کنیم و صحیح عبد الملك بن مروان یا ما در سئید

خبر ات حنا

۸۲

که موافق خبر مشهور یک سال پیش کز از شهادت ابو عبد الله علیه السلام نماند
بعد از قتل مصعب در کجا بود تا چنین منعی نوده باشد با آنکه مثل مصعب
عبد الملك بود و خلافت عبد الملك بعد از مرگ او است و مرگ او بعد از یزید
و در باب مادر سکنه بزمان یزید در گذشت و ثالثاً در باب راعمة مصعب
بن زبیر الشنخود اضمحوا که بزرگه اش پس معلوم میشود که اغای ابو الفرج
اصفها که کتاب است خالی از انتقاد و تحقیق مشتمل بر اضعاف اخبار و غث
وسپین از آثار و این خود سعادتی است از برای بسیار که انافا صبر و کمال
و حکایات هجین که در خصوص ترجمه حضرت سکنه سلام الله علیها و یاد در
سایر عنوانات آن کتاب مشهور و بی افتد احب شارح الا نوار سبک واسطه
از کتاب الکواکب السیارة تالیف علامه محمد بن التیبات نقل مینماید که گفته است
اول من دخل مصر من اولاد علی کرم الله وجهه سکنه بنت الحسین بن علی بن

ای طالب ثم رجعت الى المدینة

و اما وفات حضرت سکنه علیها السلام در روز پنجشنبه پنجم ماه ربیع
از سال یک صد و هفتاد و هجری در مدینه الرسول اتفاق افتاد و در
این وقت خالد بن عبد الملك و الی مدینه بودند پس بر حسب رسم آن زمان
نزد وی کس فرستادند تا برای نماز بر جنازه آنحضرت حضور بهم رسانند
و اخبار را خالده قارن اول روز بود و آن روز نیز از حواریت و مورت گرها
شد به عظیم داشت خالد جو اب فرستاد که کار به نکیست و منتظرین باشند
تا خود حاضر گردم و نماز گذارم پس جنازه شریفه آن بزرگوار را در وضعی
که مصلا یجانب بود بگذاردند و هیچ منتظر نشکستند تا وقت نماز ظهر
رسید و بیکر باره نزد و الی کس فرستادند تا از جو اب آید که لا یجد ثوابها
شیئا خیر اجوی پس وقت نماز عصر و بعد از آن مغرب اخل شد و مردم
همه کس میفرستادند و خالده همان جو اب میباید و میبایست در در و جنازه
نشسته و از غلبه خوا به رناب بودند پس ناچار بر خاستند و گروه گروه
بر جنازه آنحضرت نماز همه گذاردند و باز کردند حضرت امام علی بن

خبر ائمه

۸۸

الحسین صلوات الله وسلامه علیه فرمود تا بوی خوش آوردند و بر جنازه استعمال نمودند و قوی از خضار چنان پیدا شدند که مقصود خال را از این دفع الوقت کنند که باشد بر جسد طیب آنحضرت و ای حجر که بهیچ پدید آید بر مجسمه ها حاضر آوردند و بر حوله عشر مظهر نهادند و عود همی سوختند و بامدحان طیبه تمام آن فضا را معطر ساختند محمد بن عبد الله عثمانی که خواهرزاده آنحضرت بود عطر فروشی که نزدی سراغ عود داشت اخصا فرمود و عود او را ایچهار صد دینار میخرید و در دگر و در سر به شریف خاله خوش ناصح همی بعود ندخین فرمود و چون نماز صبح گذارده شد خال دگر فرشتا که شما خود بر جنازه نماز گذارید و بخال بسیار دید پسر مشبه بن نطاح پیشوا کرد و عقد صلوات جنازه بسته شد و از اینجاست که گفته اند لم یصل علی احد بعد رسول الله بغیر امام الا سکنه بنت الحسین عم و مقصود آن نمازها شبانه گروها گرفته بود و گرنه در صلوات اخره این نطاح امامت کرده است و بعضی گفته اند عبد الله بن حسن المحض بر ادراجی محمد بیاج بود که بر سر طیب خاله خوش عود را ایچهار صد دینار میخرید و بسوخت و این قول ابو الفرج اصفهانی بود و بی سبط ابو الفرج بن الجوزی همی قول با ابا اخلاقی سیر نقل نموده و قول دیگر نیز روایت میکند که وفات آنحضرت در همین تاریخ مزبور بود و مکه اتفاق افتاد و فوت خواهر حضرت فاطمه نیز در سال مزبور روی داد ابر عبارت اوست که و اختلفوا فی وفاتها قال ابن سعد توفیت بالمدینه سنه سبع و مائه و كان علی المدینه خالد بن عبد الله بن الحرث بن الحکم فقال انظر و بی حتی اُصلی علیها و خرج فی حاجه فحافوا علیها ان تعبیر فاشتر و اهلها کافورا بثلاثین دینارا ثم اسر مشبه بن النطاح فضله علیها و اما غیر این بعد فانه یقول انها توفیت بمکه فی هذه السنه و فی هذه السنه ایضا توفیت اخوها لایها فاطمه بنت الحسین علیه السلام و حدیث قوی آنکه حضرت مسکنه علیها السلام را تفسیر بیاهشتاد سال زندگانی اتفاق افتاده است و آنرا بی آنکه جامع از مشایخ عرفا و مشاهیر علما تربیطة

خیرات حسنا

۱۹

حضرت سئینه بنت الحسین سلام الله علیہا را در مصر میدانند صاحب
مشارقالا قوا میگوید ففی طبقات الشجرانی الکبری السیة سئینه بنت
الحسین مدفونہ بقرب السیة نفیة وکذا فی طبقات المناوی وکذا
فی سیرہ الشاہی والحلی ودر کتبیہ مراراث ومقابر اشخاصه که مورخون و
احبار وپون تربت ایشان را در بایء یکم نوشته اند و مشهور برخلاف آثار
فاعدہ عرفانیہ نظر بر چه کنند و فی مطلبی را که بعرفان وقانون انهم یصحیح
نمیوار کرد آن است که هم شیخ حماد و در مشارق میگوید قال الشجرانی
لما دخلت السیة نفیة مصر کانت ابنه عمها السیة سئینه المدفونہ قریبا
من دار الخلافه معیمة بمصر قبل دارها الشهرة العظيمة فخلعت الشهرة والندوة
علیها واخفت رضى الله عنها بانها خود ولادت حضرت سئینه نفیة علی
المشهور بیت و پنجال بعد از وفات حضرت سئینه رخصتوده است شمس
الدین ذهبی که امام ائمہ خبر و سیر و تراجم رجال و سنوا ان اسلام میباشد
و نصابیست وی را بن فنون برهم حجت و هر مسئله را امسند است میگوید
ولدت (ای نفیة بنت الامیر الحسن بن زید بن الحسن بن علی عاز و جتر سیدنا
اسحق بن الامام جعفر الصادق سلام الله علیهم) بمكة سنة خمس واربعمین
ومائة و نشأت بالمدینة فی العبادة والزهد فالعلامة الصبان و لما ورد
الشافعی مصر کانت فحسن الیه و شیخ شریب دزد را الاصداف و نضری
مینماید که وفات حضرت سئینه یوم الخميس لخمس خلون من ربيع الاول سنة
مئت و عشرين ومائة اتفاق افتاد برخلاف تاریخ ابن خلکان که سنه
سبع عشر ومائة مینویسد و در مکه و مدینه ما بین صاحب فی الاعیان
و مصنف دزد الاصداف اختلاف است

سئینه

اسم و نفر از صحابیات بوده است

سلامة الزرقاء

یعنی سلامه که بود چشم جاریه و مغنیة مشهوره اینست که در عصر خلفا

خیر از حسن

۹۴

بنی عباس بود از مشاهیر رجال آن عصر محمد بن الأشعث که ادیبی ماهر
و دلیر بی قاهر و از امرای عسکری بخلیفه شهره میباشد تعقیب سلامت
الزرفاء داشته و اشعار ذیل را در بیان حالت خود نسبت با و
گفته است

امسى لسلامة الزرفاء في كبدك صدع مقبم طوال الدهر والابد
لا شطيع صناع الفوم تشبه وكيف تشب صدع الحب في الكبد
الا بوصل اليه من جبهتها انضت تلك الصدوع من الاسقام ولكد

سلامة الزرفاء چون اصلاً مملوکه ابن رابین بوده بار بیجه و سعه که آنها نیز
جاریه هکام معینه بودند و ترجمه حالشان گذشت در یک سلك انسانا داشته
بعد از آن جعفر بن سلیمان بن علی که از جانب منصور خلیفه و الی بصره بود
او را بهشتاد هزار درهم جزیه و جای آن داشت چه مشارالیهان نهایت
خوش بیان و شیرین زبان و دارای ملکه فصاحت و عفل و ادب و حسن
و هنر بود و گوی خوی از اقران خود میر بود

سلامة القس

کینز که صاحب جمال و از مغنیه های عصر عباسیین بوده و شعر از اندک
خوی میسر و ده در مدینه منوره متولد شده و در همانجا نشو و نما کرده و بکس
علم و معرفت برداخته و فن موسیقی را نزد معبد موسیقی دان مشهور
و ابن غالب و مالک ابن ابی السیم و جمیل مغنی که شرح حال آن پیش نگاشته
شد تکمیل نموده حال ابا مالک بنا کرد و با بن دو وصف اشعار یافت
بن بدیع عبد الملك از خلفه نایبیه او را خرید و در نزد او حظوظ
بهم رسانید و بر حیایه که منظوم نظمین بد بود و ترجمه حال او گذشت نفوق و
تقدم یافت حنا به بمرک فجاءه در گذشت و زمانه نرفت که بزید هم از اینها
رفت و سلامة القس مرثیه ذیل را در حق او گفت

قد لعمري نبت ليلى
و بنى الهم منى
كاخى الداء الجميع
بات ادنى من ضلوعى

لانا

خیرات حسنا

۹۱

لَا تَلْنَا اِنْ خَشَعْنَا اَوْ هَكَمْنَا بِخَنُوعٍ
اِذْ فَتَدُنَا سَيِّدَاكَ نَلْنَا غَيْرَ مُضْطَبِعٍ
وَهُوَ كَاللَّيْثِ اِذَا مَا عَدَا صَاحِبَ الدَّرْعِ
يَقْضِي لَإِبْطَالِ ضَرْبَا فِي مَضْيِ وَرَجُوعِ

در آغاز این مسطور است که این ابیات را احوص شاعر مشهور و از زبان سلا
کهنه اما اضافه لفظ سلامه بالقرآن است که او را عبد الرحمن بن ابی
عمار الحکمی نسبت داده اند و عبد الرحمن در آن زمان از علما و عباده مشهور و
معظم بود و نغات روح افزای سلامه او را شیفته و مفتون نمود و اشعار بسیار
در عشق و هوای این مغنیه جبرود و از آنجا که عبد الرحمن در اظهاریت و پنا
و رهبانیت بکشیهای نصاری شبیه بود او را قس که بمعنی کشیش است
به گفتند بعد از معا شقه با سلامه چون سلامه را با او دبت دادند سلا
القس گفتند

قس
مقر کشیش
است

یکه از امثال مشهوره عرب این است که الحن من قَبَتَتی برند یعنی خوش او از
از دو مغنیه برند و مقصود از دو مغنیه سلامه و حنا بد است و بعضی بجا
الحن احسن گفته اند (سلامه و حنا بر هر دو بیت بد لایم الفعل است)

سلامه

اسم پنج نفر از صحابا است بوده و از آنجمله یک سلامه دایه ابراهیم فرزند حضرت
رسول صلی الله علیه و اله است آن بن مالک از او روایت حدیث کرده
در اسد الغابہ مسطور است که روزی سلامه دایه ابراهیم بتعلیم بعضی از
صحابا بیات مکرهات بحضور حضرت رسالت پناهی مشرف شده عرض کرد
یا رسول الله شما بمر آن هر کوفه بشارت داده اید اما از آن را بمرده امید
نفرموده اید حضرت فرمودند اصوبیجا مالک دسکنک لهذا یعنی ایما
زنها به که مصاحب تو هستند ابر فتره را بتو تعلیم کرده اند عرض کرد
اجاهن امر نی یعنی بچه آنها بمن امر کردند حضرت فرمودند ایما یک از شما
نشان را ضری و فایع نمیشود یا بکنه چون آبتن شود و شوهر و از وی خوشو

نابشد

خیرات خسا

۹۲

اشد اورا ابرو کسانے حاصل آید کہ محضاً اللہ صابم النهار وقابم اللیل باشد
 چون زمان وضع حل در سدد رجائے اورا عنایت شود کہ اهل اسما
 وزمین از آن باخبر نباشند

وسلامه بنت عامر معنقه غایب است وسلامه بنت بشیر البربریه مادر

ابو جعفر منصور خلیفه عباسی است

سلطان

تخلص در خنجر مرقوم محمود میرزا ابن خاقان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه بود
 محمود میرزا اندکر در احوال زمان صاحب طبع که شعر به از آنها مانده نالیف
 کرده و بنقل مجلس موسوم نموده در آن تذکره کو بد سلطان کنیز دخت ابن
 بی نام و نشان است از او ابل عمر ناهیکده سال که در دستان تربیت من
 نشو و نما نمود لیلیله از معرفت تقویم و اوزان شعر به پیش مرید پده و رسو
 خطا شک و منشتات را از من اموخند و خواست تخلصی از حقیر کرده
 سلطان مخلص شد و فری باند از هه هزار بیت دارد ابن چند شعر
 منتخب آن است

بروای صبا نان کوی و بکونکار مارا که نیامد و هجر تو بساخت کار مارا
 ولها ایضا

با خیال تو کوئی تو فخر اویم هشت حور که چون تو و چون کوئی فخر اویم هشت
 ولها ایضا

از سر کویش لا بین که چنان هر دم خنده زنان آمدم که به کان مهر دم
 ولها ایضا

من از آزاد گے ان می کشم آن بهر کنز کن نیکنده را سپر
 سلطان بخت

دختر امیر تیمور کور گای است و در انباء ابن حجر ذکر کرده اند از فراری که
 در نابرج تیور به نگاشته شده ابن زن را خو به و خصلت چان بوده
 و در او ابل شوهر قبول نمیفوده در او اخر با خوا این بعد انالفت عاشر

خیرات حسا

۹۳

داشته و از پناه ملائمت حاصل کرده در تحت اذن واج سلیمان شاد آمد
در اخلاف سلاطین اسم این زن را بجهان بخت پوشیده و در صحایف الاخبار
مینویسد امیر تیمور زاد و خواهر بوده یک قتلح نرکان آغا نام داشته
و یکم بر شیر بن بکی آغا

سلمه بنت عیسی

خواهر اسماء بنت عیسی از صحابیات و حلیله حضرت کجوه سید الشهدا
و بجای آن قدر مشهور است در نظم اشعار طبعی علی داشته و چنانکه در اغلب
مکتوبات اشعار ذیل را در مرتبه بعضی مکتوبین که در جنگ خالد و ولید
از بنی کانه از جماعت خدمت بن عامر بیکاه کشنده شده بودند بنظم آورده است

و کم غادر یوم الغیضاء من فنی اصیب فلم یخرج وقد کان جارحاً
ومن سید کهل علیه مهابة اصیب لما یعل الشیب و اخلاً
احاطت بخطاب لایامی و طلقت عندئذ من کان منهن فاکحاً
ولو لا مقال القوم للقوم اسلموا لولاقت سلیم یوم ذلک فاطحاً

بروایت صاحب غایب و گفته ابن اثیر بعد از آنکه عسا کر بن سلیم از کتاب
خطیبات نموده و جمعی ابیکاه کشنده حضرت رسول صلی الله علیه و آله
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را مأمور فرموده و در ثوبان فاطمه
مقتولین را بداد و زینت راضی و خرسند ساختند

سلیم بن عیسی الشاعری

سلیم بن عیسی الشاعری است از اهالی بغداد در حسن و جمال بسیار بود
و شعر آنها را خوب پیروی و ابیان ذیل را در لطف شامل و زیبا
خود گفته است

عیونها الصبر هم فداء عینی واجبا و الطباء فداء جیدی
از بن بالعقود و ان نحری لازبن للعقود من العقود
ولا اشکو من الاوصاب ثقیلاً و تشکوفاتنی ثقل الهود
ولو جارون فی بلد ثموداً لما نزل العذاب علی ثمود

خیرات حسن

۹۴

صاحب نفع الطیب بنویسد چون ابن ابیات سلمی به مقتضی خلیفه عثمان رسید گفت فی الحقیقه سلمی را چنین حسن و جمال است یا صنعتا غرا در این اشعار بکار برده گفتند او فوق الثبت که اظهار داشته و صحت او با علم درجه کمال است خلیفه مال زیاد بی برای او فرستاد و پیام داد که به استغانت ابن اموال صنایع حسن و جمال خود را محفوظ و محروس دارنا ضایع نشود

سلی الیمانیة

جاریه ابو عباده البحری است ابو عباده از مشاهیر مجددین شعرا اسلام میباشد و سلی الیمانیة جاریه او از اماء شواعر و کثیر کتب بود و در کتاب بدایع البدائیه ابن ظافر مسطور است که بجزیره و قی خواست این جاریه را خریداری نماید بطور امتحان این دو بیت بگفت و قسم آن را از سلی بخواست

من لم یحب احب فی صغره فضا واحد وثنه علی کبره
من نظر شقته فأرّقه وکان مبدا هواه من نظره

سلی از نجایا ابیات ذیل را بنظم آورد
لولا الفتنه لما نكح من کد مزال لیلایه بزبدنه فکده
منا ان له مسعد فبعدد باللیل فی حوله و نه صغره
الجسم یبکله فلاحرا له والروح فبما اری علی اثره

وسلمی غیر از سلمی بنت عیس الخثعمیه که ترجمه حال او گذشت اسم پانزده نفر از صحابیات بوده که یکم از آنها سلمی خادمه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و قابله او و حضرت فاطمه سلام الله علیها و جناب ابراهیم و ولد حضرت رسالت پناهی میباشد و مشاور الیها را صنعت دخیل عبد الطیب از اد کرده و زوج ابورافع الصخایه بوده است و سلمی یکم از زووان حضرت امام حسن علیه السلام و یکم دخیل شیخ محمد الجزری است که در علم فقه و حدیث مهارت داشتند و از افس پرده بطالاب در سیه اده و از خراب

خبر ات حسنا

۹۵

مسموع زاهد سلی خانم دختر مرحوم علی پاشا از دیوان محترمه
این زمان بحسن خط و ادب معروف است و از خبرات حسنا شمرده
میشود

تصريح

از اطلاعات ادیبه متعلقه بلفظ سلی آنکه این کلمه اگر بضم سین
و بر وزن حیل باشد از اسماء و جمال است و اگر بفتح سین باشد از
اسماء نساء میباشد و در بعضی اشعار ماء تصغیر بر آن افزوده سلی
گفته اند

ابونواس گوید

اینها المدعی سلی هواها لست منها ولا فلافظفر

اینها انت می هواها کووار اصقت فی الطحاء ظلماء

و این دو بیت در حق کاتبی است که مثل بعضی از اینای زمان ما بدون
علم بدعوی بر میخیزند نظیر آنکه باسم لیلی گفته اند که

وکل یذعی حبنا بلیلی ولیلی لا تفر لهم بذاکا

و از اشعار می که باسم سلی گفته شده و حل آن بر او با لازم است
این است

فارسک الی سلی بان النفس مشغوفه

فما جادت لنا سلی برنجیر و لا فوفه

یعنی برای سلی پیام دادم که عشق تو قلب مرا گرفتار است او از لا و نعم
جوابی نداد و باید دانست که اعز اب چو را نکشت ابهام دکت چیرا
با سبنا به حلقه کت چنانکه سر و نوک ناخنهایم میچوندد و بدست ناخن
انکشت ابهام دکت راست ز ننداشاره بوعده است و طرف صفا بل امیدار
میشود و این عمل را از نجره گویند و فوق بفتح فاء بمعنی رد کردن باشد و است
و عمل آن اینکه سر ناخن انکشت ابهام را بسیر ناخن انکشت سبنا به داخل نمود
بر زوره نامیکند پس زنجیر و فوفه اسمها میگویند بمعانی نعم و لا تا قبول

خیرات حنا

۹۶

وردت و میگویند سائلان فاف عتی مخبر و لا زنجیر یکنے من از فلان چیز ہے
نواکنم نہ بقبول خواہش را ناره کرد نہ برتہ آن

و این دو بدینی باسم سکنی از جامی است

و الباشا شمرت للسر سکنی بکت عینای من خوف التناہی

نفا نفنا لئودیع فکالت چه بودی گریب بودی آشنائی

و عجم از سیاق این نظم استنباط میشود

سلیس

ز فی است عارفه و در نفحات لائس ذکر او شده مولای او خواجہ محمد
نام بودہ و در کھفت سالیکہ داخل ملکیت مشارالیه شدہ یعنی او
و ما در شرائع بداریہ کردہ بکدها بعضی خوارق عادات از و مشاهده
نمودہ خواستہ است او را از ادکند خود قبول از ادی نکردہ هفت سال
بخدمت مولای خود داشتغالداشنہ در چہار دہ سالیکہ در کدشہ
بہر حال عرفا و را ادای مقام ولایت میدادند

سمیہ

سمیہ بنت خباط از صحابیان و مادر غار با سراسر است کہ از صحابہ میباشد
در بعد از اسلام بقبول ایمان مشرف گردیدہ مدینہ جنت مشرقین او را عذرا
و شکنجہ کردند و آخر الامر بضریرہ ابوجعل شہید شد بنا بر ولایت
ابن ابیہر ابن زن اول کہی است کہ در اسلام بسعادت شہادت فایز شد
و شہادت او قبل از ہجرت حضرت ختمی ثاب مدینہ منورہ است

سورہ بنت زمرہ

از زوجات حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و دختر زمرہ بن قیس بن
عبد شمس بن عبد ود بن نضر بن مالک بن حسل بن عامر بن لوی الفرستہ
العامرہ است کہ پیشتر در احداث المؤمنین بشمار آمد حضرت رسالت
پناہی بعد از وفات حضرت خدیجہ و برہا این صبح قبل از نکاح عائشہ
در مکہ معظمہ او را از بیع فرمودند و حالے کہ چندان جوان نبود و ماند

تالیف

خبرات حسنا

۹۲

او از خلافت خلیفه ثانی بنابر روایت شیخ محمد الدین در مسامرات
از سوده بنت زمعه فقط این حدیث روایت شده است

سُورَةُ بَنَاتِ عِمَارَةَ الْأَسَدِ الْأَنْثَى

رضی‌الله تعالی عنہا و از محبت حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است
که در جنگ صفین حضور داشتند و برادر خود را بجنگ معارکه تشویق
میکرده و این ابیات را میخوانده است

شمر کفعل ابیک یا ابن عماره یوم الطعان و ملئنی الاقوان
وانصر علیاً و الحسین و هطه واقصد لهند و ابنها یهوان
ان الامام اخوانی محمد علم الهدی و مناره الايمان
قد للجیوش و سرمام لواءه تدما با بیض صارم و دستان

در حکایات را جسته مجامع معارکه گویند در او اخلاص این زن برای حاجی
نزد معارکه آمد معارکه به همین اشعار را خوانده گفت یا ابنه الاسد
تو بی که در روز صفین با پرشعرها برادر خود را بجنگ با من ترغیب
میکردی من امده سوده گفت بی یا امیر المؤمنین مثل من
کیه از حق اعراض نکنند و دروغ را وسیله کار خود قرار ندهند معارکه
گفت چرا چنان میگردی گفت بجهت پیروی و دوستی علی علیه السلام بر این
گفتگو معارکه شروع کرد به بیان حالات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
الله علیه و شری مبسوط در مدح و ثنای آنحضرت بگفت (والفصل
ما شهدت به الاعداء) سوده گفت یا امیر المؤمنین مخصر فرما که چیز عرض
کنم گفت بگوئی گفت تو امر و زبر مردم حکمرانی و آنچه بر آنها رود از من است
تو مسئولی و اگر در حقوق خلافت اقرار طاعت و تفریطی و دوز تو سؤال کنند
پس بدان که کسان تو که بوجود تو مستظهرند پیشم حقاوت در ما می بینند
و زنا ن خود را در حق ما در از دارند ما را التحقیق می کنند و بیچ و بین
ما را بر می اندازند و ما را پامال می کنند از وقتیکه این اوطافه بطرف
ما آمد و جال ما را بکشت و اموال ما را بگرفت و اگر ما در عالم اطاعت

خبرات حسا

۹۱

وانفیاد نبودیم هراینه بغدادیای او را رفع میکردیم و افندار باینجا

داشتیم

چون کلام سوده با اینجار رسید معاویه منغیر شده گفت مرا بقوم و قبیل
خود نهد بدید بیکس سوده بکمر بست و این دو بیت بخواند

صَلِّ الْإِلَٰهَ عَلَىٰ رُوحِ قَتْمَنَ فَرَجِصِ فِي الْعَدْلِ مَدْفُونًا

قَدْ خَالَفَ الْحَقَّ لَا يَبْغِي بِهِ بِنَا فَضَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانُ مَقْرُونًا

معاویه پرسید آن شخص کیست گفت علی بن ابی طالب علیه السلام است معاویه
گفت از کجا میدانی که علی نا این حد عدالت داشت گفت از آن میدانم
که روزی نزد او آمدم و از ظلم یک نفر را به شکایت کردم از خود را آن را پیر
معزول نمود معاویه حکم کرد فرمایا بنویسند که اموال سوده را با او
رد کنند و در حق او بعدالت رفتار کنند سوده گفت یا امیرالمؤمنین
این مرحمت در حق من نههاست یا عیسی و قوم مرا نیز شامل است معاویه
گفت تو بکار خود پرد از بقوم و عیسی چه کار دارد ای سوده گفت این عیسی
اگر بمن اخضا صدها شده باشد اسباب شناسم و دلیل دناست من خواهد بود
اگر عدل خلیفه عمومی نباشد منم مثل یک از عیسی خود بهمین حال میکنم
معاویه گفت حضرت علی علیه السلام شما را عادت داده است که نسبت به
سلاطین مجرات و جباران رفتار و سخن کنید و این گفته آنحضرت که

فَرَمُودَ اسْتَ

وَلَوْ كُنْتُ بَوًّا عَلَىٰ بَابِ جَنَّةٍ

لَقُلْتُ لِمَ دَانِ اَدْخُلُوا اِسْلَامًا

شما را امعزور کرده است پس حکم کرد فرمایا بر طبق میل و مقصود سوده

نویشتند

(مقصود از این ارطاه بزرین ارطاه است که از جانب معاویه بالشکر به
مأمورین شد که آن ولایت را از تصرف عامل حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام که عیسی بن عباس باشد خارج و منزع سازد)

خیرات حسن

۹۹

سوسن

بزم بعضی اسم مخدّر عظمیٰ ماد بصیرت صاحب الزمان و امام الاصول
عجل الله تعالی فرجه سوسن بوده اما چون بقول اقویٰ واضح تر جبر است
که تریب زکریا شد در حرف تون ذکر آن معظم بیا بد انشاء الله تعالی
و در اینجا بر ماست که شبیهی به اشادت نمایم
پس از هر گونه اظهار مخالفت با مؤلف کتاب مشایخ النساء در ضمن ترجمه
حال سوسن عبادا به مشاهده نمودیم که بیفریاد و تحریکات او این
استیلا به جهل و غرض و زمان بجهالت افزان مضر بین که در شوق عصا
مسلمین جدّد اشند و معادات ملل اسلامیه را بر ای پیشرفت کار خود
فوز به عظیم می پنداشند بیشتر شبیه بود نا بکارش و گفتار آنان که امر
صرفه عالم اسلامیت را در اتحاد و موافقت و ترک بعضی هذیانات که
اسباب مخالفت و منافرت است میدانند از بتجالت نهایت افسوس حاصل
شد و اگر صرف نظر از صلاح وقت و حال برادران و همدستان می نمودیم
و در بند جامعه اسلامیه و اتحاد ملل مقدسه نبودیم حجت بود و بر همان
احادیث شریفه و آیات محکمات قرآن و روایات و اسناد که علمای فقیهین
بدان اسناد است و مبین ضلالت و رشاد لیهلک من هلك عن
بیئت و یحیی من حی عن بیئت خلاصه آن منظور و مقصود هم دهان را بست
و با هر زبان خاموش نشک دیده را ندیده انگاشت و سر حقّه مشاجره
بگذاشت

سید ابی عبد الله الحیم

دختر عبد الرحیم بن الشیخ ابی الحسین است که از بطن جوهره بنت هبته الله
که ترجمه حال او گذشت متولد شده مشارالیهها محدثه بنت محدثه مشایخ

سیده الکلبیه

از اعیان زمان صلاح الدین صفیه است و مصنف مشارالیه در کتاب
عنوان النصر که ما و به نثر احوال مشایخ آن عصر است ذکر کرده از غنوده

خبرائے حسنا

۱۰۰

ابن زین در علم فقه و حدیث مهارت داشتند و چون نام اصل او شهید
میباشد در حرف شریف شرح حال او پیاپی بدانشاء الله

سید

دختر قائم بامر الله ابن القادر بالله است که بیست و ششمین خلیفه از خلفاء
نبیه عبثا سروده و طفل بیک سلجوقی اورا از بیچ نموده لکن قبل از زفاف
طفل بیک درگذشت و توجیه آنکه چون طفل بیک محمد بن میکائیل بن
سلجوق اول پادشاه سلجوقی و بر خراسان و عراق و ازربا بجان اسپند
یافت در سال چهار صد و چهل و هشت هجری بمبغداد رفت و با خلیفه
قائم بامر الله بیعت کرد و خلیفه اورا سلطان دکن الدین بن امیر المؤمنین
لقب داد و دست ملک رحیم دلیلی اطغرل بیک از تصرف در بغداد کوته
نمود و خود را ایت استقلال برافراشت برادر مادریش ابراهیم بنای طغیانی
کذا است طفل بیک از عراق عرب بطرف همدان راند و کارا بر ابراهیم را بساخت
در این اوان یعنی در زمان غیبت طفل بیک از بغداد بسایر می از امرای
دایلم درین بلاد تسلطی بهم رسانیده قائم خلیفه را مجبور کرده خطبه بنام مستنصر
علوی خلیفه مصر خوانده خلیفه در محسن نامه بطغرل بیک نوشت و از او
خواهش نمود که بمبغداد آید و وی را از آن بلیه برهانند طفل بیک متوجه
بغداد شد و بسایر چون این خبر شنید بکرمینت و مهارش عجله که بسایر
خلیفه را بار سپرده بود قائم بامر الله را با استقبالی طفل بیک بر و چون طفل بیک
موکب خلیفه را بدید پیاده شد و شرط زمین بوسیله مجای آورد و پیاده در
رکاب قائم روان شد قائم گفت اگر کب پادکن الدین و ظاهر بن است که این
لقب دینیز و رضیم القاب طفل بیک کرده بده در هر حال خلیفه و طفل بیک
بمبغداد آمدند و این در اخذ بقله سال چهار صد و پنجاه و یک هجری بود
و چون قائم بار دیگر بقوت طفل بیک بر مکنند خلافت فشت و امنان کامل
از و بهم رسانید در سال چهار صد و پنجاه و چهار سیده دختر خود را بنی
بطغرل بیک داد بعضی گفته اند طفل بیک سیده دختر خلیفه را خواستگار شد

خبر اتحسا

۱۰۱

و خلیفه از قبول منرا وجهت آباد داشت عیند الملک کشید و وزیر با کفایت طغرل
بیک قائم دارا ضعیف نمود و چند پسر از عقد و نکاح طغرل بیک با سیده بطرف
در روانه شد که در آنجا با سرز قاف پرد از دلکن قبل از وقوع در هشتم ماه
و رمضان سنه چهار صد و پنجاه و پنج طغرل بیک بعزت و عافه و گذشت

سده

مادر مجدالدوله دلیلی از آل بویه بود و چندگاه زمان حکمرانی و سلطنت
بدست داشته نبینان که چون فخرالدوله بلی در گذشت پسرش مجدالدوله
که صغیر بود در کمره بجای او بر تخت سلطنت نشاندند و مادرش سیده
که زنی غافل بود امور ملکی را کفالت و رسیدگی می نمود و بدل و بخشش
و عدل و انصاف سیده مادر مجدالدوله مشهور است چون مجدالدوله بسوق
باوغ رسید در مهمام و اعمال با مادر و بخالفت پرتاخت سیده از او برنجید
و بقلعه طبرک رفت و نیم شب از آنجا حرکت کرده بگردستان شتافت بدین
حسنوب حکمران گردستان شرایط استقبال و تکریم را بجای آورد و با
عساکر انشان در ملازمت سیده متوجه رست گردید مجدالدوله بمقتله
مادر اما مغلوب دستگیر شد و سیده بازمستغلا بحکمرانی پرداخت
و همت بر آبادی بلاد و رفاهیت عباد گماشت خود در پس پرده محوشت و با
وزیر بسواسطر سخن میگفت و با سفراء سلاطین معاوّه می نمود و کلمات
سنجیده بر زبان می آورد گویند سلطان محمود غزنوی سفیر نزد سیده
فرستاده پیغام داد که در مملکت عراق سکه و خلیفه بنام من و اگر نمیکنی افاد
جنگ باش سید در جواب گفت تا شوهر مرزنده بود غیا لم یکریم اگر
سلطان این تکلیف کند چه میباید کرد خالا تشویش ندارم و میدانم که سلطان
محمود مرد غافل است و میدانم که اگر جنگ را بنا بر نیست فتح و شکست هر دو
ممکن است اگر بر من غالب آید بر بویه زنی غلبه کرده و این هنر نیست و اگر مغلوب
من شود از ضعیفه شکست خورده و این برای سلطان ننگ بزرگ است لهذا
بمقتله نامن افدام ننماید و من بدین اطمینان قبول تکلیف سلطان نکم

گویند

خیرات حسا

۲۰۲

گویند چون سلطان جواب سیده از ایلی بپسند تا ملوقت بر کرده گفت
سخن سنجیده و دروشت است باید از بن خضومت درگذشت خلاصه پس
از آنکه سیده روزی چند به استقلال حکومت کرد گاه پسر را بخشید و
بار دیگر افرانیات را بر سر مجدالدوله نهاد اما باز عنان اختیار بدست
سیده بود و او شمس الدوله برادر مجدالدوله را حکومت همدان داد و ابو جعفر
کاکی پسر ابی بکر را به اصفهان فرستاد و ناسیده زنده بود بر رونق و نظم
ملك مجدالدوله می افزود چون او درگذشت فوت هرچ و مرچ گشت
لهذا در اوایل سال چهارم و بیست و هجری سلطان محمود غزنوی لشکر
بغز را کشید و این مملکت را استخر کرد و مجدالدوله و پسرش را سود را با خواص
او بگرفت و مقتیداً بغزنین فرستاد

سیده

از جواری معتمد بالله عباسی بوده و شعب نام داشت چون مقتدر بالله
از بطن او بوجود آمده بخلاف رسید پس از جلوس پسرش بمسند خلافت او را
سیده لقب دادند اما بعد از چند وقت مقتدر مخلوع و مقنول شد و مادرش
سیده از قاهره بالله صدمات زیاد دید

سیرین

خواهر مادریه فطیه است و مادریه فطیه و خواهرش سیرین را مقول میسر کنند
برای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرستاد و آنحضرت سیرین را
بستان بن ثابت بخشیدند و عبد الله بن حشان از بطن او بوجود آمد و
خود مادریه فطیه در سلك زوجات مطهرات حضرت رسالت پناهی
منسلک گردید و ترجمه حال مادریه بناید انشاء الله تعالی

حرف و شادنی الشین

شادن در اصل بمعنی اهوره است که شاختر آمده و از مادر خود مشتق

خیر الحسا

۱۰۳

شده باشد و اعز اب بعضی از جواری را با بن اسم نامیده اند و از آنجمله است
شادن جاربۀ اسحق بن یحیی که بحسن خلق و لطف نظر مشتمل بوده و در فن
موسیقی و نظم شعر مهارت داشته چنانکه اشعار ذیل را که از نتایج فکر و طبع
خود اوست در مجلس خوانده و اهل مجلس را مدهوش نموده است

طلی تکامل فی نهانی حسنه	فرهی بهیجنه و ناه بصدّه
و التمس طلع من فرند جبینه	و البدر بغرب فی شفاؤ خدّه
ملک الجمال با سره فکامنا	حسن البریة کلها من عنده
یارب هب لی وصله و بقاءه	ابد اقلک بغاش من بعد

یکی از اهل مجلس بعد از آنکه بخود آمد گفت ای مادر حسن و جمال و صبا خد ملا
غیر از تو کیم هست که این اشعار را بتوان باور جمع کرد و خواند شادن در جواب
گفت

فان یحی نالنی عیون کثیره
واضعف عن کمانه حیز اکم
شادید

یکی از مغنیّه ها آمد کورد را غایب و از خواننده ها سلسله عبتا سپرد و در صبر
متولد شده اگر چه پدرش از اولاد ساقه بن لوی معروف به بنی ناجیه و از احار و جو
اما چون مادرش کبیر سیود و پدرش نیز فرزندی او را انکار می نمود در قید
رقیت افتاد و بقول او را دزدیده فروختند و خانقاهی از بنی هاشم او را مالک
شد و تربیت کرد و معلم بر او قرار داد و اخرا الامر ملوک ابراهیم بن المهدی
کرد بد و در فن موسیقی چنانکه باید مهارت حاصل نمود و مشهور شدند
و تفصیل رقیّت و ازادی او در جلد چهارم کتاب غایب مسطور است

شاعر الاندلس

لغی حفصه الزکونیه شهر ادبیه که اندلس است که شرح حال او پیش نگاشته شد
چون در نظم شعر بدیده طوالت داشته و حال اشعار را حاصل نموده او را با بن

لقب ملقب ساخته اند

شاه سلطان

اسم

خیرات حسنا

۱۰۴

اسم چند نفر محدّره از زنهای با عصمت عثمانی است از آنجمله است خنر سلطان سلیم خان اول که زوجه لطفی پاشای صدراعظم بوده و بعد از وفات او از ادب داشتند در محله دارد پاشای اسلا مبول مسجد جامع و خانقاه بنا کرده است و بعد از آن خانقاه را ممدسه نموده در صحایف الاخبنا مکتور است که چون لطفی پاشا سر در جوهر مهرور به بود و چنانکه باید پاشا سلطان و فخر بنی خود از منصب زاری عظمی معزول شد و با یک زن و شوهر فقر بقا کرد

یکدیگر شاه سلطان دهن سلطان سلیمان است که تکیه شاه سلطان واقع در محله ایوب (اسلا مبول) را او بنا کرده در تاریخ جودت پاشا و در حواله غنیمت صلیب ایضا و بعد از او پادشاه سلطان نیز اسم دهن سلطان مصطفی خان قالیش پور و عثمانی ایما بعد از آن و فخر و اعانت فخر اورد که سنگی در ضریفها اشهار دارد و بلای بعضی اینها

خنر بنیه است

شجر الدر

ملکه مصر و از مشهورات است از درجه کبیریه بمقام خنر بنیه و بعد از این زن ترک نژاد بوده ملک مؤید ابوالفداء اسمعیل ایوبی میگوید که گفته اند شجر الدر از منیه بود نه ترکیه بهر حال تواریخ قطره مصر و غیره بر اخبار و ترجمه وی اشمال دارد کینتش ام خلیل است چه از سلطان ملک صالح نجم الدین ابوالفتح ایوب فرزند خلیل نام داشت و این خلیل بگوید که درگذشت و ملک صالح شوی شجر الدر بناد و ملک عادل سیف الدین ابوبکر است و این سلسله را اگر ادرا بوی بینا کند و ایشان زمانه لا بقدر مصر و شام و بمن بل غیرها پادشاهی کرده اند و خدمتهای بزرگ بدینا اسلامیه نموده اند سلطان صالح الدین یوسف بن ایوبی که در الحقیقه اول این سلسله است میتوان گفت نامش در تواریخ فرنگ پیش از تواریخ اسلام است و مجاهد و حروب و از شدت شهرت ضرر و آزارت نیست و نه الوافع ابلایه

خبر ات حسا

۱۰۵

بعد از فوت ملک صالح نجم الدین ایوب شوی شجر الدّر حکم انفر اصد اوند
 واصل ایشان از اهالی ایران است چه فرقه هکارتیه از اگراد ایران زمین
 و بلده دوین منشا ایوب بد سلطان صالح الدین و شیر کوه عم ری از
 اعمال از دنا بجان میباشد شیخ تقی الدین مقررین میگوید چون در سال
 شصت و چهل و هفت هجری لشکر فرنگ در کباب پوتند و اد بر سر شهر
 دمیاط آمده آنحضرت را بغلبه صاحب کردند ملک صالح نجم الدین ایوب
 ایوبی که سلطان وقت بود مرخصا در دمشق توقف داشت و مدافعت
 در زمان بهمت دمیاط در حرکت آمد و قتی که بمحل موکوم بهر اشموم طناح
 رسید مرض از شدت کرد و در گذشت شجر الدّر که در صحبت و کبابا بود
 تدبیر مردانه نمود و را خفاء موت سلطان اتمام تمام و گردید و کفره شتا
 قورا شاه بن ملک صالح نجم الدین را از حصن کبفا طلب کرد و بمحله طرق
 انتشار فوت سلطان را مسدود نموده بود که نا حضور قورا شاه تمام نکالیف
 اردو و برادر سابق بجای آمد و طبقات و کار گذاران در کبابه همه روزه
 بدرگاه میامدند و سناط سلطانیه کشیده میشد و تمام احکام و اواسر قیض
 و بسط و عزل و عقد را شجر الدّر خود مباشرت میکرد و امور سلطنت را بشخصه
 اداره نموده بود لاجرم بزبان هیچکس از فوت سلطان سخن نمیکشیدند
 و از دور و نزدیک احدی از آن حادثه استخفا بهم نرسانید و اگر شجر الدّر این
 تدبیر کار نبسته بود جمیع اردو مسلمین یا بمال لشکر فرنگ میکرد بد خلاصه
 چون قورا شاه مکتوب شجر الدّر را قرائت نمود و از ماجرای مطلع گردید در
 نیمه ماه رمضان از حصن کبفا جریه حرکت کرد و قتی که بدمشق رسید در قلعه
 دمشق بتخت سلطنت مصر و شام جلوس نمود و آن روز دوشنبه بیست و هشتم
 رمضان سال شصت و چهل و هفت هجری بود انگاه از قلعه دمشق خارج شد
 در ضاحیه منزل کرد و از آنجا بجانیه ملک مصر شخصت نمود و در بیست و یکم
 ذی القعدة بمنصوره رسید و شجر الدّر جمیع وظائف حکمرانی و تکالیف فرما گذار
 از انوقت بتورا شاه که ملک معظم لقب یافته بود و الکن او و تقویض نمود

خیرات حسنا

۱۰۶

و بی ملک معظم سپهر ناسنوده پیش گرفت و در ندرت و وقت و صلاح مملکت
خطا کرد و بجزیره را که در آنوقت عده لشکر و جمعه عسکر بودند هتک بد نمود و
هکذا نسبت بشجر الدرد و غار بی برخلاف مأمول پیش گرفت و او را تحو کیف
هیچ کرد و احوال و ذخایرها را خبرید و خویش از و مطالبه میکرد تا شجر الدرد
بستوه آمده کس نزد حربه فرستاد و خبر میر میرا و را بر نداد و خود نیز بر
سلطنت مصر و شام جلو فرمود خلاصه این واقعه آنکه سلطان صلاح
نجم الدین ایوب که همی از مالیک خود را رعایت فوق العاده کرده در دوا بر
دو لایح اخل ساختن ایشان را بر سایر طبقات نوکر تقدیم بخشیده نام ایشان
بجزیره گذاشته بود و شمار آنجا عت و از هفتصد و پنجاه الی یک هزار نام
نوشته اند و تمام ایشان ترک تیرا بودند و همین جماعت اند که بعد از سلاطه
کردیه (سلسله ایوبی) سلطنت مصر را بدست گرفتند و دولت مالیک
عباسی را از دوران هین بجزیره و جهت این ترک پرورد آن بود که چون ملک
صلاح نجم الدین ایوب مذکور بتخریب و تخریب اعیان مصر بر وادار شد ملک
عاد اخرج کرد و خواست سلطنت را از دست او بگیرد و کار بی از پیش
نبرد لاجرم جمیع سپاه و اعوان و انصارش را کشته شدند مگر هشتاد
نفر از غلامان و جز بد ترک تیرا با جا عت از خواص اصحاب که عدا ایشان
به بدست نصر میرسید ابو یکصد تن بعد از آنکه نجم الدین با شجر الدرد در ک
محبوس گردید همچنان مقیم کرد بودند و از حدود و حواله آقایی خود
مفارقت روا نداشتند تا فرج غیبی نصیب نجم الدین ایوب شد و از حبس
خلاص یافت پس از همان تاریخ این وفادار بی و ملک شناسی و منظور هم
داشت و در سلطنت خود آن جنس را از بدست همی فرمود و عدد ایشان
بجزیره را بی سپا کرد و آنها را خاصه و بطانته خویش قرار داد و چون مرکز
در بار و کلبه را از قلعه جبل بقلعه روضه نقل نمود این گروه را با خویش
در دوا حله قلعه منزل داد و اسم ایشان را الجزیره نهاد
ملک معظم تو را نشاه بن ملک صلاح ایوب چون بار دوی سلطنتی که در

حیرات حسا

۱۰۷

تشکل بود رسیده نخست نسبت باین جماعت که همه بمرتبتر امارت رسیده
 نهایت استیلا و بسطید را در کارها و لای بهم رسانیده بودند اساء تا آغاز
 بود و هم شجر الدرد را با انواع و عیب تحویف و تهدید کرد لهذا شجر الدرد
 اکبراء امراء ایشان مکتوب فرستاد و ضمناً چنین بر نکاشت که شما دیدیدین
 بعد از فوت شوی خود چکنی ضبط امور کردم و در تمهید سلطنت این جوان
 و قوطیه امری تا چه مقام افتاد و اهتمام ورزیدم اینک برخلاف آنچه شایسته بود
 هر روز مرا بجهت و هلاکیم میدهد و در هزار سوختن می افکند جماعت علیک
 که بهر کدوئی و مالک رقابت خواجه در گذشتن خویش در تقرب و تقدیم و
 حظوت و مکانت با خاتون مذکور جهت جامع شدن اینها را اسخا نکار
 نمودند و بایکدیگر هم عهد کردند در بیست و نهم محرم سال ششصد و چهل و هشتم
 هجری بمملک معظم قورانشاه بن ابوب مذکور را بقتل آوردند و بقتل او سپین
 سلطنت سلسله اگر ادبنا ابوب مذکور مصر یا نصر ارض کل رسیده بعد از آنکه
 هشت پادشاه از ایشان در مدت هشتاد و یک سال و هفده روز حکم می راندند
 و زمان پادشاهی مملک معظم پسر ملک صالح نجم الدین ابوب چها و ماه و یک روز
 بود و بمرتب حساب المواقف چون قورانشاه را کشند شجر الدرد را پادشاهی
 برداشتند و در تمام ملک مصر بنام او خطبه خواندند و سکه زدند و او در
 مثالها و احکام و فرامین دولتی چون توفیق می کرد بعنوان والد خلیل امضا
 می نمود و نقیض سکه او باین عبارت بود (المستقیمه الضالینه ملکه السیالین
 والد المنصور خلیل خلیفه امیر المؤمنین) و جماعت بجهت در همین سرفی عسکر
 که بر سرفریکان بودند لایها کرده و کشادها نموده بودند و عاقبت هم ایشان
 مدینه میاء را اشرداد نمودند و از ترکشیه را مقدم سپاه فرنگ چها صد
 هزار دینار نعلها گرفتند و در تمام صفر اردوی مسلمانان از منصوره حرکت
 کرد و عزیمت قاهره نمود و در روز سیزدهم صفر طبقات سپاهی و بزرگان دوله
 حسب العاده برای ملکه شجر الدرد قسم یاد نمودند و مشا را لایها بعد از ملاحظه
 اداء تکلیف از لشکر و جال مصر حمله ابشر نفات گرا و خالی نقیض بنواخت

خبرات حسا

۱۰۸

واموال بسیار و نفوذ بیشتر در آن روز بخشش نمود و به چون خبر سلطنت او
 بشامات رسید اهل آنجا به سخت منکر شدند و در این باب شام بامه و برادران
 زلفه و شامیان ملک ناصر صلاح الدین یوسف بن عز بن صاحب حلب اطلب
 کردند و هم میبایست عبا به خلیفه از بغداد بآن ملک منشور فرستاد که
 این چه داری سنجیف است و عقل ضعیف که زنی را بر یک مملکت بزرگ او بفرستد
 پادشاه دانه اید و در این وقت جماعتی به امیر عزالدین ایبک ترکا و ضابطی
 که از معتبرین ایشان بود بپسندیدند و انتخاب کرده و برای پیشکاری ملکه
 برکنیده بودند چون خبر مخالفت مردم شام و مدینه خلیفه از عراق بعصر رسید
 عاتر سپاه مصر نیز از مقام دولخواهی ملکه عصه الدین ام خلیل شجر الدر
 آغاز فرود آمدن نمودند لاجرم مشارا الیها امیر عزالدین ایبک سابق
 الذکر را بشترها و ناسو به اختیار کرد و پادشاه خود را بوی قفون بن نمود
 و تمام مدت استغلال او در سلطنت دیار مصر هشتاد و روز بود و عزالدین
 ایبک را در شهر ربیع الآخر سال شصت و چهل و هشت هجری الملک المعز
 لقب داده با شعار و موکب دستکاه و ططر اقل سلطنتی سوار ساختند
 و این اول ظهور دولت اقرالها ایبک است در مصر و این ایبک قره هفت
 سال سلطنت کرد و در آن مدت جمعی از مالیک را خواور نمود و جمیع ایشان را
 پراکنده ساخت و فلاون و بیدرس که هر دو از مشاهیر شیخان مالیک بودند
 و هر دو بعدها بسلطنت رسیدند از خوف ایبک شام گریختند و هم
 که بهی بشار از ستمکار به و خونخوار و وی بقتل آمدند تا آنکه شجر الدر
 بقتل او اندام کرد و در روز چهارشنبه بیست و چهارم ماه ربیع الاول سال
 شصت و پنجاه و پنج در حمام جام نوشید و جهت افدام شجر الدر بقتل
 تنوی خویش آن بود که بوی گفتند ایبک دختر بدرالدین لؤلؤ صاحب موصل
 خطبه کرده است و عمر مرا و بت او را دارد غیرت شجر الدر از این معنی در اینجا
 آمد و یک روز که ایبک از جوکان باز به بازگشته بخام رفت سنجی جو جردا
 که غلام محسن طواشی (خواجگاه سبلی) بود با جمعی از خدام بخام فرستاد تا که

خیرات مختار

۱۰۹

اورا اتمام کردند و در همان شب انکشت و انکشتی را اورا نزد امیر الدین علی
کبیر فرستاد و بفرمود تا بسطنت مصر بر داند اما عزالدین بن جرّان نکرد و چون
این داستان انتشار یافت غلامان معزالدین ای بیگ مقول قصد قتل
شجرالدین کردند و محالیک صالحی که در خیدان ملک صالح بنیم الدین ایوب فرج
سابق شجرالدین بودند بجزایست و حمایت او برخاستند پس او را کبراء بکر
سلطنت نورالدین علی بن ای بیگ قرار گرفت و او را الملك المنصور لقب
داده و در حلبی که پانزده سال ان عمرش گذشته بود بجای پدر نشاندند و
شجرالدین را از دار السلطنه بسوی برج احمر نقل نمودند و خدا ای را که باشجرالدین
بر قتل معزالدین ای بیگ همدانستان شده بودند بردار کشیدند و سنجی
جو جری که سرگشته قتل بود فرار کرد و بعد از چندی بدست افناد و مثل سایرین
بدان زده شد و خاتمه صاحب نامه الدین علی بن جنار انیز که وزیر شجرالدین بود
بیاسبانان دولتی سپردند و هم بخط خودش نوشته شصت هزار دینار از او
بگرفتند و بعد از چندی محالیک معزالدین ای بیگ با هم متفق شده علم الدین
سنجر حلی را که پیشکار او نا بیگ ملک منصور علی بن ای بیگ کرد بدیده بود
بگرفتند و بجای او اکای مستعرب صالحی را انا بیگ و مقرر ارداند و در
شانزدهم ربیع الآخر هجری سال ششصد و پنجاه و پنج شجرالدین بقتل آمد
و جسدش بخارج برج احمر افکنده شد پس نفس او را بمنزله ای که خود در زمان
حیویش ساخته بود حل دادند و بحال سپردند

شرااح

بر وزن سراقه زنی بوده است از قبیل همدان که در حضور حضرت امیرالمؤمنین
علیه السلام اقرار بر نمانده و رجم شده است و شراحه محدثه بوده است
مکانه بام سهله

شرف خان

بنابر مخطوطات تذکره قطب دین خرنمیل بیگ از نژاد شیخ الاسلام
عاشق افند است که صاحب کتابخانه و ان شعری علما بوده مشارالیه اشاعر

خیرات حسنا

۱۱۰

ادبیه و غافل مناجاته است که در تذکره فطین مسطور شده و صورت آن
از قرار ذیل است

یا اله د کلم مستحق احسان ابله	کرم و لطف که حقده فراوان ابله
نعت مرثیه مناجا و سنا بشکر	سبب مغفرت این پور و پوان ابله
اکلام نیک و بد خبر شر با حمله	بیلد پرو و علم لدن پیر حق ابله
جمله از باب کمالک نظر نند بلم	نقد و اوابسه نقصان پنهان ابله
وزن و معنی دنا کر اوله عار شکر	شعر نپه منخبر خضر حسنا ابله

الحق این زن را مرثیه های عمتا ز است که ز پور و پوان او محسوب میشود
تولد شد در سال هزار و دویست و بیست و چهار اتفاقا افتاده است

(بو شناق) شریفه خانم

منسوب با یالت لوپین است صاحب ماث و ممالک مردان بوده و پیر
و دلیر شهرت نموده چنانکه در اوراق و صحایف ذکر او کرده و گفته اند این
زن در جنگ منتنگر که طاعنیان بر ناحیه لوپین اسپیلایم رسانید بودند
مانند ابطال رجال داخل میدان قتال شده چند تن را بدست خود بکشت
و در ازای این هندی و لک عثمانی بکلی انعام با یک قطعه نشان بچسبید
با و اعطا کرد و این در بیست و دوم ماه شوال سال هزار و دویست
و نود و سه بود

شد

دختر محمد بن الشیخ علی الترمکائی است که در علم حدیث، مهارت داشته
نزد عبد الله بن علی الصنهاجی استماع و تحصیل علم حدیث کرده در انباء
ابن حجر ذکر او شده در سال هفتصد و هشتاد و هفت هجری وفات

نموده است

شعانیان

بنابر مسطورات کتاب تزیین الاسواق این زن از زوجات متوکل خلیفه
عباسی بوده و کمال ذابا حال اینها نموده شعرهای شیرین میسروده پدرش

از کتابها

خیرات حسنا

۱۱۱

از سیشتهای سنا کن در یک از درختها بر شام و خود کشتی بزاده و وقتی
منظور نظر متوکل شده که این خلیفه در آن ناحیه بیاحت باغات و درها
اشغال داشته کو بند متوکل رؤف بی بایک از نمای خود بدو که شتابان
در آن بسر سپرد رفت و او را دید و مفتون صباحت و ملاحت او گردید
از پدرش پرسید این دختر را نام چیست گفت شتابان خلیفه گفت ای شتابان
قدر به آب برای من بیاور شتابان گفت سید ای که در اینجا است از
دریا چه است و لایق شما نیست اگر بچیان خود میتوانم شتا را سیراب کنم
بلا مضایقه آن را فدا میکنم پس از آن بسرعت رفت جای نقره آب کرده
او را خلیفه اشاره بندیم کرده او آب را گرفت و نوشید انگاه خلیفه
بشتابان گفت اگر من تو را خواستگار به کم را خیمه خواجه شد او گفت
اگر این مهر حقیقت داشته باشد و مال آن چون حال از آن هر چه ندارد

البته قول شاعر را شنیده اید که میگوید

گفت ای منی او اهل الامر حبیبا ثم لما ملکت صرحت عدوا

این ذاک السرور عند التلاقی صار منی تجنبا و نبوا

متوکل طوری بطرب آمد که نزدیک بود از شوق خامه بر تن چاک کند بعد
از آن بشتابان گفت امروز بکار دیگر میرود از و با من باش که دم در بند
مهرت شتابان او را بفرقه در برد و برای او را احترام بپوشود خورد
و شراب آورد چون متوکل باکل و شرب پرداخت و سرش گرم شد شتابان
عودی برداشت و بنای تعنه را گذاشت و ایما ت ذیل را برخواند

یا خاطباً فی الموده مرحبا و هو قد اولک لاعدنا خطبا

انا عبده طهوالفاشر فی اسقنی و اعدل بکاء من جلیسک اذ ابی

فدوالذی رفع السماء ملکین و ترک قلبی فی هوال معذبا

از این اشعار مبل و رغبت او بمنوکل معلوم شد و بترغیب خلیفه بپیش آمد
در آمد و خلیفه او را از ویج نمود و محبوبه و گنبد و تن زن و جات متوکل

گرم پد

شعنا

خیرات حسانا

۱۱۲ شعواء

در اشعار حسان ذکر این زن شده اصلاً از قبیلہ بنی اسلم و بقولے از
ظایفہ بنی ماسکہ بود عرب بود کہ حسان با و ما بل و مفنون کرم دیده اورا
برنج خواسته و ام فراسد خنر حسان از بطن این زن بوجود آمد است

شعوانند

از قزار بکہ در نجات الان مولانا جی مسطور است و چنانکہ در طبقاً
امام شعرانی نگاشته شده این زن کہ در اواخر مائتہ دوم ہجری زندگانے
میں رکہ دادای مقام ولایت بودہ زنان نامو عطر و نصیحت میکردہ و
بہ الحان خوش سخنان مؤثر میکردنہ از فرط دوستی بحد امیکر پستہ و میکفتہ
میل من از است کہ انقدر بگرم کہ از درید کانم نمائند پس از آن بدرجہ خون
از چشمانم جاری شود کہ در بدنم عضو نمائند کہ خون در آن بانہ مانده باشد
زہاد و اہل مجلس او حاضر میشدہ اند از اکابر اولیاء اللہ فضیل ربی ضیا
بزیارت و ملاقات شعوانہ میرفتہ و از روی فیوضات قدسیہ آن محضر
مینمودہ در ملازمت مشارالہا کرمیہ بودہ است و قنای از و میسر کنند
توان خدمت و مصاحبت شعوانہ چہ دیدک و بچہ فیض رسد کہ در جواب بگوید
از وقتیکہ من باین سعادت نایل کشتم احببہ نیا از دل من خارج شدہ
بجہت روزی غم نخورم بزرگان اہل دنیا بنظر من محظیہ اندارند و مؤمنین
حقیر و بیقدر نمی بینم بالجملہ شعوانہ در سال یک صد و ہشتاد و ہفت
ہجری در مکہ معظمہ زادھا اللہ تعالیٰ شرفاً و تعظیماً را و سرالہ

قرب پیش گرفت

شعوبک

مادر مقتدر باللہ عباسی است و پیش از عنوان ام موسی و در کتب مختلف
سیکہ ذکر ہے از و شدہ از جوار ام ولہ معتمد خلیفہ بودہ یک از جلوس
پسر مقتدر میکند خلافت بر سیدہ ملقب شدہ در اواخر عمر علالت
استسفا اورا غار ض کریدہ و یک از وقوع خلع و قتل مقتدر مرخص او

شدت

خیرات حسنا

۱۱۳

شدن کرده چنانکه از خوردن و آشامیدن افتاده بود در چنین حالی
فاهر بالله خلیفه او را احضار نمود و از راه غرض و طبع باز او را یدای او
برد اخت و سر از پرو بر او بخت و فاش در سال سپید و بیست و یک هجری
واقع شده و در صافه در مقبره که مخصوص خود او بوده مدفون شده

اسماء خاتون

ام عبد الرحمن بن عوف و بنت عوف بن عبد بن الحارث بن زهره از صفحا
هنکام ولادت با سعادت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
ابن زن نزد حضرت امته بنت وهب بوده و علام قولد خانم پیغمبر ان را
که عیارت از خوار و خاتمه و حالات عجیبه نورانیه باشد در مشاهد
مشادکت نموده بدینجهت اسم او در کتب سیر مندرک است

شفاء

اسم دو نفر صحابه بوده است و یکی از آن دو ام سلیمان بن ابی خشمه میباش
و او شفا بنت عبد الله بن عبد شمس القرشیه العدویه و صاحب رقیه غله
است که در زمان جاهلیت بر ای دفع ناخوشه سرخه یا محمل منتر میخواند
و شفای بنت عبد الله در رعایت احترام و اکرام سیدانام حضرت رسالت
پناهی صلی الله علیه و آله نهایت مبالغه امینموده و آنحضرت در خانه
مشاور الیها قبلوله میفرمود بنا برین شفا فرشته مخصوص وجوده بارک آن
بر کوارد خانه خود تر ندیده اده و آن فرشته در خانه او اده شفا بود نام آن
آنرا بگرفت در نا بریج کامل در آنجا که ذکر سیره عمرینما یک مسطور است
که شفا بنت عبد الله چند تن را در راه دید اهنده و زم قدم بر میدارند و
طوری سخن میگویند که مسموع نمیشود و حرکات آنها بحركات رنابکاران
شبیبه است و میسید اینها چه گمانند گفتند اهدا کنند گفت کان والله
عمر اذا تكلم اسمع و اذا امسأ اسرع و اذا ضرب اوبع و هو والله ناسلحقا
یعنی بجز اسم هر وقت سخن میگویند حرف او شنیده میشود و گاه راه رفتن

خیرات حسنا

۱۱۴

بسرعت قدم میرد و هنگام زدن بدرد میآورد پس اوزاهد حقیقی بود

(ست) شفاء

دختر سلطان مصر ملک ناصر حسن بن محمد قلاوون است که زوجه امپراتور
بوده دارالت شفاء یعنی خانه ست شفاء یک وقعی از ابنیه غالیه
مصر شمرده میشده و مقبره بی دو خطا خود ذکر آن کرده است مقدار آنها
روز سه شنبه بیت و هشتم ماه جمادی الاول سال الفصد و نود و یک

هجری درگذشته است

شفاء

دختر مسلم بن حلیم الطای و از زوجات عبدالملک خلیفه اموی بود
بقول ابن اثیر جزیه مادر پدر این شفاء دختر عبداللہ بن جعفر الطائی

میباشد

شقیقه

اسم مغنیه است از عرب و او دختر عباد بن زید بن عمرو بن شیبان است

این بیتی که در دیوان خاصه دیده میشود و پیگوید

لو كنت من مازن لم تشج ابلی

بنو اللقیطه من ذهل ابن شیبانا

میباشد بنای بنو اللقیطه بنو الشقیفه شود چه مشارالیه منظور است

نه بنو اللقیطه و نه بنی خااله از مناسبت نیست که بگوئیم بنو اللقیطه در عرب

منسوب بدختریه هستند که حدیقه بن زید در رساله که میجاءت و خطی مردم را

هلاک می نمود پیدا کرد و چون لقیطه از النفاط است النفاط بمعنی پیدا کردن

بر در یافت نمودن باشد با این اسم معروف شد حدیقه قنیش و جستجو کرد

و پدر لقیطه را معلوم نموده بشناخت و او عصم بن مرغان نام داشت و

چون از نگاهداره و رسانیدن قوئ بدختر خود عاجز شده بود اوزاها

نموده حدیقه لقیطه را خواستگار می کرد و عصم اوزا بنی بحدیقه داد و اولاد

او معروف بر بنی اللقیطه شدند و این در او قبایق منسطور است

شقیقه

خیرات حسا

۱۱۵

شقیقه

صحابیه بوده است از بنی مازن و بقول ابن اثیر خواهر شمس بنت مالک
الضحابیه میباشد و این هر دو خواهر بحضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

و سلم بیعت کردند

شکر ناپاره

از زهدا است که مصاحبت و منادمت سلطان ابراهیم عثمانی را داشته
و برای سلطان دستان نقل میگردد بعد از حد خود تجاوز نموده و در امور
ملکه مداخله کرده و بیوسطائتباع و کسان خود از مردم رشوه ها گرفت و فتنه
و فتنه مطلب آشکار شد و ابدا اهرم علیا کوسم والده او را تعزیر و زندان
نمود و بعد همارا بنی و محضر سلطان معلوم و مکشوف گردید و حکم نفی و
اخراج بلاد اوصاد رکشت و دوزیم ماه جامد ی الاوای سال یک هزار و پنجاه
و هشت بود که شکر ناپاره را غفلت گرفتند و در قایقی گذاشته بجزیره ساقز
بردند و از آنجا به ابریم نفی کردند گویند احد اغانا نام ما مور اخراج و افسان
او بمحل منور بوده و چون پیچ و ناگهان او را گرفتند و حرکت داد شکر ناپاره
تخرج راه نداشت با احد اغانا اظهار کرد او شیصدا فخر با و داد شکر ناپاره
چون نظرش بیکر تیره بنمود مسطور که افتاد از خوشحالی دامن احد اغانا را بوسید
و هر دو بیکر به دوامدند بالجله بعد از نفی و تبعید شکر ناپاره حکم شد اموال
او را بطور مصادره ضبط کنند در خان والده (اسم کاروانسرای بنک)
اسلامبول (در اطراف شانزده صندوق از اموال او پیدا کردند که همه
مملو از جواهر و سیم و زر بود از خانه شکر ناپاره هم دو پست و پنجاه کیسه پول
نقد و اجناس بسیار برین آوردند و چون جمله مال او را بمحضور سلطان
ابراهیم بردند نهایت تعجب شده گفت هی کافر پیش من قسم میخورد پول شام
شب ندارم بپن چه میکنی از و بدست آمده همه اینها مال من است

شکایت

ادبیه بوده است اندلسی منسوب به شکایت بر وزن حلب و آن ایالتی بوده است

خیرات حسنا

۱۱۶

در ساحل دریا و سیاحت آن محل ناشهر قرطبه که در آنوقت پای تخت
اندلس بود هفت مایل است اسم ادبیه مشاوار الیها معلوم نیست هینقد
معین است که اهل شلب بوده و از ابیات مسطور در ذیل که از شایع افکا
شکسته است درجه فضل و طبع او بدست می آید

قد آن ان تبکی العیون الالبیه	ولقد ادنی ان الحارده ناکبه
یا قاصدا المصر الذی به رجی به	ان قدرا الرحمن رفع کراهیه
نادا الیه اذ او قمت ببابه	یا راعیا ان الرعیه فانیه
ارسلها هلا ولا مرغی لها	وترکها نهب السباع الغادیه
شلب کلا شلب کانت جثه	فاعادها الطاعون فارا حامیه
حافوا وناخافو عقوبه ربهم	والله لا تخفی علیه خافیه

شמוש

اسم چهار نفر صحابه و یکی از داناتان ائمه است که ابو محجن الصحابه باو تشو
داشتند و چون هیچ راهی نداشت که بدیدار او تامل کرد در جنب خانه شמוש
در غار بی که میساختند تن بعلگی زداده که گاهگاه از روزنه ها آفتاب
روی معشوقه خود را به بیند و چون این دولت او را دست می داد این شعر
میخواند

ولقد نظرت الی شמוש و دونهما حرج من الرحمن غیر فلیل
آخر الامر بشعر جمع شوهر شמוש و سید و بعم شکایت بر د عمر ابو محجن
نفر کرد و یوشیده نیست که ابو محجن چهره در زمان جاهلیت و چهره در ظهور
اسلام بشجاعه و کرم و سخاوت معروف بوده و اصرار به بشر بخود داشته
و او است که میگوید

اذا مت فادفتی الی جنب کرمه
ترقی عظمی بعد موئی عروفا
ولا تدفنتی بالفلاة فانی
اذا فادما متان لا اذوفها

خیرات حسا

۱۱۷

عمر او را چند بار حد شرب بخور زد و سودی نداشت و رشادت می کرد از و
در جنگ قادسیه بظهور و سپید مشهور است و سعد بن قیاص پس از آن جلادت
و مردانگی او را فواخت و قویه داد ایا او حقیقتاً قویه کرد یا نکرد خدا دانات
در سر کارن قویسکان که از منبرهاست امکان شمرده میشود بظاهر قریه مزارع
است کو بند قبر ابو محجن است مگر جای آن است که بان صفا باشد در بهار
و تابستان خضرش اشجار و اراضی و جریان میانه و آنها را و وضع جمال
تمشای بظواهر میسر اند که نکاشتن و رسم کردنی است در و فصل مزبور
قرب چهل نفر در و پیش بر سر آن مزار جای دارند با اصطلاح خودشان حال
هم کنند و غالباً چون آنها را دست رسی بملک و مقام نیست با سبب خانی که
ساخنه و سجناده در زیر درختی انداخته بچمال بر میگردند و ازین میتوان
گفت که راستی آن مزار قبر ابو محجن است چه این وضع ظاهر از میل باطن
او خبر میدهد و اهل سرکان و قویسکان در ویشنها را اسوده دانند
چه بجنه اغیارند و اعانت فقر را طالب

شهرس بخت قلیس

مادر اتم المؤمنین سوده بنت زمعه بوده است که در القحافه

شمس الملوك

دختر ناصر الدین محمد بن ابوالهیم بن ابی بکر بن یعقوب بن الملك العادل
بوده و در انباء ابر حیدر دجرك و فیات سال هشتصد و ستر ذکر
اوشده مشارالها محدثه ایت شامیه و از زینب بنت الحمال روایت
کرده ابر حیدر از و اجازه داشتند وفات او در ماه شعبان سال
مذکور اتفاق افتاده است

شهباز

دختر شهباز خان دنیله از بزرگان ایران و اسفند صاحب سلطان بوده
بز بود هنرها را آموخته و طبع خوشه داشتند و باغی مکتور در د بلاد
مدح مرحوم حشعلیمیرزا ابن خافاز معفور فتحعلیشاه طایب تره

گفتار

خیرات حسنا

۱۱۸

کفنه است

شهرزاده حسن دلیر و لشکرش گرانست
شهرزاده خوب روی شهر بن سخرانست
در باغ شمشیری خوارمار بیکروانست
در کشتن خرو و کل با سمرانست
شهمه الکاتبه

شهمه بنت ابی نصر احمد بن الفرج بن عمر الا بری است که در علم و درایت
و حسن خط و کثابت مشهور و در علم حدیث ماهر و عالیه الاسناد و بحقه
علو اسناد او خلقی کثیر از او اخذ حدیث نموده اند جدا علاوه او عمر
لبوزنگری معروف است این خلکان گوید شهمه از ابو الخطاب عسکری بن
احمد البطریق و ابو عبد الله الحسین بن احمد بن طلحه النعالی و طلحه بن
محمد الزبیری و ابو الحسین علی بن الحسین بن ایوب و ابو الحسین احمد بن عبد
القادر بن یوسف و فخر الاسلام ابو بکر محمد بن احمد الشاشی و امثال آنها
از مشاهیر فضلا و مائمه ششم اخذ علم کرده و اجازه گرفتن و از وزیر بسیار
استفاده نموده و نزد او درس خوانده و اجازه گرفتن اند هم در آن عصر
صیبت استنها و او به اکاف و افطار رسیده بود پس از آنکه ستتر از نوک
سال نماز کرد و روز یکشنبه سپرد هم محرم سال پانصد و هفتاد و چها
هجری در بغداد داعی حور البیکل اجابت گفت امثال پدرش ابو نصر در روز
جمعه بیت و سیم ماه جمادی الاول سال پانصد و ششصد و یکصد و شش

است

از اعیان ادبای عصر شهمه الکاتبه یکی علی بن محمد بن محبی ابو الحسن الدینیی
که بجهت انتساب او به المصنفی لامر الله از خلفای عباسی ثقه الدوله لقب یافته
و دارای علم و ادب بوده و در بغداد تکبر و مکر و سر داشتند و از آنها که
ابتداء ملازمت خدمت ابو نصر پدید شهمه را داشتند لهذا اشارت الیه
شهمه را بر نه باو داده و لادت ثقه الدوله در سال چهارصد و هشتاد و پنج

خیرات حسنا

۱۱۹

ہجریہ و وفات او در روز سہ شنبہ شانزدہم ماہ شعبان سال پانصد و چلوقہ اتفاق افتادہ چون در گذشت در کھانخانہ کد داشت اورا دفن کردند بکدھا کہ زوجہ اش وفات نمود ثقتہ الدولہ را نیز از آن خانہ نقل کردہ ہر دو را در یک محل دفن نمودند

شہادہ

بنت علم ہر احمد بن عبد اللہ احمد بن محیی بن جرادة العقیلی الجلبی است کہ بسیدہ حلبیہ مشہور بودہ و پیش ازین در حرف سہن اشارہ بدان رفتہ در حلقہ سنا شیشصد و بیست ہجریہ در حوزہ درس فاضل کا شغریہ حاضر شدہ و ازو اخذ علم نمودہ و از ثابت بن شرف و سایرین احازت کرفتہ صلاح الدین صفید در کتب عنوان النصر کو بد استاد من علم الدین نزد سیدہ حلبیہ شہدہ درس خواندہ و می گفت مشارالہا برای ما از محدث مشہور شیخ حافظ ضیاء الدین عجمی بن بدیر بن سعید الموصلی روایت حدیث نمود و غیر از او کہ از حافظ مشارالہ نقل حدیث برای ما نکرد وفات سیدہ حلبیہ در سال ہفتصد و نہ در حلب اتفاق افتادہ کو بسیدہ این زن بکدار وفات برادر خود قاضی مجد الدین از دنیا اعراض نمودہ دیگر لباس

فاخر بنو سید

شہادہ

در جلد ششم افانے ابو الفرج اصفہانی کو بد شہدہ مادر غاتکہ منسوبہ کہ ترجمہ حال او در حرف عین بیاید و او جاریہ و خوانندہ مشہور و لیدین

یزید امویہ بودہ است

شہادہ

دختر یزدجرد پادشاہ عجم از بزرگان زمان عالم است حق تعالی اورا بہر عظیم اختصاص بخشیدہ کہ امامت در کسل او قرار دادہ و نہ امام معصوم کہ مرگ در عہد خویش قلب عالم امکان بودہ اند و اینک واپسین ایشان حضرت امام محمد موعود و خلیفہ اللہ فی الارضین و حجتہ علی الخلق اجمعین است

خیر الخصال

۱۲۰

از نژاد آن بانوی کبری بظهور آورده و در حق فرزند بزرگوار آن محدث
عالمیقدار علی بن الحسین زین العابدین و سید الشاجد بن علی سلم گفته اند
و ان غلاماً بین کسری و هاشم
لا فضل من نبطت علیه التمام

از باب خبر و علماء تابعی و الاختلاف است در اینکه حضرت شهر نابو
و سایر بنات کسری که بدست اسلامیان افتاده بآن اسیری صوری
که از هزاران ازادگی برتر و افضل است گرفتار آمدند بعضی گفته اند
در خلافت عمر بن الخطاب بود و برخی زمان عثمان بن عفان را نوشته اند
و جمعی عهده نما بوین حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را معین کرده اند
گویند و قتی که زنان و دختران اهالی مدینه شنیدند دخترهای
پادشاه عجم را وارد مدینه میکنند همه بتماشا بر بامهای معابر رفتند
و در راه تحصیل اذن شوهران بسیار به از نسوان مدینه صداها
ببخشیدند و پرندگان از شوق سیر سیرت و جمال و کمال ایشان از
وراء حجاب ظاهر گردیدند آنها که گویند بنات بزرگوار کسری در عهد
خلیفه ثانی بمدینه رسیدند بر این اند که عمر بن الخطاب گفت این دخترها
تقوم میباید کرد تا هر کس راغب آنهاست بماند تا تقسیم شود
حضرت شهر نابو از آن حکم متأثر گردید و بر بنای علای خویش خسرو
پرویز بن بنان پهلوی بید گفت که اگر او بنام رسول خدا صلی الله علیه و آله
توهمین نمیکرد کار با اینجا نمیکشید خلیفه چون پهلوی عنید انت کان
کرد با و دشنام داد و از در طلبش قصد بطش نمود امیر المؤمنین علی
صلوات الله علیه فرمود وی از حکم تو آزرده شد و بجد خود پرویز
نفرین کرد و حکم الهی در حق اینگونه بردگان که از خاندان بزرگ باشند
غیر این است که ضار و شد مکر بیخبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود
که اگر کسی هر قوم را گمراه دارد بداند اینان شاهزادگان فادس میباشند
حق مقام ایشان را موافق قانون کلی نبوی منظور میباشد و دانش خلیفه

گفت

خیر النحشا

۱۲۱

گفت پس تکلیف چیست یا ابالحسن فرمود خود ایشانرا اختیار مینماید خست
 ظاهر کسر البرکته پند از سهم او در غنیمت محسوب گردد و در بعضی از اخبار
 در بمقام مابین حضرت شهر نایب و امیرالمؤمنین سلام الله علیه محاوره
 گذشته است و لوحی که در بناء مشهور واقع در کوهسار مابین جنوب
 و مشرق رفته و تخریب شده شهر نایب بنظر رسیده بصورت آن مجلس جملة
 مشتمل است در خبری معتبر دیده ام که در آن مجلس میان آن اسپران
 و خلیفه مسلمین سلمان فارسی مترجم میگردد و مطالب از طرفین معلوم
 میداشت و مفهوم میساخت و هم در کتابی خوانده ام که امیرالمؤمنین علیه السلام
 از دختر بزدجرد پرسید پدرت چون وقت را نامساعد دید و اقبال را در
 زوال یافت چه میکرد گفت میکرد چون بخت برگردد هلاک درند برباشد
 اذا ادبرت الدنيا كان الحتف في التدبير باره حضرت شهر نایب چنانکه در
 اخبار بسیار رسیده است بحال نفا سردر گذشت و رضوان الله علیها و
 اینکه شیخ شمس الدین سبط شیخ عبدالرحمن بن الجوزی گفته است زبید
 یا زید بعد از حضرت سید الشهداء ارواحنا له الفداء مادر حضرت
 سجاد را برین گرفت خطی است شیع و غلطی فاحش و محمد زهنی افکنده و کف
 جموعه مشاهیر النساء در ترجمه حضرت شهر نایب میگوید وی دختر آخر
 اکاسره ابران بزدجرد است که در فتوحات زمان خلافت عمر فاد و خواهر
 خود بدست اهل اسلام افتاده و حضرت حسین علیه السلام او را بگرفت و
 استیلا نمود و از وی بر الحسین زین العابدین بوجود آمد در ربیع
 الاخر اوسه حلیه و صحایف الاخبار و مشارق الانوار مذکور است
 که بزدجرد در خرد است یکم بعد الله بر عمر زبیدی محمد بن ابی بکر
 و دیگر بر حضرت حسین بن علی علیه السلام صحبت و هم بسر شد از آن دختر
 که در خانه عبداللہ بر عمر زبیدی فاروق بود سالم بر عبداللہ و لادت یافت
 و از آنکه در خانه محمد بن ابی بکر صدیق بود قاسم بن محمد و وجود آمد و آنکه
 بشرف مصاحبت حضرت حسین بن علی علیه السلام بود حضرت سید الشاهدین

خیر القیاس

۱۲۲

دین العابد بن علیہ السلام ظاهر گردید و چون این سه بزرگوار که از سادات تابعین و فقهاء آن طبقه میباشند در علم و ورع و اقران قاتلانشند اهالی مدینه که از استیلا و سرای و اسفراش جواری احقر از داشتند سپید روان کار رعیت نمودند

و در بعض از کتب اسم مادر حضرت زین العابد بن علیہ السلام غزاله فاطمه یا سلافه یا ام سلمه نوشته شده و منافی با آنچه اهدا شده است زیرا که شهر فایو اسم اصیل آن محدثه و غزاله و سلامه و غیرها اسم عربی اسلامی است و مخصوصاً معول بلکه مستحب است که بردگان را نیز اسم میدهند و فایو محمّد میگذارند و حضرت شهر فایو بالیدیه که در صورت نسبت با سلامه سمّت برجگه داشت اگر چه در معنی برهرا زاده پردگه مقدم بود

و شهر فایو
شاه جهان و شاه
زنان نیز خوانده
اند

شیما

دختر حلیه سعدیه شیما خواهر رضا بی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوده و محبت مفراط به آنحضرت داشتند و از آنزوکند است
یار بتا ابوالحسن محمد
تم اراده سید امسودا و اکبت اغادیه معا و الحدا
واعطه عزایدوم ابدا

مشاورانها هم زمان شباب و کولت و هم او از بعثت و نبوت و هم یام
غلبه و فتح و فیر و زب حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زاد بده
و از جوزه مسطوره در ذیل را در وقت کودکی آنحضرت بجهت مشغول ساختن
آن بزرگوار سروده

هذا الخ لمرئیه اخی ولیس من فسل لیه و عی
فدینه من محول معی فانم الله فینما بنی
شیما بمعنی خال دار است و لقب مشاورانها بوده اسم حذافه
ماجد امه است

حرف الصاد

خیرات حسنا

صاحبة الجمل

اشادہ بغایتہ است و کلام مجز نظام حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
کہ خطاب زوجات مطہرات کردہ فرمودند لیت شعبہ اینک صاحبة
الجمل الادب تخرج فتنہا کلاب الحوئب و در وقتہ جل کہ نزد اہل
خبر معروف است رجال بنی ضبہ این رجز میخوانند
نحن بنو ضبہ اصحاب الجمل ننازل الموت اذا الموت نزل
والموت احل عندنا من العسل

چون غایتہ در وقتہ جل بر شتر نری کہ عیسکر نام داشت سوار بود و مخصوص
ہیبت و قہر آن شتر را بہ او اہدا کردہ بودند آن وقتہ را وقتہ الجمل و غایتہ

صاحبة الجمل گفتہ اند

صاحبة الرؤیا

آنچہ از اقوال ارباب سیر مستفاد میشود صاحبة الرؤیا یکی بقیت قیئہ بنت
ابی صفیہ است کہ در باب استسقاء جناب عبدالمطلب خواب دیدہ و از
آنہت او را صاحبة الرؤیا گفتند دیگرہ غایتہ بنت عبدالمطلب است
کہ او نیز خوابی در باب وقتہ پدر خود دید و از آن رؤیا بر لیس جلقبہ کردید

صاحبة النعام

گویند زنی فقیر و بیگس در احیاء عرب بودہ کہ اہل قبیلہ او را کفالت
مینمودہ اند روزی در صحرا شتر مرغی دید صمغی غلیظ کہ آنرا صغور میگویند
خوردہ و کلوی او را گرفتہ از حرکت باز مانده و خوابیدہ زن بیچارہ کان
کرد شتر است او را گرفتہ با مجروح خود بد رخت بست و بقبیلہ آمدہ شادہ
کان بہ او از بلند گفت بعد ہا در ہنکام نفل و کوچ بہر امانت شما حجت
نخواہم بود خود شتر بہیچنک آوردہ و احوال خود را با آن محل خواہم کرد
و زہر بار منت شما نخواہم رفت پسر از آن باز بطرف شتر مرغ متوجہ شد
اتفاقا شتر مرغ آن لغہ کلو گیر را بلع کردہ و راحت نشدہ خود را بنحوہ
از بندہا ساختہ رفتہ بود ضعیفہ چون اینحال بدید بحالت تعجب و ناسف

خیرات حسنا

۲۲۴

بماند هم شرم مرغ از چنگ او رفته هم از امانت اهل قبیلہ محرم گردیده بعد
از آن هر کس بچیز می که قابل اعتماد نبود اعتماد می نمود با و می گفتند انت
کنا حبه الثماته یعنی تو مثل آن زنی که بشرم مرغ اعتماد کرد و این گفته می شد
و نظر بقایدی شرح مر بورد نکاشته آمد و الا از موضوع ما خارج بود

صاحب

در سرائی یکم از شاهنرا دکان فرزندان خاقان خلداشیا فتح علی شاه
طالب ثراء خاتون بود که است صاحب طبع که صاحبه تخلص داشتند و ابیها
وعفت وصفات حسنه ستوده اند اما ترجمه خال او را بدرستی نکاشته اند
همینقدر گفته اند کمال و دانش غنی داشته و خطر الخوب می نوشته لطف
طبعش از اشعارش معلوم میشود این سه شعر از ویست

غم نیست که از حسرت بسیار تو مُردم

لطف نشود کم ز تو مقصود من این بود

زلف در روی تو هر کس که به بیند گوید

آتش هفت که باد و دگر امیخته اند

جان و ایمان برای معشوق است جان و ایمان برای عاشق نیست

صاحب بن الملحق

از احفاد ابن الملحق الشافعی و دُختر شیخ نور الدین علی و خواهر خدیجه
بن الملحق است که در عرف خاء ترجمه خال او نکاشته شد
صاحب بن الملحق را صاحب خاتم الهنا نیز گفته اند و از اشیاء امام سبط
بوده و مشارالیه در کتاب النجم ذکر او نموده و گفته است این زن از جد خود اخذ
حدیث کرده در پندال هفتصد و پنجاه و پنج هزار و گفته شده و در فامضنا
سنه هشتصد و هفتاد و شش رکذ شده است

صلیح

زوجه ملک حکم مستنصر است که از ملوک اندلس بوده دارای عقل و درایت
و در انجام مقام سلطنت صاحب خیرت و کفایت بوده و در زمان شوهر خود

در امور

خیرات حسنا

۱۲۵

در امور ملک مداخله مینموده و اکثر ارکان دولت و کارکنان طوعاً
 و امر و خواهی او را اطاعت کرده از فرمان او سر نمی پیچیدند چون شوهرش
 ملک حکم مستنصر و کذشت و پسرش هشام ثانی که ملقب به مؤید بالله گردید
 بر سر سیطنت لیش چون پانزده ساله بود و بد رسته از عهدده امر ظفر
 و کار بزرگ مملکت داری بر بنی آمد آرای امناء و رجال دولت بر آن
 اتفاق نمود که سیح از جانب پسر خود نیابت سیطنت داشته باشد و او
 حکم را اداره کند و او باین شغل شاغل گرداخت و کارها را بوجهی
 لایق ساخت در تاریخ اندلس منتهای تمجید را ازین زن نمود که اندک

صدقه اقر الله فان بن

مختصر محمد افتد پسر عبد الرحمن افتد فامته زاد داشت که در سال یک هزار و
 هشتاد و نه وفات کرده در جواد را او به امیر بخارا که در اردن قیوسه (در اسلامبول)
 واقع است بخال رفته این زن از ادبیکها اسلامبول بشمار می آید در الهیات
 نظریه داشته و صاحب توان اشعار و بعضی آثار پس از آنکه پدرش دروغ
 بقضات اسلامبول مأمور شد در محل معروف به ایوب مغرور لا وفات
 کرد دخترش صدقه فاد بن قطعه ذیل را در تاریخ فوت او انشاء نمود

فامته زاده افتد اید مجل عمره جنان

اغلبه انک ایچون مانم اید و بل نسل بله جا

دید به تاریخ وفاتی قره صدقه انک

فامته زاده به اعلای ارم اوله مکان

بیست و پنج سال بعد یعنی در سال هزار و صد و پانزده خود صدقه اقر الله
 قادیان هم در کذشت و تاریخ فوتش را (صدقه فاضل) گفتند و در
 حرف الف دو عنوان امه الله ذکر به ازوشده و قطعه نیز از افکار

ابکار او درج نموده است

صدوق العذریه

از فرار به که در مجمع الامثال مسطور است صدوق العذریه دختر شخصی بود

خیرات حسن

۱۲۶

حلیس نام از قبیلہ بنی عذرہ و اوست کہ کفنه است (لا نافرے فی هذا ولا جمل)
و این کفنه مثل شد و شرح آن از اینقرار است کہ صدوق العذرہ در تحت
ازدواج زید بن الاخنس العذرہ بودہ و زید از زن دیگر دخترے داشته است
فارعه نام سنا کرد و خانہ دیگر وقتیکہ زید سفر کردہ در غیبت او دخترش
فارعه نام کردی از اهل قبیلہ کہ موسوم بہ شیب بود سہرے و حجتہ بہ مرثیہ
و ہر شب بر یکے از شترهای زید بخود سوار میشد و نزد شیب میرفت
زید در معاودہ از سفر خود در عرض اہ بکاہنے برخورد و کاهن بہ اہلیہ او
فہما پید کہ امرے خلاف عصمت در خانوادہ تو واقع شدہ زید چون بخانہ
رسید بغضبے رصد و فہد و بدگلانے خود را در حق او بوجہی اظهار
داشت صدوق کہ از کار فارعه یا خبر بود داشت کہ امر بر زید مشنبہ شد
برای دفع اشتباہ و برائت ذمت خود گفت لا نافرے فی هذا ولا جمل و
معلوم نمود کہ مرتکب خلاف فارعه بودہ است نہ او از اوقتاہن کلام
مثل کردید و در مقام برائت ذمتہ استمال کردند و یکی از شعرای
عرب کفنه است

وما هجرناک حتی قلت معلنہ لا نافرے فی هذا ولا جمل ج
اگرچہ بسیارے از شعرای عرب این مثل را تضمین کردہ اما بتصدیق و صلا
الدین صفد احد بخوے شہاب ابو الشاء مجود از عہدہ نظم و تضمین آن
بر نیامدہ و میگوید

استغفر اللہ ابن الغث و الفضل من برہ و هو طول اللہ مضل
من خاتم عد عنہ و اطلع فیہ بی الجود لا یواہ یضر المثل
ابن الذہبی برہ الا لاف یلقیہا کو ائم الخیل من برہ الابل
لو مثل الجود سرًا فالخاتم لا نافرے فی هذا ولا جمل
و مؤید الدین ابواسمعیل الاصفہانی المعروف بطغرائے در فضیلت خود
کہ بلائیمۃ الخیر استہارہ او کفنه است

فما الافاقہ بالزوراء لا سکنہ ہا ولا نافرے فیہا ولا جمل

و صافہ

خیرات حسنا

۱۲۷

وصلح الذین شارح ابن فضال در شیعہ در شرح این بیت صدوف را
عدوہ میبرد و این میان است باقول صاحب مجمع الأمثال والصدوف
میوید و این نیز با کثرت صاحب مؤسسه فی الف لام ضبط کرده میبایست
دارد

وصلح الذین شارح ابن فضال در شیعہ در شرح این بیت صدوف را
عدوہ میبرد و این میان است باقول صاحب مجمع الأمثال والصدوف
میوید و این نیز با کثرت صاحب مؤسسه فی الف لام ضبط کرده میبایست
دارد

صفوٹ

از ادیبہا اسلامبول شمار ہے آید و از قرا و سیطورات تذکرہ فطین خیر
محبافندہ یک کی و درویش شیعہ ہو سوم برفت بیک بودہ ایسات ذیل در
تذکرہ مزبور از و بنظر سیدہ در اینجا نکاشته شد

دوشمہ دیدم دخی بر درده کو کل آہ سکا
پنہ دوشد یک بر درده کم ایواہ سکا
باغلابوب زلفی ایلہ بو کچہ محکم طوبدم
اسک دیوانہ دیگا ای کو کل اولہ ماہ سکا
نجیر نراہ مجازہ کیدہ جکسین یاہو
بیادیر طوغری پوے حضرت اللہ سکا
دون کوروب خالہ کر کویمہ ایندک انشا
غالباً ایتشراثر آہ سحر گاہ سکا
صفوٹار از دلک کیمہ اظہار ایتہ
کون اولور یاردم اید بر دل آگاہ سکا

صفوٹ در سال ہزار و پنجاہ و سہ ہجری وفات کردہ در مقبرہ پدرش
در ایوب مدفون شد

صفیہ بنت عبد المطلب

دختر عبد المطلب بن ہاشم بر عیسیٰ بناف از خانوادہ نبوت و جگر محترم
حضرت رسول صلی اللہ علیہ والہ وسلم بودہ است او دختر حضرت خدیجہ و عایشہ

واسعہ

خیرات حسنا

۱۲۸

واسماء ذات الطاقین و العجایز الجنۃ یعنی پرفران بهشت گفته اند صفتیه
خلاف خواهرهای خود اروی و ام حکیم البیضاء و امیمه و بیره دکن از وضع
جاهلیت کشید و پیرو دین مبین گردید و بود ناسال بیستم هجرت در آن سال
در خلافت عمر درگذشت این زن ادبیه و عاقله و اهل فصاحت و بیاض
بوده و در حرف الفصحی عنوان اروی ذکر کرده از و رفت حضرت عباد
المطلب اشترد خنجر بوده همه اهل شعر و فصاحت و در آخر عمر پدر باشارت
وی هر یک قطعه مرثیه برای او بنظم آورده اند و قطعه صفتیه عبارت است
از ابیات مکتوره در ذیل

ارقت لصرث نائحه بلبل	علی رجل بقارغه الصبیح
فماضت عندکم دموعی	علی خدی کخدی القریب
علی رجل کزیم غیر و عل	له الفضل المبین علی العبد
علی الفیاض شبیه ذی العجا	ایبک الخیر و ارحم کل جود
صدوق فی المواقف غیرکم	ولا تحت المقام ولا سبید
طویل الباع اروع شیخه	مطاع فی عشرته حمید
رفیع البیت ابلج ذی فضول	وغیت الناس فی الزمن الجود
کریم الجدل یسبذی صوم	یروق علی السود و السود
عظیم الحکم من نفر کرام	خضادم ملا و نثار سود
فلو خلد امر فلقدیم مجد	ولکن لا سبیل الی الخلود
لکان محلا آخری الیکما	لفضل المجد و الحسب التلید

و از بدایع اشعار صفتیه ابیات ذیل است از منتخبات باب المداخیر و ن

حسانه

الا من مبلغ عتی فریثا	فقیم الامر فینا و الامار
ننا السلف المقدم فدلیم	ولم توفدنا بالقدار
و کل مناقب الاخیار فینا	و بعض الامر منقصد و غار

بعقیده بعضی از شراح صفتیه این ابیات را در تخریج و تقدیم بنویسند

بر بنی امیه

خبرات حسنا

۱۲۹

یونجی امشب با بوسنیان در مقام تعریف گفته است و چون عرب در جاهلیت
عادت داشتند با قوی که عهد می بستند اگر انقوم نقص عهد می نمودند
آتش سوزانیده دور آتش با و لعن و نفرین میکردند میگوید و لم یوفد
انا بالغد و ناد

باید دانست که عرب آتشها را آتش اند و هر یک را اسمی بوده از آن جمله است
نار التالف و نار الاهیة و نار الفری و نار الالسد و نار الصید و نار البیض
و نار الایستطار و نار التخالف و نار المهل و نار کهنه اند نار التخالف در زمان بن
عهد و خوردن سوکند در حفره روشن میشد و گاه نذر ملک بر آتش میپاشیدند
و آن صدا میکرد و اسباب تحریف میشد لهذا از المهل هم خوانده اند و نار
الاهیة اعلان حاضر شدن یاران بجهت بود و نار الفری آتش ضیافت که در
درمها در اشرف محض اعلام بخوانی می افروختند و نار الالسد آتش بود که در
گذشتن از جنگهای شیراز غار برین روشن میکردند که از شر آن درنگ ایمن
ناشد چه شیراز آتش میبرد و از پیشت او را راهب گفته اند و نار الصید
برای شکار بوده که چشم غزالان خیره شود و نار البیض بجهت پیدا کردن تخم
شتر مرغ و نار الایستطار در هنگام استقرار روشن میشد با این وضع
که در خشکای بدم و گوشهای کارها یا بنمهای آنها شاخه ها درخت
سک و عیش بسته سر شاخه ها را افروخته بر تنه ها و زو کوه به پا صعب
میدردند و آن اشتغال را ابلهان بوق نفال میدادند و مترقب نزول یاران
میشدند و و بیت مسطور در ذیل ازین عادت و تدح و ذم آن حکایت
میکند

لا یرد در رجال خباب سیمیم یستطرون لك الارقاب بالشر
اجاعلانت بیقورا سیلغه ذریعه لك یبن الله والطیر
و شعر مسطور در ذیل نیز از همین مقلد و منهای از بر است که کارها و حیث
در سال که خشک سال بوده با وجود سک و عیش سخنی گفته اند و آن
شعر این است
سک

خیرات حشا

۱۳

صلح ما و مثلہ عشرہ غائلہ ما و غالت البقور
غائلہ انت کہ اسباب عیله کرد و عیله پیچید و درویشی است ابو عبید
عبدی بر عیله کہ از ائمہ علم ادب است گفتند نہ من خود معنی این بیت فہمیدم و
نہ کہ را دیدم کہ فرسیدہ باشد و این را ابرہ شام در معنی البیت در بابہاء
زایدہ بیان نمودہ است و مناظرات در این باب ہست کہ خارج از قصد
ماست

صفیہ مرثیہ ہا متعدد برای حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و از آن
جملہ است منتخب مرثیہ کہ احمد حلوان مکتبہ در نا لیف خود کہ متعلق است لیسہ
و غزوات رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و طبع کردہ و درج نمودہ و آن
ایر است

الایا رسول اللہ کنت رجائنا و کنت بنا بر او لم نزل جافیا
و کنت رجما ہادیا و معلما لیسک علیک الیوم کمکا ہا
قادی رسول اللہ امی و خانی و عجمی و خالی تم تسبیہ و تالیما
فلو ان رب الناس ابقی نبینا سعدنا و لکن امر کا غاضبا
علیک من اللہ السلام تحینہ و ادخلک جنات من العذابا

و راضیا در اخر شعر آخری اشارہ است بہ آیت شریفہ و سوف یعطیک
ربک فخر طے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و از نزول این
آیت مبارکہ فرمودند و اچھے ہمیشہ ہم یک نفر از امت من بعد از ہمت
معدب شود

از قراریکہ در اسد الغابہ و اصنافہ نکاشتن شدہ صفیہ ابند از وجہ
خارث بن حرب برادر ابوسفیان بودہ بعد از فوت او برادر حضرت
خدیجہ الکبریٰ عوام بن خویلد او را فریج نمود و زہیر بن عوام و سائب
بن عوام از بطن او بوجود آمدند و سائب در عہد صبی چون بکار ہا
طفولیت میکرد اخ و صفیہ را و احث نمیکذاشت لہذا ہم فرمود
ہیبتی الشائب من خلف الجدر لکن ابوالظاہر زبیر و امیر

خیرات حسنا

۱۳۱

و مقصود از ابوالطاهر زبیر است که دیدن ما بمناسبت اکبر اولاد خود
مکنی یا بوعبدالله گزیدند و بار مبارک زبیر است که بمناسبت شدت و قوت باشد
و زبیر مصغر زبیر است بعد از وفات عوام چون امر بربک و نادیده بر
مستقیماً بصفتی راجع شد گاهی او را میزد که مؤتدب شود فوفل بن خود بدست
و زبیر که بعد از عوام ولایت زبیر را نیز داشت بصفتی عناب کرده گفت اولاد
خود را که اینها و نیزند تو با این طفل بغضه دارم او را جزوه ذیل را
در جواب بنظم آورد

من قال لا بغضه فقد کذب و اتما امره لکی بلب
و یمنه الحیث و بان بالسلب و لا یکن ذالک خبا یحب

یا کل ما فی البیت من مخرج

و در صورتی که کذب یلب معنی روح الوسط است مضموم بودن خفاء غیبی است
و از قبل کتب عربی است در شعر منبتی که میگوید

انا فی الکتاب ابر الکذب فسمعا لاسرا میر العرب

امثال و جرات صفتی چون فضاحت و بلاغت او مسلم بوده ابن ابی کوبه
اول زبیر که از زمان سلیمان غزا و جنگها کرد صفتی بود در وقوعه خندق که از او
و قعه الاخر را نیز گویند بعضی از سنوان و صدیان در درون حصار به از
حسان بن ثابت جای گرفته که محفوظ مانده میگویند دشمن در اطراف حصار
راه میرفت صفتی بحسان گفت بیرون آ و این یهود را بکش که منیرم قوم
خود را با ما و اهل ما به کند و صد مرتبه با او زد و چون مرد آن ماهمه در
مقابل دشمن همتند احدی از آنها خبر نخواستند و گویی بر امداد و استخلاف
ما نخواستند حسان که مردی که جرات بود گفت ای دختر عبدالمطلب

تو میدانی که من مرد اینکار نیستم صفتی چوبی برداشته بیرون رفت و یهود پر
کش و چون زن بود خود از بیرون کرد زخمت مقول آباد داشت بحسان
گفت اسکار داده صبرت ده حسان باز اظهار خوف نموده با پنخل نیز

اقدام نکرد

صفتی

خیرات حسنا

۱۳۲ صفیہ بنت حمزہ خطبہ

چنانکہ درحرف الف در عنوان اممات المؤمنین گذشت از زوجاتی مطہرات
حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ صیبا شد مشار الیہا دختر بزرگ و رئیس
خیبر حمی ابن الخطیب القنیری الأسرایی و منکوحہ کانز بن ابی حقیقہ از بزرگان
خیبر بود بعد از فتح خیبر اسیر عساکر اسلام شد و در تقسیم غنائم حصہ
وحیہ بن خلف از صحابہ گردید اما از اینجا کہ بزرگ زادہ قوم خود بود
و قدر و مرتبہ داشت وحیہ بن خلف اورا بحضرت رسالت پناہ داد و
کرد الخضرث اورا ازاد فرمودہ و در جری حلال و مطہرہ خود مسئلہ فرمود
نفل است کہ صفیہ قبل از فتح خیبر خوابید ماہی نابان در کار او افتاد
این خواب خود را اظهار داشت چون تعبیر آن معلوم بود پدر با شوہر
با و گفت تو میخواہی از زوجات پادشاہ عرب یعنی حضرت پیغمبر صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم باشی و یک سیلے بصورت او زد از قراد مسطورانہ سائر

محمی الدین دہ حدیث شریف از مشار الیہا روایت شدہ
در خبر است کہ بعد از فتح خیبر حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام صفیہ را
بہسراہی بلال خدمت حضرت نبوی فرستادند و بلال اورا ازراہی آورد
کہ کشتگان یہود در ازراہ بود چو از اجاد مقبولین را مشاہدہ نمود حال
او نگرید و نہایت منقلب شد چون بحضور پر نور رحمہ للعالمین مشرف
آمد حضرت انفلایا و مشاہدہ فرمودہ سبب پرسیدند چو علی را
بعرض رسانیدند حضرت بلال فرمودند چقدر جگر تودر شست است
این بیچارہ را چرا از آن راہ آوردی کہ نظرش بر کشتگان قوم خود افتد
و حکیم قائلے این واقعہ را در زمین قصیدہ بنظم آوردہ گوید

صفیہ دختر حمی بن الخطیب آنکہ بحسین
نبود در ہر عالم جنوب و شمالی آخر
شہ آن نگار شکر خند و ابدت بلال
کہ عنبر بن قمرش بود آئین عنبر

خیرات حسنا

۱۳۳

روانه ساخت بوی رسول تا سازد
مفرج دل او را ز غم و سوز و کد
بلال بر دبری را ز درگاه و پر به
بشد بسان پر به دینه تا بش از منظر
رسول شد چو زبیر جمعی بلال آگه
هلال را و بکا هیدش از ملا اقر
سرود از چه ز آورد کاهش آورد به
دل ز آهن و پولاد و رو بود مگر
صفیه بنت شرف الدین

محدث بوده است دختر امام شرف الدین احمد بن احمد بن احمد المقدسی و زوجه
شیخ بهاء الدین ابن الغزالی بها از مشهورات عصر صلاح الدین
صفیه میباشند و از ابن عبد الدائم محدث روایت حدیث کرده و مسلم
شریف را ندیده نموده خیمه عمر کرده و ز چهارشنبه از ایام معدوده
یعنی از عشر اول ماه ذی الحجه سال هفتصد و چهل و هجده در گذشت است
صفیه بنت محمد الدین

پدرش امام محمد الدین احمد بن عبد الله بن المسلم بن حامد بن میسره الازدی
از مشایخ محدثین و خود محدث بوده است معروف است الشام از ابن عساکر
محدث و اصحاب یحیی الثقفی و سایرین اخذ علم فقه و حدیث کرده و علم الدین
البرزالی اسناد صلاح الدین صفیه از مشایخ بها استفاده نموده
صلاح الدین کو به صفیه بنت محمد الدین زنی بود از اهل صلاح و برکات
در آخر عمر هفتاد و یک ساله در مدینه منوره و ادعای الله شه فائز بود حرکت کرد در مدینه
منوره داعی خوار البیک اجابت گشت نماز او را و حرم شریف نبوی
گذارد و در قبرستان بقیع بجا کشیدند و تولدش در سال ششصد و
چهل و هفت و وفاتش در ماه ذی القعدة سنه هفتصد و چهار و هجده
اتفاقیات

خیرات حسنا

ع ۳۱

صفیہ بنت یاقوت

دختر افتخار المذسین یاقوت بر عبد الله الحبشی است که از اساتید امام سیوطی بود. امام مشارالیه در کتاب المنیم گوید صفیہ بنت یاقوت روز عید فطر سال هشتصد و چهار هجری م. تولد شده و از نور الدین بن سلامه که از مشاهیر محدثین عصر خود بوده و سایر کتب علم نموده از اشتیاقی که محدث مشهوره اسیر بنت جاد الله اجازه گرفته بود صفیہ هم اجازه گرفته است

صفیة الباهلیة

یکی از شاعرهای خاصه است و از جمله نظم بدیع و ابیات مسطوره در ذیل است که در مرثیه شوهر خود گفته و در باب مرثیه دیوان حماسه درج است

کَا كَفَضْتَنِي فِي جَوْثُمِهِ سَمْعًا
حِينَ بَا حَسَنَ مَا يَمُولُهُ الشَّجَرُ
حَتَّى إِذَا قِيلَ قَدْ ظَالَمْتُ فِرْعَوْنَهُمَا
وَقَطَابَ فَبَا هُمَا وَاسْتَظْهَرَ الثَّمَرُ
اخْتَرْتُ عَلَى وَاحِدِي رِيْبَ الزَّمَانِ وَمَا
يَبْقَى الزَّمَانُ عَلَى شَيْءٍ وَلَا يَدْرُ
كَا كَا بِنَجْمٍ لَيْلٍ وَسَطَهَا قَمَرُ
يَجْلُو الدُّجَى فَهَوَى مِنْ بَيْنِهَا الْقَمَرُ
فَاذْهَبْ حَمِيدًا عَلَى مَا كَانَ مِنْ مَضَضٍ
فَتَذْهَبْتَ وَأَنْتِ التَّمَعُّ وَالْبَصَرُ

صفیة زاهدہ

از نساء زاهدہ ایران و معاصر نایب السلطان ابو سعید خان بوده بنهد و صلاح مشهور و بزرگات و میا من انفس معروف و جمیع کثیر از زن و مرد بمشاور الیها اعتقاد و ارادت داشتند و قوت نفوذات خاتون خواهر رضای سلطان نیز از معتقدین و مریدین صفیة زاهدہ بوده و از فرط اخلاص

خیرات حسنا

۱۳۵

بزیارت او میرفته و در یکی از زیارتها سراج الدیوبی شاعر ماهر را با خود
بمخبر صفت برده و در هنگام صرف غذا واقعه واقع شده که چون ذکر آن
دور ازاد با ست از نگارش آن صرف نظر شد

صفت

دختر جمال خلونجی که از اکابر خاوندی برده در عصر سلطان مابین پادشاهان
سلطان عثمانی جمال خلونجی از بزرگواران زمان خود بشمار آمده و چون
در آن اوان در اسلامبول متوالیاً از لزله میشد و طاعون مردم را هلاک
مینمود جمال خلونجی از جانب شخص سلطان و فاطمه علما و علما مامور شد
که بمذبحه متوجه رود و بر وضه مقدسه نبویه متوسل شود و دفع آن بلا را
ملتس کرده همان روز که مشارالیه عازم شد و با سوار قدم نهادند
دفع شد و دیگر کسی اسپیدی ندید و این دلیل بزرگواری و ترقع مقام جمال
خلونجی است اما خود از آن سپهر نیک و فروتنی که داشت گفت من چقدر
مستوجب عقوبت و سخط بوده ام و معلوم میشود صد مایه که مردم
اسلامبول میکشیده اند بواسطه بودن من در میان آنها بوده چه تا
پای از میان آنها بیرون نهادم بکلی آسوده شدند و رحمت بر آن نهاد
پاک باد خلاصه او ترک عزیمت نکرد و قصد حج و زیارت خانه خدا نمود
و در حواله راه سرای قریب پیش گرفت و ترویج صفتی بسبب افتد
بر حسب وصیت او شد و بسبب افتد از اخضر خلفای جمال خلونجی

بوده است

صفت خاتون

اسم مادر سلطان محمد خان سیم و از زوجات سلطان مراد ثالث سلطان
عثمانی بوده تا او ان جلوس سلطان مراد ثالث هجو اثر او منحصر بصفتی
خاتون بوده بعد از جلوس همیشه سلطان مستجاب با سخاوت سلطان چندین
کینر ماه و برای سلطان فرستاد و او در جمع جوانان و ایدالوصف آنها
نمود پسند آنکه جاریه حسنا بنویسد که کسی بخرد و اهدا کند

بعضی

خیرات حشا

۱۳۶

بعضی از ادب‌باب سیر نوشته اند سلطان مراد خان نوانت با کینرکانی که
 سلطان سلطان باو هدیه داده بود نزد یکی کند چون مادر او نور تابو
 طا تون ابریشمید از آنجا که با صقیه خاقون نهایت بی لطف بود جوابی
 و سایر زنان شهر را که در مصاحبت او بودند با خد و ضرب تهدید نمود
 آنها اقرار کردند که مردی سلطان و ابکند اند و عقد را آورده کشودند
 بعد از آن اشکال کار سلطان دفع شد راه صحیح این گفتند و اما نمیدانیم
 و میگوئیم العہدہ علی الراوی

وصفیة بنت یحیی و صقیة بنت بشام و صقیة بنت ثابت و صقیة بنت
 الخطاب و صقیة بنت شیکه و صقیة بنت ابی عبید و صقیة بنت حمیر
 چند تن صحابیات هستند و چهار نفر صحابیة دیگر نیز به این اسم هستند
 که در اسد الغابہ فقط اسمی از آنها برده شده است
 صہباء بنت ربیعۃ الثعلبیہ

از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و از اولاد آنحضرت عمر
 و زقیة از بطن صہباء بوجود آمده اند

صہباء از سبایای وقعه عین الترمیبا شد که خالد آن وقعه را در زمان
 خلافت ابوبکر انجام داده است چنانکه ابن اثیر و ابوالفدا گفته اند
 و شرح آن وقعه در تواریح مسطور میباشد

حرف الضاء ضاحیة المہلالیہ

از شواعر عرب بوده و ابیات را که با اسم ریا العقیلیة پیش نگاشتم بعضی
 بضامیه شنبیث داد اند
 ضباعہ بنت عامر بن قرط

نواده قرط بن یکله بن قشیر بن کعب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعة است
 از آن زنان که در عصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشر ایمان

خیرات حنا

۱۳۷

مشرق گشته و از صحابیات بشمار آمده مشا و الیها اجمالاً عرب و از
 حیثین جثه اعظم آنها بوده و هر جا که می نشست مبلخی جای را می گرفت و فلک
 مؤمن وافر داشت که بدن خود را بدان می پوشانید قبل از اسلام ضبنا
 غامره در تحت هوده بن علی الحنفی بود چون هوده در گذشت عبد الله بن
 جدعان از اسخینا و اشخاص صاحب شان او را از ویج کرد اما چون او
 میل و رغبت باین مرد داشت و هابه خود را در خواست می نمود عبد الله
 بن جدعان گفت تو را از قید این مر او حجت و هاهمینا بم بشرط انکه
 هشام بن المغیره المخزومی شوهر کنی و اگر کنی بموجب عهد و سوگند سه کار
 تو را واجب شود یکی آنکه صد شتر فریای نمازی و دیگر آنکه بکوی در
 مسافت ما بین اخشیان که دو کوه از کوههای مکه معظمه است طناب ناید
 امدا دهند سیم آنکه عربان و بدون سائر بطواف خانه کعبه احلیها الله
 تعلی بردارند بعد از آنکه باین شرایط عبد الله بن جدعان او را رها کرد
 هشام بن مغیره او را بگرفت و او را از طرف خود یکصد نفر شتر فریای نمود
 ثانیاً زنان بنی مغیره را بر آن داشت که طناب ناید در میان دو کوه
 اخشیان امتداد دهند ثالثاً بکت الله را حکم کرد بمشار الیها
 و الاکن اردند ناد رخلوت عربان طواف کند

مطلب این است و در اغراضی که باید ضبنا عه غامره با حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله همسال بود و من در وقتیکه او خانه کعبه را عربان طواف میکرد
 کوچک بودم و مراد شمار اطفال میکردند بنا برین از مظاف خارج شدند
 و طواف ضبنا عه را مشاهده می نمودم و لبنا سر خود را برهن می آورد
 و میگفت

اليوم يبدو بعضه اوكله وما بدامنه فلا احله

و با موها خود عورتی را می پوشانید و در هنگام طواف جوانی با طراف او
 دیده نمیشد با الحله چسبید در تحت از دواج هشام بن مغیره بنامند تا او در گذشت
 و ضبنا عه را شرف سلام مضیبت آمد و بعد از منوره مهاجرت کرد حضرت رسول

خیرات حشا

۱۳۸

صلی الله علیه و آله بنزد و میفرمودند و مطلب ابیسلر و سلمه بن هشام
اظهار نمودند اما چون حضرت را از کبر سینه او خبر دادند رای مبارک منصرف
شد

سلمه بن هشام پسر ضباعه از مؤمنین و مبغضین بود و در مکه معظمه بمحاکم
ناخوشه مانده تا بعد از وقعه خندق مهاجرت بمکه پند را موقوف شد و مادر او
ابن ابجوزه را با و خواند

لاهم رب الکعبة المحترمة اظهر علی کل عدو سلمه
لهدی ان فی الامور البهمة کف بها یعطی و کف منعه

ضباعه

از قراریست که اسد الغابیه سه نفر از صحابیات که دارای جلالت قدر
بوده اند ضباعه نام داشته یکی ضباعه عسریه که شرح حال او گذشت
دیگر ضباعه بنت الحارث الانصاریه خواهر ارم الطیلة الانصاریه سیم
ضباعه بنت زبیر بن عبد المطلب در قاصد مؤمن با اسم ضباعه الکبری ضباعه
بنت عامر افزوده شده همچنین ضباعه بنت عمران و در مسامرات محیی الدین
مذکور است که از ضباعه بنت الزبیر یازده حدیث شریف روایت شده
و ضباعه که در مطلع ابیات قطامی است و میگوید

قفی قبل التفرق یا ضباعاً فلا یک موقف منک الوداعاً

و خنفر من الحارث الکلابی است و زفر از عمال عبد الله بن زبیر بوده
و شاعر قطامی چون بدست زفر بد ضباعه گرفتار و اسیر شده و بواسطه
ضباعه خلاصه یافته و به اعطای صد نفر شتر او را د بخوش ساختن قصید
ر و مدح زفر گفته و در مطلع خطاب بمشارالها کرده و شعر مزبور را گفته
و آن خلای از هجته نیست

ضعف

مغیره ابیته شهوره از مغیره کاعبنا سیه که در سلیک جوارری این خلیفه
مسیک بوده و او را واقعاً غریبه یاد است که شرح آن را اینقرار است

چون

خیراتِ مختار

۱۳۹

چون کوکب اقبال اپنی خلیفہ روی بوبال نہاد و نوبت او بسر رسید و
ظاہر و الیمین اوراد در بغداد محصور ساخت و روی ضعیف البصو
خواند تا بخواند و اورا قدری مشغول کند مشا را الہا چون شریع بنیغت
کرد این شعر را خواند

کلیب لعلہ کا را کثر ناصراً

والیکرجوئاً منک ضریح بالدم

از اینجا کہ ذکر الالبس بخون در شعر بود امین را بد آمد و شمر شد و

ضعف گفت شعر دیگر بخوان او خواند

ایکے فراقکم عینے فارقتھا ان التفرق للاحیاب بکاء

ما زال یعدو علیہم ربہم حتی نفاد اوریب اللہ علیہ

چون این اشعار بنی بمفا رقت اشعار دیگر امین مکدر شدہ بضعف گفت

اینا غیر از بن بیٹھای شوم شعر بنید ای بار سیم این اشعار را نعتی کتر

اما ورت الشکون والحركة

ان المنايا کثیرہ الشکر

ما اختلف الدلیل والہتار وما

دارت نجوم السماء فی الفلک

الا لنفل السیطان عن ملک

قد زال سیطانہ الی ملک

امین کو با استنباط کرد کہ این ابیات بیان حال و مثال او است زاید کو

افسردہ شد و ضعف ان حضور خود را بد و در همان وقت قدح بلور

کہ از و در مجلس بود و مصنع نام داشت بخوردن پا بے شکست و بر ملاکت

امین افزود و داشت بخت برگشتہ و کار گذشتہ وقت زوال است

و هنگام کوچ و ارتحال

ضوء الصباغ

یعنی روشنای صبح و ام الخیر خدیجہ محدثہ لکہ پیش ذکر او شدہ بدین لفظ خواند

نوا

خیرات حسنا

ج ۱

و او در سال هفتصد و سی و چهار هجری وفات کرده است

ضیفه خاتون

دختر ملک عادل ابوبکر برادر سلطان صلاح الدین مشهور بود
در سال پانصد و هشتاد و دو یا هشتاد و یک هجری در حلب متولد شد
در سنه ششصد و چهل و یک پنجاه و نه سالگی نیز در حلب و گذشت
مشار الیهارا بکفل و ندبیر ستوده و وصف نموده اند بعد از آنکه سلطان
صلاح الدین عم ضیفه خاتون حکومت حلب را از پدر او ملک عادل
انزع نمود و بدین خود ملک ظاهر داد ضیفه خاتون در جباله نکاح
ملک ظاهر پسر عم خود درآمد و از محمد نام پسر بی وجود آمد و چون
نوبت حکمرانی بر او رسید ملقب بملک الغرید شد در سال ششصد و سی
چهار هجری ملک الغرید در گذشت و حکومت آن پسرش ملک ناصر گردید
لکن ملک ناصر در آنوقت کودکی بود که از عهده امور ملکی بر نمی آمد
لهذا از نام مهمام حکمرانی در کف جدّه او ضیفه خاتون قرار گرفت و شش
تمام در حلب حکمرانند ملک مؤید ابوالفدا گوید پس از وفات ضیفه خاتون
ملک ناصر فواده او در سیزده سالگی رشد خود را بدرجه ثبوت رسانید
و منفلاً در حلب مشغول حکومت شد و ضیفه نیز از جوار ابوبکر

و نادر معبر مشهور ابن سپهر بن است

حرف الطاء

طاووس خانم

از زوجات خاقان خلده آشیان مغفور فتحعلیشاه طاب ثراه بوده و از
کمال حظوت که در آنحضرت داشته دستگاره و خدم و حشم و نجل و جلال
او بدرجه رسید که قوت آن متصور نیست و از آن پادشاه با خشم و عدا
تاج الدوله لقب یافت مکره و شایسته زاده محمود میرزا ابن خاقان میرزا
اسکنه الله فی دار السعد در گذشت و نقل مجلس کرد که حقیقت ترجمه احوال

خبرائے حسا

۱۴۱

اماء شواعر است بمناسبت طبع لطیف تاج الدوله و اشعار نفیس کہ فرما
شرح از شوکت و ختمت و قدر و مقام مشارالہا نکاشند کہ خلاصہ آن
از قرار ذیل است

تاج الدوله آن زن است کہ او از مرتبہ کبراش گوش زہرہ و مشتری پر اگر نمود
و ططنہ جاہش ہور را در پردہ خجل نشانند سنار و ظالشماء آسمان را
نور بخشا و کوکب بخش بمہر سپہر ضیاء دادہ اصلش از شکر ستار عصمت و
کلشان عفت دار السلطنہ اصفہان و از ادبی ادگان آن سامان است
بسلیقہ من حسب لامقبلہ عالم دو سال پیش عادی در دار الخلافہ طہران
محض وجود او ساختہ شد و بی لاف و کراف کہ خود بی خرج ات بنای عالی و
صحیح و ایوان رفیع شد از ہمہ کجا کہ بی فوج انسان را مادیات او
صالحہ و مقدسہ را بن خوش احوال و تیکو ذالہ چشمی ندیدہ و گوشہ نشینہ
اگر فخر نخواستہ خاتم بجاست و اگر شاہ زنانش گویم و او چون شائستہ
از آن است کہ بچہ را بد در مجلس اول کہ مخصوص شرح حال شاہزادگان
ترجمہ او را نگاشتم و او را با بنات ملوک ہم مجلس نمودم ہم بفرمایش ایشان
اسال کہ بچہ ترتیبی دادہ ام موسوم بہ پردہ خیال و آن نسخہ بسیار خوبی است
و تاج الدولہ بادقت من در نظم و نثر و نگارش خط صاحب فن کردہ است
(انتمی)

نواب شرفاً مجدداً الاعضد الدولہ سلطان احمد بہرزا بن خافان خلد آشیان
فتح علی شاہ نور اللہ مضجیہ کہ از کجا و شاہزادگان معظم این دولت جاوید نشا
مپاشند و جز بنات وقایع و اوضاع سیکلنت حضرت خافان را احدی بدرجہ
ایشان نمیداند نیز شرحی از عظمت و وسعت دستگاہ تاج الدولہ و کمال قدر
او در حضرت خافان و متناہی کہ آنحضرت با بن زن داشتہ اند مرقوم
کویند

معتمد الدولہ بہرزا عبد اللہ با اصفہا بی متخاص بنشاط حق تعلیم و سمن پیکر
نسبت بطاوس خانم داشت و خط و ربط مشارالہا بتوجہ و اہتمام آن وزیر

بی نظیر

خیرات حسنا

۱۴۲

بے نظیر بدرجہ کمال رسیده بود پیر از انکه این زن در میان خدام حرم خاقان بے
دارای اخفصاص و امینا زبزل شد حضرت خاقان اورا تاج الدوله لقب
دادند و عنبر حیه مرصع بر کیم خلعت باو عنایت فرمودند و این آن عنبر حیه بود
که امپراطور روس برای اغا بناجی دختر ابراهیمخان شورشیه که آنهم از زوجه آ
بسیار معتبر حضرت خاقان بود و شرح حال او در حرف الف نکاشته شده
فرستاده الحجه آن زمره بسیار درشت و دگرش یک فطاد الماس بیستامینا
و عوزینچر طلائی ظریف داشت حضرت خاقان این پارچه گرانبهارا بهشتم هزار
تومان خریدند و در موقع مزبور بدل کردند و مقرر فرمودند یا زده هزار تومان
بمیرزا عبید الوهاب معتمد الدوله که نو پسنده فرمان و حامل خلعت تاج الدوله
بود خلعت بهای عنبر حیه داده شود و تشکر را تاج الدوله این دو بیچی را

بنظم آورد

بناج الدوله چون ادم لقب شاه گذشت از آن حرم از ظارم ما
همیشه بحث با او هست و نبود کبی با ذات غیر از سابه مرا

تاج الدوله خارج از حرمخانه اسباب تجمل و دستکاه جدا گانه و مخصوص
از فرشتخانه و اصطبل و صندوقخانه و غیره داشت

میرزا احسن پیر مرحوم میرزا اسدالله برادر مرحوم میرزا آقاخان صدق
نوری در بیرون وزیر تاج الدوله بود و در حرم و اندرون اصفه دختر
خاتونخان زند و جگر شاهراده ملک ابرج میرزا انقلد و تکتال پر شغل میبود
دختر جعفرخان زند که از زوجات معتبره خاقان محسوب میگشت و در زمان
شاه شهید سعید آقا محمد شاه مطلقه شده و چراغعلیخان فوالی او را بزنی
کوفه و قریب صد سال عمر کرد در دستکاه تاج الدوله و تبت فایم مقامی
یافت میرزا ماه شرف عمه مرحوم حاج ملا صالح مجتهد بر غایت که ملقب
به منتخبه بود رسایل و مراسلات را بجز و انشا می نمود زنی حبشی بیک
نام که اسباب نچران نعمه و مال التجاره زیاد داشت گریه اراق آن دستکاه
شمرده میشد و او را به منوسط و مرکب از زنان و مردان میپوشید و بخواب

خود را

خیر انشا

۱۴۳

خود را خواجۀ مادر زاد بخرج دهد
آقای میرزا ابوالفتح علی آبادی از رجال معبر کاروان و فضلاى عصر حضرت خاقان
میفرماید

پیر و بزرگ و بی وفا و بد رک است این جهان گوئے که خود خجسته است
از مزاج مخصوص حضرت خاقان خلد مکان در باره تاج الدوله آنکه از
روز اول نوروز سلطانۀ آنحضرت ناروز سیزده عید با تمام اهل حرخان
و کل خاقانۀ شاهزادگان که در طهران اقامت داشتند و شاهزادگان
که شوهر کرده و در آنجا از آنجا بودند همان تاج الدوله میشدند و این سیزده
شبانۀ روز بعیش و شمع میگذاشت و لو ازم و اسباب شادمانی و عشرت
طوری فراهم که هر یک بر آن متصور نبود و تاج الدوله بمکه عید و اشیاء طریقه
نفیس میداد و میفرمود اطافها و مهماندارها منعقد برای هر یک
بفرما خور موجود و همیشا بود

میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله که تسمیۀ الدوله
دختر خاقان را بر نه داشت و داماد تاج الدوله بود میگوید روزی وارد
حرم و اطاق مرصع خاتۀ تاج الدوله شدم دیدم پیشۀ مرصع محله و میسند
مرصع متکاها مرصع لشکرها مرصع آینه ها مرصع حجرها مرصع و پرده ها مرصع
دو ز میهن شدم و متحیر ماندم

تخت مرصع مشهور بتخت طاووس را پیش از عروسی تاج الدوله تخت خورشید
میگفتند شاهزادۀ شجاع السلطنه مرحوم ابن خاقان در حکومت طهران چون
تدارک عروسی تاج الدوله را میدید در شب قاف آن تخت را برای خوابگاه
خاقان بکفنه اوردند از آن شب بمناسبت اسم تاج الدوله که طاووس خانم
بود آن تخت مشهور بتخت طاووس شد

تاج الدوله منقطع بود چون قریب اعتبار اورد حضرت خاقان بدختر کمال
رسید شاهزادۀ شجاع السلطنه به اجازت پدر ناخذ از خواست انقطاع را
بدوام تبدیل کند چون تاج الدوله اظهار کرد او تمکین ننمود و گفت اینهمه

خیرات خا

ع ۱۴۱

الثانی عنایات خسروالیه از ساعت سید آن عقد بوده برهم زدن آن روا
نباشد خاقان خلد آشیان را این سخن خوش آمد و درجات و مراتب تاج
الدوله از هر جهت مضاعف گردید و امر خاقانیه صادر شد که عبد الله خا
مغاور با شیبیک دست عمارت تمام از اندرون بیرون و حمام مشتمل بر
تالارها آیین متعده در موقع عمارت چشمه که جایگاه مخصوص پادشاه
است برای تاج الدوله بسازند و هیچیک از اهل حرمانه در آن عمارت
نبودند مگر خضر آقا محمد رضا موسیقی آن ملقب به شاه و پردی خان
که در موسیقی اسناد و از شاگردی پدر خود باین رتبه نایل شده بودند
و بیکم رستم آبادی ملقب به یار شاه و چند نفر دیگر جوهر خوش که کار ساز
ساز و آواز بودند و در سفر و حضر در خدمت تاج الدوله بودند

مختصر برای اینکه وسعت دستگاه تاج الدوله بدرستی معلوم شود اظها
میدارد که ماهی هزار تومان با سم سبزی مطبخ مشارالها از قدرات
صادر میشد و بقیه اوضاع را بر همین فقره قیاس باید کرد

تاج الدوله از برکت تربیت مغنیه الدوله میرزا عبد الوهاب نشاط دکنو
مقام حاصل کرده بود و عرایض که بحضور حضرت خاقان مینوشته میشد
بدیع و ذاقو لطیفه اش از جمله وقتی در بیلاق امام زاده قاسم تاج الدوله
و پسرش سلطان احمد میرزای مشهور به سیور ساقی هر دو بنا خوشی و با
میل داشتند خاقان مغفور تشریف فرمای نواب بودند سلطان احمد میرزا
در گذشت و تاج الدوله بجهت نایل گشت حضرت خاقان ثلث نامه به

تاج الدوله نگاشته در آن مرقوم فرمودند
از کجی چون بشکند چهره بلائی بگذرد
خوب شد بر تو که زده اسپیش از مینا گذشت
تاج الدوله در جواب نوشت

اگر بشکست اندر بزم میثان ساغر مینا
سیر هائے سلامت دلت پر مغان برجا

خبر ان حسا

۱۴۵

امّا نشایم افکار و اشعار ابد از تاج الدوله بپا داراست بچند بیتی از آن
امضا و میرود میگوید

باد از سر کوی تو کند شتن نتواند
پیغام من دلشده زاپس که رساند
تا که بصبوریم بجز نیم دل خود را
دیگر دل بیچاره صبوری نتواند

و لایا ایضا

مرغی که بدام تو اسپر است دیگر نکند هوای کلزار

و لایا ایضا

اند از سر کوی تو بی منتظرانند شاید در لطف تو از خادای

امّا تو اب تاج الدوله که تاج الدوله فایه میباشد از بانوان محترم حرّم
جلالت اعلی حضرت قوی شوک اندس هماون شاهنشاه (ناصرالدین شاه)
دام ملکه مجلله ایست عقیده و عافله و معظه ایست نبیکله و کافله پدید نامدار
مرحوم شاهزاده غفران ثاب سیف الله میرزا ابن خاقان خلد اشیا ن
فتحعلی شاه طاب ثراه از پادشاهان دکان بزرگ بشمار می آمد و خود در این
خدا عظمت و ستر اهلّت و حشمت دارای هر گونه اخضا ص و مغرّب میباشد
بخوانانای و دانا فایه معروف و بسیار اوصاف حمیده مشهور و موصوف است
در بد و از دواج و اقربان اعلی حضرت شاهنشاه صاحبقران دال ابن بطون
ظاهر فرزندی است بچند وجود آمد و معین الدین میرزا موسوم گردید و چون
آتاب شد و شهامت و فرزندی که و کرامت و شرایط شهرت و خصایص
فرمانبرای و مملکت دارای از ناصیه و لایح و ظاهر بود بزرگی و لایح عهد
یافت و چهره نکند شمر و انجیر انشانت آرد و بلوازم اینکار از هر چه
پرداختند امّا افوس که آن غنچه فوسقند را با دغزان اجل بزرگی افسرد
و ازین کلستان نقل کرده وخت بیای رضوان بر د و عجب آنکه این سانحه غم
افرا منقارین وصول خبر فتح هرات و از سوانح سنه هزار و دویست و هفتاد

خیرات حسنا

۱۴۶

و سده هجری و سال دهم شهرناری شاهنشاه مجاهد خلد الله له و سلطانه
بودی بزبان حال روزگار میسرود (غم و شادی است که ناپدید بیکر میخیزد)
اما شادی فتح هرات بظاهر مدبرین بود و ان غم در باطن رواند و ان
و خرد خورده بین از قول مولوی معنوی علیه الرحمه چنین و امینمود که
ما برون را ننگیم و قال را ما درون را ننگیم و حال را
و الحق سانه بود جانکاه و التشریح جانهای آگاه و اگر زیاده برین طولیم
غم را تجدید نموده ایم و بهر افروده رضا بقضای الهی داده ازین مرحله زد

گذریم و راه نسکیم سپریم

هم اکنون تو ابناج الدوله دامت شوکتها بوجهات خاصه شاهانه و مرآت
مخصوصه خود در حرم جلاله خروالدی دارای مقامی معلوم است و خاصه
عام خدام آنها یون مقام دفا بقاع از و احترام آن معظرا کمالا مرع
و منظور میذارند ادام الله عمرها و جلالها

طبقه

گویند از بنات یاد افش و درایت عربی خبری بوده ستماء بطبقه
و مرده موسوم به رشتن که عقلی کامل داشتند و از رجاله نکاح آورد
بنابر این گفته اند و افق شتن طبقه یعنی این زن و شوهر و خور و یکدیگر
و این گفته از مثلها مشهور شده هر چه را که با هم کمال تناسب و موافقت و
آید میگویند و افق شتن طبقه

در مجمع الامثال مسطور است که چون مردی عاقل بود در هر حاجتی
مینمود نادختر می دانادست ارد و او را بزنی گیرد تا روزگار خود را
مخوش بخشد گذراند از جمله روزی بعزم دهکده براسب خود سوار شد و
آمد و بشخصی برخورد و پس از ادای تحیت و سلام دانست که آن مرد هم
عازم همان قریه است و با او همراه خواهد بود قدری که راه پیموند
باو گفت تو را میسر نامن تو را ببرم آن مرد تعجب کرده گفت این چه سوال
در حاله که هر دو سواریم و مرکب ما را میبرد شتن سکون کرد و زد و یکراه

ط

خیرات حسنا

۱۴۷

طعموده نزد یک بقره می شدند و آنجا خرمی دیدند بازشتن بر رفیق راه گفت
 به اعتقاد تو صاحبان این خرم من محصول خود را خورده اند یا نه و بیفویض بشد
 گفت عجب ساد مردمی هستی خرمی که هنوز زکویه نشده و دانۀ آن را از کاه
 جدا نکرده و جلد در پیش نظر ما موجود است آنرا چگونه خورده اند شش بار
 ساکت شده چون بدیده رسیدند جنازه روی آنها نمودار شد شش
 از رفیق پرسید این که در تابوت است آیا مرده است یا نه و بیفویض گفت چون تو
 جاهل ندیده ام بینی که بگور سنانش برند و پیراهن مخضر آن مرد شش و ایکار
 ابله و اجنبی بجای آورده اما از آنجا که در همان قبر می سکنت و خانه داشت روا
 ندید که شش را بگذارد بجای دیگر منزل گیرد و آنجا خانه خود فرود آورد و او
 دختر می داشت طبقه نام از پدر پرسیدم همان کیت گفت سرچای است نه ایستحق
 چون رفیق راه بود پرسیدم که او در موطن ما بجای دیگر فرود آید دختر گفت
 حق او از چه مقوله است آن مرد سؤالهای شش را تقریر نمود دختر برک گفت
 پدر این مرد احمق نیست بلکه داناست و سؤالهای او معنی دارد اینکه گفت تو
 مرا پیچید نام تو را مقصود او این بود که تو سخن میگوئی یا من بگویم نامشغول
 شویم و درین کسالت راه را طعمه کنیم و اینکه حاصل درو شده و خرمن کرد را
 گفت ای صاحبان خورده اند یا نه مقصودش این بود که آیا آن اسام فرخته
 و قیمتش را خورده اند یا نه و اینکه جنازه را میپرسید زنده است یا مرده می گفت
 آیا این متوفی فرزند بی خلف دارد که نام او را زنده گذارد یا نه آن مرد چون این
 سخنان شنید نزد شش آمد و پس از چند جمله با او گفت میخواهی سؤالالات
 عرض ده تو را شرح دهم گفت بده چون شنیده هارا اظهار داشت شش
 گفت اینها را تو خود ندانستی بگو کوبنده آن برای تو کیت گفت دختر می
 دارم طبقه نام او این تعبیرات را برای من نمود شش گفت من در جستجو
 چنین دختر می بودم و اینک او را خواستگار می میکنم آن مرد را ضعیف عقد
 ازدواج منعقد شد و شش طبقه را بقتله خود برد و اهل قبیله نیز هموش
 و ذکای طبقه را سنجیده گفتند و افق شش طبقه و در پیچۀ مناخین بگویند

خیرات حسنا

۱۴۱

وافقه فاعنه (انتهی)

و بعضی گفته اند شش یعنی قرآن کو خپل است و طبقه سرپوش هر چیز را گویند
و در حق هر چیزی موافق میگویند و افق شش طبقه یعنی قرآن بر موافق سرپوش
درآمد و افق شش یعنی طبقه نیز اسناد شده است

طریقی

مادر بن بدین سکه بن سمره بن سلمه الخیر ابو المکشوح القشیری شاعر مشهور خلفا
امو است و او با سم مادر خود شهرت یافته او را بن بدین الطریقی گویند مشاعر
در سال صد و بیست و شش هجری در رکاب لیدین بن بدین عبد الملك در جنگ
یما که کشته گشت و خواهرش زینب بنت الطریقی که ترجمه حالش گذشت ابیات
در مرثیه او بنظم آورد که آنها نیز پیش مسطور شد اما این اثر در کامل و در
این گفته است

طریق القینه

مغنی بوده است در عصر بنی عباس صاحب طبع شعر و ظرافت از هواخواهان
عبد الله بن نصر از بنی امییه و اطوار و گشتار او نیز عبد الله را مضمون
کرده بود ابیات ذیل را از فراموشی و زات کامل این اثر و در بیقه الا تراخ در
مجلس گفتی در نحو مشاعر البه گفته و امام مبرد نیز در آن مجلس حاضر بوده است

لن یجری علی الساج شی	شهد الله لے سؤذ کرا کا
ذالک ان القواد قد صافه	منجری الود بیننا ما واکا
و تمثلت حیث کنت لعی	فهی از غیبت او حضرت ترا کا
لن یخلو جوا انجی منک و قنا	هی کل مشغول لے بوا کا

ایضا

اذا هام قلبی لم اجد من برده	الی سؤذ کرا ل والموت فی الذکر
واطمع فی الوصل منی تغلا	وان کنت من ایا احو الدهر
فکم عینه فی جنح لیل سفنیا	وکفی علی خدی الی وضع الفجر
افکرها یجرک الیک و ما الذی	از الک عما قد عهدت لادری

ایضا

خیرات حسنا

۹۴۱
ابضا

فلوان شرق الارض بینے و بینکم و قومی و ذاء الشمس جبر تعیب
لو اینکم اطوی السباسب بینکم و قال الهوی لے انہ لقرب
طغای الخوند الکریم

زوجیه ملک ناصر محمد بن فلاوون سلطان مصر بوده است و در اصطلاح
خود آنرا طغای میگویند و پیشتر در عنوان ام انزل ذکر او شد و ابتدا در
عدا دجوارے ابن فلاوون معهود و بعد در سلسله ازدواج او درآمد
و خطوئے بهم رسانید چه جمالی بکمال داشت و ابن فلاوون با وجود او دیگر
رعیت نمی نمود و قتی طغای الخوند عزمی تاج کرد جو انقدر مشهور قاضی
کریم الدین کبیر نا اوه همراه شد و طورے اسباب اسایش او را فراهم آورد
که هر یک بر آن متصور نیست از جمله کوزه که انواع سبزه ها در آنها کاشته شد
بود بر شتران بار کرد و ماده کا و ها همراه برداشت که هر صبح و شام شیر
و پنیر تازه آماده باشد مقبره که کوبیده و روزه برسم ایام حضرت در پی سفر
الوان اغذیه لذیذ و خنک سبزه و پنیر تازه در خوان ابن زن حاضر بودند
قاضی کریم الدین مزبور و سایر امرا که در موبک طغای الخوند بودند
نزدیک بمنزل پیاده شده در رکاب او می نشستند و با احترام سلاطین می نمودند
و زمین میوسیدند در سال هفتصد و سی و نه مشاوارله ها با اردبکر زیبار
خان خندار فیه و امیر زنانه را با خود برد امیر دمشق شام شکر هر وقت
بملک ناصر پیش کشیده می داد نقادیم زیاد نیز بخوند طغای اهدا می نمود بعد
وقات ملک ناصر نیز بهمان شان بود تا در سال هفتصد و چهل و نه هجری
بمرض و باد زکشت و در خانقاه ام افوک در صحرائے خارج باب البرقیه
مصر که خود ساخته بود مدفون شد و هنر از نفر جاوید و هشتاد نفر
خواجگه و اموال کثیره از و بماند او را بعفت و طهارت و کثرت صدقات
سئوده اند کینز کان زیاد را بجهل از مرتب ساخته و برای هر یک معاش
فرار داده و برای پدر خود علاوه بر اینها خیرات نموده بود

خیرات حسنا

طوطی قاری

صاحب طبع شعر و فصاحت و ساکن سرای سلطان سلیمان سلطان عثمان
بوده سلطان مرحوم اورا بزبان بیاض افندک شاعر داده یکے از احبای
افندک با وطنیت گفتند که با طوطی هدم شدید بنا بر این در پیناب فیما
بین زن و شوهر مضمونهای خوشتر از بابت هدم طوطی و غراب و
و بدل شده است

طیب

دختر سیم خافان خلد اشیان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و خواهر صلی
و بطی مرحوم حسینعلیه زافرمان فرمای فادس و مرحوم حسینعلیه پیر
والی خراسان بوده مرحوم محمود میرزا صاحب تذکره نقل مجلس و هنر
ثالیف خود کو پدمش را الیها بقدر نثر هر مکانان تحصیل خط کرده و طبع
نیکو داشته حضرت خافان اورا بسری سیم امیر محمد فاسخان خلفه
سلیمان خان صاحب القاب شامخه مامور فرمودند اینک مدت بیست
سال است که در آنخانه مفهم است در مواعظ و نصایح و مرثیه سخنراند
و قیام هم بین دو غزل بحر خرویه رسانیده منش اموز کار بوده ام
این دو شعر از و است

اگر بدرد دل من نیرس ز تعافل بوم زد کس تو بود که امیر شکار
طیب آمد و عاجز شد از علاج دلم
علاج در دلدلم را مگر حبیب کند
ز غارض شرمه وفا باشم کینر کینر بن شاه باشم

طیب

کو بند مشاوار الیها و قیود در کسره غایه دایشه و حاجی هم بوده باشم
منجاب که با آن حاتم رقابت مبنوده طیب و حتی نقد بیکی از شعر داده
و او این بیت را گفته است
حاتم طیب لا حاتم منجاب حاتم طیب سخن واسع الباب

خیرات حسنا

۱۵۱

ہید شعر حاتم منجاب را شکست و مشربان آن بجام طبیبہ آمد

حرف ۹ الظاء

طیبہ

جلیلہ ابوقنادہ انصاری از صحابہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم
و دختر راء بن معروف و صحابہ جلیلہ القدر بودہ و حضرت رسالت
این حدیث شریف را کہ لیس علی کن جمنہ و لاجہاد و مفاد از انست
کہ نماز جف و جہاد بر زن ان واجب نیست بمشا و الباطن خطاب فرمود اند

طیبہ بنت و هب

نیز از صحابیات است بعضی اورا مادر ابو موسیٰ اشعرمی دانسته اند و بن
والدہ ابو موسیٰ را طیفہ بنت و هب نوشته اند

طیبہ

اسم جاریہ مغنیہ است کہ اورا طیبہ الوادی هم گفته اند مشا و الباطن
موسیقی را از سید مغنی مشہور اخذ و تعلیم گرفتن اصلاً حجازی بود بعد
در عراق نیز پسنه است و طیبہ الباطن بنت و زبر از ادیبہ ہائے است
کہ در کتاب اغانی نام آن برده شدہ

حرف ۹ العين

عائشہ بنت ابی بکر

محمد زہنی افندہ مؤلف کتاب شافیر التناء در ترجمہ حال عائشہ استقصا
نمودہ و ما حصل کلام اورا مادر اینجا ابراد میں خاتم وی مکتوب
عائشہ ام المؤمنین جلیلہ جلیلہ حضرت سید المرسلین صلوٰات اللہ علیہ
و علی آلہ الطاہرین است دختر ابی بکر عبد اللہ بن ابی قحافہ عثمان بن عفان
عمرو بن کعب بن سعد بن قثم بن مرہ بن کعب بن لوی القریشیہ انست
در جاہلیت از زوسا و اصحاب مشا و ہ بودہ و در میاں قریش مجتہم

خیرات حسنا

۱۵۲

و در مشکلم بنی اسور از قبیل قتل و دینت مؤمن شد آنچه او تعبیر می کرد
مقبول بود و اعتلای قدر و نام در شان در نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله ثور و مشهور است عائشه لیس از خدیجه اشهر و جات طاهران
حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است و او شش ساله بود و هنوز
حضرت نبوی بمدینه منوره مهاجر کن نفرموده بودند که بشرف از دو واج آن
حضرت مشرف شد یعنی صبیغه عقد جاری گشت در سن نه سالگی زفاف
صورت پذیر گردید و آنوقت خانم الانبیاء در مدینه طیبه تشریف داشتند
عائشه مدت نه سال در خدمت سید المرسلین بسر برده و در ظرف این مدت
از احادیث نبویه و عادات و خالان محموده آنحضرت آنقدر ضبط و در
کرد که آنچه از برای بسیار بی از احکام شرعیه و مسائل دینیه سند گردید
و او را بففاقت و علم و کثرت حدیث ستوده گفتند ربع احکام شرعیه
ما از او منقول است و این دو حدیث که خذوا ثقلی دینکم من عائشه و خذوا
شطر دینکم من الحمیراء که در حق او روایت شده علی نقی در صحفها این
مدعا را مع زیادتی ناپسندید بناید بنا بر حدیث اول اکثر مسائل که صحیح
الیه است و بنا بر حدیث ثانی مضاف آن از مشاوار الیه ما خود منقول
است بعلاوه بایام و اشعار عربیه نیز آشنایی داشته و از آنجا که انواع
علوم اسلامی و جاهلیت را حاضر بوده او را عالم دانسته اند
ابو موسی الاشجری فضل مشاوار الیه را اعتراف کرده گوید در میان ما
اصحاب حدیث از احادیث نبویه اشکال به هم رسانید و نزد عائشه رفتیم
او حل کرد و معلومات در آن باب بدست آوردیم
آما در باب فصاحت و معاویه سوگند یاد کرده و گفته است من هیچ خطیب
نیدیدم که از عائشه بلیغ تر و فصیح تر و فطن تر باشد و از کار نا بعین
عروه بن ادب گفته است چه در احکام قرآن و فقه و فرائض و طب و
در علم اشعار و انساب عربی از عائشه من کبیر اعلم ندیدم
احنف بن قیس تابعی نیز گفته است من خلیفها ابوبکر و عمر و عثمان و بعضی

۱۵۳

اذا ما الخبز نادى به ليح
فذلك امانه الله التبريد

شامل مدج بڑو کے است

وکنیت

خیرات حسنا

۱۵۴

وکنیتش را اینها ام عبد الله بوده نسبت بخواجه را ده خود عبد الله بن
زید و این نسبت را حضرت رسول صلی الله علیه و اله داده اند و علامه ^{فیض}
در مواهب الدنیه نوشته است

مورخ مشهور و فاضل محمد معروف بمصلح الدین الاربی الانصاری تاریخ
خود موسوم به مرآت الادوار و مرآة الاخبار را که بداعیها اصحاب حضرت
رسول صلی الله علیه و اله چون حبب انصاری و ابیغاث معلوم داشتند
در روز نوکت وی هدایا میفرستادند یک از امانتات مؤمنین با آنحضرت
عرض کردم بفرمایید مردم باین معنی تفصیل فرزند و هر جا که آنحضرت باشد
هدیه خود را رسالت دادند فرمود در باب غایبته مرا ایذا ممکن کردی
در فراش رفیعی بمن آید پس از آن حضرت فاطمه زهرا را بزار داشتند
تا همان معجز را بجزند رسانید فرمود در غیرین مراد و دست میدارم حضرت
فاطمه عرض کنتر بفرمود پس غایبته را دوست دار

بیزهین مویج میگوید از حضرت رسول صلی الله علیه و اله و سلم رسید
دوست ترین مردم نزد تو کس است فرمود عائشه رسیدند از مردان فرمود
پدر او و در نسبت که سؤال جواب نظر بغیر عترت ظاهر باشد پس
این حدیث منافی نیست با آنکه از عائشه پرسیدند دوست ترین شخص کس
نزد رسول الله صلی الله علیه و اله گفت فاطمه پرسیدند از رجال گفت

شوهر او

اما حدیث افک بسیار نوشته شده و در اینجا محتاج بتکرار نیستیم و آن
نسبتی را که صاحب شاه فی الدنیا در این محل داده و میگوید از پنج است
که مناسبت را در رفتار خود اکتفا میکنیم روح ما از آن پنج است و اگر
کسی چنین تصور در حق کینه خاتمه هائیه حضرت پیغمبر صلی الله
الملك الا که نماید ما او را سینکار میکنیم و او را بیره دین و دیندار
خارج میدانیم شاید وقتی او غایبترین در مشاجرات جاهلان خود
با هم بعضی سخنان ناصواب گفته باشند ما گفته بود طرف را بآب انش

خیرات حسنا

۱۵۵

شینه و سوخته و دالینه ایم که هیچیک در دین نداشته اند واهی بخوا
نفس پیورده و با کمال بیغیرت عزیمت سابقه نموده و با وجود این پنهان نماییم
که شیعه را از غائثه که در قیامت اما از متعلق بزمان حیات حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه و اله نباشد در آن زمان مشا و الیهما مجوب
التحضر بود و کمپینی با حیراء با و خطاب میفرمود آن که ورن بوقایع
و افعیه بعد از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و اله رسالت آیا غائثه
با وجود آنکه زیاده از هزار مرتبه فضایل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام
از دهن مبارک پیغمبر شنیده و خدمات آن بزرگوار بدین مبین اسلام
اغلب در مرآی و صمع مشا و الیهما بود در زمان خلافت التحضر مردم را
بمخالفت مجریض نکرد و اسباب جنک بجلد افرام نیاورد اگر کسی با علی
علیه السلام خصمه کند باید او را از حق شمرد یا آن بزرگوار را و مع ذلک اینکا
و بسیار بی از کار نهاد بکردار ابتدا باز گذاشته امیدواریم کاهکاران
توبه کرده باشند و توبه آنها قبول شده باشد و در هر حال گوئیم صرفه
مشایب امر خود در رفع خلاف و ترک اختلاف و استحکام مبایعه مؤمن و
ایلاف است رجوع فرمائید بمقاله که در تحت عنوان سوکن نگاشته
شده

و از اشعار غائثه که در تحت حضرت رسول صلی الله علیه و اله انشاد کرده
دو بیت به طور در ذیل است میگوید
فلو سمعوا فی مصر او صاف خنده
لما بدلو ا فی سوم یوسف من نقد
لوا حی زلخا لور این جبینه
لا ترون بالقطع اقلوب علی الاید
غائثه بمناسبت وقت تمثیل با شعار شعرا بسیار میفرموده از جمله بعد از
رحلت سیدانام علیه الصلوٰه والسلام میگفته والله العظیم پیغمبر چنان
بود که حشان کفنه و این دو بیت میفرمود

خیر انجمن

۱۵۶

شبی بدی الذی البهم جیبته
 یلج مثل مصباح الذی الموقد
 فمن کان او من قد یكون کاجد
 نظام لحق اوز کال المجد
 و در وفات برادر صلی و بطنی خود عبد الرحمن بن ابی بکر این دو بیت
 میخواند

و کما کندهما فی جذیمة حقیته
 من الدهر حرقته قیل لکن یصدعا
 فاما نفرقنا کات و مال کما
 لطول اجتماع لم نبث لیلة معا

و این دو شعر از مقیم بن نویره است که در مرثیه برادر خود مالک بن نویره
 گفته و مالک در جنک مرثیه بن که در اوایل خلافت ابو بکر در کوفه
 کشته گشت

عائشه در اوایل خلافت معاویه در شب شنبه هفدهم رمضان سال
 پنجاه و هشت هجری در گذشت و حسب الوصیه در قبرستان بقیع مدفون
 شد و ابو هریره که از جانب مروان بن الحکم و ابی مدینه آنوقت قایم مقام بود
 برادر نماز کرد و مروان خود بقصد حج بکعبه معظمه رفت و بعد از آمدن
 عایشه خواهرزاده هارون بن عبد الله و غریه پسران زبیر بودند و قاسم بن
 محمد بن ابی بکر و عبد الله بن محمد بن ابی بکر و عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی بکر
 آن دور را همراهی نمودند

عائشه انبویه

دعای حضرت امام جعفر الصادق و خواهر حضرت امام موسی کاظم
 علیهما السلام است چون از خاندان نبوت بوده باین اسم مشهور شده و کدام
 شرافت بالاتر از اینکه پدر امام جعفر الصادق و جد امام محمد باقر و جد
 اعلی بن الحسین زین العابدین باشند و سلسله نسب بخضر صلی الله علیه

خیرات حسانا

۱۵۷

علیہ الاف التحینہ والثناء وحضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام صلی اللہ علیہ وسلم
وازامہا ہے باشد کہ حبیب اللہ و احضرت رسولہ مقدم بر حال فرابین
قرار داده ابوذر غفاری روایت کردہ کہ بعد حضرت رسول فرمودند
لو صلیتم حتی تکنوا کالحنازل لا تنفعکم ذلک حتی یحبوا ال رسول اللہ علیہ
الصلوة والسلام

ہم القوم من اصنافہم الود مخلصا
نمیک و اخوانہ بالسبب لا فون
ہم القوم فاقوال العالمین سابقا
محاسنہم تحک وایا تھم نروی
موالاتہم فرض وجہہم ہدی
وظاعتہم ود وودہم تقوی
عائشہ النبویہ از عابدات مجاہدات بودہ و در مناجات خود فخرات
ذیل را بد رکاء عزت عرض میگوید
وعزتک وجلالتک لئن ادخلنی النار لاخذن فوحیدک بید واطونہ
علی اهل النار و اقول و حدیثہ فعدنی
عائشہ نبویہ در سال یکصد و چهل و پنج بد اربقا ارنحال حبس
و در باب القدر ائمہ مصر مد فون گشت علیہ و علی ابائہ الاف التحینہ

عائشہ الباعونہ

دختر احمد بن نصر الباعونہ است از بیاری فضیلہ کہ داشتہ اورا
فاضلہ الزمان میگویند در جہ علم و کمال او از تحسیدہ کہ در مدح
حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ کفہ و الفتح المبین فی نفس الامین
نام دارد معلوم میشود و مطلع آن فضیلہ اینست

فی حیث مطلع افکار بدی سلم

اصبح فی زمرة العتاف کالعلم

در این قصیدہ میباید بسبب بعضی از صاحبان قصیدہ بدیعہ فشا الہا

اسلے

خیرات حسنا

۱۵۸

اسما بی انواع محسنات بدیع انلیما ذکر کرده است و طلاقنا القنا
و انبیام کلمات را التزام نموده بعد از آن او را بطور اختصار شرح سپارید
و آن بطریق خزانه الادب ابن حجر الحویلی بلکه بشهادت عبد الغنی النابلسی
بر آن ترجیح دارد خطبه شرح قصیده را بدین عبارت ابتدا می کند
الحمد لله على هذا الافهام بعقود مدح الشفيع وبعد ميگوید قصیده
قصیده صادرة عن ذات فناء شاهرة بلافة الطباع سافرة عن
وجوه البديع سامية بمدح الحبيب الشفيع بکے از اشعار قصیده
نصبت او اینست

علو اكالاجلوا حينا سوا انما زاد وادلا لافنا صرنا
و این بیت از محسنات بدیع جناس ناقص را شامل است و در بیت سطر
در ذیل را در ترجمه فاموس از فمنا سبت ایراد کرده و الحو بابک دیوا
شعر را بر اینست میگوید

كانما الخال تحت الفطر في عنق بدا لنا من محاسن جل من خلفا
انجم بدا في عمود الصبح مسننا تحت الشرا قبل الله فخرنا
سئل و ط نائم را میثا را لها برو و قوم مذاهب ربحه بصورت استغنا
و بیان فتوی نظم کرده و این نیز دلیل تجر او است گوید

سؤال

ما قولك يا ستينا العالم في رجل دب على نائم
تفتحت تحسبه بعلمها وهي بما لذ طاداعه
فاستيفظت فابصرت غيره عضت على ابعينها نائم
فهل لنا من فتوة عندك مأجورة في ذاك ام اثمه

جواب

قالت لكم يستكم العالم انا لاهل العلم كالخادم
افضل ما قالوا وما خبروا عن التي قد نكحت نائم
التابعي قال لها اجرها ما لم تكن في نكحها عالمه

خیرات حسنا

۱۵۹

والما لک قال انا فوئے ما جورته فی ذاک لآثمہ
والحنفی قال لای رذفها فی ظلمة اللیل وھی عالمہ
والحنبلی قال انا فوئے فی هذه التکفیر کالآثمہ
لوم یکن لذہا طعمہ لانفصت من تحنہ فامہ

عائشہ سمرقندیہ

شاعرہ بودہ است از اهل سمرقند و طبع لطیفی داشته این دو رباعی
از او در تذکرہ التیئدہ مسطور است
اشک که ز چشم من برون غلطید است
در کوش کشیدہ که مروا برد است
از کوش برون آرد که بدنامی است
کانرا بر رخ تمام عالم دید است

نا من جو شب و صیل تو بکشايد راز نا کاهم از شام کند صبح آغاز
با اینهمه که عوض کندم ندم کو ناه شبی از آن صبح عمر د راز
مضمون رباعی اول شبیه است بمضمون دو بیتي جاوید الله فی شریعہ کہ
در مرثیہ استناد خود ابو مضر منصور گفته و آن دو بیتي این است
وقائلہ ما هذه الدرد الی لناظ من عیدک سبطین سبطین
فقلت لها الدرد الی کان قد ابو مضر از فی لناظ من عینہ

عائشہ الفریطینہ

دختر احد نایب بودہ است از اهل قرطبه پای تخت قدیم اندلس شعرا
بسیار خوب گفته و در رسائل و مکاتبات نیز دیده طوایف داشته در کثرت
مطالعه اشعار نافذ و اورا مقدم ادبیه ها اندلس داشته اند عم و عبد
طیب علاوہ بر خداقت در فنون طبیعہ در قریب شعرا و انبیا مشهوره
و عائشہ را در شعر برتر از و سپید اند در هر حال اشعارا لها قصاید بلیغہ
در مدح ملوک نظم کرده و عراض خود را مستقیما بآنها اظهار نموده
گویند و غزلی بمنصور مظفر بن منصور ابی عامر رفته یکی از پسرهای کوچک

خیرات حسنا

۶۱

پادشاه را نزد او دیکه بدیده کهنه است

اراک الله فيه ما تريد ولا يرحم مغاليه نريد
فقد دلت مخائله على ما توكله وظالمه السعيد
تشوقنا الجهاد له وهن الحسام هوى واشقت النبوة
وكيف يحب شبل قد نمت الى العليا غرا غما سو
فسوف تراه بدرا في سما من العليا كواكب النجوم
فانتم ال عامر خير ال وكما الانباء منكم والحمد
وليدكم لدى اى كشيخ وشيخكم لدى حرب فليد

در نفع الطيب مسطور است که غائنه الفربطه خط را خوش میبوشند
و بکتابت قرآن مجید اشتغال داشتند در سال چهار صد هجری بکراک
نمود و قتی یک از ثقلای شمس را اورا خواستگار بے کرد او در جواب

نوشت

انا لبوه لکنت لا ارتضه نفی مناعا طول دهر احد
ولو اتنی اختار ذلک آء کلباء و کم اغلفتم بهی عن اسد

غائنه ابر ابو عبد الله

ما در عبد الله الصنیر اخر ملوک اسلامیه اندلس است و قتی که پسرش
غزناطه را بفرنگها تسلیم کرد و با اهل و کسان خود راه افریقا پیش گرفت بمکه
رسید که اهل اسپانیا آنرا جای آه کشیدن عرب بے گویند در انجا رو
باز پس کرده یکبار دیگر بغزناطه دید و ابھی کشید و گفت الله اکبر اشد خیر
از چشمهای او جاری شد در بنوقت مادرش غائنه عبا را بے مبنی بر توبیخ
با و خطاب نموده که دلیل کمال عقل و حکمت و حیث و غیرت مشا و الهام است
و صورت ان از فرار ز ببل است

ای فرمایه شایسته نبود که عرب را چون تو فرزند نداشتد شرم آید که تو را
زاده خود خوانم کاش بجای تو سینک زاده بودم ای بیچاره مثل زنان
گر بکن بر آن وطن عزیز که مانند مردان ننواستے ان را نگاهدار بے

ایا

151

بکر برای سست عنصر بکر بز بعد ازین سلطان عرب در کشور او خلکی نباشد
و بدان که پس ازین در صحرائی افریقا چون حیوان فندکانه خواهر کرد و بقیه
عمر ابدلت بسر خواهر برد و گمان مبر که مردن ازین ننگ فارغ خواهری شد بلکه
در همان زمان که دو کلد خواهر بیکه بائے اسخو این پوشید تو ادراک و

خیرات خُشا

۱۶۲

استماع این خطاب کند که گویند این است جسد عبد الله الصغیر که شرافت
مادر زادی خود را محو و نابود نمود بیچارگان ملک را بظلم بکش و حکومت اسلامی
در اندلس منقرض ساخت و غرناطه را بدشمن تسلیم کرد او است که در زیر این حال
جای دارد

عائشہ جتہ

شاعر مشہور اسلامبول جتہ قادین ندیمہ سلطان سلیم ثانی است کہ در حروف
ذکر از او شد عاشق چلبہ و قتال زاده حسن چلبہ در تذکرہ کما خود مینویسد
مشاور الہامانیہ شیخ یحیی و از اخلاص شیخ آق شمس الدین و حلیہ شمس چلبہ
در شام مراد کہ سلطان سلیم سمت اسنادی او داشت و بدین سناست ملازم
سرای سلطنت و صاحب سلطان کردیمہ است صاحبان تذکرہ گویند عائشہ جتہ
بوشوا عروم و ابران کہ قبل از او بودہ اند از قبیل مہرے و زیب جلائے و افانے
و جہاود لشارب تری داشتہ بلکہ او را بر بعضی شعرای روم ہم ترجیح دادہ اند
غزلیات و قصاید و مشنویات دارد از جملہ مشغری خورشید و جمشید است کہ
زیادہ از سہ ہزار بیت میباشد و مضامین لطیف دارد در غبت

بدعا گوید

دعا تمبلی بوسف کیسہ ہر دم	کیم اکامشتر ہر خلق عالم
و پرہر کشتہ مقدر نجر کوہر	انک نامشتر ہیندن اوہار
سن اولدک شمدہم اولدقنا	چمن عرض ایلدی بوسفجا
کفور ب پنجہر شہر اندہ برزن	جز پدار اولدک اکاجان و این

عائشہ جتہ رفیقہ بنیاد مت سلطان مراد خان ثالث نایب میکرد و در اتوق غزلے
از سلطان را افتخار نمود بہمان سبک بنظم درجی آورد اما غزل سلطان مراد
ابراہیم

افتمن الی الرب ہو الحق حلیل	فرد احد قاد راہ حق حلیل
حالیمی نہ حاجت کرتا ابدیام	التمع من العین علی الجال الہل
الستہ بوہالذ او بارک خبر وار	فی القلب من القلب الی القلب

عاشق

خیرات حنا

۱۶۳

عاشق نیرغ اولو چوسند اوله آبرو العاشق من هجره فان وعلیل

حاشا که (مراد) ابلیه غیر بله میله
قلبی لك من مهدی اللحد میل

غزل جبه قادیان

فوضت الی الله هو الرّبّ جلّیل حی صمد ام له الفضل جلیل
یوق وار لغز اثبات ایچون غیر تکلف للعقل له یشهد والنقل دلیل
عدل ایلکون اولشده که بوله حقه فخر الشریع شریف الی الله سبیل
اقسه بولد لعارضد ابن کوردو باجیا الجفس الی الجنس کاقیل امیل

بونظم شهر نیرغ نظیره د. ۴ حبیبی

و الحزن مضی العمر هی الان علیل

ابن بیت بدیع نیز از نایب افکار عادت شر جتی است

راست در درقار منمانند میل قوتیا

برهنه از اندیده فحوره کیمش حقیقت

صاحب کشف الظنون مشا والهام ارا اهل شهر اناسیه نوشنه و اورا منلا

حتی به هم نوشنه اند

عائش بنت العیش

دختر فاضله علاء الدین الحنبلی بوده است و در ابناء العسمری ابناء العسمر
که از مؤلفات جلیله حافظا شهبا بالدین احمد بن علی بن حجر القسطلانی است
در جرح و فیات سال هشتصد و چهل هجری ذکر ارشده اشتهار مشایلهها
بجهت علم حدیث میباشده در مجلس در حدیث جد خود فتح الدین العسقلانی
حاضر شده و از محمد بن مصر و شام اجازه کما عده کرده و فرزندش در سال
هفتصد و شصت و هشت اتفاق افتاده و فاضله عز الدین ابن فاضله المسلم
برهان الدین ابن نصر الله الحنبلی از بطن او بوجود آمده خطا را خویش
مینوشته بسیار محترم بوده و طلاب از او چیزها روایت نموده اند

عائش بنت الحنبلی

دختر

خبر اتحفا

۱۶۴

دختر خطیب عبد الرحیم بن بدر الدین ابن جماعه و خواهر فاضله الفضل جہان
الدین ابن جماعه میباشند مشارالیهما نیز محدثان بیت کرد را نباء ابن حجر
ذکر او شده و در سال هفتصد و هشتاد و نود رکذ شده است

عائشہ بنت سعد

دختر سعد ابن ابی وقاص الصخای است و پدرش از عشره مبشره بوده این
عائشہ غلامی داشتند نام کہ اورا آزاد کردہ کو بند روزی و رکذ پتر
منورہ خال اندازہ باو داد کہ بروکد از دکان نانو ایے التث بیار و رکذ
بقافله بہر خورد کہ بمصر میفرستد با آنہا بمصر رفت و بعد از یک سال اقامت
در آنجا باز گشت چون بمکہ رسید از دکان خبثان ایے التث گرفتہ بسرعت بطرف
خاتمہ عائشہ محی آمد تا گاہ پا پیش لغزیدہ افتاد و التث ریخت او گفت لعنت
العجلہ و از آنوقت اینکلمہ تعریف شد بر بطور حرکت و ابٹامن فند از

امثال عرب گردید عائشہ بنت طلحہ

دختر طلحہ میباشند و طلحہ نیز از عشره مبشره میباشند و از فرط سخا و سخاوت
اورا طلحہ الخیر و طلحہ الفیاض لقب دادہ اند ماد رعائشہ ام کلثوم دختر ابو
بکر است با آنکہ مشارالیهما از ثقات صحابیات یا تابعیات بوده و روایت
او نزد محدثین معتبر است چون جماعہ بکالد اشتر و وی خود را نمیپوشید
و میبگفتہ است من میخوام ہم ابن حسین خدا دادہ را ظاہر سازم و مردم را بتائید
مخلوط دارم کو بند روزی ابوہریرہ اورا دید کہ گفت سبحان اللہ کاتھا
من الحور العین عائشہ دختر ابوبکر کہ خالہ ابن عایشہ نباشد ابتدا اورا
بہرادر دادہ خود عبد اللہ بن عبد الرحمن ایے بکر کہ سپرد ایے مشارالیهما تو
بزنی داد و او چہار پسر آورد عمر ان و عبد الرحمن و ابوبکر و طلحہ و یکدختر
کہ اورا نفیکہ نامیدند و طلحہ بن عبد اللہ بطلحہ الجود معروف شد چون
شوہر عائشہ عبد اللہ در کذشت مصعب بن زہر اورا از زوج کرد و ضرہ
سیدہ سکینہ بنت الحسین سلام اللہ علیہا کردید و حضرت مشارالیهما

خیرات حسنا

۲۶۵

اورا ذات الادب بن گفتند چه گوشهها او بزرگ بوده است بنا بر بعضی درایان
مصعب بزرگ این دوز و جبه خود پانصد هزار دهم مهر داده و هفتصد و پنجاه
شهرها و غزوات فضل و علم عالم شریف و کمال اطلاع او از اخبار
و اشعار عرب معروف است

پوشیده بنا شد که طلحه الطلحات طلحه بن عبد الله بن الخلف الخزاعی است
از قراری مسطور این را بشیر او در زمان سلم بن زید بن ابی و الی سبیل او بود
و در همانجا در گذشت و چون از اسبها بوده او را طلحه الطلحات گفته
و در حق او سروده اند

و مع الله اعطاء دفوها بجمان طلحة الطلحات

عائش بنت عبد الله

دختر عبد الله بن عبد المذان الحارثی صحابه و از فضیلتها با عقیان حلیله عبد
عباس عمراده حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود عبد الله در خلافت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جانب آنحضرت ولایت یمن داشت مقام
بسیار ارطاة را با سپاه مأمور بمرج کرد عبد الله از یمن فرار نمود و پدر
زن خود را در آنجا بنیابت گذاشت و اهل و عیال عبد الله نیز در یمن اقامت
داشتند بسرچون بیهن رسید عبد الله به عبد المذان و اعیان یمن را که
هواخواه امیر المؤمنین سلام الله علیه بودند مقتول نمود و در قتل معصوم
عبد الله را که عبد الرحمن و فتم نام داشتند در پیش چشم مادرشان بگشت
عائش ازین مصیبت اشقذ گشته این اشعار بگفت

یا من احسن بانی اللذین هما	کا لدرین تظعنهما الصن
یا من احسن بانی اللذین هما	نخ العظام ففی الیوم مذهب
یا من احسن بانی اللذین هما	قتلی و سمعی ففی الیوم مخطف
من ذر و الهزجی مدله	علی صیدین ذل اذ غدا سلف
نبت بر او ما صدف فارغو	من اقلهم و من القول الذ وصفوا
انما علی و دجی انبی مرهف	من الشفا و کذاک الایم بقرو

خیرات حسنا

۱۶۶

در نایب کمال سیطره است که فادر و طفل مقنول عبید الله بن عباس بر وایت

ام الحکم الجوبیه بنت خویلد بن فاطمه بوده است

عائشه بنت العجمه

دختر فاضله القضاء شهاب الدین ابی جعفر احمد بن العجمی شیب مشا و الیهما

محدثه بوده است صاحب نام و از اشیخ امام سیوطی در سال هشتصد

هجریه قدم بعرضه عالم نهاده است

عائشه بنت العدل

دختر العدل زین الدین ابراهیم بن احمد بن عثمان بن عبد الله بن غدر الطائی

الدمشقی مشهور بام محمد عائشه بوده و در علوم ادبیه مهارت داشته است

زوجهاش علاء الدین ابن صدق الدین ابن المنجا المحدث و جدش معروف با بن

الفواسی میباشد چند دفعه حج نموده و مدتی مدید در مکه معظمه زادگاهش

تعلیم یافت و بوده صلاح الدین صفیه در عنوان التصرف کوبد از ادبای

معروف مکه بن علان و الیهما زهرا بن ربلان و ابن فخر خان و السلیمان بن

والتور علی بن سعید و الثلثه در علوم ادبیه بعاثه بنت العدل اجازه

دادند و ولادت مشا را الیهما تقرباً در ششصد و چهل و پنج هجری و وفاتش

در ششم ذیقعد هشتصد و هجده اتفاق افتاده است

عائشه بنت علی

دختر علی بن محمد بن عبد الغنی بن منصور الدمشقی و زوجة حافظ شمس الدین

الحسینی است و او محدثه بوده است شایسته که در انباء ابن حجر مکر او شد

مصنف مشا را الیه مکیو بدعاثه بنت علی و شوهرش نزد ابن الخباز محدث

و مرد او و سایر مشاخر بن استماع حدیث کرده بعد از آن خود این علم را اندر لب

نموده اند و قات عائشه بنت علی در سال هشتصد یا نزده هجری اتفاق

افتاده و تقرباً هشتاد سال زندگانی کرده است

عائشه بنت حمزه

ابن احمد بن محمد عثمان بن المنجا (ام الحسین بنت عمر الدین الثوخیة الدمشقیة)

بوده است

خیرات حسن

۱۶۷

بوده است مشارالیهما نیز از محدثه کما مذکور در انباء ابن حجر میباشد
از عبد الله بن الحسین بن ابی الثائب بن سابق بن ابی حمزہ از
اشخاص عدیده اجازه گرفته ابو بکر الدیلمی و تقی سلیمان و علی بن المطعم و سفیانی
مکرم و وزیر بن النجا از جمله کسانی هستند که بمشارالیهما اجازه داده اند
و او در روایت از آنها متفق بوده ابن حجر گوید من نزد مشارالیهما کنجدار
حدیث و چندین جزء از اجزاء شریفه خواندم غایت بنیث محمد در مشهور
بشام در خلائی که تقریباً نود سال عمر کرده بود در ربیع الاخر یا در جماد
الاولی سال هشتصد و سی و هجری در گذشت

غایت بنیث محمد

دختر محمد بن عبد الله الطادی المقدسی محدث است او را المسند البکیر میگویند
و از محدثان مشهوره بشمار آمده در امر اسناد حدیث مهارت کامل داشته
و بهین جهت بقلب فروریخته گردیده در شرح بخاری و فسطاط و غیره
صفحه ذکر او شده و از محدث معروف بحجاز و اجازه گرفته و غیر او
در از بوده است

غایت بنیث محمد

دختر محمد بن المسلم بن سلام بن البهائ الترمذی و خواهر محاسن محدث و خود
از محدثه های معروفه است و برادرش از او حدیث نموده نزد اسمعیل بن
احمد العراقی و ابن النور البلیخی و محمد بن ابی بکر و محمد بن عبد الله الطادی المقدسی
و ابی ایهیم بن خلیل و عبد الرحمن بن ابی الفهم البلیخی و فرج الفریطی و البلیخی و
ابن عبد الله التائمی و الخاد عبد الحمید و سایر مشایخ محدثین بمطبع
علم فقه و حدیث نموده و بعد از آن اجازه گرفته و تدریس کرده است و از حیث
تقریر و جمیع عصر خود بوده صلاح الدین صفی و خواهرزاده او ابوهریره
در شام از او اجازه گرفته اند عبد الله بن المحبت و همکار او و طلاب او از
مشارالیهما استفاده کرده اند ابن زین الکحیر اهل خیر و صاحب فضیلت
بود اما چیزی ندانست و بکرباس نایب معاش میکرد و لادری او در ششصد

خیرات حسن

۱۶۱

چهل و هفت هجری و وفات او در ثوال هفصد و سوهشت و ثانی و ثانی

عائشہ بنت محمد

یکی از دخترهای شیخ محمد بن زید است که از علمای عصر پدرم با بزرگواران
از قرابکه در قاریج خواهر می شود و است خواهرهای عائشہ که سگی و قاطع نام
داشتند و نیز اهل علم و فضل بوده و از پس پدرم برای طلاق و کرم می گفتند.

عائشہ بنت معاویہ

دختر معاویہ بن المغیرہ بن ابی العاص ابن امیہ و معروف به بیضا و مادر ابوالو
عبد الملك بن مروان اموی بوده است

عائشہ بنت المعظم

دختر معتمد بالله خلیفہ عباسی و از خلفا و سیح کنعان زنان شمرده میشود
گویند مشارالیها کثیر که دلدارا داشتند و ملیکه نام شخصی موسوم بعین بن
قاسم را به سر ملیکه داده و با و عاشق شده و ملیکه نیز با و راغب گردیده
کار عاشق و معشوقه به بیقرارانه کشید و هر وقت کثیر فرصت میکرد دلدار
خود را بیدار می کرد و او را می دید و چون عائشہ بنت المعظم از پنجاه خیر
گردید کثیر را از تو بیج و حبس کرد و عیش علیہ بن غایر منقض شد و از
خود را بیک از احباب اظهار نمود او گفت عائشہ بنت المعظم شاعره است
با فضل و ظرافت و در علوم ادبیه بامهارت بفضل او و با ما بل و از رعایت
جانب آنها و کذا غنیمت مید و بلطف و مزاج می کند او که هدیه برای او
بفرست و بیتی چند که مشغول بر لطایف باشد بر آن بفرست شاید مطبوع او
شود و تو را بقصود رساند علی بن قاسم مجدداً بخانه آمده هدیه مرتب
داد و ابیای نظم و مزیده او کرده نزد عائشہ بنت معتمد فرستاد و آن

ابیات اینست

و شوق المحبتین لا ینکم	کنیت الیک ولم احشم
فان غاب عن بصیر لا ینم	والله ینم بمن قد علمت
بترتبه والدک المعظم	فتی علی بها و ارحمی

عائشہ

خبرات حسنا

۱۶۹

عائشه بنت المعصم چون این ابیات خواند خندید و گفت بکار این مرد احوال
حیرانم پس یکی از خدمت خود فرمود ملایکه را بردار و بنزد آن مرد ببر و این نامه
پیر با و رسان و نامه عبارت بود از سه بیت که در جواب عیسی بن قالیس
سروده و صورت آن از فرار ذیل است

اَنَا فِي كَأَلٍ فِيمَا ذَكَرْتُ وَمَا أَنْتَ جُنْدِيٌّ بِالْمَنَمِ
فَخَذَلْنَا إِلَيْكَ كَمَا قَدْ طَلَبْتَ عَلَى الرَّعْمِ مِنْ أَنْفٍ مِنْ فِدْغَمِ
وَلَا تَحْتَسِبْهَا لَوْ قَتَلْتُ الْمَبِيتُ كَمَا يَفْعَلُ الرَّجُلُ الْمُغْلَمِ
مَلِكُهُ الْآرُودُ وَأَنَا شَامُ نَوْءٍ عَيْسَى بْنِ قَالِيسَ هَذَا هُنَا مَرَّجَعْتُ ابْنِي
عَيْسَى بِنُوشْتَهْ بَاوَدَاكَ بَعَايَتُهُ بِنْتُ مَعْصَمٍ هَذَا صُورَتُكَ ابْنِي
اِبْرَاهِيمُ

سَأَلْتُهَا قَبْلَهُ فَضَنَّتْ وَلَيْسَ فَا فَعَلَ مِنْ تَعِيشٍ
وَلَمْ أَزَلْ خَاضِعًا لِدَيْهَا أَضْرَعُ قَدْ أَهْمَهَا وَافْلَقَ
فَمَا رَأَيْتُ لَذَاكَ أَهْلًا وَلَا رَعْتُ مِنْهَا تَلَفَ
فَعَايَتِيهَا عَيْسَى فَقُلْتُ مِنْ شِدَّةِ الْوَجْدِ قَدِ تَمَرَّقَ
چون عائشه بنت معصم این اشعار را بخواند خادم خود را طلبید و گفت
این کهنه را برای عیسی بن قالیس ببرد که از دست و قیامت که من او را نزد
او فرستادم از ملکیت خود بیرون نمودم پس از آن ابیات ذکر را
در جواب عیسی بن قالیس نوشتم

سَمِعْتُ مَا قُلْتَ مِنْ خَالٍ وَلَسْتُ فِي ذَاكَ بِالْمَصْدُوقِ
قَدْ خَبَّرْتَنِي بِأَنْفَا هَا بَيْنَكَ طَوْلُ النَّهَارِ مَلْصُوقِ
فَأَشْكُرُ عَلَى مَا رَوَيْتَ مِنْهَا فَلَيْسَ كُلُّ الْعِبَادِ يَرْزُقُ

عائشه بنت النسيف

دختر ابوبکر النسیف بن عیسی بن منصور بن قوالج الدمشقی محمد بن عرواده
بدرالدین ابن قوالج محمد شاکست و از محدثه های شهره شام بشمار آمد
ابن حجر عسقلانی در انباء الغرر اورد و در جرایک و فیات سال هفتصد
نود

خیرات حسان

۱۷۰

فود و سله ذکر کرده و نام برده از فاسم بر مضامین و محدث مشهور حجاز
و غیره و روایت حدیث کرده و فاقش در شتوال سال مذکور اتفاق

افتاده است

الشیخ عائشة بنت یوسف الدمشقی

از نسوان با کمال بوده و کتاب منازل الشائر بن عبد الله الطهری را که
در سلوک است مختصر کرده و آنرا موسوم به الاشارات الخفیة فی
المنازل العلیة نموده و عبد الله الطهری از مشایخ و اساطفاء

چهارم هجره است

و غیر از عائشة دختر ابی بکر هفت نفر صحابیه دیگر این اسم داشته اند
و آنها عائشة بنت جریر بن عکرمه و عائشة بنت الحارث بن خالد و عائشة
بنت ابی سفیان بن الحارث و عائشة بنت عبد الرحمن بن عتیک و عائشة
بنت عیمر بن الحارث و عائشة بنت قدامة بن مظعون و عائشة بنت عیمر
میباشد و عائشة آخری را اولی این است که تابعیه بگوئیم کما فی اسد
الغابه و عائشة دختر یک نفری است یا شیه بوده از اعیان شام در تاریخ بغداد
در وفایع سال هزار و شش هجره میگوید عائشة مذکوره که آنوقت زوجه
بکر یک الای بیکی شام بود با حلسه ماهه دو پسر آورد پس از آن
جراپه انداخته چون او منشو شد چهارده طفل تمام الأعضاء را از بدن
که دراز آنها کور و نابالغ بود و دند و هتو حیات در آنها سرایت
نکرده بود و حکما این را غلط طبیعت میگویند

از غرایب آنکه اعراب اسم مرد را هم عائشة میگویند از چنانکه عائشة بن
عمر بن واقف بکفنه صاحب مؤسس مردی است که بر عائشة در نزد یکی
مدینه منوره با و منسوب است و عائشة بن عثمان نیز مردی است که منشأ
مثل اضطباط من عائشة میباشد و شرح ابن مثل در کتب امثال

میطلو است

عائده بنت محمد الجهنمی

مستقیم

خیرات حشا

۲۷۲

مستقیم زادہ درنا ایف خود کہ موسوم بسذکرہ الخاطین باشد ذکر این
زن نموده گوید غابده مشا را الہا زوجہ عمر بن شہزاد و زرا بودہ
و با وجود فضل و شعرو خطا بمقامات اہل سلوک و ترک ہستی را
و بقصد فناء فی اللہ نیستی را طالب بودہ شوخی در کتاب نفث المصنوع
از شعر و فضل و اشعار و ذکر ہے مینماید

غابدہ الدینہ

از ادیبہ ہا اندلس از فضلا ہے است کہ از مشرق بدانجا رفتہ حبسہ بردہ بود
و در مدینہ منورہ متولد شدہ مالک او محمد بن یزید بن مسلمہ اورا ابجد بن
الولید المروانی کہ اورا دحون میگویند بخشیدہ و دحون اورا باندلس بردہ
و اگرچہ دحون کے سیاح کردہ بودہ و حسن و زینا ہے نداشتہ اما نظر بفضائل
غابدہ دحون اورا همچو اتر خود قرار دادہ و او ام ولد شدہ است مشا الہا
از امام دارالہجرہ مالک و از سایر علمای مدینہ مطہرہ حدیث روایت میکرد
در کتب الطبیب مسطور است کہ غابدہ دہ ہزار حدیث روایت کردہ و اسناد
آن احادیث بطناب شریعت صلوات اللہ علیہ مہرسانیدہ (محمد بن یزید بن
مسلمہ نوادہ مسلمہ بن عبد الملک است کہ وقعی بطرف اسلامبول راندہ و
غلط را افش کردہ و محل داخل در سواد کہ منہدم بودہ با جامع عرب کہ در آنجا
واقع است بنا و آباد نمودہ و غلط را مدینہ القہر نامیدہ است)

غانکہ بنت زید

از فضیلت صحابیات و دختر زید بن عمر بن نفیل و عم زادہ عمر و خواہر سعید بن
زید از عشرہ مبشرہ است کہ بحال و دانتش مشہور بودہ اول عبد اللہ بن ابوبکر
بعدا از آن عمر بعد از پیر بعد حضرت امام حسین علیہ السلام اورا از زوج کردہ
و در وقعہ کربلا در مہر شہر آنحضرت گفتہ است

و حیئت فلا نیت حسینا اقصدتہ استنہ الاعدا

غادر وہ بکر ہلاہ صریحا جادت المن ہے ذری کربلا

گویند عند اللہ بن ابوبکر طور ہے مفنون غانکہ بود کہ ہیچیکار اقبال نمیبود

خیرات حسانا

۱۷۲

حتیٰ یک نماز جمعہ را ترک کرد لهذا ابو بکر حکم کرد او را اطلاق دهد پس از حدائے حالت اشفتگی بہرہا پند ابو بکر با و رحم نمودہ اذن رجوع داد بعد انکہ عبد اللہ در محاربتہ طائف بزم تیرہ در گذشت عمر اورا بزنی گرفت بعد از عمر در تحت ازدواج زبیر کہ از عشرہ مبشرہ بود در آمد چون او بزنی در وقت جل و روادی سباع در حالے کہ در زبرد رخنہ خفتہ بود بدست عمر بن جرموز کشنہ گشت چنانکہ ذکر شد بشراف ازدواج حضرت سید الشہداء علیہ السلام فی الحیۃ والثناء نابل گردید و معروف شدہ بود کہ ہر کس غایتکہ را بزنی گیرد مقتول و شہید خواہد شد و غایتکہ برای ہر یک از شوہر ہا خوشتر شہید

فصلی بلیغ گفت است

عادت کربین شہداء

جاریہ ولید بن بزید اموی و دختر شہدہ است کہ ترجمہ حال او کندش مادر و دختر ہر دو خوانندہ بودند اما دختر در فنون چند از مادر عالم تر بودہ کو بتدعانہ کہ روزی در حضور ولید بعضی ابیات بحوالہ مشغول بود و از آنجملہ این بیت خود او بود

یا صاحبہ دع الملائمہ واعلمی ان الہوی بدع الکرام عیبہا

دختر کے مصراع ثانی را اینطور خوانند ان الہوی بدع الرجال عیبہا غایتکہ بعضی گفت بند از زیان ہم مرگ است ایاز کہ ام شمرہ می شود (بند از شخصی بودہ کہ روغن زیتون می فروخت و بیستہ شہرت داشت)

غایتکہ بن عبدالمطلب

دختر عبدالمطلب بن ہاشم عمہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وارضیٰ زنان قریش بودہ اگرچہ از شش دختر عبدالمطلب جز صفیہ ظاہر اہلبیت بشراف اسلام مشرف شدہ اما شرافت قرابت سید کائنات اورا داخل در خیرات حسان میں نماید ابیات ذیل زاد و حال احتضار پدید خود در

مرثیہ او کہنہ است

اعینتی جو داولا تخلا بد معکا بعد نوم النیام

اعینتی

خبرات حسنا

۱۷۳

اعینے واستعبروا سیکن
اعینے واستخرطوا سیجا
علی المحفل الغمری الثانی
عنه شیکة الحمد وادی الزنا
وسیف لدی الخرم صمنا
وسهل الخلیقة طلق الیدین
نبتک فی ناذخ بدینہ
وابیان ذہل کہ در غریب شجاعت و حاسر است و در او خراب اول و ن

حاسر ثبت شدہ نیز از شاد و الہامینا

سائل بنا فی قومنا
قیسا و ما جمعو الننا
فہ السور و الفنا
بعکا طبعی الناطر بین اذا ہم لمحو اشعا
فہ قتلنا ما لک اقرا واسئلہ رعا
ومجد لا غادر نہ بالفنا ع نفثہ ضیا

در کتب سیر مطور است کہ بعد از وقوع ہجرت غاتکہ بفت عبدالمطلب
در مکہ خواب بد شیر سوار ہے بمکہ آمد و ندا کرد کہ ای جماعت بیوفا نا
ستہ روز دیکر بحمل محارکہ و جانی کہ در آنجا خواہید افتاد و مرد برسید
بعد در بالای کعبہ اجلہا اللہ و پس از آن در ذرۃ کوہ ابوقیس ابن
ندا و اتکرار کرد و سیکے بزک برداشتن بیائین انداخت آن سنک قطعہ
قطعہ شدہ ہر قطعہ بجائہ افتاد غاتکہ ازین خواب چین استنباط کرد
کہ بقریش یعنی بہ اہالی مکہ کہ هنوز در کفر و شرک بودند بلائی نازل خواہد
آن خواب را برای برادر خود عباس نقل کرد و تعبیر آن ہے الحقیقہ جنک
بدن بود گویندا کہ چہ غاتکہ خواب خود را اینہا ہے بعد اس گفت اما یوشید
نماند منتشر شد ابو جمل شہید و بعد اس بطور اسنہنرا گفت کو با نبوت

خیرات حنا

ع ۱۷

بن نان شتاهم سزایت کرده خلاصه سه روز از آن خواب گذشتم خبر مفید

جنتك بدو بمك رسيد

لفظ غاتکه از اعلام منقول است و هر فری که بدن خود را بطیب و عطر
زد و میبرد او را غاتکه می گفتند

غاتکه بنت اسید و غاتکه بنت خالد و غاتکه بنت عوف و غاتکه بنت نفیم
و غاتکه بنت الولید از صحابیات بوده اند و غاتکه بنت خالد همان ام معتبد
که در حرف الف ذکر او شد و اسم اصیل ام زرع سابقا ذکر چنانکه میجو
مرحوم در خاشیه شما نقل نکاشته غاتکه بوده و غاتکه بنت بنید زوجه
عبد الملك ابو نادر بنید بن عبد الملك است و غاتکه بنت عبد الله بن
بنید همان است که احوص شاعر مشهور در حق او گفته

یا بنت غاتکه الذی تعزل

حذر العدا و به القوادمو کل

و این شعر مطلع قصیده طنانه است معاویه نیز در خبری غاتکه نام داده
و ابودهل شاعر مفسون او گردیده در اشعار خود از و نام میبرد مثلاً ایها
با و جاپزه هاداده که اسم او را در شعر نبرد غاتکه الغنوی در عربی نسوان
بنی غنم و چون را بقرة العدوی و ادای مقام ولایت بوده و از جد هاشم
مسالك پناه صلی الله علیه و آله نضر غاتکه نام داشته اند لهذا انضر را
ابن العوانك گفته اند و در حدیث است که فرموده اند انا ابن العوانك
من سلیم و سه نفر از عوانك مذکوره از قبیله سلیم و شش نفر از قبیله دیگر
بوده اند و یکی از عوانك قبیله سلیم غاتکه بنت هلال مادر جد هاشم بن
عبد مناف است و دیگر بی غاتکه بنت مرة بن هلال که مادر خود هاشم
بوده و سیم غاتکه بنت الا و حص بن مرة بن هلال که مادر جد ام النبی
امنه بنت وهب بن عبد مناف باشد و غاتکه که منشأ مثل انجب من غاتکه
شده غاتکه بنت سه زوجه عبد مناف مادر هاشم است و چون عوانك را
بوضع دیگر نیز شرح داده اند در آخر جلد ثالث باز فصلی در این عنوان

نکاشته

خیر ان حسنا

۱۷۵

کاشنر خواهد شد انشاء الله

و مقصود از عوانک در قصیده مختلفه حادث بن حلیزه الیشکره حرائر
و خیار جوانان نسوان است

غالیه

بنت ظبیان صحابه است از قبیله ربیعہ یا از بنی کلاب بن ابی مسطون
ابن ابی مرثا را الهام مدتی در تحت ازدواج حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بوده بعد بترک او فرموده اند و غالیه دختر هرون الرشید بوده و او را
برای وکیل جعفر بر مکه و زیور هرون بابر اهیم پسر عبد الملك بن صالح
الهاشمی تزویج نمودند و جنابہ محبوبه بنید بن عبد الملك که ترجمه حال
او گذشت نیز غالیه نام داشته و منصور خلیفه عباسی را نیز دختره
بوده مسماه بغالیه

عبایه

کهنه که بوده که بجا هد غامره او را بعبادید و معتمد امیر اشبیلکه
تقدیم کرده و منسوب باوشده از پنجگانه وی را عباده که گفته اند و چون
ظرافت طبع و فضل و کمال داشته و در نظم شعر و کاتب ماهر بوده از
ادیبه ها اندلسی شمار آمده است محفوظات او را در مقدمات لغت بنا
گفته اند صاحب نفع الطیب ابن علیم شارح کابا دیبا کاتب ابن قتیبه
نقل کرده که بعباده از افاده ها که در محضر علمای عصر خود ذکر است
که گفته است حالیکه در هنگام خنده در صورت بعضی جوانان پیدا
میشود اگر در زمان است آنرا نونه گویند و اگر در صورت اشخاص
و این در آنوقت از غرایب سلاغات ادبیه بوده و از علمای اشبیلکه
کهنه عباده است

در قدرت طبع عباده که گویند شیعه در فراتر مولای خود عباده خوانید
و عباده بخیا له دوچار بیخوایه شده برخاست و فشتن و اشاره
بعباده که خواب بود کرده گفت

تنام

خیرات حسنا

۱۷۶

تنام ومدنغالیسهر وتضبرعنه ولا یصبر

عبادته بیدار شده وفورا گفت

لئن دام هذا وهذاله سیجلك وجدوا لیشر

و این منتهای قدرت طبع است

عباس بن علی الفضل

حلیله مجتهد مشهور ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل از ائمه اربعه شیعا

را و محدثه صالحه بوده و ناشوی خود کمال موافقت را داشت و صاحب تاج

بعد از کو به عباس در حیات ابو عبد الله در گذشت و پسر از فوت او

ابو عبد الله در حق وی گفت ای ام صالح بیست سال با هم بسر بردیم و در هیچ

حرفی بینما بین ما مخالفت واقع نشد و صالح پسر بی بوده است که از صلب

عباس ابو عبد الله را آمده و پسر دیگر عبد الله نام نیز داشته از زوج دیگر

و هر دو عالم و فقیه بوده اند وفات ابو عبد الله در ربیع الاول سال

دویست و چهل و یک هجری و وفات پسرش صالح در خالنه که فاضله اصفهانی

بود در رمضان سال دویست و شصت و شش اتفاق افتاده و عبد الله

نخستین پسر ابو عبد الله ناسنه دویست و نود و نده بوده در سنه مریز بوده

در جامه ای الاولاد در هفتاد و هفت سالگی در گذشت و عباسه از

عبد الغزیز بن جعفر حنبلی اخذ حدیث کرده است

عباس بن علی المهدی

دختر محمد مهدی ابن عبد الله ابو جعفر منصور خلیفه عباسی و خواهر هارون

الرشید است و از باب سیر او را بنضایل منووده اند ابدا محمد بن سلیمان

علیه که از خاندان بی عباس بود وی را از زوجی کرد چون او در گذشت بر همین

صالح بن علی او را از بی گرفت چون او هم وفات کرد عیسی بن جعفر بن اوجیه

با او ما بل شد اما یکی از شعرا سربینت در شامت عباسه گفته بود

علینی بشیند و از خیا المنصرف شد و آن سه بیت این است

عباس انت الدعاف الذی نزل لک رقی الثاقل

خبرات حنا

۲۷۷

قتلت عظیمین من هاشم واصبحت فی طلب الثالث
 فمن ذا الذي غمره يعجل بالمال للوارد
 بعد از آن چون خلیفه هرون بصحبت جعفر بن یحیی بر یکدیگر و عباسیه میگذاشت و میخواست هر دو در مجلس او حاضر شوند از آن داد که جعفر عباسیه را فرو بیچ کند بشرط آنکه در غیر مجلس هرون با هم ملاقات نکند و این منرا و بحث فقط برای محرم بودن عباسیه بجعفر باشد اما عباسیه بحیدر خود را در خلوت بجعفر رسانید و آیتن شد و طفلی آورد و اینکه بعضی موت و خین استیصال و اعدام بر امکر را با اینفقه نسبت داده اند صحیح نیست و این خلدون هم در مقدمه تاریخ خود اینفقه را تکذیب کرده بنابرین ابیات که اشاره باین واقعه میباشد و با یونواس نسبت داده اند بمعنی است آن ابیات این است

الاقل لامین الله وابن الفاذة الساسه
 اذا ما ناك سرك ان تقفده راسه
 فلا تقتله بالسيف ووجهه بعثاسه

این اشهر و کامل گوید هرون و وجهه نیز مشاهه عباسیه داشته و عباسیه بنش احمد دختر امیر ابو العباس احمد بن طولون صاحب مصر و خاله قطر النداء که ترجمه حال او در حرف قاف بیاید و این عباسیه در مصر بنام خومعوه

بنای کرده است

(عبیده بن ابی شوال)

از نساء قرن اول و خیار اماء الله و زنی بصر او بی بوده که در خدمت زبیه عدویه شمر نموده و عبیده بن عبد الرحمن بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن ابی قتاده ام احمد الانصار تیره و محدثه است که در تاریخ خطیب بغدادی ذکر او شده و عبیده مغنیه بوده است محبوبه در عهد خلفای اموی و بشار بن برد شاعر معروف اعجمی بواسطه صدای او باوغا شوشده و شعها در حق او گفته از جمله میگوید

ما بوم

خیرات حسنا

۲۲۱

یا قوم اذنی لبعض الحی عاشقنه والاذن یعشوق قبل العین حیانا
فالوا بمن لا زنی تهدک فقلت طم الاذن کالعین توفی القلب کانا
هکله من واء لمشعوف بخاربه بلقی بلقیانها روحا وریحانا

عبد بنی کلای

عارف بوده است از اهل بصره که او را دارای مقام ولایت دانسته اند و رفته
اول هجری و بنا بر ابعده در مغازیه بوده بامالک بن دینار ملاقات میکرده و
طبقات امام شعرانی بقصریج شده که مردم عبیده را بر ابعده مقدم میداشته
و بعد از فوت ابعده نیز او را در خواب دیده و خود گفته است عبیده در درخت
آخرت از من بالاتر است و فات عبیده قبل از ابعده اتفاق افتاده

عبیده الطنبوری

یعنی عبیده طنبور زن و آن مغنیه بوده است نهایت خوش سپاس او مغنیها
عمر خلفای بنی عباس و در زن طنبور کمال مهارت را داشته و در حق او
گفته اند

امست عبیده فی الأحسن واحد فانه جاور لها من کل محد

من احسن الناس حجابا بنصها واحد فالناس از غنطنبور

از فرار مسطورات اعلم این شعر در وی طنبور عبیده را بنویس منفوش بوده

کاشی سوی الخیال نه فی الحب یحتمل

عتابه امر جعفر

مناد جعفر بن یحیی البرقی است بعد از آنکه صیت جلال و ثروت بر او مکتفا

گرفت این زن در استیصال آن طبقه مبتلا بمنتهاد رنج فقر گردید

از یک از رجال آن عصر نقل کرده گویند او حکایت نمود روز عید قرآن

بخدمت مناد رنخورد رفتم پیروزی دیدم نهایت فسخه و فیض و طلیق الکیا

منادرم گفت ای فرزند خاله خود را اگر ام کن من شرط تحیت ادا کردم و پرسیدم

این عجز چیست منادرم گفت مناد رجعت بن یحیی است به یزدگار او مناسف

و متعجب شدم مشارالیهما گفت یا بنی انما کانت الدنیا عاریة ارجعها معیها

و حله

خیرات حنا

۱۷۹

وَحَلَّةٌ سَلْبَهَا مَلْبَسُهَا يَعْنِي أَيْ يَسْرُكُ مِنْ مَنَاعِ دُنْيَا غَارِبَتِي اسْتَ هَرَكَةُ بَغَارِيهِ كَفَتْ
يَسْرُكُ ادَّوَحَلَّةِ اسْتِ كَرِهَرَكَةُ يَوْشِيدُ يَكْنُدُ كَفْتُمْ اَزْ عَجَائِبِ هَرَجِهِ دِيدَهُ كَفْتُ عَجَائِبِهِ
وَرَحِيَانِ يَسْرُكُ جَعْفَرُ رَجَبِينَ اَعْيَادِ چَارُ صَدُ نَفَرِ جَارِيهِ دَرِ بَرَابَرِ مِنْ جِي اَنْتَانْد
وَمَنْ شَاكِي بُوْدَمُ كِهْ يَسْرُكُ حَقْمَادِي مَرَا اَدَّ اَمْنِي كُنْدُ خَالَا يَعْنِي كِهْ رَسِيْدَهُ اَمُ كِهْ
اَمَامُ اَرْزُوِي مَن دَر اَن اِيْنِ اسْتِ كِهْ دُو پَوْنِت كُو سُفْنْدُ قَرَبَانِي مَن دَهْنْدُ بَكْرِي
قَرَشُ وِدْ بَكْرِي رَا اَلْخَافُ خُودُ قَرَارِ دَهْمُ مِنْ اَزْ يَنْ كَفْتُهُ نَهَائِتِ مَنَّا اَرْشَدُمُ وَاكْرَمْتِ
وَبَا مَضْدُ دَرْ هَمُ بَاوْدُ اَدَمُ بَقْدُ دِي خُوشَالِ شُدُ كِهْ نَزْدِيكُ بُوْدُ وُوحِ اَنْجَشْتِ
پَوْنِ اَزْ كُنْدُ بَاَزْ اَزْ دُو پَوْنِيْدُمُ اَزْ اَنْجَرِ دِيدَهُ كِهْ اَمُ مُشْكَلَرِ اسْتِ اِيْنِ دُو بِيْتِ

بخواند

كَلَّ الْمَصَائِبُ قَدَّمْتُ عَلَى الْفِتَنِ فَهَوْنٌ غَيْرُ شِمَانَةِ الْحُشَادِ
اِنَّ الْمَصَائِبَ تَنْقَضِي سِيَابَهَا وَشِمَانَةُ الْأَعْدَاءِ بِالْمُضَادِ
بَعْدَ اَزْ اَنْ كَفْتُ مُشْكَلَرِ بِنِ چِي رَهْمَا مَرَكُ اسْتِ كَفْتُمْ مَكْرَمُ رَا دِيدَهُ اِيْنِ دُو بِيْتِ
قَرَأْتُ مَمْنُودُ

لَا تَحْسَبَنَّ الْمَوْتَ مَوْتًا بَلَاءًا لَكُنَّا الْمَوْتَ سُؤَالَ الرِّجَالِ
كَلَامُهُمَا مَوْتُ وَلَكِنْ اَشْدُّ مِنْهُ اَلْ لَذْلُ السُّؤَالِ
كُوْنِيْدُ عِبْتَا سَهْ حِيلَتِي كِهْ بَهْمَتِ مَوَاصِلُ جَعْفَرُ كَرْدُ بَتَوْسَطِ اِيْنِ زَكْنُ بُوْدُ اَكْرَمِي
اِيْنِ خَلْدُونِ اِيْنِ حِكَايَتِ رَا اَنْزِيْفُ مَبْنِيَا بَدِ

عَبْتَرِ بِلْتِ زَرَاوَلَا

اِيْنِ عَدَسِ اَلْاَنْصَارِ تِيْرِي فِي صَحَابَةِ بُوْدُ وَعَبْتَرِ كِهْ اَبُو اَلْمَتَاهِيْ شَاعِرُ رَا اَشْعَا
قَامُ اَوْدُ اَبْطُورُ مَنَّا رَا لِهْ بُوْدُ اَزْ جَوَارِي مَهْمُ كِهْ خَلِيْفَةُ عِبْتَا بِيْ بُوْدُ اَسْتِ

عُثْمَانِي

بِنَايِرُ سَيَطُورَاتِ كَامِلِ اِيْنِ اِيْشِرُ خُزُرِ عِبْدُ اللهِ بِنِ مُحَمَّدِ بِنِ عِبْدِ اَمَّةِ بِنِ عَمْرِو بِنِ
عُثْمَانَ وَنَسُوبُ بَعْثْمَانَ بِنِ حَقَّانِ وَنَزْدُ وَجَاتِ هَرْوَنْ اَلرَّشِيْدُ بُوْدُ جَدُّهُ
بَدْرُ شَقَا طَرَفُ بِنْتِ الْحَيَّيْنِ بِنِ عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبِ عَلِيْمَا السَّلَامِ اسْتِ

عجائز الجند

خیرات حسنا

۱۱۰

یعنی پیر ذنهای بهشت و ذکر آنها در ترجمه حال صفت بن عبدالمطلب است

عجفاء

در لغت عجفاء بمعنی سرشته مهر و له است اما در اینجا مقصود ادیبان است که اصلا از عربستان شرقی یعنی از عراق بوده بعد با ندر سفر او از ابیسیا خوب پیچوانده در فح الطیف ذکر او شده است و عجفاء بن علفه السعدي فاضل ابنصرع است که کافخانه بابها مجید و ابنصرع مثل شده و در مجمع الامثال مذکور و مضاحت عجفاء را صحت صاحبان کتاب بیان کرده است

عرفضیه

از ادیبانها اندلس و جاریه بوده است که ابوالمطرف عبد الرحمن کاتب شهو او را از او کرده و علم نحو و لغت را از ابوالمطرف اخذ نموده و بعد از او در کتبه اسم او قتره او را در علم عروض اشعار می نماید در فح الطیب مسطور است که عرفضیه کتاب کامل مبره و نوادر علی الفای را حفظ نموده آنها را شرح می کرد ابو داود سلیمان بن نجاح گفته است من دو کتاب می خوانم و در عرفضیه خواندم و علم عروض را از او اخذ کردم عرفضیه در اندلس در شهر بلنسیه اقامت داشت و قتره بیاد در سال چهار صد و پنجاه هجری بعد از فوت مولای خود ابوالمطرف در دانیه در گذشت

عرب

از مغنیه ها مشهوره زمان خلفای بنی عباس و صاحب طبع شعر بوده ابو الفرج در اغانی گوید بعد از حمله و سلامه الزرقاء که شرح حال آنها گذشت و بعد از عرقه المبله که ترجمه او بیاید و از مشاهیر مغنیه ها قدیم است مثل عرب بنامده علاوه بر خواندن و شعر گفتن خط را خوش می نوشت و سطرینج و تخم زرد را خوب بازمی زد و ظریف و بدیهه گو بوده و در سواریه طوری مهارت چاکلی داشته که پنا بر کاب نکند آشنه سوار میشد

در اغانی مسطور است که عرب در حیرت می کرد و در شفا طه نام چون صباحت و پاکیزگی داشته و در خانه یحیی پدر جعفر منیر جعفر باو محبت

خیر ان حسنا

۲۸۱

بهم رسانیده و بر آن فریج نمود اما بجای بجهت پستی نسب آن دختر باین وصلت
رضا نبود لهذا جعفر ظاهر را در اطلاق داد و با طئا و برادر خاتمه دیگرها کن
کرد و خادمی بخدمت او گذاشت و مخفی از پدر گاهگاه نزد او میرفت در سال
صد و هشتاد و یک، هجری عربی از فاطمه متولد شد و فاطمه در گذشت جعفر و خیر
نمود را بدایه میسجی سپرد چون در سنه یکصد و هشتاد و هفت بدیجی نام
بر او مکرر از صفحہ هستی محو کرد عربی ابنا بقی باشد هارون الرشید که عبد
بن اسمعیل مرا کیم نام داشت بفرستند و در خانه او تربیت یافت نوشت و
خواند و آوازه او بکج مامون و معنم رسید و در نزد آنها اعتباری بهم رسانید
در سال دویست و هفتاد و هفت در گذشت در خانی که نمود و شش سال از
عمر او گذشت بود ابن جوزی در کتاب الاذکار گوید عربی معنم خلیفه بصلوات

در هم خرید و آزاد کرد

عربی جارتی المامون

جارتی محبوبه مامون خلیفه عباسی بوده و کمال فصاحت و بلاغت و ادب داشته خلیفه

از فرط محبت با او میبکفت

انا المأمون والملک الهام علی ابی بحبک من تمام
انرضی ان موث علیک وجدا و یبقی الناس لیس لهم امام
و عربی رجواب مامون گفت ای پادشاه من پدر شما رسید پیش از شما بانس
عشو سوخته که فرموده است

ملك الاشيا لانسان غنا به وحلن مرفلی بکمال مکان
ما لے نظا و عنی البریة کلها و اطیعن و هن فی عصیتنا
ما ذاک الا ان سلطان الله و به غلبن اعز من سلطان

و رسید مجبور بجا خود را بنفس خود مقدم داشت و ثنائی خود بر جادیه که مدعی
محبت او هستند مقدم میدارید مامون گفت محبت من مخصوص شماست و محبت
پدرم میان من و منقسم بود عربی گفت مولای من محبت رسید هم بیک نفر بود
و آن دورا هم محض خاطر او دوست میداشت چنانکه خالد بن بزید معاق

در حق

خیر انجمن

۱۱۲

در حق رمله که روجہ و معشوقہ او بودہ گفتہ
 احب بنی القوام طراً لأجلها ومن أجلها احببت اخوانها كلها
 و دیگر گفتہ

احبب لاجلها السود انحنى احب لأجلها سود الكلاب
 ماثون سکوت کرد و غریبان قطعہ بخواند
 وانتم اناس فيكم الفدر شينه
 لكم اوجه شتى والسنه عشر
 عجب لقا لی کیف یعبوا الیکم
 علی عظم ما یلقی و لیس له صبر

× شعره

بنت جمیل و محبوبہ ابو صخر کثیر بن عبد الرحمن شاعر شیعی مشرب است
 و او را کثیر عتره گویند و عتره بنی عین و قشید بداء بمعنی اهو بره
 ماده است کثیر در یک از قطعات خود عتره را ثبت بیک از اجداد او
 داده و حاجت خوانده و آن قطعہ این است

اذا ما اننا خلنا کربنا ابینا و قلنا الحاجبہ اول
 سنو لک عرفا ان اردننا ونحن لثلك الحاجبہ اوصل

کثیر را بجهت کونا ہی قد او مصغراً نام داده اند چه کثیر مصغر کثیر است
 گویند و قتی کثیر فطام بنت شحنه خارجہ را دید از آنجا که او ابن ملجم را بقتل
 حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام بداشتند و کثیر شیعی بود گفت تو چقدر زن
 دشمن کنی همنه و حال فطام کمال حسن ظاهره را داشت فطام گفت تو
 عجب مرد قصیر القامه عظیم الطامه هستی و چقدر خدا نورا پست کرده که نابد
 بواسطه اسم زنی شناخته شوی و بتو کثیر عتره بگویند

کثیر در سال یکصد و پنج هجری در گذشت و شاعری مجید بود با وجود
 تعشق بعتره میگفت

هل وصل عتره الا وصل غائنه فی رصل غائنه من وصلها خلف

خزائن خاشا

۱۸۳

نیز از اشعار او است

قضی کل ذی بن فوفی غریبه وعتره ممتول معنی غریبهها
و حکایتی از شعر را است که در عنوان ام البنین ذکر شده نیز از دست
و اتی و طینا می بستره بکدام قحلیت غما بینا و تحلت
لکالم تحیی ظل الغامه کلما نبوا منها للبقیل اضحک
این دو بیت اگر چه خطای از صنایع شعری است اما چون طبیعی گفته شده سخن
افتاده و این خلایق نهایت پسنیده است

عتره المیلاء

نمونه محافیدیم عربا است و قبل از جمیله مقتیه در کد شکن چور و دقنا
متمایل بوده و او را امیلاء خوانده اند انصار کرام و پرا ازاد کرده اند و در
مکینه منوره سکنه گرفته و اکثر خدمت حضرت سکنه بنت الحسین علیهم السلام
میر سیده و اشعار حسان بن ثابت انصاری را میخوانده و سیده سلام الله
علیها را بر وقت و گریه می انداخته در حسین و جمال و خلق و خصال و عفت و
ظرافت او را ستوده اند در جلد شان زده ام غایب تفصیل حال او مذکور
است

وعتره الا شجعه وعتره بنت حارث وعتره بنت خابل الخزاعیه وعتره بنت
ایه سفیان از صحابیات بوده اند وعتره بنت الحارث خواهر ام المؤمنین میوه
بنت حارث است وعتره بنت ایه سفیان نیز خواهر ام المؤمنین ام حبیبه
میباشد و اسم عتره بنت ایه سفیان را حنکه یا دره نیز گفته اند

عصمت

دختر ثقاتان خلد اشیان مغفور و فتح علی شاه طاب ثراه و خواهر ضلیه و بطنه
مرحوم شاهزاده محمد علی میرزای معروف بدولت شاه است خطا نسخ را بخوشه
اساتید این فن نوشته و قرآن خط او نهایت مرغوب است گاهی بافتضای طبع
موزون شعر گفته از جمله این مرثیه را در وفات یکی از شاهزادگان بنظم
آورده است

چکرم

خیرات خسا

۱۸۴

چکری قوای آسمان ستمگر که یکدم نیاسا بجای از کین و اذان
نداردی جز از ظلم مایه بد که نداری جز از کینه تو شد در آستان
فخواهی که ماهی بنابد بچرخ فخواهی که مهر به فروزد با بوان
لبی که ز تو بد طای خسته لبی غم ز تو در دل نا توانان
بود جاودان جان چون من بود روانش چون باد دایم در افغان

عصمت بیگم

از زلفهای صاحب طبع است ظاهر از خرم مرحوم شاهزاده سیف الملک مهرزا
بوده در هر حال این دنیا عی ازوست

چون ابر بهار دمیدم کز بزم مانند فلک همیشه سرگردانم
با هر که وفا کم جفا می بینم بر بخت خود و ظالم خود حیرانم

عصمت یا عصمت

دختر فاضله سمرقند بوده در نظم شعر طبع خوبی داشته در اغلب تذکرها ذکر
اوشده این یک نمونه از اشعار او است

مکر رسوای عشق از مردم عالم غیبی دار که عاشق کشتن و رسوا شدن هم عالمی دار

عصمتی

بیز از اماء شواعر بوده و از بخت مسطور در ذیل که از نتایج افکار او است

معلوم میشود که صاحب خیالات دقیق بوده است

از پاشکتان طلب کعبه مشکل است آن کعبه که دشت همد کعبه دل است

عفاف

از عنصر ادکان خافان مغفور فتحعلی شاه طاب ثراه و حلیله مرحوم شاهزاده

حیدر قلمپوزا ابن خاقان بوده خطا شیکسته را خوش می نوشت در علوم عربیه

ربط داشته شعر هم می گفتن ابیات ذیل از نتایج افکار او است

من نغمه که اندام می شاد تفاوت نیست با مرغ آزاد

بگوی عشق ایدل با خیر باش که آنجا در هنر نان اندر بکین اند

چه ناله فصل گل ای بلبل زار که گل دانست پر دای غم تو

خیرات حنا

عقبت السلطان^{۱۸۵}

از بانوان محترم حرم جلالتنا علی حضرت پادشاهینا اینجانب خیرات حنا بقرآن
(ناصر الدین شاه) خلد الله ملکه و دَوْلَه میا شد و ارشد اولاد سعادت نژاد
همایون یعنی حضرت مستطاب کرم و ن قبا با شرفا نفع اعظم شاهینا همداره
معظم بین الدوله العلیه العالمیه ظل السلطان سلطان مسعود میرزا الدائم الله
تعالی اقباله که صیت شوکت و جیشش بشرق و غرب عالم رسیده و عظیم آثار
با افتخارش در اهرم دیده و دیده ازین بطن ظاهر بوجود آمده

عقبت

دختر خافان خلد آشیان فتح علی شاه طاب ثراه و خواهر صلیبه و بطینی مرحومه
حسینعلیمیرزا فرها نقرهای فارس و حسینعلیمیرزا اولی خراسان بوده و پیوسته
در تزکیه نفس و ریاضت مجاهدت می نمودند از علم نجوم و هیئت و مقدمات عربی
بهرم داشتند خط نستعلیق و شکسته را خوانا می نوشتند شعر را نیز می گوید و می خواند
چون سبک عرفا را پسندیده و اغلب مشغول مولوی و محبت الله علیه را میخواندند
گاه خود نیز بطرز شغولی بسیار نظم میکردند چند شعر از ویل از ویست

میل خاطر یکشد نازه بان	تا ز نو آرم حدیثی در میان
هست در شهر محبت نازه ها	در کباب و سبزه پشازه ها
غیر عشقم هیچ در نظر بر نه	دل ز یاد عشق هرگز نپز نه
دشمنکار از این لذت غیر آید	خستکار از این لذت غیر خواب
عزیزه در دُر دیا خواهد چو کما	در زمستان هر کس جوید بهار
هر که را باشد بهار در جهان	عشوق میبایست بهار عاشقان

عقبت با عفتی

بعضی این زند را از اهل بزم قد نوشتند و برخی او را اسرار این نوشتند اندر
هر حال در زهد و صلاح و حسن عقیقت و خلوص نیت و پاک نهادی و مواء^{ظمت}
او در فرایض و نوافل زیاده از حد مبنا نگه کرده اند این دو شعر از شایع
افکار او است

خیرات حشا

۱۸۶

فامی سر و که در آب نه زار شده کرده دعوی بعد بار نکوناشد
مست بودم بمی غفلت ساقی پیش دوست جامیم عطا کرد و فشانده

عقرب و بنت عیال

دختر عیال بن ثعلبه از انصار و زوجه حارث بن رفاعة التجاری شش ساله
صلوات بر او است که ستره بر او را ابن عفره گفته اند و آن ستره بر معاذ و معوذ و عوف نام
داشتند و از اصحاب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بوده عفره چهار ساله
هم آورده و هر هفت در غره بدو حضور داشتند معاذ و معوذ با آنکه جوان
بودند در روز جنگ فدای ما شدند اذاف ابو جهمل داد او طلب شدند و او را
بکشند و بر او بزرگوار آنها عوف نیز در آن روز بجهت درک سعادت شهادت
زیر خود را از برپیر و ن گرفته بدست داشت و شمشیر کشیده بدشمنان حمله نمود
و بعد از آنکه چند نفر از مشرکین را هلاک کرد شهید شد و بمقصود خود
نایل گردید و عفره اسم صحابه دیگر است که او هم از انصار و قبیل بنی

خزرج بوده

عقیر و عابد

بناب هسطور است کتاب نفحات الاثر و طبقات مولا ناشعرا بنی بوده است
بصر او به دارای مقام ولایت و بامعاذة العدو به که شرح حال او بناب هطعا
میباشد گویند عقیر چند آن از خوف خدا گریست که چنانچه او گور شدند
و روزی یکی با او گفت تا بینای کار مشکلی است او گفت کوری که شکل است
برخی از صلح بزارت مشاور اینها آمده طلب غاکر کردند او در کمال فروتنی
گفت اگر بنا بود نگاهکاران لال شوند این پیر هیچ حرف زدن نمیتوانست
اما چون دعا کردن سنت است بدان اقدام میبرد نگاه با اینکلمات زبان کشود
جَلَّ اللهُ قَرَامُ مِنْ بَنِي الْحِمْزَةِ وَ جَلَّ ذِكْرُ الْمُؤْمِنَةِ وَ مِنْكُمْ عَلِيٌّ بِالْوَ حِفْظِ عَلِيٍّ
الْأَيْمَانِ إِلَى الْمَنَاتِ وَ هُوَ أَوَّلُ الرَّا حِينَ (عقیر بضم هاء و فتح فاء بر وزن

جمیره میباشد)

عقیر

خادنه

خبرنا حسنا

۱۸۲

جاریه و مغنیه بوده است مشهوره که با خلیفه در پیچ که پیش از آنها شده
در یک سبک اسلحه داشته مولای آنها را این شناس و خود آنها را شناس
میکند اند و عقیده و خیر شیخ الاسلام محمد اسعد افندی بوده ازا الحسنجا

که سلطان عثمان ثانی اوزاسرا و از و اج دانسته
عکس شد باطریق شرب و احده

از غرض خانوای عرب و صاحب نظر و جزیه بوده و در جنگ صفین در عسکر
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر عصا خود تکیه مینموده و اصحاب عساکر
آن بزرگوار را بجنگ نامعنا و به یحیی بن مکیه و میگفتند ایها الناس علیکم
انفسکم لا یضربکم من ضل اذا اهدیتم ان یجتنی لا یجتن من سکنها ولا یجتن
من دخلها فابتاعوها بادلایدوم نغیهها و لا یضرم هوئها مستظمین
بالصبر علی من طلب حقوقکم ان معاویه قد و قد علیکم بعرب العجم غلف الفارب
لا یفقهون الایمان و لا یدرون الحکمة و غاهم بالذنبافا جابوه و اسند غاهم
بالباطل فلبوه قاله الله عباد الله فی دین الله یا معشر المهاجرین و الانضنا
امضوا علی سیرکم و اصبروا علی هه میتهکم و اعلوا ان مصیرکم الی الموفق کانی

بکم غدا و قد لقیتم اهل الشام کالحمل النافره

در خلافت معاویه عکس شد بمعنا و به حاجت بهر سببیده نزد او آمدن ایه
ابتدا عبادات مزبور را خوانند بر سبب چه بود که چنین میگفتند
مشاورانها گفتند یا امیرالمؤمنین حق جل و علا فرماید یا ایها الذین امنوا
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبدلکم کسوکم و عاقا امر بود اگر نخواهد
اغاده نمینماید این بگفت و طلب عفو کرد معاویه از مؤاخذه و رکذنه

حاجتش بر آورد

علما بیکم

مادر شاه اسمعیل اولین پادشاه صفوی و دختران او تصریح حسن بیک
با پند اوق و بنلو که او را اوزون حسن هم میگویند مینماید بدین شرح
بیک بنابر اعتقادی که بخانواده شیخ صفی الدین داشت محض کرامت خود را

خیرات حشا

۱۸۸

برنے سلطان حیدر داد و شاہ اسماعیل باد و برادرش سلطان علی و سید
ابراہیم از صلب سلطان حیدر و بطن علماہ بیکم بوجود آمدند و بعضی اسم
این زن را حلیہ بیکہ اغا نوشنہ اند

علم السمراء

جاریہ عبد اللہ بن موسیٰ الطہادی العباسیہ بودہ و بعضی اشعار علیہ بنت
المہدی را وایت نمودہ بجمہت و وایت او ذکر روی در اغانی
شدہ است

علم الدنیر

انادیبہ ہا اندلس است اصلش از عربستان شریف و جاریہ یکی از دختر ہا
ہارون الرشید بودہ و در بعد از تحصیل او کثرت ثروت نمودہ بعد مدینہ
منورہ رفتہ و فن موسیقی را در آنجا ازرقہ دادہ لہذا اشہرت کردہ و بدینجست
او را مدنیہ کہنہ اندیش از آن اورا بعد الرحمن ثالث از مشاہیر ملوک اندلس
فرخندہ اند و عبد الرحمن را جاریہ دیگر بودہ خواستہ و دانشمند متماہ
بفضل کرد و خوف فاء ذکر آن بنیاد

علیہ بنت المہدی

دختر مہدی خلیفہ عباسیہ و خواہر علیہ ہارون الرشید نیز خواہر عباسہ
بنت المہدی است کہ ترجمہ خالہ او گذشت مادرش مکنونہ جاریہ مہدی بودہ خود
از ارباب شعر فضل و کمال و در نہایت حسن و جمال بامہارت در فن موسیقی
کردہ و ایام عادت زنان کہ از عبادت ممنوع اند بآنکار سپرد اخبرہ و از اشعار
رائفہ او است

یا واحد الجہات	منک اذ کلعت	نفسی یحبک	الا الہم والخرن
لم یسبک	سؤؤل ولا حزن	و کیف لا کیف	بنی و جمال الحسن
ولا خلا منک	لا فلیح ولا جسد	کلہ بکلك	مشغول و مرہقن
فوز تولد من شمس	و مر قمر	حتی تکامل فی الروح	و البدن

گویند علیہ مملوکے داشتہ علی نام کردش بمهر او مقنون بودہ و در اشعار
نا او

خبرات حشا

۲۸۹

با او مغاز له پیغموده واسم او را میبرد برادرش هارون خبردار شده و این
معنی را مناسبشان او را از بر دین نام طلحی کرد و قسم داد که پیر
این یکتا نماید بعد از مدتی شنید علی در قرآن قرآن در او اخسوره مبارکه
بقره با بن آیه شریفه رسیده که و ان لم یضربها و ایل فضل خوانده است فان لم یضربها
و ایل فغانها عنه امیر المؤمنین هارون را حال انبساط و انصاف در دل
از نمی خود در گذشت

علیه نزد هارون مفای بلند اشنه و نهایت احترام را بمشاورایانها میبرد
و کثرت نصیحت و دبی او میباید چنانکه وقتی مجرایان میرفت او را همراه برود
اما چون محل موسوم بمرج رسید یاد از بغداد نمود و این دو بیت بخواند

و مغرب بالمرج یبکی بکلی لبخوه

و قد غاب عنه السعدور علی الحب

اذا ما اتاه الوب من نحو ارضه

نشق لیکنشی برامحه الوب

هارون دارققت حاصل شده علیه را از هارونجا بیغداد بر کرد ایند ولادت
علیه در سال یکصد و شصت هجری و وفاتش در دویست و ده واقع شده
شوهرش موسی بن عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس از همان

سلسله عباسی بود

علیه بن المنصور

دختر ابو جعفر المنصور عمه علیه بن الهادی بود است و علیه اسم دختر زریاب
مغنی مشهور است در ریاب از اد کرده مهتد عباسی و شاکر اسحق مؤصل
بوده و وقتی باندلس رفت و رئیس مغنیها بعد از فوت او احد تنوائت جای او
بگیرد جز دخترش علیه که مغنی بود در کمال مهارت و تفصیل احوال آنها در جلد

ناجی فتح الطیب مخطوط است

(علیه در این چنان اسم بضم عین و فتح لام و تشدید یاء میا شد)

عامره

سازن

خیرات حسن

۱۹۰

سبز زین محدثه مسماء با بن اسم بود که اندیکه عماره بنت عبد الوهاب الحمصی
دیگر عماره بنت نافع بن عمر الجعفی و عماره الثقفی
عمایم بنت ابی بکر الحسینی

دختر مولانا حسان الدین الحسن بن محمد بن ابی بکر الحسینی است که او را شریف
نشار به هم میگویند مشارالیهاییکه از اشیاخ امام سیوطی مینا شد خواهر
دانشمسماء با لف بنت حسان الدین که او نیز اهل علم و با عظام تقویاً در
درجه بود که از کسانیکه الف اجازه گرفته عایم هم مجاز گردیده است

عمار بنت عبد الرحمن

دختر عبد الرحمن بن سعد بن ذرارة الأضاربی است که از تابعیات شوان
اهل مدینه بوده عالم بفقده و در حجره عائشه بسر کرده از و از ام سلمه و
حدیث بسیار کرده فاه الصنفی فی الوافی

عمار بنت مرداس

خواهر عباس بن مرداس و شاعره خوش طبعی بوده است در شرح العین
او را دختر حنا خواهر صخر که ترجمه حال او گذشت نوشته و ابیات ذیل ازیناج
افکار او است که در مرثیه برادر خود عباس گفته

اعینتی لم اخلک باخانة ابی الدهر والایام ان تضبر
وما كنت اشته ان اکون کاتبة بعباد انبعی اخی تحیرا
تری الخصم زورا عن اخی مهابة ولیس الجلیس عن اخی بازورا

عمار بنت النعمان

دختر نعمان بن بشیر صحابی و زوجة مختار بن ابی عبیده الثقفی مشهور بود
که در زمانه عبد الله بن زبیر خرج کرد مصعب بن زبیر برادر عبد الله بعد
آنکه مختار را بکشت عماره بنت النعمان و عیلة دیگر مختار را که ام ثابین بنت
سمره بن جندب بود احضار کرده گفت چه میگوید در حق مختار ام ثابین گفت
هر چه تو گوئی منم همان گویم مصعب او را زها کرد و بعد از گفتن تو چه میگوید
او گفت خدا رحمت کند مختار و امر صالحی بود مصعب که این چنین عماره را

خبرات حسنا

۱۹۱

حبر کرده و ببراد رخود نوشت و ز مختار عمره به نبوت مختار فائل است عبد
حکم قتل عمره و افرستاد و مصعب ربيانه کوفه و حجره شير او را بشخصي قتل القلب
داد تا با ديت او را بکشت چون مشار اليها از بزرگ زادگان انصار و بیکاه بود
بواي او مرثيه ها گفتند از جمله ابن اشعار عمره و ابن ابي ربيعة الخزرجي است

ان من اعجب العجائب عنده قتل بضياء حرة عطبول

قتلت هكذا على غير جرم ان الله دترها من قتل

كتب القتل والقنال علينا وعلى الحصان جرا الذبول

عمره الخشعم

از نساء قبيله خشعم و شاعره بوده است صاحب نظم بدیع چند شعر
در مرثيه دو پسر خود گفته و در باب المراثي ديوان حماسه ثبت شده ان
اشعار ابن است

لقد زعوا ابني جرعت عليها وهل جرع ان قتل و اباها

هما الخوا في القوم من لا اخاله اذ اخاف يوما نبوه فدعاها

هما يلبس المجد احسن لبسة شجيان ما اسطاعا عليه كلاهما

شها بان ما اوقد اثم اخدا وكان سنا للمدح بين سناها

اذا انزل الارض المخوف بها الرد يخفق من جاسها ما مضى لها

اذا استغينا حب الجميع اليهما ولم ينما من نفع الصديق غناها

اذا افقر الم بجمها خشيته الرد ولم يخش وزاء منها مولياها

لقد ساءني ان عنت زوجاها و ان عريت بعد الوجع فرساها

ولن يلبس العرش ان يستل منها خيار الا و اسه ان يميل غماها

عمره اسم بيت و يكفر من صحابه بوده که يکي عمره بنت و احه خواهر عبد
بن رواحه صحابه مشهور است و مادر نغان بن البشير الصحابي

عُمير

صغرة اسم سيزده نفر از صحابيان است

عنان

جانبه

خیزات حنا

۲۹۲

بنامه ابراهیم القاطفی و شاعر نهایت خوش بیان بوده و ابراهیم القاطفی
از رجال عصر بنی عباس است. عنان مدینه متولد شده و دخترک زرد چهره
بوده بعد از آنکه در تحت مملکت قاطفی قرار گرفت از بن تربیت و پرورش او
اکنش با علم و دانش کرد و از شعر او آریاب فصاحت و بیان و جزیه و دیه
گوید گشت با فحول شعرا مناظره و مشاعره می نمود در کباب بن ظافر خندفر
از مشاعر عنان ما ابو نواس نوشته از جمله این است که ابو نواس روز

بنامه این بیت را بگفت و بر عنان بخوانند

کل يوم عن الفخوان جدید تضحك الارض من بكاء السماء

عنان سر نهاده این شعر را ضمیمه آن نمود

فهو كالوشى من ثياب عرس جلسها التجار من صنعاء

نیز روزی قاطفی عنان را زده و او گریه میکرد که ابو نواس سید و گفت

بكت عنان فخری دمعا كلوا لو ينسل من خطبه

عنان نیز فوراً گفت

فلیک من یضربها ظالما تحجت یمناء علی سوطه

محمی الدین در میامرات از فصل حاجات و طارحات کتاب المحاسن والاضد
جلاظ نقل کرده گوید بنابر مسطورات سلو و این ظافر ذریقی العروضی در

کتاب بدائع البیان خود میگوید روزی نزد عنان رفتم بیکفرا عریه دزد

مشار الیهما بود چون عنان مرادید گفت بیا که خدا تو را سانبیده این مرد

بمن میگوید شاعر بودی تو را شنیده ام یک بیت بگو تا من هم بیتی بر آن

بفرض ام طبع من حالا هم را به نداد تو یک بیت بر ایاری بگو من گفتم

لقد جمل الفراق و عیل صبر عشیة غیرهم اللبین دمت

اعرابی که این را شنید گفت
(او انهن صبح)
نظرت الی او اخرها حبا وقد بان و ارض الشام امت

عنان هم در حال گفت

کتم هواهم فی الصدقة ولكن الدموع علی عمت

اعرابی

خبرات خفا

۲۹۳

اعرابی چون شعر عنان شنید گفت والله تو از ما هر دو اشعری کرناحر
نبودی دامنش را میبوسیدم انتمی

در کتاب ابن ظافر و عقد الفرید از بدیهه ناگه عنان گفت بسیار است
عنان وقتی در شعر خطاب بفضل بن یحیی میگوید گفته و درخواست کرد
که خلیفه هارون را بر آن بدارد که عنان را بخرد و آن دو شعر را بست
کنایه هدیت الی الخلیفه شافعا بوزن کاین و زبیره من مسلم
حتی الامام علی شرای و قل له و میخانه ذرث لافک فاشتم

فضل با خیال عنان و افتخار که چون هارون و زبیره عنان شدند
ناطفی گفت من بکثر از صد هزار تنیدم هارون از خیال افتاد چون
ناطفه میرد خلیفه عنان را از ورثه او به هزار تومان خرید عنان چون بمحض
هارون آمد گفت دیدم که تو را چقدر کم از آنکه مالک تو طلب میکرد
خریدم عنان گفت یا امیرالمؤمنین اگر خلیفه بخواد همدشهبان خود را
ببخش وراثت حاصل نماید بکثر از این هم ممکن است

عنقود

دو صحنایته سمناء با این اسم بوده و یکی از آنها ابتدا عنبر نام داشته
بعد تبدیل اسم نموده است قاله ابن الاثیر

عوراء بنت سبع

شاعر است که اشعار او در دیوان حاکم مکتوب است و ابیات ذیل
که از شایع افکار او است از مستحبات باب المراثی دیوان حاکم میباشد

ایکعبدا لله از حثت قبیل الصبح نازه
طیان طاوی الکشم لا برخی لظلمة ازاره
بعضی البخیل اذا اراد المجد مخلوعا عذار

حرف غایب

ز

خیرات حسنا

۱۹۴

زوجه موسیٰ الهادی القبا بے بوده و نهایت خلوت را نزد او داشت و موسیٰ در جیانی خود خیال میکرد که پس از مرگ من قادر در جیانی نکاح برادر هارون در خواهد آمد و این خیال او را مکرر داشت غادر آن اندیشه را استیفا کرده او را اطینان داد و سوگند یاد کرد که بعد از موسیٰ مطلقاً شوهر نخواهد نکند هارون هم ملتفت شده قسم خورد که بعد از موسیٰ قادر و برادرش بکند چون موسیٰ در گذشت و خلافت هارون رسید از طرف خود و از جانب غادر کفاره هاداد و مشارا اهاران و بیج کرد ششی غادر موسیٰ الهادی را در خواب

دید که یاو با این آیات عتاب میکند

اخلفت عهده بعد ما جاووت سکان المقابر

و نسبتی و خشت بی ایمانک الزور القواجر

و نکست غادو اخی صدق الذی سماک غاد

لا اله الا اله الجدید ولا تدع عنک الدوائر

و لحقت بی قبل الصبح و صرت حیث غدت صائر

غادر سر ایستاده از خواب بخت و رویای خود را نقل کرد و با اضطراب افتا هر چه با و گفتند اضغاث احلام است قایده بنفشید و در آن اضطراب جان بداد

در تنهین الاسواق و بعضی کتب دیگر این حکایت بوجه مذکور مسطور است اما در تاریخ کامل مینویسد از موسیٰ جاریه با سماءه الغزیری همانند هارون او را بگرفت و پیرم از او بگریه میماند و نام آن پسر را علی گذاشت

غازیه خاتون

دختر ملک کامل محمد بن ملای عادل از ملوک ابوتیباست مشا و الهان زوجه ملک مظفر محمود است و ملک مظفر از آنها بی است که در حاکومت گذرانند و مخصوصاً این شخص محسن سیرت و ددایت موصوف بوده از صلب او و بطن غازییه خاتون سه پسر و سه دختر بوجود آمد محمد نام از پسران و چون در حاکومت ملک پدر گذشت و او را ملک منصور لقب داده اند و چون

خیر انجمن

۱۹۵

ابند استی ندانند مدتی مادرش بیام حکم را به مشغول و نیابت کرده وقت
غازیہ خانوں درمہاء ذیقعدہ سال شصت و پنجاہ و شش اتفاقاً زادہ
بہر غازیہ خانوں اسم خواہر ضیفہ خانوں است کہ شرح حال او نکاشد و
ابن غازیہ خانوں خالہ (عمہ) غازیہ خانوں زوجہ ملک مظفر محمود است و ملک
ظاہر شوہر ضیفہ خانوں ابند اخواہرش غازیہ خانوں را بہ کفر و بوجہ
اود و کذشت ضیفہ خانوں را از ویج کرد بہر غازیہ خانوں دختر امیر سیف الدین
فلاور است کہ ملک ظاہر بہر سلطان مصر اود را برای پسر خود ملک

سعید بہر کفر

غائم ریت عام

از قصص زنان بنی ہاشم بودہ چون کار بنیامیہ بالا گرفت و بنا تحفیر ہاشمیہ
کذا شدند اوبہ امویہا از جانب ہاشمیہا مفاخرہ کردہ و از فرار مسطورات
بحیرہ الدین در مسامرات صورت مفاخرہ از فرار دہلا است
غائمہ گفتہ است ہاشمیہا در شان و مجد و معالی اصیل و کبریمتر بن خلق
بودند و از حیثیت علم و حلم بزرگوار تر عبد مناف کہ شاعر و رقی او صیقل
کانت قریش بیضہ فقلت فامدح خالصہ لعبد مناف
از ما ہاشمیہا است ہاشم پسرش کہ عمر و نام داشت و ہر وقت کاروان قریش
در نابلستان بشام و در فہستان بہمن میرفتند ترقیب ثبید برای آنها میداد
و با بیعت ہاشم نامیدہ شد و شاعر و رقی او گفتہ است
عمر و العلاء شہم الثربد لقومہ ورجانہ کہ مستنون عجاہ
بہر از ما است عبد المطلب باعث فیض و برکت قریش و اسباب نزول رحمت
بر آنها کہ شاعر و مدح او گفتہ است

و نحن سنی المحل قام شفیعنا بمکذ بدعو و المیاء تغور

ہم از ما است ابوظالب پسرش بزرگ قوم کہ شاعر اورا این طور سنودہ

انیتہ ملک فقام بجاحتر

باز از ما است پسر بکر و عباس بن عبد المطلب کہ سید عالمیان اوبہا بر

مرکب

خیر از حسن

۲۹۶

مرکب خود سوار کرده و از مال خود باو بذل فرموده و شاعر در ثنای او
گفته است

ردیف سؤل الله لم مثله ولا مثله حتی القیامة یولد

ایضا از مناسبت حمزه که در حق او گفته اند

ابا یعلی بک الأركان هتد وانت الماجد البر الوصول

از مناسبت جغتو و الجناحین که اجل و اکمل ناس است نرغدا را است و نه
جبار و در عوض خود و دست او و بال با و عطا شده که در بهشت برین با
آنها پیروان کند و شاعر در حق او گفته است

ها تو الکج عفرنا و مثل علینا انا اعتر الثاس عند الخالق

از مناسبت حضرت ابوالحسن علی بن ابی طالب علیه السلام که مختار
بنیه هاشم است و قاری سیکه ناز و از هر کرمتر و شاعر در ثنای او میگوید
علی الف الفرقان صفحا و والی المصطفی طفلا و صبیا
از مناسبت و سبط نبی حضرت حسین بن علی علیهما السلام که سید جوانان
بهشت است و شاعر در مدح او گفته

یا اجل الانام یا ابر الوصی انت سبط النبی و ابن علی

از مناسبت حضرت حسین بن علی سلام الله علیهما که جبرئیل امین او را بر
دوش گرفته و شاعر حضرت قش را چنین ستوده

حب الحیین ذی خیر لمحبه یارب فاحشر فی غد فی حربه

از مناسبت و هر کس را همین قدر شرف و شرافت کافی است

غایة المنی

از ادب پیرها اندلس و جاریه معتصم بن ضادح است که مشا را به خود تشبیه
اورا امتحان و ابتیاع کرده و روز بروز محبت معتصم بنک بغایة المنی
افزوده و پیشتر از پیشتر از و غایت کرده است و غایة المنی بمعنی منهاله
اود و میباید

غریب
در بعضی

خبرات حسا

۱۹۷

در بعضی از کتب ادب ابن زکریا از جواریه مأمون عباسی نوشته اند
اما چون اشعاره که باو نسبت میدهند اشعار عربی است باید گفت همان است
تصحیح شده در تذکره الخطاطین منقح زاده منوچهر معتمد خلیفه عباسی
جاریه داند است فاطمه زام در حسن و جمال و موسیقی بکمال و بنا بر اینکه
هر چیز نفیس را عرب گویند مثلاً الیهام و این عرب لقب داده بودند فاطمه
زاد ابن هلال مشو خط کرده و در زمان خود بدرجه استاد خود خوش مشو
(ابن کفنه محل نظر است)

غزال

زنی باین اسم دوات دار یکی از ملوک مصر بوده جزایک کردن قلم و لبقه در
دوات گذاشتن و مرکب را آن ریختن چیزی نمیدانست اما چون مکتب
بهم رسانیده در کمال پانصد و سی و شش هجری در قراقرز کبریه که قبرستان
مصر فاهره است در جوار قبر نعمان مسجد بنا کرده که آن را مسجد سن غزال
گفته اند و بواسطه این اثر شهرت بهم رسانیده است و ذکر ابن مسجد در
خطا مقبره شده

غزیه

اسم ام شریک است که پیش از او شده مشار الیهام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
علیه و آله درخواست کرد که داخل زوجات طاهرات باشد اما بمقصود
ناایل نشد

غسانیه

از ادیبها اندلر بوده و در فتح الطیب او را الغسانیه البجانبیه نوشته
بجانبه و وزن و قافیه از مشاهیر بلاد اندلس است و مشار الیهام منسوب بدانجا
اگر چه غسانیه شاعر مشهور است اما فضا دو بیت از و بدست آمده و آن
این است

عهد نرم والعیش فی ظل و صلام انیق و روض الوصل اخضر فیان
لنا لیسعد لا یخاف علی الهوی عتاب ولا یخشی علی الوصل هجران

خیر انجشا

۱۹۱

غفیر بنت رباح

بنابر ضبط وراثت ابن ابی خواله بلال الحنظلی مؤذن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و صحابه بود و بلال یک برادر خال نام هم داشت است

عنصاء

همان و مصناء است که در خوف و آرزو ترجمه حال او نگاشته شده و بعنصاء بیشتر شهرت دارد تا مصناء

حرف ک و الفاء

فاخته

بنابر ضبط ابن ابی خواله و نصر صحابه فاخته نام داشتند و آنها فاخته بنت الاسود و فاخته بنت ابی طالب فاخته بنت عمر و الزهراء خاتمه النبی و فاخته بنت الولید بوده اند و فاخته بنت ابی طالب خواله حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و همان ام هانیه است که در جلد اول ذکر او شد

فارع بنت ابی الصلت

خواله امیه بن ابی الصلت الثقفی شاعر مشهور است که از رؤسا و علمای زمان جاهلیت بوده از سظا لغه کتب اسماء بنت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را مطلع شده اما بظهور آن حضرت حسد برده و بشرف اسلام و ایمان ناپریشده در رمضان سال دویتم هجرت که وقعه بدر وقوع یافت او در شام بود از آنجا بجهنم آمد و برای دوسای فرزندش که در آن جنگ کشته بودند سر بر کف و بوطن خود طایف رفت و چهره نکند شک که در گذشت اما خواله شرف فارع در فتح طائف اسلام اختیار کرد و بحضور مبارک حضرت نبوی مشرف شد و آن حضرت از درایت و فصاحت او سرگشته حاصل فرمودند و اسیر نمودند بعضی ابیات که زبده برادرش را بخواند او خواند باین هموی نیری طوارقها اکف عینی والد مع سابقها

بعد از این ابیات را که امیه در مرض موت خود گفته بود قرائت کرد

خیرات حسنا

۱۹۹

کل عیش و ان نظا ولد هرا صائرا مره الی ان یزولا
لیقتی کنث قبل ما فدی الی فی فلال الجبال ادعی وعولا
اجعل الموت نصیبک اخذ غولہ الدهران للدهر غولا
پیر از آن از قصیده دیگر این ابیات را بعضی رسانید
عند ذی العرش بعرضه علیه یعلم الجہم والکلام الخفینا
یوم نأتیہ وهو دیت رحیم اترکان وعده ماتتیا
یوم نأتیہ مثل ما قال فردا لم یذرمیه راشدا وغویا
اسعد سعادة انا ارجو ام مهان بما کسبت شفینا
رب ان تعف فالمغافاة ظننہ او تعاقب فلا تعاقب بریا
ان او اخذ بما اجترحت فانی سوف الفی من العذاب قربا
بعده خواند

از تقصیر اللهم اغفر جثا واتی عبدک لا الما
پیش از فرانت این اشعار حضرت رسول ص فرمودند شعر برادر تو مؤمن و لب
او کافر است و ای کرمه وائل علیهم سبا الذی اتیناه ایا نانا فالتح منها
فاتبع الشیطان فكان من النافین را ملاوت فرمودند
باسم امین بنی الصلت نیز عالمی بوده است در اندلس از رجال مائیه پیغمبر
معروف بر ادیب حکیم که صاحب علم و حکمت و شاعر و فلسفی طبیعت بوده است
و این شعر از وصفا

کیف لا تبلی غلائله وهو بدکروهی گان
و اما یضاً

اذا کان اصل من تراب فکلها بلادی من کل العالمین افا ری
فادع بدلت شدای المریه

از شواعر عرب و بصر او بی بوده از اشعار او در حاکم مسطور است
ابیات ذیل را در مرثیه برادر خود کفنه
هلا سقیم بنی جرم اسیر کم نفسی فدائک من ذی غلّه صا

شهاد

خیرات حسانا

۲۰۰

شهادت اند بر رفاع الویة سدا داد او هیة فلاح اسدا
نخار را غیز قتال طاغنه حلال را بیه فکاک افیاد
قوال محکمه نقاض مبره فراج مبهمه ملاح انجاد
زیساق اشعار معلوم میشود که برادرش را قبیلہ بنی جرم اسیر کرده

و تشنه کشته اند

فارغ ربذ الهمام

دختر همام بن عروة بن مسعود ثقفی است و بعضی بجای فارغ فریغ گفته اند
و در هر حال مادر حجاج بن یوسف ثقفی بوده ابتدا عارت بن کلذه
الثقفی مشهور بحکیم العرب از صحابه او را بزنی گرفته و بقولے در تحت
مغیره بن شعبه بوده در هر حال شوهر اول او را طلاق داده و یوسف بن
ابو عقیل او را تزویج کرده و حجاج ظالم از و بوجود آمده

فارغ ربذ

غیر از فارغ ربذ ابی الصلت شش نفر صحابه مسماه با بن اسم بوده و
بقولے یکی از آنها فریغ است که خواهر ابو سعید الخدری الصحابه باشد
و ذکر فارغ ربذ عقیل الثقفی در جلد اول خیرات حسان در تحت عنوان

ابنه عنده ان کشته

فاضله الانصاریه

حلیله عبد الله بن انیس الجهمی الصحابه و خود نیز صحابه بوده در کتب
احادیث ذکر او شده با شوهر خود در مصر اقامت داشته و فاضله
الزمان عائشه تابعه است که ترجمه حال او گذشت چنانکه فاضل
همدان صاحب مقامات و ابی بیع الزمان می گفتند این زن را هم
فاضله الزمان خطاب میکنند

چون رسیدیم بترجمه حال حضرت خیر النساء صدیقۀ طاهره فاعلم زهر
سلام الله علیها جلد دوم خیرات حسان را بشرح حال فاضله الانصاریه
ختم کردیم که محض تبیین جلد سیم را شروع کنیم بآن اسم مبارک نا افسوسنا

بنعادت

خبرات حسانا

۲۰۱

بعادت نمودن باشیم و از بركات ابن قصد و نیت خالصانه بفضیله کامل
نایل شویم انشاء الله تعالی

ندیک و اعذار

اگرچه ذیل بالتسبیه مفصل در خاتمه کتاب خبرات حسان نکاشته خواهند شد
و ترجمه احوال بعضی تناسخ مشهوره که درین مجلدات از روی نسبتا که لازمه
ذات انشا است یا بعلم دیگر نکاشته نشده در اینجا ثبت و مخلص میگردد
لکن سرعت و مبادرت اقدام در معذرت را در اینجا نیز بشرح حال
دو سه نفر از عقابل میگرداند و خود را بنوعی از وصمت غفلت و
اغفال بری الذمه میسازد بنا برین گوید

(توابع سلطان علیّه العالیّه) شکوه السلطنه و امّت کثی

با قوی معظمه مقدسه و معقوده سرای سلطنت و محترمه مفتی حرم جلالت
اعلی حضرت اقدس شاهنشاه حجه خرم صاحبقران ناصرالدین شاه ادام
الله تعالی دولته و ابقاه و ذخیر مرحوم شاهزاده خفران پناه رضوان جابجا
فتح الله میرزا ای شجاع السلطنه و مادر فرخنده سیر شاهنشاهزاده اشرف
ادفع اعظم حضرت اقدس معظم فروزنده اختر برج شهر نایب و درخیشنده
کوهر درج کامکاری و لایع مهد گرد و نمهد و لک علیه ابرار ان مظفر الدین میرزا
دامت حشمت و شوکت میباشند مادر توابع مستطاب شکوه السلطنه
مرحومه شهر بانو خانم دختر امیر جلیل الشان معظم مفتی مرحوم محمد ابراهیم
ظهر الدوله حکمران ایالت کرمان و مضافات بوده و آنها که از شعب سلاسل
جلیله قاجاریه و زاده طوایف علیه باخبر اند دانند که توابع مستطاب شایسته
الهام از جانب پدر و هم از جانب مادر و رفیق انلو میباشند
در عالم عصمت و طهارت و قدس و تقوی عقیله مشارا الیها بمقامی رسیده

که بالذکر

خیرات حسنا

۲۰۲

که بالاخر از آن متصور نمیشود و خیال کثیر الانفال کا محض فرائضی همد جل
مقاصد و کل مسایحی آن محدوده بذل خیرات و تبرات است و اشاعه عواذ و
وحیسات در طلب رضات حضرت عزت جل ذکره و عزت اسمیه هانا بار ابعثه
عدوبه و امته و ملیته سربار آن دارد و از امتداد و حمایت ضعیفان و
در غایت فقر و بوجهی خود را معاف می شمارد. مناقبات اطهار و فضایل
اولیای ابرار علیهم صلوات الله الملك الجبار در احراز جان و تعویذ روان
میدانند و از نشر و انتشار آن آیه خود دارند و نتوانند جمله حدیث از
دین و دیندار بی است و حرفه معلومه اش پر رهبر کار و نکو کار و قرین
با نواظر انبیا نموده و دایه عبادت بیای مجاهدت پیونده آیه است
که پیوسته مشمول توجهات خاصه خدای است و دارای مراتب مقامات
و مزایای دو جهان آیه باری جلالت عظمه بر خلوص بتش بنفزا دینی است

والله الامجاد شهر نابو خانم

دختر مرحوم امیر معظم محمد ابراهیم خان ظهیر الدوله قاجار قوا نلو حکمران
کرمان و مادر نواب مسنطاب علیه غایه متعالیه شکوه السلطنه دامت
شوکها بوده است این دختر مرحوم ظهیر الدوله را از بطن حلیله بسطام
آمد و حلیله مشا را الهما از نجبا و نیزه زادن بسطام بشماره آید
پدرش ابو محمد خان سردار بسطام از طایفه عرب بسطام برادر مرحوم جعفر
خان است و جعفر خان از امرای نامدار و پیدر مادر و مادر مرحومه معظمه
نواب مسنطاب فرد و بر قباب سر کبریه محمد علیا (والده اعلی حضرت هانلو
ناصر الدین شاه) بوده و دختر ابو محمد خان مادر شهر نابو خانم زوجه مرحوم
ظهیر الدوله محمد ابراهیم خان میباشد شهر نابو خانم از نساء مجلله
متمحده و دشمن و تبرایای زهد و قدس و تقوی و رغبت با اعمال خیریه

اخضاصه اشتر است
حاجه بدین نساء خانم

از زو جان

خیرات خُشا

۲۰۳

از رُجبات خاقان خلد آشیان مغفور و فتح علی شاه البیسه الله جلل النور
و دُختر مرحوم غفران ما بایمیر معظم مصطفی خان قاجار قوآنلو عم اکرم حضرت
خاقان بوده از نواد و نینا عام و در مناعت و بزرگ منتهی مسلم چنانکه تن
بنفتم احدی از حلا پل حرم خاقان نداد و از اوج رفعت خود قدحی پائین نهاد
گویند چون مرحوم مصطفی خان پدر حاجیه معظمه بدر نشا خانم راه روضه
وضوان پیش گرفت مغفور و مشا را الیهای که را نزد خاقان خلد مکان فرشتا
که جیفه از جیفه های سیلطنی بفرما شد بسیارند بر سر عاری عم شاهینشا
برزند اگر چه خاقان کاره بودند اما از قدر دانی و ریشه شناسی و دان
مسئلت را جایز ندانستند آغا مکل را که از خواجگه سرا یان زمان شاه شهید
سیعبد آقا محمد شاه طاب ثراه بود اگر فرمود جیفه از مرد مشهور بجیفه ما ببرد
یا نهایت احترام ببرد و چنانکه حاجیه مفتی کو بد کند و این دلیل نهایت

شیان و مقام مجلله مشا و الیهاست

نظم مرحومه معظمه نه تنها بر عالم صوری و دستگاه ظاهر بوده بلکه در ترفیع
مقامات معنوی و اخروی نیز کارها علی الاستمرا نموده مسکینان و افتادگان
را دستگیر کرده با اعمال خیریه و بعضی اشی از مشا مشهوره مشا و الیها
نذیب چهار گل دستار کاظمین علیهما السلام میبایشد حاجیه مرحومه
عمه و والده مؤلف است و این شرافت مرا همیشه باقی است و الش شاده

و باب مغفرت و وضوان سرباز باد

شاه جهان

نواب و الیه مملکت بهوپال است و لاد قش بقلع اسلام بکرش کرده بلده
بهوپال در سال هزار و دویست پنجاه و چهار هجری تقاف افتاد در سنه
هزار و دویست و شصت سه بعد از فوت پدرش در نه سالگی حکمران آن
مملکت گردید و فون فارسی و خط و علم سیاست مدنی و نظم و نسق ملک
اکتساب نمود در نه سال شوال سال هزار و دویست هفتاد و شش در کسین
بیست و دو سالگی تمام اختیار و بیاست و افتاد دولت را بدست داد و گذاشت

و خود

خیرات خنا

۲۰۴

و خود بولایت عهد و قبول خاص خود اکتفا کرد در سنه هزار و دویست و هشتاد و پنج در غره ماه شعبان مجدداً صد نفرین او رنک ریاست گردید اعتبارات و مزایای مشاوران را بپادشاه رد و لیا نکلیس بیاراست نشان درجه اعلائی ستاره هند را دارا و بنا بر عواطف آن دولت نابل شده گویند در هند و سنان چون شاهجهان و زیبای لقا بیکم خضر عالمگیر پادشاه همچو بزرگوار علم و فضل و اصحاب هنر و کمال نپرداخته شاهجهان را طبعی موزون میباشد و اشعار او مشهور میباشد نمونه را با اینچند بیت اقتضای نمود

چون بال و پر افشانند چون دام ببرد صیید که ز صیاد بریدن نتواند
پی قدرناشناسی که بر اینگان نگردد در بی بهای خود را بعبث هلاشکنم
بیدل مباشر شاهجهان این محبت است صد بار زنده کردم و مرگم آرزو کنم

رباعی

در یافت عطا کبریا نایب ما را در خضر او سنجیده سگافا را
چون عاجز از پادشاهان مقبول نازم که کشید یادش ما را

ظاهر

دختر احمد بن یوسف الازرق ابن یعقوب بن اسحق التتوخی از قدمای فقهائ
حنفیه است که ابا عبد الله اهل علم و فضل بوده و در وفاته مخصوصاً ما را در کتبه
پدرش در سال سیصد و هفتاد و شش هجری و خود در چهار صد و شش و شش
وفات نموده است

طهران

از نساء مشهوره مذکوره در انباء ابن حجر و خواهر فاطمه بنت المنجا شیخ
ابن حجر میباشد پسرش را ابها طهران بنت عمر الدین محمد بن احمد بن محمد بن عثمان
بن المنجا التتوخیة القمشیه و محدثه با کمال بوده از اقوثر القبله استماع حدیث
کرده و انجزری و فوینب بنت الکمال اجازه ندید پس کفره وفات او در ماه
شعبان سال هشتصد و سی و هجری اتفاق افتاده است

خیرات حسنا

ظفر خانم^{۲۰۵}

از خاندان فؤاد پاشا و حلیله فوای پاشا و از ادیبیه کمالیه اسلامبول و تنوا
با کمال معاصرت و این منظومه دارد موسوم بعشق وطن و آن حکایتی است
که در اسپانیا واقع شده و جهت آرنیاط هم با اسلامبول دارد

اختر طائر

سال گذشت چون جلای اول کما بخیرات حسان منتشر شده بشرف
ملاحظه مطالعه کنندگان مشرف شد بعین عنایت و رضا در آن دیدند
و پسندیدند و مزار ابهر نایب و ملاطفه های خود قهرین تشکر و امتنان و همین
توجه و استحضار نمودند چه نادر شخصی از ایشان بود که نداند علم باحوال انسا
مشهوره و زنان قابل هنرمند که منشا اثری شده اند از شعب علوم فارسی و انسا
و سیر میباشند فواید بسیار بر آن مترتب است و دانشین آن تراجم امری لازم
و مستحق و پیش از اینهم اعلام علمای همین افکار افدام با پیکار کرده و ازین قسم
تالیفات برداخته چنانکه کتاب ماء الشواء از تالیفات ابوالفرج اصفهانی
برین گفته برهان باهر است و در افلیح فرنگ که در قرون اخیره کلیه علوم و
بشریه نهاده و دایره فضایل و صنعت یافته مؤلفات کثیره باسم قم سیلبر و قسم
ایلوست ترتیب یافته و تحت اللفظ معنی قم سیلبر همچون قم ایلوست هناء
مشهوره است بالجملة آنان که قدراگاه و درایت داد انست و خدمتی باین
عالم توانستند و بر نهاده نافع در حیات انسان را در علم و صنعت و سایر هنر یا
معلوم کرده و در حقیقت جنس انان را ازین راه تشویق کرده شریک الزحمه برای
خود از تو بچنگ آورده اند و از ناباط طلاع بمطالع این قسم کتب رغبت تمام دارند
و سخن در این موضوع از قبیل اثبات ثابت و اظهار دیدیهی است و آنها که
مسطورات ناقابل ماعینت دارند بخوبی این جمله را دانستند جز یکدو نفر
یا نه گوی بیکار که اسباب گذرانند و وقت و تحصیل قوی خود را عیب جو
دانستند مضمون نازده هدیه را با هم مشربان خود کردند و ذلله خواندند

خیرات حسنا

۲۰۶

خوردند و این ناز که ندارد همیشه ازین قبیل حرفها در دنیا بوده است
قطب العارفین مولانا جلال الدین محمد رومی رحمه الله علیه در او آخر
جلد سیم مشنوی فصلی فرماید که خلاصه آن این است

پیش از آن که این قصه نا مخلص رسد	دود گشت آمد از اهل حید
من غیر نجم ازین لیلک این لکد	خاطر سادّه دلّی اپی کند
خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی	بهر محجوبان مثال معنوی
که ز قرآن کریم نیک غیر قال	این عجب نبود ز اصحاب ضلّ
که شجاع آفتاب بر ز نور	غیر گریم دنیا بد چشم کور
خریطی ناکاه از خر خانه	سر بر و ن آورد چو طغانه
کاین سخن پست است یعنی مشنوی	قصه پیغمبر است و پیرو
نیت ذکر و بحث سر از بلند	که دو اندا و لبا از انوسمند
جمله سرنا سر فسانه است و فسون	کودکانه قصه بیرون درون
چون کتابا الله بنامدهم بران	اینچنین طعنه زدند آنکافران
که اساطیر است و فسانه نثرند	نیت تحقیقی و تحقیقی بلند
کودکان خوردند فهمش میکنند	نیت جز امر پسند و ناپسند
ذکر آدم گندم و ابله و مار	ذکر هود و نباد و ابراهیم مار
ذکر نوح و کشتی و طوفان قن	ذکر کفغان و سر از خطا فغان
ذکر یوسف ذکر زلف پر غش	ذکر یعقوب و زلیخا و غش
ذکر فضیل احمد و خلیق عظیم	که قمر از معجزاتش شد و نیم
نظاره است هر کس بی پی میبرد	کوبیان که کم شود درویش

گفتا که ایسان نماید این بنو

اینچنین ایسان یکی سوره بگو

پس در فحاضلال و مشوب نشدن خیال سادّه لوحان را گوئیم آنکه گفت
خیرات حسنا بی کار آید جوابش این است که برای تو هیچ کار نخواهد آمد
ملا ثات طبع تو را پیش ازین نوشته اند چادر ویش است کند نه نامه

حیدر

خبرات حنا

۲۰۷

حیدر یک حین کرد و امثال آنها و در جواب آن پیغمبر که گوید شرح لای
خانزاده دختربه نایکار تیریزه و ابرای چه نوشتند گوئیم زنهای شاعر
صاحبان آثارند و احوال صاحبان آثار هر قدر که ممکن باشد باید معلوم
شود و کلام کتاب است به اینها و اغای ابوالفرج اصفهانی که یک قلم از احوال
مغنیها مشهور است و خانزاده دختربه نایکار چه قری دارد با فاضل مغنی
عمر خلفای اموی یا عصر خلفای عباسی نه آخرین پیچاده هم صاحب طبع
موزون بوده شعر گفته و اثری از خود در عالم بیادگار گذاشته علاوه بر اینکه
ایراد کننده نمیداند ما خود اقدام بنکارش این شرح خالی نموده ایم آنچه در
خبرات حسان از خانزاده نوشته شده بعینه نقل است از کتاب تذکره
روز روشن از مؤلفات محمد مظفر حنیف متخلص بصبا ابن مولوی محمد
ابن الحاج الثقفی مولوی محمد یعقوب گویاموی هندوستانی که اباجا عقیل از
فضلای آن دیار میباشد و آن تذکره را مولوی مشارالیه در سال هزار
و دویست و شش هجری در مطبعه بهوپال هندوستان طبع کرده
و شرح خالی خانزاده در صفحه صد و نود و شش آن کتاب از سطر سیم
شروع میشود اگر هیچ جا آن کتاب بدست نیاید نزد نگارنده هست
و بی مضایقه نشان میدهد نامه بپسند و بگویند افسوس از بی اطلاعی
افسوس از بی سوادی افسوس از کج طبعی افسوس از نادانی
بکار بند توان بپسند بنده کربنوالی
کوت هو است که دانی مکره انچه ندانی

بانتظار اخبار میرسد جلد دوم خبرات حنا بنویف
و تا پیک فایر بیخانه در روز و نیم ماه ربیع الاول
عشره هزار و سیصد و شش هجری بمطبعه بیخانه
و کبر الداعی و امیر الدوا و القاهره محمد صالح شمس الدین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ

سِبْهُ كِتَابِ خَيْرَاتٍ
حَسْبُكَ مِنْ مَوْلَانَا جَنَابُ جَلَالِنَا جَلِيلِ

أَكْرَمُ الْفَخْرِ كُنْزِ الْعَمَلِ السَّاطِعِ

وَالْمُقْبِلِ الدَّعَا

وَسَيِّدِ الْهَيْوَاتِ بَابِ السَّيِّدِ

خیرات حسان

۲



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بعد الحز و الصلوٰۃ مطالعہ کنندگان محترم ابن اوراق دامت
عناہم البتہ بخاطر دارند کہ جلد دوم خیرات حسان در سحر حروف
افراط ختم شد و مقصود از این وضع اختتام آنکہ جلد سیم ابن کتاب
ابتدا شود و شروع نماید بشرح حال جلالت اشمال حضرت صدیقہ
کبریٰ فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا و ازین اسم مبارک کہ سماء ترفع و سماء
آسمان را نور و ضیاء بخشد کتب میمنت و سعادت نماید و مقبول طباع
اکابر فضل و افاضل علما کثر اللہ تعالیٰ امثالہم کرد و استفضا و
تتبعی کہ در آن میرود و سہیلہ نجات و اسباب عفو جہنم و سیئات شود
و باین قصد و نیت بود بلکہ ہر روز این دعیت مجی افزود تا اکون کہ نوب
تجربہ و نالیف ابن مجلد دسپید دست بکار شد و پیاوراء نهادم گاہے
برنداشتنہ و فصلی ننکاشنہ بودم کہ سر و شر غیم بکوش ہوش گفت قدم
پیش منہ کہ لغز بدی و قلم ببند از کہ چون صفحہ سیاه روی کرد بدی
سیدہ نساء عالم و نور پدہ حضرت خانم النبیین صلی اللہ علیہ و آلہ و
سلم را کہ اشرف بنات مکرّمات مرسلین و در یحانہ حدیقہ اینفہ اعلیٰ علیین

و جامع

خیرات حسنا

۳

و جامع صفات کالیّه موجودات و مکل صور مشالیّه ممکنات است در شرح
دیگر زنان قرار دادن کوه سرابا خوف در یک معرّض نهادن است و ابواب
ملاست را بر روی خود گذاشتن نور را با تارچه مناسبت و کل را با خار
چه بخافست که چرخ قرآن مجید را با عنقه عبد الجبید جیستی نیت و آیات
بنیّات الهی در شمار آثار ناقصه انسان ضعیف لا رکان آوردن نوعی
از بی ادب است این اختلاط اختلاط لا هووت و ناسوت است و این ارتباط
بهمیستی و نامرکوب

حضرت خورشید را با ذره نواهی همکسان

توبه کن این خطا استغفر الله العظیم
همانا از خواب غفلت بیدار شدم و میثای ثابت و استغفار کردید نوشتها
باید پدید شوم و از سر این خیال در گذشتم ترجمه حال و شرح زندگانی و صفات
و انفسه و فضایل و ثوره انحضرت مطهر را اربع نمودم بکتاب شریفه احادیث
و اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الجبار چه آن جلد را اعلامای اعلام
با استغفار و بسط تمام نکاشته اند و چیزی فرو نگذاشته و من درین مضامین
مُباقت اجابت نمیشمارم و مبادرت را جبارت می پندارم و توشیح این دفتر را
بذکر جواری معظّم ان بزرگوار افضار مینمایم و چهره این اودانی را با القاب
زاهره ایشان می آرایم این بود نکتة تخلف و تقاعد و عکس قشرب و تبعاعد
و شاید که دقیقه یا بانم اقرین گویند و راه تحکیم پویند و السلام علی
من اتبع الهدی و اتخذ سبیل الرشید و التّهی

تکلیف می

هم اکنون که بنیم که طراز و شایع این کتاب ترجمه حال و ذکر اسباب
القاب جواری معظّم حضرت مقدّسه صدیقه ظاهره صلوات الله و
سلامه علیها میباشد برهان لایح این دعوی و گفتار شرح عقابقی احوال
و ذکر محامد آثار خیریت دثار باغوی عقیده سرای سلطنت و خد در کمر

سراقد

خیرات حسان

ع

سرادق عفت و جلالت تو ابعلیه غالیه منیر السلطنه دامت شوکها
 میباشد که از پردیگان مجلله و مخدرات مفتحه بمنزایای سعادت و خصایص
 خیر اندیشی و مکرمت و سعادت توفیق و نایب الهی و عنایت بے نهایت
 شاهنشاهی اخفصا چه مخصوص دارد و انشاءه مبرات و افاضه خیرات
 و اقدام بحسنات خاصه اخلاص باهل بیت نبوت و خاندان رسالت اقدس
 و ظایف و فرایض میثم دارد دلیل اقوی و بینه اجله آنکه هر سال با کمال
 حشمت و جلالت عید ولادت بتول عذرا ام السبطین حضرت فاطمه زهرا را
 گرفتند از شرایط و لوازم ابر عید و تشریفات این جشن سعید هیچ
 فروگذار نمی نمایند و هر نوبت بر مراسم مهمانی و بذل عطیات و احسان
 و انعام بفقرا و سادات و تحجیم و تکریم مجتهدین دوحه جلیله امامت
 و مشکوه مضیئه هدایت و ولایت می افزایند اگر چه ناسب این اسما
 مبارک و ابداع این عیدها چون رانخت مرحومه مغفوره ستر کبریه
 فاضله فریده عظمی صاحب مکارم و آثار مشهوره مهیو علیا طاب ثراها
 و الله ماجده علی حضرت اقدس شاهنشاهی ناصر الدین شاه دام ملکه
 نمود اما بعد ها کسیکه این رسم را محذو ساخت و باسئفاد و استکمال
 آن پرداخت تو اب منعالیه مشارالیهما شکر الله تعالی مساعیها میباشد
 و این اثری محمود و بنائی میمون و رسمی مقدس و شرفی بزرگ است
 که هر دو ده و تو الی ادوار و قرون و تغیر از منته و رسوم و نظرف
 حوادث و نوازل از رونق و شکوه آن نتواند کاست بلکه قضا و قدر
 نسیج خیریه و حسن ثمر این فرخنده عل را سمدی خواهد ساخت و
 افتخار این دوده بدین وسیله نایب باقی خواهد ماند و نازبان در دهها
 است ناطقه ازین ضابطه سخن خواهد راند

خلل پذیر نباشد بنا ی خلد برین بود هماره مشید و اوق علی بن
 مکر که دست کشد از افاضه روح القد مکر که پیر شود در بهشت حور العین
 و جز این شرافت زاهره و مزینت باهره آن نبیله نادره را امینان زائفه

خیرات حسنا

۵

فائز مهیاشد از جمله یکی آنکه فروزنده در بی رخشا به چو نشا هشتا هزار اسعد
اعظم حضرت مستطاب معظم امیر کبیر بافرهنگ و بیچنگ نایب السلطنه کامران بزرگ
دام اقباله العالی ازین مطلع منیر ظالع گردیده و هر که از فرط شهامت و علوهت و
مقام منبع و ذکاء و افروزی اصیل و شجر این شاهنشاهزاده ازاده در فزون
علوم و مدارج کالات با خبر است دانند که ابناء و امهات را بی ترقع فوق الوصف
و تزکیه تمام وجود چنین فرزندان چند صورت نبندد و بزرگان گفته اند ائمار
لطیفه از اغصان طیبه حاصل آید و نا کلین نباشد کل چهره نماید اما سائر
مفاخر و مآثر اتمعه از خیرات و میرات و رعایت فخر و مساکین و انقبا بر ارباب
و ایثار و اغاثه منبشین و حمایت مله و فین چند است که بوصف دنیا ید و
سر آمد انجمله قضاید پشغرا که در مدارج ائمه ظاهرین بنظم آورده که باقیات
صالحات است افضل عباد است و فیض زیاد باد بالرسول و آله الاطهار
فاطمه بنت سیدنا ابی عبد الله الحسین امیر المؤمنین علیه السلام
از اغصان شجره نبوت است و اعراض و حصر عصمت مناقب فضایل آن بزرگوار
در نظایف نطفه نمیکند بیکه از معجزات حضرت که با هزاران مرتب برابر میسند
آن است که پیدش ابو عبد الله و برادرش با بل و ملکات و ریاضت عبادات
ثابته اشر سیده نسوان عالم صلوات الله علیه ها فراداده این صبیغ در کتاب
الفصول المهریه فضایل الأئمه میگوید حسن جری علی خدمت عم خود ابو عبد الله الحسین
آمده بیکه از دو دختر او داخله کرد و عرض داشت که اخیری احدیها خضر فرو
فدا خیرت است این فاطمه فی کثر شبها با منی فاطمه بنت رسول الله ص اما فی البدین ففوی
التلیل و قسوم النهار و اما فی الحیا فتنبیه الحور العین و اما سکنه فغالب علیها
الأسفر اقمع الله تم فلا تصلح لرجل شیخ اجل محمد بن محمد بن نغان مفید
رضوان الله علیه میفرماید حضرت ابو عبد الله عزاد و خضر بود بکی سکنه است
که از دیاب بنت امری لفیس بن عدی کلثبه براد و دیگری فاطمه که از ام اسحق بنت
طلحه بن عبد الله عقیقه در وجود آمد این شهر آشوب سر میمانند این میگوید
نسب حضرت امام حسین از یک پسر و دو دختر مانند جمیع منسبان آن دغاثر

خبرات حسا

ع

بیت دسالت ۴ نسباً منتهی باین سه بزرگوار میشود مراد بیک پسر امام علی الحسین است
و بعد و بعضی سبکینه و فاطمه و ما اولاد سبکینه و اد و ضمن شرح حالان و اولاد و از جلد ثانی این
تا بقصیف بشرح که تا کون احد آن استقصا نکرده است ذکر نمودیم اولاد فاطمه نیز
متعدد است هم از پسر عثم حشمتی فرزندان دارد و هم از شوی عثم انبش اشهر اولادش
از بنی الحسن عبد الله محض میباشد که پدید بعضی از ائمه زیدیه است و محمد دیباج را
از شوی عثم است این عبد الله محض و ابن محمد دیباج و بعضی دیگر از اولاد فرزند
فاطمه را ابو جعفر منصوبه و از انبش عراق برده بعضی را در بیتخانه بجلال رسانید
و بعضی را بنازانه و شکجهها دیگر است اخبار فرزندان حضرت فاطمه بنت الحسین را در
از مورخین مثل غر الدین بن اثیر و بیضاوی تمام نوشته اند و از معاصره بن شیخ اجل حبر نجف
شیخ محمد مهدی عبد الرزاق بادی شمس العلماء ائمه الله در ترجمه ابراهیم قنبل ناخبر
از جلد اول نامه دانشوران ناخبر که مطبوع افتاده است با شایع تمام بر نگاشته و
مقام نفع را حاطه خود را در اخبار و اشعار تواریخ و تراجم بر نهاده بزرگ دانشمند
علامه مجلسی علیه الله مقام از انبش شیخ مفید علیه الرحمه و غیره روایت کرده اند که حسن حسین
شوی فاطمه در وقتیکه ببلانجی کاری خورده و میا قنبل افتاد بود چون شاهد از ابجد عمر مشرب
است این خواجه عیسی سبب پیوند که ناخبر داشت که داشت او را سر بر نهاده و چون حشمت عثم
دید حسن را با وی بخشید و بر او پنی حسن در پیشا اسپر با بود که استا او را مستحضر نمود و بعد
حسن شمت بعد از مراجعت بعد پنهان زان به قزنده بود نادرس بی و پنیکار حلقه و هو و قنبل
حسن در گذشت فاطمه از خط علاقه که با پسر عثم داشت بر سر تربت وی خیمه افراشت و فایکسا
مستکف انجا که مظهر بود و چون سال بزر رسید با غلامان بفهمود که شبانگا این خیمه فرو برد
و این خیمه در هم پیچید و هر که بنیسا آن بیت الاخوان بهم برزده راه مراجعت گرفتند بانه
ها بغی شنیدند که گفت هل وجد و اما فغدوا و از دیگری شنیدند که گفت بل یسوا فانقلبوا
این اتفاق بدیع و واقعه نادرا از انجا صحیح نیز مکتوب است که نوشته ما اما الحسن بن الحسن علیه
ضربت اسرانه الفتنه علی قبره سنه ۴۸۰ و رفع فمعواماً یقول هل وجد و اما فغدوا و اما فاجا
آخر بل یسوا فانقلبوا و بی روایت انها افشاد بیت لبید الی الحو ثم اسلم السلام علیک
و من یلک حولا کمالاً فدا عثم با این روایتی که بر وجه نظایر فریقین از نظر پیر نقل کرده اند

خیرات خسا

۷

بنیدانیم ابو الفرج اصہمہا چگونہ ابن ربیعہ حجر شرف را قبل از تجہیز حسن مشتی باجا غنیہ
 عفا نسبت اذہ و در سورنہ موی کہ و مؤید گری ہر اودہ و مغاڑلہ اسنا کردہ بنفصیل کہ در
 اغایہ بنظر رسید است آیہ و صمد لغت بزبان تفصیل یاد در شاہد عقل و نقل
 متغاضداً و وضع و جعل آن خبر ظرافت اثر شہادت میدہند از آن قبیلہ موضوعات
 و بحالین و اکاذیب الین در کتاب غلبہ خصوصاً مکرر دیدہ شد است مثلاً یادہ ہما ہما
 حضرت حسن بن حسن و امثالہ و شوخ و شپہا حضرت سبکینہ ہما نا اینگونہ اخبار و انا
 بنفشد نگارندہ از دسایر فنادق ان اعصار است کہ بنوسط و ذاقین و شاخ و امثالہ
 در کتب شاہیر محدثین دستر میگرداند و با بعضی از مؤلفین داشتند ولع بر جمع مکتوبات
 از فرجہ انتقاد خارج مینمودہ و از ہین قبیلہ خرافات است آنچه نابین عوام الناس
 اشنہا در کفہ کہ حضرت فاطمہ بنت الحسین را در کربلا با حضرت قاسم بن الحسن عقیدت
 ہرگز منشا این شہرت کا ذبہ را بخواند ہر جمہ سبکینہ بنت الحسین از جلد ثانی خبر است
 بر کرد و ہر کردہ اولاد و فرزند حضرت فاطمہ بنت الحسین ہر بد بصیرت بخوبد تربیت ہر ہم
 امام زید پیروان جلد اول نامہ دانشوران بکشاید رحلت حضرت فاطمہ بنت الحسین
 حدساً و قیاساً باید در مدینۃ الرسول افتادہ باشد و چہ در ملک مصر زادہی معتبر بنام
 آن بزرگوار بر پاست و جماعتی از محدثین قطریہ و مدینہ فخر را بطور تحقیق و مصدقینند
فاطمہ بنت ابوالاسد ابو الاسد از رجال بنی مخزوم بودہ و دختر اوقاف
 کہ برادر زادہ ابوسلیمان بن عبد اللہ اسد مخزومی میباشد از صحابیات بشمار میآید
 با اینکہ از اشراف قریش شمرہ شدہ و کتاب سرق نمودہ پس از نبوت حضرت رسول
 امر بر بزدن سنا و فرمودند رجال قبیلہ بنی مخزوم اسامہ بن زید را واسطہ فرار دادہ
 عفو اورا اسد کردند حضرت رسول فرمودند ہر کار ممکن است ما اہل اہل در اہل
 حد دلہ ممکن نیست بنابرین سنا و مقطوع شد بقول فاطمہ بنت ابی لوس سناست
فاطمہ امیر عبد اللہ

فاطمہ بنت اسد

اشرف زنان و
 اعظم اشراف دختر
 اسد بن ہاشم بن
 عبد مناف حضرت
 معظم کوہر فاطمہ
 و خلافت مادر
 فرزندہ اخر حضرت
 یعقوب الدین و
 امام المتقین امیر
 المؤمنین علی بن علی

بنت الشیخ الامام المفری المحدث مال الدین سلیمان بن عبد اکرم بن عبد
 الرحمن بن سعد اللہ بن ابوالقاسم الانصاری الدمشقی است کہ از اعیان
 و صلحا عصر صفیہ میباشد مشاہیر اہلہا خاتون محترمہ بودہ و از علمای مائتہ

خبرات حسان

۸

ششم که در عراق و اصفهان سکند داشتند و از مشاهیر دمشق الشام اجازه گرفته و ندب پس کرده شمار مشایخ محدثین که فاطمه ام عبد الله از آنها سماع یا اجازه روایت حدیث نموده بقول صفی زباده از یکصد نفر است ولادت فاطمه نقشبند در ششصد و بیست و هفتاد و از دهم ربیع الآخر سال هفتصد و شصت اتفاق افتاده بنا برین از معمر بن شمره پیشو و چون ثروتش زیاد بوده در کتاب عنوان النصیر ذکر او شده و از خبرات و اوقاف بسیار و احسان او در حق افارب شرحی مسطور است

فاطمه بنت ابرهیم

دختر ابرهیم بن عبد الله بن ابی عمر المقتدری است ابرهیم نیز از اعیان عصر صفیه بوده و دختر او فاطمه محدثه است معمره و اخوان کنایه است که از مثل محمد بن الطادی و ابن السروی مشایخ اهل حدیث اجازه گرفته و روایت کرده است و مشارالیه نامهم خانم اصحاب محدث مشهور ابرهیم بن خلیل میباشند و از او اخذ حدیث نموده اند فاطمه بنت ابرهیم در ماه ذی قعدة سال هفتصد و چهل و هفت در حالتی که زیاده از نود سال داشت پابعا عالم آخرت گذاشت

فاطمه بنت ابرهیم

مشارالیهما را فاطمه المسنده نیز گفته اند و او دختر ابرهیم بر محمود بن جوهر و مادر شیخ ابرهیم بن المقرئ است شیخ ابرهیم از اعیان عصر صفیه بود و مشارالیه عابده صالحه و در علم حدیث مهارت و شهرت تمام داشتند و صحیح بخاری را نزد ابن زبید و صحیح مسلم را نزد علامه حبیب خوانده است با وجود مناصری بودن با ابر عبد الله ام محدث ندب حدیث کرده و بخاری شهرت را چندین بار در کفره و فاضل الفضا امام تقی الدین السبکی و سراج الدین بن الکوبک و تقی الدین بن ابی الحسن و شیخ الذهبی و بعضی دیگر از اعلام نزد مشارالیهما استماع حدیث نموده ولادت او در سال ششصد و بیست و پنج و وفاتش در سال هفتصد و یازده میباشند

فاطمه بنت ابرهیم

سلیمان

عليه السلام و
طالب عقيل بن جعفر
و خواهرهای آن
حضرت ام هانیه
و چنان است جناب
مشارالیهما مکتبه
یا ام عقیل بوده و
اینکه صاحب قاموس
عقیل را برادر صلیبه
نماید علی بن شاه ولایت
دانشه خلاف مشهور
است بزم بعضی پیش
از آنکه سید و مولای
فاصلوات الله علیه
از آن بطریق ظاهرند
بعمره عالم هستند و
افاق و افسر را مقور
نمایند جناب طالب
را محظوظ ندیدیم
ابن است که نسبت آن
حضرت با اختیار
مادر بزرگوار بود
آن ذات مقدس را
حکیم نامید چنانکه
در جناب خیر مصنف
بامرجب میفرمایند
انا الذی یتمنئ انی حدیث
کلش غایب از نظر
ایکلام باقی کمال است
و برخی گفته اند حضرت
ایضا ایضا داشتند
و میخواستند اسمند
اصفیا را زید گذارند
آن روز ایضا است
و قدسیه مشارالیهما یکم فاطمه فرزند بزرگوار را
باسم پدر خود اسد نامید بهر حال این
زن

خیرات حسان

۹

سُلیمان افندک مُتفہم زاده در تذکرہ خود کو پدر فاطمہ بنت ابرہیم از
نشاء مشہورہ و خالہ زادہ من است مشار الہا زوجہ خطاط مشہور محمود
افندی قوفانی بودہ خطاشخ و ثلث را نزد شوہر خود مشق کردہ و خوب
نوشندہ است

فاطمہ بنت احمد

دختر احمد بن ابرہیم بن محمد بن ابرہیم الطبری از محدثات مشہورہ مذکور
در انباء ابن حجر میباشد نزد جد خود رخصۃ استماع حدیث کردہ و در کتاب
ہفتصد و ہشتاد و نہ در گذشتہ است اورا ام الحسین نیز گویند

فاطمہ بنت احمد

ابن فاطمہ را کہ دختر احمد بن محمد بن علی بن محمد بن عبد اللہ بن جعفر بن زید
الحلبی است ام الحسین نیز گویند سیدہ ایت محدثہ و لادتہ در ہفتصد و
ہجری دو پاسی و ستہ بودہ و از جد مادری خود جمال الدین بن ابرہیم بن
الشہاد المحمود المحدث اخذ علم حدیث نمودہ و اکثری از محدثین اورا اجازہ
دادہ اند و در حلب تدوین حدیث کردہ اورا بعقل و تدبیر ستودہ اند
در ماہ ربیع الاول سال ہشتصد و سیزدہ در عالتی کہ زیادہ از ہشتاد
سال از عمر او گذشتہ بود در گذشت

فاطمہ بنت احمد الحسینی

دختر احمد بن عبد اللہ بن ابی کمال است مشار الہا زوجہ شریف نسبہ
و مادر الف عظام و از جملہ اشیاخ امام سیوطی است از لطیفہ بنت الکامیہ
و عایشہ بنت الشرایح و محمد بن محمد بن محمد بن المحب اجازہ گرفتن است

فاطمہ بنت احمد الرضی

دختر رضیہ طبری است در تحصیل علم با ابن حجر عسقلانی مشارکت داشتہ
و نزد جد خود و سایر علما استماع حدیث کردہ و اجازہ گرفتن در ماہ ذیحجہ
سال ہشتصد و ہشتاد و ستہ در گذشتہ است

فاطمہ بنت احمد الساعاتی

دختر

زن کہ مادرش شاہ کرداد
خیلی نزد بہترین دانشا
پناہی صہ امان آورد و
این تقدیم و جلال گریہ
حضرت رسول صہ بعد از
ابوطالب بحق او اختراہ
مادر بمقدور امید داشت
چون در مدینہ منورہ گذر
باقیص مبارک اورا ک
و بدست مصطفی مبارک
سیجید و فرمودند گویند
انصحر حلیہ فوطات بالمحہ
فیر را ز شد بعد از آن
اہل ہار احوالانہ دعا کنید
حق او کردہ بیرون آمدند
ولادت حضرت متیدا و اہام
المؤمنین علی را از ابن بط
ظاہر جامع در سیزدہم ربیع
سال ہی ذوالقعدہ قبل و زہ
در سنہ بیست و ہشت ہجری
آمدہ و ولد را فقہ خانہ کتب
کنند و یکی از اکابر شعر این
در قمیہ سنہ مکی بود
طواف خانہ کعبہ از انشیر
کہ ایجاد روحی امد علی بن فاط
انما
در اسد الغابہ از امام فہر
محدث نقل کردہ گوید او ک
ہا ششمیہ کہ از صلہ ہا ششم
فرزند او دہ فاطمہ بنت اسد
بود و انہ الثمنیات اول
کبی کہ ام الخلیفہ شد باز
جناب مشار الہا بود بعد
حضرت صلی علیہ وسلم
سلام اللہ علیہا و بعد
دیکرہ مادر امین عتبات
و العجیہ کہ خلاف ابن ہر سہ
خلیفہ بطور دلخواہ شد
چنانکہ برار باب خبر نوشتہ
نیت

خیرات حسان

۱۰

بخیر احمد بن علی الشافعی مؤلف کتاب البیوع در اصول فقه و مجمع البحرین در فقه میباشد مشارالیه در علم فقه مهارت داشتند و داخل در طبقات فقهیهاست علی الفاریج در کتاب الاثمار الجتیه فی الاسماء الخفیه ذکر کرده که فاطمه بنت احمد الشافعی نزد پدر خود تحصیل علم فقه نموده و کتاب مجمع البحرین را بخط خود نوشته و به تعلیق را خوش می نوشتند و در تذکره الخطاطین مستقیم زاده شرح حال او مکتور است

فاطمه بنت الشهاب احمد

دختر احمد بن فاسم بر عید الرحمن بن ابی بکر الحجازی است اصل او از مکه معظمه زاده الله شرفا میباشد و بکدام منسوب بمذنبه منوره شده تحصیل علم حدیث کرده و نزد جد امی خود رضی الطبری استماع حدیث نمود در مجلس درس برادر خود صفی الدین حاضر شده و محدث معروف فخر الدین التوربری و عقیف الدلاصی و ابوبکر البالیسی و بعض دیگر از علما با و اجازت داده اند در ماه شوال سال هفتصد و هشتاد و سه در سن هفتاد و سه سالگی وفات کرده است

فاطمه بنت تقی الدین

دختر تقی الدین الجعفی است در انباء ابن حجر در جرح و فیات له هفتصد و دو و پنجاه مذکور و محدثه است بامهاریت در مجلس درس اسماء بنت سنان حاضر شده و نزد ابن ابی الرضی استماع حدیث نموده محدث مرے جد مادر او میباشد و خود در شام ندرین حدیث کرده چنانکه ابن حجر گفته است

فاطمه بنت الخرسانی

منسوب بخلیل بن علی الخرسانی و از اساتید امام سیوطی است از طرف مادر فوادة تقی الدین عبد الله بن علی الخرسانی میباشد در سال هشتصد و هشتاد و چهار وفات کرده است

فاطمه بنت الخشاب

از نساء

خیرات حصار

۱۱

از نشاء مشهوره عصر صفدیه و مشاعره شامیه بود که صلاح الدین در کتاب
عنوان القصر فی اعیان العصر نقل از فاضل شهاب الدین فضل الله کرده
گوید فاطمه بنت الخشاب در شام در نزدیکی فاضل شهاب الدین سکنا داشت
فاضل شاد الیه در ماه رجب سال هفتصد و هفده بجهت امتحان مشا
اینها قصیده مشتمل بر بیت و شریب نظم کرده نزد او فرستاد و ابیات
ذیل از مطلع آن قصیده است

هل یبفع المثنای قریب الدار	والوصل ممنوع علی الزوار
یا نازلین بمهجتی و دبارهم	من فاضل بمنع الاصدار
هیچم شیخی فعدت الی الصبا	من بعد ما و خط المشیبا

فاطمه نیز قصیده مشتمل بر بیت و ثمان وزن و فایه گفته و نزد فاضل فرستاد
و ضمناً بعضی کلمات و جواب گفته و این دو بیت از آن است
ان کان غمکم جمال ازایه قالقنج فی تلك الحاسر واره
لا تحبوا الی امثال شعرکم الی یفاس جد اول بنیاد

فاطمه بنت الشعر

دختر شهاب الدین احمد بن محمد الشعری از اسانده امام سیوطی است امام
مشار الیه در کتاب المجمع فی المعجم گوید فاطمه بنت الشعر در سال هشتصد
قدم بعرضه و وجود نهاده است

فاطمه بنت عباس

دختر عباس بن ابی الفتح بغدادی است و در جلد اول در حرف الشاء در ذکر
رباط البغدادیه از بناهای تذکار پای خاقان بعنوان ام زینب فاطمه شاد
از و شد مشار الیه در علم و عل و عبادت و مجاهدت شهرت بجای داشته
علم فقه و اخو بمیدان و مجلیه صلاح ادا شده درایت و خطاط و نحو
و نیکاء و اسباب تعجب حیرت بوده و از دنیا بکفایت قناعت نموده و در رباط
البغدادیه از و اختیار کرده در تربیت و ارشاد جوانان جدی داشته
و بموعظه و نصیحت ایشان همت می گذاشته و نیز بالای منبر رفته و از آن

خیراتِ حسان

۱۲

مَنْفِیْزِ فرموده و در مباحث علیّه با مَهْدَرُ علما مباحثه نموده باصَد
الدّین بن وکیل که از اکابر علمای آن عصر بوده در مسائل حیض سخنان گفته
و بر او غلبه کرده و با و اظهار داشته است که تو آنچه در این موضوع مبدل
فقط علماً میباشی اما من عَمّاً و علماً میباشم عبد الرّؤف المناوی
در طبقات کواکب رتبه گوید ابن تیمیّه صاحب دارالروافض فصد کرد
فاطمه بنت عباس را از صعود بمنبر منع نماید حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را در جواب پدید با و فرمودند فاطمه زهرا است صالحه چون این
شهادت را از آن حضرت در حق این زن شنید از قصد و نیت خود دست
کشید و فات مشا و ایلها دو و نوزده سال هفتصد و چهارده در مصر
اتفاقیافته است

فاطمه بنت عبد الملك

دختر عبد الملك بن مروان از خلفای بنی امیّه و زوجه عمر بن عبد العزیز
اموی و عمر اده اوست و در جلد اول در ترجمه احوال ذات النخار ذکر شده
از و شد با آنکه شوکت و سلطنت از دو جانب مشا و ایلها را میسرید در
افضاد و ترک اسباب تجمل و حشمت پیر وی شوهر خود سپه نمود گویند چون
عمر بن عبد العزیز بر سر خلافت جلوس کرد بنا بر نیتش و دینانته که داشت
قصد جلوس گیره هر نوع اسراف و تبذیر نمود و ابتدا بدائره خود کرد و بیضا
زوجه خود گفت اگر میخواهی اطاعت من کنی و من از تو رضا باشم و با هم
زندگانی نمایم هر قسم اسباب بیت و جواهر که دارم باید مجموع و تسلیم بپس
المال کنی و ناچیزه از آنها نزد تو باشد اتحاد و اتفاقاً ما مکن بیت فاطمه
اطاعت و تمکین این گفته نموده آنچه نزد او بود تسلیم بیت المال نمود چون
عمر بن عبد العزیز درگذشت و نوبت خلافت بر پسر عبد الملك برادر
فاطمه شد خواست نفایس متروکه فاطمه را از بیت المال بمشا و ایلها مسترسان
او قبول نکرد و گفت من در حیات شوهر خود اطاعت او نمودم در محلات او
چگونه مخالفت نمایم کوشا و ایلها مادریه از قرامند کور از اموال فاطمه بوده

و بقول

خیرات حیات

۱۳

و بقول بعضی از اصحاب توابع یزید بن عبد الملك آنها را بغائله خود نجیبند
اسم خاله عمر بن عبد العزیز که دختر مروان باشد نیز فاطمه بوده و ذکر او
بیاید

فاطمه بنت العجم

خواهر علی بن العجمی محدث و ام الحسن بنت الشیخ تابع الدین محمد بن الشیخ العارف
بالله یوسف العجمی است مشارالیهما محدثه و از مشایخ امام سیوطی میباشد
و همان اشخاصی که بزراد را و اجازه داده اند او را نیز مجاز نموده اند

فاطمه بنت علم الدین

دختر علم الدین البرزالی است و علم الدین از مشایخ و اسناد صلاح الدین صفدر
میباشد مشارالیهما از نساء مشهوره عصر صفدر است و در کتاب عنوان
النصر فی اعیان العصر نام او مذکور شده از اکثریه از مشایخ حدیث دکورا
انا ثابا استفاده نموده و اخذ علم کرده و مخصوصا بخاری شریف را نزد ست
الوزرا بنت ابن المنجا خوانده و تحصیل خط خوش را رنج برده و تعلیم گرفته
و از فراغ کتابت بعه و کتاب الاحکام ابن تیمه و صحیح بخاری و کتبهای بزرگ
دیگر را استغناخ نموده و در سفر حج و هنگام زیارت حرمین شریفین به
تدریس حدیث پرداخته در فراغ و وفراغ او مت داشتند بعل خیر زاید
الوصف را غیب در راه حق جاهد روزهاییکه بحاج میرفته برای آن که
وقت فضیلت از وفوت دود نا نما از ظهر امتیاز کرده داخل حمام نمیشده و پس
از دخول بجهت اینکه نماز عصر بنز بنا خیر بنفند چندان در حمام درنگ
نمیکرده بعد از ماه رمضان و روزه ایام حیض رمضان را فضا میکرده
و هرگز از طریق احتیاط و مسکله که در نرسد و تقوی اخینا و کرده منحرف
نکردیده وفات او بقول ابو الفدا در ماه صفر سال هفتصد و سی و یک
اتفاق افتاده است

فاطمه بنت عمر

دختر عمر بن یحیی المدنی است که معروف به بنت الاعنی و از محدثه های مذکوره

خیالت‌حسان

۱۴

در انباء ابن حجر می‌باشد مدتی در مصر تدبیر علم حدیث کرده در آخر سال هفتصد و نود و سه درگذشته است

فاطمه بنت الفزاسمی

دختر فاسم بن جعفر بن ابی طالب، نواده جعفر بن ابی طالب و حضرت علی بن ابی طالب و زوجه حمزه بن عبد الله بن الزبیر است. مشار الیه مادر حسن و جمال بی‌عید بل و مثال بوده شوهرش حمزه در سرزموت چون مندرگرفت که بعد از فوت او زوی که از بطحی بر جعفر شوهر خواهر کرد زیاده از حد اضطراب و خلیان داشت. فاطمه و اینها بر معینی شده برای اسایش خاطر و خیال او گفت آنچه داریم در راه خدا دادنی باشم و خالیک من هم از او باشند اگر بعد از تو شوهر کنم چون حمزه درگذشت بعد از آن قضای مدّت عده طلحه فاطمه را خواستگار می‌کرد فاطمه سوگند خود را با و اعلام نمود طلحه گفت اگر بهیتر من رضا شوی من دو مقابل کفاره یمین تو را خواهم داد فاطمه قبول کرد و بعد از سزا و جت طلحه را از فاطمه پسر می‌امد ابراهیم نام و دختری سمانه بر مله و ابراهیم از افاضل ناس گردید و بر مله را یکابین یکصد هزار دینار شخصه تزویج کرد بطحی گفتند تو از سزا و جت با فاطمه سود فرما و آن بود که مشار الیه مادر یکابین چهل هزار دینار تزویج کردی و بیست هزار دینار هم کفاره یمین او دادی اینک دختر تو را بصد هزار دینار تزویج کرده اند چهل هزار دینار ازین راه منفع شده علاوه بر وجود پیری مثل ابراهیم (نقل از نویسن)

فاطمه بنت الفاضل کرم الدین

دختر عبد الکرم بن احمد بن عبد العزیز از مشاهیر مذکوره در انباء ابن حجر است که در جوار وفیات سال هشتصد و چهل و نه ذکر او رفته مشار الیه چهار خواهر داشتند پدرشان چنانکه ابن حجر گفته در ماه ربیع الاول سال هشتصد و هفت وفات کرده است

فاطمه بنت المثنی

بن زکات

خیرات حسان

۱۵

بزدگان و عرنا فاطمه بنت المشیخ دادارای مقام ولایت دادند و در
فوقیات محلی الدین عربی شرحی از وسطو راست مولا فاجامی رفیقات الدین
کو بدین سالها خدمت این زرج کردم در حالتی که سن او زباده از نود و
پنج سال بود چون نوری از چهره او ساطع میشد من حیا میکردم بصورت
او نظر نمایم در راه حقوق حالات عجیب غریب داشت هر کس او را میدید
چهارده ساله گان میکرد

فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الرحمن الأسیر ط و خواهر شیخ جمال الدین و خاتون محمد
بوده است که تکمیل علم حدیث را از مشارالیهما نزد محدث مشهور حجاز نموده
بنا بر مسطورات ابن حجر در سال هفتصد و نود و سه درگذشته است

فاطمه بنت محمد

دختر محمد بن عبد الهادی بن عبد الحمید بن عبد الهادی و معروف بفاطمه
ام بوسف است اصل او از شام و ساکن صالحیه بوده پدرش که عم حافظ
شمس الدین باشد محدثی صالحیه نموده مشارالیهما نیز نزد محدث مشهور
حجاز و غیره تحصیل علم حدیث کرده و از ابونضر بن البیاضی و محدثین مصر
و شام اجازت گرفته ابن حجر کو بدین نزد مشارالیهما در صالحیه مکتفی در
خواندم

فاطمه بنت المنجا

از اشیان ابن حجر از محدثه های مشهوره است ابن حجر در کتاب معتبر خود مؤمن
به انباء الغمره فی انباء العمد ذکر او نموده کو بدین روایت بسیار از فاطمه
بنت المنجا نموده ام

فاطمه بنت نصر الله

دختر نصر الله بن ابی محمد بن محمد است که از اقربای محدث بن رافع و از محدث
است که در انباء ابن حجر و عداد و فیات سال هفتصد و هشتاد و چهار مذکور
کرده و خاتون خیره و مستدینه بوده ولادت او تقریباً در سال هفتصد و

خیرات حسان

۱۶

وفات او در سال هفتصد و هفتاد و چهار اتفاق افتاده است

فاطمه بنت یحییٰ العفیف

دختر عفیف بن عبد السلام بن محمد بن مزروع المضر الحلبی و از محدثان است که در انباء ابن حجر و بزرگ و فیات سال هفتصد و نود و هشت مذکور است از احمد بن علی الخزرجی اجازه گرفته و بند و پس علم حدیث پر و دختر بنابر سبط و ابن حجر خواهر و ذریه محدث سلطان بعد از وفات کانی کرده است

فاطمه بنت الیسر

دختر ابو القاسم علی بن احمد بن علی بن الیسر البصری است و او را ستیته هم گفته اند از اسانده امام سیوطی و محدث مشهوره میباشد که ابوهریره ابن الذبیه و شهاب ابو العباس احمد بن محمد بن عثمان الخلیلی و البقی احمد بن محمد بن عبی الیاسون الدمشقی و احمد بن ابی الغزن صالح بن وهب لاذری الحنفی که آثار ابن التورهم میگویند و احمد بن علی بن یحیی بن یمیم الحسینی الدمشقی با و اجازه داده اند و ابن جلد را امام سیوطی در کتاب خود موسوم به المجمع و المعجم ذکر کرده است

فاطمه الجوزدانیة

دختر عبد الله بن احمد الجوزدانیة و اشهر نساء محدثه میباشد فاطمه دختر سعد الخیر انصاریه محدث مشهور و از مشاریها اخذ علم حدیث کرده است

فاطمه شبصقا قادیانیة

در زمان سلطان حمید خان اول سلطان عثمانی و در سرائی آن پادشاه بوده و بخت بکال سلطان داشته و پسندشی فواید یکی از زنهای سلطان بیک حلقه انگشتری که آنها ابتیاع نموده بزم اخضا صرف و سلطان را اینکار خوش آمد و جامع ذریک را بایک مکتب بنام مشارالها بنا نمود چنانکه مشارالها در مقبره همان جامع مدفون است

فاطمه الفقیه

دختر علاء الدین محمد بن احمد التمری تدوین مؤلف کتاب معتبر مشهور و تحفه الفقهاء است

خیرات حسنا

۳۳

ابو جعفر بن سواد و تین خلیفہ عباسی ہنگام عزیمت مدینہ منورہ از
ابو الفضل ربیع و ز پر خود شخصی را خواست کہ ظرف و ذکے و عالم بہ آثار
و احوال ملک باشد و با او ہمراہ شدہ خانہ ہای بنی العباس را کہ واقع در
مدینہ و جافای پیکر است با نشان دہد و معترف کند ابو الفضل شخصی را
برای این خدمت انتخاب کرد کہ کال ظرافت و عقل را داشت و ہماطور بود کہ
خلیفہ میخواست یعنی تا چہرے از و نمیپرسید جو اب نمیداد و چون می رسید
جو اب کا می میداد خلیفہ از وضع او خوشند شدہ امر کرد انعامی با و دہند
این حکم بنا خیر فناد و آن شخص احتیاج بعطیہ بہر سنانید روزی در خدمت
خلیفہ بود رسیدند مقابل خانہ غانکہ بنت عبد اللہ بن زید بن معاویہ
آن شخص برخلاف عادت خود بد و ن اینکہ خلیفہ سوائے کند گفت یا امیر المومنین
این خانہ غانکہ است کہ احوض بن محمد الاضار بہ در حق او گفتہ

یا بیت غانکہ الہی انزل
اتنی لامتحک الصدود و انتی
حذرا العدا و بہ الفواد موکل
فما الیک مع الصدق لامل

خلیفہ کہ این حرکت خلاف عادت را از و دید دانست قصدی در کار است
ابیات قصیدہ را یک یک بخاطر آورد دہین کہ با پر شعر رسید

واراک تفعل ما تقول و بعضہم مندق اللسان یقول ما لا یفعل
خلیفہ استنباط کرد کہ انعام آن شخص نرسیدہ از ابو الفضل و زہر رسید
معلوم شد در دست فہمیدہ عطیہ را مضاعف نمود و نظیر این حکایت است
آنچہ فیما بین علم المہد سید مرتضی و ابو العالی معری اتفاق افتادہ و آن
اینست کہ روزی ابو العالی در مجلس شریف سید مرتضی بود سخن از منیہ
رفت سید اشعار او را تحسین کردہ و بعضی نقایص نیز از سخنان او ایراد
نمود ابو العالی گفت لطافت و رجحان ابیات و کلمات او را ہمین بر کہ میگوید
(لک یا منازل فی القلوب منازل) سید ابو العالی از مجلس برانند و
بمشارکت معنی آنچہ فرموداد انسید گفتند نہ گفت از این صرع قصد او
این بیت ایراد قصیدہ بود کہ میگوید

و اذا

خیرات حسنا

۳۴

وإذا انتك مدّتي من ناقص فمى الشهادة بى باني كامل
واین کنایه بمن بود والا مُنبَتی اشعار هنر از بن دارد

قُبَّةُ الدِّبَاجِ

بنابر مسطورات کامل مبرّد قُبَّةُ الدِّبَاجِ هُنا اَمّ حکیم البیضاء و خمر عبید
المطلب است که بسبب زحم و نعومت برنش باین لقب مُلقب شده و در
جلد اول این مطلب اشعار مشار الیهها نکاشته شد

قُبَّحِهِ

جاریه رومیّه متوکل عباسی است که اَمّ ولد یعقوب نادر پسر او معتر نباشد
چو رجینی بکمال داشته متوکل من باب تسمیّه بضدّ او را قبّحه نامیده عقل
و فطانت او معروف و در نزد متوکل خطوبه داشته و مظایبات زیاد از
آنها ذکر کرده اند از جمله گویند روزی متوکل فصد کرده بود قبّحه در موقع
احوال پر بر سر جاریه بقدیم او کرده و جای بدست جاریه داده که این ابیات
در آن نکاشته شده بود

فطعت عرقا تبغی صحته	البسک الله به العافیة
فاشرب بهذا الحمام باسید	مستمنعا من هذه الخماریه
واجعل لمن اهداها حصه	یحطی بها فی اللیلة الایة

متوکل از این خیل خوش آمده قبول کرد و علی الصبح پیچند جاریه و پیچند ارش
برای قبّحه فرستاد او گفت یا امیر المؤمنین یک شب صاحب تو برای من
با دنیا و مافیها برابر است دیگر آنها را چه کنم و هدا یا را پسداد در خلافت
پسرش المعتر وقتی دستخطات عدا کرشورش نموده از و مطالبه مواجب می نمود
و بر او سخت گرفته بودند در خزینه ثخو ایه موجود نبود المعتر از ماد خود
قبّحه پنجاه هزار دینار قرض خواست او داشت و نداد لهذا در تواریخ
اسم او بر دناست ماند همینکه المعتر از خلافت خلوع و هلاک شد مدتی
قبّحه نجف گرفته و خواست اموال خود را نیز مخفی نماید نتوانست و چون
خود ظاهر شد اموال او نیز آشکارا بچنگ آمد و ضبط کردند بعد از آن

مشار الیهها

خبرات حنا

۳۵

مشار الیهامدھے درمکہ معظمہ افامہ کردہ انکا بستر نہ رفت در سال
دو بیت و شصت و چهار در انجا دو کذشت
(در چاهنای سن انرا بحی الدین و خطا مقرر ہے بغلط نام مشار الیہا قلم نوشتہ شد)

قتیلہ

پنج نفر صحابہ سماء بقیلہ بودہ اند و قبیلہ بنت قیس اخلاشع بن
قیس لکن ہے را صاحب مواہب از زوجات حضرت رسول صلی اللہ علیہ السلام
دانند است

قد ام

دختر شیخ شمس الدین ابو الفرج بن ابی عمر است کہ مکاہ بمرام عبد اللہ
بودہ و در جلد دوم در حرف زاء در جملہ جتہ های زینب بنت عبد الرحمن
نکر ہے از و شد مشار الیہا از نساء مشہورہ و صاحب علم و ودع شمر دہ
شدہ است

فرا

بنابر مسطورات ابن ظافر فرہ دختر ہندی است از شوا عرب کہ بہ شاف
قد و لطافت خدا آراستہ بودہ و شاعرہ ارثا لا فیما بین او و عبد خراہ
شاعر مشہور اتفاق افتادہ کہ تفصیل آن از اینقرارد است
روزی عبد در راہ بہ قرہ بر خوردہ میگوید

دموع عینی لها انبساط و نوم عینی لها انقباض

قرہ بدون ناممل و تفکر میگوید

وذا فلیل لمن دهنه لبحرھا الأعين المراض

د عبد میگوید

فصل لولای عطف قلب اولدی بحشا انقراض

قرہ میگوید

از کنت بغی الوصال ما فالوصل فی دیننا فراض

قرہ العین

خیرات حسان

۳۶

قدره العین بمعنی روشنائی چشم است و جاریه صبیح المنظر به که ازاد
 کرده القائم بامر الله العباسی و مادر المفضل بنی بالله است و از جوان نام داشته
 معروف بفترة العین بوده مشارا إليها از نشاء صالحه و صاحب خیرات حسان
 میباشد چند دفعه ایچ رفه و در مکه معظمه زادها الله تعالى شرقا و عظیما
 و در بغداد بعضی بنی خیره بنا کرده مدتها عمر نموده و چهار فرزند
 آورده خلافت پدرش مقصدی و پسر و منظر و پسر و منصور المسترشد را
 دیده و آخر الامر رسال یا ضدد و ازده در گذشته است تا اینجا نقل
 از وانی میباشد مولا ناجی الدین در مسامرات کو بدر روزی در اثنای
 کرد شحالیه غار ص من شد از خلق نگاره گرفته بر روی ریکیها طواف میکرد
 ناگاه اشعار ذیل بخاطر مخطور کرد با هیکلی که خود میتوانستم شنید آنها را
 میخواندم و گریه میکردم و میگفتم

لیت شعری هلد روا	ای قلب ملکوا
وقوادی لودری	ای شعب سلکوا
اتراهم سلموا	ام تراهم هلدوا
خادارباب الهوی	ای الهوی وارتکوا

ناگاه از پشت سر در کمال ملایمت دستی بشانه هایم زد شد و کشته
 دیدم دغتر به روی است و من صورته باز صباحت و تکللی بان حلاوت
 مدت العمر ندیده بودم گذشته از ظرافت و حسن و جمال در ادب و
 معرفت و کمال اودا از جمیع زنان که دیده بودم برتر یافتم مخضر از من پرسید
 ای پادشاه که بدان مترنم بودی چه بگویم

لیت شعری هلد روا	ای قلب ملکوا
------------------	--------------

گفت از شما تعجب مینمایم که با وجود غارت و فغان خود بودن اینگونه سخن
 میگوئید مملوک نامشخص معلوم نکرد چگونه صحیحاً ملک میکرد و اینکه
 شما میگوئید کاش میدانستم این سخن دلالت بر ندانستن شما میکند و
 حال آنکه راه راست گفتن است و اشخاص همانند تو چگونه سخن بگویند

خبرات و حُكَم

۳۷

بعد از آن گفت بیت ثانی را بخوان گفتیم

وفوا دی لودری امی شعب سَدکوا

گفت شعب بن قلب غشاوه قلب است و امانع معرفت قلب است پس
چیز بی را که فهمیدن آن غیر ممکن است چگونگی نشان می‌بکشد راه راست گفتن
است نگاه بخواندن شعریم اشارت نمود گفتیم

استراهم سَلَمُوا ام تراهم هَلَاکُوا

گفت آنها سَلَمُوا شدند شما باید از خود سؤال کنید که در سلامت میباشد
یا در هلاکت اتوفت بیت چهارم را خواست گفتیم

خارار باب الهوی فی الهوی و ارتکوا

آن دخنر صیحه کشید و گفت عجب است برای اهل عشق چای نمازده کرد
جبریت بنمانند عشق و سودا را احاطت است جمیع حواس را بهم وصل کند
و عقل و فکر را بهم بندد خال دهشت و جای جبریت نماید چیزی دیده نشود
که انسان از و تخیر نماید راه راست گفتن است و امثال تورا سزاوار نیست
که سخن بنا مح کو بند گفتیم خواهر را نامت چیست گفت قره العین گفتیم آری
روشنائی چشمی و این قصیده را خواندم

ما راحلوا یوم باقوا النزل العیسا	الا وقد علموا فیها الطواوینا
من کل فاتکه الا لحاظا مالکنا	تخاطبا فوق عرش الذبلیفینا
اذا امتت علی صرح الزجاج ترے	شمساً علی فلک فی حجر ادینا
یحیی اذ اقلنت بالخطا منطفها	کاتنها عندنا یحیی به عینا
تورا انما لوح سابقها سنا وانا	انلوا وادرسها کاتنی مؤسنا
اسفغه من بنات الروم راهبه	تری علمها من الانوار ناموسنا
وحشیة ساهلنا انز قد اتحدت	فی بیت ناموسها للذکرنا ووسنا
قد اعجزت کل علام بملتنا	وداودیا وجرأثم قتیبا
ان اوسات تطلب لا نجیل تحسبها	عاقتره و بطار یقا شامینا
نادیت اذ رحلت للبین نافرنا	یا حادی العیس لا تحف بها العینا

خیرات حسنا

۳۸

عیت اجناد صبر یوم بنیام
سئل ان بلغت نفسی نرا فیها
علی الطریق کز ادیباً کز ادیباً
ذال الجلال و ذال اللطف تنفینا

فا سلت و وقانا الله سترتها

و ذخرح الملك المنصور ابلدینا

مولانا محی الدین در بیت اخرا شعار عسلمان بودن او مینماید و شکر میکند
که مغنون حسن و جمال اولشده لکن لا یخفی طایفه بعضی ابناء نه
قره العین اسم صاحب بوده است و ان مادر عباده بن الصامت ضجاً
میباشد و قره العین بابیه بوده است در سی چهل سال قبل که نیند
شعر و بعضی کالات با و داده اند و در صباحت و حسن گفتار او حرف
نیت

قضیب البان

از اماء شوارع و مغنیه بوده است در عصره خلفای بنی عباس مملوک
ابو الحسن نام تاجر و دویت مسطور در کذب و راد حضور هر فردا رشید
نعتی نموده است

لایمقیماً مدی الزمان بقلی و بعیداً بشخصه عن عینا
انت روحی اذ كنت لئلا راها ففی ادنی الی من کل دان

قطا

بفتح قاف و بنای میم بر کسر از اهالی کوفه ملعونه مشهوره و دختر شخته
و از طایفه طاعیثه خوارج است که در حسن و جمال ظاهر بهمال بوده
چون پدر و برادر او را حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته بودند
آنحضرت را دشمن میداشت و قتی که عبدالرحمن بن ملجم بقصد شهید کردن
حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام بکوفه می آمد مغنون قطام شده میل
بترویج او نمود و برای او پیغام داد و قطام در جواب گفت مگر من سله هرا
دینا و طلا و یک غلام و یک کنیز و قتل علی علیه السلام است عبدالرحمن
غلام و کنیز و سبلع مزبور را داده و سیتمین مقصود قطام را اینر متهم شد

و در ذلک

خیرات حسان

۳۹

ووردان نام عکرماده آن ملعونه را با شیب بن بحر الاشجعی و کرمه کرد آنچه کرد و از فطاشتهار تذکار و تکرار آن در پنهان چندان شنیدند و در طبع بیت فطام خیل حاضر جواب بوده و بعضی حکایات از آن که از آنها نیز اعراض نمودیم

قطر الندی

اسماء دختر ابوالجیش غارویه میباشد که از کمال حسن او را قطر الندی گفته اند یعنی اثر شبنم مثلاً را لها ادیبه بوده بدیع الجمال صاحب فضل و کمال المعتمد بالله عباسی او را از ویج کرد پدرش ابوالجیش پسر ابوالعباس احمد بن طولون صاحب مصر است احمد بن طولون در عصر المعتمد بالله عباسی امیر تمام خطه مصر بر شام بود چون او در گذشت پسرش ابوالجیش نیز در عهد المعتمد علی الله بانتهای وسایل امارت پدر گردید و بر دشمنان و رقبای خود غلبه کرد و بر قلم و امارت خود افزود همینکه المعتمد علی الله وفات نمود و خلافت به المعتمد بالله رسید ابوالجیش با بعضی محف و هدا یا بدرگاه خلیفه آمد اهلها را انقیاد و د خیر خود قطر الندی را که همراه داشت درخواست نمود که بزنی به المکبفی بالله و لیعهد پسر المعتمد بالله دهد خلیفه امارت مشارالیه را تصدیق و امضا کرده گفت دخترت را خود تزیین خواهی نمود و دو کرد و هم پول بفرستد بیهیاد او و در سال و بیت و هشاد و یک اسرمز او بخت صورت گرفت و هنگام حرکت دادن قطر الندی از مصر عیرو او عباسه بنت احمد که ترجمه او در جلد دوم گذشت برادرزاده خود را بدو کرد و ناسرحد مصر که در طرف شام است آمد و در آنجا قرینه عباسه با سم نمود ساخت و معارف نمود گویند قصد معتمد از گرفتن دختر خوارو این بود که دولت بنی طولون را ضعیف سازد و امرای آنها را فقیر نماید چه خارویه بلا خطه این که دختر خود را بخلیفه میبدهد بقدری هشیبه دید و تکلفات و تشریفات بجای آورد که نظیر آن دیده و شنیده نشده بود

اهل محاضره در معرفت و ادب قطر الندی گفته اند مشارالیهادر شب زفاف

خبرات حشا

عم

چون مجبور خلیفہ معتمد شرف شدہ رجال نقاب از چہرہ برداشت و بد
انداخت خلیفہ سبب پر سید قطر التدی گفت با امیر المومنین لای وجہی
ان کان حنا کنت اول من راه وان کان قینجا کنت اول من راه خلیفہ از
جواب دکا متار الیہا خلیفہ سرور کرد بد و از طریق ایف عروسان کرد و شب
زفاف اظہار شدہ فقرہ خالقی است کہ در آتش برائی بوران بنی الحسین
دست داد و چون خلیفہ مأمون قصد صحبت او کرد گفت انی امر الله فلا
تسبحا لہ و این شرح در جلد اول در ترجمہ حال بوران ذکر شد و چہ بنکو
گفتہ است متنبی

خفت الله واسترد الخيال برفع فان الحث ذاب في الخدور العواقب
وابوالفتح ابن الجبہ بجای این حاضرت گفتہ است و بعضیہ واقعه مرویہ را
ناشیہ از اشعار شہوت دانستہ و گفتہ اند شدت شہوت بنات سبب عادت
زنانہ میشود صاحب کتاب نیز تصدیق ایمنی نموده و کلمہ اکبر نہ در کریمہ
فلما زاینہ اکثرہ را کہ در سورہ مبارکہ یوسف است بہ حضن تفسیر کردہ
و ہاء زاسکت گرفتہ و قول عرب را کہ سپکو بند اکبر المرنہ بہ حاضرت معنی نموده
و حقیقتہ دخلت فی الکبر لا تمہا بالخیض تخرج من حد الصغر الی حد الکبر انہی
گویند در روزی معتمد باللہ با قطر التدی مجلس عیش خلوتی منعقد ساخت و
احدی از جواریہا آن محفل راہ نداد پس از عیش و نوش خواب بر خلیفہ غلبہ
نمود سر خود را در کار قطر التدی نهادہ خوابید قطر التدی بملائمت سر
خلیفہ را بروی بالینہ نهادہ خود بساحت قصر رفت چون خلیفہ بیدار شد و
اوراد رکاء خود ندید بر اشفت و اورا طلبید و گفت من نور امریت و اختصا
دادہ یا تو خلوت کردم و سرزانی تو کذا شتم و با طینان تو خوابیدم جہت چہ
کہ تو بیرون رفتی قطر التدی گفت با امیر المومنین فدعنا یاات و مرام خلیفہ را
بدرستی میدانم اما پدرم بمن بیعت کردہ کہ در مجلس بیداران نخواہم و در
جانبہ کہ شخصی بخوابست نماز و نشینم ازین جہت بیرون رفتم معتمد چون این
حرف شنید متقاعد و آرام گردید قطر التدی در نہام ماہ رجب سال دویست

ہشاد

خیرات حشا

۴۱

هناد و سفت در کشتن ابیات مسطورہ دودہ پلر ابن روی و کفایت سمرق
اول فتنہ است

یا سید العر الدی وردت له	بالیقین والذات سیدۃ العجم
فا سعبہا کعود ہالک اتہا	ظفر بما فوق المطالب الہم
شمر الصخری زفت الی بدر التبحر	منکشف ہما عن الدنیا الظلم
ظفر بنما فی ناظر ہیا الہج	وضمیر ہا نیلا و کفہا کرم

فلم الاندلسیہ

ادیبکہ ایت کرد راندلس شرعی تربیت یافتہ اصلاً جاریہ اسپانیایہ بودہ
در صغر سن بحرینان شرعی و دار السلام بغداد رفتہ و از آنجا بخرمہ حجاز
و مدینہ منورہ کہ در آن زمان محل تحصیل فن موسیقی بودہ سفر نمودہ و از آنجا
فن مرور را با فنون ادب امونہ بعد ہادراندلس و از آنجا بخرمہ اندلس
و فضل کہ ترجمہ حال ہر دو گذشت در سلك جواری منتخبہ عبد الرحمن ثالث
سلطان اندلس منسلک کرد پزہ چون در علوم ادبہ و خط خوش مہارت داشت
اخبار و اشعار عرب را بخوبی نقل و روایت می کردہ و مینوشتہ است

فلم الصالحیہ

ملوکہ واثق بالله عثمانیہ و مغنیہ شہورہ بودہ است و در جلد اول با سیم
اغنیاء ذکر او شد مشاور الہا با سیم صاحب اول خود صالح بزعم الوہاب
منسوب میباشد بعد از آنکہ ملوکہ واثق بالله شد ممتا با غنیاء طکر مد
یعنی واثق بالله تعزلاب اورا شنید و طالبی کرد بد صاحبش در ہای او
یکصد ہزار دینار زر و امارت مصر خواست خلیفہ اورا انحرید و بر کرد ایند
ثانیاً یکی از غریبات اورا شنید و تحسین نمودہ صالح را احضار کرد و از خرید
آن سخن بمیان آورد صالح گفت چون امیر المؤمنین با و غبیتی دارد بلا عوض
اورا ہدیہ و تقدیم میناہم و چنین نمود خلیفہ زاید او صف خوشوقت کرد بد
امر کرد بجنہز او اشراف بمشاریہ بدہند این زبات خربندہ او خلیفہ در ایصال
وجہ مزبور تسلک کرد صالح حال را بتوسطا جاریہ بعرض خلیفہ رسانیدہ خلیفہ

خیرات حسنا

۴۴

مبلغی خطیر بر این مبلغ افزود و حکم نمود سه برابر مصالح کار سازی کند مصالح
با آن پول سرعه بر منفعتی ابتیاع کرده دیگر مدت العمر از وی ثاموریت
نمود

قمر

از نساء مشهوره سلسله فاجارته و در خدمت مرحوم شاهزاده علیشاه
ظلال السلطان بوده و اشعارش خالص از لطف ملائک نیست این دو بیت
از ویست

نمیدانم چرا پیش رفتیان سخن پرسند از عاشوچینان
اندر سرکوی تو بی منظر اند شاید زده لطف تو از خامه در آن

قمر

جاریه بوده است بغداد به صاحب صباحت و جمال و فصاحت و کمال شوخ و
هنرمند سخن بسیار و لبند ابراهیم بن حجاج الالحمی از ملوک اشبیلیه او را
باندلس آورده بنا برین از ادبیه های اندلس بشمار می آید اشعار ذیل از
افکار او است

آه ها علی بغداد ما و عرفانها و طلبانها و التخری احداها
و محالها عند انفرات باوجه سبک و اهلها علی اطواها
متجنزات فی التعمیم کائنات خلق الهوی العذر من اخلاها
فنبی الفداء لها فای محاسن فی الدهر تشریف من سنا اثرها
دو بیت ذیل را گفته و دلیل است که نزد ابراهیم بن حجاج خطوبی بمکه
زمانیکه در روز کار خوشی اشته است

ما فی المنابر من کریم برنجی الاحلبف الجود ابراهیم
اتی حلت لک به منزل نعمه کل المنازل ما عاده ذمیم

قمرات خاقان

خواهر ضایع الطان ابوسعید بهادر خان بوده شاعر معروف و سراج الدین
قمری در مجلس صفت زاهد که ترجمه حال او گذشت لطیفه بمشار الیها گفته

افرا

خیراتِ خُصّا
نمعد

اور انجل نمودہ است

حَرْفُ الْكَافِ کَافُ

چنانکہ در منظر مکتور است کاعب جارث اسماء بنت المہدی بودہ و ابو
فواس شاعر اباباود اسنانہ است کہ خود در قطعہ مکتورہ در ذیل شرح دادہ است

و ناهذہ الثدیین من خدم القصر	مرفوفہ الخدین لیلیۃ التفر
کلفت ہما دہراً علی حسن وجمہا	طوبلاً و ماحباً لکوا عب من امر
فمازلت بالأشعار حتی خدعنی ہما	وروضنہا والشعر من خدع السحر
اطاہلہا شیئاً ففنا لک بعبرة	اموت ولا ہذا ودمعنا نجر
فلما انفارضنا ارسلت لک بحرة	غرقت بہا یا قوم فی بحر البحر
فصمت اغثنی بالغلام فجاء فی	وقد زلقت رجلی و صرت الی الصدد
ولولا صیاحی بالغلام وائسہ	نذار کئی بالحب صرت الی القعر
فاقممت عمری لا رکبت سفینہ	ولا سرت طول الدهر الا علی ظہر

کبشہ

دختر عارب بن عدی بن سجم و ماد رکب بن زہیر انصاری مادح حضرت رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ و سابر اولاد زہیر ابن ابی سلمی است

کبشہ بنت عمرو

زیو است کہ مثل ولدک مرد حق عقبیک ابند اباب و خطاب شدہ و نظیر ابن مثل
بمرد ہم خطاب شدہ و گفتہ اند ابنک ابن بوحک و بوح از اسامی الت
رجولیت است کبشہ عقیل پسر طفیل بن مالک وافرزند خود خواندہ و زویہ
عقیل را ماد در حقیقی او زد کبشہ با و گفت پسر مرا چرا زد ہی او مثل من بود
در جواب کبشہ گفت

(فانہ) جاحظہ و مثل عرق الخال لا ینام کفہ است مشابہت فردند بخال
و قالہ زیادہ از عزم و عہد است چہر مشابہت ولد با والدہ زیادہ از والد است

و اکثر

خیرات حسان

ع ۳

را کثر تبعیت عرق مادر خود نمایند و کمره فل کل بعل علی شاکله را بعضی
به لب نه تفسیر کرده اند و بهین جهت است که اولاد بسیار شده که عصیان به
پدر و زبیده خصوصاً وقتیکه فرومایه بوده از بعضی حکما پرسیدند آیا اینکه
مانندت پدران خود کار مهر و شفقت را دارم چرا آنها نالطف درستی نند
بماند دارند بلکه گاهی دشمن ما را و جان ما میپوشوند یک در جواب تفسیر مسطور
در فوق را گفت دیگر به اظهار داشت که ولد ما جزو بی است از ما البته کل
بخیر ما بل است دیگر به گفت چون حضرت آدم پدر نداشت بخیر به از خود
پدر را برای اولاد خود ارث گذاشت شخصی نیز ندانده گفت است چون ما
سبب شدیم که آنها بد را بلا و محنت آیند خود او ند که ما ما خصوصاً و کینه
میورزند

کبش

ده نفر از صحابیات منما به کبش بوده اند یکی از آنها ام سعد است که
در جلد اول ترجمه حال او نگاشته شده مشار الیهام رثه برای سعد بن معاذ
پس خود گفته و آن این است

و بل ام سعد سعدا براغه و نجدا

و بل ام سعد سعدا صرامه و جدا

این شعر با اختلاف کمی در جلد اول نیز نگاشته شده

کثیر

چند زن با این اسم نامیده شده و از نساء مشهوره میباشند یکی صحابه است
که او را غایثه از اد کرده و فضاله بن حصین از روایت حدیث نموده دیگر
کثیره بن جبر که از پدر خود روایت حدیث کرده و احمد الطولبی نیز از روایت
و نقل نموده دیگر کثیره بنت ای سفیان الخزاعیه است که بشرف صحیح
حضرت رسول صلی الله علیه و آله قابز گردیده (نقل از تاج العروس)

کریمه

ام الحسن دختر احمد الاصفهانی محدثه است مشهوره و کمره بنت عبد الوهنا

خیرات حسنہ

۴۵

اسناد ست الفضائے محمدنیست که در ترجمہ ست الفضائے از و بدید
یکمہ مروزیہ نیز از محدثہ های مشہورہ بودہ است

کریمۃ الدارین

لقب نبیل ست نفیکہ از سادات عالیہ در بیات است و در خوف نون ترجمہ
حال او نکاشند خواہد شد

کریمہ بنت کلثوم الحیمہ

زوجہ عکاف بن و ذاعہ اہل عالیہ صحابہ بودہ و خود از صحابیات بشمار می آید

کریمہ قادین

و قتی در نواحی سکذا و در قرئہ با سبی سولہ مجدو بہ با بن اسم مشہور شد است

کلیرہ بن خاتم

تفلیس بہ و اصلاً از ارامہ بودہ بشرن مر اوجت خافان خلدا آشیان مغفور
فتح علی شاہ طاب تراء مشرف گشند و مرحوم اعضا د السلطنہ علی قلی امیرزا
صاحب فضاہل و مؤثر مشہورہ جلد لکہ وزارت علوم دولت علیہ و چند
وزارت دیگر بنا بل کردید از بطن مشا را الہا بوجود آمدہ و ابن اعظم مقنا
کلیرہ بن خاتم است

(سیدہ) کلثوم

بنت القاسم بن محمد بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن العابد بن الحسن بن
علی بن ابی طالب سلام اللہ علیہم است کہ خواندہ حضرت امام جعفر الصادق علیہ
السلام میباشد مرقدہ طبرستان و در مصر (فاہرہ) در نزد یکی خندوق در مقام
قریبتر است جعفر بن موسی بن اسمعیل بن موسی کاظم بن جعفر الصادق
از بطن مشا را الہا بوجود آمدہ و خود از زاهدات عابدات بشمار می آید
(نقل از خط مقبرہ)

کلثوم بنت الحافظ

دختر حافظ بنی الدین محمد بن رافع السلافیہ محدثہ شامیہ و مکاتہ بام هم
بودہ نزد محدث عبد الرحیم ابن ابی البسر و سایر تحصیل علم حدیث خودہ

خبرات حسنا

ع م

بابن حجر عسقلانی اجازه داده چنانکه در انباء ابن حجر مکتور است
در ماه ربیع الاول سال هشتصد و پنج در گذشته است

کلیه بنیت محمد

دختر محمد بن محمود بن معبد البعلی و از محدثه های بعلبک بوده ابن حجر
در انباء خود او را از سال ۸۰۰ شمرده از چهار روایت کرده و ابن
بردوس و بعضی دیگر از مشاهیر علماء روایت حدیث نموده اند و قاتل در
ماه صفر سال هفتصد و هفتاد و هفت اتفاق افتاده

کالیله

از اهالی مصر و اعیان عصر صفیه و شاعر خوش طبعی بوده و شعر اینکو
میخوانده صلاح الدین صفیه کو بد در زمان کالیله در مصر که اشعار او
نبود و بیت مکتور در ذیل از اشعار وی است که خطاب بفتح الدین البکر
که از ادبای آن عصر است نموده و سروده و برای او فرستاده است

سمعت من شعرک سحر اغدا

اصبح کالحجره فی ضلها

یخامر الالباب اذ یفت

فهو بالباب الوری یعبث

کلیه بنیت علی بن احمد

نواده فقیه شهاب الدین احمد بن عبد العزیز بن ابوالقاسم التوبی محمد
بوده است مصریه

کلیه بنیت الکافی

از اشیان امام سیوطی بوده و از محدثه های مشهوره بنامه آید

کلیه بنیت عقیف الدین الاصفهانی

بن محدثه و از اشیان امام سیوطی بوده

کلیه بنیت نجم الدین المرحا

هم از اشیان امام سیوطی است و در ماه محرم سال هفتصد و نود و چها
متولد شده

کنجشک

خبریات حسنا

۴۶

خارجی مہمنا

دختر موش خان فاجاد
از اکا بر جلال ابن دولت
جاوید قرار و از بطون
شاہزادہ حاجی طیفون
خاتم صبیحہ خافہ مغفور
فضل شاہ ظاہر اوسید
خوانا و نو بیاد با کال
خبر و پاک طینت و حید
خضال در علم نجوم نظر
در سنجہ ارکد شعر را
بسیار خوب میگوید و رد
حضرت رسالت بنا
صلی اللہ علیہ و آلہ کفایت
پیغمبر یک اشرف اولاد آدم
یک پایہ نصیر و عرش اعظم
ختم رسل شفیع خرافہ کائنات
مخلوق و خالق و مخلوق عالم
و الهما
ایضا نافذ از طرہ نواہد
کہ در اسبیلہ زلف کفر فنا
و الهما
ایضا مخلوق و انکہ تو عفت
جو معصیت نکردم من کار
نازد بطاعت تو خلق تو
جو لطف ہم تو ندارم با در

خاقانی بودہ است ترک از نساء مشہورہ ماء ہفتم و از اعیان عصر صغیر
در دمشق شام سکند اشتر و امیر سیف الدین شکر بنظر احترام با و میدید
بنابرین با نفوذ و اقتدار میزیستہ

کوی سمر والدہ

مہمنا بہ ماہ پیکر خاقون زوجہ سلطان احمد خان اول سلطان عثمان
و مادر سلطان ابراہیم است در کتب تواریخ در و فایع سلطان محمد خان
اوجی بر اسم بول و والدہ ذکر او شدہ است

کوی مرید کرا از مریدان

ادیبہ مشہورہ و شاعرہ شیرین سخن بودہ ابیات آتیہ کہ خود را بدان
ستودہ از نالیج افکار او ست

اگر بیا در ہم زلف غیر آسارا بدام جویش کتم اہوان صحرار
کذا من بکلیسا اگر فند دور بدین خویش کتم دختران ترسا
بیک نگاه دو صد مردہ میکنم زند خبر دہید از عجز من میسار

توہر خانم

از معقودہ های خاقان خلد اشیان فتح علی شاہ ظاہر و خواہر اللہ رضا
اصف الدولہ و صاحب شان و احترام بودہ است

توہر خانم سلطان

دختر سلطان سلیم خان ثانی سلطان عثمانی است و سلطان مشا و الیہ
اوداہہ پیا لہ پاشا ناتجہ سافر تزیج نمود

حرف و الہ خاقون

از نژاد سلاطین و وزی با حشمت و تمکین بودہ ساہاد در کرمان حکمرانی
نمودہ از باب کمال و بزرگان را مغرور و محترم میداشتند و بادعا با بھمن
سلولہ حرکت میکردہ علو ہمت و کمال عصمت و عقبتش از کھنار ش معلو

و مضامیل

خبر ات حسا

۴۸

و حنا بل مرضیه اش از اشعارش معین و مفهوم میگردد دیوان شعرش
پنجهزار بیت میشود شاهزاده محمود میرزای مرحوم در تذکره نقل بحاج
فرماندند نام لاله خاتون تخلص او است با تخلص دیگر داشته هر حال اینها
ذیل نمونه از افکار عالی او است

من آنم که همه کار من تو کار است	بزم مقنعه من نیست کلاه دار است
در خون پرده عصمت جایگاه من است	مسافر از صبا را گذر بد شو است
بجای سائیه خود را دروغ میداد	ز افتاب که آن شهر گرد و یاز است
نه هر زبند و کرم مقنعه است که با تو	نه هر سر بکلاه می سزای تو است
اگر چه بیه عالم مرا خداوند است	ولی نبرد خدا پیشه ام پرست است

و لها ایضاً

من اگر توبه ز می کرده ام ای سر سخی تو خود این توبه نکردی که بمن می نهد

این رباعی نیز از مشارالیه است

در غصه که از خشمه نوش تو رسید نادست من امر و بدوش تو رسید
در کوش تو دانه های ز می بینم آب چشمم مگر بکوش تو رسید

لبابه الکبری

صحابیة محترمه بوده است مکاتبات با ام الفضل و ترجمه حال او در حروف الف
نکاشته شد مشارالیه از اخبار اهل هر چه بوده معروف به لبابه الصغری و مکاتبات
به ام خاندیکه از اخبار صحیحی که در باب عقب نمودن دولت بنی عباس
دولت بنی امیه را وارد شده را وی آن لبابه الکبری میباشند و در
صحایف الاخبار قضای در نادینج خلفا مکتور است

لبابه بنت عبد الله

دختر عبد الله بن جعفر طیار است و زوجه عبد الملك بن مروان اموی
چون دهان عبد الملك را در ایامی که هر چه بود روزی سببی آبادان
خود پاره کرده بمشارالیه داد او جای دندان خلیفه را با کاردی برید
انگاه سبب خورد عبد الملك از بیخه نخل و متغیر شده او را اطلاع داد

خبر اشخاص

۴۹

ابو الاملاك علي بن عبد الله بن العباس اخو ابن بنی گرفت و لید بر عبد الله
بهمانند اینکه زوایج امتهات خلفا تحقیر ناینهاست ابو الاملاك را زد
اگر چه او معذرت را گفت ایما ارادت الخرج من هذا البلد وانا بن
عنها فنزولها لا کون لها محرما

لبابۃ المتعبدة

از اهالی بیت المقدس است و او را اداری مقام ولایت داشتند
در فتحات الانس مسطور است که مشاورانها را کشته من از حق تعالی شرم دارم
که مرا بغیر خود مشغول بیند شخصی که عازم بیت الله بوده از لبابۃ متعبده
سوال نموده که من در آن ناحیه مقدسه چه دعا کنم او گفته از خدا بخواه که
از تو خوشنود شود و تو را خوشنود سازد

لبابۃ الکردیة

مادر مرغان بن محمد بن سرفان بن حکم آخرین ملوک امویان بوده است

لبابۃ بنت علی

از خانوادۀ العباس و دختر علی بن المهدی است

لبنی

دختر جبابا الکعبه و مکاه به ام معمر است و در حرف الف کوی ازو شد
قیس بن ذریج عاشق او بوده صاحب غانے کو بد قیس بن ذریج برادر صفا
حضرت امام حنین علیه السلام بود و بنا بواسطت آنحضرت بمنز او جت
لبنی ناپل شده مدتی بوضال او مقیم گردید بعد با صرا پیدر ش ذریج کرا
اورا علقا داد و بمصاعب هجرت و چار شد تفصیل احوال او در جلد هشتم
آغانے و در فوات الوفاات و تن بین الاسواق ضبط شده این بیت او را
که میگوید

واخرج من بیت البیوت لعلنی احدث عنک النفس السرخالیا
ابن خلدوزی بنده و تحسین کرده است و ابی خواهر حشان بن ثابت
صحابه و لسنی بنت الحظیم الاوسیه و لبنی بنت قیس الانصاری سله نصر

خیالت حشا

۵۰

صحابیه انصار بنه میباشند

لبنه بنت عبدالموتی

دختره بوده است صاحب جمال از ادیبه های اندلس که در علم صرف و علم حساب و شعر و انشاد اشعار مهارت داشته و در فرج و کتابت ثلثه با عبد الملحم و ثلثه اشکین ابن عمید بشار بنی آید چو زمانند یا فوٹ بشار خوش می نوشت حکم پسر عبد الرحمن ثالث اورا در خدمت کاتب مستخدم داشت چنانکه در ناویج اندلس مخطورات

لطیفه بنت الاله

از نساء غانه بوده الف بنت حسام الدین انا سائده امام سیوطی از او اجازه گرفته است

لطیفه

بنابر مخطورات صاحب ترین الاسواق لطیفه محبوبه و زوج و عزاده و اصفیای بوده و زن و شوهر هم محبت مفراط داشته اند و اصف در جوانی در گذشته و لطیفه غالباً بخاور قبرا و بوده از آنجا که در حال حیات همیشه بر لطیفه می سپرده که با لباس فاخر و مزین و آراسته باشد ابیات ذیل را بقبر شوهر خود خطاب نموده است

یا صاحب القبر لایمکان یوفی و کان یکثر فی الدنیا موالا
قد زدت قبرک فی حلی و فی حلد کاتبی لست من اهل المصیبات
لزم ما کنتم هوی ان نراه و ما قد کنتم ناله من کل هیئت
فن رانی ذای عبره می مؤلفه مشهوره الزی تبکی بر اموات

لیله الاخیلیه

دختر عبد الله الاخیلیه و از نساء مشهوره شاعره و منسوب بهشیر مینه الاخیل میباشد و از عشره در مقام مفاخره گفته اند
نحن الاخایل لا یزال غلامنا حتی یدت علی العصا مشهور
مکذباء شواعر رب فقط خننا برا و یقری د ارد و ان اشعار او منکر می گوید

خیرات حسا

۵۱

تبیکی الرماح اذا فندركفتنا جزعاً وتعرفنا الرفاق مجوراً
ولنحْنُ او ثوب في صدقنا انكم منكم اذا بكر الصراخ بكوراً
از رجال عشره لیل شخصی بوده معروف و موسوم بر توبه بن الحیر یا کمال فو
وعفت مشهور بر فنی الفینان وی بلیله عاشق شده و لیلی نیز بعفت و
پاکے اور ادوست مہدار شد چون ہر دو طبع شعر اشنند در حق ہم
اشعار بلیغ گفتند مخصوصاً لیلے برای توبہ مرائے مطول نظم کردہ
اکثر آنها در جلد ہم اغائے ضبط است کو بند و فنی لیلی حاجتے نظام
مشہور یعنی حجاج بہر سائید آبیائے در مدح او گفت و درخواست
مطلب خود نمود حجاج حاجت او را بر آوردہ و از او پرسیدہ گفت راست
بگو بہ بدیم در جوابے ما بین تو و توبہ هیچ امرے شہو الے اتفاق افتاد
گفت لاواللہ ہدیقتد رشی با او تھا بودم حرفے بمن گفت کہ مرا بشہ
انداخت این قطعہ را کہتم

و ذی حاجتہ فلناله لا یلج بها فلبس الیہا ما حیث سبیل
لذا صاحب لا ینبغی ان یخونہ وانت لآخری فارغ و حلیل
پیر از آن حرفے از و نشنیدم کہ موہم قصد و خیال ناپسند ہے یا شد گویند
توبہ از پدر لیلی درخواست کرد کہ مشار الیہا را برے باو دہد پدرش
نپذیرفت و او را بیکے از بنی الادلع تزیج نمود و در ایام عروسی میسر
شوہر لیلے رفت کہ از دو دبدبدار او نایل کرد با آنکہ طریق عفت
مسلوک داشت در آن عشرہ دو چار صدقات شد و این دو بیت را آن
وقت در بر ائت ذمہ و پلکے دیدہ خود گفتہ است

علی ماء البدن ان کان علیہا بری لے ذنباً غیر الے ازورها
و اتی اذا نازت علی طائس فہل کان فی قلبہ اسلمی ما یضیر
معرفا است کہ چون امام اصمعی این دو بیت شنید گفت شکوی مظلوم
و قبل نظام و بر پاک نہادی توبہ تحسین کرد و ابیاتی کہ لیلی در وج
حجاج گفتہ از فرار دبل است

اجتاج

خبرات مختار

۵۲

اجتاج لا یفلل سلاحا	المنا یا بکف الله جث ثراها
اذا هبط الحجاج ارضاً مریضه	نشیع اقصی ائها شفاها
شفاها من لذاء العک اللذنها	غلام اذا هضر الفناء سفاها
سفاها رداء المارقین وعلها	اذا صحت يوماً وجف اذها
اذا سمع الحجاج صویر کذب	اعد لها قبل التزلزل قراها
اعد لها مصفولة فارسیه	بایدی رجال یحسبونها
اجتاج لا یقط العظامناهم	ولا الله یعطى العظامناها
ولا کل ملاف تفقد بینه	فاعظم عهد الله ثم شراها

نجاوز الله عنها چه بشعر خود اغانی ظالم نموده است تخم ضرورتی که لیلی بر
 حجاج وارد شده با او سؤال و جواب می نمود از جمله حجاج از پرسید
 آن زمان که از قبیله خود حرکت نمودی آنها در چه حال بودند گفت
 ترکیم بی حال خصب من و دغه اما الخصب فی الاموال والکلا و اما
 الا من فقد انهم الله عز وجل بک و اما الذعنه فقد خاسرهم من خوفک
 ما اصلح بینهم پس ازین گفته اشعار مدح حجاج را که در فوق مسطور شد
 خواند

توبه عاشق لیلی پیش از لیلی در گذشت و لیلی این شعر را در قصیده
 ارقصاید مرثیه او گفته است

اتنه المنا یا دون درع حصینه واسم حطی و جرداء ضامر
 و ازیر شعرحین بر می آید که توبه در وقتی کشته شده که اسب سلاح
 نداشته اما در باب وفات لیلی قصه غریبه نقل کرده اند و صاحب
 الغله آنرا تصدیق نموده و آن قصه این است که لیلی و شوهر او با چند
 نفر از اهل عیبه از سفری مراجعت میکردند گذارشان بر قبر توبه افتاد
 لیلی گفت خوبست توبه سلام کنم و شتر خود را بجانب قبر توبه رانده
 بر تپه که قبر روی آن بود رسید و گفت السلام علیک یا توبه چون جوابی
 نشنید رو بهمراهان کرده گفت تا کون نمیدانم توبه دروغ گوست مگر

خود

خیالت‌خشا

۵۳

خود نکفته است

ولو از سبلی الاخیله سلم علی قد و بی قربه و صفائح
 لسنه تسلیم الشاشه اوزق الیهنا صدق من جانب الغیض الخ
 هنوز در کار خواندن این دو بیت بود که بوجی از حول قبر توبه بطرف هودج
 نیکی پرواز کرده خود را بشتر هودج لبلی زد شرم کرد و لیلی را از بین
 انداخت و از آن سببی رکذشت و همانجا مد فون گشت و این قضیه را
 همراها از لبلی لیل صدق قول توبه دانستند و از اشغاری که لیلی
 در باب صفات حمیده توبه گفته در بیت مسطور در ذیل است
 کرم یغفر الطرف فرط حیاء و بد نو و اطراف الملاح دوان
 و کالسیف لا یفتر لا مننه و عداه ان خاشنه خشان
 نیز در مدح توبه گفته است
 فتی کان ایچی من فناء چینه و اشجع من لیث بمحقان خادر
 نیز در همان باب سروده

فتم الفتنه ان کان توبه فاجرا و فوق الفتنه ان کان لبس فاجرا
 الطیفه) لیلی اخیله از اخیله بهر آنکه بوده و اهل این قبیله عا
 حرف مضارع را مکسور میخوانند مثلاً نَضْرِبُ بفتح نون و انضرب
 بکسر نون تلفظ میکنند و روزی لیلی بحضور عبدالملک اموی رفته
 اتفاقاً امام شعبی نیز در آنجا بود عبدالملک بشعبی اشاره کرده با و
 فرمایید که با لیلی شوخی کند او مطایبه را گفت یا لیلی ما بال قومك
 لا یكثون لیلی گفت و یحك اما نکتی و فوراً را بعبادت قبیله خود
 مكسور خواند شعبی گفت لا والله لو فعلت لا غلتك لیلی تجمّل شد
 و مختار خندیدند و مازسم ادب را بتوضیح این سؤال و جواب نیز انجیم
 آنها که در جمله در عالم ادبیت هستند ملتفت خواهند شد
 شیخ هبائی علیه الرحمه این حکایت را بدون تکیه بر اشخاص و رکنه کل
 نگاشته و میگوید از آن پس زن بطرف مقابل خود گفت تو هم این بیت

تقطیع

خبریات حسنا

۵۴

تقطیع نما

حوالو اعشا کینستکم فابنی حثالت الخطب
آنمزد گفت حوالو اعش فاعلاتن فاکین فاعلن زن گفت من الفاعل
در عهد امیر دین حکایت را با بونواس و عثمان نسبت داده در هر جا
مطایب بود است
و ابیات مسطور در ذیل را لیلی الاخیلیه در مرثیه عثمان بنظم
آورده است

ابعد عثمان نرجو الخیر آمنه وکان آمن من عشی علی ساق
خلیفه الله اعطاهم وحوالو ماکان من ذهب حوم واوراق
فلا نقول لبشر لشفاعه قد قدر الله ما کل امرء لاف
لیلی الاخیلیه از سنو ان مائه اول هجره بود و با نایافته الجعد از شعر
اصحاب که از مشهورین بشماره اید مهاجرات نموده و لیلی بر نایافته در هجا
غالب شده و هر دو در او ایل هم که خلفای نبی امیه زندگان کوه اند

لیلی العامریه

لیلی بنت مهذب بن معد العامریه است که مجنون معروف عاشق لیلی مجنون
و عاشق این لیلی بوده و کتابها در سر گذشت آنها بنظم آورده و چیزها
گفته اند و حکیمی چون نظام علیه الرحمه که در نظم مطالب غالیه حکمت
و تحقیقات عرشیه نسبت بسا بر رب التو عی و احداست و خداوند کار
و حید و فرید و دخیل خود یعنی پنخ کای که به پنخ خرنه کوهر حقه کما
در زمانه کتاب لیلی مجنون دارد و مکتبی که نیز در عالم خود فردی به
بدل میباشد در نشان این عاشق و معشوق را طور به نظم کرده که در ادب
عرب عجم که حالا فی الحقیقه ادبیات یک ملت است نقطه مخصوصی را متضر
میباشد و در اخشام این ترجمه از آن حکیم اعلم و ازین شاعر او بعد بینی
چند نمونه را درج خواهیم نمود و بعضی بیات که سایر اساتید سخن و
خداوندان ادب و امراء کلام در این موضوع فرموده بر آن خواهیم افزود

عجالة

خیرات حنا

۵۵

عجالتاً گوئیم از قراب مسطورات از باب فن لیلی العاصمیه کفنه است
 لم یکن المجنون فی حاله الا وقد کنت کما کاننا
 لکنه ناح بسر الهوانی واثنی قد ذبت کتماننا
 مجنون عاشق ابن لیکل نیز از قبیلہ بنی عامر بودہ اسحق فیس پرملوح بن
 من ارام و بعضی اسم او را عامر دانش و جماعتی مہمک و زمرہ اقرع و ظاہفہ منعا
 کفنه اند و اشہر فیس است ہرچہ باشد در معرفت بود و مجنون خود اعتراف
 نمودہ و سرودہ است

لیتمونہ المجنون حین برونی نعم لمن لبلی العداۃ جنون
 لیلی و مجنون در صورت صحت و وجود در او ابل عصر خلافت خلفای بنی
 امیہ بودہ اند در او ان طفولیت عاشق و معشوق کو سفند ان قبیلہ را میچاند
 در مرغی بہم انز کفنه و رفتہ رفتہ انز مولد مہر و مہر شدت بہم رسانید
 بدرجہ عشق رسیدہ چہ در حقیقت معنی عشق میل مفرط است و مجنون خود
 در مبادی این معاشقہ کو بد

تعلق لیلی و ہذا ^{طفیل صبیحہ} ات ذوانہ ولم یبد للآقرا بن ندبہا حجم
 صغیر بن زعی الہم یا لیت انشا الی الیوم لم تکبر ولم تکبر الہم
 و فطانت فطرے ابن عاشق و معشوق را در بیت مسطور در ذیل کہ مجنون
 کفنه معلوم مینماید

کلا نامظہر للثاسر بعضنا وکل عند صاحبہ مکین
 تبلعنا العیون بما اردنا و فی القلبین ثم ہوی فین
 بعضی بر این میباشند کہ بنی عامر عموماً سخت دل بودہ و مہر و محبت در
 قلوب فاسیہ آنها اثر بہ مینمودہ اتفاقاً در عصر قبل و لیلی یکے از معینین
 بنی امیہ باز در یکان خود حالت معاشقہ بہم رسانیدہ اخفای ابر مطلب
 و مغلطہ را ابداع دانسان عشق فیس و لیکل را نمودہ لیکل و مجنون ازین
 رؤساخنہ شدہ است و اشعار بسیار بآنها نسبت دادہ اند کہ پردہ ضخیم
 و پیش رسانہ مطلب باشد ابو الفرج اصفہانی صاحب غلایہ تضعیف

خیرات حسنا

۵۶

این قول بسیار بد و معاشقه این لیلی و این مجنون معتمد است و از اشعار لطیفه که نسبت بلیلی داده اند دو بیت مکتور در ذیل است
 نفسی فداءك لو فقه ملكك اذا ما كان غيرك بمنزله و برضیها
 صبر علی ما قضاه الله فبك علی مرارة فی اصطباری عنك انجیها
 و از ابیات دانسته مجنون که در ادبیت رقت مکانی دارد این دو بیت
 و ادنی تنی حتی اذا ما سبکتی یقول یجل العصم سهل الا باطخ
 ثنائیت عتی من لای حيلة و خلفت ما خلفت بهن الجوخ
 و این دو بیت

اقول انك یا رحن منما علمت و قد تكاثرت الذنوب
 فاشا من هو لیلی و حتی زبادتها فاتی لا اوب
 و این چهار شعر

لقد لامنی فی حب لیلی افوی ای و این عتی و این خالی و خالیا
 یقولون لیلی بالعرفان مرضیه فیا لیلی کنت طیباً ماذا و یا
 نقشت لیله و هی طفل صغیر و کنت ابن سبع ما بلغت ثمانیا
 فشاب بنو الی و شاب ابن یثها و حرفة لیلی فی قوادری کما هی
 و این بیت

ما بال قلبك یا مجنون قد هلما من حب من لا یری فی وصلها طمعا
 و این دو شعر

یقولون لیلی بالعراق مرضیه قال لك لا تضنی و انت صدیق
 شفی الله مرضی بالعراق فابنی علی کل مرضی بالعراق شفیق

و بسا نظمه ای دیگر و اگر گوئیم این شعرها منسوب بمجنون یعنی قبر عامر است و بی الحقیقه از و نیست شاید در دوزخ نشسته باشیم اما برای آن عاشق و مشوق هریشان و در فیتی است که صاحبان افکار لطیفه از قول آنها سخن گفته و ابکار مضامین بدیع خود را با آنها تقدیم نموده باشند و بالا تر ازین شان آن است که غارف معروف حکیم نظای روح الله در حقه قلبی لیلی

مطرح

خیرات خس

۵۷

مطرح نموده خیالات سودمند خود را با این عنوان بعالم حکمت و ادبیت
و انسانیت هدیه مینماید و در فضیلت میفرماید

رخشنده بشی چو روز روشن	ز و نازه فلك چو سپر گلشن
از مرسله های زر خایل	ز دین شده چرخ را شمایل
از نافه شب هوا معتبر	از کوه کرمه زمین منور
نزدیکه بزرگ جنبه دانه	کشتی بچشاح در رسانه
صد گونه ساره شباهند	بنمود سپهر بربان اورنگ
پروین ز چهر زرد و ازرق	بر سنجق شب کشیده برف
باشکله عطارد و کانش	بتریت کرد بر آسمانش
از شکل بروج و از منازل	افزاده سپهر روز لازل
بمخون ز سر نظاره سازه	میگرد بچرخ حقه بازه
بر زهره نظر کاش اول	گفتای بتو بخت را معول
ای زهره روشن شبافروز	وی ظالع دولت از تو پرور
ای مشعله نشاط جوانان	صاحب صد سرود کوبان
لطیف کن از آن لطف که داره	بکشای در امید و آره
زان یار که اود وای جانست	بوتی برسان که وقت آنست
چون مشتری از افق برآمد	با او زدرد کرد و آمد
کای مشتری ای ستاره سعد	ای در همه کار صادق الوعد
ای منشی نامه عنایت	بر فتح و ظفر تور او لایت
ای بخت مرا بلند ی از تو	دل را همه زور بندی از تو
در من بوفان نظاره کن	که چاره هست چاره کن
از دوست بمن رسان پیام	کم گیر کله ز کله ناله
چون دید که آن بخار خیزان	هستند ز اوج خود کز آن
دانت کز آن خیال بازه	کارش نرسد بچاره سازه
تا لبید بر آنکه چاره سازند	از جمله وجود بی نیاز است

گفت

خیرات حسنا

۵۸

گفت ای در تو پناه گاهم جز در تو کس چرا پناه هم
ای زهره و مشتری غلامت سر نامه نام جلد نامت
ای هفت فلک فکرت تو ای هر که بجز تو بنده تو
ای خاک من از تو آب گشته بنکر بن خراب گشته

آن کن رعنایت خدا
کاید شب من بر روشنائی
و مکنی گفتار

ای بر احدیت ز آغاز خلوازل و ابد هم آواز
نبر گوید

ز دین قبیل بود گوید مه کنکره فلک شکوید
بر فله از فلک حدایت برد امن آن زمین غایت
بر پشت دی آسمان نمود چون بر شتری جل گوید

و در رفتن پدر مجنون سراغ مجنون گوید

آتش زنه و آری پر دشت میگوشت قد خمیده بر سگ
ز آتش زنه اش بسک خا افتاده ز هر طرف شراره

نیز از زبان مجنون در جواب نصیحت پدرش گوید

گفتی که ز روی خاک برخیز زین وادی هو لئال بگریز
صد کوه بدل چکونه خیزم صد خار بیای چون گریزم
چندان ندیده ام ز آغاز این ره که توانم آمدن باز

و شیخ مصلح الدین تعبیر علیه الرحمه فرماید

مجنون عشق زاده گرام و ذلالت است کاسلام دین یکتا و دیگر ضلالت
و گوید

مجنون رخ لیکه چون فیر بی غار فرهاد رخ شیرین چون خور پرویز
و میرزا محمد حسین ادیب شیراز ابا طباطبائی دولتی و دارالترجمه خاصه هابویه
که تهر بیابیت سال است در صحبت و صاحب نگارنده میباشد و ترجمه

خیرات حنا

۵۹

شعر خود همچون که میگوید

نداوت من لیلی بلیلی مرهوتی کاینداوی شار بنظر الحز

کوید

گفت خست ارجه غم لیلی نم باز چاره آن بلیلی میکم
در د لیلی را بلیلی میبرم زان خستنه باز یاده میجو
و این دو بیت عری که بجز نسبت داده اند در حسن مضمون و لطف حنا
و غیر امتیازی دارد

لیلی بلیلی نفی تو به اختلافها بالتول والتول باطوبی لو اعتد
یجود بالتول لیل کلا بجلت بالتول لیلی وان جادت به بخلا
لیلی بد حنا

دختر حسان بن ثابت انصاری شاعر و ملاح حضرت رسول صلی الله
علیه و آله است و در طبع شعر و فصاحت فطریه و طبیعی تالی پیدا خود
بوده ابن ظاهر در کتاب خود گوید روزی حسان ابن شعر اینظم آورده گفت
مشاربک ادبار الامور ذا اعترت ترکا الفرغ واجتثنا اصولها
و در ششم کلام در مانده دخترش لیل که حاضر بود گفت
مقاویل المعرف فخر عن الحنا کرام بغاطون البشیر سوطا
حسان را اهنرا از به حاسل شده شعر بل را بنظم آورد و خواست بر
دختر خود بواسطه پیدا کردن قافیه اظهار برتری و مفاد آخر به نماید و گفت
و قافیه مثل التنان و ذیبه تناولت من جو السماء نزلها
دخترش لیلی بر شعر را که هم مثل بر ستایش حسان است هم بر عجز او
دوین قافیه گفت

براها الذی لا ینطقو الشعر عنده و یجز عن امثالها ان یقو لها
ابن ظاهر گوید حسان بجهت این بیت لیل گفت تا تو ندیده من دیگر شعر نخوانم
گفت و بر طبق این گفته سوگند یاد کرد اما لیل گوید که دیگر در حضور
پدر خود شعر نگوید و حسان را دختر دیگر ستماء بر نم هست که ترجمه حال
آن

خیر الخیرین

۶۰

آن در حرف خون بیاید
لیکن بنظر طریف

خواهر ولید بن طریف از مشاهیر خوارج است و از زنی شاعره و پر دل
و صاحب شجاعت و جلالت بوده است و ولید برادرش فاضل این رجز آ
و میگوید

انا الولید بن طریف الشارک

سوره لا یصلی بنار

جور که از جنی من ادر
خارجی مشا و الیه در سال یکصد و هفتاد و هشت جمع کثیر به درخت
لوا ای خود جای داده بر هر دین الرشید باغی شد و یک سال تمام علم
عصیانش افراشته بود در ماه رمضان سال صد و هفتاد و نه
بر زمین منهدم شد از هر قرن او را مقهور و مغلوب نمود و کشته شد
پس از قتل او خواهرش لیکن بنظر طریف سلاح پوشیده و بر اسب
سوار شده بجای برادر خود بحرب پرداخت اما در مقابل جلالت برید
مقامت نتوانست نمود اسبش بحدوح شد و خود مر اجع کرد
بجای اسب تنهال سیف سنان تیغ زبان را از نیام خاموشی بیرون کشید
مرالغی بسیار در حق برادر خود گفت از جمله مرالغی او اشعار ذیل است

تبارک لنا کرم قبر کاته	علی جبل فوق الجبال صیف
نصمتن مجد اعد ملیا و سودا	و همة مقدام و دایم صیف
فیا شجر النجا بور مالک مورق	کانک لم تحزن علی ابن طریف
فتی لا یحب الزاد الامر التفت	ولا المال الامر قنا و سیو
ولا الذخر الا کل جرداء صلد	معاودة للکر بین صنف
کاذک لم تشهدنا ک ولم تقم	مقاماً علی الاعداء غیر خفف
و لم نسلم یوم الورد کرهه	من السر فی خضر اذ ان رفیه
و لم ننع یوم الحرب الحرکة	وسم الفنا یکنر فی ابانوف
حلیف الله ما غاش رضی بالله	فان مات لا یرضی الله بحلیف

فقدناک

خبر یحییٰ

۱۷

فقدنا له فقدنا الشبان لنا
وما زال حتى ازهق المومنين
الا يا لقوي الحجام والليل
الا يا لقوي للتوائب الردي
ولبد من بين الكواكب هو
ولليلث كل اللبث اذ يحاونه
الا فاقل الله الخبث حيث اضم
فان بابا رداء يزيد من ريد
عليه سلام الله وقفا فانه
فديناك من فتيانا بالوف
شجا العدو وانجا الضعيف
وللارض همت بعد برجوت
ودهر ملح بالكرام عفيف
وللثمر لنا ان مغت يكسوف
الى حفرة ملحوة وسقيف
ففي كان للمعروف غير عوف
فرت نحوف لقها برحوف
ارى الموت وقفا بكل شريف

ودر مرشيد بگو گفتار است

ذكرت الوليد واياه
فاقبلنا طلبه في السماء
اضاع قومك فليطلبوا
لو ان السيوف اتي حدها
يدت عنك او جعلت هبة
اذا الارض من شخصك بلقع
كما يتغي انفسه الاجدع
افادة مثل الذي ضيعوا
يصيبك تعلم ما تصنع
وخوفا لصوتك لا تقطع

گویند وقتی هرون الرشید برید بن مزید بن زاذله الشیبانی را مأمور
حرب لبید کرد گفت

لا تبعثن الى بغيره غيرها
ان الحد يدغيره لا يفلح
چه بنید بن مزید وولید هر دو از بنی بصره ابن وائل بودند و بنید برادر زاده
معن بن زاذله جو انمر مشهور از امرای ناسد الوعیاسیه بود و در شجاعه
عبدل و نظیرنداشت

خواج میگویند ما نظر نایبه شریفه ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم
بأن لهم الجنة نفوس خود را بیهای هشت خر خنایم بنابرین خود را شرا
بر وزن قضاة میخواهند و شادی مفر شرا است و این است که ولید
گفته انا الولید بن طریف الشانیه در این خلکان اسم خواهر ولید را

که صاحب

خیرات حسن

۶۲

که صاحب ترجمه و بیانات مزبونه است فارغ و فاعله نوشته انشا اغانی
از اسماعیل بلبلان النیر و در شرح کشف نیز تصریح بهمین اسم نموده
لسلی

از ادبیکه های اسلا بول نیز یک ستماء برای خانم بزرگه اشارت الیها
از خویشان مرحوم فواد پاشا میباشد و از فراری که در تذکره فطین مکتوب
است دختر نموده بی زاده خامدا فندی است و در سال هزار و دویست
و شصت و چهار وفات کرده دیوانش ضبط و مرتب شده بهرین اشعار
او این است

اینجمله سن احبابکی اینجمله کنند بونالمان فانیده ظرافت بود راشنه
و این بیانات نیز لسان خال اوست

قبل مجلسی آناده ندر لرسته بیونلر ایچ دلبر ایله باده ندر لرسته بیونلر
عالمه ندر فرنی بکامدج ایله ذمک صناع اولسون احباده ندر لرسته بیونلر
ایچ باده به کلشنه ندر لرسته بیونلر عالمه سن اکلتنه ندر لرسته بیونلر
کوبند لیکلی بشاکر دموم فروشی مهر میوز زیده و غالباً بر در دکان موم فروش
رفته داد و ستدی میکرده یکی از طرفا ملتفت این حال شده مصرع
ذیل را بنظم آورده به پسر ناپاد داده گفت هر وقت لیکلی نزد تو امد
برای او بخوان

شمع رخه دقت ایله باقمه یا نارسین
چون لیکلی نزد پسر امد و پسر مصرع را بخواند لیکلی مرتجلاً گفت
خطک کلچیک سده نبی موله ارا رسین

لسلی خانم

دختر شهر ضبطیه اسبق مرحوم اسمعیل پاشا است که در شعر و انشا نادره
دوران و سرآمد مجذرات زمان بوده این غزل از اشعار منتخب اوست
عکس حسن باراشک چشم بیفردن کچر فلک کوهر کردار کو با بجر احمدن کچر
یکدن اولوق استین اول کلبه دله ای کوکل پیر و عشق سینه سن خال ایلوسن کچر

خیرات دنیا

۹۳

بانی بولعتگاه دهرک روز و شب مهر و محی ابرو غزل نازنین در صفا که خیر نیکو
فامتن سیر ایلین طوبایه ابروی ت کاه
لعل جان بخش امن البتہ کوژدن کچر
صافنه ناثر ایلز لیلی او سکنین طینتہ
ناوک اہ درون پولاد و مہر دن کچر

از قرار مذکور متاوالہا از بان فراتر و ووم را انحراف او تفر و امید
غیر از لیلی بنت حسان صحابہ کہ ترجمہ خالت گذشت ہفدہ نفر صحابہ
دیگر متماہ بلیلی بودہ و لیلی بنت مسعود بن خالد النہشلیہ القیمیہ
از زوجات حضرت امیر المؤمنین علی علیہ السلام است در پیر آنحضرت
کہ عبد اللہ و ابو بکر نام داشتند و ذکر بلا در کتاب حضرت سید الشہداء
شہید شدند از بطن ابن لیلی بودند و لیلی بنت خابرس خواہر افرع بن
خابرس مؤلفہ فلوب مادر فرزدق شاعر مشہور میباشند و مقصود الی
دشمر عبد اللہ بن رواحہ دختر قیس بن الخطمہ است و عمرہ بنت رواحہ
خواہر عبد اللہ را شرف من اوجبت حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
اما طلاف خواستہ و مطلقہ و عاقبت کرد او را اہلاک کرد و بنت الجود
کہ در جلداول ترجمہ خالت گذشت نیز لیلی نام داشتہ

و از ہمہ زملہ کہ متماہ بہ لیلی بودہ لیلی بنت ابی ترہ ابن عروہ بن مسعود
الثقفیہ مشہور اعراف در شان و جلالت بالاترو والاقو بودہ پدرشان
قبیلہ مخار بن ابی عبید و حجاج بن یوسف ظالم مشہور است و مادرش
از نژاد ابوسفیان اموی پدر معاویہ از اینجاست کہ در بعضی تواریخ
معتبر نوشتہ اند روزی معاویہ گفت میدا پیدا مر و زخمت خلافت نشاء
بیکر کیت حاضران ہر یک چہرے گفتند او گفت ثانیہ مقام خلافت
امرو علی بن الحسین است کہ از لیلی در وجود آمدہ چہ در روی زہو
بی ثقیف و مخاء بنی امیہ و شجاعت بنی ہاشم جمع است شرفی کہ در
میان توان آن عصر با بن مستورہ خد عفاف نصیب شدہ ہست

خیرات حسن

ع ۶

حضرت ابی عبد الله الحسین سالم الله علیه است و شرف ثانوی ولادت حضرت علی بن الحسین التّهیّد علیه السلام میباشد که در اشعار مشهوره که علی بن الحسین را مدح کرده اند اشعار با این شرف شده یعنی ازین عقیده قبیلکه نام برده اند محمّد بن احمد بن ادريس عجمی حلی رضوان الله علیه در کتاب سرائر میگوید در حایر مقتدر علی بن الحسین لا کبر سلام الله علیه را نباید زیارت نمود مگر در اول لیلی بیست و سه مرتبه بن عروقه بن مسعود الثقفی باشد وی از اهل اهل طالب نخستین کسی است که در یوم الطّف بیعادت شهادت میباشد در کتب جنت تو لدش در عهد امارت عثمان اتفاق افتاده از حد بزرگوارش امیر المؤمنین علی عا خادیش و این نموده خداوندان سخن در سنایش وی اشعار آید در پرده اخذ اند ابو عبیده و خلف الاحمره مریم کرده اند که این ابیات فصیح در مدح علی بن الحسین مقبول گفته شده

لَمْ تَرَعَيْنِ نَظَرَتْ مِثْلَهُ	مَنْ مُحْتَفٍ يَمْشِي وَلَا نَاعِلِ
يَعْلَى بَنِي الْحَكَمِ حَتَّى إِذَا	اَنْصَحَ لَمْ يَغْلِ عَلَى الْاَكْلِ
كَأَنَّ اِسْتَبَتْ لَهُ نَارُهُ	يُوقِدُهَا بِاَشْرَفِ الْكَامِلِ
كَيْمَارِهَا بِاَيْسُرٍ مُرْمِلِ	اَوْ قَدْ حَيَّ لَيْسَ بِالْاَهْلِ
اَعْنَى اِنْ لَيْلَى السُّكْرَانِ	اَعْنَى اِنْ بَيْتِ الْحَبْلِ الْفَاصِلِ
لَا يُؤْثِرُ الدُّنْيَا عَلَى دِينِهِ	وَلَا يَبْغِي الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ

یعنی همانا که در تمامت جهان بنان هیچ دیده مانند وی ندیده بر اطعمه مساکین و اکرام و اردین چندان حرص و موله است که بپوشد انواع الحوم و اطعمه با قیمتی گزاف و بیهائی که آن بجزد و در بازار مردمی و مضرت میرانی بی ارزان بکار برد و همواره بر عادت اشراف بسر نیجه هست تا دقیر بیقر زد نامردم نیازمند از هر طرف باستان وی بشناسند و بخوان نقش کرد آینه تمدح عظیم الشان فرزند لیلی باشد که خود خداوند بود و عطا و دکت پروردد آینه شرافت و عباحت هیچگاه دُنیابر دین نگریند

خیرات حسن

۶۵

و حق بر باطل نفوذ

حرف و المیم

ماجدلة القرشید

از نساء صائحه امت بوده و بعضی از مناقب او در طبقات شعرا
مذکور است

ماریه

از زوجات هرون الرشید خلیفه و مادر محمد المعظم بوده و معظم را
اهل تاریخ ثمانی و مثنی گفته اند و جهت آن این است که بعضی در سال
دوین و هجده بخلاف نایل شد در حالی که هشتمین خلیفه عباسی بود
و هشت سال و هشت ماه و هشت روز خلافت نمود و در مدت خلافت
هشت فتح نصیب او شد و هشت نفر از دشمنان خود را امتهور ساخت
در چهل و هشت سالگی درگذشت و هشت میلیون دینار و هشت صد و هشت
و هشت هزار شتر و اسب و هشت هزار گنیز و غلام گذاشت و در بعضی کتب
اسم مادر معظم را ماریه بنت شیب نوشته اند

ماریه قبطیه

از زوجات مطهرات حضرت رسول صلی الله علیه و آله است در سال
هفتم یا هشتم هجرت خاطب ابن ابی بلتعه فرستاده حضرت رسول اکرم ص
بصر از آن مملکت مراجعت نمود مقوقر که از جانب قیصر و م حکمرانی مصر
داشت با این فرستاده ماریه قبطیه و شیرین خواهر او را با فائز دل نام
و حار مشهور به یعنور و غیرها هدیه برای حضرت رسالت پناهی فرستاد
و ماریه به شرف مزاجت آنحضرت مشرف گردید و حضرت ابراهیم بن
رسول از بطن مطهر او منول شد و فولد حضرت ابراهیم در ماه ذیحجه
سال هشتم هجرت بود و از آنحال او در سال دهم و اکثر سن ابراهیم را
شانزده ماه نوشته اند و نوشته اند که حضرت خنمی مآب صلی الله علیه و آله

بر او

خیالت حسا

۶۶

بر او بسیار بگریخت اما وقت ماریه در سال شانزدهم هجرت در خلافت
خلیفه دویم اتفاق افتاده و قبط اسم طوایف قدیم مصر و حوالی آنست
خارید ذات القرطین

یعنی ماریه صاحب و کوشواره و او ماریه بنشارقم از خانواده ملوک
بنی جفنه بوده کوبند دو کوشواره داشته هر یک از یک دانه مر و اید
که بیزنطی تخم کبوتری بوده و آن یک زوج کوشواره را تخمیناً پهل هزار دینار
قیمت میکردند مشارالیهما بقصد نسل سعادت اخروی کوشواره ها
همدیه کتب معظمه اجلها الله تعالی نموده و خزانة دار کعبه آنها را
در بیت شریف ارجحت بر و ابنتی آن دو کوشواره یاد ابید بدست
عبد الملک بن مروان رسید و وقتیکه او دختر خود فاطمه را بعمر بن
عبد العزیز تزویج نمود آنها را با و بخشید اما غایت الامر عمر آنها را
در اول خلافت خود از زوجه خود گرفته در بیت المال نهاد و اعتراف
من فرط ماریه که از امثال عربت نظر باین دو کوشواره دارد و باز
چون کبوتری امینو اهند بخردن چیزی توغب نماید میگویند
خزوه و لو بقرط ماریه

خارید

خاربه هرون الرشید و در حسن و جمال و ادب و کمالی نظیر و همال
بوده روزی یکی از شعرا این دالتمند میخورد خلیفه طبقی از گل در
آنجادید مناسب در باب از گفت

کانه خد مجوب یقبله ثم الحبيب قد ایتیک به خجلا
خلیفه ماریه گفت تو در این باب چگونه مشارالیهما گفت
کانه لون خدی جبن ندیفه گفت الرشید لامر و ج الفلا

مال خاقین

دختر شیخ اده بلای از مشایخ و مقتولین عصر سلطان عثمان غازی اول
سلطان دولت عثمانی و زوجه سلطان عثمان و مادر سلطان نورخان

غازی و علاء الدین پاشا که دو فرزند او ست بود که قبل از آنکه سلطان
عثمان برار یکم سلطنت قرار گیرد پاشا پسر او به نام عثمان
نموده بکلیه و ز او پسر او آمد و شد که می نمود در آنجا مال خان و ز
می بیند و دل به مهر او سپید شد شیخ عالم رو با چنین مشاهد می نمود
از سپیده شیخ اده به نام نور علی مع ساطع گردیده در سپیده پاشا شکم
و جای گرفت پس از آن از ناف او درختی روید و بدو درجه بزرگ شد
که سایه آن تمام روی زمین را فرا گرفت و تمام اهل عالم در سایه آن
جمع شدند این خواب خود را برای شیخ اده به نام حکایت کرد شیخ بسلطنت
دولت عظیمه او را مشرکه و ر شده گفت تو مالک عالم و پیغمبر خواهی
شد و دختر خود مال خان و ز را سلطان عثمان بزنی داد و علاء الدین
پاشا و سلطان او و خان چنانکه ذکر شد از بطن او بوجود آمدند
علاصه بعد از این مر اوجت مقدمات سلطنت سلطان عثمان نمود
و دید پس شیخ اده به نام جد مادری سلاطین عثمانی است فو مال
ماقون در او احوال هفتصد و بیست و پنج سه ماه قبل از سلطان
عثمان و بکاه بعد از شیخ اده به نام اتفاق افتاده چون علاء الدین
اشا برادر بزرگ سلطان او و خان بوده و در گفت و گو به برادر
زرک را پاشا میگویند او را علاء الدین پاشا گفته اند بقیه
بعضی پاشا محقق پای شاه است چون امت ای دولت هر پادشاه پاشا
ست و پایی او میباشند آنها را پاشا گفته اند در هر حال بعد از
سلطان علاء الدین پاشا در دولت عثمانی لقبی شد که بر حال
اولیای دولت دادند اما سلطان در ملوک اسلام سلطان
مکودین سبکدین اول پادشاهی است که باین عنوان نامیده
شده است

مالیک کر سلطان

نهم و بر کوسم والد و از حلائل سلطان احمد خان اول سلطان عثمانی

خیرات خسا

۶۸

بوده و مادر سلطان مراد خان رابع و سلطان ابراهیم میباشند سلطان
عثمان خان ثانی برادر بزرگ مشارالیهما از مادر دیگر که مستاه بهماه
فیروز خاتون بود بوجود آمد و این زن حلیله بزرگ سلطان احمد
خان شمرده شده و ماه پیکر سلطان زمان سلطان این دو شاهزاده
و اوائل سلطنت نواده خود سلطان محمد خان رابع را درک نموده و
فضلهای شوکت و جلال و نفوذ را در امور دولتش داشته و متولش برپا
و تخلص بدش از آنکه بکفتار آید عمرش بدرازی سپیده و آخر الامر در
ماه رمضان سال هزار و شصت و یک درگذشت است یعنی بدشتیها
گشته گشته و در مقبره سلطان احمد خان مدفون شده بجزایات و حسنات
میل زیاده داشته اینبیه خیریه از مساجد و غیره بنا کرده در شهر و روستا
زیاده از دو پست نفر از زنان و مردان شرفای حجاز را با اسم سادات
علوفه سی وجه معاش میداده و هر سال بنام بیوک سقا و کوچک سقا
دو نفر را مأمور میکرد که با فافله حاج همراه شوند و بحاج آب و
شریعت دهند نیز در هر سته در ماه رجب با لباس میدل بزند انخانه
دفتر جستجو کرده اشتیاقی را اگر بجهت داشتن دین حبس نموده بودند
دیون آنها را ادا و خود آنها را ازها مینموده و آنها که بواسطه جزئی جنا
در بند نکایت بودند با ثمانده مدت حبس آنها را می بخشید و مستخلص
میکرده در بدل خیرات اعطاء بخواجه سرانها نکرده خود بنفشها عطیته
بمستغنیان میرسانده دخترهای فقیر را در وقت فراغت جهاز میداده
کوئسند هائی که در این زمان در عید اضحی میخدا ام نایبین هایون میرسد
از مشا و است بیکی جامع اسلامبول و جامع حبلی واقع در اسکندریه او
ساختم و در سال هزار و پنجاه بتکمیل این ینای خبر برد اخبر ملکبند
و یک سقاخانه و یک دارالحديث و دو حمام را بنای اوست بعلاوه
کاروانسرای بزرگ در اسلامبول که اهالی ایران در آن سکونت دارند
و معروف بخان والده است درین کاروانسرا و در گردنه قره دگر و قلعه

خیرات حنا

۶۹

انا طوبی نیز به سجده بنا نموده چون اهل خبر بوده ذکرش بخبر باد و
روحش نشاد

قاله نابا خانم

حلیله معطاه که مستثاه باین اسم است و هم اکنون درجهان مردی کار
مردان کریم کند و دست جلالت بنام او را یت نکریم بر قیامه تقسیم زند
قمر السلطنه لقب آورد و عافله عقل او را از عفا بل مستور ان شما و
تو اب علیه غالیه مشار الیه از بنات مفتحات خاتان خلدا اشیان
فتح علی شاه طاب ثراه و مادرش خوش آفرین خانم دختر بدرخان برادر
علیمراد خان زند و معلومان و مسطوران از باب خبر اصحاب سیر
گوید که نجابت طرفین از خصایصه است که مخصوص الطاف بر دانه بایه
مواهب عطا یا باین شاهزاده خانم او را به فرموده و از آن بجانشین
در دهل مجلی از مفصل و مختصر به از مطلق نکاشنه خواهد شد
مرحومه خوش آفرین خانم را که برج نوش دارا الخلافه بنام او بنا شده
از حضرت خاتله دو فرزند ماند یکی مغفوره افتخار السلطنه که مرحوم
میرزا انبی خان امیر پوران پدر حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله صد
اعظم و سپهسالار به مسری آن دختر با آباء علوی فراتهران طریقی
مفاخرت پیمود و با ارکان و عطاء هکچشمی نمود دیگر به مجله منعا
قمر السلطنه دامت شوکها و حشمتها که از دواج او با مرحوم حاجی میرزا
حسینخان مشیرالدوله سپهسالار و صدر اعظم ایران قدر و عظمت این شخص
جلیل الشان را از جمله امثال و افران گذرانید و بجای رسانید که
ماد و سلطنت مافوق مراتب مناصب جلال دولت او را حاصل شد
و با کمال درجه نایل آمد آنچه از مقامات منیه دید و بدان رسید منین
از بیان است و در عین معاصرین امر به مشهود و عیان پس قمر السلطنه
مالک فائز است و جامع مفاخر اکثر پدر که کثرین زبده اش جهان بایه بود
و اینش شوی که خود را از او کج تر رفیع بغالیمان نمود و قید که خاتان مغفور

خیالت‌خشا

۷۰

راهِد ادا السَّوَدُ كُفْتُ مَشَارِ الْبَهَا زَيْنُ الْفَرَايِ مَهْدُ بُدُ وَلَبَّ بِلَبَّنِ
 كُ اَمْتِ بِهْ اَلُوْد دَايِر اَشْدَر كُھَوَارَهْ عَصَمْتِ بِهْ پَرُوْرَد وَبَعَثَتْ وَنَاك
 تَرْبِيَّتْ بِكِرْد چُون اَز رِضَاعِ بَقْطَامِ رَسِيْد دَنْمَالِكْ هَنْزِ كَالِ صَاحِبِ
 هَمْتِ دَا فِدَامْ كُوْد بِدِ خَوَانْدِ وَنُوشْتِ وَدَا نَشْتِ كُھَنْزِ كَشْتِ مَكَادِمِ اخْلَافِ
 اَمُوْحَتْ وَچَرَاغِ هُوْشِ وَذَكَافِ رُوْحَتْ نَفَايِسِ فُوْنِ اِيْرَانِ وَفَرْكِ بِلَا نَشْتِ
 وَآيِيْجِهْ خَوَاسْتِ قَوَانَشْتِ

زِيْنِ هَنْزِ مَكْتِ نَشْدِ ذُجْلِهْ مَرْدَانِ فَرْوَنْ

بِمَرْدِيْ وَبِمَرْدِيْ كَرَامِ دَارِ هَنْوَنْ

عَلَاوَهْ بِرِ مَبْلَغِيْ مَعَارِفِ فَضَائِلِ دُرُ الْكُسْفِ فَرَا نَشْتِ وَنَرْ كِيْ عَقْمَانِيْ مُتَكَلِّمِ
 قَابِلِ شُدْ كَفْتُ وَشَنِيْدِشِ پَكَنْدِ پَدِهْ تَرَا زِ عَدْلِ خَالِيْ اَنْخُشُوْ قَارِغِ اَزْ هَزَلِ
 اِيْنِ سَيَّارَهْ اَوْجِ رَفْعَتْ كِهْ اَخْرَشِ اَزْ هُبُوْطِ مَصُوْنِ بَادِ الْحَقِّ دَا بَزَرْ كَوَارِ
 دَا دِ فَطَرْتِ پَا كَشِ هَمُوَارَهْ اَوْدَا بَرَا نَشْتِ وَبِهْرِيْ بَا نَشْتِ وَسِرْمُوْ
 جَانِبِ اَرْحَامِ وَافَا رِبِ بِلَكِهْ اَبَا عَدُوْ جَانِبِ اَفْرِيْ كَنْدَا نَشْتِ دَرْ هَمِيْ نَوَقْتِ
 وَزَمَانِ وَايْنِ خُجْسَهْ دُوْرَانِ اَمِيْدِ كَاھِ فُضْرَا نَشْتِ وَقُوْتِ ضَعْفَا
 حُسْنِ عَقِيْدَتِ وَخَلُوْصِ نِيَّتِ بَرَا نَشْتِ دَا شَشْ كِهْ دُوْ بَارِ خَائِرِ كَعْبِ وَدِيْنِيْ
 الرَّسُوْلِ اَجَلِيْ اَللّٰهُ تَعَالٰی اَز اَزْ بَارْتِ نَمَائِدِ وَايْنِ مَنَاجِيْ صَبَبِ مُنْصَعِبِ
 بِيَايِ اَرَا دَنْتِ بِرِ پِيَا بِدِ بَكِيْ دَرْ مِيْ سَالِكِيْ وَدِيْ كِرْدِ رَسَالِ شُصْمِ كِهْ ضَعِيْفَانِ
 مَنِيْهَا اَمَلِ وَامَا فِيْ خِيْرِ خَوَاھَانِ اَسْتِ وَثَامُوْلِ مَرْدُمَانِ قَدَرْدَانِ

صُوْرُ اَسَا جِيْ تَهَا
 وَاَمَلَاكِ مَوْقُوْقَهْ
 مَعْظَمِ مَشَارِ اَلِيْھَا
 اَز اِيْنْفِرَا لِهْ

(عَلِيْ اَبَا دَكَا اَزْ خَالِ فَتَا
 وَغَاوَانَتْ كَيْفِيَّتْ وَنَصْرَا
 اَزْ تَوَابِعِ اَوَا نَشْتِ اَنَدِ
 حُصَا رُخْوَانِ كِهْ اَزْ خَا
 فَتَا قُوْمِ غَاوَا نَشْتِ اَنَدِ
 نَعْنَا اَبَا دَكَا اَزْ تَوَابِعِ
 الْخِلَافَةِ اَسْتِ شَرِ اَنَدِ
 وَنَسَطِ كِهْ اَزْ خَا اِظْاَلَا
 اَسْتِ شَدْتِ اَنَدِ
 نَصْفِ مَحْصُوْلِ اِيْرَانِ
 بِجَهْتِ وَشَنَائِيْ اَمَا كِ
 مَشْرِفَاتِ وَنَصْفِ دَكَا
 مَسْتَمَرِّيْ طَالَا فِيْ كَدَرِ
 بِنَفْ اَشْرَفِ كِهْ اَبَايِ
 مَعْلِيْ تَحْقِيْقِ لِهْ كَشْدِ

بِيْرِ دَقِيْقِ بِيَا بِنَجَاھِ هَزَارِ قَوْمَانِ اَزْ اَمَلَاكِ خُوْدَا كِهْ دَرْ حَوَالِيْ طَهْرَانِ اَسْتِ
 وَقَفَا نَمُوْ اَطْهَارِ عَلِيْھِمُ صَلَوَاتِ اَللّٰهِ الْمَلِكِ الْغَفَّارِ نَمُوْدَهْ وَحَاصِلِ اَنْ
 طَلَّابِ عِلُوْمِ دِيْنِيْ بِرِ كِهْ دَر اَمَا كِيْنِ مَشْرِفِ مَشْغُوْلِ مَحْصِيْلِ اَنْدَا سُوْ
 مِيْدِ اَرْدِ وَدَرْ مَانَدِهْ وَغَا طَلِ مَنِيْ كَنْدِ اَرْدِ دَرْ حَضْرَتِ رِضَا عَلِيْھِ الْاَنْ
 الْحَمِيْہِ وَالنَّشَاءِ مَسْجِدِ زَانَدِ اَبْتِمَا مَرِ بَا بِيْئِهْ مَنُوْرِ سَاخِرِ وَدَرْ دَا
 الْخِلَافَةِ نَاسِرِ تَكِيْءِ بَرَايِ ذِكْرِ مُصِیْبَتِ خَامِسِ الْعَبَا جَنَابِ سَيِّدِ الشَّهْدَاءِ
 پَرْدَا خَنِهْ وَخَانَدِ وَحَامِ جَنْبِ تَكِيْءِ اَمْوَقُوْفَةِ اَنْ فَرَا رَدَا دَهْ وَنِيْپَانِ

خیال‌را

خیرات حسنا

۷۱

خیال را بر اخلاص بخاندان رسالت و طهارت نهاده پس از خوب مرجم
سپهسالار و صدراعظم طیب الله مضجع مضاجعت را انشا یکنه شمرده
بوحدث راه خیر و سعادت سپرده و این جمله نمونه ایست از مدارک و شایع
او که نظیر آن نایاب یا نادر است و در اکثر از تصور پراپیکونه معرفت و
الشانیت فاصر خلاصه اهل فهم و علم است و شخص و قر و حلم در
زنان کمتر کیسه شعر اچون او خوش مضمون و روان گوید و غبار چهره
فضل و ادب را باب فضل شود اگر در خضاب و مرصع اش بر راه اطباء
پویم از موضوع خارج شویم و از راه خود بیرون رویم سه بیت فسطوی
در ذیل در سفر حج ثانی بنظم آورده و کار ناظم تحفته العرافین
کرده است

چه بودی که ز راه مهر برین بد بگوشی ز اغیارم نهان بر دیده جانم عیان بود
مهر جا به کسب بیمار از خدا خواهد شفا شود مریض عشق تو هرگز نیارد نام بهبود
براه کعبه که آتش بیاورد و نکر دانه خلیل اساکلسان است بر من تار و ترک

مالا جملک بکمر

از وجات هایون شاه است و مادر میرزا محمد حکیم ابوالمفاخر که در
اواسط مائنه هم هجره در غزنه و کابل و قندهار اسفند لایه داشته
بواسطه اقبال و نفوذ مشارالیه مادر تواریخ نام او مسطور است
هایون شاه از اولاد سلطان ابو سعید بهادر خان میباشند که در هند
حکمرانی داشته و مادر او دختر یکی از اعیان خراسان و ستمانه به
ماهیم بکم بوده است

ماهیمانا

مرتبیه محمد اکبر شاه پسر هایون شاه است بواسطه انشا به این یادش
کمال شوکت و نفوذ را داشته پس از میرزاخان و ذیبرا اعظم محمد اکبر شاه
ماهیمانا طوری مسلط شد و در امور دولت و حالک به امر سپید که
ضعف خان و ذیبرا اعظم بمشایه و چیل او بود پسرش ادهم خان از اکابر امرای آن

حیرات حسا

۷۲

دولت بشمار آمده و برای عروسی پسر پیکرش با پسر خان ترنبد چینه داده
که نظیر آن کمز دیده شده است

ماه ملک خاتون

دختر سلطان سنجر سلجوقی از سلاطین مشهور است که پای تخت آن مرد
بود چون مشا را الهامات نمود سلطان سنجر برای اینکه مرثیه بقاعده برآید
او گفته شود عمق بنابر را مخصوصا از بنجارا بنجر اسنان خواست و گفت
برای ماه ملک خاتون مرثیه سر آید نمای گویند در انوقت عمق پیر
و تا توان بود و نمیتواند چند آن طبع را وادار بنظم اشعار نماید
عذر خواست و باین دو بیت افضار نمود

هنگام آنکه کلام مداز سخن بوستانا رفت آن کل شکفته و در خاک شدند
هنگام آنکه شاخ شجر نم کشد زابر بی آب ماند ترکران نازده بوستانا
و این دو بیت معلوم میشود که ماه ملک خاتون در فصل بهار بدرود
زندگای گفته است

منعک

در فتح الطیب سطور است که منعه جار ما بوده مضربه تربیت شده
زکیاب معنی مشهور حبشی را فائق داشته و در شعر و انشا بر افران خود
فائق و وزید و حضور عبد الرحمن ثالث همچو اند و سقایت میگرد از
وضع و حالت این پادشاه ملنفت شد که طرف میل و رغبت او گردید
خواست این توجه پادشاه را استقبال کند عبد الرحمن با و اشاره
نمود که شرط ادب را با ستار کو شد و این سر بسو شد منعه این ابیات
انجواند

من ذال یعطی النہارا
حتی علقن قطارا
لی کان او منعدارا
خلعت فیہ العذارا

نایمن یعطی ہوا
قد کنت املک قلبہ
یا و بلی استراہ
یا بابی قرشی

خبرات حنا

۷۳

و بعضی بنا بر مذهب اسم این بخاریه را منفعه فرستادند

مقامت

از نزاران مدینه منوره بوده و اسم او معلوم نیست محض عتقاها که در اشعار ذیل نموده بر مقامت مشهور و معروف شده

هل من سبيل الا خمر فاشربها ام من سبيل الا نضر بن حجاج
الى فنى ما جدا الاعراف مقبيل سهل المحيا كرم غير ملحاج
ثميه اعراف صدق حين تنسب اخى وفاء عن الكرو بفرج
شبی خلیفه ثانی در شهر مدینه گردش میکرد ممتبّه ابن ابیات و ابان و از بلند میخواندی از زمین میکرد که از جام شراب سرخوش شود باید بدار نضر بن حجاج تا بل کرد غلیفه این ابیات شنیده گشت من هذه الممتبه نامداد نضر بن حجاج را استعار کرد و بدجرا به بدیع الحال است و حسن بکا ادا بر ای آنکه از حسن او بگذاهد و زمان کسر مفتون آن جمال شوند حکم نمود موی سر او را تراشیدند چون شب شد و بگردش رفت دید ممتبّه من روزه میخواند

حلقوا راسه لیکوه قبحا غیره منهم علیه و شحا
کان بدرا یقتل لایهیا کشفوا لیله و ابفوضحا

علی الصباح باز نضر بن حجاج را طلبید و گفت صباحت و سبای تو مختار است اسلام را شپهنه میسازد و در خانه های خود از روی وصال تو می کنند خوب نیست من و تو در یک بلد باشیم تبعید تو ازین شهر لازم است بنا برین او را نفی کرده بصره فرستاد این واقعه در مدینه مشهور شد و ممتبه بصباحت که عشق و هوا باشد شهرت بهم رسانید و بعدها سرگرد خواستند بعشق یاد کنند و در هوا و مهر او مباهله نمایند گفتند اصبت من الممتبه و این ضرب المثل شد بعضی این حکایت را بفارعه یا فریجه بنت همام نسبت داده اند در زین الاسواق بطور است که چو عجز نضر بن حجاج را تبعید نمود ممتبه نرسید

مخبرات خفا

م ۶

ابن ابیات را گفته نزد خلیفه فرستاد

قل للأمام الذی تخشی بوادر

ان غبت انا حفص بغیرها

ان الطوی زمره الثغوی فقتد

امنیته لم اطر فیها بظاثره

لا تجعل الظن حقا او یقینه

ان السبیل سبیل الخائف الی

چون عمر قبل از وقت تحقیق حال ممتیه را کرده و دانسته بود یا که اوست

بعد از شنیدن ابن اشعار برای او پیغام داد که در خانه خود اسوده و

مطمئن باش که در باره تو شهادت های بنکود داده اند

باز گویند شیعی عمر در کوچه از کوچه های مدینه میگذشت شنید

در خانه زنی میخواند

نظا و ل هذا اللیل واسو جانا

فوالله لو لا خشیة الله والحمی

لحرکت من هذا السهر جوانه

عمر ملفت شد که از بی شوهری شکایت میکند پرسید شوی این زن

چه شده گفت بفر رفته خلیفه چند نفر زن یاد اذرت و هوش که از

طبیعت نتوان بدرستی یا خبر بودند طلب کرد و گفت زن چه قدر وقت

میتواند بی شوهر بماند گفت چهار ماه زباده از آن زحمت و عدالت

احکام و ارقام نوشت و با طراف جوانب فرستاد که عساکر اسلام که در

سفر هستند در هر چهار ماه عوض شوند یعنی یک از مدینه مر بور با وطن

خود باز گشته دسنة دیگر بجای آنها روند

متمم اطاشمید

از مغتبه های عصر بنی عباس و جاربیه ام ولد علی بن هشام بوده و در بصره

متولد شده موسیقی را از موسیقی دان مشهور اسحق موصیله و پدرش

ابراهیم الموحضه در انشاء و نظم شعر خاصه بدیهه کوئی مهارت داشته

و بفصاحت مشهور است و شرح حال او در جلد هفتم اغایه مکتور ابن طاهر

خبرات حسنا

۲۵

در کتاب خود مینویسد روزی ثامون خلیفه به منتم الهاشمیه گفت
این دو بیت را گوش کن و قطعه مناسب نظم نما

تعالی نگویند که کتب بیتی بدیدیم	ملاحظه فرمایید بها و نشیر
فستگن کتب المشوقه حیره	و عندی من شوم الرسول مؤ
متهم در حال این قطعه را آورد	
جعلت کتابی عبره من هله	فقی الحد من ماء الجفون طو
و رسلی الحاجاته و هن کثیره	الیک اشارات بها و زفر

بمناسبت هاشمیه این حکایت بنظر آمد که در زمان محمد المعظم ابن هرون الرشید رویهها هاشمیه را اسپر گرفتند چون آن زن خود را دستگیر دید باوازی بلند گفت و معتضاه شخصی اینچنینا بعرض معنضم رشتا خلیفه جام شربت بدست داشت چون این بشنید جام را بر زمین گذاشت و گفت این شربت قبل از رها پیدن هاشمیه و استیلا در او بر من حرام و ناگوار است هاندم امر بحجبع او ری و بجهیز عساکر نمود و بجانب رومه حرکت کرد عورتی را که آنوقت فاعده بلاد روم بود محاصره نمود هاشمیه را از بند اسپر رها پند و بعضی از مالک رویهها را منهدم ساخت و بخت محاصره عورتی طول کشید منجمین گفتند نا انجیر و انکور ز سدا این قلعه مفتوح نخواهد شد معنضم بعزم را سخ مدتی قبل از موعد آمد کور عورتی گرفت لهذا قصیده هسنیتی باین عنوان برای او گفتند

السيف اصدق انباء من الكتب	في حده الحد بين الجد واللعب
بعض الصفايح لاسواق الصفائف	متوهن جلاء الشك والريب

نیز ایاث ذیل از این قصیده تعبیر منجمین است

والعلم في شهب لا رفاع لامعة	بين الخسبين لانه سبغة الشهب
و خوف الناس من دمياد اشته	اذ ابد الكوكب الغربى ذوالالب
تخرصا و احاد يثام ملقنة	ليست ببيع اذ اعدت ولا غريب
لنغوز الفاكساء والشرجي	جلودهم قبل فضج الثوب والعنب

و این

خیرات خسا

۷۶

و این دو بیت قدمت و حسانت حسن را ظاهر میسازد

من عهد اسکنه او قبل الفقد ثابت فواصل الیایا وهی لثب

بکرفا فزعنها کف حادثه ولا ترقب الیها همة النوب

مرحوم اعضا داد السلطنه علی قلی میرزا که حیرت فاضل بود در نا ایف صیف

خود که موسوم به فلک التعداده میباشند میفرمایند تمام منجبتین عصر معضم

از استخراج زاجه ظالم حرکت معضم و سائر دلایل فلک حکم کرم ندرین

جنگ یعنی جنگ عمومیر شکست فاحش بلشکر معضم خواهد افتاد و بعکس

فتح بزرگ از عسکر و بطور رسید و ابونعمان شاعر معضم این قصیده

غتراراد رهنیت بکفت و تمام قصیده را در آن کتاب ثبت

فرموده اند

بعضی گفته اند هاشمیه مسطور در فوق و قبی اسیر شد روی معضم و را

گرفته کشید چون آن موضع را بدرد گرفت فریاد برآورده گفت و امعصما

شخصی پیدا شد میگوید و امعصماه بمعضم خیر داد و او اقدام بان کارزار

نمود و بعضی بجای هاشمیه زباز عجم را نوشتند چنانکه شاعر گفته

شنیدم که در دولت معضم اسیرم گرفتار شد از عجم

بنالید کای معضم داد داد اسیرت بدست مخالف نداد

محبوبه

جاریه شاعره بوده است که علی بن ظاهر پهلایا را متوکل عثایی بن

خلیفه کشیدیم نموده و قبی متوکل بر این جاریه غضب می نماید و او را در

طریق از عمارت نهان متوقف میسازد چند به هجو می نمایند بعد شبی

خواب می بیند که خلیفه بر سر لطف آمده با او بصلح و صفارفتاد میبکند

اتفاقا همان شب متوکل نیز همان خواب می بیند روز آن شب محبوبه

ایات ذیل را نظم کرده به آواز میخواند

ادور فی الفصلا اری احدا اسکوالیکه ولا یکلمنی

کاتبی قدانیت معصبه لیس لها قوبه تخلصنی

فهل

خبر ات خسا

۷۷

فهل شفيع لنا الى ملك قد راوى في الكرى مضالجه
حتى اذا ما الصبح لاح لنا عاد الى هجره وصار منه
متوكل او از و ابن ابيات را شنیده به اختیار نزد او میرود و از مضامین
اشعار استفسار میکند مجوبه خوا به خود را اظهار میکند و توافق دو
رؤیا و مضامین مزبور متوکل را طبعاً با شتی و ملاطفات با مجوبه و
سپیدارد

مخفی

شاعره فارسیه بوده هانا ابن تخلص افشا کرده که حالش باندازه
مقالش معلوم نباشد بعضی او را اهل ایران دانند و جماعتی زاده
هندوستان و دختر او نیک زیب، معروف به عالم گیر و مرحوم شاهزاده
محمود میرزا در تذکره نقل مجلس شرحی از مشارالیهها ننکاشنه گویند یا نزد
سال قبل دیوانه از مخفی بدیم تقریباً پانزده هزار بیت و عالم آفرین
مقتضی نبود که به انتخاب آن پردازم با جمله اسم مشارالیهها را همه جا
زیب النساء نوشته اند و از کهنارش معلوم میشود که اسمی با معنی داشته
و مصداق الاسماء نزل من السماء صاحب خط و ربط بوده و در شعر سحر
مینموده شاهزاده خانم بود فتر فوت دارد و کلماتش این قول را صحه
میکند ارد فکرهای بار بکشت میگوید که هندی است یا معنفند بیک
هندیها و گفته اند در بدیهه یدیه طوایف داشته و مدح و هجا و غزل
و غیره را اخیلی خوب میگفته است نمونه این است

بیکانه واد میکند از دیاویم ای نور دیده حبت طوطی ردل نیت

و لها

هر یک قطره آبی جگر در شکافند ای صدف تشنه بمیر شو بنامگر

و لها

ناله سرکش و کل پوفا و لاله دورنگ درین چمن بچرا میاید اشیا ن بند

ایضا

آنچه

حیرات حسا

۷۸

آنچه ما کردیم با خود هیچ نایبنا نکرد در میان خانه کم کردیم صاحبخانه را

ایضاً

در سخن مخفی شدم مانند بود در بر کل هر که در آمد مبلد بد در سخن پند را

ایضاً

بر و طواف بی کن که کبش مخفی است که آن خلیل بنا کرده ابنه زلخوشتا

مراجل

مادر مأمون بن هرون خلیفه عباسی از جواری هرون الرشید بوده و دختر اسناد سپس مجوس که در سال یکصد و پنجاه هجری خراسان را بهم زد و باعث فتنه و آشوب شد و ولایت این ولایت که از جانب ابی جعفر منصور المشهور بالله و ابی قی درین خطه حکم را بداشتند او را مغلوب کردند مختصر پس از آنکه اسناد سپس مقهور شد و کار گذاران خلیفه بنجا و اسر پرده اختدمراجل را هم با سپر به پیشگاه خلیفه بردند و در سلاک جواریه منسلک شد و بود تا زمان خلافت هرون الرشید و مأمون از بطن او متولد گردید و بعد از وضع حمل در مدت نفاس در گذشت

شیخ کمال الدین محمد بن علی بن میری در حیات الحیوان در ترجمه محمد امین عباسی عن عیون التواریخ گوید روزی مأمون خلیفه ام جعفر زبیده مادر امین را دید لپهایش حرکت میکند و اهسته چهره میگوید مأمون گفت ها نا بسبب آنکه باعث قتل پیرت امین شده ام و جای او را گرفته مرا سزای میبکنی گفت لا والله یا امیر المؤمنین مأمون کشف ستر را اصرار کرد زبیده گفت دم لجاج میبکنم و خود را از بابت اینکار ملامت مینمایم چه روزی با پدرت شطرنج میبایختم از من برد و گفت باید برهنه دور قصر گرد شریکته الناس کردم که از اینکارم معافه ارد پس برفت ناچار امثال نمودم و کینه از و دردم ماند پس از آن باز بیازیدم و از اینم ایندفعه من بردم تشقی قلب الکفتم ناید بازشت توین کینه نزدیکی نماند بدرت خراج مصر و عراق را بمن میداد که ازین خیال منصرف شو

خبرات حنا

۷۹

لج کردم و از ابرام خود صرف نظر نمودم دستش را گرفته بمطبخ بردم
و مرا جل را با و نشان داده مطلع قرار دادم امر گذشت و تو بوجود آمده
و مرا بدین روز نشانده مأمون گفت لعن الله المذبحه

صاحب کتاب مستطاب صنف که منبغی از تعاریف و اوصاف است
اسم مادر مأمون را فائزه نوشته و او را عیسی الفتنه حبشی است الخ
خدا داد اندامم کن است باین هر دو اسم یعنی مرا جل و فائزه او را نام
برده باشند و در جلد اول کتاب مسطور در ضمن شرح سلطنت ابافا
بمناسبتی حکایت لجاج زبیده و هرون را بعباری در اثقی نگاشته
که عین آنرا مادر جلد دوم خیرات حسان در ترجمه حال زبیده
ام جعفر درج کرده ایم و صاحب و صنف در مقدمه این حکایت
میگوید اللجاج اقل الأشياء منفعة في العاجل و اكثرها مضرة بالآجل
و اعتبار او بی الاضرار را انیکو گفته و برای اهل استبصار در ذی قیمتی
سفته است چه مظالمه کنندگان دانند زبیده بنت جعفر مادر
امین محمد بن هرون الرشید که بوده و چه کرده و ناچه حد راه مقاما
عائیه پیوده و اجرا الامر بواسطه لجاج بر وزی افتاده که علاوه بر
فوت رتبه مادری خلیفه و داغ فرزند که او را کشند بدلت بخیر
ظاهره و الیمینین کو فتاد شد چنانکه در شرح حال زبیده باین
مطلب هم اشاره کرده ایم

عالم فاضل ابی العباس احمد بن یوسف بن احمد دمشقی الشهیر بالقرطبی
اسم مادر عبد الله المأمون را همان مرا بل نوشته و بد و اقمه ام ولد
اسمها مرا جل مانند بی نفاسها

و هند و شاه بن سنجر بن عبد الله الله اچیه الکبر الی صاحب نجار السلف
بیزمشا و اینها را امتیاء به این اسم دانسته و با الاخره مأمون فرزند مرا جل
یا فائزه انکی است که بفلسفه و حکمت و علوم عقلیه خدمت می نمایان غوه
و او است که بعد از اندراس و افلاس فزون حکمت فضلا بی حران را که

حافظ

خیرات حسن

۸۰

حافظ عقاید یونان بودند و عیسویهای سطوروی که در علوم یونان
مهارت بجای داشتند با حکمای ایران که فی الحقیقه از بقایای علم ساسانی
ساسانی منقذ و مستفید شده بکار ترجمه و تدوین کتب فلاسفه قدیم
و ادانت و سر موئی از اهتمام و وقت و جمع آوری اسباب و لوازم و
شرایط آسایش علما و دانشمندان مشغول و مشغول بودند و غافل از آنکه
بعضی از قشرین در رد فرض این عمل و سبب تشیع عامل میگوشتند
بلکه گاهی تکفیر میکردند مأمون آن کرد که اب رفته بجوی آمد و باز
از معقول سخن در افواه افزاد و خود نیز از آن علوم نصیبی وافر
و بهره کامل یافت مخصوصاً در نجوم و دیدی طولی بهم رسانید و تبحر
ابن خلیفه در ادبیات و اشعار بدو رجعت آنهاست

ابو العباس احمد قرمانی سابق الذکر در تاریخ اخبار الدول و ائاد
الاول میگوید عبد الله المأمون ابی العباس ابن هریرن الرشید
بویع که بالخلافه فی حیوة اچیه و کان ابی بن مرو عا ملیم الوجه طویل
الخمرة دیناً غارقاً بالعلم فیه دهاء و سیاست قرأ المسلم فی صغره مع
ابیه الامین علی ابی حنیفه رحمه الله و سمع الحديث من ابيه و لد
سنه سبعین و مائة فی لیلة النصف من ربيع الاول و كانت لیلة الجمعة
وهی لليلة التي مات فیها الهادی

و ذکر ابن خلکان ان المأمون کان عظیم العفو و کان جواداً بالاموال
غارفا بعلم التجوم و غیره و لم یل الخلافه من بنی العباس اعلم
منه

نیز میگوید و کان من افرس الشعراء
عن عماره بن عقیل قال و الله انا لنشد اول البیت عند المأمون
فیسبقنا الی اخره من غیر ان یکون سمعه

و از برای مأمون همین براس است که گفته اند تا زمان او پادشاهی
نزد که بعلم او باشد و اگر بتاریخ و ترجمه حال او پرد انیم از موضوع
خلج

خبرائت حسنا

۸۱

خارج شوم و این فصل زیاده از حد مفصل شود همینقدر گوئیم فصل
و درایت او بروی معلوم نمود که زبیبند او رنگ خلافت پیشوایی
حضرت مقدس رضا علیه الاف البحینه و الشاء میباشد جنابنا
بولايت عهد تقين و صبر می کرد ایامش نه بعد ادیا تقنین مردم
بد نهاد نکذ است حق بر کفر از گهر و حقیقت صورت پذیرد
خدا داد اند

باز فاضل قرمانی گوید و بی سنه احدى و مائین جعل ولی المهد
من بعد علی بن الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق احد الائمة
حمله علی لک افراطه فی التشیع حتی قبل الله هم ان یخلع نفسه
و یقوض الامر الیه فاشدد ذلک علی بنی العباس جدًا و
خرجوا علیه

و بی سنه احدى عشر مائین امر المأمون بان ینادی برئث
الذمر من ذکر معاویه بخیر و ان افضل الخلق بعد رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم علی بن ابی طالب صلوات الله
وسلامه علیه

مختصر دانستند ان امامیه از همین حق شناسی که ناشی از علم
است ممنون اند اگر چه گویند عاقبت منجر بناسپا گشته

مرد خاقون

از نساء شهوده ایت که در اعیان عصر صفی مذکور است ابن زن
زوجہ نایج الملوک توری ابن طغنیکن و مادرش الملوک اسمعیل
و شهاب الدین محمود و اهل تحکم و نفوذ بوده شوهرش که امارت شوی
شام داشت در سال ناپصد و بیست و شش در گذشت و پسرش فرجاء
او گرفتند اما اسمعیل چون مردی ظالم بود و مردم تعد و ظلم می نمود
مادرش مرد خاقون با جمعی متفق شاه او را بکشت و بعضی هیت این
قتل را مطلب میکرد اندر اندر حال در همان او ان عماد الدین زنگی

که

خیرات حنا

۸۲

کہ بر مختص مسنوں لے شدہ بود بقصد نصاب تصرف شام مشاد الہمارا
بزیر گرفت لکن مقصود شر حاصل نشد و از و اعراض نمود مدرسہ
کہ مرد خانوون درد مشق شام بنا کردہ ہوا دی اشقر ناظر است

مروانیہ

ز وجہ حسین بر عبد اللہ بن عبید اللہ بن عباس منسوب بن خانوادہ
مروان بن حکم و از خوانندہ ہای عرب بودہ لہذا اورا مروانیہ کہنہ اند
و ممکنونہ ما در علیہ بننا المہدی کہ ذکر او بیاید جاریہ مروانیہ
بودہ است

بمناسبت لفظ مروان کوئم اخطل شاعر دحق بزید بن مہلب میگوید

ایا خالدا بدت خراشا بعدکم وقال ذوالخاجا ابن بزید

ولا مطر المران بعدك قطره ولا اخضر بالمرين بعدك عو

فما ليزر الملك بعدك بهجة ولا لجواد بعدك جود

و مقصود از مروان در اشعار مزبورہ دوسر و مشہور خراسان است کہ
مروان شاہجہان و مروان رودناشد کوئید بزید بن مہلب احتجاج از اماژ
خراسان معزول کرد و جہت این بود کہ می گفت حاصل وفائدہ مملکت را
در یافت و پنہان نمودہ بنا برین اورا در جہت داشت و ہر روز شکنجہ
می کرد و وزی بزید یکصد ہزار درہم اضافہ کردہ بود کہ بحاجہ دہد
و آن روز را از عذاب او اسودہ باشد ہا نزو را اخطل اسد و اشعار
مسطور را برا خوانند بزید مبلغ مزبور را بعنوان جائزہ با اخطل بذل کرد
و تن عذاب در داد حجاج این بشنید و شفقت او بچندید بزید را خلاص
و رہا نمود و پوشیدہ بیت کہ ال مہلب رد و لٹ مروانیہ چون ال
بر ملک بودن درد و لٹ عباسیہ یعنی مجود و سخا معترف و مشہوند
و از بنر و کہنہ اند

نزل علی الالمہلب تاشیا بعیداعن لاوطان فی زمن المحل

فازل فی احسانہم و افتخام وانعامہم حتی ظننہم اہلی

مرہ

خیرات حسنا

مریم بنت البکر

عارفہ ایت کہ در بصرہ منولڈ شدہ و اورا دارای مقام ولایت انڈیہ
در نقحات الاند ذکر او شدہ بارابعہ عدویہ عارفہ مشہورہ معاصرہ بود
و ملازمت و خدمت مشا الیہا را اختیار نموده پیوستہ ازد و سبتی خدا
بگفتگو میکردہ و بواسطہ عشق و جذبات الهیہ از هوش میرفتہ و در ہمین
حال یعنی در وقتیکہ از محبتہ اللہ سخن می گفت و متغرق جذبات و تجلی
بود بدرود زندگانے نمود راہ حظیرہ قدس گرفت و بساحت قرینت

مریم بنت ابی یعقوب

دختر ابو یعقوب الفیضوی وادی پیر اندلسی است در شہر اشبیلیہ سکنت
داشتہ و فن شعر و انشای را تعلیم دادہ و در سر گفت و چون خود شاگردان
تربیت نموده چون صاحب فضل و دیانت بود اورا محترم میدانستند
بعد از سال چہار صد ہجری در بلدہ مزبورہ شہرت او بکمال رسید
و در حق او گفتند

بافذہ الظرف فی ہذا الزمان و یا وحیدۃ العصر فی الاخلاص والعل
اشہد مریم العذراء فی ورع و فتن خناء فی الاشعاع و المثل
ابن دو بیت در کتاب مشاہیر النساء بہین صورت ثبت شدہ لکن
پوشیدہ بہت کہ در بیت ثانی لحنی هست و از اشعار مریم بنت ابی یعقوب
کہ ضمنا ہفتاد و ہفت سالکے اورا معلوم مینماید این دو شعر است
و ما برنجی من بنت سیمین حنجر و سیم کنج العنکبوت المہلہل
ندب ید الی طفل لنعی الی العنا و تمشی لہا مثلہ الی سیر المکبیل

مریم بنت احمد

دختر احمد بن ابی بکر محمد بن ابراہیم بن احمد البدمشقی از اہل دمشق شام
و ذہنہای او اسطمانہ ہفتم ہجری است مشار الیہا صاحب علم و فضل
بودہ و بمجلس درس محمد بن عبد الملک بن عثمان المقدسی کہ از فقہائے
آن عصر است حاضر میشدہ و از امام کاظمی و ابن القبطی و بعضی

خیرات حنا

۱۴

از اعیان علما اجازه گرفت صلاح الدین صفی کو بدرم بن احمد
خواهر امام محبت الدین عبد الله المقدسی محدث و زوجه شیخ محمد بن
ابن محمد الطار بوده علم الدین البرزالی استاد صلاح الدین کنا
فوائدی عربیة الحریة را نزد مشارالیهما خوانده ولادت او در سال
ششصد و سی و پنج و وفاتش در سیزدهم ماه جمادی الاولی سنه
ششصد و نود و نه اتفاق افتاده است

مریم بنت الکلو ثانی

مکاتة بام الفضل و دختر شهاب الدین احمد بن عثمان بن محمد بن عبد الله
الکلو ثانی و از اشیاخ امام سیوطی است و از نساء محدثه بشمار می آید
در ماه ذیقعد سال هشتصد و بیست و شش متولد شده و نزد پدر
خود تحصیل علم کرده است

ابن اثیر گوید دو نفر صحابه مشایخ بدرم بوده اند

مریم بنت مروان

دختر مروان بن محمد الأموی از نجای اموی است در جواهر مملو
نوشته است از پدرم ابو موسی الفضل شنیدم و او نیز از زینب بنت
سلمان بن علی بن عبد الله بن عباس شنیده یعنی زینب گفته من در
نزد خیزران ام ولد مهدی خلیفه که مادر هادی و هرون الرشید
بودم و هر وقت خیزران با من بود خود در صفت تعالی نشسته و مرا
در محلی که جای مهدی خلیفه بود می نشاند باین وضع نشسته صحبت
می کردیم که یکی از جواری خیزران داخل شد و گفت اعز الله السیده
خانوون بر در است صاحب حسن و جمال که انار بزرگ در ناصیه او
پدیدار است اما جامه اش کهنه و حالش پریشان میباشد میخواهد
باشما ملاقات کند چه میفرمایید خیزران نگاه بمن کرده گفت شما
چه میفرمایید اگر میل دارد بدو اجازه دهید داخل شو و الا فلا گفتیم
مانعی نداریم بنیاید شاید فایده و ثوابی از ملاقات او حاصل شود

خارید

خیرات خوا

۱۵

جاویه رفته اورا وارد نمود در یکجانبه را پشاده سلام کرد و گفت
 من مزنه بنت مروان بن محمد الاموهستم در پیوفت من نکیه کرده بودم
 چون این سخن شنیدم بر سر دوز انوی خود ایستاده گفتم تو مزنه هستی
 فانك الله ولا حیة ولا سلام عليك حمد خدا را که از تو آن نعمت گرفت
 و تو را میان مردم خوا را ساخت ای دشمن خدا بیاد دارم که زنان پنه
 عباس نزد تو آمده در بابی فی ابراهیم بن محمد خوا هوش میگردند و در
 خواست می نمودند که نزد پدرت شفاعت کنی تو بآنها درستی کردی و بد
 گفتی ایاد البتی آنها بجه حال از پیش تو خارج شدند مزنه چون این سخنان
 شنید بقتله خندیدم بحداکه من آنوقت لطافتی از دندانهای او
 دیدم و لطیفی در هنگام خنده در صورت او مشاهده کردم که هنوز آن را
 فراموش ننموده ام بالجمله مزنه در جواب من گفت ای دشمن من چه چیز
 از صنع الهی تو را در حق من متعجب ساخت و چه شد که با من این معامله منجانه
 بلی ان رفتار می که گفتی باز زنان بنی عباس نمودم اما طاعا لا خدا ای تعالی مرا
 کو سخته و برهنه ذلیل و حقیر نبرد تو آورده مثل این است که دست بکشد
 بتو تسلیم کرده نسبت بمن هر گونه قدردن دارد و آنچه بخواهی بکنی میتوانی
 اما شکر این نعمت و موهبت الهی اینست پس از بن تقبر برگشت سلام
 علیکم و خارج شد و رفت زینب گوید دیدم خیزران از فرط شفقت و
 رقت قلب میگرید و مزنه را صدا میزند و میگوید تو باذن من داخل شدی
 باز باید با اجازه من خارج شوی پس و بجواری خود کرده گفت او را برگردان
 مزنه را چون برگردانند گفت بخدا سوگند مرا ناچارم و احتیاج باینجا
 آورده خیزران از جای خود برخاسته با مزنه قصه معانقه نمود مزنه را با
 و امتناع کرده گفت من با اینحال در خور اینک اینستم خیزران کینز ان خود را
 گفت او را انجام بردند و شسته شود اند پس از آن بهتر بن لباسهای
 خیزران را با و پوشاندند چون او تمام بازگشت و وارد مجلس شد خیزران
 برخاسته جای خود را با و داد طبام حاضر کرد که بدست خود برای او لقمه میگرد

خبرات حنا

۸۶

بهتر بن اطافهای حرم سر از انخصوص او کرد و جاریه ها برای خدمت او
معین نمود و پادشاه هر اردو هم برای او فرستاد که برای بعضی بیرون
تنکی نکشد چون مهک خلیفه بجز سر آمدن خبر از آن بخدمتش شتافت نام
ماجری را باز گفت و سوال وجواب مزنه و زینب را امر وضو داشت و هر که
دست بر زینب منقلب شده گفت اگر تو را نزد من خرمنه نبود بقتل قسم بیکر
یا تو سخن نمیگفتم خبر از آن گفت یا امیر المؤمنین دل مزنه بدست آمده و
رفع رنجش کرد و رت او شده است من نسبت با او احترامات بعمل آورده ام
و چنین و چنان کرده ام مهدیه دلخوش شده خادمی نو به مزنه فرستاد
و گفت او را از من سلام برسان و بگو از آمدن تو با اینجا بقدری ممنون
شدم که مدت عمر از هیچ چیز اینقدر ممنون نشده بودم هر قصد
و مقصودی که دارم باید اظهار کنی تا در حصول آن مبادرت رود اگر
میدانستم اسباب حجاب تو نمیگردد خود بنزد تو میامدم و بنود بدین
میکردم خادم چون سلام و پیغام خلیفه را بمنزه ابلاغ کرد مشارالیهها
خود برخاسته بخدمت خلیفه آمد و سلام کرد و گفت یا امیر المؤمنین چون
خود را یکی از جواری تو میثما کنم از تو حجاب نمیکنم و بی نقاب بحضور
تو میآیم مهک گفت نه والله از جواری من نیستی دختر عم منی و از فرزند
عزیز تو و محترم تر مخضر مزنه تا آخر عمر اسوده و مرقه با احترام تمام
در حرم سرای مهدیه بود

مسکینه

از زوجات خاقان خلد اشیان و شعلی شاه طاب ثراه بوده مرعوم
شاهزاده محمود میرزا در تذکره نقل مجلس کو به مکتوبه از بزرگ
زادگان طایفه زنداست قواب شاه قلی میرزا از آن صدق بجا
پدیدار آمده در پالایه طبیبی مسلم حرم است گاهگاه در کارگاه خفا
نقش مضمون می کنند تخلص از بضعیف گرفته این دو بیت از نتایج
افکار او است

خاک

خیرات مسکین

۸۶

خال پاپت سبب و شنی من گمید چنم از خاک کف پای تور و شریک
جو از روضه فردوس اگر بکوزد بجز از گوی تو جای دگرش نماند

مسند الشام

امنه العزیز بنی المحدث بحکم الدین است که ترجمه حالش در حرف الف
گذشت از نیک بنی اسمعیل اخذ حدیث کرده چون در شام در امر
استاد منفرد بوده معروف و مبلقب به مسند الشام گردیده است

مصایح

از قراری که در نفع الطیب مکتوب است مشاوار الیه با جاریه ابو حفص عزمین
قلیل الکاتب بوده و حسن و جماله داشته و سبقتی از زر باب صغیر
مشهور تحصیل کرده او از انجیل خوب میخوانده ما لب او عمر خیل جرات
او سپهر نموده و مقید بوده که کسی صدای او را نشنود بنابرین ابر عجب دین
مؤلف کتاب عقد الفرید این دو بیت را در تکریم به عمر بنظم آورده
لایمن یضن بصوت الطائر الغمر فاکت احب هذا الصن من احد
لوان اساع اهل الأرض فاطمة اصغت الى الصوت لم یفصر ولم یزد

مصری خانم

دختر عارف بیک پسر خلیل حمید پاشا و مستانه نشاطه زهر خانم بود
چون بعنوان عروس بودن بمصر رفت در آنجا او را گلین خانم گفتند
از مصر که با سلامبول بازگشت خیل بانجیل حرکت میکرد لهذا عمر وقت
بمصری خانم گردید خلیل پاشا جد مشاوار الیه از و ذرای سلطان
حمید خان اول بوده و منصب صدایت داشته و سنبل زانیه ذکر

دینا چهره جوان خود او را با بن دو بیت شنوده

مخلص نا که کی خلقی حمید نیم مکتوبی کی ذالی سعید

یعنی هنام خلیل الرحمن که او در مظهر عدل و احسان

بود و خوش ترش عارف بیک نیز گفته است (بر پدر عارف به نسل و نظیر
عارف یک هزار دفعه قاضی مسکینم ابله شد و زد دفعه چهارم بود

که

خبرائے حسا

۸۸

کہ درگذشتا وقتیکہ در مصر اقامت داشت دخترش فاطمہ زہرا خانم با اسمعیل پاشا والے و خدیو مصر ہمایاں ہے بود و محمد علی پاشا اور ابنجو ہے پیشنانہ چنگ بکند و وقتیکہ بہ اسلامبول بودند محمد علی پاشا آدم فرستاد کہ این دختر ابنو ہے برای پسر خود اسمعیل پاشا کوئت بعد از انکہ اسمعیل پاشا در سفر سوڈان ہلال شد محمد علی پاشا عروس خود را در ماندن مصر و باز گشتن بہ اسلامبول مخیر نمود اور دوجواب گفت پیر ازین برای من شو کہ لازم نیست پدر و مادر من شما سید مدد سائے مرحمت نمازند کالے میبکم محمد علی پاشا را ابنجو اب خیل خوش آمدہ ملکت العصر اور اما بنند ملکہ مصر مترن و محترم نگاہدار ہے کور بعد از وفات محمد علی پاشا مصر لے خانم با اسلامبول معاودت کرد و انبئہ او از طرف ابراہیم پاشا و عباس پاشا مع شئی ز انڈیا و مہر سپد مرحوم سلطان عبدالمجید خان ہم با و کمال التفات را داشت و ہمانطور کہ در مصر با عزت و حرمت ہمزیست در اسلامبول ہم تمام عمر را بسر بردے و احترام گذراند

مضعف

خواہر بشر بن الحارث الحانے است کہ اور اعرف از اولیا می شمارند مقامات بشر معلوم است و حاجت باظہار و تکرار نہ دارد اور اسے خواہر بود کہ مستحاثہ بہ مضعفہ و مخفہ و زبیرہ بزرگتر از ہمہ مضعفہ است کہ ستا از خود بشر ہم بزرگ تر مہیا شد در حیات بشر درگذشتہ و بشر در فراز او بسیار کرہنہ ستر این جزع و سوگواری ہے از و پرسیدند گفت در بعضی کتب دیدہ ام کہ بکنند چون در عبادت خدای تعالی اقصو و کند خداوند اندر او را از او میگیرد خواہر کہ مضعفہ انیس من بود و چون او را خدا از من گرفت میترسم ہم در عبادت قصور کردہ باشم ہم از انیس ہونہ مجھو مانندہ و معلوم است کہ بشر با و الت کر فہ نہ باشد اگر چہ خواہر شہر باشد شخصی است شاخص و فردی واحد

خیرات خشنا

۱۹
مُطَرَّب

شاعره فارسیه و کاشغری الاصل بوده در تذکره القشدره و سایر
تذکره ها از و نام برده اند شاهزاده محمود میرزا نیز در نفل مجلس آورده
بلطف طبع ستوده میگوید در عصر خود نسبت بنام مطربان و ضحک
بنمت اسنادی و بقدم دانشنر امثال عجب اینست که از اشعار او جز
این رباعی که در بر شیخ طغان شاه گفته چیز بی بدست نیست میگوید
در مائت نامه شاه سیه شد و وزم بی روی نمود پدکان خود برد و
تیغ تو کجاست ایدر بغا نام کن خون ز بختن از دیده با و آموزم

معاذ

معروف به معاذه العدویه یا بعینه یا جلالک و شایسته بوده او را در
کلمات فضا به ثانی شین را بعده عدویه می شمارند و دارای مقام
ولایت میدانند صحبت عائشه در یافتن و از بعضی احادیث روایت
نموده گویند در ظرف بیست و چهار ساعت ششصد رکعت نماز میکرد
و چهل سال را اسنان میدیده بعد از فوت شوهرش سربا لین نکذاشت
بنابر مسطورات تاریخ کامل اسم شوی معاذه صلی بن اشیم ابوالصهباء
العدوی بوده و مشارالیه در جنگ سحسان مقتول شده است

معاذ

سه نفر از صحابیان نیز مشاهه با این اسم بوده یکی از آنها که مشهور به معاذ
المازنی میباشد و وجه اعشای بی مازن است که از سبزی اصحاب
بوده و بواسطه قطع زبل از و وجه خود بحضرت رسالت صلی الله علیه
و آله شکایت نموده میگوید

یا سید الناس و بیان العرب	اشکو الیک ذوبه من الذرب
کا لذیبه الغیاء ظل السرب	خرجت ابغیها الطعام و الترب
فما لفنی بنزاع و حرب	وقد فنی بکین عیصر و توش
یا اخلقت الهمد و الطب بالذنب	وهن شر غالب لمن غلب

خیرات حسن

۹۰

راہ و علت شکایت آنکہ در یکی از شہور رجب برای حبلہ خاں بہرہ
دفعہ در الوقت زوجہ اش از خانہ اش فرار نمودہ بخانہ مطرف بن ہشمل
از اقربای او میرد چون اعشی بخانہ بیاید خانہ را خالی می بیند بنفخص
میرد از زوجہ خود را در منزل مطرف می بیند با و میگوید با بن عم زوجہ
مرا بمن مسخر دارا و نمکین نمیکند بنا برین خدمت حضرت رسول اکرم
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شاہی میشود و از نشوز معاذہ حکایت میکند
آنحضرت امر بابتہ ادا مکارا الہا فرمودہ آن امر حیرانی میکرد و در پیمان
اعشی میگوید

لعمرك ما جئني معاذة بالذي يغير الوأشي ولا قدم العهد
ولا سوء ما جاء به اذ انطأ غواة رجال اذ بنا جونا بعد
درا اینجا بمناسبتہ ذکر اعشی حکایتی بنظر آمد کہ خالی از غرات نیست و آن
اینست کہ شاعر بیک معروفہ اعشی الہدایہ موسوم بعبد الرحمن بر عبد اللہ
بن الحارث الہدایہ در زمان حجاج ظالم بودہ حجاج وقتی دستہ قشون
بر دیلم فرستاد و اعشی الہدایہ در آن عساکر بود و اتفاقا یکے از دیلمی
اورا اسیر نمود پسر از آن دختر آن دیلمی با اعشی راہ معاشقہ صحبت نمود
شبہی کہ دیلمی بمواصلت اعشی گذرا ایندہشت فوٹ اورا نزد یک بنود
دہد از او پرسید تمام مسلمانان را با زوجات خود اینکونہ میل و معاملت
یا این خاصہ گفت اعشی گفت ہر را این فوٹ و عوم را این طبیعت فخر
گفت از بن است کہ ظفر ہمیشہ مسلیں است حال آخری و است از تو میپرسم
اگر من تو را خلاص کنم و با تو راہ دیار اسلام گیرم مرا ببہسہرے خود قبول
خواہی کرد یا نہ اعشی گفت بلی قول میدہم چون شب بیکر شد دختر اعشی را
از قید رہا نمود و از بی راہہ با ہم بیازاد اسلام آمدند ابن است کہ
در حق او گفتہ اند

فن كان يفتدي من الاسر ماله فهدان نقديها الغداة ابورها
گویند اعشی الہدایہ شبہی خواب بد و ارد محلی شدہ کہ در اینجا ہم کند و
دارد

خبرات خفا

۹۱

دارد که جو او کندم را کذاشته بچو پرداخت روز رقبای خود را
برای امام شعبی نقل کرد او گفت اگر است میگوید باید ترک ثلاث
قرآن کرده مشغول شعر گفتن شده باشی و امر از قراری بود که
شعبی اظهار نمود بالجمله اعشی الهذا لای یکی از اشخاص است که طمعه
شمشیر ظلم حجاج ظالم گردید

مقالات

بکسر میم و غیره گویند که فرزندان او نماد و چون از مسلمات کسی را
نمایشناسیم که ستمنا و به مقالات باشد از موضوع ما این شرح خارج است
اما از اینجا که مختصر است و مفید مطلبی است بیه گفته میشود که اعراب
در جاهلیت بر این بوده اند که مقالات اکبر بر کشته از مقنولین اعظم
و شرفا کزد بعد از آن فرزندان او خواسته ماند این است که بشرین
ای حازم در مرشده یکی از بزرگان میگوید

ظلم و قاتلالت لئساء بطنه یقلن الا یلفی علی المرء مرء
وزنی که فرزندان او نماد و قوب نیز نامیده شده است و احلی من
میزان العمة الرقوب ضرب المثل است

مکتوبات

کثیر که بوده است اصلاً ماکو که مر و انیه مغنیه دانا و هنرمند
او از اسیار غریب میخواهند بعد و ادر کسلک جواری فیه کخلیفه
منسلک کردیده و علیه بنت المهر که ترجمه حالش در جلد دوم در
حرف بین گذشت از بطن او بوجود آمده بود اسطر هنر و کمالی که
مکتوبه داشته از خبرزان مادر هادی و هر و ن در کخلوت نزد
مکتوبه در گذشته صاحبانای نیز متوجه شرح حالش گردیده است

مکتوبات

دختر فرزدق بشاعر مشهور و مادر رش جازیه زنیکه بوده و فرزدق
نوه میکنند که من ابو مکیه ام و باین کتبه میگوید اشتر و جبه فرزدق

تقار

خیرات خسا

۹۲

نوار که ترجمه حال او بیاید و وزی نامه بفرزدق نوشت و از مکیه
شکایت کرد فرزدق ابیات ذیل را در جواب او نوشت

وکنتم زعمتم انهما قد ظلمتکم کذبتم و بکت الله بل نطلمونهما
فان لا تغدوا امهما من ثنائکم فان ابائهما والادلائ تشبهها
فان طما اعلم صدق و اخو و شیخا اذا شتم فابتم دونها

ابن اشعار اشعار می نماید که فرزدق نوار را بطلاق می دهد کرده و بجو
ابن ابیات نوار گفت خیر نمیخواهم و فرزدق در حق جار بر نیک خود
که عا در مکیه بوده گفته است

یارب خود من بنات الزنج نفل تنور است بد الوهج
اغبر مثل القمح الخلیج بزداد طیباً بعد طول الهرج
نفل از عتد الفرید ابن عبد ربّه

و نظیر این است حکایتی که ابو الفرج در اغای گفته میگوید ابوالشیر
شاعر کهنر سیاهجی است مثاه به تبر و باو عشق میورزید و شعرها بر او
او می گفت ابیات ذیل از آنجمله است

لمنصفی یا سمیته الذهب شلف نفسی و انت فی لب
یا ابنه عم المسک الذی و من لولا کلم یخذو لم یطب
ناسک المسک فی السواد و فی البرج فاکرم بذالک من نسب
ملا

بضم میم دختر زاده بنت او فی الحارثیه تابعی ادّه بوده که پدرش از
فقهها و محدثین تابعین است فرزدق ملائمه و دخترهای او غانکه و نائله
در نخله از خود نام برده و ابن اسباب منیا از آنها شده است کذا فی الوا

ملک

دختر نواب محمد بنی میرزا ای حسام السلطنه ابن خاقان خلد اشیان
مغفور متعلی شاه طاب ثراه است شاهزاده محمود میرزا در کتاب
نفل مجلس او را بصفات حمیده یاد کرده و نام برده اند و اظهار نموده که

که بجهت

93

دردیده ام آتشوخ زهر عیبی تو درخوئے و زیبا چو خورشید
دریاری قومت کن انکشم من این کار خدا بود نه کار دگر بے بود
ملک خاقان

الطرف في الحجة والقلب في سر له دخان زفير طار بالشر
وازايات ابن قضيه يكي ابن است

ملک زینب الشرف

مک

خیر الخصال

۹۴

ملک

غازیه خاتون دختر ملک مظفر صاحب حا که ترجمه حالش گذشت نیز معرق
بملکه بوده و امیر تیمور نیز د و هم باین دانشه که بکیرا ملکه کبریه و دیگر
ملکه صفیه می گفتند اند

ملکی اوسنه

خدیجه سلطان مادر سلطان محمد رابع که ترجمه حالش گذشت مصاحبه
داشتند است مضافه باین اسم در او ابل سال هزار و شصت و شش بواسطه
واقعه مشارالیه از چنار او بچند در صحایف الاخبار این زن را
باسم ملکه فادین نام میبرد اما شرح واقعه مزبوره اینکه در تاریخ مذکور
عساکر و وزیر اظهار داشتند که در سرای سلطان بعضی اشخاص هستند
که سد اخلاص و مهمام و امورد دولت می کنند و بواسطه آنها در خزانه دولت
و مواجب اهل خدمت کسر و نقصان حاصل میشود و از آن اشخاص پنج نفر
نفران نام برده و قتل و اعدام آنها را درخواست کرده اصراری داشتند
و هر یک را بدست می آوردند و میکشیدند و جسد آنها را در میدان سلطان
احمد (در اسامبول) پخش می کردند و این بود بی او بچند ملکه اوسنه
و شوهر او شعبان خلیفه و خواجه بلال آغا از خواجرات حرم سلطان را
حسب لشکر از همان اشخاص داشتند گفتند اینها در عزل و نصب و زرا و
امورد دولت و خالت دارند بنا بر این آنها را بمرشد بپر که بود بدست آورد
کشته و اجساد آنها را بیهان چنار او بچند شاعر پسندیده اطوار طریقه
مناسب اینحال میگوید

کوش بر بچه ابوب طظنه جاه و جلال لوزة ناک ایندی بوغو غاکده افاقه
اولدی مخمور نیجه مکت مدام دولت جام افیالنه طرح ایتک بیلنه سناغه
باغبنا قلک کینه کداری سیرایت ات میدانه دکه بی شجر و قواغه
و از شجر و قوا که در شعر اخذ کرده بشعر کجی غریب نوشته اند که باور
کردن نیست نقل قول را نکاشته میشود صاحب برهان فاطم میگوید

خیرات حیات

۹۵

این درخت با واق و واق و واق نهم میگویند و جغرافیه در آنها را عقیقه
 این است که یکم از بزرگترین درختان دوزخ است و در ای جلیل اصطفیون موسوم به و قوا
 است درختی در آن میروید که برگ آن شبیه برگ انجیر است در ماه اذر
 کلی میدهد مانند شکوفه خرما و چیزی از آن در پی آید مثل دویای
 انسان و تا آخر ماه نisan بکند و بیخ تمام بدن آدمی ظاهر شده الخالوم
 چنین بنظر آید که دخترهای خوب و بویا کپوهای خود از شاخه و بخته
 شده بعد از خیزان شروع بافتادن کرده تا نیمه این ماه تمام می افتند
 و در وقت افتادن صدای می کنند که بر واق واق شباهت دارد
 گویند این دختران مانند زنان عورت و پستان دارند و بعضی نا آنها
 نزدیک شده بوی خوشی است تمام نموده و عطر عظیم برده اند این درخت
 و جزیره را بملاحظه آن صدا و واق مینامند از افغانیل طبیعت نثار
 امر که بعد نیست که چنین چیزی وجود بهرساند چه گاه میروح الصم
 نیز شبیه با انسان است شیخ الرئیس میگوید دع ماتمه من الخوارق
 فی فیه الامکان فلا تری ضررا (انتهی)

ملیکه

دخترستان بن حارثه المری و خواهر همزبان و زوجه زبان بن سیدان
 عسرا الفزاری است چون در زمان جاهلیت رسم بوده که زنهای بکداز قوت
 شوهرشان پسرهای شوهرشان را که از زوجه دیگر داشتند بشوهر اختیار
 میکردند ملیکه را بعد از زبان پسرش منظور بنی گرفت و ازین زن
 و شوی خوله بوجود آمد و او را حضرت امام حسن بن علی علیه السلام
 در حباله نکاح خود در آورد و حسن بن حسن از بطن خوله متولد شد بعد
 از ارتحال حضرت محمد بن طلحه بن عبید الله او را نیز می نمود و ابراهیم
 محمد معروف بخوله اعرج از آن شکم آمد (من کتاب المعارف)

هرم بن سنان ملک و طفلان از اجواد ملوک عرب بوده و زهیر ابن
 ابی سلمی شاعر متهور بذل عطیات موفوره نموده و در ازای مکد و شتابار

جواب

خیرات حسنا

۹۶

جو اہل زادہ و ہم او است کہ در قصیدہ بردہ شرفا الدین ابی عبد اللہ محمد
سعید المصرا البوہر دین بکت نام بردہ شدہ میگوید

ولم ارد زہرہ الدنیا التي افطنہ يد ازہر عبا اثنی علی ہم
نیز ملیکہ کہ اسم جارثہ مغنیہ اجتہد بن الجراح است کہ در حق او کفہ
یشاق قلبی الی ملیکہ لو امکت قریبا بمن یتا لها
ما احسن الحجد من ملیکہ واللبات اذ ذانہا تراثہا
و ترجمہ حال اچھے و سرکہ نہشت او بام مالک عن در کفر فالقاء در شرح
حال فکھہ در جلد پنجم ہم اغاے مسطور و حالات جاوید مزبورہ نیز
مشرعاً مذکور است و غایتہ دخر معنکم نیز کہ نیز کے سماء باہن اسم
داشتہ و شرح از د در جلد دوم خیرات حسان در ترجمہ حال عاشہ
نکاشنہ شدہ است

وملیکہ کہ اسم ہفت زن صحابہ بودہ و ملیکہ بنت داؤد الیثیہ
آن زن است کہ حضرت رسول اکرم در سا افتخ مکہ اورا از ویج نمودہ
و بعد جد اپنے اخیار فرمودہ اند یعنی روز فتح مکہ معظہ پدرش کشنہ
شد و بعد خود در حبالہ نکاح آنحضرت در آمد بعضی از زہا اورا
اغوا و ملامت کردہ گفتند چگونہ تو با کسی بسر میری کہ قائل پدر تو است
آن زن دل سرد شد لہذا آنحضرت ہم دوری از زہا اولیہ دانستند
وملیکہ بنا بر مسطورات مسامرات محی الدین زہیہ بودہ است و از اہ
مقام ولایت معاصر بام مالک بن دینار و ابواہوب سخنیانہ و ملیکہ
بروز سفینہ دختر ابو الحسن محدثہ بودہ است نہا بورہ

منجباب

زہیہ بودہ است در بصرہ و حاجیہ اشنہ است معروف بمقام منجباب
از بابت تمام خود اشنہا رہے حاصل کردہ و در جلد ثانیہ در ترجمہ حال
طیبہ الجا لا ذکر ہے از و شدہ کو بند و قتی زہیہ در شہر مزبور میخواستہ
بتمام منجباب برود و راہ انرا انبید اند از جو اپنے کردہ رخائہ خود اینستاد

خیرات حسنا

۹۲

و شفعی بمواصلت زنان داشند و در خانه اش نیز بدستخام بی شباهت
نبوده میسر شد راه ختام منجاب کدام است جوان خانه خود را نشان داد
میگوید این است ختامی که میخواهم و او را بخانه وارد میکند زن چون
ملفت میشود میلاطفت بعضی چیزها که باید از بیرون خانه بدست آورد
از جوان میخواهد جوان میبرد که آنها را حاضر کند زن در غیبت او
فرار میکند جوان چون بر میگردد و خانه را خالی می بیند آشفته میشود
این شعر را آورد زبان میآورد و میگوید

مرکب بقائله همام القواد بها ابن الطریق الی الختام منجاب
روزی بهمان عادت از کوچه میگذشت و بیک مسطور را میخواهند زنی
از بالا خانه در جواب او میگوید

هلا جعلت علیها اذ ظفرت بها حرز اعلی الدار او فلاحا علی الباء
میگوید نادم مرا که جوان بهمان آشفته بانی بوده و همان شعر را
تکرار مینموده است

ابن قتیبہ در کتاب المعارف میگوید ختام منجاب منسوب است بمنجاب
ابن راشد القصبی چون در باب این ختام گفته اند
یا رب قائله یوما و قد لغبت ابن الطریق الی ختام منجاب
منجاب ختام او بر سر زبانها افتاده است

منجیات

جمع منجیه است و منجیه زنی است که فرزندان کرامی آورد چنانکه
منجیه مردی است که فرزندان کرامی آورد و بعضی که نراند بنجایب
نساء محذرات که افلاست ه نفر فرزندان کور آورد یا شند منجیه
گویند و هر وقت منجیات بجمع گویند مقصود سه نفر از مشاهیر نساء
عرب یعنی فاطمه بنت الخرشب الا غاربه و حبیئه بنت دیاح الغنویه
وماویه بنت عبدمناة القبیطیه میباشد چنانکه در جلد شانزدهم
اغایه دو فصل بیان شب ربیع بن زیاد میگوید معاویه از علی

خبر ات حنا

۹۸

از کتاب رسید به منجیات کجاست آنها بشرح مذکور در فوق جواب شد
(منجیات بنتم هم رسکون نوون و کسر جیم است)
منقول است

دختر بد این ای القوار است که از صلحا بود که و منقول است راد از ای
مقام ولایت دانسته اند و در طبقات مولانا شعرای ذکر این شد
از جمله گفته اند که رضای بقضای الهی نبی علیه السلام داشته و هر وقت
طفلی از وی میبرد او را در آغوش میبرد و بر وی او نظر میبرد و میگوید
است والله من تو قبل از من نزد من بهتر از آن است که بعد از من
بماند و صبر کردن من بر تو بهتر است از فرغ کردن اگر چه فرقت تو
اسباب حسرت من است و نه امید اجر دارم و این خبر و فضیلتی است
برای من آنگاه این بیت عمر بن معدی کرب را میخواند
ولما لا ترم لا تقبض منوعنا علی هالك منا وان قضم الظاهر

منووس

از قرار یکی در جلد بیستم اغایه مکتور است منووس چهارم معتبه
یکی از دخترهای مهدی عباسی بوده و مانان الموسوس را و با این ابیات
وصف کرده گوید

و کیف صبر النفس عن نأه	نظما ان قلت طاووسه
وجرت ان شجتها بانه	نه جنة الفردوس منووسه
و غیر عدل ان عدلها	لؤلؤه نه البحر منووسه
جلت عن الوصف فافكره	فلمقهها بالثقت محوسه

گویند در وقتی که در نزدیکی از امرای عباسی مشغول تغتیه بودند و بخواند
محبوها عن الرياح لا نه
لورضوا بالحقايقها ولكن
قلت يارب حج بليغها السلاما
منعوها يوم الرياح الكلاما
مانان الموسوس که در اینجا حضور داشت اجازه طلبید مترجما در رهان
مجلس ابیات سابق الذکر را در وصف منووسه گفت در کتاب این ظاهر

منووسه

خیرات حسنا

۹۹

منوکر دانشور که نوشته و در جلد اول پیروی از ضبط شده است

منیة الکاشفة

از فرار به که در تاریخ خطیب بعد از وی نکاشته شده مشارالیهام ولد
معتد علی الله خلیفه بوده و ابو الطیب محمد بن اسحق بن یحیی بن الوشاء
روایت حدیث از او کرده و همچنین عینک الله بن الحکیم بن عبد الله بن
البر از الانبار به

مؤلف

دختر ملک عادل ابو بکر بن ابوبکر محدث است که در جلد اول باسم الجلیلة
السلطانیة ترجمه حال او نکاشته شد

هجرة القرطبیة

از ادبیه های اندلس و از اهالی قرطبه و شاعره بوده است که نظیر آن
در زنان کمند دیده شده حسن و جمال بکماله اشته و ولاده که شرح
حالش بسیار و از ایدالو ضعف مایل بوده و در تعلیم و تدربین او جد
مهم بوده اخرا الامر و وزی میان آنها که در وقت نزاع در گرفته و در
حق ولاده گفته

ولادة قد صرت ولادة من غیر بکل فضح الکام

حکمت لنا مریم لکته نخله هندی ذکر قائم

و قتی یکی از دوستان او برای او شفا لوم میفرستاد و در جواب این
دوبیت را گفته ارسال میدارد

یا مستحقاً بالخنوخ احبابه اهلا به من مثلج للصد

حکمی تدی انیعد تغلبه لکته اخری رؤس الاورد

مهر فاه سلطان

دختر سلطان سلیمان خان اول از سلاطین عثمانی و جلیله و ستم پاشا
از وزرای سلطان مزبور بوده و قتی که سلطان سلیمان میخواست ستم
پاشا را بشرف مصاهره خود مشرف سازد و در دیار بکر و والی آن شهر

و دیار

خبر استخفا

۱۰۰

و دیار بود بد ز بانان بتماز به و معایت پرداخت و کنند در دستم پاشا
مرض جذام دارد سلطان منقره دگر بد و بعد از نامثل بیار بار نین لایثا
در پنباب سخن گفت و نیر لایثا گفت تحقیق مسئله آسان است صاحب
این مرض شیش بهم نمیرساند یکبار بد یار بکر بفرسند و قهقی اورا مامور
کنند که بتواند البت دستم پاشا را واداری کند اگر شیش در آن دبد
مسلم است که آن حرقه روع و از روی غرض و حسد بوده است پس سلطان
از معتدا ز اطباء یکی را برکن بد مامور دیار بکر نمود دستخطی با و داد
منهی از منصب صدارت دستم پاشا و اختیار او بصهرت و مقرر شد
که ابتدا این دستخط را ابراز نکند و بیاشای مشا را لیه نماید و هد
و فرمای نیز بنام طبیب نوشته شد که در دیار بکر مختار مطلق میباشد
هر کار که بخواد همراهم او حکم و حتم است پس طبیبی گفتند در دیار
بکر جامه های دستم پاشا را بدقت می بینی اگر شیش در آن دیدی و
و النسبی ناخوشی جذام ندارد دستخط سلطان را با و میدهی و الا فلا
مأمور بحمل حکمراخو پاشا رسید و بموجب شیع و فرمان با حکمران خلوت
نمود و مجامه دار او حکم کرد لباسهای پاشا را با و بنما بد چون ملا بر را
معاینه دیدند شیشی پیدا شد جامه دار بخمال اینکه پاشا از طبیب
خجالت خواهد کشید در اخضای آن کوشید طبیب از وضع حال جامه دار
ملفت شد اظهار را اصرار نمود و بعد از آنکه شیش را برای العین دید
تر مسئله را ظاهر ساخت و دستخط سلطان را بر دستم پاشا داد و
حیرت مبدل بشعف و مسرت کامل گردید و درین مأموریت هدا یا
و هبات و افره از پاشا بطیب رسید و یکی از شعرایمناست و افعه فرمود
گفته است

اولیجی بر کشید بخجی قوی ظالمیاد کله بی جی محله انک ایشه برار
بالجمله سلطان سلیمان غیر از مهر ناه سلطان دخترند اشند و مشا را لهما
اهل هوش و فطانت و خبرات و مبرات بوده بدشک اورا از سا پر فرزند

بیشتر

خیرات حسنا

۱۰۱

بیشتر دوست میداشته مجددا در نه قیوسی اسکا دارا از بناهای اوست
سلطان محمود خان نایب هم دختر بی ستمانه بهین اسم داشتند و بعد پاشا
بروسه بزنی داده است

مهریه

اسمش مهرالیناء و از نساء مشهوره زنمان میرزا شاهرخ کوکاز است
و در فضا بل و کالات شهر جهان با کوهرشاد بیگم شاهزاده خانم
آن دو دمان ماثوس و معاشر بوده و مظایبات و شوخیها در آن مختصر
گفته و غوده کوئید روزی خواجه عبد العزیز طبیب مکرّم شوهر
بیگم ازدور پیدا میشود بیگم چند تن را میفرستد که خواجه را زود
بیا رند خواجه که پیرو ناتوان بود در نایب و اهیتکی تعدی نماید
بیگم بمهریه میگوید مناسب حال را چیزی بگوی و میگوید

مرا با تو سر ناپای نباشد دل مهر و وفاداری نباشد

تو را از ضعف پیریه قوت نوزد چنانکه پای برداری نباشد

و لطیفه که در شعر آخری بکار رفته پوشیده نیست نیز روزی خواجه
عبد العزیز دست بر پیش سپید خود کشیده متاثر شده میگوید آه با این
ضعف پیریه با این کلاف چگونه کنم مهریه میگوید اگر کُناخی نباشد
هماضوّر که در جواب آن لحاف میکشیدید

معروف است مهریه بر پدر خواهر کوهرشاد بیگم محبت و مهریه بهم رسانید
میرزا شاهرخ با استدعای خواجه عبد العزیز متاثرانهار احبش کرد
در محبت او این رباعی را گفت

شه کُنده نهاد سر سپین تن را زینوا افتد شیون است عمر و زند را

افسوس که در کُنده بخواند فریاد پائے کرد و شاخه بود صد کردن

از نخب اشعار و نیاچ افکار مهریه ایبات و رباعیات ذیل است با بکس
بشامح که اهل فن دانند

جله مرنگه که بر پیر خرد مشکل بود از سود هم بیک جرعه می حاصل بود

گفت

خیرات حسنہ

۱۰۲

کفتم از مدد سہ پرستم سبب حرمے در هر کس که زدم پیچود و لایعفل نو
 در خانه تو آنچه مرا شاید نیست بیدی ز دل رسیده بکشاید نیست
 کوئی همه چیز دارم از مال و مال آری همه هست آنچه میباشد نیست
 شوی زن نوجوان اگر برود تا پیر شود هدیست که دلگیر بود
 آری مثل است اینک که گویند تا در پهلوی زن پیر به از پیر بود
 شاهزاده محمود میرزا در تذکره نقل مجلس میفرماید اگر مهری مرد پیر
 سوهان روح زن جوان دانسته چند آن عجب نیست چه پیر باعث ازاد
 جهان است اما این مضمون که درین رباعی شکسته و ناقص شده کامل
 و درست آنرا شیخ اجل سعدی روح الله روحه در گلستان فرموده و
 این است که زن جوان را اگر تیرے در پهلوی نشیند به که پیرے

مهری خاتون

از ادبیه کما استامبول و باز بیک خاتون شاعر عرصه سلطان محمد خان
 نالے که ترجمه خالشد را وائل جلد و تم گذشت معاصره بوده و مظاہر
 کثیره فیما بین آن دو کفنه و شنیده شده است شعر بسیار خوب
 میگذشت غزل ذیل از و ست میگوید

خوا بدن اچد کوزم ناگافا لردم سر فار شو گوردم دلور در بر ماچمدر ابر
 ظالم سعدا و لک باخونده ابر علیا کیم حمال اچم کوردم کیم طوغوش شمر
 نورافا کوردم جالند اگر چه ظاهر کند و سر بکزد مسلمان لباسی کر
 کوزمی اچوب و منجه و لک چشم من شای شویله تشخیل بدد مک ناملک دیا کر

اوردی چون آب حیات مهری اولم خشرودک

کوردهی چون شب ظلمت اول عیان اسکندر

مردم بواسطه ابن غزل با بوسایط دیگر اورا متهم ساختند که با اسکندر
 سری و سرے دارد او بر اثر ذمه را گفت

نیمه اسکندری لعلم ز لای صوبه ایلست و صوشر کور

نیز از و ست

سنگ

خیرات حیات

۱۰۳

سنکه کلزار جنانک کل نور شدی نیر نروا اوله که هر خار و خنجر اوله

مهرستی

از نشاء شوا عرکه در فارسی شعر گفته اند کویا احد بلطف طبع و حسن نظم
مهرستی نبوده الحق میتواند با اساتید سخن همی نماید بعضی اورا کجه
و برخی بنشایورد انشء اند در هر حال در عصر سلطان سنجر میر بسته و در
مجلس سلطان حضور بهم میرسانده چنانکه گویند روزی هوا البر بود و او
در مجلس سلطان سنجر حاضر سلطان با و گفت بیرون رو و بین هوا چکونه
است او بیرون آمده دید برف می آید برگشت و دید به این ربا عی را گفته
بجریض رسانید

شاهنا فلک است عادت زین کرد و نجله خروان تو را نخبه کرد
نادر حرکت کند زین نفلت بر گل نهنگ پای زمین سپهر کرد
اما مهرستی که تخلص او است کلام است مرکب از میه بمعنی بزرگ و هستی بمعنی
خانم و بعضی بسته را مخفف سید در دال انشء اند و میگویند روزی او
سلطان سنجر عرض کرد من از کینز او سلطان هستم یعنی کمتر و کوچکتر
سلطان گفت میه استی یعنی بزرگتر هستی او این کلام را با اندک تحفیفی
بشرف گفته سلطان تخلص خود قرار داد و برخی گفته اند سلطان میه است
بکسر میم نکفت بلکه گفت میه استی بفتح میم یعنی ماهی و این جمله و همام است
بلکه مهرستی بمعنی خانم بزرگ است و همینطور که حالا معول است بعضی زنها
خانم بزرگ مینامند اوقات مهرستی میگویند چنانکه حکیم سنائی علیه الرحمه
در ضمن حکایتی فرموده است

ملك الموت من نه مهستیم من یکی پیر زال محنتیم
بالجمله از جنس شعر مهرستی رباعی میله دال انشء و با آنکه از اقسام شعر گفتن
آن مشکلتر است خوب میگویند نمونه آن چند رباعی ذیل است
فضا بچنانکه عادت اوست مرا بفرستد و بکشت و گفت کار تو
سرباز بعد و مینماید در پاهم دم میدادم تا بکشت اوست مرا

خیرات حسنا

ع. ۱۰

هر شب ز غمت نازده عذاب بینم	در دیکه بجای خوابی بدینم
و آنکه که چو ز کس تو خواهم ببرد	اشقته ترا از زلف تو خواهم ببرد
ما را ایدم پیر که نتوان داشت	در حجره دلگیر که نتوان داشت
آنرا که سر زلف چو زنجیر بود	در خانه بر بختی که نتوان داشت
از ضعف من اینچنان توانم رفتن	کز دیکه خود نهان توانم رفتن
بگذر اخذ ام چنانکه گمراه گشتم	با آه بر اسنان توانم رفتن

ملی

بیت بجدال الکلبیه از زوجات معاویه و بنا در پند کافر کشیدم نشوید
شعر را خوب میگفت روزی معاویه قطعه از اشعار او شنید از او مگذاشت
و از ابا نازید بقیله وی معاودت داد و نیز بد معاویه چون چند پی
در بادیه بود کسب فصاحت و طبع شعر نمود و قطعه که اسباب استخار و
میون شد اینست

للبر عبائنه و تفرعین	احب الی من لبس الشفوف
وبیت تخفوا الارباح فیه	احب الی من قصر منیف
واکل کسیره فی کسری	احب الی من اکل الرغیف
واصوات الراح بکل فج	احب الی من نفر الدفوف
وبکر تشیع الاظفار صعب	احب الی من بغل ذفوف
و کلب یسبح الاضیاف و لی	احب الی من هز الوف
و خرف من بنی عبتی فقیر	احب الی من علی عینف

در اغای در زجره حال نغان بنی شپیر مذکور است که معاویه دختر دیگر
از قبیل بنی کلب بزنی گفت روزی بمیون گفت برو آن دختر را
ببین چگونه است رفت و دید و آمد و گفت بمیشل و مانند است عیش
همین است که خاله در ز پر نواف دارد که سر شوهرش باید بریده و وی آن
خال گذار شده شود معاویه را دلچر کین شده او را طلاق داد و بعد از آن
حبیب بن مسلمه او را از ویج نمود و درها کرد آخر الامر نغان بنی شپیر او را

در حباله

خیرات حیات

۱۰۵

در حیات نکاح در آورد در ایام ابن زبیر اهل حصن نغان را کشتند و بجو اشتهر و وجه او سر او را در اغوش او انداخت

میلاد

لقب عتره المیلاد است که ترجمه خالشد در حرف غیر کند ثن و از فرار به که در تربین الاسواق مسطور است فیلاء نیز اسم دختر لایه ابن رباح معشوقه ابو خثعم کعب بن مالک از بدو بان حجاز و خواهر زن او میباشد و طاجرای آنها در آن کتاب نگاشته شده

میمون

بنی الحارث بن الحزن المملک از زوجات حضرت فخر کاینات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بوده مشار الیها را در ماه ذیقعد سال هفتم هجرت در احرامیکه در خلال عشره الفضا داشتند تزویج کردند و اتفاقا او در سنه پنجاه و یک و بر و ابی در شش و سه اتفاق افتاد در مسامرات مولا نامی الدین هفتاد و شش حدیث از او روایت شد

میمون السوراء

معاصر عبید الواحد بن زبید از قدماء اهل الله و اهل کوفه بوده و از دارای مقام ولایت دانسته اند در موعظه و تذکر نفس خود میگوید

یا واعظا قام لاحساب

ترجروما عن الذنوب

تمهی انت السقیم حقنا

هذا من المنکر العجیب

لو کنت اصلحت قبل هذا

عیبک او تبث من قریب

کان لما قلت یا حبیبی

موقع صدق من القلوب

نهی عن الغی و التادی

وانت فی النبی کالمرب

گویند مشار الیها در کوفه چوپای میگرد که کان در میان کوفه سفند او آمده مطلقا اسپسی نمیرسانند ابن زبید چون اینها را بدید عکس از او پرسید او در جواب گفت لما اصلحت ما بکنی و بین الله اصلح الله ما بین اغناهی و الذناب قدس الله تعالی سرها

میمون

خیرات حسن

۱۰۴

میسونه بنت شافولد و میسونه اخت ابراهیم بن احمد الخواصر از منبتها
امت میباشند و هفت نفر صحابه هم مستأه با بن اسم بوده از جمله میسونه
بنت عبد الله است که در مقابل هجو که کعب بن الاشرف در روز قه
بدر برای اهل اسلام گفته ابیات ذیل را بنظم آورده میگوید

تحت هذا العبد كل تحن و یکی علی و تلی و پس بنا

بکت عین من بکی لبد و اهل و علت بمشاهدا لوتی بر غالب

فلیت الذین ختر جوابدائهم بری ما بهم من کان من الاطاش

فیعلم حقنا عن یقین و بصیرا مجرهم فوق المحی الحواجب

ابن هشام گوید و اکثر اهل العلم بالشعر بنکر ابیانهما هذه طنا

وینکر نفیضنها المکعب بن الاشرف

میسر بنت ضرار الصبیح

از شواع عرب و فائز و بیت مسطور در ذیل است که در مرتبه برادر
خود قبصنه بن ضرار گفته و در باب المراتبه دیوان حاسه ضبط است
میگوید

لا تبعدن و کل شیء اذهب زین المجالس و التذقیصا

یطوی اذا ما التمح ابرهم قفله بطنان الزا الذی یحی حنیفا

حرف النون

نائله بنت الفرافصة

فرافصة بنتم فاء میباشند و نائله دختر فرافصة بن الاحوص بن عمرو بن
ثعلبه بن الحرث بن حصن بن ضمضم بن علی بن جناب الکلبی از زوجات
عثمان بن عفان بوده و او را بظان و درایت ستوده اند و شرح
مرا وجه او با عثمان از بنفر او است که سعید بن العاص و قتیله در
کوفه بودند هند بنت الفرافصة خواهر نائله را از ویج نمود این خبر بعد
رسید لبعید فوشت شنبه ام از قتیله بی کلب دختری بزنی گرفت

ناید

خیرات حقا

۱۰۷

باید نسب شرح حسن و ادب او را بمن بنویسی سعید در جواب نوشت
 او در خرفه افضل بن الاکوحواست سفید پوست و بلند بالا لبث
 عثمان در ثانی سعید اعلام نمود که او را اگر خواهریست بحال نکاح
 من در آور و تو در اینکار و یکی سعید پدر زن خود را از ماجرا خبر کرد
 و گفت خلیفه سیم میل دارد بنادختر تو هم با این کرد سعید ضب
 پدر خود را و کالت داد که این مهمم پدر از د پسر اینکار بپرداخت
 نائله را بعد عثمان در آور و خود مصمم شد که آن دختر را از کوفه
 بخدایت خلیفه رساند و باید دانست که فر افضل خود عیسوی بود
 فر پسر شریعت سلمان و در آنوقت که ضب نائله عازم حرکت و مصمم
 خدمت خلیفه گریه میدند فر افضل بضمیحت را بدختر خود بگفت فرزند ا تو
 نزد زنان قریبش میروی ممکن است طلعت آنها از تو زیاد تر است
 بعد از آنات بسیار استعمال نمایند و تو در این فقره با آنها برابر بی
 تنوائی کرد پس با دید و کار کن یکی آنکه هرگز چشمهای خود را بر سر
 نکند از پی دیگر آنکه استمرار بدن خود را بشوئی تا اندام تو را آن
 رایحه باشد که مشک باران رسیده را بعد از امغای بن نصایح
 و اجزای دسم بد رود نائله با ضب امد پنهان منوره پیچود و در کین
 را چون غربت و مفارقت افارب با و اثر می نمود بدین ابیان مترنم بود

الست تری یا ضب بالله ابنی	مصاحبه نحو المدينه اربکا
اذا قطعوا عننا تحت ركامهم	کاز غرعت و بچ بر اعا مشقبا
لقد کاز فی انباء همن بن مضم	لک الو بلنا یعنی الخباء المطبنا
در کباب مسامرات مولا نامی الدین اشعار مسطور از قمر از دل منور است	
الست تری بالله یا ضب ابنی	مر افضل نحو المدينه اربکا
ام اکاز فی اولاد عمر و بر عامر	لک الو بلنا یعنی الخباء المطبنا
ابی الله الا ان اکون غریبه	بیشرب لا ام لدی ولا ابا

نشانید

خیالت حسنا

۲۰۸

نشانید و سلسله مفارقت را اجنبانید از صحبت و لطف محاورت او
 بی اندازه مشغوف گردیدند و پیوند مهر و محبت مستحکم گشت و نائله نسیب خلیفه
 سر موئی از وفاداری فرو نکذاشت چنانکه در ایام طغیان بر عثمان
 و محصور بودن او آتی از وی جدا نشد بلکه در آنوقت که معاندین خلیفه
 یا شمشیرهای برهنه بر سر او دوییدند نائله بقصد و فایز روی شوهر خود
 افتاد و ضربت شمشیر بی بدکست او وارد آمد و دوانکشت او افتاد
 چون عثمان در گذشت نائله گفت

الا ان خیر الناس بعد ثلثه قنیل التیمی الذی جمصر

وما لی لا ابکی و تبکی قرابتی وقد غیبوا عتاقی فصول الی عمر

و پس از این اشعار که بصدای بلند قتل خلیفه سیم را اشعار و اعلام
 کرد نامه بمعاویه نوشت و با سپاهن خون او د عثمان بتوسط نعبان
 بن بشیر یا عبد الرحمن بن حاطب بن ابی بلتعنه بشام فرستاد و صوب
 آن مکتوب از قرار ذیل است

من نائله بنت الفرافصة الی معاویة بن ابی سفیان انا بعد فانی
 اذکرکم بالله الذی انعم علیکم وعلکم الاسلام و هذاکم من الصلوة
 و انفذکم من الکفر و نصرکم علی العدو و اسبغ النعمه و انشدکم بالله
 و اذکرکم حق و حق خلیفه الذی لم یضره و بعض من الله علیکم فانه قال
 و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیها
 علی الآخری فقاتلوا الی بنی حنی بنی الی امر الله و ان امیر المؤمنین
 بنی علی و لو لم یکن له علیکم حق الا حق الولاية ثم انی الیه ما الی الحق علی
 کل مسلم یرجو ایام الله ان ینصره لقدم فی الاسلام و حسن بلائته و انه
 اجاب داعی الله و صدق رسوله و الله اعلم به اذا انخبه فاعطاء
 شرف الدنیا و شرف الآخرة و اتی افص علیکم خبره لانی کنت مشاهد
 امره کلّه حتی قضی الله علیه ان اهل المدینه حصروه فی داره یحرسونه
 لیسلم و نهادرهم فیما علی ابوابهم لیسألهم عنی فدرود علی

خبرات حسنة

١٠٩

حتى منعوه الماء يحضرونه الاذى ويقولون له الافك فمكث هو ومعه
 خمسة ليكة واهل مصر قد اسندوا امرهم الى محمد بن ابي بكر وعمار بن ابي
 وكان على مع الحضريين من اهل المدينة ولم يقاتل مع امير المؤمنين ولم ينصر
 ولم يامر بالعدل الذي امر الله نبارك وتعالى به فظلت تقاتل خراعة
 وسعد بن بكر وهذيل وطوائف من قريش وجميعة وانباطا يثرب لا
 ارى سائرهم ولكنهم سميت لكم الذين كانوا اشتد الناس عليه في اول
 امره واخره ثم انهم رعى بالتبلي والحجارة فقتل بمن كان في الدار ثلثه
 نفر قاتوه يصرخون اليه ليأذن لهم في القتل فنهاهم عنه وامرهم
 ان يردوا عليهم نبلهم فرددوها اليهم فلم يزد هم ذلك على القتل الا جرة
 وفي الامر الا اغراء ثم اخرجوا بابا للدار فجاءتهم ثلثة نفر من اصحابه فقالوا
 ان في المسجد ناسا يريدون ان ياخذوا امر الناس بالعدل فخرج الى
 المسجد حتى يا قول فامطلق فجالس فيه ساعة واسلخه القوم مظلة عليه من
 كل ناحية ومادواى احدا يعجل فدخل الدار وقد كان نفر من قريش على
 السلاح فلبس رعد وقال لاصحابه لولا انتم ما لبست درعا فوثب عليه القوم
 فكلهم ابن الزبير اخذ عليهم ميثاقا في صحيفة وبعث بها الى عثمان ان
 عليكم عهد الله وميثاقه الا تغزوه بشئ فكلوه وتخرجوا فوضع السامع
 فلم يكن الا وضعه حتى دخل عليه القوم يقتلهم ان ابي بكر حتى اخذوا
 بلحيته ودعوه باللقب فقال انا عبد الله وخليفته فضره على راسه
 ثلث ضربات وطعنوه في صدره ثلث طعنات وضربوه على مقدم الحية
 فوق الانف ضربته اسرعت في العظم فسقط عليه وقد اتخنوه وبه
 حياة وهم يريدون قطع راسه ليذهبوا به فأتته بنت شيبان
 ربيعة فالتت نفسها معي عليه فتوطأنا وطأ شديدا وعربنا من ثيابنا
 وحرمة امير المؤمنين اعظم فقتلوه ورحمة الله عليه في بدنه وعلى قراسه
 وقد ارسلت اليكم بثوبه وعليه دمه وان الله لئن كان اثم من قتله لما
 سلك من خذله فانظروا ابن انتم من الله جل وعز فان انشكى ما مسنا اليه

خبرات حسا

۱۱۰

و نیشنصر لیت و صالح عبادہ و رکنہ اللہ علی عثمان و لعن اللہ من قتلہ
 و صرعمہم فی الدنیا مصارع الخرم و المذلة و شفی منہم الصدور
 و قای نائلہ و حزن او بر مثل شوہر خود البتہ امر ہے مستحسن است و کہی را
 در آن حرفہ نیست اما آنچه نسبت بولای ما امیر المؤمنین علی علیہ السلام
 داده از حقیقت دور و تو لے مجبور است چہ سند و قایع و سوانح تاریخی
 اقوال و اسناد مؤرخین معتبر است و غامہ نویسندهاں از سستی و شیخہ
 میسوطا و مشر و حنا ناپید انحضرت علیہ الاف التحیہ را بعثمان نوشتہ اند
 بلکہ مقتدای ما پیش از برپا شدن ابن ہنگامہ اورا از امور ی کہ داعی
 و موجب این فساد کردہ بد منع کرہ و گذشتہ از علم امامت بقوا عدعقلیہ و دلالت
 مصالح ملکی بتذکر عثمان پرداختہ کہ چہ بن مکن چنان میشود او نیز
 و بہمان راہ کہ سرفراز رفت و ترک آن طریقہ نکشت نادیدہ آنچه دید و در
 خون خود غلطید و آنہا کہ بمظالمہ اخبار و کشف مظالم شعوف و ظالمین
 البتہ ابن محبت را در کتب تواریخ و سیر اہل سنت مخصوصا خواندہ و
 معرفت کامل بدقائق کار بہر رساندہ مادرا اینجا بشہادت فاضل متبع محمد
 ذہبی افتد صاحب کتابہ شاہراہ التاء کہ بنای ابن نائلہ است از رو
 حسن انصاف کلام چہ کہ گفتہ اقتضای مینمایم مصنف متارالہ میگوید
 (حضرت علی محض اینکه عثمان صدمہ وارد نیاید سبطین مکرر میں را
 مسلح فرمود و بہ امداد خلیفہ سیم فرستاد و چون او مقتول شد
 انحضرت بر اشفتند و بفرزند ان خود اعراض کردند بلکہ بصورت
 حضرت حسن سہلی زدند کہ چرا کذا شہید دشمن بر عثمان دست باید
 پر کنندار نائلہ در پناب مشوب بغرض و حست جاہلیت است)
 کوین چون نائمہ نائلہ بشام رسید و قرائت کردند جماعتی از اہل شام
 متفق شدہ سوگند یاد نمودند کہ تا انتقام خون عثمان نکشد برو
 زوجات خود نہ بینند و معلوم است کہ محرک این حرکت و ہیجان کربو
 و اینکار برای چہ نمود

حکایت

خیرات جنک

حکایت

شبهیدم در از زمان که علامه دوزان و حکیم رازدان ناصر خسرو علوی
علیه الرحمه در سیاحت افشار جهان بود و در بعضی کون و مکان
تدوین مکتوب می نمود و هر روز بوجوهی یکی راه می پیوست یکی از طلاب
که تازه ضرب زبانه می نمود و با خواننده و با اعتبار تکرار غسل بدو بیست
بجای می نمود یعنی و سوا اس عوام الناس از او را بر صحت و تقدم نشانده
شبهید جهان گردی است که سخن از معقول می راند و مردم را بطلب حکمت
و معرفت میخواند طلبه گفت من باید با او ملاقات نمایم و از مناسطه
در ابرام نابد اند فاضل گفت فضیلت چیست شاعر که خانه خرابیها
می کند همین که نشک و فکر کرد و بدید و بیضلم آورد و گفت

بالای هفت سقف مقرن زد و گوهر اند

کز نور شد و عالم و آدم منور آمد

کلام کرده و چیزی نه نازه بدست آورد زندقه میگوید و بخود میباید
ظلمات میباید و از گردش آسمان میباید میروم باشد تا اصل حقیقت
را با و نشان دهم و منتی ازین راه بر سر او نهادم رفت و ندانم کجا بنام
خسرو رسیده همین قدر دانم انجمن مباحثه منعقد کرد بد طلبه گفت بقصد
صحبت علی بلکه راهنمای راهی در از پیچیده و قصد صحبت شما نموده
بالای هفت سقف مقرن زد و گوهر اند و عالم از آن منور
این شریک است در اینجا خدا است قرآن بخوانده که میفرماید الرحمن
علی العرش استوی و خدا یکی است و نیست ناصر گفت معلوم است
شما حکمت نخواانده اید اصطلاح نمیدانید اینست که دو معنی این شعر
در مانده اید مقصود من عقل و فضا است خدا نیست اینجا چه جانی
خدا نیست گفت ابوای کافر شده میگوید خدا نیست و این سفینه
میغنی از نا خدا نیست ناصر گفت میگویم غرض از آن دو کوه در و مخلوق
است که خالق آخر دیده آخر بنده را و نبه نه اینهاست بالانتهی و الاست
و در انجمن

خیرات حنا

۱۱۲

و در اینجا است که این دو هم او را بد رُست به ندیده گفت پس از اینفرار
خدا جلای معین دارد و قدم در سارامکنه نمیکند از دنا صر گفت نه والله
او خالق کون و مکان است و هسته عالم امکان طلبه گفت یا را ان
شنیدید این نادان وحدت وجودی است این است که بروتش
غایب بگوید است ناصر گفت نه بالله تو هم از موجوداتی و از سلاک
من تورا چگونه پیدا کردند آن دو کوه و موجد و خالق شمس و قمر
فوشنه یا کثر دانم طلبه گفت نسبت بطلاب علوم دینیه جسادن
از بیدایی است و دلیل این ایضی یقین است که تو شک و سهو خود را
درست نکرده و مسئله نمیدانی ناصر در اینجا میگفت خود را لنگ دید
دم در کشید سر بحیب تفکر فرو برد و بعد از آنکه مقدار بیخون جگر
خورد و با هلاک انجمن نمود و این قطعه سرود

گفتم یاد این توانی آسود	زیرا که بخیر دفع شر شد
گفتا نه چنین بود که گفتی	افسوس که به نشد پیر شد
مردم دانی بهانه جویند	گویند آن خشک از چهره شد
دست تو غلط نمود و نه	آن ز بربرای چه زبر شد
چون معجزه بین نگشت معلو	آن جنت جانفزاسق شد
دنیایا طلبان بد که کرد را	دین نیز بهانه دگر شد

سخن در از گشت نیز مسماة با این اسم فائله بنت سعد بن مالک الأضنا
صحابیه اہست از پی ساعده که با حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله
بعث نمود ذکرها این الاثر و فائله بنت غانکه دختر غانکه بنت ملائ
است که در اشعار فردق نام او ذکر شده

فائله بنت حمزه

ما در عسرو بن العاص صحابه است در باب بی و ششم کتاب مستطرف
مینویسد در ایام و الیگری عسرو بن العاص در روزی که با احتشام
تمام سوار شد و بجای می رفت چند تن از پر دلان با هم گفتند آیا که

خیالت‌نشا

۱۱۳

هست که آن جرأت داشته باشد که برود از عمر و سؤال کند مادر تو که بوده است و هر کس اینکار نماید ده هزار درهم باو داده خواهد شد یکی از میانند او طلب شده رفت عنان استر عمر و بن عاص را گرفت و گفت اصلح الله الامر بدشما عاص معلوم است و حسب نسب او را امید انیم بفرمایید مادر شما کیست عمر و بدو گفت اینک اشقته و مشغیر کرد و تغییر حال دهد گفت سؤالی بموقع نمودی و مطلب از اهله برسی که مادر من نابغه بنت حرمه بن عتره میباشد که اعراب آن را با حربه گرفتند و در سوق عکاظ فرختند عبد الله بن جدعان او را خرید و بپدرم عاص بن وائل بخشید از صلب او البتة نشد و فرزند نجیبی آورد اگر قرار داده اند از بابت این جرأت تو بچهره بدهند برو و بپدر عنان استر در اهلیت

نیز در مستطرف مکتور است که نظر بعضی اقوال نابغه بنت حرمه من نبی عبد الله بن جدعان بوده در ظاهر و احدی چهار نفر که ابو طیب و امیه بن خلف و ابوسفیان و عاص بن وائل باشند با او جمع شدند البتة شد و عمر و را از ایند هر یک از آنها گفت از صلب من است و آخر الامر خود او را احکام قرار دادند چون عاص بن وائل با او نفقه میداد گفت از عاص است با آنکه شباهت عمر و با ابی سفیان زیاد تر بود در اینجا مناسب است شرحی از وضع مناکحت زمان جاهلیت نگاشته شود بنا برین گوئیم بموجب فصلی که در یکی از ابواب کتاب النکاح بیان است عروه بن زبیر خواهرزاده عایشه از غایتش نفل و روایت کرد میگوید در زمان جاهلیت چهار قسم نکاح معمول بوده است یکی نفیاً مثل نکاحی که معمول اسلام است هر کس دختر را میخواهد بنده بکشد بگوید او خبر میداد و پیوسته میفرستاد و مناکحت صورت میگرفت دیگر آنکه شخص بزوجه خود میپزد که در آنوقت که خایض نباشد بفرستد مرد مبتدی را بمواضع خود دعوت کند بعد از آن نامدنی که حل باشد

خیرات حنا

۱۱۴

آن معلوم شود الشخص باز وجه خود نزد یکی نمیبرد و این را نکاح الاستبضاع میگویند سیم آنکه جائی که کمتر از ده نفر نبودند باز به نزدیک میشدند اگر او ایستن میشد بعد از وضع حمل بهمه آنها خبر میداد جلد بد و زامنه در مجلس حاضر میشدند زن میگفت عین است که شاهزادگان با من جمع شده اند اکنون من فرزندم آورده ام بعد از آن هر کس را که میخواست صدا میکرد و میگفت ای فلان این فرزند من است و او ناچار از قبول بود چهارم آنکه بعضی فرزند خود را در بیرون محض علامت بر در خانه های خود نصب مینمودند و هر کس میخواست با آنها نزدیک میشد و هر وقت محل بر میداشتند و فرزندم را می آوردند آنها را که با ایشان نزدیک شده جمع میکردند فرزندان را یکی ملحق میکردند و از آن بعد فرزندان و مادرش از آن او بود و الله تعالی شریعت مقدسه ناپسندها را منسوخ نمود

نکبت

جاریه مغنیه بوده است از شواعر عرب بهر و کمال و حسن و جمال و در حق او گفته اند

نبینا ذاسکنت کانت السکون طبا زینا وان نطفه فالتدینش
وانما اقتصدت قلبی بقلها ماکان سهم ولا قوس ولا ورن

نیز گفته اند

یانبت یانبت قد هام القوادیم وانت والله اهل الخلق انسانا
الاصلیغی فانی قد شغفت بک ان شئت سرّ او ان اجبت اعلانا
میگویند این ابیات را ابن الصمیم ابن المدبر شاعر و کاتب مشهور که از مشیرین عراق بوده گفته چه عشقه به نبین و به عرب که ترجمه خالش گذاشته اند و در کتاب ابن طاووس از قدرت طبع نبین شرحی نوشته گوید و نویسنده محض امتحان این مصرع را انظم کرده گفت

یانبت حُسنک یغشی بیجته القمر

و مصرع

خیرات حنا

۱۱۵

ومصرع ثانی را از نبت خواست او بدو ورنه نامثل در حال گفت

قد کاد حُسنک ان یتبرّی بصری

ناز آن شخص گفت

وطیب نثرک مثل المسک قلت ریا الریاض علیک فی دجی السحر

نبت مر تعجلا گفت

فهل لنا منك حظ فی مواصلة اولافانی راض منک بالنظر

نذیکم

بنت جناب از زوجها عیبا المطلبه مادر عباس بن عیبا المطلبه است

ابن ابهر کو بد اول کسی که در عرب بیت شریف را بجزیره و بیناج پویشاند

او بود یعنی پسر شریک و کوه که گم شد نذر کرد پیدا شود بیت معظم را

پویشاند چون پیدا شد بو عده و فاکرم افتاد در و خرافه که شرح سیره

ابن هشام است هم کو بد پویشاند بن بیت از انار اسعد الحمیری از ثابغه

یمز است و حدیث است که لا لستوا اسعد الحمیری فاته اول من کفی الکعبه

و خود اسعد بنز گفته است

و کوننا البیت الذی حرم الله ملاء معضدا و برودا

فاقمنا به من الشهر عشرًا وجعلنا لیا به اقلیدًا

و نحرنا بالشعبه الف فتره الناس نحوهم و درودا

ثم سرنا عنه توّم سهیلا فرغنا لواءنا معقودا

سبع مشارا لیه چنانکه خود در این ابیات گفته مجاز آمده کعبه معظمه را

زبانت کرده و پویشاند و ده ماه در آنجا اقامت نموده و بحدّ ام کعبه امر

فرموده که حرم شریف را از افذار اصول جاهلیت پاک دارند

مخلد

خواهر زن احوص بن جعفر شاعر مشهور است احوص مدتها باو عشق داشت

و پنهان میکرد بعد از آنکه فخله بطرناهی شوهر کرد عشق احوص شدت

گرفته را از پرده بیرون افتاد و در اشعار خود او را نام برد این بیت که

در مقدمات

خیرات حسنک

۱۱۶

در مقدمات بدان استظهار میکنند و میگویند

الا یا نخله من ذات عرق عليك ورحمة الله السلام
 از احوص است که در حق نخله کفر و نابقی آن ایست
 سئل الناس عنک فخری هنا من ذاک یکرها الکرام
 و لیس بها احل الله ناس اذا هو لم یخالطه الحرام
 سلام الله یا مظهر علیها و لیس علیک یا مظهر السلام
 فلا غفر الا لک المنکبها ذنوبهم وان صلوا و صاموا
 فان یکن النکاح احل شیء فان نکاحها مظهر حرام
 فلو لم ینکحوا الا کفء فكان کفئها الملك الهام
 فظلمها قلت لها بکفو والا یعل مفرک الحام

نزهون

ادب برایت از اهالی شهر غناطه اندلس معروف به بنت الفلانی در بیلده
 من زون فضلی بزک و علمای صاحب اثر بسیار وجود بهم رسانید از جمله
 این فاضله نادره بود که نظیر آن کمتر آمده طبعی شوق داشت در سال
 پانصد هجری از مشاهیر شمرده میشده و وزیر ابو بکر بن سعید که از حیثیت
 علم و ادب در میان و ذرا فرید و وحید بود بنزهون مهر سپور زد و
 در میان آنها محاورات ادبیه و مطایبات کفنه و شنیده میشد گویند
 روزی بنزهون را که مشغول بتعبیر بضاعت ابو بکر بنزهون نوشت
 یا من له الف خل من عاشق و صید اراک خلیت للناس منزلا و طریق
 مشارالیهاد که جواب نوشت

حللت ابابکر محلا منعنه سوال و کل غلبه کبکله صدق
 وان کان لک من حبيب قائما یقدم اهل الحوجت ابی بکر

روزی بنزهون در مجلس و وزیر بنزهون یا شاعر شهر نور ابو بکر مخزومی اعظم
 که سخن سرایه جو گو بود ملاقات نمود و بنای شاعر و محاوره را گذارند
 ابو بکر مخزومی گفت

علی

خیرات حسنک

۲۱۷

علی زجه زهون من الحسنیحه وان کان قد امن من الصواعنا
قوا صد زهون توارک غیرها ومن قصد البحر اسفل السوا
زهون نیز لهجو مخزوی بی پرد اختر گفت
قل للوضیع مقالا یسلی الی جیحیتر خلقت اعمی ولكن یلتم فی کل اعو
جاریت شعر بشعر فقل لعم من شعر ان کنت فی الخلق انشی فان شعرک
مخزوی گفت

الاقل لزهونه ما لها تخر من التبه اذیا لها
ولوا بصرت فیشر شمرث کا عود ننی سرنا لها
چون سخن از حدادیک نجا و زمیناید ابوبکر بن سعید همد و را سو کند
میدهد که خاموش شوند و ترک مهاجرات گویند باز زهون را با ابن
قرمان که از علمای آن زمان بود دانستای است و آن ابن است که
هنکاهی که غلامش را الیه وارد شهر غزنایطه میشد لباس زرد رنگی که شعاع
فقط ای انوقت بود پوشیده چون باز زهون ملاقات کرد او گفت احبند
یا بقره بنی اسرائیل الا انک لالت التاظرین ابن قرمان در جواب
گفت داستانت که من ناظرین را نمیتوانم مسرود کنم اما شما معین را
بمطالب علیه شاد میدارم قویا بد ناظرین را بدید ادخود مسرت
بخشی این مطلب از تو مطلب است نه از من

نسب خانقون

دختر مظفر الدین یونس بن شمس الدین محمود بن الملک العادل
ابوبکر بن ایوب از سلسله ایوبیه و خاتون محمد ثانی است که در حضر خلیف
مرد او ابن عبد الله ام که از مشایخ پیغمبرین بوده استماع حدیث کرده
بعد از آن با قاضی و ندر پس پرد اختر مولا نا علم الدین البرزالی
استاد علاج الدین صفی که کتاب ابو مهران و از دمشا را بهما خواند
در ماه ربیع الاول سال ششصد و نود و هفت شب خاتون در حال
که زیاده از نود سال داشت در گذشت
نسب

خیالتِ حسا

۱۱۱
نسبنا

ازاد پیرهای اسلامبول و ستماء بنو فیکه خانم بوده است از فرار
مسلطورات تذکره فطین مشا و الہا و خنر سعید ملک پسر شریف پاشا
و کویندہ این غزل لطیف غرا است

تیر نکمک ایلدی اوز جانے تاثیر	جانا بوی کما نکشک ایلر پیر اولر
شول خنجر غزل ایلدی دلان کچن ایشا	چکدی سیر ابروی سیر سینه شمشیر
سودا ایلدی جوانه کم کور دکنم ناپ	فلدی اوسیه کاکلین بونیم زنجیر
بن یوسف ثانی دیسم اولر می کا	چون ایلدی بلرد لیر بوی بو خنجر
لطفک دن کراولر نسبتنا دخت	سیکدن بریسین ایلدی لیلر نغمه

نسبِ بنت کعب

از اہل مدینہ و از قراد مازن بن نجار د خنر کعب زوجہ زید بن غلام
انصاری صلی اللہ علیہ وسلم پیدا شد کہ در جلد اول بعنوان ام غمارہ ذکر ہے
از و شد قبل از ہجرت بمکہ معظمہ رفت و با حضرت رسالت صبیعت
کرد در غزوہ احد شوہر و د و پسر او حاضر بود ند خود او نیز بیجا پیر الخنہ
و با مشرکین جنگی سخت کردہ و چند زخم برداشت و اہتمامات ان روزہ
اورا بتلطف و توجہ خاطر مبارک جناب خنقی ناب صلی اللہ علیہ وسلم
نابل ساختہ در خوف مشا و الہا و شوہر او زکد و پسر انتر حبیب عبد اللہ
دعای خیر کردہ و فرمودہ اند خدا یا داد بہشتا پستان را مصاحب رفیق
من نما مختصر نسبہ بنت کعب از صحابہات مشہورہ است و دو صاحبہ
دیگر نیز ستماء باہن اسم بودہ اند یکو نسبہ بنت الحارث معروفہ بہ نام
عظیمہ الانصار ہے و دیگرے نسبہ بنت نینار

نشانی

بر وزن دعوی جارثہ شاعر محمود الوتراف است کہ ستماء لیکن
بودہ و اورا انثوی ہم میگویند و ترجمہ حال او در جلد دوم در حرفہ
سہن نگاشتن شد

نشان

خیرات حنک

نقش ازین عبد اللہ العسقلانی

جمال عبد اللہ بن علی العسقلانی الکتابی از علمای حنابلہ بودہ نشون
کہ او را سودہ ہم سبکفرا اند خنراواست و از محدثہ های مشہورہ بشما
ہے آید خواہر احمد بن عبد اللہ العسقلانی محدث والف بنف النحال الکتابی
محدثہ کہ در جلد اول ذکر آن شدہ می باشد و ابن ہرکۃ از اشیاء امام
سیوطی بودہ اند ولادت نشون تقریباً در سال ہفتصد و ہشتاد و
ہشت اتفاق افتادہ از پدرش و سایر محدثین اجازت گرفتن است

نصیبین

جاریہ بودہ است مثنیہ از جواری خلیفہ ماثمون عباسی و در حدیث
الافراح مسطور است کہ ماثمون خواست بر بیکد بچی بن اکثم قاضی مشہور
شراب بخورد یا بواسطہ زہد از پخل اجتناب بیناید ابو نو اس را گفت
در صد ابن امحان ناش ابو نو اس رخ ز خود و نصیبین را بر آن داشت
کہ قاضی بچی را بخوردن شراب تشویق کند آنہا اورا امت طافح کرند
ما مون خواست ماجری ابرای العین بیکد بر سر قاضی زدست رفتہ
آمد و چکد نوکت اورا با اسم او از کرد او حال جواب دادن نداشت
نصیبین را گفت بخوان

نادیتہ و ہومیت لاجرا لہ مکفر فی ثیاب من ریاچین

فقلت قم فالجلی لا نطا وعین دعی فاتی مشعوف باشین

نصیبین بخواند قاضی فی الجملہ بھوش آمد و خواند

یا سیدی و امیر الناس کلہم قد جار فی حکم من کان یقینی

انی غفلت عن الشاق فصبر فی کما ترانی سلب العقل والذین

لا استطیع ہو ضافد و ہی جلدک ولا اجبہ لمنادی جہن بدعوی

فا نزل نفسک غیر فی اتنی رجل الواع یقتلنی والعوی یحیی

ما مون کہ ابن شہید قاضی را بجل کردہ نصیبین را با و بخشید و بقول
یعنی خنرا نو اس را بر زنی گرفت و ابن همان قاضی است کہ در باب

خبریات حسا

۲۲

متعہ ناما مومن معارضہ کرد و تفصیل آن اینکہ در یکی از اسفار
ما سوز بعضا کو خود جو از سفر را اظہار کرد و متسلک شد بر کبر
فما استمنعتم بہ منہن فاقوہن اجوزہن فاضیہ این بشنید و بحضو خلیفہ
امدہ گفت مردم را ماذون بر نامود ہی جو از استماع زنان در سلا
بموجبائیر والذین ہم لفر وجہم حافظون الاعلیٰ از واجہم او ما ملک
ایمانہم مقصود درد و صورتی یکے عقدد ایہی یکے مالک رقبہ
بودن و بنحو ای قسن ابغی و راء ذلک ہر کہ استماع را از درد پیکر آید
خارج از حدود الہیہ حرکت کردہ بالجملہ فاضیہ منہر را داخل در عنوان
از واج تداشنہ و کمرہ مبارکہ فا استمنعتم را نیز بروچی غیر خیال مائون
تفسیر نمودہ نفیض قول خلیفہ را اعلان و اعلام کرد

نصار

بضم نون و تخفیف ضاد بمعنی طلاست و دختر ابو حیان نحوی کہ از
ادبیرہای اندلس شمردہ میشود مسماء با بن اسم بودہ پدرش شارح
شہیل ابن مالک میناشد و کتاب الادراک للسان الأتراك و زہو
الملک فی نحو التریک و کتاب الأفعال را تصنیف کردہ و قواعد زبان
ترک را بلسان نازبے منتشر ساختہ چون نصار ذکا بے ثاقب داشتہ
پدرش اورا از حیان برادرش بشیر و ست میداشتہ و اورا تجید میکرد
و میکردنہ کاش حیان مثل خواہرش باہوش و استعداد بود نصار
در خدمت پدر تحصیل کردہ و در هنگام عزیمت حج از اصحاب ابن الزبید
حدیث استماع نمودہ در مہاجادی الاخری از سال ہفتصد و دو مئولذ
شدہ و در مجادی الاخری سنہ ہفتصد و بیست و یک گذشتہ ابو حیان
یکسال تمام ملازم تربت او گردید و برای شہلے دل خود با اسم نصار و لٹا
نوشت و انرا النصار فی المسلاۃ عن نصار فاسید صلاح الدین صیفی
قصیدہ در رثاء نصار کفہ و برای ابو حیان فرستادہ کہ در بیت اول
آن این است

بکنا

خبرات خنسا

۱۲۱

بکننا بالبحین علی نضار وسیل الذمیع فی الخدین جار
فی الله جاریه قولت فنبکها بادمعنا الجوار
نضار نیز اسم دختر ابرق محدثه است و ترجمه خال ابرق زوجه اشیرالدین باد
نضار در جلد دوم در حرف زاء گذشت صلاح الدین صفیدی میگوید
مشار الیها از سناء مشهوره او اسطوره هفتم هجری است و در مصروفه
کرده در آثار علوی الفارسی مسطور است که فقیه حنفیه که خواهر ملک
دقاق و مادر شمس الملوک است زمره خاتون نام داشته

نضیر

اسم جاریه ام سلمه است و در کتب احادیث ذکر شده از و شده

نضیر العبد

صاحبناج العروس گوید نضیر العبد بنی نابعیه است که از حضرت امام
حسن بن علی علیهما السلام روایت حدیث کرده

نعم

بضم نون و سکون عین دختر حسان بن ثابت الأنصاری شاعر النبی
و زوجه شماس بن عثمان المخزومی صحابه است شاعره مشار الیها از
فصیحای صحابه است بوده چون شوهر او شماس در غرقه احد شهید شد
در مرتبه او گفت

یادمع جودی بعین غیر الیسا علی کریم من الفیان لیسا
صعب الیدیه مومن نقتبیه حال الویه و کاب افراس
اقول لما خلت منه مجالسه لایبعد الله من اقرب شماس

نعم

جاریه مغنیه مأموز عثابه است که در حسن و جمال عبدل و شان و
سیوطی در کتاب حدیقه الافراح از ابو محمد الیزیدی نقل کرده گوید
مشار الیه گفت و زدی مجنونه مأمون رفتم بهار بود و در باغچه دلش
دشمنه نعم در حضور او نغمه میبرد و میخواند

و زعمت

خیرات حسنا

۱۲۲

وزعت ان ظالم فمجرتنی ورمیت فی قلبی لبهم نافذ
فنعیم ظلمتک فاغفر لی ونبجاوبک هذا مقام المستجير العائد
هذا مقام فنی اضربه الهوى اولیس عندکم ملاذ اللذائذ
ولقد اخذتم من قوادی لیه لاشل ربی کف ذاک الاخذ

مأمون از این ابیات دانند که کشف محظوظ کرد بد چند بار حکم بتکرار
ان کرد بعد از من پر سید ایا بهتر از خاله کرد ان هستیم خالنی هست
کنتم یله یا امیر المؤمنین حال شکر این نعمت عظمی که بخلفه عطا شده
است گفت آری چنین است عطیه ها بکر داد و امر کرده هر ارد هم
آورده بفقر ابدل نمودند و این بدت این فارص که اسم نعم در آن
ذکر شده همه اسماء نساء است میگوید

اذا انعمت نعم علی بنظرة فلا اسعدت سعد ولا اجلل

نفیسة الطاهره

ست نفیسه دختر حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
که در خانه مصر مدفون و مرار ش زیارتگاه خاص عام است و بظاهر
و کرمه الدار بن ملقب میباشده در سال صد و چهل و پنج هجری در
مکه معظمه متولد شده و در مدینه منوره باز همد و عبادت بسر برده
با اسحق المؤمن پسر حضرت امام جعفر صادق سلام الله علیه هم یالین
شده و از آن صلب پاک یک پسر و یک دختر آورده که فاسم و ام کلثوم
نام داشته اند پس از آن با شوهر و فرزندان خود بمصر فتنه و چون هفت
سال در آنجا سر کرده در ماه رمضان سال و بیست و هشت بسرای قریب
شناخته اها را بمصر ابا و عقیدت و اعتقادی کامل حاصل شد پس از
ارتحال شوهرش میخواست ان جسد شریف را بمدینه منوره حمل کرده در
قبرستان یار و ضمه بشیع دفن نماید مصریها مسند می شدند که محض تبرک
و کس میامون آن نعش پاک را اینجا می سپارد قبول کرده بعد از انجام
اینکار اسحق المؤمن باد و فرزندان خود بوطن یعنی مدینه الرسول معاودت

خیرات حسنا

۱۲۳

نمود گویند در تشییع جنازه ست نفیسه بفرستد از دام کرده بودند که
صحرای چون یلاد پر جمعیت می نمود آن ذات مقدسه منول و گمرد داشت
بفقر او مرضی نلطفاً می کرد قائم الکیل و صائم النهار بود و می گویند
در ظرف سه شبانه روز یکبار طعام می خورد و ناشوهرش حاضر نمیشد
بتناول غذا ای نبی آلود و در حال احضار دروزه دار بود چکی افطار صوم
او را مسئلت کرد ند گفت سبحان الله بی سال است مسئلت کرده ام که ضایع
از دنیا بروم چگونه از آرزوی منی ناله دست کشم و در آن حال این بیت
میخوانده است

اصرفوا عني طيبی ودعوني وجیبی

زادنی شوق الیک و غراهم و نجیبی

چون این بیت بخواند شروع بتلاوت سوره انعام کرد و چون باین آیه
شریفه رسید که لهم اذا السلام عند ربهم جان بداد و قدم در
حظیره قدس نهاد

امام شافعی در آن عصر ساکن مصر بود بزمارت ست نفیسه میرفت
و از پس پرده طلب ادعیه خیریه می نمود و در کلمات تراویح اکثر بمجد
معظمه مشارالهاروح الله روحها حاضر میشد

در بعضی کتب نوشته اند در آن زمان احمد بن طولون در مصر حکومت
مینمود و در اوائل حال راه ظلم و تعدی می پیمود اهالی بحضرتش
شاکی شدند گفت چه روز احمد سوار میشود عرضه داشتند آنروز
بر سر راه احمد آمد و چون موکیا رسید او را صدا کرده طلبید احمد
پناده شده بخدمتش شرافت او و منتهی به احمد داد که در آن نوشته بود

(ملاکتهم فاسرفتم و قدرتم ففهمهم و حقولهم ففسفتم و ردت الیکم
الارض افی ففطعتم هذا وقد علم ان سهام الاسحار نافذه غیر خطئه
لا سیما فی قلوبها و جمعتهم و اجسادهم قلوبها اعلا و ماشتم فاتا
عابرون و جور و افا قام یحیرون و اظلموا فاما الی الله المنظرون

صیقل

خیرات حسنا

ع ۱۲

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) احمد بن طولون بعد از
مطالعہ این سطور در حضور ست نفیسہ استغفار کرد و دست از تخت
و ظلم کشید و عدل و انصاف را پیش نهاد نمود اما این روایت ضعیف
و غالباً از صحت است چہ حکومت احمد بن طولون در مصر بی چهل سال
بعد از فتنہ ست نفیسہ است شاید با سلطان دیگر این محاورہ
و معاملہ اتفاق افتادہ باشد

نفیسۃ الطربلسیہ

از شہ غریبہ اہبت کرد رسالہ ہفتصد و پنجاہ و چہار در زمان مغضد
باشد ابو الفتح ابوبکر خلفای عباسیہ مصریہ و ظاہر شد ابن دُختر را
ستہ دفعہ بزنجی گرفتند و هیچیک از شوہرہای او قادر بر زدنیکی
نما اول شدہ اورا ارتقا فرض نمودہ دہا کردہ اند چون سال عمر ابن زن
بیانزدہ رسید پستانہای او در سینه اش ناپدید گردید و از محل معہود
چیزی بقدر انگشت بیرون آمد کہ در حقیقت الت رجولیت بود با خبر
من صحائف الاخبار و از امثال و نظایر این فقرہ است کہ در کتاب
اخبار الدول مسطور شدہ میگوید شیخ محمد الدماہینی در کتاب عن
الحیات نوشتہ است ہمسایہ ما را دُختر بی بود صفتہ نام ہمین کہ ناوردہ
سالہ شد الت رجولیتہ در او ظاہر آمد و در پیشش شروع بدرازد
کرد و آخر الامر ابن صفتہ ہم دارای فرج بود ہم ذکر

نفیسۃ سلطان

چند نفر از خواہن دو دمان العثمان سماء باہن اسم بودہ اند
افدم آنہا نفیسۃ سلطان دختر سلطان مراد است کہ اورا در سال
ہفتصد و ہشتاد و ہفت بہ قرمان او علی علی بیک تزویج کردند
علی بیک مشارالیکہ چون باہن شرف تاہل کردید راہ عصیان میمود و
کفران نمود اما با شفاعت زوجہ خود دہا کردید و نفیسۃ مادر
ابوالعیط السفیلہ است کہ در او ان خلافت محمد الامین العباسی

خیرات حسنک

۱۲۵

در شام خروج کرد و در خضر عبد الله بن العباس بن علی بن ابی طالب
ابو العیصر که اصل اسمش علی است چون پسر عبد الله بن خالد بن یزید بن
معاویه است و مقام مفارقت کفنه است انا ابن شیخی صفین
و نفر صحابیه نیز ستماء به نفیکه بوده اند و نفیکه بنت عبد الله بن
عبد الرحمن بن ابی بکر از غایشه بنت طلحه که ترجمه طالش گذاشت متولد
شده و نفیکه بنت منبه خواهر یحیی بن منبه زنی است که فاجایز جناب
خدایچه و حضرت رسول صلی الله علیه و اله واسطه بوده در بوم الفتح
قبول اسلام نموده حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و اله با و احترام
میفرموده اند

نوار

بفتح نون و تخفیف و اوزنیرا گویند که در کمال عفت و پرهیزکاری باشد
و از نساء مشهوره عرب چند زن ستماء باهن اسم بوده اند یکی از آنها
نوار بنت عین المجاشعیه دختر عم شاعر مشهور فرزدق است که او را نیز
گرفت و طلاق داد مشارالیه اسمشای اسم خود بوده و پیوسته راه عفت
و استقامت پیموده و مشربا با فرزدق پسر عم خود کمال میناینت و ضدت
داشتند چهر او شاعر می باشد و نوار از هر چه جز صلاح
و تقوی اجتناب مینمود اما در استنان فرا و جفا بن پسر عم و دختر عم
از اینها را است که نوار در آنجا که اقامت داشت از افراط و تفریط فرزدق
که نبود که منصفی امر و ولایت او کرد و در آنجا یکی از قبیله قریش که
کفو نوار بود طالب تزویج او شد و نوار گفت اختیار با فرزدق است
فرزدق به نوار گفت تو در شام خویشان داری که از من بتوزد بکنند
میترسم یکی از آنها بیاید و امر و ولایت مرا در باره تو تصدیق نکند بنابراین
تو باید نزد چند نفر اقرار و اعتراف کنی که خود مرا دلی قرار دادی نوار
نزد چند نفر اقرار کرد فرزدق و راجعاً رو شهود کرده گفت شاهدا باشید
که من نوار را در مقام بل بیکصد نفر در شهر داده برای خود تزویج کردم

خیالت خفا

۱۲۶

مَنْ عَمَزَادَهُ اَوْ هَسَمَ وَازَهَرَ كَسْ بِاَيُّهَا اَصْلَتْ اَحْوَيْبِاشَمْ بِدَبْتَوْضِعْ
نَوَارِدُ حَبَالَةٍ نَكَاحِ فَرْزَدَقِ دَرِ اَمْدَاثَا اَزْ اَنْجَا كَهْ فَرْزَدَقِ اَمَلْ فُجُوْدُ
وَمَنْظَرِ يَهْ كُوْ بَهْ دَاشْتْ نَوَارِ اَزْ وُكُزْ اَنْ بُوْدُ وُروْ بَا وُغْنِ بَنُوْدْ هَرْ چَهْ
فَرْزَدَقِ بَا سَمَالَتْ بَرْدِ اَخْنَهْ مِيَكَمْتْ

هَلِيْ لَا بِنَ عَمَكْ لَا تَكُوْبْ كَحْنُ اَرَعْلَى الْفَرْسِ الْحَمَارَا
نَوَارِدْ مَكِيْنْ نَكْرَمْ وُچُنَا نَكَهْ دَر حَرْفِ نَاءِ اَشَارَهْ نَمُوْدِيْمْ بِهْ نَمَا ضَرْوْ وَجْهْ عَالِيْ
بِنَ زَبِيْرْ مَوْسَلْ شُدْ بَا بِنَعْنِيْ كَهْ نَوَارِ اَزْ بَصْرَهْ بِمَكْرَهْ مَعْطَلَهْ كَهْ اَبْنِ زَبِيْرْ
اَنْجَا سَلْطَنَتْ دَاشْتْ رَفْتْ وُزْ وَجْهْ اَوْ تَوْسَلْ نَمُوْدُ فَرْزَدَقِ نَبْرَا
عَقْبَا وُزْ سِيَكَهْ بِهْ بِسَرِ اَبْنِ زَبِيْرْ مَلِيْجِيْ كَشْتْ نَوَارِدْ دَكَارْ غَلْبَهْ بُوْدُ
كَهْ فَرْزَدَقِ بِرْ عَبْدَ اللهِ وَاْدُ شَدَهْ خَوَانْدُ

لَيْلُ الشَّيْبِيعِ الَّذِي يَلِيْكَ عُمُرَا مَثَلُ الشَّيْبِيعِ الَّذِي يَلِيْكَ عُمُرَا
بَعْدَ اَزْ اَنْ عَبْدَ اللهِ سَاعِيْ شُدْ اَلْنِيَابِجْ رَمِيَانَهْ پِيْدَا اَمْدُوْدُ وُيَنْجَفَرْ
فَرْزَدَقِ اَزْ بَطْنِ نَوَارِ فَرْزَدَقِ رَا اَمْدَكْ لَبَطَهْ وَبَسَطَهْ وَحَبِطَهْ وَرَكْضَهْ وَزَمْعَهْ
نَامْ دَاشْتَنْدْ اَمَّا فَرْزَدَقِ اَزْ خُوِيْ خُوْدُ دَسْتْ نَكَشِيْدَهْ نَوَارِ اَزْ اَرْ مِيَكْرَهْ
بَعْلَاوَهْ حَدَوَاءِ نَامْ عَلِيْ سَوْنَهْ رَا بَرْ بِيْ كَرْنَتْ رَفْنَهْ رَفْنَهْ صَبْرْ نَوَارِ بَطَاثَتْ
اَمْدَهْ طَلَاقْ رَا مَسْتَدَشْدْ وَمَطْلَقَهْ گِرْدِيْدُ نَوَارِ اَزْ اَدْ وُشْعُوْفْ
كَشْتْ وَفَرْزَدَقِ پِيْشِيْمَانْ چُشَا نَكَهْ اَشَارَهْ دَبْلْ رَا وُزْ زَبَانْ كَرْدَهْ مِيَكَفْتْ

نَدَهْ تَنْدَا مَهْ اَلْكَسْبِيْ لَشَا	غَدَتْ مَهْنِيْ مَطْلَقَهْ نَوَارِ
وَكَانَتْ جَنِّيْ فَرْحَتْ مَهْنَا	كَادَمْ حَبِيْنْ اَخْرَجَهْ اَلْقَرَارِ
وَكَانَتْ كَفَانِيْ عَيْنِيْ جَهْلَا	فَا صَبِيْحْ لَا يَصْبِيْ لَهْ نَهَارِ
وَلَوْ اَنْ مَلِكْ بِدِيْ قَلْبِيْ	لَكَانَ عَلَيَّ لَلْقَدْرِ اَلْخِيَارِ
وَمَا طَلَعَتْهَا شَبْعَا وَ لَكِنْ	رَايَتْ لَدَهْرَا خَدْمَا يَغَارِ

وَنَوَارِ اَمْرَهْ بِهْ مَحْبُوْبَهْ شَاعِرْ مَخْضَرِيْ لِبِيْدِ بِنَ رِيْبَقَهْ اَلْعَامِرَهْ بُوْدَهْ وَدَرْ
قَصِيْدَهْ مَعْلَقَهْ خُوْدِ اَزْ اَنْ نَامْ بَرْدَهْ
وَنَوَارِ اَسْمَ زَنْ خُوْلِيْ اَصْبَحِيْ بُوْدُ كَهْ بَعْدَ اَزْ حَرْكْ شَبِيْعِ وَكَارْ كَفَرِ اَمِيْنِ

مشهور

خیرات حسنا

۲۲۷

مشهور او قتم خورد دیکر سربا این او نکند ارد
ودو یف صحابه هم ممتا به نو ار بوده که یکی از آنها از نژاد عبد بن
النخار د خصر مته بن مالک و مادر زید بن ثابت الانصاری کاتب النبی است
نور باقی

مادر سلطان مراد خان ثالث و بانوی سرای سلطان سلیم ثانی بوده
و اول خان قوی است که در دولت عثمانی بمهد علیا بی کسب نفوذ نموده
جامع عتیق والده را که در اسکندریه واقع است او بنا کرده

نور جهان بیگم

از بانو ان حرم سربا بیگم پادشاه ابن اکبر پادشاه از سلاطین هند
بوده خوش طبع و شیرین زبان و بعضی اشعار او همان دقت و دافه شعر
شعرا میهند داد و از آنجمله است شعر بی که در مدح شوهر خود
جهانگیر گفته و ضمنا با و اظهار محبت کرده میگوید
تو دانه تکه لعل است کبریا
شد است فطره خون من گریه کن

و در مطلع غزل میگوید

نام تو بودم و زدم آتش بجان خویش در آتش چو شمع زدست بان خویش
گویند ایند اشیر افکن ناچی از سکر اران پادشاه او را از و بیج کرده و
خود بان مناسبت گفته

نور جهان کوچه باسم ز راست در صف مردان زن شیر افکن
بعد از آنکه شیر افکن در گذشتند در حرم پادشاه راه یافته و در
سلک بانو ان منسلک گشته در هر حال از نشاء مشهوره است حسنا
اینها تر و شپشه از و است

بقتل چو رفیق کز خاطر خشنو میگرد
بیجا رفت و بی تیغ تو خون او میگرد
و قطعه ذیل را که با تعبیرات دریده شده با و نسبت داده اند میگویند
گفته است

وای بر شاعران نادیده غلطی را بخود پسندیده

سرودا

خیرات خسنا

۱۲۱

سُورِ اَفْدِ پارِ مِکُو بُکند ماه داروی او سنجیده
ماه جرمی است تا تمام عینا سُر و چوپا است تا تراشید

هنا

شاعره فارسیه است از اهالی شهر سمرقند در سال نهصد و هجده
حیات داشته در شهر سمرقند محل دلکشی است معروف بر بین
الطایقین روزی مشفق شاعر با چند نفر از شعرا ی دیگر با تجارت
انجمنی کرده بودند هُنا را از آنجا گذشتند آنها را دیده نزدیک
میر و دو مِکُو بدو پیش شعر می گفتند ام که مضمون بیجا کردار
و ان شعر اینست

هلازل نیست که بر او کج چرخ جا کرد فلك بکشتن من تیغ بر هوا کرد
اهل انجمن بسیار تحقیر می کنند و هُنا را بر اعجاب بخود می افزاید
واصرار میکند که اگر مستوانید نظیر این بیت بیاید مشفق که
طبعاً بهر اهل مایل بوده گفته

مناره نیست که هِلو طاق و خاکرد زمین تو ... بر هوا کرد

هُنا را شرمند شده دیگر گردم شاعره مردان نکشاندنی
اینست آنچه در شرح حال هُنا نوشته اند و نگارنده تعجب مینماید
از تحقیر ان انجمن شاعر هُنا را افزای اعجاب که او بخود داشته
بعد گفته شیخ اجل نرگس او سعد رحمة الله علیه هر کس عقل و کفایت
خود بکمال نماید و فرزند خود بجمال مخصوصات بی که شعر بی موزون کند
و بعقیده خود مضمون نافرمان آورده شنیده است میگویند تیغ بالا برد
یا شمشیر بلند کرد نمیدانند تیغ بر هوا کرده دو غلط دارد و مضمون بعض
که چیزی باشد با این دو غلط موهون است فلیند بر غالباً دارد
کار از بی بصیرت است

هنا

از جواری شیرینی هند و سنا و عصر رسالت یعنی کنیزیک از خاتمها

قبلاً

خیالات حسنا

۱۲۹

قبیله عبد الدار بوده خود را او توحید و مالک اشتر بق شرک می پیوسته
بنابرین پیوسته او را از آرمینوده و می گفتند تا یکی از اصحاب محمد ص
قورا از من نخر از جنای من اسوده نخواهی شد ابوبکر این بشنید
او را خبرید و از اد کرد و مولانا جلال الدین رومی روح الله روحه دانست
هند پرادر مشنوی بابی حقایق معنوی نظم کرده و دقیقه با بان دانند
که چه کرده و چه گفته است

نبیوف خاتم

زوجۀ غاز بی سلطان اورخان و مادر سلطان مراد و سلیمان پاشا
غاز بی و دختر نکفور یار حصار بوده او غازی که سلطان عثمان غازی بی جد
سلطان عثمان بی عثمان بی بود و در اناطولی فتوحات می نمود و ملوک
اطراف که حکمرانان روم و ملقب به تکفور یعنی صاحب بودند و در باطن
از و کمال و کشت و اندیشه را می نمودند هر یک با او رخا راه موث
می پیوند و هدایا و تحفه از هر جانب ارسال و مرسل می شد و عثمان
غاز بی هم در موقع سیلاق بعضی اشیاء گرانبها و زنان را که سخی داشتند
به تکفور بیله جک میسر و اظهار اعتماد و اطمینان با و می کرد در آن
او ان خواستند دختر نکفور یار حصار را که نبیوف خاتم باشد بزی به
تکفور بیله جک دهند و تکفور بیله جک چون می اندیشید که اگر عثمان
غاز بی در آن حد و تمکن بهمرساند و دایره استغلا خود را وسعت
دهد او و سایر تکفوران مضحک میشوند همیشه در قصد بود که او
و انبا عشر را از آن حد و بدست ببرد طرد یا نابود کند در موقع این
مواصلت و مناجات با نکفور ها بمشاورت پرداخته فرار داد عثمان
غاز بی را بولیمه عروسی و ازدواج با دختر نکفور یار حصار و عو نکند
چون اجابت کند و بیاید او را مقبول و معدوم سازد مختصر در سال
ششصد و هشتاد و نه ناسپهر ساس عروسی مفصل و مجمل نموده و
به حال خام خرم قیاد که بابت محبت و الفتی با عثمان غازی داشت

خبر استعین

۱۳۰

نزد او بدعت فرستاد او بنا بر عالم مصداق و مخالفه که با غازیه
داشت مواضع تکفورها را ابوی اظهاری و اعلام کرد اتفاقاً زمان پلاط
بود عثمان غازیه میخواست از امرخص نمود و گفت کنند و فیهای اشیا قبیله را
با پسران نزد تکفور بسله جک خواهم فرستاد و خود با خواص حرم و اقارب
عزیمت یساراف کرده بمحل عروسی خواهم آمد و چون جمعیت زیاد است
و در هر جانبی گنجد بهتر آنکه عروسی در محل با وسعتی قرار دهند
تکفورها که فقط با عدم عثمان غازیه را ضعیف بودند بخود وعده بکنند
خناهم هم دادند و پیغامی که میخواستند از بشارت دانستند و
چون چاقر سپکار برای سورگاه معین شد عثمان غازیه چهل نفر از عساکر
خود انتخاب کرده با آنها لباس پیرزن پوشانید و بقلعه تکفور بسله جک
فرستاد و خود با خیال از سواران و دلیران متوجه محل ضیافت گشت
دلاوران چون بقلعه منور رسیدند بمناسبت جشن عروسی جشنی بکنند
میخواستند کیم را در قلعه ندیدند آنها را از دم شمشیر گذرانیدند و
قلعه را استعریف شدند و بعثمان غازیه واقعه را خبر دادند غازیه بعد
از اطلاع بر اسب خود سوار شده براه افتاد و چنان وانمود کرد که فرار
میکنند و بعضی عساکر خود را در عقب گذاشت و خود با جمعیتی در محل
مناسبتی بپوشید و تکفورها را فریب خورد و مغرور شده گفتند دشمن حاضر
نباید گذاشت جان بدر بردن بال او را گرفتند همینکه بچین گاه
نزدیک شدند عثمان غازیه با دلیران چون شیر بیرون آمده متغافل
را طعمه شمشیر کردند و سلو فرخانم عروسی را اسیر نموده و با بفرزید
خود او را خان غازیه بزرگ داد و خود او را بسلو فرخانم ناسید خلاصه
این زن صاحب خیرات و مبرات است و آثار بسیار از وی یادگار
مانده است از جمله بروی نهری که در صحرائی بروسه جاریست
بلی ساخته که معروف به سلو فر صوبه شده

خیرات حنا

۱۳۱

حرف الواو

واصله

لقبام حکیم زوجه عبد الغفران اموی مادر او زینب است چون جمال
هر دو وصل یکا ز بوده بکریک از آنها واصله لقب داده و مخصوصاً
ام حکیم را واصله بنت واصله می گفتند و واصله که در حدیث
اورا لعن کرده اند زنی بوده است در جوابی فاجره که در پیش میاد
میگردد

وجهه بنت او کسر الضمیر

از نساء قبیلہ بنی ضمر و شاعر بیت خویش سخن ابیات ذیل از اشعار
او در رد پووان خاسه دیده شده میگوید

و غاذ له نغداً و علی تلومنی	علی الشوق لم تمح الصبا بمن فلی
فما لي ان احببت ارض عشر لي	واحبت طر فاء القصبة مني
فلوان دججا البنت و معي مرسل	حق لنا حب الجوب علی التقب
فقلت لها ادی اليكم تحبني	ولا تخاطبها طال سعد بالتر
فاتي اذا بيت شمالا سئلها	هل انداد صداح القمير مني

وحشيت بن الجرمية

ممشوئه بن زيد بن الطربه برادر زینب بنت الطربه است که ترجمه خالثر
در حرف زاء گذشت وحشيت نیز از اماء شواعر است و اشعار بکر
در حرف زاء زینب بنت داد شد در اغانی ابو الفرج یابن
زن بنت داده است

و زنه

بکر و او و سکون راء بنت ثعلبه زوجه ذهل بن شیبان بن ثعلبه
از مشاهیر نامداران عرب است و در اشعار از او یاد کرده اند چنانچه
در کتب معتدات شعر مسطور در ذیل باسم همین مرد است

لوکت

خیالات خطت

۱۳۲

لکنت من نازن لم شنج ایل بنوا القیطة من ذهل بن شیبانا
ورثه اول کیمه است که گفته است بیج ساق بخنخال و بعد ابن عیارن
مثل شده و شرح ان ابن است که زنی از بطن بنی ثعلبه متماة بر رفاش
از شوهر خود طلاق گرفته در جباله نکاح ذهل بن شیبان شوی ورثه
در آمد و ورثه غاد ناصرا ان خود را از ارسیکرد و انها را افرای پهنو
روزی رفاش را ایش کرده خنخال بیایموده نزد ورثه آمد و عرض حال
کرد و ورثه بطور اسهزاء گفت بیج ساق بخنخال رفاش گفت اجل بنا
بخنخال لا کخال لک الخنخال ورثه متغیر شده بر رفاش حمله کرد که او را بزند
پون جسته و زور رفاش میجر کبد کار بعکس شد و ورثه ابن و بین کنند

ایا و بیج نفسی البوم ادر کوی الکبر ایاکی علی نفسی العشیة ام اذر

فوالله لو ادر کنت فی بقیة لا اوقت ما لا فی صواجل الاخر

ذهل بن شیبان را از بطن رفاش چهار فرزند آمد و آنها مره و ابور بیه
و محلم و عارث نام داشتند و محلم پدر عوف مشهور از رؤسای قوم
ربیعیه بوده و عوف در مثل لایر بودی عوف همان پسر محلم است

وزیره

بنت المتخا التوخیة الدمشقیة از مشاهیر محدثه های شام است از ذکور
و اناث جماعی از مشاد الیها اجازه گرفتند

وشیکه

صاحبان غایب کو بد و شیکه مملوک بذر لغتیه است که در حجر خالش بنحو اجال
در جلد اول گذشت و از آنجا که و شیکه بسیار خوش قنبر و بیان بوده
بذل حاجتی که با مر او ملوک داشتند این جاریه را میفرستاده و بزبان او
عرض میکرد اما بذل خود نیز چنانکه اشاره شد از جواری و مملوک
جعفر بن موسی الهادی از بزرگان خاندان عباسیه بوده است و انقدر
هنرمند که قیمت گزاف به مرسانیکه کو بند محمد بن زبیده عمراده جعفر
ان بکفر خواهر کرد که بذل را با و بفرموشد یا بخت جعفر گفت من کین فروش

خیرات حسنک

۱۳۳

نیمم و چون مدبره است بنویسم و انم بنیسم
محمد بن زبیده شبی در وقتیکه جعفر مت بود بدل را اگر بزانده بخانه
خود برد و علی الصبح مخصوصاً جعفر را دعوت نمود جعفر چون بخانه محمد
رفت بدل را آنجا دید و دانست خود نیز بی میل نیست که در خدمت محمد بن
زبیده باشد و ضامه بیع آن کرد بدین بود که حق اقم یعنی سینه را که نشه
و از راه دجله بخانه محمد امده محمد گفت از نفره پر کردند و هنگام معاودت
جعفر در بهای بدل با و دادند ازین گذشته فوشته اند محمد بن زبیده
انقدر رجواهر باین جاب که داد که احدی معاو ل آن نایل نگردد و چون
محمد در گذشت از امرای عکرمه و کبار اشرف بیزار کنان خواستگار
بدل شدند او قبول نکرد و بی شوهر بگر برد و اسم مادر او یوسف صاب
دعوت بنی الساس نیز و شبکه بوده است

وفاء

محمد افند مترجم شفا بق میگوید مادر شیخ مصلح الدین مصطفی از مشایخ
عصر سلطان بایزید مشاهیر و فایز بوده در بنصورت مینایت شیخ مشایخ
الیریه ابن الوفا مشهور شود لکن در سده تربت او این بدت فوشته شده
خواهی که بدانی سفر شیخ وفاء در یابن فار بنج الی ارخمه رفته
و در بعضی قطعات خط خود چنین رقم کرده (کتاب الحقیقه مصطفی بر احمد
الصکری الفنوی المدعو بوفا) بنابرین معلوم میشود و قالق
خود شیخ است

والله

بفتح واو و تشدید لام دُختر المینکفی بالله محمد بن المینظهر بالله عبد
الرحمن بن عبید الله بن الثامر لدین الله از مملکتزاده های اندلس فاضله
و ادبیه های بسیار مشهور آن مملکت بوده در یکطرف تاج خود با کلاهی
این بیت دسم نموده

انا والله اصلي لسانه وامشي متبى وابته نهها

و بر طرف

خیرات حشا

ع ۱۳۴

و بر طرف دیگر این بیت را

و امکن عاشقی من سخن خدای ^(الله تعالی) واعطی قبلتی من شیشهها
صاحب کتاب شرح العیون شرح رساله ابن زیدون که بعد از آنکه
المسکفی پدر و ولاده مغلوب ملوک الطوائف شد و مقتول گشت
مشارا الیها حجاب احتشام خود را میبذلت ساخت و با بزرگان اهل سخن
بنای مشاعره و ملاقات گذاشت بعد از آن از ادبای عصر و اولو زانین
ابو الولید احمد بن عبد الله بن احمد بن غالب بن زیدون المخرومی اندلیس
که جامع فضایل و کمالات بود مقتول و ولاده گردید و وزیر ابو غامر بن
عبد و مرد بن معاشقه با او بنای قیامت گذاشت یعنی زنی را نزد
ولاده فرستاد که میل و عشق ابو غامر را با و تبلیغ کند و او را بران بدارد
که فقط مواصلت خود را خاص ابو غامر نماید ابو الولید بن زیدون
بشنید رساله از زبان ولاده جواب به ابو غامر نوشت و در آن از رساله
استهزا و سخنرانی بلکه هجای ابو غامر است و آن رساله معروف شد
و بدست ادبای افتاد

نکارنده گوید شرح العیون شرح همین رساله است و ولاده چندین
با ابن زیدون سر به سر می داشتند و در آنحال گفته است
ترقب اذ اجن الظلام ز باری فانی رایت للبل اکم للسر
و بی منک ما لو کان بالبدلم بنی و باللیل لم یظلم و بالجم لم یهر
و قتی آن خالصت بکد و یرث مبتدل شده در آنحال گفته است
ان ابن زیدون علی فضلہ ید هیچ به شما و لا ذنب له
لیحظنی شره اذ اجنثه کا تمناجث لاخصی علی
اشامت بذلک الی عبد للوزیر کان منها به نیز گوید
ولقیبت المستدرج هونف تفادک الحیات و لا یفارق
فلوطی و مثایون و زان و دقوث و قرنان و سارق
و ابن زیدون را فضا بد طثانه و اشعار آید است و در رفاقت ابو

خیانت‌خشا

۱۳۵

عامر بن عبدوس میگوید

وَعَرَّكَ مِنْ عَهْدٍ وَلَادَةٍ سَرَابٌ تَرَانِي وَبَرْقٌ وَمَضٍ
هِيَ الْمَاءُ يَابِي عَلَى قَابُضٍ وَيَمْنَعُ زَيْدٌ نَهْ مِنْ مَخْضٍ
فَنَحْنُ ابْنُ خَافَانَ صَاحِبِ قَلَانِدَا الْعَفْيَانِ دَرِجَتِ ابْنِ زَيْدٍ وَنَ بُولَادَةٍ
مِيكَوَيْدٍ وَكَانَ يَكْلَفُ بُولَادَةٍ وَهَيْمٍ لَيْسَ نَبِيْنِي بِنُورِ حَيَاثَانَا فِي آلِكَلِ
الْبَهْمِ وَدَرُوصِ وَلَادَةٍ مِيكَوَيْدٍ وَكَانَتْ مِنَ الْأَدَبِ الظَّرْفِ وَ
تَمِيمِ الْمَمْعِ وَالطَّرْفِ بِحَيْثُ تَحْتَلُّ الْقُلُوبُ الْأَلْبَابِ تَعْبُدُ الشَّيْبِ
اخْلَافُ الشَّبَابِ وَلَادَةٍ خَيْلِ عَمْرٍ كَرْدَةٍ وَشَوْهَرِ اخْتِيَارِ فَمُودَةٍ هَجْنَةٍ
الْفَرْطَبَةِ كَهْ رَجَّةٍ خَالِشٍ كَذْشَتِ شَاكِرْدَا وَبُودَةٍ دَرِشَبِ سَيْمِ مَا هَمْفَرِ
سَالِجِنَادِ عَصَدٍ وَهَشْتَادِ يَاهَشْتَادِ وَچهار دَرِ كَذْشَتِ مَا دَرِوَلِيدِ
عَبْدِ الْمَلِكِ وَسَلْمَانِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ اَزْخَلْفَايِ بِنَوَاسِيَرِ كَهْ دَخْرِ عَيْنِ
بَنِ حَزَنِ الْعَبَسِيِّ بُوْدَةٍ نِيَزِ وَلَادَةٍ نَامِ دَا شَنْدَا سَكْتِ

وهمیکد

از قرار بی که در جلد سیزدهم آغانی در ذیل احوال اجمعه بن الجلاح مکتوب است
و هب مملوک که محمد بن عمر ان الفروبی و مضمیة نام هارک بوده در وصف
گفته اند

یا وهب لم یبق لی شیئاً اسر به	الا الجلوس فلیقیننی ولسقیا
وتمرجه بن بریق منک لی فدعا	کان فیه رضایا ملک من فیک
یا اطیب الناس بیقا غیر مخبر	الا شهادة اطراف المناوید
قد ذریننی ذرة فی الدهر واحد	ثنی ولا تجعلها بیضه الذک
مانلت منک سوی شیئ اسر به	ولک ابصر شیئا من مناوید
فان ملکک لم تملك فقلنا لها	ماکل ما لک نردی بمملوک

حرف ۹ الهاء

رامه الخئی هاجر

دختر

خیرات مختار

۱۳۷

د خرقه عطاء الدین علی بن محمد بن سعید بن محمد بن علی الجلبی معروف
با بن خطیب از محدثه های مشهوره و از اشیای امام سیوطی است غایبه
بنت محمد بن عبد الطهادی بر خجی از محدثین بمشار الیها اجازه داده اند

هاجر

بیز محدثه است که در سال هشتصد و خود در قدس متولد شده و او را
عزیزه المقدسیه میگویند او هم از اشیای سیوطی است و امام مشار الیه
ناید و حیات ابن هاجر و ام الخیر هاجر بدرود زندگانی گفته نداشت چه در
کتاب المنجم فی المعجم تاریخ و اوقات آنها را نوشته است و هاجر خوند زوج
سلطان برقوق از نساء مشهوره بوده و در ابناء ابن حجر در جرحه متوفی
سال هشتصد و سی و سه اسم او مذکور و مسطور است

هاله بنت وهب

د خرقه وهب ابن عبد مناف بن زهره عنزاده است بنت وهب مادر
حضرت حمزه است و قتیله عبد المطلب است و برای پسر خود عبد الله
تزوج میگرد هاله را هم برای خود بزی گرفته و حمزه از بطن هاله متولد
شد چون حضرت رسول ص نیز متولد شدند بعقیده اهل سنت جماعت فقیه
از او کرده ابو طیب با شیر پسر خود مسروح جند روزی آن دو مولود
مبارک را در ضاع نمود بنا برین حضرت حمزه هم عم بزرگوار حضرت رسول
و هم برادر رضاعی انتخاب است و هاله بنت خویلد خواهر حضرت
خدیجه و مادر ابو العاص بن الربیع و اما حضرت رسول است

هله

از اصحابان عصر صفیه و د خرقه علی بن عسکر الشیخ و مکتناه بهرام محمد
البغدادی است و از محدثه های مینا شد که در او اخر مائه ششم هجری
در بغداد زندگانی میکرد و زهد و صلاحش بکمال و اکثر بفرایض و نوافل
اشغال داشتند از محدثان ابن الریبی و جعفر الهمدانی و سایر اخذ و روايت
حدیث کرده علم الدین برزالی اینها و صلاح الدین صفیه کوید منینداند

خیرات حسنا

۲۳۷

نزد او خواندم و در مسافرت از شام بقدر شریف با او هم سفر کردم هم در بیت المقدس هم در خلیل الرحمن بمن درس حدیث داد بخانه ما آمد و داشت و روزها اقامت میکرد اکثری از طلبه علوم از او اخذ علم و استفاد می نمودند در هیچ مدتی از او بیست و هفتصد و دوازده در قدس وفات کرد

هزیله

پنج نفر از صحابیان هزیله نام داشتند یکی از آنها هزیله بنث الحارث الهلالیه است که خواهر میمونه بنث الحارث الهلالیه باشد و اسم مادر شاعر مشهور جمیل و ضاح الیمن نیز هزیله بوده

هند بنث اثاثه

دختر اثاثه بن عباد بن المطلب از عیبد مناف از نسل شیعی المطلبی از فصحاء صحابیان است در هزیمت احد و جبر ابوسفیان هند بنث عمیده روی سنگ بلند روی فنز این ابیات خواند

والحرب بعد الحرب ان السع	لحن جزینا کم بیوم بکدر
ولا اخی و عمه و بکر	ما کان عن عینه لی مو صبر
شفیت و حشی غلیل صدک	شفیت نفسی و قضیت ندرک
حشی ترم اعظمی فی قبری	فتکر و حشی علی دهری

هند بنث اثاثه ابیات ذیل را در جواب او گفت

یا ابنه و قاع عظیم الکفر	خریت فی بدر و غیر بدر
ما الهاشمی بن الطوال الزهر	عبثک الله قبیل الفجر
اذرا ام شبی ابوک غدک	حمزه لبشی و علی صقری
بکل قطاع حنام یفری	فحضبنا منه فواهی التخر

در جواب او هر ملاحظه مند کوراست که اسناد این رجز هند بنث اثاثه مغایر یا مسطوران کتب معتبره سیر و ادب است چه آنها این ابیات را به ادوی بنث عبد المطلب بنبت داده اند چنانکه در جلد اول ذکر شد

هند

خیات ح

هند بنت اسلماء

دختر اسلماء بنت خارجه الفزاري از جوانمردان تابعين است و از زوجات حجاج ظالم او هند دختر مهلب ابن ابی صفرة الازدي هرد و در ريقه نكاح حجاج بودند شبی حجاج در خواب پدید هرد و چشمش کور شد در خیال خود تعبیری برای این رؤیا پیدا کرده آن دو زن را یک مرتبه طلاق داد چندی نگذشت که پسرش محمد در گذشت و همان رؤیای فوت او خبر وفات برادرش محمد بن یوسف از یمن رسید آنوقت مکتفنه تعبیر خواب شد و فرزد ق و بیث ذ بل را در مرثیه آنها و شکلیت حجاج کفنه

ان الرزقه لا رزقه مثلهما فخذ ان مثل محمد و محمد
ملكان قد ضللت المنابرهما اخذ الحام عليهما بالمصد

هند بنت الحارث المرسي

منشوقه شاعر مشهور عمر ابن ابی ربیعہ است و در حق او کفنه
وعدت هند و ما کان بعد لیت هند انخرنا فانعد

واستبدت مرز و احده اتما العاجون من لا یکنبد

عمر که پسر عبد الله ابن ابی ربیعہ از اشراف بنی مخزوم و اکابر اصحاب است
اهل فقه بوده و بر زنان دست اندازی می نموده از جمله با هند بنت الحارث
و اہی اشنه و هند در جلای بعمر ابن ربیعہ خطاب کرده و گفته و بھك
یا عمر اسمع منی لو رأیتنی منذ ایام واصبحت عنداھلے فادخلت راسی فی
جیبی فنظرت الی حری فاذاھو ملاً الكف و منیة المنہنی فنادیت باعمرہ بالاعراہ
قال عمر فصحت یا ابیكار یا ابیكار ثلاثا و مددت فی ثلاث فضعف كذا
(انہنی اعلاے)

عمر ابن ابی ربیعہ شبی فات عمر بن خطاب متولد شد لهذا هر وقت حركے
از و بیان می آمد حسن بصره می گفت ای خویر فع و ای باطل وضع و اما
قطعه مکتور و خوبی را گویند بر هارون الرشید خواندند و تعبیر بر

خیرات حسنا

۲۳۹

عدم استقلال و اختیار بر امکه نمودند این فخره در دلها روزگین شد
و بگو از اسباب استیصال بر امکه گردید

هند بنت زید

الضأوبه و از اشیاع حضرت علی مرتضی علیه السلام و از فضیلتی صحابیان
و قتیکه معاویه با عوای فاد این ابیه حجر بن عدی صحابه را بکشت هند
بنت زید در مرثیه او گفت

توقع ایها القهر المبر	نبصر هک تری حجر البیر
یسر الی معاویه بن حرب	لیقتله کما زعم الأمیر
تجبرت الجبار بعد حجر	وظاب لها الخورق والسدر
و أصبحت البلاد له محولا	کان لم یحبها من مطهر
الا یا حجر حجر بنی عدی	نلقنک السلامة والفر
اخاف علیک ما ردی عدیا	و شیخانی دمشق له ذبر
فان لظلمک فکل و عیم قوم	من الدنیا الی اهلك بصیر

حجر بن عدی از اصحاب کرام معروف بحجر الخیر و مردی بنیکو و صاحب برکان
بود چون در جنگی پیشتر مجروح شد و اعدای ادر میبکشتند و فاد
دروا الیگره کوفه از معاویه شکایت و سغایت کرد معاویه او را بنا
چند نفر از اصحاب او مقیداً بشام خواست و هم را نا بود نمود و این یکی
از سیئات معاویه است حسن بصیر گوید چهار خصلت در معاویه بود
که هر یک از آن چهار برای هلاک نمودن صاحب آن خصلت کفایت مینمود
یکی آنکه شمشیر بر وی این امت کشید و در حالتی که بقیه اصحاب و ادباب
فضیلت در آن بودند بنا آنها مشورت نکرد و اسرونی را خود بر عهده گرفت
دویم آنکه پسر خود را که شراب میخورد و جری میپوشید و طنبور میزد جانشین
خود کرد سیم ز فاد را بخود الحاق کرد بنا آنکه پیغمبر فرموده است الولد
للفراش و للفاهر الحجر چهارم قتل حجر و اصحاب او و فاد و فاد و فاد و فاد
له من حجر اصحابه

خیرات حسا

عم

هند بنت عتبه

دختر عنبه بن ربیعہ بن عبد شمس بر عکبہ مناف القرشی العبدی بنی نضول
عصر رسالت و زوجہ ایہ سفیان مادر معاویہ است قضاحت فطرے
و نفق و بیایہ داشتہ و زنی جری و جور بود کہ قبل از فتح مکه مدعیست
کفر و ضرر و رد اوت با اسلام و مسلمین کوشش میکرد چون مکه مفتوح گردید
اسلام اختیار نمود و روز فتح مکه بنابر سیستان عدیدہ کہ پیش از تکاب کرد مخوش
ہند شد اما بعد حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ او را عفو فرمودند
کوہند پسر از قبول اسلام بنہای خانہ خود را ایک یک می شکست و می کشت
مدتہا فریب شمارا خورد و وقت اود را ایام خلافت عمر در محرم سال چهارم
واقع شدہ ابو فحامہ پدر ابوبکر بنزد اتر و زرد کرد شدہ است از قبول
چنین معلوم میشود کہ در خلافت معاویہ مادر او زندہ نبودہ

در بعضی کتب نوشته اند روزی شخصی نزد معاویہ آمدہ گفت مادر خود را
بر من دہ او گفت مادر من دیگر نمی آید بنا برین او محتاج باز دواج
نیست آن شخص گفت پس والیکری فلان ولایت را بمن دہ معاویہ کہ گفت

طلب لا بلای العقوق فلما لم یجدہ اراد بیض الا نوح

اما نظر بخبر یہ کہ ذکر شد و تعیین سال وفات هند بنت عتبه این حکایت
جعل و بی اصل است کما لالدین دہر یہ رجوع بہ نہایہ این اشر کردہ و این
خبر را تصحیح نمودہ میگوید روزی شخصی نزد معاویہ آمدہ درخواست کرد
چند بطلور مستمریہ برای او برقرار کند معاویہ قبول نمود چون موافقت
دید برای پسر خود درخواست کرد معاویہ رد نمود بعد برای عیشر خود
انعامی خواست معاویہ شعر مسطور در فوق را خواند

خلاصہ وقتیکہ هند در حالت کفر بود با مشرکین در غزوات بدر و احد
حضور ہم رسانید و بہ ابو جندبہ برادر خود کہ بر فاسلام شرف شدہ
تشبیہ میکرد چنانکہ در ترجمہ حال شدہ بنبت یغار بدر و فحشرہ اشارت رفت
و فحشرہ اود در غزوہ احد در شرح حال هند بنت اثاثہ مسطور گشت

خیر الحکما

۱۴۱

از قراری که در کتب سیر نوشته اند هند زوجه ابوسفیان و چند زن از صنادید قریش که زوجه عکرمه بن ابی جهل و ام حکیم دختر حارث بن هشام و زوجه حارث بن هشام و فاطمه دختر ولید بن مغیره و زوجه سنان بن امیه و بوزره دختر مسعود الثقفی و زوجه عمر بن غاص و ریظه و غیره منبه گرامی بچند از زنان ناشوهران خود در غرقه احد حاضر بودند و مخصوصاً برای انتقام خون پدر و برادر خود عتبه و ولید که در بدر کشته شده بودند هند مشرکین را بقتل تشویق و تحریض میکرد و این سخن میخیزاند

نحن بنات طارق

الذی فی الخائف

ان تقبلوا افانق

فراق غیر و امق

نیز میگفت

وہا بنو عبد الدار

ضرباً بکل بنار

و در آنروز چنانکه در جلد اول مذکور شد و کشته نام غلام حبشی بود از آنکه حربیه انداخته حمزه را شهید کرد فرصت بدست آورد خود بمسجد مطهر او رسانید شکم او را پاره نمود و جگر او را بیرون آورد و در آن روز با کمال حرص آن جگر را بدندان گرفته جاشید و پیوسته حضرت حمزه در جنگ احد مانند شیر بهر طرف حمله میکرد و مشرکین عقب میکشیدند و جرات نزدیک شدن نداشتند و کشته بنی اعداء حبشستان در انداختن حربیه مهارت داشت از دور انداخت و کار حمزه را ساخت چون این کار کرد مالک از جبر بن مطعم او را آزاد کرد و هند بنت عتبہ تمام حله و زیور و اموال که با خود همراه داشت بوحشی داد و گفت بعد از عود بکدام احسانها در حق تو خواهم نمود و گفت

خبرات

۴۲

العمر از تو شاگرخواهم بود و ازین دو بیت که گفته است

شعیت من حمزة نقی باحد

اذهب عتی ذالما كنت اجد

استنباط میشود که هند خود شکم حمزه علیه السلام را پاره کرده و جگر

او را برهن آورده و در فتح مکه ابوسفیان شوهر او بر ای حصول اطلاع

از حالات اردوی حضرت رسالت که برای تسخیر مکه می آمدند بواسطه

مراظران آمد و در آنجا بدلائل عباس قبول اسلام کرد و چون بمکه

بازگشت از آنجا ضام مقدس نبوی خبر داد و بر خلاق مأمول باهالی

خطاب کرده می گفت ای جماعت قریش قبول دین اسلام کنید تا سالم بمانید

هند با وحله کرده و پیش او را گرفته گفت ای ال غالب بکشید

این مرد سر کشیده را

آخرین جرأت هند بنت عتبہ این بود که چون مکه فتح شد و اعلان غفر

عمو می کردند و از پنجم چند تن را مستثنی نموده خون آنها را هدر

قرار دادند و آنها چون خود میدانشند واجب القتل میباشند هر یک

بطرفی گریختند هند مخفی شده بدست نیامد و قتی که بدست شریف

از او ثانی و اصنام پاک شد و مأمورین سفایت فرمود و طواف کعبه

و خدمت آن بانجام رسید حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر روی صفا

برآمده مردم می آمدند با حضرت بیعت میکردند چون تربت بن فزاسید

ام هانیه خواهر حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و ام حبیبه دختر

غاصر بن امیه و اروی و غاتکه خاله های عتاب بن اسید و ام حکیم زوجه

ابو جهل و فاخته خواهر خالده بن ولید و سایر اکابر زنان قریش پیش قدم

نموان شده بحضور حضرت مشرف شدند هند مستکراً آمده داخل در

جوخه آنها شد چون حضرت رسول کبریه یا ایها النبی اذ اجانک

المؤمنات یا یعنک علی ان لا یسرک کن بالله شہدا ولا یرقن ولا یرنن

ولا یقلن اولادهن ولا یأینن بیهنا ینقرن به ین ایدیهن و از جای

خیرات خفا

۱۴۳

وَلَا يَصْنَعُونَ فِي مَعْرُوفٍ فَلْيَبْغُضُوا رَأْسَ الْوَلَدِ فَرْمُودَنَد و امر کرند و فرمودند
اجتناب از شرک و سرقت و زنا و عدم قتل اولاد و نکشتن بهتان و عصیان
نکردن با مرغان و متنازعیت کنند دهند پیش آمده گفت تو با ما همان شرطها
میکنی که با مردم آن دو هر حال ما هم شرایط را بجای می آوریم همین که حرف سرقت
بمیان آمده هند گفت من از مال ابوسفیان بعضی چیزها برداشتم ابوسفیان
حاضر بود گفت هر چه برداشتی حلال است باد انگاه حضرت رسول فرمودند
تو هند هستی عرض کرد بلی هندم گذشتند را عفو فرمایند چون در اجتناب
از زنا سخن رفت گفت ایازنه که حرم است هیچوقت با پیکار را ضعیف میشود
چون از کشتن اولاد گفتگو کردند گفت آنها را شما کشتید چون ذکر بهتان
شد گفت والله بهتان بدست تو ما را بمکارم اخلاق امر میکنی اخرا الامر
حضرت فرمودند نباید نگاه نکنید گفت ما با بن دیوان علیه بقصد عصیان
نیامده ایم خلاصه اسلام او قبول شد و از قتل او در گذشتند

در سیره ابن هشام بعضی از اشعار این هند و هند بنت اثاثه که در غزوه
بد گفته است ابیات ذیل این هند بنت عتبہ در کمرش
پدر و عم خود که روز بدر مقتول شدند گفته و از قرا و مسطورات صاحب
اعلی در این اشعار با خنداء قصه شاعر دواشته میکند

مِنْ حَسْبِ الْأَخْوَيْنِ كَالْغَضَبِ مِنْ لَهَا قَرْمَانُ لَا يَنْظُمَانُ وَلَا يَرَامُ حَاهَا
وَبَلَى عَلَى ابْنِ الْقَبْرِ الَّذِي دَاوَاهَا لَا مِثْلَ كَيْلٍ فِي الْكَوْلِ وَلَا فَنَى كَفَاهَا
قَبْلَ أَنْ تَكُونَ ابْنُ سَفِيَّانَ هَنْدُ رَا بِنْتِ كَيْدٍ أَوْ دَرْجِيَّةً نِكَاحَ فَكْرٍ مَعْبُورِ
لَوْ مَاءُ قَرِيشٍ بُوْدَ فَكَامِشًا وَالْهَارَاطِلَانِ دَادَ وَابُوسَفْيَانَ بَكْرَتِمْ بِشِ
أَنْ أَنْ مَسَافِرِينَ فِي عَمْرِائِ شَعْرِي قَرِيشٍ هَنْدُ رَا شَعَارُ خُودِ نَامُ بَرْدَهْ اَشْ
نَبَزْ دَخْرَ ابُوسَفْيَانَ مُمَثَّاهُ بَهَنْدُ بُوْدَهْ وَازْفَضَّاهُ نِسَاءُ قَرِيشٍ شَمْرَهْ مَشُوْ
خَوَاهِرَامُ حَبِيْبَهْ وَمَعَاوِيَهْ وَمَادِ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْخَارِثِ وَالِي بَكْرَهْ اسْتِ
چُونِ مَشَارِ الْهَارِاطِلِ رَخُوْدُ عَبْدِ اللَّهِ رَا دَرْجِيَّةً لَيْتَ كَمْ قَصْرُ بَارِ بِي مَبْدَادِ
ابن شعراء میخوانند

خیرات خسا

۱۴۴

لَا تَكُنْ بَيْتَهُ جَارَةً خَلْدَهُ مَكْرَهَةً حَبَّتْ يَحْيَاهُ الْكَبَّةُ
عَبْدُ اللَّهِ رَابِتَهُ لَقْبُهُ اَدْنَدُو فَرْزْدَقُ شَاعِرٌ مَشْهُورٌ كَرِهَ بَصْرًا وَهُوَ بُوذُرِجِي
بَا عِبْدُ اللَّهِ اَظْهَارُ امْتِنَانِ كَرْدَهُ وَاَوْدَاهُمُ بَيْنَ لَقْبٍ بِأَدْنَمُوهُ مَيَكُو بِد
وَبَايَعَتْ اقْوَامًا وَفِيَتْ بَعْدَهُمْ وَبَيْتُهُ قَدْ بَايَعَتْ غَيْرَ نَادِمٍ
بَيْتَهُ بِقَشْدِهِ حَكَايَتُ اَزْ صَوْتِ طِفْلِي اسْتَكْرَاهُ زَهْرِيَانُ اَمْدَهُ بَاشَد
وَابْنُ دُوبَيْتٍ رَاهَنْدُ دُرْ حَقِّ بِدِ رُخُودِ بَنْظَمِ اَوْرَدَهُ مَيَكُو بِدِ

مَنْ يَشْتَرِي بَنِي شَخَا خَبَا اخْتَبَ مِنْ ضَبِّ يَدِ اَجْحِي ضَبَا
كَانَ خَصِيَّةً اِذَا كَبَا فَرَّوْجَتَانِ نَلْفُطَانِ حَبَا

هند بنت عذافر

اَنْ زَنَتْ اسْتَكْرَاهُ عُمَرُ بِنْتُ الْحَارِثِ سُرْدُ حَقِّ اَوْ كَفَرَتْ اسْتَكْرَاهُ
حَوْثَرَةُ مِنْ اَعْظَمِ الْخَوَاثِرِ نَبَطَتْ بِحَقْوِي صَمِيحًا عَاهِرِ
اهْدِيْنَهَا اِلَى ابْنِهِ الْعَذَافِرِ

هند بنت عوف

دُخْرُ عَوْفٍ الْكَافِي اسْتَكْرَاهُ وَجْهَانُ كَرِهَ اِيْمُ اَزْ زَنْهَائِي خُوشَنُخْتِ
عَرَبِ بُوْدَهُ نَزْدُخْرِدِ اسْتَكْرَاهُ صَحَابِيَّةٌ كَرِهَتْ اَنْهَارًا اَخْوَاتُ مَوْثَنَاتِ مَبْكُفَرِ
اَنْدَ وَهَرَبَكْ بَايَكِي اَزْ شَرْفَاهُمُ بَايِنْ بُوْدَهُ اَنْدَ مَيَمُونَةُ اَزْ زَوْجَاتِ مَطْلَقَاتِ
حَضْرَتِ رَسُوْلِ مَ وَلِيَابَتُهُ كَبُرَتْ زَوْجَهُ عَبَّاسُ وَسَلَمَى زَوْجَهُ حَضْرَتِ حَمْرَه
وَاسْمَاءُ زَوْجَهُ جَعْفَرُ طَيَّارِ چَهَارْتَرِنِ اَزْ اَنْهَائِي بُوْدَهُ پَرِ هِنْدِ بِنْتُ عَوْفِ
اَزْ حَيْثِيَّتِ دَامَادِ اَكْرَمِ زَنْانِ شَمْرَدَه مَيَبُودِ

هند بنت نغان

دُخْرُ نَغَانِ بِنْتِ بَشَرِ صَحَابِيَّةٍ وَخَوَاهِرُ حَيْدَةُ بِنْتُ التَّمَانِ اسْتَكْرَاهُ تَوْجَمُ خَالِثِ
كَذَشْتِ مَثَارِ اِلَيْهَا اِيْزِ مَثَلِ هِنْدِ بِنْتُ اسْمَاءُ دَرْ جَالَةِ نِكَاحِ ظَالِمِ مَشْهُورِ خُجَّاجِ
بْنِ يُوْسُفِ الثَّقَفِيِّ بُوْدَ دَرْ مَسْطُوفِ مَسْطُورِ اسْتَكْرَاهُ هِنْدِ بِنْتُ نَغَانِ
دَرْ حُسْنِ وَزِينَتِ يَكَاثَرِ زَمَانِ بُوْدَ وَاَزْ فُضَا حَتْ وَاَدَبِ كَمِ بَهْرُهُ كَانِ
دَاشْتِ صِيَّتِ بَجَالِشِ اِيْجَاجِ رَسِيْدِ طَالِبِ تَرْبِيَةِ اَوْ كَرْدِ بِدِ مَالِ زَبَادِ بَدَلِ

خبر استخفا

۱۴۵

کرد و او را بزنی گرفت مثلاً عهد کرد غیر از مهر و دیت هزار درهم بدهد
هند با شوهر خود ببلده پدر خود معتره التعمان آمده مدتی آنجا بماند
بعد بصرای رفتند او تاپی که در عراق بودند روزی حجاج از نزدیکان
هند گذشت دید مشاور الیهاد را ایستاده نظر میکند و این دو بیت
میخواند

وما هند الا مهر و عربیة سلیلة اقراس تحملها بعل
فان ولدت فحلا لله درها وان ولدت بغلا فحلا لله بغلا

و در آغای بیت تاپی را اینطور نوشته

فان نجت مهر کر بما فلی تے وان کان افرافا فمیل الفحل

حجاج بدون اینکه بر هند معلوم کند که از اینطرف گذشته و این ابیات
شنیده برگشت و مصمم طلاق دادن هند گشت و عبد الله بن ظاهر را
در اینکار وکیل نمود و گفت باید بدو کلام اینعهد را اتمام کنی و دیت هزار
درهم معهود را نیز فرستاد عبد الله نزد هند رفت و گفت ابو محمد حجاج
بتو میگوید که گفت فینک اینهم دیت هزار درهم حق تو هند گفت والله
ما وقتیکه زن و شوهر شدیم شاگرد نگشتم حالاهم که جدا شدیم نادان گشتم
مبلغی که او رده بمزد کاپی بتو دادم که بمن مرده خلاصه از صحبت
کلیتیم نفیفته ادبی مختصر هند طلاق گرفته بمعمره رفت و عبد الملك
مرد آن خلیفه اموی در اسنان ابن جداعة بشنید و ظالمتر پیچ هند
گردید و کس نزد او فرستاد و باو خبر داد وی در جواب نوشت یا امیر المؤمنین
لکن را اسک لیسید عبد الملك را اینعبادت اسباب ضحک و بشاشت
آن حدیث شریف که در باب لیسیدن سک لگن را وارد شده و حاصل
کلام اینست که بعد از هفت دفعه شستن پاک میشود بخت نوشتند
تسلیم شده عربیة مشعر بر قبول بعد از سنایند و شرط اینکار قرار داد
که هنگام حرکت من از معتره باید حجاج بیاید و مهار شری که حامل هویج
مزایست بگیرد و پیاده و پا برهنه راه طے کند تا بیا بر سر خلافت برسد

عبد الملك

خیرات حنا

۱۴۴

عبد الملك ازین تکلیف هم خنده فهم که نمود و فرمایند در باب این مأمور
 بام حجاج صادر شد حجاج هم جز اطاعت چاره نداشت از عرا و بمبیره
 الثمان آمده حاضر شد و در محل قرار گرفت خدم و حشم در اطراف
 ایستادند حجاج هم آمده ادای تکلیف مأموریت نمود مهار و ناکه را
 گرفت و پیاده و با برهنه بر آه افتاد و هینطور او را تا شام برد در
 اثنای آه هندی ایتر او هینفاء بمحاج میزدند و میخندیدند و او را
 استهزا می نمودند، گویند هندی روزی بروی حجاج نکه کرده بفهم که
 خندید حجاج این بدیشت خواند

فان تصحكي صبي فانا طول ليلة تركك فمها كالقبا المفرج

هند در جواب این دو بیت خواند

وما تبا لي اذا اروا حنا سلت بما فنداه من مال ومن شب

فاما مكشوب العزم منجع اذا النفوس فاما الله عطي

نیز گویند چو عیسی خلافت نزدیک شدند هند پول طلائی از جیب خود
 بیرون آورده عمداً زمین انداخت و بمحاج گفت ای شربان یک درهم از
 دست ما افتاد آن را بردار حجاج دید آن مسکوک طلاست گفت هم
 بیت بلکه دینار است و مسکوک را به هند داد هند گفت الحمد لله که حق
 جل و علا عوض درهم بمادینار کرامت فرمود و معلوم است که این کاپیت
 نیز حجاج را تکاپی بوده است

ابو الفرج در آغاز میگوید حجاج چندی هم ام ابان خواهر هند را
 در حباله نکاح داشت و در انقضای وقت هند این ابیات را در حق حجاج
 بنظم آورد

قد كنت ارجو بعض ما يرجو الراج	ان تنكبه ملكا ذانا
اذا نكرت نكاح المحجاج	نصرم الفلب مجزن و هاج
وقاضى لعين بلاء الحجاج	لو كان من عمان قبل الاعلاج
مستوى النحر قليل الوداج	سانا فانك بجبل الدراج

هند

حیرات حسا

۱۴۷

هندجار بن ابی محمد

جار بن ابی محمد عبد الله بن مسلمة الشافعي از ادیبان کما اندلس و شاعر
و مغنیة ماهر بوده است از کبرای آن عصر ابو غانم بن نبوق و وزی و پیش
مکطور در ذیل را با و نوشته میگوید

یا هند هل لك في زبارة فينة نبذ والمخارم غير شر إلى كسل
سمعوا البلا بل قد شدوا فذكروا نغان عودك في الثقل الأول

هند و ظهر کا غذا بر د و بیت جواب نوشت

يا سيد انا ذا الصلي عباد شتم الأنوف من الطراز الأول

حكي من الأسراع نحوك انتي كنت الجواب مع الرسول المبجل

مصرع (شتم الأنوف من الطراز الأول) و ا هند تضییع کرده و اصلا از
حسان بن ثابت است از قصیده مشهورة او که در حق جبلة بن ابیهم گفت

مصرع اول از مطلع قصیده اینست (اسئلن رسم الدار ام لم تسئل)

درین قصیده غنائیان را که از جفنه میباشند ستوده میگوید

لله در عصابت ناد منهم بوما يخلق في الزمان الأول

اولاد جفنه عند قبر ابیهم قبر ابن فارية الكرم المفضل

بيض الوجوه كريمة احسابهم شتم الأنوف من الطراز الأول

چهار دهنه نفر از صحابیات نیز منتهای هند بوده از جمله حضرت ام سلمه است

و هند الجهمیة صحابیة معشوقة بشر الاسد صحابه است و بشر بدر عشق

وفات کرده و مرده

هنگیلا بدضغصه

دختر صغصه بن ناجیه صحابه است که در جلد اول بعنوان ذات الخمار ذکر کرده
از ور شده و آن من البیاض السحر ادر حق بلاغت شوهر از برقان بن بد گفته
شده چنانکه ز برقان و قتیله که تابع عمر بن الاهتم از عراق بمدهینة منوره آمد
و خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف گردیدند ز برقان از روی
مباهات در خدمت حضرت عرض کرد انا سید بنی عمیم و المطاع فیهم و المجاب

امنهم

خیرات حنا

۱۴۱

انهم من الظلم واخذ منهم بحقوقهم پس عمر بن اتم اشاوره كرهه كفت و
 هذا يعلم ذلك ومقصود شراين بود كه عمر و تصديق كاطع از و نمايد عمر و
 هيمن نذر كفت انه لشديد العارضة مانع لجانبه مظاع في ادنيه زير فان
 عمر كمر بار رسول الله عمر و بيار به از حاسن اخلاق مرا ميپا اند و به
 از حد اظهار نمي كند عمر و بن اتم كفت آيا بتو حكه ميگرم بعد و
 بحضرت نبي كرم نموده كفت والله بار رسول الله انه ليهم الخال جنت
 المال احوالوا المضيق في المعشر والله بار رسول الله لقد صدقت في الاول
 وما كذبت في الاخرى ولكني رجل اذا رصيت قلت احسن ما علمت و
 ان غضبت قلت اقبح ما وجدت خشار از سلاست بيان آن دو فكر
 متعجب شده و حضرت نبي صلوات الله عليه تحمين را فرمودند ان
 من البيان ليح

و بر عكس بنو افعه و نبي حضرت رسالت حكيه در باره علم بن مالك الهذلي
 صادر فرموده بودند يعني حل سنيك بر شك ميديك نام زده و او چون حل
 داشت جنين را سقط كرده دعوي بحضرت بزرده حضرت فرمودند حل بك
 غلام يا يك كينز بد هك حل او نادان كفت كيفا غرم بار رسول الله من لا شرب
 واكل ولا نطق ولا اسم فلذلك بطل حضرت در نقب اين كلام صحيح
 او فرمودند انما هذا من اخوان الكهان

بمناسبت لفظ هنيده مسطور ميپا ارد كه در لغت عرب چنين ضبط شده
 كه عرب عدد و صكر اهنيد ميگويند و يا بن اشعار است نهاد كرده اند
 ونضن دهان الهنيده عاشرها ولبعين حولا ثم قوم فانصانا
 وعاد سواد الراس بعد باضه وذا جع شرح الشاب لك فاننا
 فعاشر بخير في نعيم و غبطة و لك من بعد اكله فاننا
 چنانكه از مفاد اين اشعار برمي آيد ميگويند نضن دهان در عربي رؤسا
 قبيله بنو عطفان يكصد نود سال عمر كرده بعد از ان كه مومي و سفيد
 شده بود و دندانهايش رنجه جوئي او عود نموده و مدتي كه اينها را نشد

خیرات حنا

۱۴۹

مردم بروشک میبردند صدق و کذب این مطلب اخذ اناشده رهبر
عرب نصر را از معبرین شمرده وضبط کرده اند و در مثل میگویند: عمر
من نصر

نیز در او فیاض بود و فادۀ فصل مسطور است که قبل از ظهور نور اسلام
در عرب شخصی از قبیلهٔ جهینه موسوم بعمر بن جندب وفات کرد پس از آن
و تکفین او را در نابوث گذاشتند سرده بدست خود کفن از سر و روی
برداشت و فشت و گفت این الفصل یعنی فصل را که ابن عم او بود خوا
مردم تعجب کرده گفتند فصل را برای چه میخوانی او اینجا بود خالاف
عمیر گفت اینست فقیل لاملک الطیل الا ترى انی حفرتک فمثل وقد
کادت امک تشکل ارایناک ان حوّلناک الی حوّل ثم غیب فی حفرتک
الفصل الذی مشی فخر آل ثم ملأناها من الجنادل اتعبد ربک و تصل
و تترك سبیل من اشرک و اضل عمیر میگوید من بواسطه این کلمات تکلیف
آن شخص را قبول کرده نعم گفتیم بقول راوی عمیر بعد از آن سالها عمر
کرد زوجات گرفت و فرزندان متعدد آورد اما فصلی که روز بعد از
واقعه مذکوره در گذشت و در همان قبر که برای عمیر حفر کرده بودند
مدفون شد

نیز از معبرین که در حق آنها مبالغه شده و بدان زیاد است صاحب
میگوید در زمان جاهلیت شخصی چهار صد و پنجاه سال عمر کرده در آن
سعادتها فراتر از اسلام نموده اما به بیعتی بگریزده در حال احضار این
و بجز خندان است

اليوم بيني لد و بد بينه	لو كان للدهر بلا ابلية
او كان فری واحد کفینه	يارب هب صالح حوبه
ورب غیل حسن لوینه	ومعصم مختضب ثنینه

یکی از معبرین نیز معاذ بن مسلم بضم میم بوده که نامش را بنی سوزان و بعد
از آن با خلفای بنی عباس صاحب کرده یکصد و پنجاه سال تمام در بن دار

زیسته

خیرات حسن

۱۵۰

زیسته و در درازی عمر ضرب المثل گفته اند اعسر من معاذ و یکی از
شعراى آن عصر در طول عمر او اعجاب نموده و ابیات ذیل را در حق او
بنظم آورده است

ان معاذ بن مسلم رجل	ليس بقیة العصر اسد
قد شاب اس الزمان و اکمل	الدهر و اثوابه جلد
قل لمعاذ اذا مررت به	قد خج من طول عمره الابد
یا بکر حو انو کم نقیش و کم	لتحب بد الحیات نالید
قد اصیبت دار ادم خرب	وانت فیها کاتک الوند

در آخر بیت چهارم لفظ لبد است و آن اسم اخرین نسل لقمان است
توضیح آنکه بزعم اعراب لقمان بن عاد از مشایخ و بزرگان عرب بصواب
و در خواست قوم خود بر ایاس نفاع بحر شریف فت اتونت که لقمان
در آن ثامن مفدش فصرای غلام قوم او را نابود نمود او خود از درگاه
احدیث طول عمر خواست و مختیر شد که هفت راس کا و کوهی یا هفت
کرکر اختیار کند که متغایا هر چه آنها درین سرابا باشند او هم باشد
بعبارة اخری بقدر آن هفت جانور زنده ماند لقمان هفت کرکر را
اختیار نمود و نام آخری آنها لبد بود و وی چه پنداشت که این پرند
منیمیرد اما برخلاف ظن او این حیوان هم جان داد و عمر لقمان که بواسطه
زندگانی کرکران هشتاد سال بر آن افزوده بود بسر رسید گذشت و
گذشت بدین واسطه عرب لبد را امشوم خواندند (نور لقمان یعنی
کرکرهای لقمان در عالم تاریخی یا اساطیر و این معروف است)

تا بغیر الجعد و لبید بن ربیعۃ العامری از شعراى صحابه نیز از معتبرین
بشماره آیند در کتاب و ضرائف و محاضرات و اغبی غیرها از معتبرین
خبرها و داستانهاست اما جمله بافسانه شبیه است اخر آنها با با نر هجده
است پس کو بید بعد از سال ششصد هجری در هند و سنان ظهور نموده
و ششصد سال هم زنده بوده در مردود بود و شرح فاسوس چیزها سیکر

خبرات مختصا

۱۵۱

در او منافشات میگوید

من اگر خبر ندادم ضرورتی ندارد که درخت سرو ازاد بر او نهد

حرف الیاء

یا سیمیه السیر الوندیک

سیر الوند از قرای همدان و یاسین عالمه بوده است منسوب باین قریه
صلاح الدین صفی الدین در کتاب عنوان التمرین اعیان العصر از مشار الیه نام
برده و او را یسین سیرت و علم و فضیلت ستوده میگوید یا سیمیه بزنان
یکدم بیداد و موعظه میفرمود و در تفسیر قرآن سخن می گفت آخر الامر
از وعظ نیز در گذشتن بحجاز رفت بعد از اتمام کماله ناسک حج شریف شد
و در سال پانصد و دو بار قریب یاری علی یافت

ماقوثر بنت المهدی

دختر محمد المهدی از خلفای عباسی است پدرش او را بسیار دوست میداشت
و از خود در ورنه میگذاشت بلکه در کفها لباس مردانه با و میپوشانید و
همراه میبرد عجب آنکه این دختر مرد و دل پدر را بدرد آورد و در حکم مهتر
سوخت و چون شعله آتش بر آفرید، در عالم رنج و الم برای تخفیف هم
و غم گفت هر که خواهد بختیست بنیاید بنیاید حاجب حذر امانع ننماید
با رغام است و خلیفه بر سر و صد و اکرام هر کس آمد، چیزی می گفت اما آنکه
شبه بزنش که بعضی از سنانید از همه ابلغ بود و مهتر را این شخص بزرگ مشغول
نمود گفت یا امیر المؤمنین ما عند الله ما عندك خیر لها منک و ثواب الله
خیر لك منها و انا اسئل الله ان لا یخرجک ولا یفترک و ان یعطیک علی ما
رزقت اجرا و یعقبک صیرا و لا یجهدک بلاء و لا ینزع منک نعمة و الحق
ما صبر علیه ما لا سبیل الیه (نقل از کامله)

یسر بنت لبید

دختر لبید بن ربیعته العنبریه از اناء شواعر سخن سرای ماهر بوده پدرش

لبید

خیالت حسا

۱۵۲

لبید از مخضر میت بن است یعنی در آن زمان جاهلیت و اسلام هر دو نموده
عمر شرح را از سده در پیری شرف ایمان وی را مضیّب گشته و خود گفته
الحمد لله اذ لم یأتی اجل حتی الکفیت من الاسلام سرالا
و این لبید فضیله دارد که مظلّمش اینست

ألا کلّ شيء ما خلا الله باطلٌ وكلّ نعيم لا محالة زائلٌ
ابن شعر بامصرع اول از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
پسند کرده و فرموده اند اصدق کلاما الشاعر ومنقول است که غالباً
ابن بیت را آنحضرت میخواندند اگر چه بلاخطه می شکستند و در اینجا محض
اینست که فخر کاینات و اشرف موجودات دفع توقم را که زید و عمر و
نکوبند بقوه شعر تیر سخن میسراید و از پیر و پیغمبرها بد آنچه میفرماید باید
شعر لبید را هم شکسته بخوانند و الا عدل امرجه و اکل نفوس عقل کل
و صادر نخستین مقصد و وزن میران بحر عروض بیت هستی ارکاد و
آنحضرت بود جمله شکسته ها را او درست میکرد اینجا چرا خود بعد می شکست
و آنچه این نفیص که بر خود می بست از جهل جاهل و نفرض نادان لا یعقل از
آسمان بر زمین می آمد ناخاکیان را پاک کند و مستعد فهم و ادراک
چونکه جفتم احوال آمدانستم لازم آمد کا حوالا نه بیکرم
جمله معترضه بود لبید از نحول شعری عربی است مشهور و شناور در زمان
جاهلیت و عصر سعادت هر دو بخمر در را و آخر عمر در کوفه ساکن بوده و در
گونا و را از زده نموده نذر کرد هر وقت باد صبا وزد شر به فخر کند شبان
کشد بیا برین هر وقت باد صبا میوزید معتبر بر شغیر و الی کوفه میگفت هر
ابو عقیل یعنی لبید را معارف میکند بعد از آنکه و لبید بر عقیده از ان معبط
و الی کوفه شد و لبید هم در آنوقت فقیر و تهی گشت بود همینکه باد صبا
به آمد مردم را بصلوة جامع خبر کرد پس از اجتماع و اذای نماز بر منبر
رفته خطبه خوانده اغانت لبید را در بجای آوردن نذرند کور خواهرش
میکرد بدینمقال مال زیاد می جمع میشد و لبید را بر ائنت ذمه حاصل گشته
و مخزن

خیرات حنا

۱۵۳

و در چنین موقعی بیات دبل را اولیده لبید نوشته میگوید

ای الجزار یثخذ شفرته
اذا هبت رباح ای عقیل
اغرا الوجه ابض غامرته
طوبل الباع کالسيف الصقل
ونے ابر الحیفری خلفیه
علی العلات والمال الفلیل
بخر الکوم اذ سحبت علیه
ذبول صبا نجاوب بالاصیل

روزی از لبید پرسیدند اشعر شعر ایاست گفت اول ملک غلیل ثانی شات
قبیل بعد از آن دو شیخ ابو عقیل مقصود از ملک غلیل امر الفیل است
که شاهزاده بوده و از شات قبیل طرفه بر العبد البکر است صاحب هند
لحوله اطلاق بر قه نمند نلوح کانی الوشم ظاهر لبید
که از هناید سبغه معلقه است و طرفه درخواه کشیده و شیخ ابو عقیل
خود لبید است گویند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نیز امر القیصر را
به این وصف ستوده یعنی ملک غلیل فرموده اند و باید دانست که لبید
در سبغه ناظم این قصیده است

عفت الدبار محلها ومقامها
بما نأید غولها فخرها مهلا
و این قصیده نیز از هناید سبغه معلقه است و مخمور و اشعار لبید
بر لبید رسیده بدخترش گفت جوابی که گفت بگوی و بر لبید فرست گفت

اذا هبت دباح ای عقیل
اشم الانف صید عبثها
اعان علی سرقة لبیدا
بامثال المضاب کاتر کجا
ایا وهب جزاک الله خیرا
مخرتاها و اطعنا القریدا
فعدا الزکریم له معاد
وظی باین اروی ان یعودا

چون میر این ابیات بگفت و بر پدر خواند او را محتسب نمود و ننمود جن
اینکه تمنا ای که در بیت آخر کرده از علوهت او را خوش نیامد فرست گفت لبید
از ملوک و امراء است از این چیزها دلشک و مکرر نمیشود پدرش ابجر را
بکند بد

خبر الخصال

۱۵۴

بعضی اعتقیده این است که ولید بعد از آنکه بشرف اسلام مشرف شد دیگر
شعر نگفت حتی روزی عمر باو گفت از اشعار خود چه می بخوان او گفت -
بعد از نزول سورۀ مبارکۀ بقره و العنصران دیگر انشاد شعر و انبثاع
محبوبین نکرد اگر این مطلب حقیقت داشت میبایستم خلیفه مصلحتی بختی بن پانصد
نموده نه اینکه واقف کار نبوده آثار وایت ضعیف است و وجوه ضعیف
عقل و نفلاً معلوم جو اهر و نفوذ خرابین بی حساب شمارا لطف را حین وضع
نموان کرد جو این یک ائمه علیهم السلام بشعار داده اند بیجهت نبوده و
بزبان شعر از احکامی محکم و مکرر شهره میاورند یا خداوندی خوانده اند
و در کبریا و انبوت نشاند و از اشعار می که لبید در او ان مشرف بودن
بشرف اسلام گفته و انشدان فوشنرا اند این شعر است میگوید

ما غائب المراء الکرم کتفنه والمراء یصلح القهر بن الصالح
و بهترین دلیل مطالب مسطورۀ در فوق همین شعر است و مکرر بیت سابق ذکر
که گفته بود

الحمد لله اذ لم یأئنی اجله حتی اکفیت من الاسلام سراً
روشن و میرهن نمینما بد که لبید بعد از قبول اسلام گفته و از اشعار می
که لبید در مرض موت و جالت احتضار بنظم آورده این شش بیت است که
خطاب بد و دختر خود میر که ترجمۀ خالش موضوع این مفا له است و با سماء
خواهر میره نموده میگوید

تمتی ابنای ان یعیش ابوها	وهل انا الا من ربیعة او مضر
و فی ابنی نزار عبیره اربس لنا	وان شئلا هم نلقیا فیها النجر
وفهم سواهم من ملوک و سوا	دعائم عرش هده الدهر فانقر
فان جان بوما ان بوم ابوکما	فلا تمحشا و جما ولا ضلفا الشعر
وقولا هو المراء الذی لا حلیفه	اضاع ولا خان الصدوق لا عند
الی الحول ثم اسم السلام علیک	و من یبک حولا کمالا فذا عند

و در شعر اخر اعذار بمعنی اعذار است ای که بقدر قاله فی نایح العرس

خیرات خفا

۱۵۵

بلیقطلو

صلاح الدین صفی که در کتاب عنوان التضرع کوبد بلیقطلو د خیرایغابن هارا کو
خان است اهل خیر و صلاح بوده و ضایقه مغول اورا احرام ز باد می نمود
شوهر شد و یکی از محاربات مغول گشته او هماندم بر آب سوار شده
فاندر آب چنگ آورده سرش را بدست خود بریده بر سپهر بگنداسب و بچنه
مدتی با آنحال نکاه داشت مختصر بعد از آن دیگر شوهر اختیار نکرد
در سال هفتصد و بیست و سه حج و زیارت خانه خدا شنافت و در حق
از قرار مذکور سی هزار شریف بذل کرد چون بدشتی الشام آمد امیر کعبه
الدین شکر اورا استغیال نمود

هب الله احببت

محدثه است از اشیاخ امام سیوطی و مناد حافظ بقی الدین بن محمد امام
مشار الیه در کتاب المعجم ذکر او نموده اصلا جان بر بوده در تالیف
هشتصد و شانزده درس ده سائیکه از حبشسان بمکه عظمه آمده
و در آنجا نشو و نما کرده مسند امام احمد را با چند کتاب معتبر دیگر نزد
شمس الدین بن الجزری خوانده اشخاص عده بده با و اجازه داده این
زن شخص بود و نام است که امام سیوطی در حدیث از آنها اجازه
گرفته است

تکمله

بعضی حکایات و مرآت از شاعر مشهور شنیده شده که صاحبان آن
بدو بته معلوم نیست لکن آن نادره و حکایت شنیدنیست لهذا
تکمیل کتاب مزید فایده و افادت را انکاشه میشود

در محاضرات پیوند یکدیگر از شعرای عرب ادشعه بود و روزی در عرض
راه در حالت نهان در چهاراد گردید و بدو راه خلاصه مسدود داشت

خیرات حسنا

۱۵۶

و دشمن اور اہلک خواہد کرد و بچہ نموده گفت پیدائیم مرا میگیر
و دل از جان برداشته ام خواہش از تو دارم و آن اینست کہ پس از اتمام
کار من بگردخانه من رفتہ بد و دختر من بگوئے (الا ایہا البنات ان انا کما)
دشمن قبول این تمنا کردہ بعد از آنکہ شاعر را کشت بدرخانہ اورفت
و آن مصرع را بر دختران او خواند آنہا ندب نموده ہر دویکرتہ گفتند
قبیل خدا با لثام من انا کما) قائل را دستگیر کردند و بمحضہ حکومت
بردند و از اقرار شنیدند و پس از اعتراف قصاص کردند و از بابت
علم و کفر فتنہ کہ داشتند خون پدر را ہدر ندادند

ابن قصہ را در کتاب الف با در صفحہ (۹۶) جزو ثانی نسبت بمجملہ
شاعر داده میگوید و قی در جائے نہا ماند و ملافت شد غلامان او
و بر مقتول خواہند نمود این بیت را گفت

من مبلغ الفنیان انہم لہلا للہ در کما و در ای کما
بغلامان وصیت کرد و گفت حالا کہ مرا می کشید این شعر را بدختران
من بخوانید آنہا ضرر در انجام این وصیت فرض نکرہ بجای آوردند
دختر ہادیہ ند مصرع دوم شعر با مصرع اول مناسبت موافقت
گفتند باینطور باشد

من مبلغ الفنیان انہم لہلا امی و اصبح فی الزاب مجدلا
للہ در کما و در ای کما لا یبرح العبدان حتی یفلا
غلامان را کفر نہ از ار کردہ نا اقرار نمودند بعد از انہا را کشتند
علما و فضلاء رجال و نساء کہ در اندلس خاصہ در ایالت غرناطہ و جو
و تربیت یافتہ اند بشمار نمی آیند از جملہ یک زوجہ قاضی لوشہ است
از مضامین ایالت مرہورہ صاحب نفع الطیب میگوید این زن در درک
مطالب احکام و فتاویہ مہار و بکال و تقویہ کامل داشت مرافعہ
کہ بمحضہ قاضی رجوع میشد زوجہ اش تقویہ رسید کہ و ندقیو میبود
و بایما و شادہ بشوہر خود پیغمندان و لسان الدین ابن الخلیب در حق
شمار انہا

خبرات حسنا

۱۵۷

مشاور الیها و مشاور الیکه کفایت است

بلو شنه فاضله زوجة و احکامها فی الوری فاضیه
فینا لیکه لم یکن فاضیا و یا لیکه کانت الفاضیه
زوجة فاضیه هم از جانب شوی خود بیک مکتور در دبل را بان وزیر
بی نظیر و منتهی مخر بر نوشته گویند

ان الامام ابن الخطیب له شیو عاصیه
کلامین لم یکنه لکن فاضیا بالکافیه

جادی از دیکه از خلفای بنی عباس آوردند که بخرد در آورد بیکه کفایت
در روی او لکه نبود و پیشتر فرود فیکه داشت میخردیم جادی
کفایت تو بکفایت من نظر کن و این دو بیت خوانند

ما سلم الطبی علی حسنه کلا ولا البدر الذی یوصف
الطبی فیه خنس بطن والبدر فیه کلف بخر
خلفیه را حسن بطن و لطف طبع جاز به نهایت پسندیده و خوش آمد
اورا خرید و در سلك جوار می خود منسلک داشت

در ترجمه تحفه الارباب مینویسد در سال چهار صد و خود و شراها
شهر فارس از حکمران خود احمد المرینی با بوفارس عبدا المرینی که بجای پدر خود
در تونس ملطنت میکرد شکایت نمودند او یا جمعی کافیه حرکت کرده آمد
و فارس بنا محاصره کرد خواهر احمد المرینی از قلعه بیرون آمده خود را بحضور
ابوفارس رسانید و کریمه آنک میت و اتم میثون را بطور بی خواند که
عدم وفا و بیفای دینا محسوس و اشکار پیش نظر ابوفارس نمود ارآمد از
جرم احمد رکذشت و او را در حکومت خود بان کذاشت و باعنا اگر خود
بطرف تونس عطف عنان نمود

خیرات حقا

۱۵۸

نامر مسطورات منظر و نوادر سهیلی عبد الله بن المبارک کفنه است
 بقصد زیارت بکن الله الحرام و روضه متوره حضرت سید امام پابراه
 نهاده بودم و قیاسا به مشاهده نمودم وقت کردم دیدم خاتون است
 دهم پوش سر و برش هر دو اصف و غیره میگردید کفم السلام علیه
 ورحمة الله وبرکاته در جواب گفت سلام قولا من ربی جم کفم در اینجا چه میکنی
 گفت و من یضلل الله فما له من هاد دالستم راه کم کرده کفم قصد کجا دارم
 گفت سبحان الله که بعبده لبلأ من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی
 فهمیدم که مکه معظمه را زیارت کرده عازم قدس شریف است کفم چند روز
 است که در اینجا کفم ثلاث لیل سوپا دالستم سه روز تمام است کفم
 از خوردن و آشامیدن چیزی نزد تو نمی بینم چگونه اینجا سر کرده گفت
 هو یطعمنی و یقین از این کفنه تو کاش معلوم شد کفم ناچه وضو کن
 گفت فان لم تجدوا ماء فتیموا صعبا طیباً کفم از خوردن چیزی
 بامر هست میل دارم کفم ثم اتموا الصیام الی اللیل معلوم شد روزه
 دار است کفم ماه رمضان نیست کفم و من تطوع خیرا فان الله شاکر عظیم
 کفم چرا مثل من سخن نمیگوئی کفم ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عسید
 خواستم بدانم منسوب بکے است تعریض اکت و لا نفق ما لیس لک
 به عام ان التمع والبصر والفؤاد کل اولئک کا رعن مسؤلا عنہم
 گفت لا شرب علیکم الیوم یغفر الله لکم کفم میتوانم تو را بر سر
 خود سوار کنم و بقاء له رسانم کفم و ما تفعلوا من خیر یعمله الله شرا
 خوا باندم که او را سوار کنم کفم قل للؤمنین یغضوا من ابصارهم
 چشم خود را بطرف دیگر کردم تا او خود سوار شود در اینجا لباس را
 پاره کش گفت و ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و خواند
 سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقدرین چون افشار شر را
 گرفت شروع بصلی و سرعت در مشی کردم کفم و اقصد فی مشیک و
 اغضض من صونک چون برتم اشعار مشغول شدم کفم فاقروا

ماندر

خیرات حسنا

۱۵۹

مَا نَسَرَ مِنَ الْقُرْآنِ مِنْ أَحْسَنِ مَوْعِظَةٍ أَوْ مُنْذِرَةٍ وَتَذَكُّرٍ شَدِيدٍ
 كَفْتُمْ لَقَدْ أُوتِيتُمْ خَيْرًا كَثِيرًا كَفْتُمْ وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ
 هَمِيَّتْكُمْ قَدْرُ رِجَالٍ يَمْجُودُونَ مِنْكُمْ أَوْ يَرْسُدُونَ كَفْتُمْ يَا شَوْهَرْدِ ارْجِعْ
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبَدِّلْكُمْ نَسْأَلُكُمْ مَعْلُومًا
 شَدِيدًا بَلْ نَسِيتُمْ دِيكَارًا مِنْكُمْ يَوْمَ الْبَيْتِ الْكَبِيرِ نَسِيتُمْ نَابِغَةَ الْبَيْتِ
 كَفْتُمْ دَرِيْنِ كَارِوَارِ كَيْفَ رَأَيْتُمْ كَفْتُمْ الْمَالِ وَالْبَنُونَ زَيْنَةُ الْحَوْثِ
 الْأُنْيَا يَأْتِيكُمْ كَمَا يَأْتِي الْبَنَاءُ أَوْ دَرِ قَافِلَةٍ يَأْتِيكُمْ دَرِيْنِ هَمِيَّتْكُمْ أَنْتُمْ هَاجِرٌ
 وَنَسِيتُمْ ذَارِئًا رَنْدِ وَنَامَ إِيَّانَ حَبِيبٍ كَفْتُمْ وَعَلَامَاتٍ وَبِالْجَمِ هَمِيَّتُمْ
 وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا يَا مَعْجِزُ خَلْقِ
 الْكِتَابِ يَقُوْمُ دَالِئْتُمْ سَهْ بِسَرِّ رَأْيِكُمْ رَأْيُكُمْ أَنْ دَارِدَ كَمَا إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى
 وَيَحْيَى نَامَ دَارِدَ وَدَاهِنَمَايَ قَافِلَةٍ مَيَّاشَدَ وَدَرِيْنِ خَالِ أَنْتُمْ مَانَعْتُمْ
 رَسِيدِ نَادِ رُخْوَدِ بَكَارِوَانِ شَدِيدِ أَمْدَنَدَ وَنَزْدِيْكَ أَوْ نَسِيتُمْ الْحَقَّ
 سَهْ جَوَانِ بُوْدَنَدَ كَرُوِيْ أَنْتُمْ چُونِ مَاهِ مَيِّدِ رُخْشِيدِ وَدَرِيْدِ دَرُوِيْ
 أَنْتُمْ بَكَا لِرَغْبَتِ مَيِّدِ دَرْدَمِ مَادَرِ أَنْتُمْ كَفْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ
 هَذِهِ إِلَى الْمَدِيْنَةِ فَلْيَنْظُرْ بَيْنَهُمَا أَرَكُمُ طَعَامًا قَلِيلًا نَكُمُ بَرَزَوْ مَنَهُ بِكُمْ
 اَزْ بَرِئَانِ رَفْتُمْ قَرِيْبِ غَذَاكُمُ دَادَهُ اَوْرَدَ وَدَرِ مَقَابِلِ اَوْ بَرَزَ بَيْنِ كُنْاشِ
 مَثَارِ اَلِهَمَّا كَفْتُمْ كَلُّوْا وَاشْرَبُوا هَنِيْئًا بِمَا اسْكُفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
 قَصْدُ اَوَانِ بُوْدَ كَمَا جَزَاةً رَأْيِ اَكْرَاهِيْ نَمَائِدِ مِنْ بَرِيْهِرِ هَمِيَّتُمْ
 نَامَرِ اَزْ خَالَاتِ اَبْنِ زَنْ بَدَرُ سَتِيْ خَيْرِنَدِ هَمِيَّتُمْ چُونِ نَحْوِ اَهْمِ خُوْرَدِ كَفْتُمْ
 اَوْ مَادَرِ مَنَاسْتِ اَكْرَغَلَطِ نَكْنِمِ چَهْلِ سَالِ اسْتِ اَلْمَجْرُورِ زَبَانِ اَوْ جَارِ هَمِيَّتُمْ
 مَيِّشُوْدِ اَيَّاتِ مَبَارَكَاتِ قُرْآنِ كَرِيْمِ اسْتِ وَحْدِ بَشَرِ جَلِ كَفْتُمْ كُوْبِنَدِ
 قَدِيْمِ عَرَّاسِ وَجَلِ ذِكْرِ بَكْلَامِ دِيْكَارِ مَتَكَلَّمِ نَمِيْشُوْدِ كَفْتُمْ ذَلِكُ فَضْلُ اللَّهِ
 يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

مَا مَوْنَ خَلِيْفَتِهِ عِبَّاسِ رَأْيِ اَجَارِ بَهْ بُوْدَ رَعْنَا وَزِيْبَا حَسَنًا وَدَلَا

چُونِ

خیراتِ خُصّا

۱۶۰

چون افشای ماه سیامیل مفرط ماثون اورا محسود اقرب نمود گشتند
از طرف مادر نیبے علی ندارد و بنابرین نفیضه کی اورا چنبره فشارد
وی از اینراه مہموم بود و گاه گاه دلشکسته مہمود اخرا لامر خود را با این
راخه کرد کہ کل از کل زاید و گوهر از سنک الہد بر یکین انکشتہ
خود حک نمود کہ (حسینی حبی) یعنی من یاد اراغی خود سازم بہ
عظام رمپہ نبرد ازم

خاکم زاده اشلیک دیمان من پرورده ن و لیک خود دجامن
آبا چکنم زامہانم پیر شرف کو غیر نمیدانم پیدانم من
رفبا چون ماثون رامولہ و شیفتہ او دیدند از عالم ادیبان افشا
دست کشیدند و ہر کشد ادد و یاد سنک اعدام اورا برد و بش وجود
نا بود خود نہادند ماثون فوق الوصف ماثر کردید و از نادیدن
آن روی نازنین و جمالے کہ از خود! لعین گو و میبرد متحرک گشت و آیات
ذیل را در کمر شہ او سرود و گفت

اخملت دیمانی من پیک	اب کی علیہا اخرا لا بد
کانت ہی الانراذا السنوشت	نفسی من الا فرب الالبعد
وروضتہ کان ہما مرقی	ومنہلا کان ہما سوردی
کانت یدہ کان ہما قوی	فاخلص الدہر ہدہ من پیک

عربی از قبیلہ بنی سعد در راہی خضر ہے جمیل دید و از آنجا کہ آن بدیع
صورت زان دل و جان پسندید گفت خوشبختی این است کہ شخص بہ ما
چنین مجبوری ہم با این باشد و با نازنینہ بدین ملاحت و وفکار گذارد
یکبار انجو استکاری و فرسناد و در خواست منرا و جث و ایغام داد
دختر از و اسطر بر سپید پیشہ و حر قر خوانندہ چیت و اینطلوب
طالب کیت عرب چون این سخن شنید این دو بیت و ابوشکر نظم
کشید و برای د خضر فرسناد میگوید
و سائلند

خیرات حسنات

۱۶۱

و سائله ما حرفه فانی حرفه مقارعة الابطال فی کل شاق
 اذ اعرضت خیال الخیل را بختی امام و عیال الخیل الحی خائف
 د خیر چو اشعار بخواند گفت اینچو آنم در پیشتر است باید شرمزاده سراغ کند
 و بخواستکاری و فرسند اقامن آنم و چنانم که نظم کرده ام و این دو بیت
 نوشته برای طلبکار فرستاد گفته است
 الا انما ابغی جوادا بحاله کریمایا نخیاه کثیرا الصدائق
 من مریه مدکان خود خوریده یغافلها فی اللیل فوفی الثمان

همچنین عمری به نثر و بی نثری رغبت کرد تا از رود اربابان کند شرحی از ادب
 و کتابت خود بیان نمود و ز گفت یا ماصر خطرا مة الدیوان الرسائل ارباب
 حاصل کلام زن اینک مقامات تو معلوم اقامن دیوان رسائلند آدم
 که تو را ابر نایست در آنجا کز آدم از آب و نان سخن گوی نه از بیان و بیان
 و تنبیه و تنبیه

عمران بن خطاب ما دح ابن بلیم ملعون بغایت زشت بود و زوجه اش از کما
 صباح ما تمام را خجل می نمود و روزی مزبوره بشوی خرد گفت ما هر دو
 انشاء الله اهل هبشیم و البته دینا با به ازین پشم که رشیم عمران گفت اند
 کجا میگوئی گفت چون من قتمت تو شدم شکر کردی چون تو نصیب من
 گشتم صبر نمودم و خدا گفته است که شا کرو صابر را اجای در بهشت است
 ما دح محنت جا هل چند شعر گفته که از نکارش آن طبیعت نایب داد
 رحمت بر قاضی ابو الطیب طبری که در جواب آن خرافات و خزعبلات
 فرموده است

اتنی لأبوء قمانا فائله علی ابن بلیم و الملعون ههنا
 اتنی لأذکره یوما فائله دینا و العن عمران و خطانا
 علیک ثم علیه اللهم منصلا لعن الله اسرارنا و اعلانا

فانتم

خیالت حشا

۱۶۳

فانتم من کلاب النار جاء به فصل الشریعة بتباینا و تبرهانا
ومعین است الطیفة زنی کز عالم هجا نقتله دارد سبک نشود که عمران
راه غشت پیارد چون شوهر ملعون خود را الطیفة هجو کرده بود نکاشت
و این را نمود قاضی ابوالطیب در بیت انحر دیت الخوارج کلاب النار
تضمین کرده است (نقل از کتاب الاذکیاء ابن جوزی)

خلیفة تانے در ایام خلافت خود شنید اهل مدینه در مهر از واج راه مغا
بی پیمانند یعنی آن مهری که قرار میدهند خلیه زبنا در ترازمهرها پیش
که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و اله برای زوجات مطهرات
و بنات سعادت ایات قرار میدادند روزی خطبه در منع این مطلب
خوانده گفت چون مهر از واج مطهره و بنات مکرمه حضرت رسول
اکرم پیش از چهار صد درهم نبوده هر کس بعد از این ازین حد تجاوز
کند زیاده از برای بیک المال تصرف و اخذ خواهم نمود مستعین
و حضار جمله سکوت کردند جز زنی که در آخرهای صفوف جماعت بود
و در کتفهای راز داشت برخاست و گفت یا امیر المؤمنین کو یا و انتم
اخذتم فی طار را فراموش فرموده اید و بخاطر بنای ورده که این
کو میجو از مال کثیر را برای مهر زنان اجازت میدهد پس اگر شما
زبانی را اخذ و تصرف کنید از کجا حلال است عمر گفت اصابت امره
و اخطاء و جل بعینه زنی درست گفت و مردی خطا کرد و از قراری که
در شرح مقاصد مستطورا است خلیفه گفته کل افقه مرع حقی المخلط
در تواضع و فروتنی زده اعتراض بنفضان دلیل هضم نفس و کمال است
خلافا لزم الروافض

این بود عبارت مشاییر النساء نکارنده گوید هر کس چشم و گوش از
و عقد و موش عبارت می فهمد مطلبی دارند موقع میشناسد البش
روافض نخواست که گفت فلان زن از خلیفه میگوید با حکام اهل ابصره

خیرات مختار

۱۶۳

چون نجا اهل عارف و وقت و محل آن مخصوص میدانند بر آن مقوله حمل
مینمایند و این فرقی با صدق را فوراً اسباب تکذیب رد قرار میدهند
از شوق عضای سلبین صرقت نموده که اصرار کنند و در انکار گویند
بپا که نوکت صلح است و دو سنجی عتاف
بشرط آنکه نکوئیم از آنچه رفت حکایت

مقدم ادباً عبد الملك اصبحه گوید دوزخ را بادیه بخا نوبه رسیدم که
چون حوری داشت در خضاب بود و ماه به نقاب بدم سبحة در دست داشت
و مشغول بشیخ و تفند پس بار بیغالی است کفتم این زیبت و از البش چندا
ناظیل و سننایش مناسبست ندارد این بیت خواند

و لله منی جانب لا اضعیه و لله هوم منی و البطلان جانب
معلوم شد صالحه ایست که خود را برای شوهر آراسته و جز این چیزی
نخواست است

دو نفر از امرای مصر وقت العباس بادیه پیمای می نمودند و در یکدیگر اسیر
و سیاحت بودند و اعرای دهنه حنادیدند و مغشون حسن و جمال او گردیدند
برای اینکه دقیقه چند بنماشای آن حدیقه اینقه زیبای پر د از دودل
و دیده را ممتنع سازند بدون اینکه تشنه باشند از او آب خواستند و جز
قدحی آب برای آنها آورده و این یکند افرات نمود
همانست فیما علی غیر ظاهراً لیستغفیراً بالخطا من کسفاها
معلوم شد او نیز ملتفت کار است و هو شیار و سیدار

عبد الملك از ملوک اموی حجاج ظالم فوشت از اسم بن عبد البکر یعنی
چیزهای ناهنجار شنیده ام سراور را ببر و برای من بفرست حجاج اسم را
احضار کرد و امر عبد الملك را با او اظهار نمود اسم گفت ایها الامیر من
خاصم

خیانت حسا

۱۶۴

فری و امیر المؤمنین غائب آنچه از من باو گفته اند دفع است و کفاله
پست و چهار نفر زن بزرگ و کوچک بر عهده من فرار گرفته و ثوب بومی
نهاد از من باید تحصیل کنم پس اگر مرا بکشته بدین پنج نفر اگشته و آن بدین
مادر و فرزندان در سرای من حاضر بد حجاج آنها را اطلبیده دید فی الواقع
پنج و چهار نفر زن میباشند پس بد شما کیان بد یک گفت من خاله اسلم
یک گفت عمویم و برین قیاس و از میان دختربه ساله اسلم بر همه پیش گرفته
در برابر حجاج زانورد و گفت من دختر او هم نگاه این ابیات بخواند

اجحاج لم تشهد مقام بنانه	و عثانه یسند بنه اللیل اجعا
اجحاج که قتل به ان قلنه	ثمانا و عشر او اثنین و اربعا
اجحاج من هذا یقوم مقامه	علینا فله ان نردنا نضعنا
اجحاج اما ان تجود بنفسه	علینا و اما ان نقتلک معنا

حجاج چون این اشعار شنید گریست و گفت والله من برغم و غصه شما
نمی فرایم سخنان اسلم و دختر ابی عبد الملك فرستاد او نیز ترحم کرد
و از خون اسلم در گذشت و امر نمود با احترام حجاج او را رها کند
و برای دختر هم انعام فرستاد

لیلی الأخیلیه معشوقه توبه بن الحسب که ترجمه خالاش گذشت در پیر
مخضوع عبد الملك اموی آمد عبد الملك در او حسن و جلاله که در
خو عشو و شور باشند بد گفت تو که چه بود که از بنای عرب تورا
مبعشوقه بر کن بد لیلی گفت توبه در من آن بد که خلق در تو دیدند
و بخلافت بر کن بد ند

ز به از عیش طے که قبیلہ خانم طایه باشد نود هم بد خلیفه عباسی آمد
مستکانه بر سپید چرا دیگر مثل خانم در قبیلہ شاپید انیشود گفت
بمخت این که در میان ملوک و خلفاء مثل تو پیدا نمیشود هم بد اخیله

خوش

خوش آمده او را بجوای سر فرمود

شاه شجاع از سلاطین المظفر احمیل بود که در نظم شعر بدست طو داشت
و از شاه شجاع درخواست میکرد که با شعر امشاعه نماید با آنکه پادشاه از
قبول این اسند عا استنکاف داشت اما از فرط میل بان زن در رسیداد
روزی خواجه شمس الدین حافظ علیه الرحمه را احضار کرده مشوره از
پس برده با خواجه مشغول مفاوضه شد و پس از تعارفات معموله گفت
مطلبی انشاء فرمایید خواجه گفت بهترین زنان بفرومایند او گفت بهترین
مرد آن شمس الدین بفرومایند چون در این باب ابرام نمود خواجه این
مطلع را خواند

دوشد بیدم که ملائک در میخانه زدند کل آدم بسر شدند به پناه زدند
با تو را طرا فی بنظر آمده بجوایه از روی اسهمنرا گفت شما از آن محل
تشریف می آورید که حضرت آدم را در آنجا از کل سا خند خواجه گفت
بله خانم گفت ایاد در آن کل گاه هم بوده خواجه گفت خبر متارالمها گفت
بچه دلبیل میفرمایید خواجه گفت اگر گاه داشت و خن میان دو پای
انسان بهم متصل میکردید شاه شجاع ازین گفتگو نهایت متاثر گشت
و بانو هم نزد شوهر خود تحیله نجالت کشید و از آنجا که مقام خواجه معلوم
بود متعزض او گشتند و متذکر شدند که بی ادبی در محضر اکابر اسباب
جحلت و شر ماری میشود در جو اهرم لفظه نظیر این شر ماری را به هتاک
که ترجمه خالش گذشت نسبت داده اند

در ثمرات الا وراق میشود یکدیگر از جواری مغنیه در حضور الوائو بالله
عباسی غنی میکرد و این شعر میخواند
اظلوم ان مصابکم رجلا . اهدنی السلام تحته ظم
این شعر از عری قائل آن بیت است که میگوید
اضاعی

خبرات حسنا

۱۶۴

اضاعونی واتی فضا عوا لیوم کریمه و سدا د ثمر
 بعضی لفظ را در ادب شعر پیش مرفوع خوانده اند اما چون جاریه
 از اسناد خود ابو عثمان مازنی منصوب شنیده اصرار بر نصبی است
 و اثوق بالله با حضار مازنی حکم کرد او خود برای مبرد حکایت کرده و گفته
 است چون بحضور خلیفه شرف شدم گفت از کدام قبیله هستی
 گفت مازن گفت از کدام عشیره مازن گفت از مازن ریبیع چون زاهد
 قبیله ماحروف با و میم را که در او اثل اسایه واقع شود بیکدیگر قلب
 میکنند خلیفه بزبان قبیله من گفت یا اسمک یعنی ما اسمک و چون اسم
 من بکر بود اگر بر طبق سؤال و اثوق جواب میدادم یا بکر بگویم مگر و بی
 ادب کرده گفتم اسمم بکر است یا امیر المؤمنین خلیفه ملتفت ظرافت
 جواب من شد و تحسین کرد بعد فرمود در شعر اظلم ان مصابکم
 رجلا اهدى السلام تحية ظلم چه میگوئی و رجلا میخوای یا رجل منصوب
 یا مرفوع گفتم یا امیر المؤمنین منصوب موجه است زیرا که لفظ
 مصابکم مصدر است بمعنی اصابتکم از جمله حضارین بدیده بانکار
 برخاست گفتم عبارت مذکورده بعینه مثل این است که بگوئی ان ضربک
 زید اظلم لفظ رجل مفعول مصدر است که مصاب باشد و منصوب بان است
 تمام کلام متعلق بلفظ ظلم است که اخرازه واقع شده و خبر آن میباشد
 و کلام ما و تمام میشود خلیفه جواب مرا پسندید و هنرا را شریفی بمن
 انعام داد اثنی

گویند پیش ازین واقعه یکی از اهل ذمه که تابع دین اسلام بود نمازنی
 یکصد اشرفی میداد که کتاب سیبویه را با و در سده که مازنی با آنکه فقیر
 بود بملا خطه ای که تقریباً سیصد آیه شریفه در آن هست امتناع
 نمود مبرد با و ملامت میکرد چون هنرا را شریفی انعام و اثوق را گرفت
 زد مبرد رفت و گفت چون من لله از ان صدک اشرفی گذشتم خدا هنرا را
 شریفی در عوض داد اما شمر بکر غریبی که گفته است اضاعونی

خیرات حسنا

۱۶۷

و اتی فنیضاعوا از اشعار مقبول و شہور است و بسیاری از انصہین
کودہ و بدان تمثیل نمودہ و لفظ سدا کہ در مصرع دوم واقع است
بمعنی مابستہ به الثئی میباشد و ثغر بمعنی سنور است

صاحب وقتا نو سرا ز درۃ الغواص نقل کردہ کہ بد شبی نصر بن شہیل
المازنی در حضور خلیفہ مأمون بمحاورات ادبہ مشغول بود بمناسبت
ناموز گفت حدیثنا ہشیم عن مجاہد عن الشعبي عن ابن عباس قال قال النبی
صلی اللہ علیہ والہ وسلم اذا تزوج الرجل المرأة لہنہا وجاہا لہا کان فیہا
سدا من عوز و سدا را بفتح سین قرائت نمود نصر گفت حدیثنا
عوف ابن جمیل عن الحسن عن علی بن ابی طالب قال قال النبی صلی اللہ علیہ والہ
اذا تزوج الرجل المرأة لہنہا وجاہا لہا کان فیہا سدا من عوز و سدا را
بکسر سین خواند مأمون گفت و کہ مکشور بودن سین چیست نصر گفت
مفتوح خواندن آن صحیح نیست مأمون گفت نسبت لحن بمن میدہی نصر گفت
حاشا کہ نسبت لحن بخلیفہ دہم اما ہشیم بالذات لحنہ بمعنی کثیر الغلط
بود این خطا از و صادر شدہ است و گرنہ اہل ادب دانند کہ سدا
بفتح سین بمعنی استقامت است و بکسر بمعنی چہریت کہ سدا ثلہ نماید
مأمون چون منتقل شد گفت قبح اللہ من لا ادب لہ و جوز پر خود فضل
قوشت پنجاہ ہزار درہم بنصر عطا نما بد چون فضل از ماجری خبردار
گردید سی ہزار درہم نیز خود بر آن افزود و نصر بہ یک افادہ مختصر
علی ہشناد ہزار درہم رسید

یک از ہمسایگان امام ابو حنیفہ مرثیہ شعرا ضاعونی و اتی فنیضاعوا
را میخواند و مترنم میشد امام اشارہ الیہ استماع مینمود و انبساط
اہنرا از پیہ او حاصل میشد کوہند شبی خوانندہ خلائے کردہ بود
حکومت او را گرفتہ حبس کرد ابو حنیفہ کہ از آن او از محروم ماندہ بود
از شب را منقبض بکسر برد جمع بحکومت رفتہ او را استخاض نمود و
گفت دیدم تو را اضاعا کہ نمودیم در بیناب روباہتی دانایان

خیرات حسن

۱۶۱

هت

در زین الاسواف مسطور است که زنی شوهر خود را ز باده و دست و گریه
میداشت اتفاقاً آن مرد در گذشت و زن را بد الوصف مغموم و محزون
گشت بر سر قبر او مقیم شد و با گریه و زاری ندیم روزی هم او شدن کرده
و بین گریه این ابیات بگفت

کفی حزنی انی اروح بحسرتی واغدو علی قبر من فی لایله
فما نفسی شیء حب عمره عندی ولا تبخلی بالله ما نفسی بالعبث
فما کان بایمان یجود بنفسه لیسفدنی لو کنت صاحبه العبر
پس از خواندن این اشعار جان بداد و از آن در درد و اندیشه خلاص شد

دختر جوانی را دیدند بر سر قبری این بیت میخواند
بنفسی فدی او فی البریه کلها واقوا هم فی الموت صبراً علی الحب
حقیقت حال از سوال کردند گفت سر کی که درین قبر است عاشق
و مشغول من بود در زندگانی خود هر وقت بواسطه محبت و عشق من
دچار شدت و محنت میشد صبر میکرد و هر چه باو بد میگذشت و از دست
میکردند بکوت میکز را بید و آنکاه که الم عشق طغیان مینمود میخواند
بقولن ان جاور قد عشتک الهو وان لم ابح بالحب قالوا انصبر
فما للذی یهوی و یحکم حبه من الامر الا ان یوت فی قبر
و در همان وقتی که این اشعار میخواند جان بداد پس من هم بابد آن عهد
بسر برم تا بمیرم و در یکالوی او دفن شوم جز این نخواهم کرد این بگفت
و جان بجهان اقربین تسلیم نمود

شخصی از قبیله بنی تمیم شرفهای خود را گم کرده بجهنمی آنها از هر طرف
میرفت بدخترها، سطرعی رسید که نور در پیش چشمها را چیره میکرد
وزوز

خیرات حلی

۱۶۹

ورد سناره را تیره احوال شران را از و پرسید وی گفت آنکه بنو
داد از تو گرفت باز هم سزاوار است که او بنویسد سازدی تردید از
اوسط البه کن متممی از آن کلمات منبج شد نظر وقت بروی دختر انداخته
بچشم هواد را آوردید دختر گفت فرضا ادب مانع نباشد شرم و حیا
هم نیست که تو را از ین حال باز دارد چون شب بود متممی گفت جز سناره کا
کسی نیست که ما را به بیدد دختر گفت مکوث کو اکب و مکوث آنها را
بناد نمی آرے متممی گفت ایاشوهر در آرے دختر گفت بود داعی پروردگار
خود را بشک اجابت گفت از حال آمده بود باز بخاک رفت بعد از آن
این ابیات را انشاد کرد

اَنِّ وَاَنْ عَرَضْتَ اَشْيَاءَ نَضَحَكِي	لَمَوْجِعِ الْقَلْبِ مَطْوِي عَلَى الْحَزَنِ
اِذَا دَجَى اللَّيْلُ اَعْيَانِي نَذْكُرُهُ	وَزَادَنِي الصَّبْحُ اَشْيَاءَ مَا عَلِمْتُ شَيْئُهُ
وَكَيْفَ تَرُدُّ عَيْنِي صَارُ مَوْلَاهَا	بَيْنَ التَّرَا بَيْنَ الْفُقَرَاءِ الْكُفْرُ
اَبْلَى التَّرِيْدِ تَرَابِ الْاَرْضِ حَبْدُ	كَانَ صُورَةُ الْحَسَنَاءِ لَمْ تَكُنْ
اَبْكِي عَلَيْهِ حَنِيتًا جَاهِلًا ذَكَرُهُ	حَنِينَ وَالْهَتَّةَ حَنْتُ اِلَى وَطَرِهِ
اَبْكِي عَلَيَّ مِنْ حَنْتِ ظَهْرِي مُصْبِيهِ	وَطَيْرَ النُّومِ عَنْ عَيْنِي وَارْفَتِي
وَاللَّهِ لَا اَنْسَ حَبْلَ الدَّهْرِ مَا سَجَدْتُ	حَامَةً اَوْ بَكِي طَيْرَ عَلَى فَنَنِ

تمتمی ان جمال و کمال و فصاحت و بلاغت موله نمود میل بزویج
او کرده گفت ایاشوهر ے اختیار خوا ے کرد که از اخلاق ذی بکر مبرا
باشد و دوش هلاک او نداشته باشی دختر خواند

كَأَكْفَضِينَ فِي أَصْلِ غَدَاوَاهَا	مَاءَ الْجِدَاوِلِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ
فَاجْتَنَّبْ خَبْرَهَا مِنْ جَنْبِ صَاحِبِهِ	دَهْرٌ يَكْرِى بِفِرْعَانَاتٍ وَتَرَاجَاتٍ
وَكَانَ غَاهِدًا أَنْ خَانَتْهُ زَيْنَةُ	أَنْ لَا يَضَاجِعَ أَنْتَ بَعْدَ مَثْوَانِي
وَكُنْتُ غَاهِدًا دَرًا يَضَافُ فَاجِلُهُ	رَيْبًا لِمَنْ قَرِيبًا مِنْ سَبِيلِي
فَاصْرِفْ عَنَّا نَاكَ عَمَّنْ لَيْسَ بِرِيٍّ	عَنْ اِيْوَفَاءٍ خِلَافَ فِي الْخِيَانَةِ

خبریات حسنہ

۱۷۰

زنی بجنور هر و ن الرشد امدہ گفت اتم الله امرک وفرحک بما اناک
و زادک رفعة لقد عدلت ففسخت هر و ن از حصار سؤال کرده گفت
از این کلمات چه فهمیدید گفتند جرد غای خیر چیزی به نفهمیدیم گفت
این زن نصیر بن بن می کند آقا اتم الله امرک نظر باز شعر دارد
که گفته اند

اذا اتم امر بد انقصه ترقب ذوالا اذا قبلتم
اذا از فرحک بما اناک مفہوم آیت کریمہ حنی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم
بقضه و ادر نظر گرفتن و از دادک رفعة منظورش ما ظار طیر و ادر قفع
الا كما ظار وقع ميباشد و از عدلت و قسطک مینواهد بگوید
و اما القاسطون فکافوا الحجة حطباً پس از آن از خود آن زن پرسید
او اعتراف نمود بعد ہار و ن گفت تو از چه ظایفہ و چه اذیت و زبان
از من دیدہ گفت از آل بر ہمک مردم ان مرا کشتہ و اموال مرا ضبط نمودہ
ہار و ن گفت مردم ان کہ رفعتہ اند و بر کردہ اندن آنها ممکن نیست آقا اموال
تو بتو بر میگردد و چنانکہ گفته بود مال ز باد با و عطا کرد

یکے از خلفا از خاقانی کہ خود را در جادری پیچیدہ بود سؤال کرد کہ گفت تو
کیستی او در جواب گفت انا السادس فی السابع و مقصود او از این دوین
مفہوم و معلوم میشود کہ میگردد

جاء الشاء و عندک من حوائجہ سبع اذا الفطر عن حاجاتہ

کون و کسبی کا نون و کاش طلا مع الکباب و کس ناعم و کسا

نظیر این حرف را ابن جوزی حکایت کردہ میگوید در باب لای جسر بغداد زن
و مردی ہم بر خورده مرد گفت رحم الله ابن الجهم زن گفت رحم الله ابا العلاء
یکے از آنها کہ ابن سؤال و جواب را شنید زن را دنبال نمودہ پرسید از این
کلمات قصہ چہ بود گفت مقصود مرد از ذکر ابن الجهم این شعر بود کہ میگردد
عیون المها بن الرضا فز و البحر جلیس الطوی من حیث ادری و لا ادری

و مقصود

حیرالتجلی

۱۷۲

چون در انجا بدیده

لظافنه عیسا

توکل کف

والجنا

ید

وال بکرورد و با اذ با و فضلا بحالت و صیحت نمود
رست طبعش از آب دجله در گذشت و قصیده در مدح
ت که سطلعشر شمر سطور در فوق یعنی عیون المهابین الوصافه
رد متوکل چون آن قصیده شنید گفت لقد خشیت علیه ان
رب قذو لظافنه

بیر از لطایف یکم این است که عدی بن ارضاء الفزار بنی نامر بعمر بن عبد
الغزیز نوشت و تزویج هند بنت امارا که ترجمه خالش گذشت درخواست
کرد عمر بن عبد الغزیز در جواب نوشت اما بک رفان الفزار بنی لایفک
والسلام عدی بن ارضاء معمر داملفنت نشد از ابی عبید بن مهلب
که مردم عالم را شنیدند بود پر سپید او گشت بشرا بن دانه اشاره کرده
و آن شعر این است

ان الفزار بنی لایفک مغنما من التوا که دهد اربدها
و دهد اربدها یعنی باطلا بیاطلای باقی باطلا کبد باطل
و هند بنت اسماء ایند ادرخت از دواج عبید الله بن زیاد بود بعد
از آن که بشر بن مروان امارت کوفه یافت او را بنی گرفت پس از او
در حباله نکاح حجاج در آمد

غنیه اعرابیه بود و پسر ناخلف داشت که با صغر چهره و زشتی هر کل
دایما بشرا در پرداخته و مغرض این و آن میشده است و روزی بخواه
در او بخت جوان او را بر زمین انداخته یعنی می را بر پد مادرش ریخته
آن را گرفت و چون مبتلا بفقر و فاقه بود قدری از دست تنگی بیرون آمد
پس از چند باد بکریه معارضه کرد او کوشش را برید و باز غنیه از دست
بمنفعتی نابل گردید ثالثا یکی لهای او را برید و مبلغی از پیراهن مادرش
رسید در بنجال خطاب بفردند کرده گفت

احلف بالمره حقا و الصفا انک خبر من فنادت بقر العصا

بعنه

خیرلت حسنک

۱۷۳

یعنی قسم بمرده و صفا که تو از قطعات چوب نافعتر و مفیدتری و در دست
قطعات چوب شرحها نوشته اند بنابرین آنکه خبر من تقارب بقی العصا
ضرب المثل گشت

سهل بن مائلک الفزانه مهان خارتر بن لام بزول یکی از اعیان بنی طه شد
خارتر خواهری داشت سهل اورا دید و آرزو مند وصال او گردید
دو بیت مسطور در ذیل را بنظم آورده و هر طور بود باوشنواپند
میگوید

یا اخت خیر البید و الحضا کیف ترین و فنی فزاره
اصبح یهوی حرة معطارة ایاله اعنی و اسمعی لجار
آن زن در جواب گفت

این اقول یا فنی فزاره لا ابغی الزوج ولا الدعارة
ولا فوا اهل هذی الجار فارحل الی اهلک باستخاره
اما غایت امر از دواج ما بین آنها صورت پذیر شد

جندب الصبر از اشقیای عرب بود و دزدی بخاری از بنی تمیم بر خورد
و باو گفت لست کنی سرورده او قهر بن مجبوره مقصودش تعرض بعرض
او بود جاریه گفت مهلا فان المرء من نومه یشرب من سقاء لم یوکه یعنی
بمجله که حالت آن معلوم نیست تعرض حاق است جندب متنبه نشد
خواست بقهر نا او معامله نماید چون از اسب پیاده شده بخاریه
نزد پل شد او دودست جندب را با یکدست گرفته چنان فشرد
که مشار الیه از کار افتاد یکدستهای او را با افشار اسب بکند در گله
که بچرا میبرد انداخت و بچرا گاه بود و این نظم را انشاد نمود
لا تأمنن بعدها الی الی فکون لعلی باسلاما و اردا
و سینه تصحی لحنی را احدا

ابوالفضل

خیرات حسن

۱۷۴

ابو الفضل میباید این میگوید در آنوقت که جندب دست بکشد بر آن
بود در مقام استغاثه گفت اخرا خال ظالماً او مظلوماً بر این عبادت
مثل شد گویند در معنی این مثل از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه
واله وسلم پرسیدند و گفتند یاری مظلوم صحیح ظالم را چگونه نباید
یار بی کرد حضرت فرمودند او را از ظلم مانع شوید یاری او کرده اید

حسن بکری در اثنای طواف خانه خدا دید دختر بی این دو بیت میخواند
و میگوید

لا یقبل الله من معسوفة غلاً بوماً وغاشقها غصبا محجوراً
ولیس یاجرها فی قتل غاشقها لکن غاشقها فی ذالک مأجوراً
حسن دختر املامت گفته اینجا چه جای این سخن است دختر گفت
شما از ظرافت هسید و در اشعار عرب نظر دارید نشنیده اید که
گفته اند

بضر اثر ما هسین ربیه کذباً مکر صید هس حرام
یحسین من لیل الکلام زوانیا ویصد هس عن الحنا الأسلا

در ترتیب این اسواف مکتوب است که هر روز از شید چنگ یکی از جوار
خود بمیکشد بود همینکه بر سر میل آمد شبیه بصال او رغبت کرد او
و عده بفرود داد چون فرود آمد و ن وفای وعده و امطالیه نمود حادیه
گفت کلام اللیل مجوه النهار هادون ابصرع و ابر ابو فواس خواند
گفت این را قطع کن ابو فواس این قطع را بنظم آورد و خواند
ولیکه اقبلت فی الفصر سکره و لکن زین السکر الوفار
وقد سقط الردی عن منکبها من التخبیش و انحل الازار
وهتر الرجج اردافاً ثلاً وغصناً فیہ رمان صفار
ففلت الوعد سیدی ففانک کلام اللیل مجوه النهار

خیرات حسان

۱۷۵

هرون به ابونواس گفت مثل اینست که با ما بوده و ده هزار درهیم باز
عطا نمود و ازین قبیل واردات قلبیه ابونواس نسبت داد و گویند
شیخ هرمن را سه طاریه شده در قصر معلی میگفت بخاریه بدیع الجلاله
رسید که خواب بود پای او را گرفته کشید جاریه بیدار شده خلیفه را
شناخته گفت یا امین الله ما هذا الخبر هرور گفت

هو ضیف طارق حیکم برنجی الماوی الی وقت السحر
جاریه در جواب گفت

بسرور سیدی اخدمه ان رضی بی و لیسعی و بصیر
هرون روز دیگر مصرع یا امین الله ما هذا الخبر را بر ابونواس خواند
گفت این را در قطعه تفصیل کن ابونواس گفت

طال البحرین و افانی السهر	فنفکرت و احضت الفکر
قت امشی فی مکای ساعه	ثم اخرت فی مقاصیر الحجر
واذا وجه جمیل حسن	زانما الرحمن من بین البشر
فلست الرجل منها موقظا	فربت نحوی مدت لی البصر
واشارت و هی لی فائله	یا امین الله ما هذا الخبر
فلت ضیف طارق حیکم	یرتجی الماوی الی وقت السحر
فاجابت بسرور سیده	اخدم الضیف لیسعی و البصر

هارون گفت ای ابونواس مگر تو با من بودی گفت نبودم اما از و فر
سلبقه شعر مرا ملتفت نمود هرورن میبغی با و انعام داد

معروف است مأمون روزی در هودجی طالع نشسته جواریه هودج را
بر دوش گرفته در بانچه او را اقترب میدادند این وضع را بشعر انموه
هریک چهره گفتند ابونواس از همه خویر گفت یعنی این کرمه خوانند
التابوت فیہ سکنه من ربکم و نبیه مما ترک المؤمنی و الی هرون
تحمل الملائکه چون مأمون پسر هرورن است و عم او موسی الهادیه

و غاملان

خیرات حنا

۱۷۶

و خاملان هودج جوادری از کبریا کمال مناسبت را داشت

جعفر بن محمد البرکے زیارت خانه خدا میرفت، دوزخ یکی بد، پتله نوره
در گذشتن از وادی عقیق زنی دید در راه ایستاده این دو بیت
میخواند و میگوید

اتنی مردت علی العقیق و اهلہ لیكون من مطر الربیع زورا
ما ضرهم اذ جعفر فاجازهم ان لا یكون ربیعهم مطورا
جعفر آن قدر مال بان زن بخشید که مستغنی ابدا می گردید
و در سخای آل بر ملک گفته اند

اذا كنت من بعد اذ فی رأس فریح اذاك نسیم الجود من آل برمک
وال مهلب هم در دولت امویه مروا پتله مثل آل برمک بوده اند

زنی نزد خلیفه نایب آمده گفت یا امیر المؤمنین شوهر من شبها قائم و
روزها صائم است عمر گفت نیکو شوئی دار بی و نیکو زنی که او را تحمید
مینمائی زن کلام خود را مکرر کرد و خلیفه همان جواب داد شخصی گفت
نام حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین این زن از شوهر خود حق فرایش مطالبه
میکند و میگوید چون پیوسته در عبادت بمن بنشیند از د خلیفه گفت
تو اصلاح ذات البین کن گفت شوهر زن را احضار کرده گفت این زن
بغلان جهت از تو شکایت دارد مرد گفت من در امور خیه تبه قصور بی
نکرده ام زن گفت

یا ایها القاضی الحکیم ارشد الهی خلیفه عن فرات سجد
نهاره و لیلہ ما یوفد قلت فی حکم النسا احمد
زهدہ فی مضییعی تعبہ فاقض القضا یا کعب لا ترد

مرد در جواب گفت

زهد فی منہا و فی الحجل اونیعوا و اذیلہ و افدول

خیرات حسنہ

۱۷۷

فی سورۃ النمل فی السبع القول وفي كتاب الله تخوف جلد
كعب حكومت كرده كفت

ان طاعتك عليك يا رجل نصيبها في اربع لمن عقل
قضيه من بئاعه وجيل فاعطها ذاك ودع عنك العلال
فان خير الفاضلين من عدل وقد قضى بالحق جهرا وفصلا
عمر ابن حكيم وفهم وفر است كعب تعجب كرده اورا ولايت بصره داد
نقل از مسنطرف

در بخاری شریف فی فصل فضائل قرآن، مسطور است کہ حضرت رسول
صلی اللہ علیہ وآلہ بعید اللہ بر عمر بن العاص فرمودند یا عبد اللہ
الما خبر انک تصوم النهار وتقوم الليل قلن بلى يا رسول الله قال فلا
تفعل صم وافطر قم ونم فان لجسدك عليك حقًا وان لعينك عليك حقًا
وان لزوجك عليك حقًا وحديث است کہ لن يشاة الدين احدا الا غلبه
بہر حدیث است کہ ان هذا الدين متين فاوغل فيه برحق وانما كبر طبق
این دو حدیث رفتار نکرده بر خود سخت گرفته زبانها دیده اند مرکب اورا
کشته بمنزل نویسنده در وادی هلاک سرکشانه مانده اند

مردی کہ حار نام داشت زن دانای در حبالہ نکاح خود در آورد و زوجه
کفت تغییر اسم ده او قبول کرده اسم خود را بعل (فان) گذاشت زن کفت
اگر چه استر بهتر از خواست اما تو هنوز از طول بله خارج نشده و مناسب
حال این حکایت است کہ عجل بن لجم پدر قبیلہ بنی عجل اسمی بمناسبت داشت
اورا گفتند اسمها بجنب جواد هر یک اسمی دارند ناد پای تو را نام حبیبت
کفت هنوز در شبیه او مرد دم بعد یک چشم اسمی در آورده و اورا
اعوذ نامید و در عالم حق خود ناجی گردید و این دو بیت کہ در حق بنی عجل
و همچو این قبیلہ کفته اند نظر بان حکایت دارد میگوید
و من بنی بنی عجل بذاء ابہم و هل احد في الناس احق من عجل

خیرالتحفا

۱۲۸

الیرابوهم غار عین جواده فصارتم الامثال فی الناس بالجمال
شاعر سابق الذکر جار به ظریفه ابتیاع کرده از و پر سید قوی که
جار که گفت یاسید در عهد واثو لیا فتوحات شده است

چند زن از نزد یکی شاعر میگذشتند مشار الیه گفت
ان النساء شیاطین خلقن لنا نعوذ بالله من شر الشیطان
یکی از آنها در جواب گفت
ان النساء ربا حین خلقنکم وکلکم شیء ثم الوباء
تعالیه کوید بهترین شعره کرد و حق زنهار گفته شده این بیت است که میگوید
ومن بنوا الدنیا وهزبنها وعیشرنی الدنیا لقاء بنائها
واما این دو بید که میگوید

ثنان بعجزه والصناغ عنهما رای النساء وامر الصبیان
اما النساء فیکهن الالهو واخوال الصیة یجری بکل عنان
در حق زنهای بی علم تربیت نشده خرج صحیح است و مسئله کید النساء
دو قصه حضرت یوسف علیه السلام مشهور است گفته اند
ولا تحببنا هذا لها الغدوها سحیة نفس کل غائنه هند
در صحیفه الاخبار مسطور است که سلیمان بن عبد الملک در آخر عمر خود
روزی صلابت به ثیاب تمییزه فاخره شده استعال طیب خود بنظر عجب و غرور
در اینه یعنی در خود میبیدد در ین حال کنیز که در حضور او ایستاده بود
رو با و نمود و گفت مرا چگونه می بینی جار به گفت

انت نعم المناع لو کنت تبغی غیر ان لا یبقا لانا انسان
لنیرینما علمته فیک عیب کان فی الناس غیر انک فان
چیزی از این مفاد و ضمه نکند که سلیمان در گذشت

صاحب بدیقته الافراح کوید در جرد نما این یکی از خلفا غلامی و جان به

خیرات حسنًا

۱۲۹

بُودَ كَرَامَةً بَاهُمْ دَاسْتَنَدُ رُوزِی غَلَامَ مَا فِي الدَّهْرِ خُودِ رَا بَصُورَتِ رُوزِیَا
بِجَارِ كِه اَعْلَام كَر كَر دِه كَفْتُ

وَلَقَدْ رَايْنِكَ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّمَا عَاطَيْتَنِي مِنْ رِيقِ فَيْكِ الْبَنَّا
وَكَارِجِي كَفْتُ فِي يَدِكَ وَكَأَنَّمَا بَعَثْنَا جَمِيعًا فِي فَرَاشٍ وَاحِدٍ
فَطَفَفْتُ بِوَحْيِ كُلِّهِ مَتَرًا قَدْ لَارَاكَ فِي فَوْجِهِ وَلَسْتُ بِرَأْفَدٍ
جَارِ كِه دَر جَوَاب كَفْتُ

خیر ارایت وکلّ ما ابصرته سئّاله مِنِّي بِرَغَمِ الْحَاسِدِ
اَتَنِي لَارِجُوَان تَكُونُ مَعَانِي فَنَبِيتُ مِنِّي فَوْقَ تَدْيِ نَاهِدِ
وَاوَاكَ بَيْنَ خِلَاطِي وَدَمَالِي وَاوَاكَ فَوْقَ تَرَابِيٍّ وَمَعَالِي
خَلِيفَةُ اِيْن بَشِيْدَ اَن دُورًا بَمَنَّا كَحْتُ وَمَوَاصِلَتِ يَكْدِ كِبَرْنَا نَلَّ كَرْدِ اِيْنِدِ

سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ رُوزِی بُدْمَايِ خُودِ كَفْتُ كَرْبِدِه تَرَبِنِ اَبَايِ
كِر شَبِيْدِه اِيْدِ بَرَايِ مَن مَخْوَا اِيْنِدِ يَكِي كَفْتُ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ رُوزِی ظَرْفِي
دَر كُوجِي دُو چَار بَارَا ن شُدِه بُوْد دَر كَار دِيُو اَوْ رَخَانَه اِيْسَادُ نَا مَحْفُوظِ
مَانَد دَخَرِه اَز بَام سَنَك كُوجِي بِر سَرَاوَز دِيُوْن سَر بَالَا كَر دِيُو خُورَا
دِيْد كَفْتُ

لَوْ بَتَقَا حَه دَمِيْتُ رَجُوْنَا وَمِنَ الرَّحْمٰی بِالْحَسَنَةِ جَفَاء

دَخَر دَر جَوَاب كَفْتُ

مَا جَهِلْنَا الدَّهْرَ ذَكَرْتُمْ مِنَ الشَّكْلِ وَلَا بِالَّذِي ذَكَرْتُمْ خَفَاء

دَايِه كِه نَزْد دَخَر بُوْد كَفْتُ

قَدْ بَدَا لَتِيْرًا بِالَّذِي ذَكَرْتُمْ لَيْتَ شِعْرِي فَهَلْ لَهَذَا وَفَاء

سَائِلِه بِر دَر رَخَانَه اِيْسَادُ بُوْد اَوْ نَبَز كَفْتُ

وَلَعِبْرَةٌ دَعَوْنَهَا فَاجَابَتْ هِيَ اءِوَا نَت مِنْهَا دَوَاء

سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ بَيْتِ سَائِلِه رَا اِيْسَنَدِيْدِه كَفْتُ اَوَا زَمَانِه
اَشْعَر بُوْد دِه اَسْتُ

ابوالأَسْوَدِ

خبر استخفا

۱۸۰

ابو الاسود الدؤلی از تابعین که واضع علم خواست و وجه داشت
 که چون خود او از دهان بشمار آمده گویند چون ابو الاسود در باب
 معاویه تردید داشت معاویه او را بمجلس خود میخواند و نزد یک خود
 می نشاند هنگامی که معاویه در مدینه منوره بود روزی که ابو الاسود
 نزد او نشسته و نزد او آمد مجلس شد بعد از ادای تحیت گفت ائمه صلوات
 الله علیهم و آله و سلم و امتع به المملین ان الله جعلک خلیفه فی البلاد
 و در قیبا علی العباد لیستقی بک المطر و یتذنب بک الشجر
 و یؤمن بک الخائف و یردع بک الخائف انت الخلیفه المصطفی
 و الامیر المرقض فسنل الله لك النعمة من غیر تعبیر و البرکة من غیر تعبیر
 فقد الخلیفة الیک یا امیر المؤمنین امضا ق بی عنه المخرج مع امر که هست
 غاره لما اردت اظهاره فلیکشف غبه امیر المؤمنین و لیسفنی من الخیم
 ولیکن ذلک علی یدیه فاتی اعوذ بک و بحقوقک من عار الویل و الامر
 الجلیل الذی یشدد علی الحر الرذوات البیوت الا حائر چون ماده
 شکایت را اظهار نکرد معاویه استغفار نمود او گفت امر طلاق جائز
 من یعل غادر لا ناخذه من الله خافه و لا یجد باحد رافه معلوم شد
 شوهر او ناحق و بر اطلاق داده معاویه گفت شوهرت کجاست گفت
 ابو الاسود معاویه رویا بوالاسود کرده گفت آنچه این زن میگوید حقیقت
 دارد بای اصل است ابو الاسود گفت انها نقول من الحق بعضا و
 لیس احد یطیق علیها نفضا اقامه ذکر من امر طلاقها فحق و ساخبرک
 عن ذلک بصدق انا و الله ما طلقناها لربیه ظهیرت و لا من هفوة خسر
 لکن کوهرت شما انها فقطعت حبا انها معاویه گفت از اخلاق و سرشت
 او کدام تور انا پسند است ابو الاسود گفت اگر بگویم بخشونت بمن جواب
 میدهد معاویه گفت البتة جوابی و اهاهم باید شنید تو حقیقت را
 بیان کن گفت هی یا امیر المؤمنین کثیره الصغیر ائمة الصریحیه لاهل
 و مؤذیه

خیرات حسن

۱۸۱

و مؤذنه للبعل ان ذکر خبراد فتنه وان ذکر شتر اذا عنة تغير بالباطل
 و تطهر مع الهازل لا تنکل عن عتب لا يزال زوجها معها في تعب زن
 کفت اما والله لو لاحضورا امیر المؤمنین و من حضر من المسلمین لوردت
 عليك بوا در کلامک بوا در تردع کل سهامک معاویه اورا فتم اذ
 کفت انچه در دل داره بگو او کفت هو والله یا امیر المؤمنین سؤل
 جهول ملحاح بخیل ان قال فتر فائل وان سکت فقدم غائل لیث حین
 یأمن ثعلب حین یخاف شیخ حین یستضاف ان البسر الجود عنده
 انفع لما یعلم من لوم الباتر وقصر رشائه ضیعه جائع و جاره ضائع
 لا یحیی ما را ولا یضرم نارا ولا یرعی جوارا ا هون الناس علیه من
 اکرمه و اکرمهم علیه من اهانه معاویه کفت عجبته از ینحال ندیده ام حال
 که صبح است از زن برو و بعد بیارفت و عصر آمد چون ابو الاسود او را
 دید کفت اللهم اکفنی شرها مشارا الیها کفت خدا جزای تو را دهکد و شتر
 تو را از تو دفع نماید ابو الاسود کفت طفل مرا بمن ده که من بولد بلیه
 خود از تو احکم زن کفت از من احوال نیستی ابو الاسود مسند شد که
 طفل را از آغوش او بیرون آر و معاویه کفت مهلا یا ابا الاسود و
 ابو الاسود را از گرفتن طفل منع کرد ابو الاسود کفت یا امیر المؤمنین
 حملت قبل ان تحمله و وضعت قبل ان تضعه و انا اقوم علیه فی ادبه و انظر فی
 اوده امنه علی و الله حلی حتی یکمل عقله و یتحکم قبله زن کفت کلا اصلک
 الله یا امیر المؤمنین حملت حقاً و حملت ثقیلاً و وضعت شهوة و وضعت کرها
 حجر فی فئاة و بطنی و عانة و ثدی سفانة کلامه اذا نام و احفظه اذا قام
 معاویه از دها و جر بزه آن زن تعجب نمود ابو الاسود ملنفت شد کفت
 یا امیر المؤمنین شعر اتم خوب میگوید معاویه کفت پس باید یا او می
 کنه ابو الاسود کفت

مرحباً بالتي تجور عليك ثم اهلاً بما مل محمول
 اغلقت بابها على وقالت ان خير النساء وات البعول
 شغل

خیرات حسن

۱۸۲

شغلت قلبها على فراغا هل سمعت بفارغ مشغول

زوجہ ابوالاسود گفت

ليس من قال بالصواب بالحق كن حاد عن منار السبيل

كان حجر في فناء حين مضى ثم تدبى سفاهة بالاصيل

لست ابغى يواحد بالحب بدلا ما دايته والجليل

معاً ويه نيز گفت

ليس من قد غداه طفلا صغيرا وسفاه من تدبى بالجدل

هي اولي به واقرب حما من اسبه وفيه قضاء الرشول

و بدین اشعار احو بودن زن را بر حضانت طفل اظهار نمود و ذکر

هر حال چون با ابوالاسود غرض داشت طرف زن را گرفت (انتهی

من شرح المفاتيح الاربعین المحریرة للشیرازی)

ابن جوینی در کتاب الاذکار نقل از ابن السکیت نموده میگوید محمد بن

عبدالله بن ظاهر غازی حج شده بود وقت حرکت جاریه شاعر او

بمضور او آمد و بر امهتای سفر دید گریست محمد بن بیت را خوند

دمقه کالولوا الرطب على الخد الأسيل هطلت في ساعة البين من طرف الخيل

بعد از آن بخاریه گفت چهره بر من بفرای او گفت

حين هم القبر الباهر عنا بالاقول انما يفضح العشاء في وقت الرحيل

نیز در کتاب مذکور مینویسد اصمعی گفت با هرون الرشید غازی حج شده

بودم دختر خود سه ساله دیدم کاسه جوین بدست گرفته از حجاج اسد

وجه اعانه می نمود و این ابیات میسرود

طحننا طواحن الاعوام ورمنا نواشب الايام

فانينا كم نمد اكفنا لفضا لان زادكم والطعام

فاطلبوا الاجر والمثوبة فينا ايها الزائر وبيت الحرام

من رائه فقد رائه وكله وارحموا غربة وذلمناك

هرون را

خیرات خُشا

۱۸۳

هرون را بجانب خنز مِلَفْت نمودم امد و ابیات را شنید و ارفضا
گوینده متعجب گردید و کاسه دخن را پراز زر نمود

نبرد رهان کاب مسطور است که ابن السیطره گفته در محط سال به حج رفته
بودم در اثنای طواف خزینه دیدم پرده کعبه را گرفته می گفت الهی و
سیدها انا انک الغریبه و سا اذک الفقیر حیث لا یجفی علیک
مکای ولا یستر عنک سوء حاله فدهتک الحاجة حجاب و کشف الفاء
نقابه نکشف وجهها و قیقا عند الذل و ذلیل عند المسئلة ظال و
عزیزک ما حجب عنه ماء الغناء و صانه ماء الحیاء فحدث عینه اکف
المرزوقین و ضاقت به صدور المخلوقین فمن حرمه المکره و من وصله
و کلته المکافاة و رحمتک وانت ارحم الراحمین ابن السیطره
گوید پس از قدری لجوئی از وی سیدم گیتی و از کد ام قبیله گفت
الیک عتی من قل ما له و ذهب جاله کیف خاله بعد از آن ابن ابیان خواند

بعض بنات الرجال ابرضا	الدهر لما قد تری و اخرجها
ابرضا من جلیل نعمها	فابترها مملکها و اخرجها
وطالما کانت العیون اذا	ما خرجت تشفق هو حها
ان کان قد ساءها و احنها	فطالما سرها و اخرجها
الحمد لله رب معرة	قد ضمن الله ان یفرجها

اسمعیل بن حماد بن ابی خبیفه گفته است در روزی زنی با سر زنی نزد من آمد
و گفت پسر عجم بهیچراز من مرا با این شخص تزویج کنه چون من خبر شدم
قبول نکردم گفتم که رد کردی گفت همان وقت که خبردار شدم گفتم
که خبردار شده ام گفت همان وقت که رد کردم از فرست و فطانت
او تعجب نمودم

خیالت حسا

۱۸

صاحب جهوة الحیوان کو پدا صمعی گفت پیر زنی از زنان قبا بل عرب
بلاشه کوسفتند و کرک بچہ اشارہ کرد و این ابیات گفت
بقرت شوہتے و فحمت فلیہ و انت لثا ثا و لد ربیب
عذب بد رها و ربیت فینا فمن ابنا ک ان ابنا ک ذیب
اذا کان الطباع طباع سوء فلیکن ینافع فیہا الادیب

در بخاری شریف مذکور است کہ روزی حضرت رسول صلی اللہ علیہ
والہ بطور ملاطفت بغایت فرمودند من خشودی وانا خشودی تو را
از اینجا استنباط میکنم کہ در حالت خشودی در آشنای سخن میگوئ
لا ورب محمد و در ناخست غریبی کوئی لا ورب ابراہیم غایتہ گفت بلہ
یا رسول اللہ نہما اسم بزرگ البتہ حضرت را تو انم بزرگ کرد
نیز در بخاریست کہ روزی غایتہ بجزرت رسول ص عرض کرد اگر شما
بجملہ نزول فرمائید و در درخت ببینید کہ برگ و ثمر یکے را چید باشند
و ان دیگر را دست نزده از او راق کدام ستر خود را علوفہ خواهید
داد حضرت فرمود ند البتہ از آنکہ دست با و نخورده و مقصود غایتہ
این بود کہ جز او از زوجات مطہرات احدیکر نبوده

روزی زنی کثادہ رو از ابو نواس پرسید اسمت چیست چون زن کا
صباحہ را داشت ابو نواس گفت و جہک زن گفت از بن قرا اسم تو
حسن است

گویند ابو نواس بے اندازہ کہ بہ المنظر بود جاریہ ظریفہ فضل بہر
داشت کہ ہمیشہ اظہار کراہت و بیکیلے با ابو نواس میکرد روزی ابو
نواس با و گفت من اینہم تو را دوست میدارم تو چرا نسبت بمرایفہ
بیمہر بے جار پیکشت و جہک و الحرام لایحتمان در فارسی ہم مثل است
حرام و شلغم

خیراتِ حسنہ

۱۸۵

ناجر ہے، لہذا از بصرہ باہو از رفت و در آنجا مٹا ہل شد سناے پاک
دو بار بصرہ ہے آمد و بازو جہ فدیہم خود ملاقات مہیکر و باہو از بر
جگشت و با عتم عیال بصر او یہ خود مکاتیر داشت و قہنی یکے از
نوشجات عم زوجہ فدیہم بدست زوجہ جدید افتاد داشت شوہر
در بصرہ زن دارد کاغذ ہے بہ خان سیاقھا از قول عم زن بشوہر
نوشت با ہمہ مومن کہ زوجہ ات در کزنہ غا جلا بصرہ ای و میراث
اور ادویات نمای مرد مشغول ندارد سفر شد الوقت زن گفت
ای سفر شمار اسنہ کر ہے بینم البتہ عیالے دار ہے ناجرا نکار کرد زن
گفت اگر است مہیکو ہے بکو غیر از قحط خیرا غایبا اگر زن دشنہ باشم
مطلقہ باشد ناجر کہ بقین کرہ بود زن بصر او پیش مرده آن صیغہ
جاری نمود انکاہ زن گفت خالد بکر خاں بصرہ رفت نیست چہ از زن
نمرہ علاوہ مطلقہ است

کثیر عمرہ و قہنی ابن دو بیت بگفت،

اذا ما اننا خلعت زیننا ابینا و قلنا الحاجبہ اول
سنو لیل عرفا ان اردو لیلنا ونحن لئلك الحاجبہ اوصل
پیر زینے شنید گفت باید مثل جمیل بکو ہے کہ کہنے است
یارب عارضہ علینا وصلنا بالجد تخلص بقول الهازل
فاجبنا بالقول بعد نامل جہی بٹینہ عن وصلک نامل
در تر بن الا سواق چاپ مصر بیت اول کثیر را اینطور نوشنہ
اذا ما اننا خلعت زیننا ابین و قلنا الحاجبہ اول
نیز و زوی زینے بہ کثیر رسید گفت نو کہنے

وما روضہ بالخرن طہنہ الثری بیج التدی جشجا تھا و عراہا
باطیب من اردان عمرہ موہنا اذا او قدت بالمدل الرطبناھا

کثیر

خیزش حسن

۱۸۶

کثیر گفت یله زن کشت هر چه را با من دل تو را نازه مطیب کنه خوشبو
میشود میخوانسته مثل امر القیس بگویند که گفته است

الم تر بانی کلما جئت طارقا وجدت بها طيبا وان لم نظيب

کثیر اضااف داده و چنبره نقدیم آن زن نمود که این انقاد را جای
دیگر نکوبد مستی این مضنون امر القیس را احذ کرده و خوب گفته میگوید
انت زائر اما خامر الطیب بها و کالمسک من اردانها بتضوع

شخصی هاشم در سفر بود بزوجه خود مکتوبه نوشت و این شعر را در آن
درج کرد

بالتعلل لا اهل ولا وطن ولا ندیم ولا کاس ولا سکن

زوجه در جواب او نوشت مصداق آن شعر در تو موجود نیست بلکه
این شعر مناسب است

سهرت بعد جلی و حسنکم ثم اسمر مناجی و ارتعوا الوسن

و اغلب صفها بی درمخاضات میگوید عمر بی درمنا بانی تشنه شد بخیمه
رفته آب خواست دختر بی برای او شیر آب آورد بعد از دختر رسید
از کدام قبیله گفت از بنی عامر گفت از آن عامرها که در حق آنها گفته اند
لعنک ما تبیلے سرائر عامر من اللوم ماد امت علیها جلودها

دختر چون دم قبیله خود شنید پایش لغزید و دو و سبواز و شکست بعد
نزد عرب آمده گفت تو از کدام قبیله گفت از بنی تمیم گفت آن بنی تمیم که
در حق آنها گفته اند تمیم بطرق اللوم اهدکم الفضا گفت از باهله
دختر خوانند

از اولدت حلیله باهله غلاما زاد فی عدد اللثام
گفت از بنی اسد دختر خوانند

عاسرے ان اچی من بنی اسد وانی کل یوم الفک بنار

خیرات حسنا

۱۸۷

قوم اذا استنبح الاضينا كلهم گفت از بنی عبر د خنر خواند
 قالوا الامم بول على الشا گفت از بنی کلبم د خنر خواند
 فبشرهم بلوم شنفاد گفت از قبیلہ فلیم د خنر خواند
 فان عظامها سبب الودان گفت از قبیلہ عطش فذکها
 فروجها ولا ثامن زناها گفت از بنی کلبم د خنر خواند
 فما لهم اب الا الضلال گفت از بنی ثقیفم د خنر خواند
 بز خنر واثواب ابراد گفت از خرا عرام د خنر خواند
 فليس له باشر وان كان من جر گفت از بنی جرم د خنر خواند
 زمن التخم والمجاعة گفت از بنی حنیفم د خنر خواند
 وخبث ما اظهر من نبتة گفت از عشیرہ ابلیم د خنر خواند
 وصار قواد الذر بینه عجب من ابلیم بی پته
 گفت پیکر میروم مرا بخش د خنر گفت ناه علی ادم بی سجد
 قوم نازل شد وبتوا حسان کردند گفت خدا همه را هت باد برو بره
 مکن انتمی نبت با آنها کافر نعتی وناست
 قطع ما سر بی ان من بنی اسد از اخطل شاعر است که در هجو بر گفته
 ودوبیت دیگر آن اینست که میگوید
 فمسل البول جود ان نجو وما نبول لهم الا بمقدار
 والخبر كما لعبر اهن عندم والقبح سجن اورد یا بدینا

خیالت حسنا

۱۸۸

صفحه در شرح لامیه العجم میگوید اخطار را بن اشعار بد و از ده عیب
و دم از قبیله زاهجو کرده و هر دو از ده زاشمرده است

در شرح مواهب رفایی مسطور است که اخطار شاعر بنصر از مضایقه
مدح کرده آمد بر او بخواند معاویه گفت اگر مرا بشیر و پلنگ تشبیه
کرده لازم نیست بخوانی اگر مثل خنساء گفتی که میگوید

فما بلغت قفا سر متنا ولا من المجد الا والذی نال طول
ولا بلغ المهدی فی القول مدی ولو حدقوا الا الذی فی افضل

بخوان

اخطار گفت کمتر از خنساء نکفتی ام و خواند

اذا امت فان الجحش وانقطع الغم فلم یبق الا من قلیل مضرد

وردت اکثرا غیبی مسکوا عن الدین والدنیا بحلف مجرم

معاویه گفت لعنت خدا بر تو باد مرا بخاطر من آوردی و جز این
کار به نکردی و بگرد خنساء هم نرسید و این برای خنساء شایع است

اصحیحی از اعرا بیه احوال پسر را پرسید چه با آن پسر آشنا بخواه
گفت او در گذشت و سایر مصائب دنیا مرا فراموش گشت انگاه
این بیت خواند

و کنت اخاف الله ما کان آمنا فلما تولی مات خوفا من الله

زنی سر بریده او پیشتر جعفر بر مکی را دید بد آن سر خطاب کرده گفت
اما والله لئن صرت لیوم ایه لقد کنت فی المکارم غایبه بعد این بابا
اشاد نمود

ولما رأیت السیف طالع جعفر فنادی مناد للخلفه فی یحی
بکیت علی الدنیا و اقیئت اما مضاری الفنی بومام فان الله

وفاهی

خيرات حسنا

١٨٩

وما هي لادولة بعد دولة
تحوّل الغيرة وتعتق بلوى
اذ انزلت هذا من ازل رفته
من الملك حطت ذال الغالب السفل

قال الشاعر في العشق

رايت الهوى حلوا اذا اجتمع الشمل
ومر اعلى الحجر ان لا بل هو القتل
ومن لم يذوق للحجر طعنا فانه
اذا اذا اقطعتم الحب لم يذ ما الموصل
وقد دقت طمعيه على القرب والنوى
فابعد قتل واقتر به خبل

جارية في مقبره

افرح على دهر مضى بغضارة
اذا العيش غصن والزمان موان
وابكي نعتا ناصلا لحا فدفنة
فمنطقه قلبي منه بالزفرات
ايا مناولي على دغم اهله
الا عدا كما فديت من دنوان
تمطلي على الدهر في متن قوتك
فصد عني من لبهم شان
من حديقته الافراح

وقالت اعز ابنة
العشيق جلان برى وخفق
الوردى فهو كما من في الصدا
كالنار في الحجر ان قاح او
وان ترك تواري اه
وهذا حيله بحقيقته في

النفس
وحل ان سعيد القبيح
فالنظر الى جارية سودا
نصف الخوص وهي تفوق
لك علم بما يحق فوادى
فار من ذل ذلبي وانقا
اه مولد الزين للأطفا

امرأة خنظة الكاتب لما توت في جرعته عليه فنهاها جارا وانها وقلن يحبط
اجرك فقال

تجبت دعد المحزون
ان لنا ابني اليوم ما شفني
متبكي على ذي شبة شاحب
اخبرك قولا للبر بالكاذب
فالتامر من طي

دعا دعوته يوم الشرى بالمال
فيا صبيحة الفينان اذ يعنونه
ومن لا يحب عند الخبطة بكلم
ببطن الشرى مثل الفينان
اما في بني حصن من ابن كرهية
فيقتل جبرا با مره لم يكن له
بواء ولكن لا تكا بل بالدم

الشرى مكان مكر وفاتفت فيه وقته فنب يومها اليه والخبطة الخصلة
التي يحفظ الانسان عندها اي يغضب معنى يكلم يجرح وهو كانه عن الغلبة

والقتل

خيرات حسنا

١٩٠

والقتل ويقتل عتله يعنله ويعنله اذا فاده بعنفه وينقو من القتل الذي
لا يركب كرامته على اهل والمستدم الفحل الهاج المشدود الفم خوقا من بهنا
وابن الكريمة ابن الحربي الطالب الكثير المطلب يعنى المشايخ في طلب الدم
وادراك النار والغشمشم الذي يركب اسده ولا يهاب الاقدام وجبراسم
وجله هو الشاغل لولا هذه المرأة والبواء الكفو ومعنى لا تكايل بالدم
لا يجوز لك ان تقتل الا تارك اى ما يفهم وجله هكذا فيقتل هذا الرجل
برجل لم يكن له نظيرا فيكون في دمه وفاء بدمه ولكن سقطت المكايلة
في التماء من جلاء الاسلام فلا يقتل بدل الواحد الا واحد شريفا كان
او وصيغا

قالت امرأة من بني عامر

وحرب بفتح القوم من نقبائها	ضجيج الجمال الجملة الدبر
سيرة كما قوم وبصلى مجها	بنو شوة لشكل مصطرات
فان يك ظنة ضادا فهو ضاد	بكم وباحلام لكم صفرات
نعد فيكم جزر الجزر در فاحنا	ويمسكن بالاكباد منكرات

التقى ما نقاه اطراف الغيم من مطره وما نقفه الحوافر من الحصى وغيره في
سبها والتقى ان مصد ذلك اى يضحون من ايسرها بله اكبرها انتهى
من شرح ابي الحسين على الباري على النجاسة مصطبرات اى عند
ان يقتل رجلا لهن فهن لا يجرعن من ذلك صفرات اى لا خير فيها وقد
ذات المسكة عنها فكانها الاناء الفارغ وجعل الاغادة للرماح على الاتساع
اى ان كنتم على ما احسب من جهلكم فاكم عودون لحربنا ونعود لقتلكم و
نصيب المقاتل عند الطعن

قالت امرأة من بني شيان

وفا لواما جدا منكم قتلنا	كذلك الرمح يكلف بالكرم
بعين ابناغ فاسمنا المنايا	فكان قسمها خيرا القسم

قولها يكلف اى يولع ويعشق وبابره علم وقولها فكان قسمها الخ اى قتل بعض

خيرات حسنك

١٩١

وبقي بعض وكان من قتل خبراً ممن بقي وعين الباغ موضع

فالتجار به ما تات أمها فاضرت بها امرأة ابوها

فلو باقى رسولى أم سعد الى ايتى ومن يعينه حاجى

ولكن قد الى من بين ردى وبين فواده غلق الرناج

ومن لم يردده المبرأه وما الرئمان الا بالنشاج

قوطلا ومن يعينه حاجى اى من يهتد حاجتى وقوطلا ولكن قدانى من بين ردى

الح ارادت به اباهها غلق الرناج يعنى الرناج المغلق والرناج هو الباب و

الرئمان المحبة والنمطف

فالت امرأة من بنى اسد

خلى عوجا انها حاجت لنا على قبر اهيان نقتله الرواعد

فتم الفقه كل الفقه كان بيته وبين المزحى نفقت من باعد

اذا انتضل القوم الاحاديث لم يذ عيباً ولا لعب على من بقاعد

اهيان اسم رجل والمزحى كالمزح وزناً ومعنى وهو الذمى الحق يتوهم وليرى

منهم والتفتف الجؤ وكل هواء بين الجبلين فهو نفقت والعب الحمل الشيل

فالت امرأة

الا فافهم من مع عينك لى ابامثله شئى اليك المشاخر

وقد علم الاقوام ان بئانه صوادق ادينه بنه وقواصر

اى يعجز من ان يكلفن كنه الشناء عليه

وفالت امرأة ترى اباهها ايضاً

اذا اما دعا الداعى علياً وجد اذاع كاداع العجول مهيب

وكم من سمى لبس مثل سمته وان كان يدعى باسمه فيجب

العجول الشافه ابنى ذهب لدها فمى تكون فاعزى تحب كل صيحه عليها

فالت امرأة من طي

ثاوب عيني نصيها واكتنباها وريجت نفساً راث عنها اياها

اعلل نفسك بالمرجم غيبه وكاذبها تحب ابان كذاها

فلهي

خيلتُ حُنا

١٩٢

فلَهْفِي عَلَيْكَ ابْنَ الْأَشْدَلِيَّةِ افتر الكاه طعنها وضربها
 متى بدعه الداعي اليه فاته سميع الى الأذن انصم جوابها
 هو الأبيض الوضاح لوريت ضواح من الزبان النهمها
 قولها نأوب عينه نضنها أي اتى عيني تعنها أو الثاقوب لا يكون إلا بالليل
 والنصب ما يؤذي قال تعالى إلى منسني الشيطان منصبت عذاب لا كيان
 الحزن والانتكار وقولها داث الرث البط والنأخر والمرم المظنون والهممة
 بضم البناء الخيل يقع على الواحد والجماعة وهمتها هي للواحد بدلالة
 قولها متى بدعه الداعي إليه ولم نقل لهم فاما قولها طعنها وضربها
 فالضمير فيها جاء على لفظ الهممة وجعل الصمم للجواب مجازا وقولها
 افتر معناه طرد واستخف وقولها هو الأبيض الوضاح ارادت به
 خلوص النسب اشتهار الذكر وقولها لوريت به الخ تريد به نفاذه و
 حسن خروجه ثم ايد خلفه والزبان جبل ببلا دهم تقول لوريت بوزن
 هذا الجبل لوزعها فهدجوا فيها

قالت امرأة من بنى الحارث

فارس ما غادر وه ملحما غير زميل ولا نكس وكل
 لويشا طاربه ذو سبعة لاحق الأطال نهده ونصل
 غير ان الباس منه شمة وصروف الدهر فخرى بالأجل
 قولها ما غادر وه ما زادته وقولها ملحما أي طعمة للشباع والزميل نصم
 الزاي وفتح الميم المشد ذة الجبان والوكل بفتح الخين الفاخر الذي يكل
 امرأ الى غيره ويتكل عليه وقولها لويشا طاربه الخ يعني انه لم يمت الأمن
 انقضاء المدة ولو شاء طرب على فرس شيطضا مرا الا انه لم يرد الفرار
 لان سجيته الباس

قالت امرأة من كندة

لا تخبروا الناس الا ان سيدكم اسلمتوه ولو فائلم امسعا
 اني فني لم نذرا الشمس طالعة وسامن الدهر الاضرا ونفعا

يعني

خيرات حسنات

١٩٣

يعني لا تقتدروا من قتل بشئ سوخذ لانكم اياه وكان هو ضاراً الاعدائه
نافعا لاوليائه

وقالت امرأة

متى تردوا عكاظوا ففوها باسماع نجاد عنها قصار
اجبر ان ابن مينة خبرني
تجلل خزيها عوف بن كعب
فانكم وما تحفون منه
عكاظ سوق بناحية مكة كانوا يقيمونها في الموسم اعني من الحج والجماع
القطع واكثرها استعمال الجدي في قطع الأنف قد يستعمل في قطع الأذن
فانه حين قتل زوجها ابن مينة قد بدى مني تجبئوا عكاظا فتمعوا بفتح ذكره
فصبون كاتكم لا تمعون باسماع اي ينادون والعير هنا النقد الحاضر
والقمار دين لا يرجي قضاءه وكل ما لا يستمد عليه الا ذليلاً فهو ضار
وقولها تجلل خزيها اي لبس مدلتها والخلف لا يعمل الا في الدم
قالت امرأة فهجوز وجهها لبحرم وكان مسمى بقنادة بن مغرب
حلفني لم اكذب والاكلمها ملكك ببيت الله اهد به خافه
لو ان المنايا اعرضت لا قنحتها تخافه فبر ان في فيه داهيه
فما جيفته الخنزير عند ابو مغرب قنادة الاربع مسك وغاليه
قولها اعرضت اي ظهرت يقال اعرضت الشئ فاعرض اي اظهرته فظهر كفوفه
كبته فاكبه هو من التوادد

قالت امرأة من بني مخزوم

ان تسالي فالمجد غير البديع قد حل في تيم ومخزوم
قوم اذا صوث يوم التزال فاموا الى الجرد اللهايم
من كل محبوبك طوال الفرط مثل سنان الرمح مشهوم
تخطب امرأة يعني ان المجد حل فهاهم قد بما غير محدث وصب غير على الخ والهايم
جباد الخيل جميع هموم والفرط المظفر والمحبوك المحكم الخلق والمشهوم الذي اثر

فيه

خير شحنا

١٩٤

فيه الغزو

وقالت امرأة

الا ان عبدا لو احدا الرجل الله
يفيدك ما ظالمك والعرض افر
قالت امرأة من اباد

الحيل تعلم يوم الروع اذهمت
ان ابن عمي لدى اصبغاء يحبها
لم سبد فخشا ولم يهد لمعظمة
وكل مكرمة يلقى فيها مبهنا
المستشار لا امر القوم يحرمهم
اذا الهنات اهم القوم فافهم
لا يرهب الجار منه غدا ابدًا
وان المنامور فهو كما فيها
المعظمة الوجه فيه كسر اطاء وهي كالعظيمة بمعنى الشاذلة الشديدة وبرو
لمعضلة والهنات بالفتح والتخفيف خصلات شرح هذه على لفظها
قالت امرأة من بني هزان يقال لها ام ثور في ابن لها عقمها
رببته وهو مثل الفرخ اعظم
ام الطام ترى في جلد زغبها
حتى اذا اضكا الفخا لشدة
اباره ونفى عن مشه الكربا
الناس يمشق اثوابه يؤدبني
ابعد شيك عندي يبتغي الادبا
اتي لابصر في ترجيل منته
ونخط الحيشة في خده عجبنا
قالت له عمره يوم النسخ
مهلا فان لنا في امنا اربا
ولوراشي في نار سحره
ثم استطاعت لزا دن فوجها

ادادت بام الطعام البطن والزغب صفار الشعر لينه حين يبدو من الصب
والفخا وزان التفاح ذكر النخل الذي يلقي حوامل النخل ويحس فحلا
ايضا والتشذيب هو التهنيد ويبتغي ما يقطع من اغصان الشجرة المنققة
التشذيب يفتحون والابار الملقح والكرب يفتحون اصول الشفد التي
تقطع معها الواحدة كوبة مثل قصب قصبه والشفد اغصان النخل ما
دامت بالخوص فان زال الخوص عنها قيل جريد

قالت فائلة لامرأة اخذها الطلق

ايا سحاب طر في نجبر وطر في بخصيته وابر

ولا

خيرات حُكِّتْكَ

١٩٥

ولا تزيّنْ طرف البظر

وكان اسم المرأة التي اخذها الطلق سخابة

وقالت جارية في سناجهن

سبّي لبي سبّك ليصير انّ معي قوافيا كثيرة

ينفخ منها المسك والذبرة

يعني سبّته انت لبي يصير وانا اري قبح السب فانهى عنه مع اني لا اعجز

عن جوابك ولا اقول الا بالخير

وقالت اخرى

ان ابناك زهق دقيق لاحسن الوجبة لا عيق

تضحك من طرطبة العنوق

الزهق اللثيم والطرطبة بضمين صوت الراعي اذا دعى معزاه والعنوق

اناث اولاد المعز جمع العناق بالفتح

وقالت اخرى

يارب من عادى لبي فثا وارم بكمين على فواده

واجعل حام نفسه زاده

(فالت امرأة ترقص هنها)

اجثم مطلى بزعران تراه عند الضم والنداء

مبرطما برطمة الغضبان ادر د لا يضحك عن اسنا

كان فيه فلق الرمان او لهبا كلهب السمران

المبرطم هو المنسفع غضبا

فالت امرأة من فبر كفته

ان فتي اهلوه فبر كفته اجد وخلق الله بالمحبته

نحن المقيمون بعين ذرية لم نخش قطا من عد ونكبه

بابي لنا الارغام والسب اب كرم وحصان تدبه

فاطمہ سلطانہ

صدیقہ، جو مہاجرین احکین نوادہ فاطمہ مقام فراہم ہے و از طرفین
منسوب مقام میباشد قول شد: رشتم شهر جب مطابق شد
ہجرے بودہ در سند بعوضادہ خود میرزا محمود پسر میرزا احمد ترقی
یافت در فتون ادبیت و عربیت و تاریخ و شعر فارسی گفتن اطلاع و
مہارت دادر خاصہ در سرودن شعر فارسی میتوان گفت چنان است کہ
حنسار در عربی و قبی کہ جلد دوم خبرات حسان بنظر مشا را شایکہ بود
قصیدہ در تمجید کتاب انشاء نمود، بتوسط برادر مہر ش میرزا محمد
صادق پروانہ کہ جامع کالات و در صحبت نگارندہ است فرستادہ
در اینجا درج میشود تاخواندگان پایہ فضلش را بدانند میگوید
چو افتاب پدیدار شد اگر بچند
ہنر خلیفہ فرزند باشد انسان را
بنات حوا اگر با کمال و معرفتند
زنان متابیر و خند نوع مردانیم
ای آنکہ طعن زنی بر کمال و فضل زنا
یکی است تاخواند کمال شہزادہ و ز
بکبرہ حضرت صدیقہ دختر پیغمبر

هفتہ بود ہند در زنان دانشمند
ہی بیابد کوزن بر آید این فرزند
سر سپہر در آرد بر بجم کند
ز جان روشن باشد ہیبت تر خوسد
ممالد پیکہ کہ جملک فرخار افکند
یکی است لعل بدخشان بلبل و گردن
فکند بالتر رفت قرانچرخ بلند

خیرات حیات

۱۹۷

مکرمه سریم با نفس خود مجاهد کرد
مکرمه آسیه شد در خنوع به همسای
مکرمه و با خون جدم در پختن حیا
اگر به ناپیت از فرد مردمان میکا
زنان فر احو و ماح اندو لا تو تمجد
بو پره سوی پریشان با خود که شود
خدا شناس و نصیحت پند پر و شوئی پرت
نه هر که مقنعه بر سر فکند شد با تو
زنان با هنر الحق سر د که فخر کنند
نکاشت هر اجل اعتماد سگطنه نغز
در او نکاشت تمامی زنان فاضله را
بنارک الله از آن بهر بهمال که ناخست
بعقل و دانش مهر ز خواجه کنند
مکی که خلفش ارده هوای فروزدین
ز فطرت و قش هر دفعه عیر کمال
دعاش گویم باری چنانکه ای بارک

سیس سر او را با روح قدس شد پیوست
مکرمه را بعه بدد و خنوع بی مانند
مکرمه لایلی بخون خود فکند بند
خدا ایتمس بنخود در نبی سو کند
که امتها کمال اند و مستحق پسند
به پیش شو هر خود همچو شیر زبند
خدا از ایشان خشنود بندگان خشنود
نه هر چه شیرین باشد یونچو سکر کند
از یونچو صیفه که شد خوشتر از صیفه
یکی رساله ز شک خنوباده برود
ممود نام زنان را چو طبع خویش بلند
فراز گنبد گردون و فرط فضل سمند
بفضل و دانش برتر صاحب مهند
ز خال لاله دمگاه بهمان و اسفند
خرد بوزد در مجسمه کمال سپند
بد و درد هر اند و درد او در و کرد

سر خاتم

دخترم جویم مقام میرزا ابوالقاسم فرهاطی و مادرش همشیره مرحومه زاحین
مستو الممالک آشیان در رسد از دارد بنادر گذشت در زمانه که
ساد انقام مقام مغضوب و نعل علی بودند قصیده خدمت پادشاه ماضی طایر
فرسناد که باعث بخشایش و اسودگی تمامی ضایفه گردید این رباعی از اوست
ناکه تو ای جهان راست باش راست و آن را از ند کج نه
معتقد مردم دنیا مباش آه ازین مردم کج اعتقاد

کتاب الدعای لایزال و القای البانی رحمه الله علیه

این کتاب
در بیان
خیرات
حیات
است
و در
این
کتاب
بسیار
از
خیرات
حیات
ذکر
شده
است
و این
کتاب
بسیار
مفید
است
و در
این
کتاب
بسیار
از
خیرات
حیات
ذکر
شده
است
و این
کتاب
بسیار
مفید
است
و در
این
کتاب
بسیار
از
خیرات
حیات
ذکر
شده
است
و این
کتاب
بسیار
مفید
است

عبدالحکیم میرزا داد ای امتیاز امیر تومان
 قواب سهام الملک مهدیقلی میرزا قواب سیف الد
 سلطان محمد میرزا ژالاجودان مخصوص حوض
 مبارک قواب امیرخان سردار و جیه الله میرزا
 امیر تومان قواب احتشام الدوله عبدالعلی میرزا
 امیر تومان قواب سلطان حسین میرزا انیر الدوله
 پیشخدمت حضورها یون حکمران پیشابور
 قواب محمد علی میرزا پسر مرحوم مهدیقلی میرزا
 حاکم سراب گهرود قواب حشمة السلطنة محمد
 حسن میرزا اول مرحوم ایضا نایب الاقاله کرمان
 و ناظم سرحد بلوچستان و غیره جعفرقلی میرزا
 پسر مرحوم حاجی محمد ولی میرزا سلام میرزا
 شمس الشعراء حاجی ابوالفضل میرزا اولد مرحوم
 ظل السلطان حاجی جهان دار میرزا اولد مرحوم
 جهان شاه میرزا عادل شاه میرزا اولد مرحوم ایضا
 محمد کریم میرزا پسر مرحوم محمد مهدی میرزا
 حاجی نصر الله میرزا اولد مرحوم سیف الله میرزا
 حاجی فریدون میرزا حاجی محمد حسین میرزا
 حشمة السلطنة خلف مرحوم امام و برده میرزا
 کشکی نایب اوکای خان میرزا اولد مرحوم
 حسنعلی میرزا شیخ السلطنة حاجی محمد مهدی
 میرزا امیرتد السلطنة پسر مرحوم مؤید الدوله
 عالم شاه میرزا اولد مرحوم تیمور میرزا سرشپ
 حنام الدین میرزا پسر مرحوم محمد رضا میرزا
 اسحق میرزا اولد مرحوم رکن الدوله یعقوب میرزا
 خلف مرحوم ظل السلطان یحیی میرزا نایب الاقاله
 خلف سیف الملوک میرزا امیرزاده مرتضی قل
 میرزا اولد مرحوم غاد الدوله سلطان محمد میرزا
 اولد مرحوم ایضا امیر مجید الدین میرزا اولد مرحوم
 ایضا جلال الدین میرزا اولد مرحوم ایضا
 سلطان ابن ابراهیم میرزا اولد مرحوم ایضا
 سلطان اسمعیل میرزا اولد مرحوم ایضا
 اسحق میرزا اولد مرحوم ایضا ابرج میرزا اولد
 مرحوم ایضا محمد باقر میرزا اولد مرحوم مقدر

۱۲ قواب علیه عالیہ نایب السلطنة تولد دوله
 ۱۳ قواب علیه عالیہ شرف السلطنة تولد دوله
اخوان سلطنت
 قواب الاعباس میرزا املاک ارا قواب الاعباس
 عبدالقادر میرزا قواب الارکان الدوله محمد تقی میرزا
اخوان سلطنت
 قواب علیه عالیہ غفر الدوله قواب علیه غفر الدوله
 قواب علیه غفر الدوله
اعیان سلطنت
 قواب الامین الدوله احمد میرزا
اولاد خاقان مغفور
 قواب الاعضد الدوله سلطان احمد میرزا قواب
 محمد هادی میرزا قواب جهان نوز میرزا امیر تومان
امیرزایکان عظام
بنه اخوان سلطنت
 امیرزاده محمد میرزا سرشپ لد قواب والا
 عباس میرزا املاک ارا امیرزاده علیقلی میرزا
 سرشپ لد قواب کن الدوله امیرزاده غاد
 السلطنة حسینقلی میرزا سرشپ توپخانه
 ولد قواب الاعباس الدوله
سایر شاهزادگان ارا قوا
 قواب حاجی سیف الدوله میرزا اولد مرحوم ظل السلطان
 قواب محمد الدوله سلطان اویر میرزا امیر تومان
 قواب غاد الدوله بدیع الملک میرزا قواب فرخان
 سلطان حمید میرزا امیر تومان قواب مؤید الدوله
 ابوالفتح میرزا امیر تومان قواب محمد حسین میرزا
 امیرآورد قواب ضیا الدوله انوشیروان میرزا امیرزاده
 قواب حشمة الدوله عبداللہ میرزا امیر تومان
 قواب بلایه الرولة ساسان میرزا امیر تومان
 قواب عمید الدوله کبوتر میرزا قواب صغر الدوله
 اسمعیل میرزا قواب نصره السلطنة روح الله
 میرزا قواب حاجی حنام السلطنة ابوالنصر
 میرزا امیر تومان قواب شعاع الله حاجی
 سلیمان میرزا امیر تومان قواب نصره الدوله

فضل الله ميرزا اولدمرحوم ايضا محمد كاظم ميرزا
 ولد مرحوم ايضا محمد جعفر ميرزا اولدمرحوم ايضا
 حاجي محمد طاهر ميرزا جلال الدين ميرزا اولدمرحوم
 شيخ علي ميرزا اكبر ميرزا محمد حسن ميرزا شيخ محمد
 ولد مرحوم اعضاء السلطنة محمد حسن ميرزا اولدمرحوم
 اسد الله ميرزا حاجي سيف الملوك ميرزا
 ولد حاجي جهان دار ميرزا حاجي مسعود ميرزا اولدمرحوم
 جهان نيكو ميرزا حاجي محمد حسين ميرزا اولدمرحوم
 مرحوم ايضا حاجي فتح الله ميرزا اولدمرحوم ايضا
 اسماعيل ميرزا اولدمرحوم ايضا اسد الله ميرزا
 ولد مرحوم ايضا محمد علي ميرزا اي مشكوة املاك
 اولدمرحوم خسرو ميرزا عبد الجبید ميرزا اولدمرحوم
 جعفر خان ميرزا كاسران ميرزا اولد توابع مبین
 الدوله جلال الدين ميرزا اولد توابع ابابا ميرزا ابو
 الفتح ميرزا اولد توابع ابابا ميرزا اولدمرحوم
 مهدي ميرزا اولدا ايضا علي بنقي ميرزا اولدا ايضا
 تيور ميرزا اولدا ايضا محمد علي ميرزا اولدا ايضا
 لطف علي ميرزا پسر مرحوم مؤيد الدوله محمد كرم
 ميرزا اولدمرحوم ايضا محمد باقر ميرزا اولدمرحوم
 ايضا دارا ميرزا اولدمرحوم ضياء الدوله
 شاه رخ ميرزا اولدمرحوم حسين ميرزا محمد علي ميرزا
 ولد مرحوم ايضا احمد ميرزا فغفور ميرزا اولدمرحوم
 مرحوم تيغور ميرزا مسيح الله ميرزا اولدمرحوم
 اناسكور ميرزا اولدمرحوم ايضا كورث ميرزا
 ولد مرحوم محمد قليميرزا اي ملك آوا عبد الله
 ميرزا اي نظام العلماء ولد مرحوم ايضا محمد جيم
 ميرزا اولدمرحوم ايضا حسين ميرزا اولدا ايضا
 عبد الحسين ميرزا اولدا ايضا محمد حسين ميرزا
 شيخ محمد حضور هايون معروف بـ شاهزاده ميرزا
 پسر توابع حشمه السلطنة توابع علي بنقي ميرزا
 پسر مرحوم نصر الله ميرزا اي والي اسد الله
 ميرزا پسر مرحوم كيكاس ميرزا اسر هنك قوچخان
 مسعود ميرزا اولدمرحوم حاجي محمد ولي ميرزا

شہزاد کا قلم و حق ابن الی جلیل القادری
 اعظم الملک حضور
 حضرت صاحبزادہ

محمد حسین خان پدر امین نظام حاجی محمد بخش
 محمد حسین خان سر تپ رئیس امام قلی خان
 محمود خان خلیل اللہ خان حاجی حبیب
 اللہ خان ابراہیم خان سلیمان شاہنشاہ

ظاہر حاجی مشہد سیانلو

محمد قی خان سر تپ رئیس محمد طاهر خان
 سرھند محمد رضا خان ولد رحیم خان
 میرزا باقر خان ذکی خان علی خان

ظاہر شاہ بودا غلو

محمود خان سر تپ رئیس حاجی محمد رضا
 علی محمد خان احمد خان محمد اسماعیل خان

سابر طوائف

محمد صادق خان سرھند و رئیس فانیلو محمد رضا خان
 محمد قلی خان سر تپ رئیس ظاہر خانیہ دارلو
 محمد خان سر تپ رئیس کرلو محمد حسین خان کرلو

سابر خوانین قاجار

سیصد و بیست و نفر

محبوب الدار و کیا و لا و غیر

دہ نفر

ذوالفقار خان محبوب الدار امیر خان
 یسا و لیا شہ احمد خان تائب یسا و

بابے یسا و لان

ہشت نفر

باپخانہ گریہ جناب حلا لثام میرزا محمد خان باپخانہ
 کل ایلی جلیل القادری
 امیرزادگان و غیرہ کہ در جزو خوانین
 قاجار منظورند

محمد شریف میرزا ای سر تپ محمد علی میرزا پسر محمد
 مؤید الدولہ محمد جعفر میرزا اولد مرحوم معز الدولہ
 سر تپ محمد صادق میرزا حبیب اللہ میرزا شامخ
 میرزا محمد حسین میرزا عبدالرحیم میرزا حاجی
 سیف اللہ میرزا شجاع الدین میرزا حیدر خان
 سر تپ محمد قی خان سر تپ علی اکبر خان عباس خان
 علی اصغر خان علی خان محمد رفیع خان محمود شاہ

امیرزاد و خوانین

ظاہر بنی اعوام رفیق انلو
 خلیل اللہ خان و پسر سر تپ غلام حسین خان
 محمد اسماعیل خان حاجی مصطفی خان محمد قلی خان

ظاہر حاجی مہدی قلی خان

حسین خان سر تپ محمد قلی خان علی خان سر تپ
 محمد قلی خان محمد ناصر خان سرھند محمد قلی خان
 قاضی سلیمان خان صادق خان

ظاہر قول باغ

محمد حسین خان سر تپ رئیس نور اللہ خان محمد
 صادق خان علی محمد خان احمد خان

ظاہر دولہ

حاجی محمد حسین خان سر تپ پسر حاجی حبیب خان
 عباس علی خان سرھند محمد صادق خان شہاب
 الدولہ محمد خان ولد حاجی محمد حسین خان
 میرزا احمد خان ولد اسکندر خان سردار

ظاہر عز الدین

محمد و سید حبیب اللہ خان محمد رضا خان محمد کریم خان
 ظاہر شاہی

دایره دولت

مجلس محرم دار الشوری کبریائی و کبریائی بجا آید ان شاء الله تعالی

اسامی و ذرات عظام و اعضاء نظام دار الشوری کبریائی از شاهزادگان معظّم و غیرهم از قرائست و اعیان و تفریح نکرده فقط در سنه ماضیه او دیل اشخاصی که نادر بعینیه و این مجلس محترم قابل و برقرار شده اند از شر او ذیل است

نواب مشکوة الملک پیر مرحوم شاهزاده خرمشیر | جناب محمد صادق خان شهاب الدوله

وزارت حلیه جنگ

نواب شهاب شرف والا نایب السلطنه پیر کبریائی جنگ و رئیس کل قشون ظفر نمون دولت علیه از توپخانه و قورخانه و زینور کتانه افواج قاهره و سواره مضوره و پیاده نظام و خارج نظام

جناب حلاله نواب نظام الملک وزیر لشکر و رئیس دفتر لشکر
امیرالامراء العظام حسن خان اجداد نایب شی کل نظام امیر تومان

ادبیه و دفتر لشکر ملکین و کاتبان و غیرهم لشکر نوابان عظام

محمّد السلطان میرزا نعمت الله خان لشکر
نویسا شی و نایب وزارت حلیه لشکر
جناب میرزا حبیب الله خان مجد الاشراف
جناب میرزا علی معین لشکر

میرزا زین العابدین مستوفی نظام
حاجی میرزا احتشام مستشار لشکر میرزا علی
ولد مرحوم حاجی میرزا افضل الله میرزا علی
ولد مرحوم میرزا موسی و وزیر لشکر (میرزا)
محمّد علی اعتماد لشکر میرزا محمد علیخان
لشکر نویس حاجی میرزا اشرف عشر میرزا
مهکد نوری میرزا ابوالقاسم ولد جناب
حاجی میرزا اعتبا سقل میرزا عبید الله خان
و اد جناب حلاله نواب فوام الدوله میرزا
حسنعلو و امجد و مدد الله لاهنداد

میرزا محمد حسین لشکر نویس پیر مرحوم میرزا ابوسف
میرزا احسین علی کردی معتدل لشکر میرزا
محمد لشکر نویس ولد مرحوم میرزا کاظم میرزا
نصر الله لشکر نویس میرزا علی اصغر برادر
موتلیا شی سرکار و فیض آثار در ضوی علیه السلام
حاجی میرزا ارضای تفرشی میرزا عبید
الحسین میرزا حبیب الله نور پیر میرزا
ابوالقاسم ضیاء لشکر حاجی میرزا سید باقر
لشکر نویس حاجی میرزا محمد باقر خان لشکر
نویس پیر مرحوم میرزا عبید الله خان نوری
میرزا سید بقیان تفرشی میرزا مهکد کجور
میرزا امامقل میرزا سید باقر تفرشی
میرزا علی اصغر خان پیر مرحوم میرزا محمد حسین
تفرشی (میرزا سید بقیان پیر مرحوم حاجی
و الشیخ تفرشی مه زال ۱۲۰۰ هجری

زینب و کخانه

میرزا اهادی سرشته دار

میشیان

جناب نجات نصاب میرزا احمد خان

دبیر لشکر و دبیر دارالانشاء

میرزا علی خان منشی باشی نظام

میرزا ابوالحسن میرزا اعلی خان

منشی باشی وزارت لشکر میرزا

کلیله میرزا هدایت الله

میرزا محمود خان میرزا کاظم خان

عزیز و فرزند لشکر

میرزا امجد علی شاه میرزا علی

میرزا جعفر میرزا احسن میرزا جعفر

ایضا میرزا حسین میرزا احسان

میرزا محمد قلی میرزا آقا

مأمور و سرکار لایات

لشکر و کخانه

جناب میرزا محمود خان مشیر نظام

میرزا اسد مرتضی لشکر نوین

میرزا اعلی اشیاک ایضا حاج

میرزا کاظم خان میرزا علی اشرف

میرزا احمد میرزا احمد میرزا احمد

اشیاک حاج میرزا ابوالحسن

لشکر نوین

سرشته داران

میرزا احمد میرزا عبدالحلیم میرزا

میرزا ابن العابدین میرزا ابوالحسن

ولد حاج میرزا ابوالحسن میرزا علی

میرزا اسکند میرزا عبد الله

سرشته دار میرزا محمود سرشته دار

ملکشان

میرزا احمد خان میرزا اسد رضا

میرزا عبدالحسین میرزا احمد میرزا

صادق میرزا مصطفی

تقریب میرزا اسد احمد سرشته

حاج میرزا احمد ساوچی میرزا

میدووسف قاجار نوین

میرزا الضعیف خان سرشته دار

پیر مرحوم میرزا غلام حسین

میرزا اشقیع لوانسان میرزا

اسمعیل کابچر نوین میرزا

محمد علی نوری میرزا محمود میرزا

رحمة الله نهانده میرزا

اسمعیل خان تقریب میرزا احمد

میرزا احسان میرزا فرج الله

سرشته دار میرزا اسد علی

میرزا غنائت میرزا عاقد

میرزا فتح الله میرزا نور الله ولد

مرحوم میرزا محمد مفتون میرزا

اسمعیل میرزا احسن تقریب

میرزا حسین خان پیرمغان لشکر

میرزا عبدالحسین میرزا احمد

کرکای ولد مرحوم میرزا جعفر

میرزا اسمعیل طهرانی سرشته دار

میرزا ابوالحسن سرشته دار تقریب

سرشته داران و کخانه

میرزا نصر الله سرشته دار میرزا

علی سرشته دار میرزا اسد قلی

میرزا اسمعیل میرزا اعلی میرزا

مصطفی میرزا علی

قورخانه

میرزا نصر الله سرشته دار میرزا

اشرف سرشته دار میرزا اولی قلی

سرشته دار میرزا اسد الله

سرشته دار میرزا علی اکبر

سرشته دار میرزا احسان

ولد مرحوم میرزا رفیع خان

لشکر نوین میرزا احتشام خان

لشکر میرزا محمود لشکر نوین

نواده جناب جلال تاب سرشته

میرزا عباس لشکر نوین و سرشته

دار کل میرزا عبد الکرم خان

لشکر نوین میرزا علی اکبر

لشکر نوین میرزا امجد علی

حاج میرزا رضای پیرمغان

حاج میرزا احسان سرشته دار

اصطبل خاصه میرزا علی علوی

لشکر نوین میرزا اسد مهدی

ولد میرزا اسد کاظم وزیر الدوا

حاج میرزا عبد الکرم لوانسان

میرزا اسد حسین پیرمغان

شفیع مفتون خانه میرزا اسد

ابراهیم میرزا زمان کرمان

میرزا ابوالقاسم خان میرزا اسمعیل

خان لشکر نوین میرزا احمد ولد

مرحوم حاج میرزا اشرف تقریب

میرزا محمد ولد میرزا عبد الحمید لشکر

نوین حاج میرزا احسن برادر

نواده مشیر لشکر میرزا فرج خان

لشکر نوین میرزا علی ولد میرزا احمد

حسین نوری میرزا احمد خان

لشکر نوین میرزا علی میرزا مصطفی

لشکر نوین میرزا علی میرزا

سرشته داران و کخانه

میرزا احسن اصمغان میرزا آقا

میرزا علی ولد مرحوم حاج میرزا

اشرف لشکر نوین میرزا هدایت

الله ولد مرحوم میرزا اسماعیل

لشکر نوین میرزا احب الله

ولد میرزا احمد ولد میرزا علی

خراسان
ارض اقدس

میرزا سید محمد مؤمن شکر کز نویشا
خوانان میرزا احمد خان لشکر
نویس ولد میرزا سید محمد

سریشند اران
میرزا ابوسف میرزا محمد علیخان
فارس

میرزا الطیف علیخان لشکر نویسیان
فارس میرزا مصطفی لشکر نویس
اصفهانک غیره

میرزا محمد علیخان لشکر نویس میرزا
محمد لشکر نویس میرزا ابوتراب
سریشند اران

لرستان و بروجرد
میرزا آخسان لشکر نویس پسر
میرزا اسمعیل لشکر نویس

عربستان
میرزا اسمعیل سریشند اران
سمت افغان

میرزا سید محمد علی سریشند اران
عراق
میرزا سید باقر سریشند اران

عراق
میرزا سید باقر سریشند اران
عراق
میرزا سید باقر سریشند اران

میرزا علی محمد برادر میرزا سید محمد
لشکر نویس
هندوین

میرزا سید ابراهیم لشکر نویس
مازندران
میرزا علی رضا لشکر نویس

میرزا جعفر سریشند اران
کیلان
میرزا ابوسف خان لشکر نویس

استراباد

میرزا امیر لشکر نویس میرزا
فتح الله پسر میرزا الیه
کرمان

میرزا محمد علیخان ناصر لشکر
مقامور کرمان میرزا اصناد خان
لشکر نویس ولد میرزا محمد علیخان

میرزا عبد الله سریشند اران
کرمانشاهان
میرزا سید علی لشکر نویس

لرستان
میرزا علی قی کردستان لشکر نویس
همدان

میرزا علی ولد میرزا احمد لشکر نویس
میرزا یونس کرمان میرزا
و کلبایگان و غیره

میرزا محمد قلی لشکر نویس میرزا
محمد سریشند اران پسر شازده
اطشاه و جراحان نظام

میرزا علی رئیس اطشاه حکیم
کل نظام میرزا سید محمد حکیم
باش توپخانه میرزا اسمعیل خان

جراح باشی میرزا افرج الله
سریشند اران میرزا شمس
سراج الاطباء

اطشاه و جراحان نظام
میرزا یونس کرمان میرزا
صاحب منصبان

امراء قویان
(شاهزادگان و آنها که در خدمت
و زادند دارند)

جناب جلالت میر نظام کار
کران کل مملکت آذربایجان
جناب جلالت میر محمد علی

الغظام

وزیر بخندار مقیم اسلامبول
نواب والا جهاد وزیر امور

حکمران شاهزاد و بیظام
نواب والا مقیم الدوله
مملکت فارس نواب والا

فرمانفرما والی مملکت کرمان
و بلوچستان نواب والا
صیاء الدوله نواب و بولد

نواب حاتم الدوله نواب حاج
بهاء الدوله نواب شجاع الدوله
سلیمان میرزا نواب امیر جهان نادر

نواب حاج حسام السلطنه
والی اناث کیلان و طولاش
نواب احتشام الدوله عبید

سایون
چون رعایت تربیت صحیح است
صاحب منصب اعظام تولید بعضی

اشکالات میگرد و اشارت
و گفتگو میشد لهذا چندان
رعایت تربیت شد

امیرالامراء العظام سلطان
صاحب اختیار امیرالامراء العظام
رحمت الله خان ساری اصلان

امیرالامراء العظام ساعد الدوله
سردار قشون عراقی امیرالامراء
العظام نصر الملك امیرالامراء

العظام حسام الملك امیر قشون
والی کرمانشاهان امیرالامراء
العظام عزیز السلطان امیر

الامراء العظام نظام الدوله محمد
ابراهیم خان توریه والی کرمان
امیرالامراء العظام شجاع السلطنه

جناب احتشام الدوله امیرالامراء
الغظام

العظام سيف السلطنة جناب
 فخامت مضایع امیر الامراء العظام
 حاجی شهاب الملک امیر الامراء
 العظام یار محمد خان سهام الدوله
 حاکم بجنورد امیر الامراء العظام
 میر علیخان حشمت الملک امیر فاین
 امیر الامراء العظام محمد باقر خان غاد
 الملک وکیل طبس امیر الامراء
 العظام حاجی حسام الدوله قاضی
 اذربایجان امیر الامراء العظام
 آقاخان امیر قومان امیر الامراء
 العظام حاجی مصام الملک
 جناب فخامت مضایع امیر فاین
 وزیر صنایع امیر قومان امیر
 الامراء العظام نصره الله خان
 امیر قومان عبد السلطنة
 ایضا امیر ایگدر آرا
 امین و نشان و خیال
 امیر قومان هسکند
 نواب نصره الدوله قاضی اذربایجان
 جناب امیر القاب نظام السلطنة
 والی عربستان عمده الامراء
 العظام کنت دوست خرب
 نظم الملک ربیع بلبل
 سر قیسان اول
 (سواى سرتیپان اول که خورنوا
 و سوان نوشته شده اند)
 نواب سيف الدوله سلطان محمد
 ذوالاجودان حضورهایون
 دوال ولايات ملازم و قیسرکان
 و نهادند حسینقلخان قاجار
 قوآنلو عبدالحکیم خان جاب
 محمدخان والی قاضی اذربایجان
 میرزا عیاض الدوله میرزا عظم

جناب حاجی حسینقلخان السلطنة
 میرزا محمد علیخان معین نظام
 عزیز الله میرزا محضر السلطنة
 جناب مستعار الدوله میرزا
 یوسفخان عبدالحکیمخان
 حاجی حسینقلخان برادر سوار
 اصلاں میرزا اذیکخان قواد
 محمد میرزا اوله ملک آرا قواد
 جلال السلطنة محمد میرزا
 عباسقلخان اعتماد نظام سرتیپ
 اول و قمرم نواب مستطاب
 اشرف والا نایب السلطنة
 محمد قاسمخان صاحب جمع امین
 علی محمد خان رادرجناب حاجی
 السلطنة جناب زینب خان
 وزیر مختار مقیم وینه حاجی
 عطاء الله خان
 امیر زل
 عبدالمجید میرزا حاکم سابق
 قراجه ذراع وایخان نصر السلطنة
 محمود میرزا سرتیپ اول حاجی
 آغا غلامعلی سرتیپ اول
 میرزا حسینخان سهام السلطنة
 محمد علیخان قیسر خان الملک
 نصر الله خان لکراچی مخصوص
 حضورهایون اعتماد الحکم
 حاجی سرتیپ خان آغا باشوا
 آغا ناصر خان میرزا البوتراجا
 نایب اول اداره پلیس اسلام
 خان قیسر حرم وزیر نظام
 اسکندر خان افغان میرزا احتیاج
 پیشخدمت خاص و سرتیپ اول
 غلامعلیخان سرتیپ اول قیسر
 سهام الدوله جعفرقلخان ولد

مرحوم قنبر علیخان سعد الدوله
 عالم شاه میرزا فتح الله خان باظر
 دیوانخانه میرزا اسد عبدالحکیم
 پیشخدمت خاصه محمد باقرخان
 سرتیپ سابق قوچ سیم شفا
 سرتیپان و قوچ
 (سواى آنها باشد که خورنوا
 و سوان نوشته شده اند)
 میرزا احمدخان شاد
 الوزاره خارجه محمد حسین
 اردلباشی سرتیپ و قوچ میرزا
 حنخان قیسر حرم سهام السلطنة
 میرزا اسد الله خان ولد میر عطاء
 الله خان میرزا احسان و قوچ
 پیشخان اذربایجان ابوطاخان
 محمد حنخان شجاع الملک ولد
 مرحوم عبد القادر خان شجاع الملک
 محمد علی میرزا میرزا جواد خان
 حید خان ولد مرحوم آصف الدوله
 میر سلیمان خان صار و السلطنة
 سرتیپ و قوچ میرزا حسینخان
 ولد میرزا محسن مسنون سرتیپ و قوچ
 محمد حسین میرزا حاکم طارم سرتیپ
 میرزا اسمعیل ولد صاحب باشی
 سرتیپ و قوچ میرزا عباسعلیخان
 سرتیپ و قوچ
 سرتیپان و قوچ
 (سواى آنها باشد که خورنوا
 و افراج نوشته شده اند)
 داراب میرزا کامران میرزا
 مرتضی قلم میرزا ذوالاجودان
 حضورهایون عین الملک
 میرزا محمدخان سرتیپ قیسر حرم
 صد اعظم میرزا امید محمدخان

سرتب سهرنگ ساقوچ بهادر
 اسماعیل خان ولد مرحوم حبیبخان
 ماکوچی علیغینخان سرتب ساق
 از فوج ایلات محمد علیخان ولد
 مرحوم امیر لاسرا مهدیخان
 جهان بیکلو خانبابا خان پسر
 صاحبخسار میرزا علیخان افشا
 حیدر خان هراتی علیقلخان
 پسر مرحوم حاجی بهاء الملک
 عباسقلخان هراتی علیخان
 یث کوچه مهدیخان قاجار
 سیف الله خان لاریجان میرزا
 نصر الله خان مهندس ولد
 علیضاخان ذوالاجودان
 مرحوم مصمصام الدوله مصطفی
 قلیخان ولد مرحوم ابضا محمد شینا
 بونخان برادر شجاع السلطنه
 حبیبقلخان سرتب برادر مرحوم
 اجود انباشه حیدر خان سرتب
 پسر مرحوم حاجی سعد الدوله
 محمود خان میرزا عبدالکریمخان
 سرتب حاجی محمد حسنخان زند
 محمد حسنخان ولد مرحوم محمدخان
 امیر تومان محمد حسینخان ولد
 مرحوم ابضا مرتضی قلی افای تیره
 خارج از فوج نیم شفاغی کرماد
 خان مجبورک یوسفخان سرتب
 سابق سواره افشار میرزا مرتضی
 خان ولد مرحوم میرزا زین العابدین
 البرز عبدالعلیخان ولد سعد
 السلطنه علیخان ولد مرحوم نظام
 الدوله نصر الله خان ماکوچی
 حبیب الله خان ولد ابو الفتح خان
 ایلیخان اسد الله خان

پیشخدمت خاصه ها بونی سرتب
 میرزا غلامقلخان ولد
 جناب میرزا محمود وزیر سابق
 دارالخلافه قاسمخان کوروسی
 محمدخان افشار میرزا حبیبخان
 سرتب دار امان الله خان
 پسر مرحوم ابراهیم افای ماکوچی
 مرتضی خان رئیس مکران خان اسرا
 آغا سلطان خواجهر حاجی شیخ
 محمد جعفر معتمد الخوار افای ماکوچی
 سهرنگان خارج از فوج
 کلبرضاخان ولد مرحوم امیر نظام
 عبدالعلیخان ولد مرحوم ابضا
 مرتضی قلیخان سمنانی افای خان
 ولد مرحوم سلیمانخان امیر تومان
 حبیبعلیرزا حبیبخان ولد
 حاجی اردشیرخان علیخان ولد
 مرحوم علی اکبرخان سرتب
 رحمة الله خان شفاغی میرزا
 بزرگخان پسر مرحوم میرزا علی قاجار
 مقام علی اکبرخان اصفهان
 سهرنگان فوج سابق نظاماوند
 کلبرعلیخان پسر مرحوم نظام الدوله
 محمد افای ولد مرحوم حاجی بزرگخان
 علیقلخان شفاغی مجسمان
 ولد شیخعلیخان حاجی فضلعلیخان
 کاخان شفاغی اسد الله خان
 ماکوچی امیر صلا میرزا
 سهرنگ علیغینخان علی
 اکبرخان برادر مشارالیه
 عباسقلخان ولد مصطفی قلیخان
 جهان بیکلو فخر الله پیرزا
 محمد کاظم میرزا ولد عالمشایر
 ازین العابدینخان احمدخان

میرزا مسعودخان عبداللہ خان
 ولد مرحوم جعفرخان ابوحنیفه
 محمدخان پندی قوچ الله خان
 حبیبقلخان سهرنگ سابق
 قوچ هفتم شفاغی مهدیخان افای
 عبدالعلیخان حسینعلیخان هراتی
 ولد مرحوم فضلعلیخان ابراهیمخان
 لاریجان حنغان افشارکند
 آبادی پاشا خان حشر مظفر
 السلطنه محمد حسنخان دورن
 علیقلخان کمر غلامرضاخان
 مان مرتضی قلیخان ولد مرحوم
 حاجی بهاء الملک اسد الله خان
 ولد مرحوم حاجی سعد الدوله
 آقاخان سهرنگ ولد مرحوم محمد
 قلیخان دبی آغا مکران خواجهر
 حسنخان برادر مرحوم ایلیخان قران
 میرزا علی اکبر زین العابدین میرزا
 فتح الله خان قراکوزلو حسنخان
 نواده جناب صاحبکدووان
 حسین افای افشار محمدخان
 درجین میرزا محمد قلیخان ولد
 مرحوم میرزا غفران کوروسی
 یحییخان پسر نصر الله صاحب السلطنه
 اسماعیلخان ولد مرحوم محمدخان امیر تومان
نایب از اجود انباشه
 جلال الدین میرزا یار محمدخان نایب
 اجود انباشه علی اکبرخان نایب
 اجود انباشه مصطفی خان قاجار
 علیرضا میرزا فرزاد ارسلان میرزا
 احمد میرزا خلف مرحوم امیر تیمور میرزا
 احمد میرزا خلف مرحوم کیکاووس میرزا
 ارسلان میرزا سلطان محمد میرزا
 مصطفی قلیخان خلف مرحوم منوچهرخان

میرزا علی آقا اسدالله خان دینلے
 ناصرقلینخان میرزا یوسفخان
 میرزا افضل الله خان یوسفخان
 شفا علی غلامقلینخان و شفا
 کریمی سلطان احمد میرزا
 علی اکبرخان نواده مرحوم فضلعلیخان
 جعفرقلینخان قاجار محمدحسینخان
 نواده مرحوم حاجی هادیخان
 جهان بیکو جعفرخان و ولد
 حاجی محمدعلیخان سرهنگ محمد
 حسینخان پیرحشیشادیموختان
 هادیخان زنده میرزا عبداللہ
 خان فائز محمدافا باقرخان
 نواده حاجی محمدعلیخان محمدعلی
 پسر مرحوم رضاقلینخان نایب الشیخ
 آقا سید بایسته قزوینی غلامرضاخان
 بیضا علی قهرمانخان سید
 حسنخان فیروزکوه سیدعلیخان
 ایضا حسنخان و لدر مرحوم علیقلین
 خان میرزا اعلیخان و ولد
 عبدالرسولخان بیوکخان
 افشار مهدقلینخان محمدعلیخان
 ولدهاشمخان سیداللهخان
 ولدایضا میرزا احمدخان ولد
 مرحوم حاجی شیخاع الملک
 نجفقلینخان عبدالعلیخان افشار
 داودخان و ولد محمدعلیخان سرتپ
 جلال الدین میرزا ولد مرحوم عماد
 الدوله میرزا حسنخان امیرخان
 آقا ارغان پسر جبرئیلخان صبحی
 علی اکبرخان و لدر مرحوم حاجی محمدعلیخان
 سرهنگ اسکندرخان حسینخان
 وار شکرالله خان علی آقا ولد
 محمود آقا اسماعیلخان بظاہر

مرتضیقلینخان آقا رحمت الله خان
 برادر مرحوم دبیرالملک
 مصطفیقلینخان قاجار محمدعلیخان
 کرند علی غلامقلینخان و لدر
 محمدعلیخان سرتپ قاسمخان
 ملا بر محمد مصطفیقلینخان کاشانی
 بلخان و لدر مرحوم حاجی نریمانخان
 محمدخان صابریقلینخان محمدحسینخان
 علیخان مرتضیقلینخان عراقی
 میرزا افضل الله خان فیروزکوه
 میرزا اقبیخان پسر میرزا اسماعیل
 لشکر نویس میرزا احسانخان
 و لدر مرحوم میرزا ذکری غلام
 میرزا اسدالله خان قهرمان
 صادقخان مذکور مرحوم و کل
 الملک تقیخان کرمانی
 حسین آقا ولد علی بیک افشار
 محمدقلینخان پسر پیرالدوله
 سلیمانخان نایب الجودان بایسته
 و لدر مرحوم مهدقلینخان سرتپ
یاوہ ازخارج اذوق
 مرتضیقلینخان یوسفخان اسکندر
 پیر جبرئیلخان رضاقلینخان
 باغیشت حسین بیک قراباغی
 اسماعیلخان بادکوبه علیخان
 سرتپ عثمان آقا و لدر مرحوم
 بنیاد الدین آقا جعفرقلینخان
 سرتپ محمد یوسفخان سرتپ
 عزیز محمدخان ایضا جعفرقلینخان
 مرآت محمدخان رجبخان
 گودرز علی خضر و قازخشر
 شکرالله خان ایضا مرتضیقلینخان
 قزوینی مرتضیخان و لدر
 مهدقلینخان سرتپ سبلی

عثمانقلینخان و لدر مرحوم جعفر
 تقی بیک لطفعلیخان الکرجانی
 و لدر مرحوم محمدخان امیر تومان
 شکرالله خان و لدر مرحوم اسماعیل
 حاجی بیکو رضاقلینخان و لدر
معین
ایران
 کریمخان میرزا عبدالوہابخان
 سرهنگ علیخان قاجار محمدعلیخان
 عبدالحمید میرزا سرهنگ
 محمود میرزا مصطفی بیک
 میرزا اشکرالله میرزا محمد علی
 میرزا اسحق معتمد میرزا محمد
 خان معتمد محمدخان
معین
از قدیم و جدید
 ژرژال اندرین میونسین
 مؤرخ کابوچی باشی ژرژال واکوفا
 میونسین گورس (بطور) اشتا
 کارخانہ فشک ساز
 میونسین جنرال استودانج
 معتمد پیادہ نظام کپرن کور
 معتمد پیادہ نظام کپرن کازرو
 معتمد پیادہ نظام (جنرال)
 پروشنک معتمد توپخانہ
 میونسین گورس کابوچی باشی
 نظام سیوودل نایبقل
 شانسور آوف
صاحب منصبان
 طرح جدید اطہرنی
 یکصد و شصت و نہ نفر
 سرهنگ دہ نفر نایب سرهنگ
 کرد و سرتپ آتہایا و داوولی
 دہ نفر یاورد و قیم باز دفر

تخصیص افواج توپخانه

کلیه توپخانه صوبت بشه شده
از دو تومان توپخانه اول
عبارت از افواج و طوایف و پانجا
است که دوازده فوج است که بشود
فوجی تومان بشود نوشته میشود

افواج از پانجا

از بابت تومان اول سه هزار
پناه و هفت نفر فوج هاداران
هزار و هجده نفر فوجی محمد تقی خان سرتیپ
ولده حرم انور و محمد پانچان امیر
تومان رئیس سابق توپخانه
دوینت شصت و هفت نفر
فوج اول هزار و هجده نفر فوجی
ولده حرم صفر علی خان سرتیپ
دوینت و پنجاه و پنج نفر
فوج هاداران افشار جمعی خسران
نصرالدوله سرتیپ اول دوینت
و پنجاه و پنج نفر فوج اول
افشار جمعی خسران نصرالدوله
بکرتیپ صادق خان دوینت و
پنجاه و یک نفر
فوج دوم هزار و یک نفر
حاجی شکور خان سرتیپ اول
سیصد و هشتاد و هشت نفر
فوج سیم ارغونی محمدی حاجی میرزا
قصر خان سرتیپ و دیم
دوینت و شصت و نه نفر
فوج چهارم مرند جمعی میرزا
شفیع خان مؤمن نظام سرتیپ اول
دوینت و پنجاه و چهار نفر
فوج پنجم خوی بکرتیپ محمد پانچان
صد و هشتاد و هشت نفر
فوج ششم لک صد و نود و هشت نفر

چهل نفر زبان و اسر غور
پانزده نفر طبیبان زده نفر
مؤذن پناه و پنج نفر
شاطر و علمه خات زده نفر
توپخانه مبارک

بامارت توپا شرف والا
افای فتحعلی خان امیر توپخانه
و دناست امیرالامراء العظام
امین نظام رئیس توپخانه
عده نفرات کل توپخانه
شصت و دو هزار و صد و هشتاد و هشت نفر
و هفت نفر

در رؤساء

دو نفر
توپا شرف والا افای فتحعلی خان
امیر کل توپخانه مبارک امیر
الامراء العظام امین نظام رئیس
کل توپخانه
استخار که در کلیه توپخانه
مشغول و جمل خدمتند پنج نفر
میرزا محمد علی اعتماد لشکر
لشکر تبریز توپخانه و اصطبل
توپخانه میرزا امیرعلی خان
اجود انباشی توپخانه جنرال
بروشن خان معلم جنرال
واکر خان معلم میرزا ابراهیم خان
سرتیپ فرمانده و رئیس میدان
و معلم پسر حرم میرزا علی
اکبر خان اجود انباشی
نفرات افواج و طوایف
شهر اردبیل صد و چهارده نفر
پیشمان و اطباء و ارباب علم
و اصناف و سربازان و موبدین
و شیوچیان سیصد و شصت و شش نفر

سلطان چهل و هفت نفر
نایب اول پناه و نه نفر نایب دوم
هفت نفر و یکل باشی و پانجا
دوازده نفر

مهندسین و مترجمین

مهندسین
احمدخان فاجار سرتیپ محمد
حسن میرزا سرتیپ
مترجمین

میرزا محمد علی سرتیپ
علاءالدین که جدیداً لک نظام
موسوی مرید لک نظام
صاحب منصب و معلمین و مترجمین و پانجا
صاحب منصبان

میرزا کریم خان سرتیپ اول و صاحب
السلطنه رئیس
لشکر تبریز

در اداره جناب لایزال نظام الملک
مرتضی قلیخان سرهنگ ناظم
میرزا علی اصغر خان سرهنگ اجود
احمد میرزا سرهنگ کابدار
جناب شیخ احمد قاضی پیشماز
میرزا هدایت میرزا

معلمین ایرانی

دوازده نفر
معلمین فرانسه
میرزا بروشل معلم علم توپخانه
میرزا گاردرتیه معلم مؤذن
دکتر مرزا معلم زبان فرانسه
میرزا مونسلم پیران دانه

شاگردان

صد و هشتاد نفر
مهندس پانزده نفر
توپخانه پانزده نفر

تو پچی بلضا و کلا و سحر
 پنجهزار و هشتصد و چهل و دوازده
 مور بکا پچی و شینوچی
 هشتاد و نذر
اصناف
 از حداد و نجار و سراج و خطا
 بیت و ستره
سرایدار و سقا
 بیت و هفت نفر
مستمر به بکیر
 از اولاد صاحبان
 متوقای توپخانه چهل و هفت نفر
اسا صاحبان کلا توپخانه
 از حاضرین و کابینا و
 مشاورین سرحدات و متصرفین
 و برخصین خانه
سرینکها و اور و ویر و سمر
 سی و دو نفر
 جناب امیرالاسراء العظام حاجی
 شهاب الملک حاجی شکورخان
 سرنیک اول و معتمد نظام
 املاخان سرنیک اول و شهاب نظام
 حاجی میرزا فرج خان سرنیک و تیم
 خسرو خان نصرالدوله سرنیک
 اول میرزا شفیق خان مؤمن بنیاد
 سرنیک اول میرزا افغ الله خان
 سرنیک اول حاجی عبدالحق خان
 سرنیک اول محمد یقین خان
 سرنیک و تیم حسین قلی میرزا
 غاد السلطنه سرنیک و تیم
 ذوالفقار خان قلعه مکی سرنیک
 دویم مرتضی خان سرنیک
 توپچیان هم دیل امیرالاسراء
 العظام امین نظام

سرهنک یکصد و شصت و سه نفر
 توپچیان مهندس ملایر
 جمعی و الفکارخان سرنیک
 و قلعه مکی یکصد و پنجاه نفر
 توپچیان جدید طرح اطریش
 با نظام صاحبان
 جمعی مهندیقینان سرهنک
 یکصد و هشتاد و دو نفر
 توپچیان اصفهان به سرهنک
 عبدالحکیم خان
 یکصد و بیست و پنج نفر
 توپچیان شیراز به و بوالور
 جمعی حاجی عبدالحکیم خان سرنیک
 اول یکصد و پنجاه نفر
 توپچیان بکطای جمعی عتبا
 میرزا ای سرهنک یکصد و
 بیست نفر
 توپچیان انزلی و اشراف
 جمعی میرزا محمدخان سرنیک
 هفتاد و شش نفر
 توپچیان زرنده به سرهنک
 آغا خان سی و شش نفر
تخصیص صاحبان
 از شهرار و چاه صد و هشتاد و شش نفر
علائق و موجود توپخانه
 پانصد و شصت و هشت نفر
 از باب منصب هستند
 از رؤسا و سرکردگان و صاحبان
 و ارباب علم و اطباء که از قرار
 تفصیل بل تخصیص داده میشوند
 با آنکه پنجهزار و هشتصد و نوزده
 نفرند تا به غیر نمیکند
 از این افراد

فوج هفتم شفا به جمعی عکس خان
 سرنیک و بیت و چهل و ستره نفر
 فوج هشتم خانای جمعی میرزا افغ الله
 خان سرنیک اول و دویست و پنجاه نفر
 فوج نهم آن مقدم جمعی بنو کمان
 سرنیک و بیت و چهل و هشت نفر
افواج و از باب توپخانه
 ستره هزار و پنجاه و هشت نفر
 توپچیان کوچک نواب شرف الا
 امیر توپخانه که از اولاد صاحبان
 توپخانه هستند پنجاه نفر
 فوج خسته جمعی نیمورخان
 دویست و بیست و هشت نفر
 فوج اول و دویم خرفانی جمعی
 اصلا نمان سرنیک اول
 پانصد و سی نفر
 فوج جدید پنجمه و کمراناشا
 و ستراتی جمعی میرزا اسمعیل
 اجود انباشی دویست و چهل نفر
 فوج قزوین جمعی علی اکبرخان سرنیک
 دویست و چهل نفر
 فوج افشار بکشلو جمعی طایفه
 باقرخان سرهنک صد و
 شصت و هشت نفر
 فوج گروس جمعی علی بنیادخان
 سرنیک و بیت و پنجاه نفر
 فوج همدان جمعی حسین قلیخان
 ضیاء الملک سرنیک اول
 یکصد و چهل نفر
 توپچیان فراتر و کور و جمعی عواد
 السلطنه حسین قلی میرزا ایک
 صد و پنج نفر
 توپچیان نهاوند جمعی محمد علی

ابو خالخان سرتیپ عتیم شاه
 سرتیپ افشا عسکر خان تیرتپ
 شفا خان محمد حینخان سرتیپ
 خرد بیک خان سرتیپ مقدم
 علی رضا خان سرتیپ کروبی
 حیدر علی خان ضیاء الملک سرتیپ
 اقل هدا خان قهرمان میرزا
 سرتیپ شیر نواب والا عز الدین
 عبدالحسین میرزا سرتیپ پیر
 مرحوم محسن میرزا امیر اخور
 مسخران سرتیپ اسمعیل خان
 سرتیپ حینخان سرتیپ بادی
 زاده جناب نیر نظام حسین خان
 سرتیپ اردوبی حاجی باقر خان
 سرتیپ انشای بکشلو بیوفا
 سرتیپ علی اکبر خان سرتیپ
 شروینی محمد افای سرتیپ
 محسن خان سرتیپ امیر خان
 سرتیپ یوز بکا بختان احمد
 سرتیپ کرمانی میرزا محمد
 سرتیپ سیر ملک الا طباء
سرهنگان
 نیجاه و نه نفر
 اسد الله میرزا ای سرهنگ
 محمد علی میرزا ای سرهنگ سیف
 الدین میرزا ای سرهنگ بهادر
 غلامحسین خان سرهنگ بهادر
 حبیب الله خان سرهنگ افشار
 محمد علیخان سرهنگ نوج اول
 افشار ابوالقاسم خان سرهنگ
 تهریز میرزا القاب بختان
 سرهنگ اردبیلی فتح علیخان
 سرهنگ خوجی محمد صاد قمار
 سرهنگ پیر مرحوم وزیر نظام
 افغان سرهنگ شفا
 پاشا خان سرهنگ شفا
 حاجی علی اصغر خان سرهنگ
 شفا فخر الله خان سرهنگ
 خلخال پاشا خان خلخال
 فرج الله خان سرهنگ طالش
 حینخان سرهنگ حنخان
 سرهنگ قویچ اثر طرح اطرش
 معلم مدرسه ناصر علی اسد
 خان سرهنگ قویچانه طرح اطرش
 محمد علیخان سرهنگ قویچانه
 طرح اطرش میرزا باقر خان
 سرهنگ پیر هندی پاشا
 میرزا حسینخان سرهنگ ثامور
 حق بلذاری قویچانه خراسان
 رضا خان سرهنگ ثامور
 قوی بلذاری قویچای ابرار
 حینخان سرهنگ پیر مرحوم
 احمد خان عمید الملک میرزا
 رضاخان سرهنگ افغان الله
 خان سرهنگ هاشمخان سرهنگ
 حاجی محمد باقر خان سرهنگ
 محمد علیخان سرهنگ مصطفی
 خان سرهنگ ولدا میرا لشر
 الغظام امین نظام عباس
 میرزا ای سرهنگ یوسفخان
 سرهنگ خشر کلعلیخان
 پیر مرحوم نظام الدوله محمد
 ناصر خان ولد حاجی شهاب الملک
 علیخان سرهنگ افشار
 حسینعلیخان سرهنگ ارفی
 هاشمخان سرهنگ قمار
 خانینا ناخان سرهنگ ولد مرحوم
 حاجی قنبر علیخان سعد الدوله

میرزا آغا خان کرمانی
یاوران اول و دوم
نور دین

حیفخان یاور اول هاشمخان
یاوران بهارلو زبانهان یاور
اول محبعلینخان یاور اول فرج
بهادران افشار حبیبالله خا
یاوران باقرخان یاور اول
حاجی غریب خان یاور اول فلیخان
یاوران ارونقی میرزا اعتقاد
یاوران ارونقی حاجی محمدخان
یاوران ارونقی حسینخان یاور
اول ارونقی محمد علی بیگ یاور
اول مرید عبادالله خان یاور
اول شفا میرزا شکرالله خان یاور
اول کرمانشاهی حسین خان یاور
اول کردی میرزا عبداللہ خان
یاوران پیرامبرالاسراء العظام
رئیس صطبل قوچان فریدون
میرزا یاور اول میرضا صطبلخان
یاوران اول نصرالله خان یاور اول
تبریز حاجی یوسف بیگ یاور
فتحعلی بیگ یاور اول تبریز سید
ولی بیگ یاور اول مرید حبقر
فلیخان یاور اول کرمانی حمزہ بیگ
یاوران مرید آغا جانخان یاور
اول شفا سبزل آغا یاور اول
علی سکر آغا یاور اول صادق
یاوران اول خوی سلیمانخان یاور
اول مقدم رضاخان یاور اول
محمد سر طرح اطریشی معتمد مدد
ناسر میرزا ابوالہیم یاور اول
طرح اطریشی محمدان یاور اول
ہوٹخان یاور اول مقدم علیخان

یاوران اول اسمعیلخان یاور اول
حسن عکدالباقی خان یاور اول
فرزینی غلامحسین خان یاور اول
فرزینی روح اللہ میرزا یاور اول
محمد صادق خان یاور اول یحیی
خان یاور اول افشار بکتلو
محمد حیفخان یاور اول فرزینی
سرفضہ فلیخان یاور اول خرقا
ذوالفقار خان یاور اول ہادی
علیخان یاور اول ہادی سیف
اللہ خان یاور اول ہندس ملای
حیدر خان یاور اول سلیمانخان
یاوران ہندس ملای
اسد اللہ خان یاور اول میرزا
اکمل خان یاور اول محمد آقا
دویم ہارو میرزا علیخان
یوسف بیگ یاور دوم ہارو
باقرخان یاور افشار پاشا خان
یاوران افشار علیفلیخان یاور
افشار محمد جعفر آغا یاور
افشار عبداللہ خان یاور افشار
میرزا نور اللہ یاور افشار
اسمعیل بیگ یاور تبریز
محمد خان یاور تبریز جہانگیر
خان یاور ادبلی
محمد حسین بیگ یاور مرید
میرزا کچان یاور مرید سید
محمد بیگ یاور مرید کلبلیخان
یاور خوی غلامعلیخان یاور
خوی احمد آغا یاور خوی
حیدر خان یاور خوی حاجی آقا
بیگ یاور خوی آقا بیگ یاور
غلامحسینخان یاور شفا
میرزا یوسفخان یاور خلیخان

صادقخان یاور مقدم شرفی
یاور بخش علیغیب میرزا یاور
حسن خسرو میرزا یاور بخش
محمد علی بیگ یاور بخش میرزا
حیفخان یاور فرزینی میرزا
حسن یاور فرزینی اسمعیل
خان یاور دویم فرزینی
مصطفی خان افشار بکتلو
ولیان یاور خرقا خلد ادعا
یاور ہادی نور اللہ خان یاور
خرقا آغا خان یاور ہادی
ابوالہیمخان یاور ہندس ملای
عبداللہ خان یاور شرفی خلد
فلیخان یاور شرفی میرزا امید
حسن یاور میرزا ابوالفتح خان
یاور میرزا غلامحسین یاور
علی کچان یاور میرزا امید علی
یاور محمد غلام میرزا یاور
میرزا صادق یاور کچان علی
اکبرخان یاور تنکا بیگ فریدون
بیگ یاور میرزا علی اکبر یاور طرح
جدید اطریشی میرزا نجف بیگ
طرح جدید اطریشی میرزا محمد
یاور طرح جدید معتمد مدد ناصر
میرزا محمد علیخان یاور طرح جدید
اطریشی عبداللہخان یاور
سلیمان میرزا یاور معتمد نوچا
کوچک

ادبلی بکمر

بیگ شرفی
میرزا عبدالاکبرخان مہدی ناسر
نوچا و قورخان میرزا علی
علوہ لشکر فرس میرزا ہادی
لشکر فرس برات نوچا نوچا

ملایم

رستخان نایب اول حنغان نایب
دویم جلودار شش نفر

هناوند

هاشخان نایب اول آقا بانا
نایب اول غلامعلی بیک تحویلدار
هادی بیک نایب دوم جلودار
هشت نفر

عراق

افراسیا بختان نایب اول علیخان
ونورالله خان نایب دوم جلودار
شش نفر

ساوا

هدایت الله بیک نایب دوم غنا
الله بیک نایب دوم زین العابدین بیک
تحویلدار جلودار دو نفر

سایر لایا و سرحدات

ادریان بختان
حبیلخان سرهنگ و امیر اخور

نایب دوم و نفر جلودار ده نفر
خراسان و قزوین و سیستان

محمد همدان رئیس رشتهداران
مونیخان نایب اول نایب دوم
دو نفر جلودار هشت نفر

اصفهان

خانی ناسم نایب اول نایب دوم
نفر جلودار دو نفر

شیراز

غیاث الله بیک نایب اول
جلودار پنج نفر

عربستان

زمان بیک نایب دوم جلودار
دو نفر

لستان

پانزده نفر

میرزا ازین العابدین طبیب میرزا
ابوالقاسم طبیب رئیس نظامات
دارالسقا میرزا کاظم خواجه
میرزا ابابای دوانساز ناظر
پرستار چهار نفر آشپز
ریختن شوی دو نفر قرارش
و قراول چهار نفر

سایر ارباب مناصب

از سلطان و اجودان و نایب
غیره که در تمام افواج توپخانه
هستند سیصد و نود نفر
برناست و امیر اخور و امیر لاله
العظام محمد حنیفان پشیمند

حاضر کتاب مبارک

مخصوص حضورها یون
اعتقاد لشکر لشکر و بر کل توپخانه
مبارک و اصطبل توپخانه میرزا
علیهضات لشکر و بر راه توپ
اصطبل میرزا احتضار امیر اخور
میرزا علیغنی مرشد دار میرزا
حمود مشرف یحییخان نایب اول
حسن بیک نایب اول علیخان نایب
و تحویلدار کاظمخان نایب بیضا
باشی استاد حاجی علی نعلبند

نعلبند و اختری شش نفر
جلودار چهارده نفر

خمس

محمد ابراهیم بخاری رئیس مکتب
باباخان نایب اول فتح الله خان
نایب اول حاجی تقی نایب اول
قادر علیخان نایب اول نایب دوم
هشت نفر جلودار شانزده نفر

میرزا اسمعیل مرشد دار و قراول

میرزا علی مرشد دار میرزا سید
مرشد دار میرزا نصر الله مرشد
دار میرزا علی مرشد دار توپخانه
خلعالم میرزا رفیعخان مرشد دار
میرزا نصر الله مرشد دار فاقد
میرزا احمد علیخان مرشد دار
میرزا عباس مرشد دار میرزا

احمد آقا مرشد دار

میرزا حسن
مرشد دار میرزا امیر مصطفی ایمن
میرزا حبیب خان ایضا میرزا آقا
مرشد دار توپخانه ناظر
میرزا علامرضا مرشد دار میرزا
عباس ایمن میرزا امجد مشرف

میرزا احسن ایمن

میرزا ابوالقاسم
ایمن میرزا احمد رضا ایمن میرزا
سید احمد ایمن میرزا علی اکبر ایمن
میرزا احمد علی ایمن میرزا فتح الله
ایمن میرزا زور کحان ایمن میرزا

اسمعیل ایمن

میرزا آقا خان
سیلا خورده میرزا بصیرت زین
اطباء و جراحان

ده نفر

میرزا سید محمد حکیم باشی توپخانه
میرزا محمد حنین طبیب بزرگ میرزا
محمد حنین طبیب شیلان مامور

خراسان

میرزا عبدالله طبیب
اذربایجان میرزا احسن طبیب
مامور فارس ابوالفتح میرزای

طبیب

میرزا محمد طبیب میرزا حسن خواجه
سید عباس خواجه مامور خراسان
میرزا ازاد و اساز و عکار توپخانه

اعزاز الیه

افغان بیک نایب قیوم جلوداد
دوفتر

کرخانان

محمود خان نایب اول جلوداد
دوفتر

کدرمشت

افریایان نایب اول جلوداد
دوفتر

استر آباد

زین العابدین بیک نایب اول
جلوداد دوفتر

قورخانه مبارک

ابوالجیمی خواجه شجاع جهانگیر
خان وزیر صنایع امیر تومان
هفتصد و هفت نفر

رکاب مبارک

چهار صد و شصت دوفتر

معارف

دو بیت و پانزده نفر
جناب نظامیضای جهانگیر خان وزیر
صنایع امیر تومان وزیر قورخانه
میرزا حبیب الله لشکر قورخانه

سرتیاز و غیره

محمد علیخان پسر حرم اقبال السلطنه
عبدالله خان زین العابدینخان پسر
برادر جناب وزیر بقایا میرزا حبیبخان

سرهنکان

غلامحسینخان میوه من معلم
میکائیل قورخانه مبارک

هاشمیامباشکارخانه آتبار

میرزا حسن میر رفیعخان
شیخعلیخان میرزا احسانخان
میرزا اسیدمخین مصطفیخان
نایباجود انباشی میرزا محمد

نایباجود انباشی حسینخان
قر و پی نصیرخان قر و پی نایب

اجود انباشی محمد نامر خان
وموسیخان نواد، های مرحوم

صکدر اعظم سید علی اصغر خان
سکندر بوسقا نایباجود انباشی

اشکونوین سرشناسان

میرزا مهدیخان میرزا اشرف
میرزا نصرالله میرزا اولیقلی

میرزا اسدالله میرزا علیاکبر
میرزا علیاشه و نقاشی

میرزا علی آقا و حکیمباشی میرزا
عبد الرحیم نقاشباشی میرزا

عبد الرحیمخان طبیب میرزا
مهدیاعتماد

نصرتالله بیک یاور اول و متولیدار
انبار خالصه میرزا ابوالقاسم

یاور اول و متولیدار حاصل انباشی
کار فوروز علیخان یاور متولیدار

قورخانه قوچ بیغم شهبانخان
یاور و متولیدار انبار نقشک

خاجی عیدالله بیک یاور و شهاب
کارخانه سراجی طلماب بیک

یاور و میباشکارخانه چاشنیساز
غلامدین بیک یاور و میباشکارخان

مهران علی کیر سلطان میباش
کارخانه طوقه ساز می سید

درویش میباشکارخانه کلوله تراش
و سوهانکار میرزا احمد یاور اول

و میباشکارخانه همدان سید
کاظم یاور اول میباشکارخانه طبل

و شپور ساز می افاسیدمین
یاور میباشکارخانه اسباب

موزیکان کاظمخان یاور اول
و میباشکارخانه ریخته گری

عبدالحسین یاور اول میباش
چرخ بخار امام و یردی بیک

یاور و میباشکارخانه شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

محمد علیخان یاور و مامور عرکشا
میرزا بیک یاور و مامور عرکشا

محمد علیخان یاور و مامور قورخانه
خاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم

یاور و میباشکارخانه ریخته گری
عبدالحسین یاور اول میباش

کارخانه نقشک کاغذ حسید
یاور و میباشکارخانه نقشک کاغذ

میرزا محمد بیک یاور و میباشکارخان
چرخ بخار امام و یردی بیک

یاور و مامور کمره شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

محمد علیخان یاور و مامور عرکشا
میرزا بیک یاور و مامور عرکشا

محمد علیخان یاور و مامور قورخانه
خاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم

یاور و میباشکارخانه شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

محمد علیخان یاور و مامور عرکشا
میرزا بیک یاور و مامور عرکشا

محمد علیخان یاور و مامور قورخانه
خاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم

یاور و میباشکارخانه شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

محمد علیخان یاور و مامور عرکشا
میرزا بیک یاور و مامور عرکشا

محمد علیخان یاور و مامور قورخانه
خاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم

یاور و میباشکارخانه شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

محمد علیخان یاور و مامور عرکشا
میرزا بیک یاور و مامور عرکشا

محمد علیخان یاور و مامور قورخانه
خاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم

یاور و میباشکارخانه شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

محمد علیخان یاور و مامور عرکشا
میرزا بیک یاور و مامور عرکشا

محمد علیخان یاور و مامور قورخانه
خاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم

یاور و میباشکارخانه شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

محمد علیخان یاور و مامور عرکشا
میرزا بیک یاور و مامور عرکشا

محمد علیخان یاور و مامور قورخانه
خاجی اسمعیل یاور میرزا ابوالقاسم

یاور و میباشکارخانه شاهان
حاجی ابوطالبخان یاور اول

اصناف صنعت کا

یکصد و بیست و چهار نفر
نقشک ساز و پرداخت نقشک

پانزده نفر ریخته گری و وارده
نفر توپ و یریز پخنفر سراج

بیست نفر دو انگرد، نفر
سوهانکار ده نفر چاشنیساز

هفده نفر تیار ده نفر
حداد ده نفر نقاش پخنفر

کلوله ریز ده نفر
قورخانچی

دو بیت بیست نفر کارخان
نقشک فلز می بیست هفت نفر

معارف
چهار نفر منویشو مسمک

معارف
چهار نفر منویشو مسمک

معارف
چهار نفر منویشو مسمک

معارف
چهار نفر منویشو مسمک

معارف
چهار نفر منویشو مسمک

ظہا سترہ سترہک ناظم کارخانہ

سلطان نضر نایب نضر

سایر

بیست سہ نضر

ولایات

دوبیت و چھ روپے نضر

ادریا پانچان

جمعی میرزا عبداللہ خان سرہب

بیرون نضر معارف بیت و

یک نضر سار ہیکہ نضر

اصفہان

جمعی میرزا حسن خان سرہک

ہفت نضر معارف ہفت نضر

سایر دہ نضر

استرابای

جمعی رضا سلطان دہ نضر

سلطان نضر سائینہ نضر

کسٹامر

جمعی محمد باقر بیک نایب نضر

نایب نضر قورخانی دو نضر

خراسان

جمعی ابوالقاسم بیک بچا نضر

معارف ہفت نضر سار

سورت نضر

بو جرد و عربستان

دہ نضر

بر جرد جمعی میرزا ابو الفتح باؤ

سہ نضر

عربستان جمعی محمد صادق بیک

ہفت نضر

فارس

جمعی احمد خان سرہب بیت و نضر

معارف ہشت نضر سار

شانزدہ نضر

کرمان

جمعی علی اکبر خان یاور سہ نضر

نضر معارف چھار دہ نضر

سار بیت سہ نضر

کرمانشاہان

جمعی محمد علی خان سلطان

بیت ہشت نضر معارف

ہفت نضر سار بیت یک نضر

کرمانشک

جمعی غلام حسین خان یاور اول

شانزدہ نضر معارف پانچ نضر

سار یازدہ نضر

اسرہان

جمعی محمد حسن بیک نایب

چھار نضر نایب نضر

قورخانی سہ نضر

قزوین

دو نضر نایب نضر قورخانی

یزد

جمعی عبدالقادر خان سلطان

سلطان نضر سار پانچ نضر

زینبورد خان بیک نایب

نضر اللہ خان سرہب نو نضر

ورد بیک فراسودان دار الخلافہ

عبدالحسین خان سرہک

علی محمد بیک یاور اول

اسمعیل خان یاور دوم

موزیکانچیا

صحنہ نصیبان

شکر اللہ خان سرہب محمد خان

سرہب نوازہ مرحوم خانباغا

سرہ ارکل محمد علی خان سرہک

موزیکانچی صفر علی خان سرہک

غلام حسین بیک یاور

دکن جات موزیکانچیا

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

انکرو دودبارہ

دستہ

لورالہ و شہرستانہ

دستہ

مخصوص قورخانی و الانا بک التلہ

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

ساوہ

دستہ

سیلا خورہ

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

موزیکانچیان قورخانی

دستہ

افواج قاہرہ

فوج ہادان

نمبر

ابوالحسنی شجاع السلطنہ امیر قوما

فوج اہل خاصہ

نمبر

ابوالحسنی شجاع السلطنہ امیر قوما

بکر تپه حاجی نقد علیا سرتیپ
فوج ششم اقبال
نم (۳) سده

ابو الجبجی شجاع السلطنه
بسر تپه بوشقان سرتیپ
فوج دویم نصرت
نم (۴) سده

محمد قلیخان سرتیپ
فوج دویم خاصه
نم (۵) سده

ابو الجبجی عبدالمکین میرزا
نصرت الدوله امیر تومان بستر تپه
احمدخان
فوج چهارم تبریز
نم (۶) سده

افغان امیر تومان
فوج امیر تپه
نم (۷) سده

جبجی لطفعلیخان سرتیپ حاج
احمدخان سرتیپ عبدالجنتخان
سرهنگ
فوج مخبران
نم (۸) سده

ابو الجبجی شجاع السلطنه
بسر تپه میرزا حسنخان

فوج پنجم شقایف نم (۹) سده
ابو الجبجی شجاع السلطنه امیر
بسر تپه علیقلیخان سرتیپ

فوج هفتم شقایف نم (۱۰) سده
جبجی شجاع السلطنه
فوج ششم شقایف نم (۱۱) سده
ابو الجبجی عبدالمکین میرزا
نصرت الدوله امیر تومان بستر تپه
اسداللهخان سرتیپ

فوج چهارم نم (۱۲) سده

ابو الجبجی غزاله میرزا حاضر
السلطنه بکر تپه رضاخان سر تپه
فوج پنجم بلات نم (۱۳) سده
ابو الجبجی شجاع السلطنه امیر

رجبعلیخان سرتیپ
فوج پنجم فایق نم (۱۴) سده
ابو الجبجی نصرت الدوله علیقلی

سرتیپ
فوج آردبیل کلبه نم (۱۵) سده
بستر تپه محمد و لیلخان قاجار

فوج هفتم علیا نم (۱۶) سده
عزیزالله میرزا اظفر السلطنه
فوج مظفر میرزا نم (۱۷) سده

ابو الجبجی حاجی قلیخان قاجار
فوج سیم مرغان نم (۱۸) سده
ابو الجبجی فتح الله خان سرتیپ

فوج چهارم جدید مرغان نم (۱۹) سده
ابو الجبجی فضلعلیخان سرتیپ

فوج هفتم افشار نم (۲۰) سده
ابو الجبجی خسروخان سرتیپ
فوج ششم افشار نم (۲۱) سده

ابو الجبجی لطفعلیخان سرتیپ
فوج جدید افشار نم (۲۲) سده
ابو الجبجی میرزا علیخان سرتیپ

افشار بستر حاجی بهاءالملک
فوج نهم خواجه نم (۲۳) سده
ابو الجبجی حیدرخان سرتیپ

فوج دهم خواجه نم (۲۴) سده
حیدرخان سرتیپ
فوج پنجم خواجه نم (۲۵) سده

بکول پاشاخان سرتیپ
محمد پاشاخان سرتیپ

فوج مخصوص
نوار اشرف لایف السلطنه

امیر کبیر وزیر جنگ
نم (۲۶) سده
میرزا محمد سلطان معین نظام د

سرتیپ قلیخان
فوج اول طهران نم (۲۷) سده
ابو الجبجی امیر تهران سرتیپ

فوج پنجم تبریز نم (۲۸) سده
جبجی محمد خندان سرتیپ
فوج چهارم تبریز نم (۲۹) سده

علیقلیخان سرتیپ اول حاجی
سرتیپ
فوج دویم خلیج ساور نم (۳۰) سده

سیف السلطنه امیر تومان
فوج مخبران سرتیپ
نم (۳۱) سده

ابو الجبجی سیف السلطنه
بسر تپه فضل الله خان
فوج ششم قدیم خراسان نم (۳۲) سده

ابو الجبجی مظفر الدوله
فوج دهم قدیم خراسان نم (۳۳) سده
جبجی علاء الدوله

فوج کرمان
جبجی جمال القاب امیر نظام
بستر تپه عبدالحیخان نم (۳۴) سده

فوج پنجم خراسان نم (۳۵) سده
جبجی محمد علیخان سرتیپ مظفر الملک
فوج اول قدیم خراسان نم (۳۶) سده

ابو الجبجی نصر الملک امیر نظام
بستر تپه میرزا انیس خان هرات
الله خان سرهنگ

فوج دهم جدید خراسان نم (۳۷) سده

نسر الملك امير تومان بکرتيه
 مصطفی خان
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۳۸)
 ابو الجبجي خنخان اجود انباشه
 کل کبرهنک علیخان پسر سوم
 حاجا سید الله خان
 فوج ششم خرقان (۳۹)
 ابو الجبجي اجود انباشه
 کبرهنک علیخان
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۴۰)
 ابو الجبجي حاجا اسحق خان سرتب
 فوج هفتم و عجم (۴۱)
 ابو الجبجي محمد بن علیخان سرتب
 فوج مجاز فرزند کوی (۴۲)
 ابو الجبجي میرزا کریمخان صهر
 السلطنه سرتب کبرهنک
 مصطفی خان
 فوج هفتم سوک (۴۳)
 ابو الجبجي حاجا سلطان السلطان
 سرتب حاجا محمد علیخان سرتب اول
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۴۴)
 ابو الجبجي میرزا محمدخان سرتب
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۴۵)
 ناصر السلطنه سرتب اول
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۴۶)
 ابو الجبجي میرزا اعلیخان برادر
 مرحوم عبد الحسینخان
 افواج ثلث هزاره سرتب
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۴۷)
 ابو الجبجي بنج علیخان سرتب
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۴۸)
 ابو الجبجي لطفعلیخان سرتب

نم (۴۹)
 ابو الجبجي محمدخان سرتب
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۵۰)
 ابو الجبجي ایمان الله خان سرتب
 فوج برجلو (۵۱)
 جمعی محمدخان سرتب
 فوج مجاز فرزند (۵۲)
 جمعی حاجا صفا الملك حاج
 ذوالفقارخان سرتب
 فوج ششم سرتب (۵۳)
 جمعی حاجا محمد صفا الملك سرتب
 فوج اول خنجان (۵۴)
 سرتب حاجا محمدخان
 فوج چهارم (۵۵)
 جمعی نصر الله خان سرتب بنورک
 فوج پنجم کلایا بکاز (۵۶)
 جمعی غلام حسینخان سرتب
 فوج ششم سرتب (۵۷)
 نواب جلال الدوله سرتب
 فوج چهارم سرتب (۵۸)
 سرتب حاجا مصطفی خان
 فوج ششم چهارخاله (۵۹)
 جمعی محمد علی میرزا سرتب
 سرتب عبد الحسینخان
 فوج ششم قرانکوزلو (۶۰)

نم (۶۱)
 ابو الجبجي حسام الملك سرتب
 سرتب نصر الله خان
 فوج منصور قرانکوزلو (۶۲)
 ابو الجبجي حسام الملك
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۶۳)
 ابو الجبجي عبد الله خان سرتب
 اول ساعد السلطنه
 فوج مجاز فرزند کوی (۶۴)
 ابو الجبجي جناب ناصر الملك
 سرتب محمدخان
 فوج دوم سرتب (۶۵)
 ابو الجبجي عسکرخان سرتب
 فوج دوم سرتب (۶۶)
 ابو الجبجي معین نظام سرتب
 حسینخان نهادنده
 فوج سیلاخویر (۶۷)
 جمعی ساعد السلطنه سرتب
 مصطفی خان
 فوج چهارم سرتب (۶۸)
 ظهیر الملك سرتب اول
 محمد حسینخان سرتب سیم
 فوج اول سرتب (۶۹)
 علیمرادخان سرتب نصر الله
 خان سرتب
 فوج بیست افشا بکلو نکر (۷۰)
 نم (۷۱)

نم (۶۹) دره

بهره کنده حیفان
فوج نم (۷۰) دره سیم

جمعی محمد کاظم خان سرتب
نصیر الله خان سرتب

فوج نم (۷۱) دره لوت
ابو الجحی حیفان والی

بهره کنده غلام رضا خان
فوج اول امرای

نم (۷۲) دره
جمعی فاسخان سرتب

فوج بهادر سرتب
نم (۷۳) دره

ابو الجحی حاجی علی حیفان سرتب
فوج مخبر از شش

نم (۷۴) دره
بهره کنده بو سفاخان سرتب

فوج اول قاضی
نم (۷۵) دره

ابو الجحی حیفان الملک
بهره کنده حاجی پرویز خان

فوج دوم حیدر ایضا
نم (۷۶) دره

جمعی حیفان الملک
حیدر قلی خان

فوج هفتم قدیم کرمان
نم (۷۷) دره

نصیر خان سرتب
فوج هشتم شولای کرمان

نم (۷۸) دره
ابو الجحی سلیمان خان سرتب

عرب نظام
فوج نهم جدید کرمان

نم (۷۹) دره
جمعی امین الوزاره

بهره کنده بن العابد بنیان
فوج اول

آذربایجان
نم (۸۰) دره

افشار سامان قلعه ابو الجحی
حیدر خان سرتب

نم (۸۱) دره
افشار اردوی ابو الجحی حاجی عبد

الحیفان سرتب لوت
نم (۸۲) دره

قزاق آذربایجان افوضه
اردبیل و مشکین ابو الجحی نصر الد

نم (۸۳) دره
چهارده قلی ابو الجحی نوروز

بهره کنده حیفان سرتب
نم (۸۴) دره

چلبیانلو ابو الجحی رحیم
سرتب دوم

نم (۸۵) دره
شفای جمعی علیخان

نم (۸۶) دره
اینانلو جمعی صارم الملک

نم (۸۷) دره
قرابا باق جمعی حیفان سرتب

نم (۸۸) دره
حاجی علیلو سرتب کی رستمخان

نم (۸۹) دره
قزاق سوزان راه قزاقه داغ

نم (۹۰) دره
جمعی عباس علی بیل

نم (۹۱) دره
قزاق سوزان جمعی سفاخان

نم (۹۲) دره
قزاق سوزان از شولای

جمعی امین الوزاره
نم (۹۳) دره

نم (۹۴) دره
دیگانلو جمعی بو سفاخان

نم (۹۵) دره
حیدر شقایق جمعی عباسخان

نم (۹۶) دره
قزاق سوزان راه سرتب جمعی سفاخان

نم (۹۷) دره
یکانه جمعی اسفندیارخان

نم (۹۸) دره
مقدم جمعی سفاخان

نم (۹۹) دره
مکریم عزت الله خان

نم (۱۰۰) دره
سرتب کرمان غلامرضا

نم (۱۰۱) دره
میرزا دایخان سرتب

نم (۱۰۲) دره
علیق خان حیفان

نم (۱۰۳) دره
ابو احم آقای سرتب

نم (۱۰۴) دره
اسکندر خان سرتب

نم (۱۰۵) دره
غلامان سرتب

نم (۱۰۶) دره
جمعی ابو الفتح خان

نم (۱۰۷) دره
جمعی حاجی فضل الله خان

نم (۱۰۸) دره
جمعی حاجی قزاق خان

نم (۱۰۹) دره
جمعی حاجی قزاق خان

نم (۱۱۰) دره
جمعی حاجی قزاق خان

نم (۱۱۱) دره
جمعی حاجی قزاق خان

دستہ
طبی جمعی عماد الملک

دستہ
درجہ جمعی محمد علیخان

دستہ
ہزارہ جمعی اسماعیل خان سرتیپ
دیر کرد کے محمد عظیم خان

دستہ جات
تیہوری و جشیہ

دستہ
تیہور جمعی علیہر خان نصرہ الملک

دستہ
تیہور جمعی میر عطاء اللہ خان

دستہ
جشیہ مجموعہ والفسار خان
و حاجی محمد امین سر کردہ

دستہ جات
جمعی قوال حاجی محمد بیڑا
سرتیپ اول

دستہ
مرد و راجے

دستہ
مردی دیر کرد کے ابو الیسیف خان
و محمد شریف خان

دستہ
مردی جمعی سید رضا بیک

دستہ
مردی جمعی قربان علی بیک

دستہ
آردلان جمعی افغان سر کردہ

دستہ
چولہا جمعی غلام حسین خان سر کردہ

دستہ
قراسوہ ان جمعی غلام رضا خان
نصر اللہ خان

دستہ
قراچی جمعی محمد خان سر کردہ

دستہ
نیٹا بورا ابو الجبجی یا قرخان تپہ

دستہ
عماد لو جمعی محمد رضا خان سر کردہ

دستہ
کسر وادہ جمعی حاجی فرامرز خان

دستہ
مربٹہ جمعی خلیفہ خان سر کردہ

دستہ
پیادہ خراسا

دستہ
قائمی و خواجہ جمعی خٹہ الملک

دستہ
ملہ قرا و محسوسہ سر کردہ

دستہ
پیادہ استر آباد

دستہ
جمعی میر علی بیضاں سرتیپ ناٹ

دستہ
سوارہ فندربکی

دستہ
جمعی علی محمد خان سرتیپ ناٹ

دستہ
سوارہ کول

دستہ
جمعی عبدالصمد خان سرتیپ

دستہ
از ناٹ سوارہ مقصود لو

دستہ
مکین جمعی محمد خان سر کردہ

دستہ
ساوہی جمعی عینی خان

دستہ
شاہکوہی جمعی محمد علیخان

دستہ
سدن و سناٹہ جمعی محمد علیخان

دستہ
ازاچی جمعی محمد علیخان

دستہ
بلوچ و حاجی لڑ جمعی علی اصغر بیک

دستہ
غلامان اسرار آبادی جمعی علیخان

دستہ
افای قاجار

دستہ
کلہ بے خاوند شریف ظفر جعفری

دستہ
ایل کلہ نظر بٹ سہید انانا

دستہ
قلخان انانای سالار خان

دستہ
قوشہ خان انانای ایل کلہ بٹ جعفری

دستہ
اسیر خان انانای ملا فرناٹا

دستہ
ایضا نظر بٹ سہید انانای محمد علیخان

دستہ
سوارہ توڑا بٹ و کوکلان

دستہ
جمعی حسین علیخان بوز ناٹہ

دستہ
نزدیکی جمعی افراسیاب سر کردہ

دستہ
کوداس و قسطنطین

دستہ
ابو الجبجی قواہ صیاء الدولہ و قواہ

دستہ
افشار کرمان

دستہ
میرزا محمود خان سر کردہ

دستہ
شمالی انجمی

دستہ
سوارہ و تجارہ جمعی زمانہ

در یکای مرتضیٰ خان سرکرده
 سوارده سنسنا
 اسدالله خان سرکرده
 سوارده سوار خیمه
 صادخان سرکرده
 کدای
 از باب سواره کرکان رودی
 اسالمی معنی نصره الله خان سرکرده
 سازنده الی
 از باب سواره کرکان رودی
 ابوالجبعی میرزا عبداللہ خان
 پیشخدمت و سرنیا اول
 میرزا ابوالحسن شرف
 سرگرد کان
 عبداللہ خان مدلولو فتح الله
 ایضا صفی خان ایضا موسی
 خان جهان بیکو اسدالله
 خان ایضا محمد خان ایضا
 حنیف خان کرایلی ذوالفقار
 خان ایضا حنیف خان صانلو
 محمد خان افغان
 جماعت خواجہ بند
 ابوالجبعی جناب منطاب امین
 السلطان علی کبر خان سرنیا
 اول بزدان بلیخان سرکرده
 نعمت الله حنیف خان فخر الله خان
 سوارده عبداللہ
 ابوالجبعی عبداللہ خان
 سرکرده کی عسکر خان
 عبداللہ
 جماعت زین کبی
 ابوالجبعی نازی صلدان
 امیر تومان علی قلی خان سرنیا
 مهدی خان مایا اول

جماعت شاهسو افغان
 ابوالجبعی جناب منطاب امین
 جهان شاه خان سرنیا اول
 جماعت نجیب خان
 جمعی محمد حنیف خان
 جماعت عرب اردستان
 جمعی میرزا حنیف خان سهام
 السلطنت سرنیا اول میرزا
 حنیف خان سرنیا قیام
 جماعت افشار اسد ایلار
 جمعی صاحب خیمه امیر تومان
 سرکرده کی محمد کریم خان
 جماعت حمید
 جمعی ذوالفقار خان سرنیا اول
 جماعت شهاب سو ایلانلو
 عزیز الله خان صادم الملك
 امیر تومان حاجی لطف الله
 خان سرنیا اول
 جماعت شاهسو بغدادی
 امیر علی خان سرکرده اکبر خان
 سرنیا اسدخان سرکرده
 جماعت شاهسو دیر
 ابوالجبعی جناب منطاب
 امین السلطان افغان خان
 سرنیا غلام علی خان سرنیا
 محمد حنیف خان ایضا غلامرضا
 خان سرکرده و محمد خان ایضا
 جماعت شاهسو فور بیکو
 ابوالجبعی حنیف خان سرنیا
 ولدرجوم حنیف خان
 جماعت جلان
 ابوالجبعی حاجی احمد خان سرنیا
 جماعت خرقاکی
 ابوالجبعی ابودانیا شکی

حنیف خان امیر تومان علی قلی
 ابوالجبعی جناب منطاب امین
 السلطان رحیم خان سرکرده
 جماعت افشار ساو جلان
 جمعی حنیف خان سرنیا میرزا
 نصای طبیب
 جماعت کریم
 کریم خان خدمت قرا سوراکی
 دارالخلافه هستند جمعی سرکرده
 خان صادم الملك امیر تومان
 سرکرده کی خانبا باقان
 جماعت هداوند
 ابوالجبعی جناب منطاب امین
 السلطان سرکرده کی رحیم خان
 جماعت شاهسو
 کریم خان خدمت قرا سوراکی
 دارالخلافه هستند جمعی صادم الملك
 سوارده جلدی صامها
 ابوالجبعی محمد علی میرزا
 جماعت ابلا تفرودین
 ابوالجبعی میرزا محمد قاسم سرنیا
 جماعت فرجور لوی خوار
 ابوالجبعی جناب منطاب امین
 السلطان سرکرده کی صفر علی خان
 جماعت افشار کجشور
 ابوالجبعی ابودانیا شکی کل
 سرکرده کی کاظم خان
 جماعت کلین
 ابوالجبعی عزیز السلطان
 سرکرده صادخان

جماعت احمد ندوھنو

ابو الجحی محمد حبیب خان

جماعت کلیانے

جمعی اسماعیل خان سرکردہ

سوارہ کڑہ برکوت شا

جمعی حبیب خان سرکردہ

جماعت نانکے کھان شاہا

سرکردہ

جماعت یار احمد

برقی حاجی احمد خان

جماعت عرفی باصر

جمعی محمد حنظلان سرشتی

قوام الملک

جماعت سنجای

جمعی علی اکبر خان سرکردہ

جماعت فیلے

جمعی کریم خان سرکردہ

سوارہ جدید کھان شاہا

جمعی عزیز خان سرکردہ

جماعت مختیار

دارا افغان سرکردہ

پراستان

شمالی

ابو الجحی محمد الملک

جراہرچان سرکردہ

جمعی محمد الملک سرکردہ

اشخاص مقتصد

غلام حبیب خان سرکردہ

محمد خان پرجا خان سرشتی

یونس بیک

اسرار

دستہ فیلے

جمعی میرزا علی بیگ خان سرشتی

دستہ کفیل

جمعی علی محمد خان سرکردہ

دستہ معصوم

جمعی عبدالصمد خان سرکردہ

دستہ شرایان سرکردہ

جمعی فتح علی خان سرکردہ

دستہ بالاشاہا

جمعی آغا عبدالرحمن سرکردہ

دستہ بابین شاہا

جمعی محمد علی خان سرکردہ

دستہ سید زین

جمعی محمد فیلان سرکردہ

دستہ انزل

جمعی محمد عیاض خان سرکردہ

دستہ مستکن

جمعی محمد فاسخا سرکردہ

دستہ ساقی

دستہ جمعی حاجی آغا رضا

دستہ بلوچ

علی اکبر بیک

دستہ جات کلیانے

دستہ سالک

جمعی میر یوسف خان سرکردہ

سوار اسلم

ابو الجحی نصر اللہ خان سرکردہ

اول بکر محمد اللہ یار خان

دستہ انزل

جمعی حیاتار قلچان سرکردہ

دستہ شغری

جمعی نعمت اللہ خان ایضا

دستہ انزل

جمعی میرزا علی بیگ خان سرشتی

جمعی میرزا علی بیگ خان سرشتی

جماعت کلیانے وغیرہ

جمعی میرزا محمد خان سرشتی

لطیف خان سرکردہ

مہدی خان سرکردہ

عمرانلو جماعت ظلال

سرکردہ کی علی اکبر خان

نیطشی سرکردہ کی علی اکبر خان

جماعت اشرف

سرکردہ کی عباسی خان

کے مانے

تفنگچیان انزل

جمعی فیلان سرکردہ

تفنگچیان انخر و دراور

اسمعیل خان سرکردہ

تفنگچیان عربی

ابو الجحی سلیمان خان سرشتی

سرکردہ کی کریم خان

تفنگچیان دیوار

درا افغان سرکردہ

تفنگچیان اوکھان شاہا

ملک تھاد سرکردہ

عراقی ازبایک سار بلوچ

جمعی شیخ محمد خان سرکردہ

ادارہ افواج طرح اطرش

وسوارہ طرح قرانی

افواج طرح اطرش

ازبایک صاحب منصبان

برقرار دھسند

درمان اول

ازبایک پیادہ نظام

درمان دوم

ازبایک پیادہ نظام

شاسور

کعبادت از قوج خبران باشد

ثبے

بر تپی چنگان فیه موزیکانچیل اداره مزبور قشور حاضر کابنه از پیاده نظام و سوار و قوچا و غیره یکصد و پنجاه هزار نفر خبره پنجاه هزار نفر	ریاست بلک گوزین کادوا فوج اول ابو الجیمی چنگان امیر قوما اجود انباشی کل فوج دوم بر تپی چنگان سرتیب فوج سیم	ثانی که عبادت از فوج مهندس باشد توین اوطیان پراطی فوج موزیکانچیل اداره مزبور اداره فراغه
--	--	--

خرانه مبارک نظام

ریاست جناب جلالتا زین نظام میرزا رضای البرز مشهور حاجی شیخ جعفر محمد التجار
تقویدات خزانة نظام و اجراء مشایه میرزا جعفر نقره منشی خزانة میرزا شیخ نقره منشی در شنة اردیبه

دارالخلافه طهران

نواب مستطاب شرفی الاناب السلطنة امیر کبیر وزیر جنگ حکمران دارالخلافه الباقی و غیرها ادام الله العالی

اجزاء حکومت دارالخلافه

جناب جلالتا محمد امیر اهل بیتان وزیر نظام و وزیر سردار الخلافه

اجزاء دائره حکومت میرزا زکریا مشهور حضرت الامیر کبیر میرزا حسن سرحد کلانتر میرزا جعفر منشی نقره شیخ میرزا بشیر کزنده دار میرزا سید محمد علی نقره مشهور حضرت الامیر میرزا علی اصغر سردار میرزا شامش نایب محمود نایب اول قراشخانه سابر و قراشخانه ده نصر	نایب شهبازاناد و لوا سانات علما الی علام دار الخلافه جناب طباطبائی میرزا زکریا علی امام مجتهد جناب قاضی محمد باقر میرزا محمد باقر جناب امیر زامن اشیای جناب قاضی محمد باقر جناب ملا محمد تقی محمد کاشانی جناب قاضی شیخ فضل الله جناب قاضی سید محمد رضا جناب قاضی سید علی جناب امیر احمد جناب قاضی شیخ جناب حاجی سید محمد کاشانی جناب قاضی سید مصطفی جناب علی اکبر جناب شیخ محمد حسن شاد	اعمال و امراء و خواتین و معارف دار الخلافه از ادبای ممتاز و غیرهم سوای آنها که استناد و دوام و کثرت از شر و ستم جناب میرزا محمد خان نظام العلماء جناب امیر لایزال نظام امیر محمد خان مقیم الممالک امیر لایزال نظام اعما الدوله امیر لایزال نظام غیر الملک امیر لایزال نظام معتمد الملک ولد جناب شرفیه الدوله نواب امیر زاد محمد میرزا جلالتا السلطنة نواب امیر زاد عظیم میرزا نایب الاموال حکمران لایزال
---	---	---

نو فتمیلخا سپهسالار امیرالامرا
 النظام خانبا ناغان ولدظهیرالدوله
 میرزا احمدخان مصیرالدوله خجسته
 محمود ملک الشعراء میرزا محمدباقر
 جناب حکم الله سلیمانخان ولدشیراز
 حاجبالدوله اسمعیلخان پیشروالدوله
 میرزا احمدخان غلامحسینخان والیان
 حاجی محمدحسینخان محمودخان محمدخان
 ولدمحمد احمدخان نوالی محمدخان
 ولدایض حاجی محمدحسینخان ولدایض
 حاجی علیخان ولدایض محمدولیخان
 ابوالقاسمخان پیشقدم نواذی
 الدوله عتباقلخان ولدمحمدحسینخان
 هادبلخان ولدایض محمدخان
 محمدحسینخان حسینیان هدا
 الله خان علی اکبرخان محمدعلیخان
 محمدباقرخان امان الله خان
اداره نظیره و بلک از الحلا
 امیرالامراء النظام نظم الملك مکت و
 فرن امیرتومان رئیس کل اداره نظیره
 اعتماد نظام عتباقلخان سرتیپ
 سوشفاداره نظیره اجودان حضور
 حضرت والا میرزا ابوترخان سرتیپ
 اول سوشفادار و مدیر کل
 مترجم اداره پلیس میرزا اسید سوشف
 مستشار سرتیپ و مترجم سلطان دعاو
 میرزا عبد الوحیدخان کلانتر و مترجم طاق
 محاکمات میرزا محمدعلیخان سرتیپ
 مدیر کل روزنامات شهر مبنی بلایه
 میرزا ربیعخان سرتیپ و مترجم مجلس
 استنظاق میرزا افغان سرتیپ
 مشاف پلیس میرزا محمودخان سوشف
 میرزا هدایتخان مترجم غلامحسینخان
 احمد میرزا امامت مکتبه مبارکه ناچه
 میرزا افغان سرتیپ طاق دعاو
 محمدعلی سرتیپ طاق محاکمات میرزا محمد
 حیدر سرتیپ مستشار رئیس طاق دعاو

میرزا حسن نایبقل عتباقلخان سرتیپ
 مستشار رئیس محله دولتی میرزا حسین
 نایبقل میرزا اسید احمد سرتیپ
 میرزا جعفر نایبقل حاجی میرزا علیخان
 سرتیپ و مترجم بلایان میرزا علیخان
 نایبقل میرزا عبدلغفرخان سرتیپ
 رئیس محله سنکج میرزا علیخان نایبقل
 افغانخان سرتیپ داروغه و سرتیپ
 هاشمخان نایبقل غلامحسینخان و
 میرزا علیخان واکر بازار عدلیه
 اجودان بلیدر چهارصد و دویست و
اداره نظیره و بلک از الحلا
 در تحت اداره و نیا سنجابا لایق
 اعتماد السلطنه وزیر باطنیاعاد و
 مترجم مخصوص حضورها یون
 عتباقلخان احتسابی سرتیپ
 منصور رئیس اداره استنابیه
اجزاء اداره اخذتیا
 ذویت و هفتاد و نفع
 نایبقلی نایبعلی حساب کل خیا ناچه
 دولتی میرزا ابوالقاسم سرتیپ
 غلامرضا نایبقل میرزا احمدحسین نایب
 حسین نایبقل حاجی محمدنایب
 سایر نواب صاحب منصبان بیست و پنج
 نفر قراش و علمه و طوبله و مقنا
 و سایر دویست و پچهل نفر
اسامی کارکنان
 و علمه خات مخصوص و رفاهت و نایبقل
 والا نایب السلطنه امیر کبیر و سرتیپ
 ارام الله اقباله الیها جناب میرزا
 حاجی ملا نایب جناجی لایق
 وزیر نظام و وزیر دار الخلافه
 میرزا خلوت هایون و فرانشا
 مخصوص حضرت والا نایب السلطنه
 بنابر عتباقلخان و وزیر
 الاطفا میرزا علیحسین نایبقل
 معین نظام میرزا محمدعلیخان

عتباقلخان اعتماد نظام سرتیپ
 اول و مترجم مخصوص میرزا
 عتباقلخان سرتیپ پیشقدم
 نصر الله خان قهوهچی ابی
 حاجی میرزا احمدخان میرزا سید
 سار و علیخان مخصوص حیلخان
 سرتیپ و مترجم دارباشی محمد معین
 خان سرتیپ و پناه و کشیکچی بلایه
 رضاقلخان و وزیر باشی کشیکخانه
اغانیان
 آغا سلطان خواجه نایب سرتیپ
 آغا ماکمل حاجی سرتیپ
پیشقدم از غیره
 شاهزاده افغانخان سرتیپ
 پیشقدم حاجی علیخان سرتیپ
 پیشقدم میرزا اخیلخان
 پیشقدم و قوشچی نایبقل حاجی
 محمد رضا پیشقدم هدا الله
 خان صد و قدار و شاطراش
 میرزا محمدخان پیشقدم اسمعیل
 خان ایضا و لیخان سرتیپ و
 پیشقدم احمد میرزا سرتیپ
 حسینقلخان سلطان مدبولی
مستوفیان
 میرزا علیخان مستوفی
 میرزا هاد ی مستوفی
 حاجی میرزا احمد مستوفی
 میرزا اسید محمد علی
مکشیان
 میرزا محمد حسین مستوفی
 کاتب السلطان
 میرزا محمودخان مبنی حضور
 میرزا محمد یحییان مبنی قلم
 مفای

اذا ارادوا عظماء على

جناب مستطاب اجل امين السلطان وزير اعظم دولت عليه

وَنَزَّادَتْ جَلِيلَةُ أَخْلَدَ

جناب مستطاب اجل امين السلطان وزير اعظم دولت عليه
وزارت جليله داخله
 جناب جلاله لما تميز احسن مشور في المال ك جناب جلاله لما تميز افاض الله عليه من فضله
 جناب جلاله لما تميز احسن مشور في المال ك جناب جلاله لما تميز افاض الله عليه من فضله
 اجراء خاصه في اية وزارت اعظم

جناب خاٹا منشاہ بہر الملک نایبِ قمر وزارتِ اعلیٰ جناب میرزا رضا قلیخان مدیرِ رسائل
خاصہ و مشورۂ اولیٰ امیرزا احمد منشی نایبِ وزارتِ اعظم میرزا اسد مہین منشی خاصہ
میرزا عبدالکریم منشی میرزا غنیات منشی میرزا احسن منشی میرزا علیخان محمدر و غیرہ

الجزء الثاني من كتاب

میں نے فیاض عظمیٰ

مستوفی اعظم کا خطاب
جنابے افتخار یافتہ اندام از اشجاء
که جز و زادی که بارها پور با مؤ
ولا یانی اذ اذات یاد کردن فرخانه
مبارکه مشغول خدمت هستند
جناب جلالتا بهر افصح کلمات
جناب الانضاب بهر الحین نائب
مستوفی الممالک و رئیس مجلس تحقیق
دفرخانه مبارکه جناب بهر اعلی
و زیر سابق دار الخلافه جناب عالی
میرزا عبید الله خان علاء الملک
خروج ارایه دار اعظم جناب

مستوفی اعظم کا خطاب
مستوفی السلطنه محاسب ملک از با
جناب بهر اسید مصطفی حسام
السادات مستوفی وظایف
جناب بهر محمد ولی سراج الدوله
محاسب الارمز ما زندان و دار
النظاره جناب بهر اعلی اکبر شو
مخصوص مؤدہ مبارکه جناب
میرزا اسید کاظم و ذریه و ابی
و برات فوری علمه اصطلح خاصه
و ابد الرفاهه و کالسه خانہ و غیره
جناب مؤتمن الملک و له جناب
صاحب دیوان جناب بهر اشبع
نویسج ارند

اجل اعظم امين السلطان جنتا
 ميرزا رضا قليخان سراج الملك
 جنابا على ميرزا احمد پسر مرحوم حاجي
 ميرزا نصر الله محاسب صفهان
 جناب ميرزا رضا معين السلطنة
 جناب ميرزا رضا بيان الملك نرد
 جناب ميرزا رضا كتاب صاحب ديوان
 جناب ميرزا شفيع صديق افغانه

عَدْلِهِ اعظم
مُتَوَقِّفًا لِدَرْجَةِ خَلَاءِ

مبارک خدایت مخصوص و محاسبه
نوابی دارند

میرزا اسید محمد ولد میرزا محمد اشرف
مخاسبی لکھنؤ و قاضی القان میرزا
محمد حسین مخاسبی از نظام و غیره
و سر رشته دار کل میرزا افضل الله
خان نژاد و جناب نظام ارجل اعظم
امین السلطان میرزا علو ولد
جناب جمال الدار میرزا فخر مخاسبی
اشرف ناد و میرزا نور محمد سر دار
القانون و قلمکار افغانه

مُعْتَمِد السُلْطَنه خَاصِ مَمْلُوكِ اَزْ اَبَا
جَنَابِ مِرزا اَسِيَه صُطْفِ حَسامُ
السَّادَاتِ مَنُونِي وَظَايِفِ
جَنَابِ مِرزا مُحَمَّدِ بْنِ سَرِاحِ الدُّلِ
مَخَاصِبِ اَوَّلِ مَرَّزَانْدَانِ وَدَارِ
النَّظَّارِ جَنَابِ مِرزا عَلِي اَكْبَرُ
مَحْضُورِ مَوْزَه مَبَارَكِ جَنَابِ
مِرزا اَسِيَه كَاظمِ وَذِيَرِه وَابِ
وَبَرَاتِ فَوَيْسِ عَلِي اصْطَبَلِ خَاصِه
وَالْأَبْدَانِ خَانِه وَكَالسَكِ خَانِه وَغَيْرِ
جَنَابِ مَوْثِقِ الْمَلِكِ وَلِجَنَابِ
صَاحِبِ دِيوانِ جَنَابِ مِرزا شَمِيعِ
مُسْتَدَارِ الْمَلِكِ جَنَابِ مِرزا
هَدَايَتِ اللَّهِ لِسَانِ الْمَلِكِ خَاصِ
مِرزا أَحْيِيَّ اللَّهِ مُشِيرِ الْمَلِكِ مُنَوَّرِ
پَشْكَارِ دِي اَصْفَهَانِ جَنَابِ مِرزا
حَسَنِ وَذِيَرِه دُرْجُومِ خَانِه مَبَارَكِ
وَمَخَاصِبِ كَرْمَانِ وَكَلْپَانِيكَانِ
جَنَابِ مِرزا مُحَمَّدِ مَنُونِي
مَخَاصِبِ مَمْلُوكِ خَرَّاسَانِ جَنَابِ
مِرزا اَرَضَا عَلِي خَانِ مَرْدِ خَانِ مُنَوَّرِ

میرزا حسین خان قزوینی برادر نویسی
اداره نظیبه واحسان میرزا
نواده جناب آغا میرزا
کیلان و کمران شاهان و خوار
میرزا ابوالقاسم ولد مرحوم میرزا
استاد الله محاسب کاشان میرزا
تقی میرزا مالک میرزا محمود خان
ولد جناب خاقان ملک محاسب
زند و خندان خانه مبارکه
میرزا احمد خان ولد ایضا محاسب
درفه میرزا قزوینی باغات و
قنوات دیوانه و غیره میرزا علی
پسر مرحوم قوام الدوله محاسب بنیاد
دیوانه و غله و لایات میرزا محمد
ولد مرحوم میرزا ابوالقاسم محاسب
و بطنام میرزا اجعفر ولد مرحوم
حاجی میرزا نصر الله محاسب عراق
میرزا احسن ولد مرحوم میرزا شکر
محاسب قزوین میرزا احمد علی خان
پسر جناب میرزا محمود وزیر محاسب
فارس میرزا ارضا پسر مرحوم حاجی
میرزا نصر الله محاسب کرمستان
وساره و غیره میرزا اربع برات
نویس سرکاران عظام و غاداران
حرم جلالت و غیره میرزا زکریا خان
نایب زارت بقا نامدا شریک خان
و خندان رفاهه و ذریه مبارکه
میرزا علی محمد خاوارات نویسنده با علم
و تفهنگداری و سرکاری مشاطران
و غیره میرزا محمد امیر ذفر محاسب
خمس و برات نویسنده خلوت هابو
میرزا زکریا پسر مرحوم میرزا ابراهیم خان
عربستان میرزا علی قزوینی محاسب
برج و میرزا محمد محاسب قسم
و غیره مذکوره

میرزا افتخار الله ولد مرحوم قاسم
محاسب صمدان میرزا احمد رضا
محاسبه و پسر قزوین میرزا
رفیع محاسب کرمه و کرمش میرزا
ذکر قزوینی برات نویسنده محاسب
و ادب بطلب میرزا حسین علی
محاسب نهانند میرزا اکرم خان
ولد میرزا فضل الله خان برادر نویسی
کل قرا سوزان و محاسبه بطیکل
قزوین میرزا عبدالحکیم
خلیفا برات نویسنده محاسب
میرزا شفیع زند جناب آغا میرزا
ذفر میرزا حسین خان برات نویسی
بنای میرزا ظاهر کاشانی محاسب
سمت و امتعا میرزا شفیع قزوه
صاحب دیوانه محاسب طارند
میرزا مستوفی آید در دفتر حاجی
میرزا احمد علی صاحب دیوانه
میرزا استیلا ولد مرحوم میرزا محمود
میرزا احمد حسین و قایم نگار میرزا
محمد خان ولد جناب آغا میرزا ذفر
میرزا ارضا ولد مرحوم میرزا زکریا خان
البرز حاجی میرزا استیلا حسین ذفر
میرزا احمد علی خان ولد مرحوم میرزا علی
قاسم مقام میرزا عیسیا سقینان پسر
نایب زارت خواجه میرزا استیلا ولد
جناب میرزا علی میرزا سقینان محصور
میرزا احمد خان تهریزه و کل ادب آغا
میرزا احمد خان ولد جناب عبد الله سلطه
میرزا احمد محمدان ولد مرحوم میرزا ابو
الصحنان قاسم مقام خوار و ایزد
اعظم حاجی میرزا اشرف شیرازی ولد
زاده مرحوم حاجی میرزا شفیع میرزا
حسن مینشی حاجی مرحوم صد اعظم
میرزا امیر پسر مرحوم میرزا قاسم نایب کلان

میرزا نصر الله حاجی بنیادین حضور
میرزا ابا شمس زند جناب آغا میرزا
میرزا محمد باقر ولد جناب صدیق الدوله
میرزا کاظم خان قزوه میرزا ارضا علی
میرزا شکر الله قزوه مرحوم نصیر الملک
میرزا محمود ولد جناب میرزا محمد و
حاجی میرزا احمد علیخان پسر مرحوم حاکم
میرزا علی میرزا شمس میرزا احمد و کل
نواب حاتم السلطه حاجی میرزا علیخان
زند نواب حاتم السلطه میرزا اسد
زند جناب آغا میرزا عبد الله ملک میرزا
کاظم خان ابن العزله میرزا ابا شمس الله
میرزا ابراهیم و جوه خاتمه عامه میرزا
محمود خان ولد میرزا ظاهر کاشانی
میرزا استیلا ولد مرحوم میرزا استیلا قاسم
صد و فحانه میرزا استیلا قاسم ولد مرحوم
میرزا استیلا ابراهیم میرزا احمد خان زند
نواب علیه غایه ابن اندکس میرزا استیلا
ولد جناب میرزا وایت میرزا عبد الله
ولد مرحوم میرزا امیر محمد میرزا ظاهر
میرزا ابوالقاسم خان ولد مرحوم حاجی میرزا
میرزا اجعفر خان پسر مرحوم میرزا علی تهریزه
میرزا حسین خان ولد مرحوم میرزا نصر علی
حکیمباشی میرزا ارضا خان ولد مرحوم
میرزا ابن العزله بنیادین حاجی میرزا محمد
زند جناب آغا میرزا حاجی امیر السلطه
میرزا اقا و کل نواب الا و قزوه
میرزا ابوالحسن خان میرزا اکرم
میرزا احمد ولد مرحوم حاجی میرزا محمد
میرزا علی ولد میرزا استیلا صدیق الدوله
میرزا اسلم خان زند جناب میرزا عبد الله
میرزا علی ولد مرحوم نصیر الملک
میرزا امیر خان میرزا استیلا احمد میرزا
حسین ولد میرزا عبد الله السلطه میرزا
میرزا محمد ولد میرزا میرزا باقر خان ولد

میرزا حبیبخان سپهر کاظمخان
العدله میرزا عباسقلی ولد میرزا
ظاهر کرکلی میرزا محمّد ولد جناب
حاجی میرزا عباسقلی میرزا اسماعیل
ولد میرزا ادرساقلیخان میرزا علی
ولد مرحوم میرزا ابوسفلیاشینای
میرزا محمدقلیخان ولد مرحوم میرزا نصر
قراها میرزا عبدالرحمن اشینای
میرزا عبدالغنی اشینای میرزا محمّد
نزد جناب قوام الدوله میرزا محمد
نزد جناب قوام الدوله میرزا سید
نزد جناب معاون الملک میرزا حسن
پیر مرحوم محمد سرباش میرزا
فتح الله کلائی میرزا مصطفی علی
اشینای میرزا علیزاد ولد جناب
میرزا محمود وزیر میرزا تقیخان
ولد میرزا محمد حسین بلور میرزا
عبد الوہابخان ولد مرحوم میرزا
میرزا احسن اشینای میرزا محمد
همیشہ زادہ مرحوم میرزا موسی
وزیر میرزا سید محسن نقشب
میرزا ابوسع واد میرزا علی نور
میرزا اهادی پشخان میرزا اسماعیل
خان نزد جناب محمد الملک
میرزا سید حسین نزد جناب محمد
میرزا احسن کاشانی نزد جناب
امین خلوت میرزا محمدخان ولد
مرحوم میرزا ابوالقاسم وزیر
سابق عرف میرزا عباس سر
مرحوم مفتی الملک میرزا
علیرضای سبزوادی میرزا محمد
حسین ربیع الکتاب میرزا محمد
حکیم دیندار میرزا محمد علی
نزد میرزا فضل الله خان
قامورزی قلا مات

میرزا حبیبخان کار برد از وان
پیر مرحوم میرزا موسی وزیر اشکر
میرزا احسن کلائی قامورکر کاظم
میرزا اهادیخان قامورکر اشکر
میرزا تقیخان قامورکر اشکر
میرزا احسن اشینای قامورکر
میرزا ادرضای بنان الملک قامور
ندامت حضرت والا علی الشکلا
میرزا مصطفی ولد مرحوم قوام الله
قامورقاس میرزا محمدخان نزد
جناب عبدالملک میرزا نصر
قلیخان نایب میرزا علیخان ولد
حاجی میرزا محمد حسین قامورکر
میرزا اسماعیلخان مشددوان
پیشکار در کتبات شاهان میرزا
علیق قامورسمان زاد معتمد
میرزا ابوالقاسم قامورکر کلایان و
لوان میرزا علی کرخان ترشیر
قامورخراسان میرزا جعفرخان
سرکشی خان
دفتر خانہ
سرکشی خان
میرزا نصر الله خان مشددوان
جناب سید محمد الملک میرزا اسد
سرکشی دار کاران عظام میرزا
اسد الله سرکشی دار دفر جناب
سید محمد الملک میرزا عبدالجود
سرکشی دار مجلس تحقیق و فرائض
مبارک میرزا احمد سرکشی دار
میرزا سید محمد سرکشی دار نقاد
خانہ و نشاط خانہ میرزا محمود سرکشی
دار پیر مرحوم میرزا جعفر میرزا
الله سرکشی دار میرزا سلیمانخان
سرکشی دار میرزا مصطفی کرکلی
میرزا عبداللہ سرکشی دار نازند

و غیر میرزا علی سرکشی دار هدا
میرزا جعفر نقشب نزد جناب ناب
سید محمد الملک میرزا سید محمد
نزد جناب سید سید محمد الملک میرزا
انصاف کرکلی میرزا اصناف سرکشی
دار علی خلوت میرزا اماد کرکلی
میرزا غنی الله سرکشی دار
میرزا اسماعیل سرکشی دار کرکلی
و کلایان میرزا رضای سرکشی
دار کرکلی میرزا علی نقشب
سرکشی دار علی کرکلی
میرزا محمد علی سرکشی دار عرفان
کرکلیان میرزا رضای اشینای
نزد جناب عبدالسلطنه میرزا عبد
الله ساوچی نزد جناب عبداللہ
میرزا ابوزک نقشب سرکشی دار
فضلت و احتساب میرزا علی ولد
مرحوم میرزا اسحق الله شیراز
میرزا اسد الله عزکد فز میرزا
محمّد نوادہ مرحوم ناظم الملک سر
رکشی دار شاه و دیظام
عزیز کاشی و عرفان و فز
خانہ مشاغل استیفا
میرزا علی اکبر عزب باش میرزا
ابراہیم میرزا علی میرزا افغان الله
میرزا علی محمد میرزا قاضی اصمعی
میرزا احسن میرزا افضل الله
میرزا محمد میرزا احمد میرزا
اقای اشینای میرزا احمد
ولد مرحوم میرزا احسن میرزا
ولد اینستا میرزا مطلب ساول
میرزا علاء الدین ولد میرزا ابرہم
نایب او فز و فز و فز
(نایبان) سید نصر
نورباش او غنہ بیست و دواز

وَمِنْكُمْ جُلِيَّةٌ هَالِكَةٌ كَرِيمٌ بِأَعْظَمِ رُؤُوسٍ عَلَيْهِ

در اداره خاصه جناب مستطاب امین السلطان وزیر اعظم دولت علیه

جناب امیرالتمایز امیرالملک نایب کل وزارت اعظم

اداره صنعتی و امور

جناب محمد حسن خان

سایه

بوزارت مالیته و دربار اعظم
موزه مبارکه کاتبخانه مبارکه خزانه
مبارکه اندرون و ریاست قرائان
وجود معهودها بون و ریاست درو
ها بون خزانه مبارکه حلوتهای بون
خواجه سزبان سندخانه و خزانه
خانه مبارکه دارالتظاره اطبعا
خاصه فریک و ابرار الابدانخانه مبارکه
قنوه خانه مبارکه کتبخانه مبارکه
الشیخانه مبارکه قلامان سفید
منصور علامه انانجی قرائخانه
مبارکه شترخانه و قلاطخانه مبارکه
اصطبلخانه زبیدارخانه مبارکه
کالسه خانه مبارکه شاطران کمر
نقراخانه مبارکه صرفه مبارک
خالشطلران غله و نباتات انبار کند
مغانه و قنایه ایلاتطلران اداره
مغان و عوانات سلطنته کارخانه خراج کا
وجراغ الکبریه کوره پزخانه دار
الخزان قریب منافع جنگها
خلوتها بون
ارباب مناصب
جناب امیرالتمایز امیرالدوله جناب
جلالت امیرخلوت و بونخلوتها بون
و قنوه حضور مبارک و در بون نقد ازان
خاصه سرکار جناب فخرامضا
حکیم المالک پیشخدمت باشی سلام
جرعا عشا بجلش و بار اعظم جناب
صدوق السلطنته غلام حسین خان
رکبخانه مبارکه

امیرالامراء العظام جلال الملک
جعفر قلیخان و لدسجوم اغما الدوله
نورالدوله سلطانهین میرزا
حکمران بنشافور و سرلاینه و صفای
مشرخلوت محمد حسینخان پیشخدمت
و فرانشا بی حضرت والا نایب
السلطنه امیرکبیر وزیر جنگ
محمد ابراهیمخان ولدسجوم امیرالدوله
میرزا امیر بهمان اجودان مخصوص
ولدسجوم امین الدوله میرزا علی
مان سر تپه قل حکمران مارندران
جبارخان افامیر احمدخان کریم
سر تپه قل حاجی حبیب الله خان
محمد حسنخان سر تپه قل حکمران کاشا
میرزا سید عبدالحکیمخان سر تپه
محمد باقرخان ادیب الملک سر تپه قل
محمد کرمخان پیشخدمت محمد تقیخان
احمد باب الملک و بیکر احتساب
دارالخلافه صدوق خلوت محمد
ابراهیمخان حلائی امیرزاد
سلطان ابراهیم میرزا احمدخان
سر تپه قل فخرالملک ابو محمدخان
سر تپه قل امیرزاده محمد میرزا
امیرزاده افامیر امیرزاده
نیو میرزا میرزا سید محمدخان
سر تپه میرزا کرمخان پیشخدمت
فرانسیس خان خلوتها بون
محمد صادقخان قزاشخلوت افامیر
سلطانده و باشی بونخلوت
ها بون میرزا افامیرخان خلوت
میرزا علیخان و شمله

افا صادق و غیره و غیره
دارالتظاره مبارکه
جناب امیرالامراء العظام العظام بخدا الدوله
مصدق قلیخان خوانشالار
اجزاء
امیرالامراء العظام علی کبریا پیشخدمت
سر تپه قل و نایب التظاره
حاجی میرزا محمد رضا میرزا احمد رضا
مشرقه سا بون بندگان چهار نفر
حاجی محمد ابراهیم بونخلوت نقد و بون
شیرتخانده میرزا علی کبریا ناظر البکایه
شیرتخانده حاجی میرزا محمد نایب شجره
سایه هفت نفر افامیر حسین چرخ افامیر
سایه و عدل حات و اداره نفر
چورخانه مبارکه
افامیر حسن چورچی باشی سا بون بارده نفر
اشترخانده
افامیر ابراهیم اشترباشی سا بون
تجویرخانه و کلاخ و کلاخ
افامیر کاظم و افامیر احمد عیله و کلاخ
سا بون چهارده نفر
سا بون عله دارالتظاره حمل و نفر
اداره ایدار و بون
در تحت ریاست مخصوص شخص خاص
مستطاب امین السلطان وزیر اعظم
بنیاد اعتقاد الحضره افامیرخان
مصرف باقاده الی نایب ابدار
خانه مبارکه
حاجی افامیر بون شفا باشی حاجی
حسینخان سر تپه افامیرخان
سر تپه محمد السلطنه میرزا ابو
الناظم نایب میرزا اغلامحیر

دینار لاغیا میرزا علی دکن چکیشا کل
مؤمن لا طبا، میرزا علی الدین پنهان
کاشانی تمل لا طبا، میرزا نصر الله
تکایه انمان الملك لوفیل اولد
میرزا کال الدین ملک لا طبا، ولد
شکر المظالم میرزا سید علی حاجی
میرزا حبیب الله محمد لا طبا

خواجه سنان

اعمالی میر حاجی اغا شریخان خواجه
سید علی اغا شریخان سید علی
اغاجار اغا رضا حاجی اغا
غلامعلی اغا سید اسمعیل غریبی
خان اغا فیض الله اغا میر احمد
اردنکا اغا تورپی اغا فرج

اطاق مؤزه مبارک

جنابا فامیر اعلی اکبر منوچ میرزا
سید منوچ نایبضا افامحمد
نایب اغا مهد ساعینا

اداره خزانة مبارک

ریاست جنابا بجلال لغامیر اسمعیل
امین الملك میرزا افضل الله
خان منوچ شیخ مرتضی ناظم
خرانه تحصیلدار میرزا سید
دفر دار میرزا هدایت منوچ
محولدار حاجی محمد رضا خان محویل
دار کمر پسر مرحوم افامحمد علی
میرزا اهاد پنهان سر دشنه دار میرزا
محمود سر دشنه دار میرزا سید عبد الله
سر دشنه دار اغا غلامحیر صراف
افا سید جواد تحصیل وجوه خزانة

افا علی صراف

اداره خزانه مبارک

حاجی حسینعلیخان سرتیپ محویلدار
جناب میرزا زلفاقلخان منوچ
مدیر ۲۱ خط خراسان و سنان
مرغنه

اداره خزانة مبارک

حاجی محمد حسن امین دار الصرب
افا باقر پسر میرزا عبد الله کسر
رشنه دار حاجی محمد تقوی لدار
سایر اجراء هفتاد نفر

فوج سوار و قزاق مخصوص

ریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
ابو الحسنخان سرتیپ میرزا
سید یوسف لشکر نویس

اداره مطبوعات

میرزا سید باقر سر دشنه دار
ریاست حاجی حسینعلیخان سرتیپ
میرزا امیر اسرار شریف میرزا محمد حسین

اداره کهکجاها نما الحکومت

میسو کتاچی قانون نویسنده بر کمر
دار الحافظ طهران محمد تقیخان
میرزا امیر اسرار شریف میرزا محمد حسین

اداره خزانة مبارک

میرزا افضل الله خان منوچ ولد مرحوم
حاجی میرزا محمد حسین میرزا علی
خان نایب اول امور خارجه و مترجم
ولد مرحوم ایضا کمر فارسی

اداره خزانة مبارک

جناب محمد حسنخان سعد الملك
حکمران بکدرات فتح الله خان
بیکلر بیکه مدبر کمر کرا خراسان

اداره خزانة مبارک

وکیلان و مازندران کمر
کرمافا شاهان در دادله جناب
حسام الملك حکمران محمد حسین

اداره خزانة مبارک

میرزا امیر اسرار شریف میرزا محمد حسین
کمر اصغهان سرتیپ بجناب سعد
الملك میرزا جان مبارک کمر
بر وجود میرزا علی حیدر مبارک

اداره خزانة مبارک

کمر کلایان میرزا حسینخان
مباشکر کاشان حاجی خج
صان کرا کدستان و همدان

اداره خزانة مبارک

ریاست جنابا بجلال لغامیر اسمعیل
امین الملك میرزا اول سر دشنه دار
محمد تقیخان منور الملك فامور غلات
ادربا پنهان میرزا علی اکبر فامور
حسب محمد باقر خان سید السلطنه
حکمران قزوین فامور غلات قزوین

اداره خزانة مبارک

حاجی اسمعیل فامور همدان
محمد فاسم بیک فامور عراق
مقدسه حضرت عبد العظیم علیه

اداره خزانة مبارک

جنابا بجلال لغامیر اسمعیل خان
امین الملك خازن مهر متدس
جنابا فامیر اهدان الله نایب اول
مخارخان نایب الحکومه افاسید

اداره خزانة مبارک

فرانشاسی حاجی میرزا عبد الکریم
سعد الحفظا میرزا حبیب الله
کلیتار میرزا عبد الحکیم کمر کشک

اداره خزانة مبارک

میرزا ابان کمر کشک میرزا کاظم منوچ
میرزا اول و منشی نایب حاجی افامحمد
محولدار افاند و عشر میرزا احکیم

اداره خزانة مبارک

سر دشنه دار خدام بیت پیچ
فران بیت نصر کلایان دینا زده نفر
مؤذن و رجالی نازده نفر

اداره خزانة مبارک

نایب الحکومه حضرت عبد العظیم
محولدار مختار خان میرزا شریک
محمد اسمعیل بیک قزوین و سیاهان

اداره خزانة مبارک

محولدار محمد باقر خان سعد السلطنه
سرتیپ کلان محکومت امیرزاده
محمد حسین میرزا بیکه عباس بیکه
و بیکه نوشهر و غیره محکومت خراب
محمد حسنخان سعد الملك

اداره غلامان مرید و مضمون

و فوج دویم عسکر ابوالمکارم امیر امراء
القطام علاء الدوله امیر قومانده

هفتاد و یک نفر
غلامان مرید

همان صند و شست و یک نفر
آردا بقدر جناب لاله و کمال ککر

میرزا اسمعیل غلامان نور میرزا استبداد
سر قلیان

حاجی حیدر خان سر قلیان قزوین
الحکیم میرزا میرزا اقبال خان قزوین

خان بنو کتان همان ککر خان علی
خان ابرج میرزا زین العابدین خان

عباسقلی خان
سرهنگان

نصیب آقا میرزا ابراهیم خان حلی
مصطفی قلی خان زین العابدین خان

نعمت الله خان منوچهر میرزا باقر خان
پنج خان پسر مرحوم سپه دار

شاهسوار خان
سایس یا ورده نفر نایب

سینه نفر پنجاه باشی سینه نفر
غلام همان صند و شست

غلامان مرید و مضمون
نایب و شست و یک نفر

سر قلیان
عباسقلی خان سر قلیان قزوین

ایضا حاجی طغیانیان آقا خان
میرزا احمد خان شهابی علیا اسلحه خان

اسمعیل خان ایضا
سرهنگان

حاجی خان احمد آقا خان بونفخ
میرزا باقر خان غلام حیدر خان

کلیه جنابان خدام اراد خان مرصوف
سایس چهار صد و هشتاد نفر

فوج دوم عسکر

بکر تپه حاجی رستم خان سر قلیان
میرزا اسحاق افشار

سایس شصت و دو نفر
اداره شرف و فاطمه خان

و شتران کلائی بریاست امیر امراء
القطام محمد فاضل خان صاحب جمع

و پشیمان خاصه ها یونانی میرزا
علی محمد شرفی شتر خانه ناو میرزا

علی قلی شرف فاطمه خان میرزا
علی رضا شرف شتر خانه کلائی

عباسقلی بیگ تجویدار جواد
بیگ نایب شتر خانه نصیر بیگ

نایب ایضا کاظم خان فاطمه خان
سایر علی جان نایب داروغه

و دهباشی فاطمی و سادات
یکهزار و بیست و شش نفر

تخت خان مرید
بریاست امیر امراء القطام محمد

فاضل خان صاحب جمع حاجی میرزا
محمد علی شرف موسی خان نایب

محمد باقر بیگ انبار دار
سایس پنجاه نفر

اصطبل خاصه ها یونانی
از قرار سنه فاضیه

دوبیت و هشتاد و دو نفر
نواب محمد حسین میرزا امیر الخو

نولینده
میرزا ارضی قلی سر بشندار

میرزا انصاری الله حاجی میرزا محمد
شرف غیره دو نفر

نایبان
امیرزاده رشید خان میرزا

حاجی نایب مراد خان آقا خان
محمد خان غلامرضا خان میرزا

سید عبد الله کریم بیگ حیدر الله

بیگ محمد علی بیگ حاجی محمد آقا
میرزا محمد بن محمد فاضل بیگ

عباسقلی بیگ قزاق بیگ
حیدر قلی خان آقا جعفر محمد بیگ

نایب تجویدار نقد رحمان بیگ
یعنی بیگ علیجان بیگ محمد

صدی بیگ عباسقلی بیگ
افراسیاب بیگ

سایس دوبیت و بیست و شش نفر
عزیز الله بیگ بشار سوفاچی

شتر نفر محمد محمد بیگ غلامان
نایب شاکر دو نفر

جلودار یکصد و بیست و دو نفر
مهر و چا یکصد و یکصد و شش نفر

قوشخانه مبارک
ابراهیم خان قوشچی باشی میرزا علی

قروچی باشی قوشچی ده نفر
رستم خان مبارک

جناب صدیق السلطنه غلامان
پشیمان خاصه ها یونانی و کلائی

اجزاء
از قرار سنه فاضیه

کالسکه خان مبارک
بریاست لطف الله غلامان شجاع الملک

پشیمان خاصه
میرزا علی رضا سر بشندار

میرزا یعقوب شرف کربلائی
ابنار دار محمد اسمعیل بیگ مار

اسمعیل بیگ عباسقلی بیگ
علی احمد بیگ حاجی اسمعیل نایب

هادی بیگ نایب بدرخان نایب
محمد کاظم بیگ سر کشیک

سید علی اکبر سر کشیک محمد بیگ
نایب سر کشیک سید محمد

نایب سرکشیک فیر العابدین پادشاه
مشهد کیمبر پادشاه اصفهر پادشاه
خاجی بابا پادشاه، پادشاه امروا هل
مرتب علیه بیک بخوبی داند نفس
اصناف و از دین و فکر دنیا
علاء العظمیٰ کالدخان
رضای بیک نایب میرزا محمد بیک
ولد فیر بیک نایب عینا سر بیک
نایب ابوالقاسم بیک مباشرین
علی زمان بیک سنبلین بختیاری
سنبلین میرزا رضای بیک انبار دار
چینه جلود از بیت بختیاری
نعلبد و نفر کالک که چه
یکصد نفر معتز هفتاد نفر
شاطر خانیه پادشاه
بریاست جناب امیر الامراء العظام
بشیر المملک فضل الله شاطر
مشرق نایب
شش نفر میرزا احمد مشرف
ولخان یاور و نایب اسمعیل خان
یاور و نایب محمد بیک یاور و نایب
محسن بیک یاور و نایب مهیار بیک
نایب میرزا ابراهیم نایب
ازاره سواره دیوانه
بریاست امیر الامراء العظام محمد
فاستخان صاحب جمع و کربلای
سواره بختیاری
خاجی علیقلخان سر بیک سوار
یکصد نفر
سواره دیوانه
۲۲۰۰۰ خان سر بیک محمد خان
سرکشیک میرزا احمد سرکشیک
دار سایر صاحب سوار
پانصد نفر
سواره انبار

همان شاه خان سرکشیک اول پادشاه
محمد فیر سرکشیک دار محمد پادشاه
سایر صاحب سواران بختیاری
سواره خواجی پادشاه
علی اکبر خان سرکشیک اول فیر الله
مشرق حنجان سرکشیک فیر الله
خان سرکشیک سایر صاحب سوار
و سواران بختیاری
سواره اصناف
سیف الله خان سرکشیک میرزا محمد
مشرق صاحب سوار و دو بختیاری
سواره هداوند
دو بختیاری سرکشیک میرزا احمد مشرف
صاحب سوار یکصد نفر
سواره قراچاق
صفر علیخان سرکشیک میرزا علی خان
صاحب سوار یکصد نفر
سواره قراچاق
جمعی محمد باقر خان سعد السلطنه
سرکشیک بیو خان سرکشیک
میرزا علی اصف مشرف صاحب سوار
و سوار یکصد و هفتاد نفر
ازاره انبار علی دارالخلافه
بریاست خاجی آقا بونف سقا نایب
میرزا احسن سرکشیک دار میرزا
ربیع مشرف مباشر علی خاتون
فی انداز و قراش و غیره ده نفر
ازاره ایلان دارالخلافه
بابا پادشاه کرجی امیر الامراء العظام
محمد فاستخان صاحب جمع
ایل شاهسون دیوانه ایل
شاهسون افشار ایل خواجی پادشاه
ایل اصناف و ایل قراچاق و
ایل هداوند ایل قشاق

ایل اوردیات ایل بختیاری
ایل کاوان ایل الیکامی عرب مشرف
عرب بختیاری عرب پادشاه
عرب بختیاری عرب مشرف
ازاره میرزا خان
میرزا حسین خان صانع الملک
خاجی حسینعلیخان مغاور ناشوکل
استاد حسین خان صانع لشکر
مغار نظام محمد تقیخان مباشر
قراخان حاجی میرزا استیاد نظام
سرکشیک دار میرزا علی اکبر
سرکشیک دار میرزا غلامحسین
سرکشیک دار میرزا آقا مشرف
میرزا احمد مشرف حاجی قاسم
کدخدای قراخانانه آقا محمد
نایب مغاور خان
ازاره دارالخلافه
راه شوشه قزوین سپرده
محمد باقر خان سعد السلطنه شش
علیه حاکم یکصد و هشتاد نفر
ازاره شوشه قزوین
سپرده محمد باقر خان سعد السلطنه
علیه حاکم دایمی پنجاه نفر
ازاره قزوین و قزوین و قزوین
سپرده میرزا نظام محمد
میر شکار و اتباع
از قراستنها ضمیمه
خاجی مصطفی قلیخان میر شکار
علیخان سرکشیک لدر شکار
اول غلامحسینخان ولایت
صادقخان جهانبگیرخان
امیر سلاخان
سایر
اجزاء معدود
بیت و بختیاری

وَنَزَلَتْ خُطَايَايَ وَأَوْفَايَ بِسَبْحِ الْحَمْدِ وَالْمُحَرِّسَاتِ غَيْرِ

دَرَادَار، جناب علما و افاضیہ الدولہ رئیس مجلس شورا کی کمی

وَمِنْ أَرْبَابِ الْخَلْقِ أَوْفَا وَفِي أَرْبَابِ الْخَلْقِ أَوْفَا

جلال جلالہ بن محمد الملک وزیر میرزا اسماعیل خان منوے ملا میرزا محمد علی (لورستان) میرزا عبدالرحیم
وظائف اوقاف مالک محروسہ عبد اللہ فاضل میرزا حسین خان اسراہانی میرزا علی اسفندخان سید

وظایف در دفع استفتاء

سلسلہ شادان
جناب حاتم الشاذلی

ماہنامہ شادان
میرزا قاسم علی

سمت افتخار معانی میرزا آقا شادان
و نظام میرزا علی (مازندران)

میرزا علی اصغر میرزا سید احمد علی
میرزا ارمغان قادے محمد

خزائن الخشاه
میرزا محمد علی خان (شاه و زند)
میرزا حسن خان (قزاق)
میرزا حسن خان (عربستان)
میرزا حسن خان (عربستان)

میرزا حسن (کم) میرزا احمد
میرزا حسین (کردستان) میرزا اکبر
میرزا حسین (کردستان) میرزا اکبر

میرزا اسید بنوسف میرزا محمدعلی خان (میرزا شاه) میرزا عبدالرحیم خان میرزا عباسی (قورس) میرزا افسر خان
 جودان میرزا اعلا محین عربی ش (بن) میرزا محمد کشی (عراق) میرزا آفریقا (الاف) میرزا قریب (میرزا محمد قاراس) حاجی میرزا

(هذان) ميرزا حسن

وَمِنْ أَرْبَابِ يَسَبِّ عَمَلِ الْخَيْرِ سِتْرُ بَرِّانٍ
دُرِّ اَدْرَةِ خَنَازِيرِ اَمِينِ الدَّوْلَةِ رَيْسِ مَحَلِّ دَارِ الْاَعْدَاءِ كَيْدِ

وَمِنْ أَرْبِ يَسْتِ مَالِكٍ مَحْرُوسٍ أَبَوَانِ

در اداره جناب محمد نواب امین الدوله رئیس مجلس دارالشورای کبریه

اجزاء و از ارت پست
میرزا احمد کبوند فردا نوش جان سفارش
اطاق الخبز بد نوش جان

اجزاء یعنی اندھا الخلاء

میرزا نایب الزماں عبدالملک خانم
 خاں بان قریبها اسمعیل خانم
 غلام سہ نصر فراتش بغیر
 اخلاق مانات

توم نایب دینار میرزا خداداد میرزا احمد الله تعالیٰ میرزا آقا
 دین محمد میرزا احمد میرزا محمد رفیع میرزا محمد رفیع میرزا محمد رفیع

اطاق وارغات
 غلامخانه

[illegible]

اسد اللہ خان جو بلدار میرزا افغانی فرزند فرزند سردار افغانی
میرزا حافظ قیصر ملتان و حاکم

طاهر بن محمد
 (فرزین) خانباغا خان رئیس ابو

یوسف السبط میرزا حسن علی
میرزا احمد علی
میرزا محمد علی
میرزا علی

الحضرت نازم میرزا نصر فرشته
(هیدج) میرزا ناصر فرشته

طاویدہ ایمانات و اطلاق ضبط انفراجات
شماره سفارشی ولایت غیر سفارشی میرا بوندہ بنو ملکہ احمد خان میرزا محمد علی میرزا نصر

[illegible]

میرزا نصرالله حکیم مرصفا
میرزا نصیر و اسات میرزا سید محمد
ناظم الاطباء میرزا محمد تقی مرصفا
خط ادب و ایجاز و غیره
سبب الاطباء
میرزا علیقلی
میرزا علیقلی
نواز جید میرزا
میرزا احمد
میرزا سید خلیل
حاج میرزا رضا
میرزا باقر
جناب حاج میرزا بکفر
میرزا اسمعیل
میرزا ابراهیم
میرزا فخر الدین
میرزا احتشام
میرزا اسمعیل
میرزا صالح
میرزا اکبر
میرزا ابوالقاسم
میرزا علی اکبر
خط فارس
شیراز حاج میرزا جعفر
اصفهان میرزا امجد خان
کاشان محمد صالح خان
قبر میرزا احسن
لریستان و عربستان
میرزا امیرمظفر خان
یزد میرزا مرتضی
کمره میرزا عبد الرضا خان
بوشهر میرزا مهد علی رضا
مرجینان و دیلم
میرزا ابوالفتح خان رئیس سرتیپ

میرزا نصرالله قوچانی سرهنگ
طبیعه نفر مبارک شرف میرزا
دو اساز ناظر طبیان و دوفتر
تجربیدار نفر پرستار شرف
عماد الدین دوزن رخت و بنفش
اجرا و ملازمت میرزا کمال
محمد خان سرتیپ دین تحقیق
سرتیپ علم قوچان محمد جعفر
حکیمباشی مقام طب و طبیعی
محمد میرزا سرهنگ معلم ریاضی
میرزا علیخان معلم زبان فرانسه
وسرهنگ حاج میرزا عبد الله معلم
عربی شاکردان داخله بیت
بنفش شاکردان نجای بیت
بنفش نویسنده نفر قرآن
بنفش ناظر نفر اشرف
فکر تلکراف و تلکراف
جناب آغا آقا میرزا دلاله وزیر
علوم و تلکراف
اجزاء دارالخلافه طهران
و حضرت عبدالعظیم
صاحب منصب
جناب خیرالملک دینار کل توابع
نصرت الله خان تلکراف مخصوص
محمد رضا خان سرتیپ افغان
سرتیپ حاج محمد جعفر میرزا سرتیپ
خلیل میرزا سرتیپ تجریدار نصرالله
خان سرتیپ نزل میرزا سلیم ماموش
محمد میرزا سرتیپ ناظم محمد قلی
سرهنگ محمد کین میرزا سرهنگ
میرزا عبد الوهاب خان منشی لایه
سپاس هفتاد و نه نفر
اجزای خارجه سرتیپ منشی
دفعه از خارجه تلکراف حاجی
دوفتر

سپاس هفتاد و شش نفر
تلکراف بیت چهار نفر منشی
و سرتیپ نفر غلام ده نفر
فرماندها زده نفر علیها هفت نفر
سایر لایات
چهار صد و هجده بنفش
خط فارس و کرمان
هفتاد و دوفتر
قمر بنفش غلامحسین میرزا
رئیس تلکرافچیف نویسنده
فرماندها دوفتر
کاشان شرف میرزا احمد
رئیس تلکرافچیف نویسنده
نفر فرماندها دوفتر
اصفهان تلکرافچیف
بیت بنفش محمد حسین میرزا سرتیپ
رئیس تلکرافچیف نویسنده
دوفتر غلامان بنفش فرماندها
شیراز و بوشهر و آباد و کازرو
بیت بنفش میرزا عبد الله خان
سرتیپ دینار عبد الله خان
سرهنگ تلکرافچیف چهار دفته
ده نفر نویسنده فرماندها
یزد و اردکان و کاشان
سرتیپ ده نفر علیها هشتاد و نه نفر
رئیس تلکرافچیف چهار نفر فرماندها
و غلام هشت نفر
کرمان و فیستجان و آباد
سرتیپ ده نفر میرزا احمد سرهنگ
رئیس تلکرافچیف سرتیپ فرماندها
سرهنگ غلام شرف
خط ادب و ایجاز و غیره
یکصد و بنفش
قزوین سرتیپ علیها هشتاد و نه نفر
سرتیپ رئیس تلکرافچیف سرتیپ

شش نفر	نلام طرفه شش نفر	میلان و آب چهار نفر	سمنان شش نفر
شش نفر	شش نفر	نکرانچي نفر	سمنان رئیس نکرانچي نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	فرانچي نفر	غلام شش نفر
شش نفر	شش نفر	ساجیلا سه نفر	شاهزاده و میا شش نفر
شش نفر	ده نفر	نکرانچي نفر	دوازده نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	میانچ سه نفر	سمنان رئیس نکرانچي شش نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	نکرانچي نفر	غلام هفت نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	خطا خان و عربستان	سمنان و فرزند
شش نفر	نکرانچي نفر	خان ایل و سه نفر	نکرانچي و غلام و فرزند
شش نفر	نکرانچي نفر	سه نفر	نکرانچي و غلام و فرزند
شش نفر	نکرانچي نفر	اسد انا چهار نفر	رئیس غلام و دو نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	کنکاف سه نفر	مشهد مقتدر
شش نفر	نکرانچي نفر	کرمانشاه سه نفر	علاء صغیر و اسیر و رئیس
شش نفر	نکرانچي نفر	سراجان ده نفر	سمنان سیف الله خان
شش نفر	نکرانچي نفر	دشمن و فرزند	دوازده نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	گرمس چهار نفر	غلام هفت نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	ملایک و هشت نفر	چهار نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	عراق و راه و هشت نفر	نکرانچي و غلام و پنج نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	بروج و دراز و ده نفر	استر ایلان
شش نفر	نکرانچي نفر	نادر و ده نفر	مرضا خان و سه نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	فلاح و ده نفر	دو نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	شوشن شش نفر	بجنورد
شش نفر	نکرانچي نفر	در فوول شش نفر	نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	فامور و ده نفر	شش نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	خطا خان و ده نفر	نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	خطا خان و ده نفر	کلات
شش نفر	نکرانچي نفر	ابو انکیف و ده نفر	درگز
شش نفر	نکرانچي نفر	دوازده نفر	مازندران
شش نفر	نکرانچي نفر	ابو انکیف سه نفر	و بار و شش نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	نکرانچي نفر	و شش نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	خوار و ده نفر	حیدر خان
شش نفر	نکرانچي نفر	و ده نفر	حیدر خان
شش نفر	نکرانچي نفر	و ده نفر	نکرانچي و ده نفر
شش نفر	نکرانچي نفر	و ده نفر	نکرانچي و ده نفر

وزارت جلیلہ علیہ اعظمہ و وزارت تجارت

<p>جناب حلا لغتاب شرف مشیر الدولہ وزیر عدلیہ اعظمہ و وزیر تجارت کل ممالک سرحدہ بحکم قلم بر اولہ مرحوم علیہ میرزا نواب عبدالصمد خان لکھنؤ الدولہ میرزا محمد حسین منشی میرزا ابوطالب منشی میرزا عبد الحسین منشی میرزا حسین فرشتہ مجلس میرزا ابوالفتح نواب منوچھر میرزا میرزا ابوبکر میرزا افغان منشی میرزا محمود ثنائ مجلس محمد رحیم خان برادر مرحوم محمد تقی خان حاجی اللہ میرزا ابراہیم منشی میرزا عبد الحسین ثنائ ٹاؤن میرزا زارت جلیلہ عدلیہ اعظمہ پتھارہ و دو نفر عبد اللہ خان سر تپ غلام سہی نگر میرزا محمد میرزا اعلیٰ نایبان قرا شنائہ مبارکہ قراش سرکار پیس نگر</p>	<p>الرحیم شیخ الاسلام فاضلہ دیوانہ میرزا محمد حسین نوید عبد اللہ خان سر تپ غلامان نواب محمد حسن میرزا نواب سیف اللہ میرزا میرزا ابوالناسم رحیم خان میرزا ابراہیم خان منشی میرزا محمد منشی حاجی محمد رضا خان میر کل دیوان خانہ میرزا محمد حسین منشی نواب میرزا احمد خان میرزا علی منشی نوادہ علیقل خان اجودا میرزا سید محمد منشی قزوینی میرزا سید محمد علی منشی میرزا سید اللہ نایبی میرزا اراد خان ثنائ میرزا ابوالناسم ثنائ میرزا سید اللہ ثنائ مجلس کاظم خان فیض اللہ و منوچہ دیوان اعلیٰ نواب سلطان محمد میرزا میرزا حسین منوچہ میرزا محمد خان منشی میرزا اشرف خان منشی میرزا جعفر محمد میرزا احمد ثنائ مجلس حاج میرزا حسین ولد مرحوم احمد خان عبید اللہ</p>	<p>بجالی اجراء وزیر جلیلہ عدلیہ اعظمہ کہ بہ شیخ علم منقسم میشود اعضاء اجراء مخصوصہ مجلس محترمہ میرزا زارت عدلیہ اعظمہ عماد الامراء لغلام خان صاحب اعتماد نواب اراد میرزا حاجی عباس علی خان فاضل حاج میرزا علی خان رئیس حاج میرزا محمد علی خان منوچہ غائب مستشار میرزا سید کاظم منوچہ مدیر نظامت عامہ کدر صاحب نشین ازولایات بعض ہر سکہ میرزا خان منوچہ برادر جناب سراج الملک میرزا ابراہیم خان نوادہ مرحوم وزیر نظام غلام حسین میرزا سید اللہ خان سر تپ میرزا اسماعیل خان منشی بابہ میرزا احمد خان منوچہ میرزا سید محمد علی میرزا محمد حسین منشی مجلس جناب میرزا تقی محمد دیوان خانہ و منوچہ دیوان اعلیٰ کہ اغلب امور ملکہ و شرعیات باقی مرحوم فتح اللہ خان سر تپ و فاضل دیوانہ منصفہ عراض سوار میرزا عبد</p>
--	---	---

وزارت جلیلہ تجارت

جناب حلا لغتاب شرف مشیر الدولہ
اعضاء اجراء مجلس
 سلطانہ خانہ پیش مجلس ملک التجار مالک محروسہ افغانہ امین ارباب افغانہ لایا فی دیاب حاجی علی
 ناجر شہزی حاجی میرزا ابراہیم امین التجار کدستانہ ناظم التجار حاجی محمد حسین کاکا افغانہ و اوایلہ
اجراء مجلس تجارت کہ ہر روز ہر روز بول تجارت حاضر و مشغول خدمت ہستند
 سلطانہ خانہ پیش اسماعیل خان سر تپ میرزا ابوسخا میرزا سید ابراہیم منشی میرزا افغانہ میرزا محمد قرا

اداره مهره آثار مبارک

در تحت اداره جناب مستطاب ضد الملک و وزیر مختارها بون

امیرالامراء العظام امیرسلطان و رئیس ایزای مهره آثار مبارک	میرزا اسلمان حافظ مهره آثار مبارک مشوق دیوان اعلی	محمد کریم خان حامل مهر مبارک افا میرزا دشتا سر رشته دار و محترمین سته نفر قرآنشان و فزونی و سایر اعضاء مهر مبارک با نرزه نفر
--	--	---

وزارت جلیله خارجه

جناب جلال القاب قوام الدوله وزیر امور خارجه دولت علیه

جناب جلال قضا، صدیق الملک و رئیس کل اداره وزارت خارجه نایب وزیر امور خارجه سکندالدوله میرزا اجواد خان نایب اول وزارت خارجه مصباح الملک میرزا نصرت الله خان نایب اول وزارت خارجه مسند ناو الوزاره میرزا احمد خان نایب اول همانندار مقام میرزا عبدالغفور سپهر نایب اول وزارت خارجه معاون الوزاره میرزا محمد علی خان نایب وزارت خارجه حاج میرزا علی اکبر خان نایب وزارت خارجه حسین عامر نایب وزارت خارجه عبدالحمید خان نایب وزارت خارجه اداره تجرید ناچاق و قزاقین مبارک و محمد ناچاق و غیره با نام نکار میرزا شکر الله خان نایب اول وزارت خارجه میرزا اسد الله خان منشی وزارت خارجه اداره متعلقه بسفارت روس باصحاب ایشان نایب اول وزارت خارجه	میرزا اسد الله خان منشی حسن بن منشی میرزا ابوالقاسم منشی میرزا شفیق خان منشی میرزا احمد منشی اداره متعلقه بسفارت عثمان نامحمد افای سرتیپ میرزا اجعفر خان نایب وزارت خارجه میرزا هادی منشی میرزا البراهیم خان منشی میرزا احمد الله منشی حسین افند کاتب ترکی اداره متعلقه بسفارت انگلیس با اعتضاد الملک میرزا حسین خان اداره محاکات تجارت نایب الوزاره میرزا ابن الما بختا منشی محاکات تجارت وزارت خارجه میرزا ابوالقاسم خان منشی وزارت خارجیه میرزا اسد الله خان منشی اداره دفتر ترجمه خطوط باصفیا الملک نایب وزارت خارجه نارین نرمان مهرهم میرزا اسعد منشی دموز میرزا ادود خان اداره دفتر محاسبان	نامحمد الوزاره میرزا غلام حسین خان منشی وزارت خارجه میرزا شفیق خان دفتر دار میرزا اسد الله سر رشته دار میرزا ابوالکبر منشی میرزا احمد اداره دفتر نشریات نامستشار الوزاره میرزا احمد قاسم میرزا هادی خان منشی وزارت خارجه اداره دفتر ثبت مضبوط بامیرزا رضی خان نایب وزارت خارجه میرزا حسین خان ناظم میرزا علی منشی میرزا اسد الله خان منشی میرزا عبد الله منشی اداره متعلقه بسفارت های دول غیر هجوار فرانسه و المان و اطریش و اناروی و ایتالیه و هلند و بلژیک باصحاب میرزا حسین خان سرتیپ نایب وزارت خارجیه میرزا اسد الله منشی میرزا احمد منشی اداره کل تذکره خاتمه بامیرزا اجعفر خان نایب وزارت خارجه میرزا رفیع خان ملحد با نظایات وزارت خارجه میرزا عبد الله منشی میرزا محمد سر رشته دار نفر مهر کشته تذکره هادی و نشریات دو نفر
---	---	--

صاحب منصبان و اشراف از خارج

جناب ناظم الدوله حاج میرزا ارمانخان
 میرزا اجوادخان نایب اول وزارت خارجه
 اعتمادالوزاره میرزا معصومخان سرتهپ
 نایب اول وزارت خارجه حاج قنبرخان
 نایب وزارت خارجه حاج میرزا اسددرغی
 نایب وزارت خارجه حاج میرزا محمدحسین ملک
 الکتاب میرزا اسدمحمدان سرتهپ حاج
 میرزا عبدالمجیدخان کارکرار سابق وزارت
 میرزا عتیقخان سرتهپ کارکرار سابق حاج
 ترخان میرزا ابوالقاسمخان نایب وزارت
 میرزا احمدلجان سرتهپ مهندس میرزا علی
 کارکرار سابق باطوم میرزا آقاخان کار
 کرار سابق کلان میکائیلخان برادر
 ناظم الدوله اسکندرخان برادر
 میرزا حسینخان سرهنک کارکرار خارجه
 سابق همدان میرزا علیخان کارکرار
 بندرعباس میرزا احسان نایب
 سفارت بیه میرزا محمدعلیخان
 سفارت لندن محمدعلیخان سرهنک
 محمدخان کرمانشاه
 کارکرارهای داخل
 سایر قاضی و دیوان
 از نمایندگان
 جناب متشاور الدوله حاج محمد
 سرتهپ حاج میرزا معصومخان
 اسمعیلخان میرزا مهدیخان سرهنک
 میرزا حسینخان سرهنک میرزا محمودخان
 پیرجوم میرزا احسان میرزا اسدخان
 میرزا رضاخان سرهنک ساطورخان
 سرهنک مترجم میرزا محمدخان سرهنک
 دفتر میرزا هاشم میرزا ابوالقاسم
 علیخان اجودان میرزا اجواداجودان
 اداره مذکوره اشراف

امین الوزاره رئیس منای مذکوره
 سکهات اذربایجان میرزا اسمعیل
 امین مذکوره تبریز میرزا احسان
 امین مذکوره خوی میرزا احمد
 امین مذکوره خراسان
 جناب ناظم الملک کارکرار
 خراسان و سیستان میرزا
 جهانگیرخان سرتهپ معاون کار
 کزاد میرزا حسینخان سرهنک
 نایب اول کارکرار میرزا
 علیخان بنی میرزا ابوالقاسم
 امین مذکوره

کارکراران اشراف

میرزا احمدقلیخان سرتهپ نایب
 خارجه کارکرار مرتضی خان
 مذکوره بنجورد میرزا اسحق الله خان
 امین مذکوره سوخان
 سرخس میرزا علیخان کارکرار
 دره جزو کلات
 میرزا اسدالله خان سرتهپ کارکرار
 اشراف از خارج
 حاج میرزا طاهر محمد دار علی
 اکبرخان امین مذکوره وقایع نگار
 شکرالله خان نویسنده

مناظران

میرزا ابوالحسن کارکرار
 موسیخان وقایع نگار میرزا علی
 رضاخان میرزا فتح الله خان نایب
 نوروزخان نایب هادیخان نایب
 کارکران فارس (شیراز)
 حاج میرزا الملک کارکرار
 رحیمخان نایب کارکرار
 بوشهر

نصفعلیخان فاجاد کارکرار
 میرزاخان امین مذکوره نایب کارکرار
 میرزا اجوادخان کارکرار
 بکد علی محمد ابراهیمخان کارکرار

کیلان

میرزا موسیخان کارکرار
 میرزا عبدالرسول نایب کارکرار

اداره مذکوره کیلان

میرزا آمان الله خان امین مذکوره
 کرمانشاهان
 حاج محمد صالح خان کارکرار
 نصرالله خان نایب کارکرار
 زهاب میرزا احمدخان سرتهپ

کرمان

عبدالله خان کارکرار
 میرزا علیخان امین مذکوره

کاشان

میرزا افضل الله خان وزیر کارکرار
 اصفهان
 محمدجعفرخان سرتهپ کارکرار
 عبدالحیخان نایب کارکرار

کرمان

میرزا عبدالله سرتهپ زودت
 ملا یحیی کلاشر ملا کشاسب
 ریش بعید میرزا ابراهیم ریش بعید
 سفراء و مأمورین کارکرار
 دولت علیه ایران در مالکات
 ولایات دولت عثمان
 اشراف قبول
 جناب بعید الملک سفیر
 جوادخان شاردن افراسیاب
 آرنگیخان نایب اول اشراف
 خیرالوقول میرزا اسدالله
 حاج آقاخان مترجم حاج محمدخان

مشهد مقدس

جنرال مکین جنرال قونول

تبریز

متراب قونول جنرال

درشت

کلید استورت قونول

بنای مرقاس

کلید دوس جنرال قونول

شیراز

حیدر علی خان وکیل مزارت

کرمانشاهان

حاجی افغانخان نهاد وکیل الد

اصغهان

مترافا نور وکیل مزارت

همدان

افا سید حسین وکیل سفارت

استراخان

محمد تقی اف وکیل سفارت

سفارت وکیل ابطال

جناب میو لکونت دوقاق و وزیر

مقیم که موثقاً ماسلا میو ولایت

خود مشرفه است

سفارت وکیل بلژیک

جناب میو بارون دربی زیرمقیم

سفارت وکیل روس

جناب میو بدسف و وزیر محنادو

ایلی مخصوص میو اسپر نایب

میو غبر و بی مترجم اول

میو فیلوف نایب دوم میو

اشجلا کوف مترجم دوم میرزا

مهدیخان منشی اول میرزا

ابوالقاسم خان منشی دوم

خواجہ میکائیل ناجو باشی از امیر

افا اسم خان ناجو باشی ملان

مشهد مقدس

میو و لا میو جنرال قونول

تبریز

میو بطوف جنرال قونول

درشت

میو ناخطفوف قونول

استراخان

میو کاشانفسک قونول

بجنور و قونول

یحیی بیگ ظاهر و اف اکنت

در جزو کلات

اکار و نف اکنت

باد فیدوش

افا پوسف اکنت

سفارت وکیل عثمانی

جناب خلیل خالد بیگ سفیر

کبیر علی احسان افندے

مشتشار سفارت کبرے

حسن حسنی بیگ نایب اول

سرکیر افندے نایب دوم

میرزا احسان شوک منشی اول

تبریز

بهجت بیگ باش شهبندر

کرمانشاهان

سول افندے باش شهبندر

کرمانشاهان

محمد بهاء بیگ باش شهبندر

شیراز

حاجی سید ابراهیم ناظم التجا

همدان

حاجی محمد سعید وکیل شهبندر

بوشهر

میرزا حسین وکیل شهبندر

ساوجبلاغ

داغب بیگ قونول

اردو مستد

وکیل شهبندر

سفارت وکیل فرانسه

جناب میو د بالوا و وزیر

ایلی مخصوص

میو ادبی بر مترجم اول

میو مایر توی مترجم و

نشانلیه

میو منچو لا مترجم و نشانلیه

میرزا ابراهیم منشی اول

تبریز

میو امیل برن جنرال قونول

بوشهر

میو بیات و بر قونول

سفارت وکیل هلاند

جناب میو کیو بل شارژ دافو

ولا ياتى حاله من غير شىء الى الا فرما به طهركم جردا الى كركم فمعه شىء
 ملككم اخيرا ياتى

توابع اميرزاده علي بن ميرزا الحكم ان سرفراز توابع
 ميرزا دوله سلطان ميرزا احكام بنشاور وسرولايت
 امير الامراء العظام امير خيبرخان شيخا الدوله البلخاني
 زعفرانلو وحكم ان قومان امير الامراء العظام بارمجان
 خان سهايم الدوله امير تومان البلخاني شادلو وحكم ان بخوار
 امير الامراء العظام مير علي خان حشمة الملك امير تومان
 حكمران فاينار وسيدشان امير الامراء العظام غا
 ميرزا فرخان عماد الملك امير تومان وجيل طلس

فارس

توابع الا احتشام الدوله امير تومان فرما هم ملك
 فارس حاجي نصير الملك بشكار ملك فارس توابع
 الملك نازم ايلات محمد ولا روسيكه وغيره

بوشهر

جناب محمد بن خان سعد الملك حكمران كنه زات فارس
 كرميان وبلوچستان
 توابع الا فرما هم امير تومان والى ملك كرميان وبلوچستان
 توابع حشمة السلطنة ميرزا نايب الاياله كرميان
 وحكم ان وناظم كرميان ونايب شير وغيره

استرآباد وكركان

امير الامراء العظام وبلخان نصر السلطنة
 استرآباد وكركان وتركان

كلان و طوالش

توابع الاحشام السلطنة امير تومان والى الاياله كلان
 وطوالش ميرزا علي خان مشوئي رئيس بوانخانه

عربستان

انقراد سنه ما صيحه
 جناب جلالت القاب نظام السلطنة والى عربستان دادي
 وامشياز امير تومان ميرزا محمد علي تفرشي بشكار

عربستان وضا فليخان ورئيس عدليه

كرها نشاهان في لوسنان في وجود
 جناب جلالت القاب احكام الملك امير تومان والى الاياله
 كرها نشاهان ولوسنان ووجود وسرحد وراغراغ
 ميرزا اسمعيل خان معز الدين مشوئي بشكار كرها نشاهان
 (لوسنان) ظهير الملك رئيس حكمران (بروجرد) ميرزا حسن

توابع منطاب اشرف والا شاهنشاه هزاده اعظم
 جاو يد همكده وكن عليه صاحب خيبر وملك
 اذربايجان ادام الله اقباله العالي

توابع الا اعضاد السلطنة
 جناب جلالت القاب امير نظام كركم اذربايجان
 حكما في الايات واجراء حكومتها
 صاحب مقبضات نظامه وقلج بلديه اذربايجان ان
 قراد سنه ما صيحه است

ولا ياتى الا الى ان يحكمه توابع منطاب
 اشرف والا شاهنشاه هزاده معظم ظل السلطان ادام الله
 اقباله العالي

اصفهان

مضافات و توابع
 توابع منطاب اشرف والا شاهنشاه هزاده معظم
 ظل السلطان صاحب خيبر واصفهان ومضافات
 وعراق وغيره وغيره ادام الله اقباله العالي

اجراء حكومت

ميرزا اسلم خان وكن الملك قشقي باشه نايب الحكومه
 اصنفها جناب فخامت ضراب ميرزا الملك مشوئي
 رئيس درخان واصفها جناب سراج الملك مشوئي
 نايب اجراء اذ قراد سنه ما صيحه است

كردي

توابع اشرف الاحلال الدوله حكمران ولايت برد و توابع
 حاجي ميرزا ابراهيم خان بشكار

عراق

حاجي مصطفى فليخان نايب الحكومه

محللات خراسان وسيتان

ذات الارق الدوله والى ملك خراسان وسيتان
 وشوئي باشه اساتره مقدسه توابع عين الدوله
 اربايل

امراء و حكام امير

ولا ياتى حاله من غير خراسان وسيتان

کردستان

ایرلامراء العظام نظام الدوله امیر
تومان والی ایالت کردستان میرزا

دیوان پیشکار کردستان میرزا
محسن رئیس دیوانه

مازندران

عده الامرء العظام میرزا عبد الله خان
سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه حضور

ملایر توپیرکان فی مازندران
محمد تقیخان والی ولایات ثلاث ملایر
و توپیرکان زنهاروند

کاشان

عده الامرء العظام محمد حسن خان
سرتیپ اول و پیشخدمت خاصه حضور

هابون حکمران کاشان میرزا
فضل الله پیشکار

همدان

توابع الاعضاء الدوله حکمران
ولایت همدان میرزا احمد
شریف الملک پیشکار همدان

قم

توابع امیرزاده نایب الایاله عین
میرزا حسن خان میرزا رضا پیشکار

رواندرود و شاهسوی بعد

بحکومت جناب ایلخان ابراهیم حضور
وزیر بقایا (نایب الحکومه شاه)

(نایب الحکومه زرند)
ولایت خراسان

ایرلامراء العظام احمدشاه
السلطنه حاجی محمود خان
قوللرافا سنی نایب میرزا احمد

مسنوچ پیشکار
فتروین

عده الامرء العظام محمد باقرخان
مسند السلطنه سرتیپ اول
حکمران ولایت فتروین

شاهروید و بیضا

از قرا اردستانه ماضیه
توابع والی ایالت نوز میرزا امیر

تومان حکمران شاهروید
بسیطام میرزا عبد القادر
پیشکار وزیر عین

سمنان فی امین
جناب جلاله نایب اعظم
الملک حکمران سمنان و

دامغان پیشکار
کلانیک و خانی و ملوک

جناب جلاله نایب امیر لشکر
حکمران کلانیکان و خوانسار
و ککوه

کرج

در تحت حکومت جناب ایلخان
امیر نظام کارکنار ملک
ادریا بایجان حاجی طغیخان

سرتیپ حکمران کرج
میرزا لطف الله پیشکار

خرقانین

بحکومت امیر لامراء العظام
حسنخان اجود انباشی کل
امیر تومان

کنگاور

بحکومت امیر لامراء العظام
سارحی صلاان امیر تومان

اسکدای

بحکومت امیر لامراء العظام
سارحی صلاان امیر تومان

سارحی صلاان امیر تومان
سارحی صلاان امیر تومان

سارحی صلاان امیر تومان
سارحی صلاان امیر تومان

سارحی صلاان امیر تومان
سارحی صلاان امیر تومان

امیر تومان

نظر

در جزو حکومت توابعان مؤید
الدوله و حاجی حاتم السلطنه
میرزا اللهیار نایب الحکومه

نظر
جوشقان

بحکومت کاشان کان توابع
مستزادوله

طالقان

در جزو حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر اعظم
فخرخاقای نایب الحکومه

طارم

در جزو حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر اعظم
امیرزاده محمد حسین میرزا

حکمران
خوار

در جزو حکومت جناب مستطاب
امین السلطان وزیر اعظم
امیرزاده

امیرزاده
ابو تراب میرزا حکمران خوار

انزفیب

قَوْلُكَ اسْتَرْحِمْنِي وَمَجَارِبُنَا

و بعضی هم کا قولیک هستند پای تخت برلن
 دولت سناکس

دولت اسیانیا

شاه البرز فردینا کوشت منتر شد و دو
پای تخت در زد منهد و اتری بر وینا و قدر کالو
دریغ

دَوْلَتِ مُغَبَّرَةِ الْمَنَاتِ

شاه شارل اول فرزند پسر الکساندر مستر شند
و هفت سال پای تخت استوارت و ناکارت مذهب

احمد لا نابی

دو بی پروستان و عددیے کا قولیک
 دولت انگلیستا و اولند و اسکالند
 پادشاہ ملکہ و بکھوریا الکاتندین درلشہ

مناویر

میلا دی متولد شده اند و بیم همد پرندو اکثر
مُلقب بر پرندو گال بنقر چهل و نه سال

پیشروین

از فرارسیدن ماه ذی قعدة و شصت و هفت گزیده و سبزه

فقلت يا بلال

پادشاه لئو ولد دوم سنتر نیجا و بیگ
نای تخت بر و سل جمعت بقرباده کرد

وہی و ششہزار نفر مذ

دو ابقی کا قول یہ
دوست پر تو غافل
بادشاہ شاد اولاد رسد سدا سدا کہ سو گد

کاتولیک جمعیت پنج کرد و سیصد هزار نفر

دولت عثمانی

سلطان عبد الحمید خان ستان چهل و هفت
و بیست و شش افتاد. صدر اعظم کامال پاشا
پای تخت اسلامبول مذهب ولایتی مسلمان
سنی عیسوی و غیره نیز دارد جمعیت از قزاق
کفتر خودشان هشتاد و شش کرد و سیصد
هزار نفر است. نصف این جمعیت رعیت خود
عثمانی و نصف دیگر در تحت نبیث و حاکم
عثمانی هستند

دولت فرانسه

و نیز هم پور میوساد. رئیس وزراء
وزیر جنگ میسور فیسین پای تخت پاریس
مذهب عمومی کاتولیک جمعیت تقریباً
هفتاد و دو کرد و سیصد و هزار نفر

ایالت متنگرو

پرنس نکال اول ستش چهل و نه سال و بیست
پرنس دانیلو ستش بیست و شش سال
پای تخت چینیست جمعیت یک کرد و سی و شش
هزار نفر مذهب اورتودوکس یک کیلم

کاتولیک و مسلمان دارد

دولت یونان

پادشاه ژورژ اول ستش چهل و پنج و بیست
قططن در سنه سی و شش میلادی مسیحی بود
وزیر اعظم پای تخت آن جمعیت قریب چهار
هزار است مذهب عیسوی یک

دولت سوئد و نوروژ

پادشاه اسکار دوم تولد در سنه سی و نه
و بیست و یک میلادی اولف تولد در سنه سی و نه
پای تخت استکلم

جمعیت سوئد و نوروژ دویست و هشتاد
سنوات با صیقل یازده کرد و چهار
صد و پنجاه و هفت هزار و یک صد و
هشتاد نفر

دولت سوئد و نوروژ
دولت سوئد و نوروژ
دولت سوئد و نوروژ

و بیست و دو نفر
لیون جمعیت تقریباً دویست و شش
صد و هشتاد و دو هزار نفر خارج از اروپا
شش کرد و بیست و شش نفر

دولت یاب

که هلا ندنر نامند

پادشاه کلیوم سیم الکساندر فردریک لوی
ستش هفتاد و شش سال پای تخت لاهه
جمعیت تقریباً سیصد و شش هزار نفر
مذهب ولایتی پروتستان

دولت دانمارک

پادشاه کریستیان نهم ستش هفتاد و دو سال
و بیست و شش کریستیان فردریک کلیوم شادل ستش
چهل و پنج سال پای تخت کپنهاگ مذهب
ولایتی پروتستان جمعیت تقریباً سیصد و شش
صد و شش هزار نفر

دولت روس

امپراطور نیکولای دوم ستش چهل و پنج سال
و بیست و شش نیکولای الکساندروویچ ستش
بیست و دو سال میودوکیس وزیر خارجه
جمعیت تقریباً سیصد و هشتاد و شش هزار نفر
هزار نفر مذهب اورتودوکس یک و مذاهبا
متفرقه هم دارد پای تخت سنت پترزبورگ

دولت رومانی

پادشاه شارل اول ستش پنجاه و یک سال
پای تخت بوکارست جمعیت تقریباً سیصد و شش
و سیصد و هشتاد و شش هزار نفر مذهب
اورتودوکس یک

دولت سربیه

پادشاه الکساندر اول ستش یازده سال
پای تخت بلگراد جمعیت سیصد و یک و شش
و دو هزار و پانصد نفر مذهب کاتولیک و یک
دولت سربیه

دولت سولیس

دولت سولیس
دولت سولیس
دولت سولیس

اسبنا

(۵۴)

دولت چین

امپراطور گوانگسیو ستش فوزه سال وزیر اعظم شاهزاده تون پای تخت بکن مذهب و لای برود امده هکندر ملان و بنه هم دارد جمیعت کلیه از قمار سنوات فاضیه هفت صد و شصت هفت کرد جمیعت رعیت هشتصد و نه کرد و چهار صد و چهل و شش هزار نفر جمیع کیز رعایت هکنند پنجاه و هفت کرد

دولت ژاپن

(میکادو) یعنی (امپراطور) مؤنل چیت ستش

سی و هشت سال و لیعهد بود چیت وزیر دربار وزیر و نیر و نذا (چیت این بوی) پای تخت بدو مذهب بود امده هک جمیعت نفر بیبا شصت و شش کرد و صد و دوهزار نفر

دولت سیام

پادشاه سامنج فرا پا از امتد ماها کولای کون در شش مایلادی مولد شده پای تخت بان گک وزیر امور خارجه کرم لوانک دالوانک مذهب بود امده هک جمیعت نفر بیبا دوا دده کرد

و سیصد هزار نفر

ایالت تونس افریقا

در تحت نظارت و حمایت فرانسه والی سید علی بیگ پای تخت تونس جمیعت چهار کرد

دولت حبشستان

امپراطور کرنگوس میا مکنده اسمش مینلیک جمیعت دوا دده کرد مذهب دولتی کاتولیک ملان و غیره هم دارد

دولت زنگبار

در تحت حمایت دولت انگلیس سلطان تد علی پای تخت بکد زنگبار جمیعت جزو زنگبار یکصد هزار نفر اما تمام جمیعت آن ملک شش نیت مذهب ملان جمیعت قریب ویت

هزار نفر کرد که اکثر سیاه و بانه عرب
جزیره مدیترانه اکاسکار
در زیر حمایت و نظارت دولت فرانسه
پادشاه ملکه و اناوال مانزا کا سیم در ۱۸۶۲
مقوله شده جمیعت پنج کرد پای تخت ناما ناو

دولت مراکش

سلطان مولی الحسن الحکیم الکوک پای تخت فاس جمیعت نفر بیبا دوا دده کرد مذهب ملان

ایالت مصر جزو سلطنت عثمانی

خدیو توفیق پاشا صدراعظم پای تخت قاهره مذهب اسلام سنی جمیعت تمام مصر نفر بیبا سی و شش کرد

ایالت مصر

زیر پرورش اش پرفر بود یاز پای تخت میککو مذهب کاتولیک جمیعت همده کرد و دویست و هفتاد و شش هزار نفر
پایتخت ایالت میکو
جمیعت کاتولیک ساکن در ۱۸۶۲ دویست و هفتاد و شش هزار نفر

جمعه ای از انازونی
دینس همور ژنرال هارینو پای تخت و لایه گن مذهب غلبه روسان و غیره جمیعت هفتاد و هفت کرد و سیصد هزار نفر
جمعه ای از میکو

جمہور کے سان سالو اور
رئیس جمہور کے زوال مند رہے پای تخت

سان سالو اور جمہور کے چھل ہزار نفر
جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے زوال مند رہے پای تخت سان زور

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے زوال مند رہے پای تخت کوئٹہ کا
جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

جمہور کے کوئٹہ کا
رئیس جمہور کے کوئٹہ کا

اعذار

خدمتِ جلالِ عظام و اقا یا نیکو العز
 و الاخر امر مطالع که کند کار کتاب سال بنا
 اعذار از جمع عرض میدهد اگر در طریقی
 او را و سالنامه نرا با اختلاف یا تقدیم یا حیر
 بدو حق و سر او را که در کتاب و القاب و انا
 ملاحظه فرمایند که مرضی طبعشان نباشد
 امید است که از اداره انطباعات بخشنه حاصل نفرمایند
 زیرا آنچه صورت است از طرف رئیس مدیر هر اداره
 یا از اداره رسیدن بعضیها نکارش یافته و تغییر
 در الزام داده نشد است و اداره هم که صورت
 است جدید با وجود چند کس خواست مطالع را اظهار
 نمیدانند که از اداره یا مطابق قوانین و شریعت باشد
 جهت رفع ابرو اعراض و نقص از اشتباه و خطر که اشخاص
 همبند نکارش یافته اند که مطابق قوانین و شریعت
 که از عین و بدو فرستادند که هم از این کوی بود است

هو الله تعالى الحكيم الخبير

جلد سیم

کتاب خبرات حسنا

از مولفات جناب جلال المار

اجل محمد حسن اعظم السلطنة

في ارفقها
سنة ١٣٧٠ هجرية

قيمت ١٠٠٠
دينار

9225941

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔
